

راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء) جلد سوم

نام کتاب: راه روشن (ترجمه المحجة البيضاء)

تأليف: ملا محسن فيض كاشاني

ترجمه: سيد محمد صادق عارف

ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوي

چاپ: چاپ اول ۱۳۷۲ هجري شمسي

فهرست عناوین

| | |
|-----|---|
| 7 | کتاب آداب غذا خوردن |
| 22 | (آداب نوشیدن آب) |
| 31 | باب دوم آدابی که به دلیل اجتماع و مشارکت در غذا، علاوه بر آداب دیگر باید رعایت شود، هفت تاست: |
| 31 | 2- موقع غذا نباید ساکت بمانند، |
| 31 | 3- در ظرف غذا با رفیقش همراهی کند |
| 32 | 4- لازم نباشد که رفیقش به او بگوید: بخور. |
| 33 | 5- اشکالی ندارد که دستش را میان طشت بشوید |
| 35 | 6- به همراهان نگاه نکند |
| 35 | 7- کاری را که باعث انزجار دیگران است، انجام ندهد |
| 35 | باب سوم در آداب غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند |
| 46 | باب چهارم در آداب مهمانی |
| 57 | اما آوردن غذا پنج دستور دارد |
| 57 | 1- زود آوردن غذا که نوعی احترام گذاشتن به مهمان است. |
| 58 | 2- ترتیب خوراکیها. |
| 59 | 3- از انواع غذاها بهترین آنها را مقدم بدارد |
| 60 | 4- غذاهای مختلف را پیش از آنکه بتوانند استفاده کامل ببرند، بر ندارد |
| 61 | 5- به مقدار کفایت غذا حاضر کند، |
| 64 | آداب بازگشت |
| 64 | 1- میزبان باید تا در منزل با مهمان بیرون رود |
| 65 | 2- مهمان، خوشحال برگردد، |
| 68 | باب پنجم در آداب امور متفرقه‌ای که از نظر طبّی و شرعی ممنوع است. |
| 70 | 3- حجاج به یکی از اطبا گفت: چیزی به من بگو که به آن پای بند باشم |
| 71 | 5- پرهیز برای آدم سالم زیان بخش است، |
| 71 | 6- مستحب است برای صاحبان عزا و خانواده میت غذا ببرند، |
| 72 | 7- نباید در سر سفره ظالم حضور یابد |
| 72 | 8- از فتح موصلی نقل کرده‌اند که به قصد دیدار بشر حافی بر او وارد شد. |
| 73 | 9- یکی از بزرگان گوید: خوردن غذا چهار نوع است: |
| 77 | کتاب آداب نکاح |
| 79 | ترغیب به ازدواج |
| 80 | اخباری که به ازدواج تشویق می‌کند |
| 85 | در اعراض از ازدواج |
| 86 | سود و زیان ازدواج |
| 86 | فایده اول - فرزند هدف اصلی ازدواج است |
| 94 | فایده دوم - مصونیت از شرّ شیطان |
| 98 | فایده سوم - آرامش نفس و مأنوس ساختن آن با همنشینی |
| 99 | فایده چهارم - خاطر جمع بودن از اداره منزل، |
| 101 | فایده پنجم - مجاهدت و ریاضت نفس از طریق رعایت |

| | |
|------------|--|
| 104 | آفتهای ازدواج |
| 104 | 1- مهمترین آفت آن ناتوانی بر کسب حلال است، |
| 114 | باب دوم درباره آنچه از حالات زن و شرایط عقد، باید رعایت شود |
| 114 | اما عقد و ارکان و شرایط آن |
| 120 | 1- زن صالح و دیندار باشد. |
| 122 | 2- خوشخویی |
| 126 | 3- زیبایی که خود مطلوب و قابل توجه است، |
| 129 | 4- زنی که مهرش سبک باشد. |
| 131 | 5- زن، اولاد آور باشد. |
| 132 | 6- باکره باشد. |
| 133 | 8- زن از خویشاوندان نزدیک نباشد، |
| 134 | باب سوم در آداب معاشرت و آنچه در دوام ازدواج دخالت دارد و زن و مرد باید مراعات کنند. |
| 135 | اول، ولیمه: |
| 143 | پنجم در غیرت نسبت به همسرش میانه رو باشد |
| 146 | ششم، میانه روی در خرج |
| 147 | هفتم، باید شوهر مسائل و احکام حیض را به مقداری که زن تکلیف و اجیش را بداند به او بیاموزد |
| 148 | هشتم، هر گاه مردی چندین زن داشته باشد، باید عدالت را در میان آنها رعایت کند |
| 149 | نهم، در نافرمانی زنان، |
| 165 | باب اول در فضیلت کسب و تشویق به آن |
| 177 | باب دوم درباره آشنایی با کسب |
| 178 | [ارکان عقد بیع] |
| 203 | باب سوم «در بیان عدالت در معامله و اجتناب از ظلم» |
| 204 | باب چهارم احسان در معامله |
| 211 | [چهارم ادا کردن دین] |
| 212 | [پنجم قبول اقاله] |
| 213 | [ششم نسیه دادن به تهیدستان] |
| 214 | باب پنجم در دلسوزی تاجر نسبت به امور مربوط به دین و اهتمام به آخرتش |
| 231 | فضیلت حلال و مذمت حرام |
| 253 | باب دوم در مراتب شبهات و منشأ پیدایش آنها و تمیز آنها از حلال و حرام |
| 277 | باب سوم درباره تحقیق و پرسش، اقدام کردن، سهل انگاری و احتمال هر کدام |
| 295 | باب پنجم درباره مقرریهای پادشاهان و جایزه‌های ایشان و موارد حلال و حرام آن |
| 301 | باب ششم موارد حلال و حرام در ارتباط با سلاطین ظالم و حکم رفتن به مجالس و ورود بر ایشان و گرامیداشت... |
| 326 | باب هفتم در مسائل متفرقه‌ای که بسیار مورد نیازند |
| 370 | بیان خشم و کین در راه خدا |
| 393 | باب دوم درباره حقوق برادری و رفاقت |
| 393 | حق اول: حق در مال. |
| 397 | حق دوم: کمک به شخص، در برآوردن حاجتها |
| 399 | حق سوم: این حق مربوط به زبان است |

| | |
|------------|--|
| 409 | حق چهارم: حق بر زبان به سخن گفتن است. |
| 416 | حق پنجم: گذشت از لغزشها و خطاهاست |
| 422 | حق ششم: برای برادر دینی در زمان حیات و پس از مرگش دعا کنی |
| 425 | حق هفتم: وفاداری و صمیمیت، |
| 428 | حق هشتم: سبک گرفتن و ایجاد تکلیف نکردن است |
| 441 | حقوق مسلمانان |
| 514 | فصل: سخن جامع در آداب معاشرت |
| 516 | حقوق نزدیکان و خویشاوندان |
| 524 | حقوق پدر و مادر و فرزند |
| 536 | حقوق زر خرید (برده) |

بخش اول از کتاب محجّة البيضاء في تهذيب الاحياء پيرامون آداب غذا خوردن بسم الله الرحمن الرحيم سپاس ویژه خداوندي است که مخلوقات را به بهترين صورت تدبير فرمود و زمين و آسمانها را آفريد، و آب گوارا از عصاره بخارات نازل کرد و بدان وسيله دانه‌ها و گياهان را به وجود آورد، و روزيها و خوردنيها را مقدّر و به وسيله خوردنيها قواي جانداران را حفظ کرد و با اطعام بندگان با غذاهاي پاکيزه به طاعات و اعمال شايسته آنان کمک کرد.

درود پايان ناپذير خداوند بر حضرت محمد (ص) صاحب معجزات درخشان و بر خاندان او، و سلام فراوان بر ايشان باد! باري، هدف خردمندان، ديدار (رحمت) خدای سبحان در سراي آخرت است و هيچ راهي جز علم و عمل براي رسيدن به اين هدف وجود ندارد از سويي مراقبت بر

8

علم و عمل جز با تندرستي ممکن نيست، و تندرستي نيز جز با تناول کردن غذا و خوراک به مقدار حاجت در هر شبانه روز ميسر نمي‌شود. از اين روست که بعضي از نياکان صالح گفته‌اند: «غذا خوردن نيز از امور ديني است»، و بر اين اساس است که خداوند متعال مي‌فرمايد: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً.** «۱» بنابراین هر کس که اقدام به خوردن غذا مي‌کند تا بدان وسيله به علم و عمل خود ياري رساند و تقوايش را تقويت کند، سزاوار نيست که زمام نفس را رها کند و آن را همانند چهارپايان در چراگاه آزاد بگذارد تا هر چه مي‌خواهد بخورد زيرا آنچه باعث دينداري و وسيله رسيدن به ديانت است شايسته است که مظهر انوار و آداب و سنن ديني باشد، به طوري که بنده خدا را پاي بند کند و انسان متقي بدان وسيله از گناهان مصون بماند تا آنجا که اشتهاي به غذا را در خوردن و نخوردن با ميزان شرع بسنجد تا بدان وسيله گناه و معصيتي را از خود دور سازد و اجر و ثوابي را کسب کند هر چند که در آن غذا بيشتري لذت نفعي باشد.

پيامبر اکرم (ص) فرمود: «همانا مرد حتي به خاطر لقمه غذايي که به طرف دهان خود و همسرش مي‌برد اجر مي‌برد.» «۲»

البته اين اجر و ثواب در صورتي است که لقمه غذا را به دستور دين و به خاطر دين بردارد و آداب ديني را رعايت و به وظيفات ديني عمل کند.

اینک ما بر آنیم که وظایف دینی فرد را در هنگام غذا خوردن بیان کنیم از این رو واجبات و مستحبات و آداب غذا خوردن و گوارایی آن و کیفیت غذا خوردن را در چهار فصل و همچنین فصل دیگری در پایان می آوریم.

باب اول، در وظایف کسی که تنها غذا می خورد.

باب دوم، آدابی که رعایت آنها چه در صرف غذا به صورت فردی و چه به صورت

1- مومنون / ۵۱: خوردنیهای پاکیزه بخورید و کارهای شایسته به جا آورید همچنین در آیه دیگر می فرماید: ای پیامبران از غذاهای پاکیزه

بخورید و کارهای نیک انجام دهید

2- بخاری در صحیح خود (ص ۸۰ و ۸۱) این حدیث را نقل کرده است و در حدیث دیگری چنین آمده است: هرچه را که انفاق کنی برای

تو صدقه محسوب می شود حتی لقمه ای را که در دهان همسرت قرار می دهی...»

9

دسته جمعی الزامی است.

باب سوم، در آداب خاص غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند.

باب چهارم، در آداب خاص دعوت، مهمانی و عوامل آن. «۳»

باب اول درباره وظایف کسی که تنها غذا می خورد.

این وظایف سه دسته اند: وظایف مربوط به پیش از غذا خوردن، موقع غذا خوردن و پس از غذا خوردن.

دسته اول: آداب و وظایف پیش از خوردن غذا که هفت چیز است:

1- غذا علاوه بر حلال بودن، باید از راه حلال و موافق با سنت و پارسایی کسب و تهیه شده باشد

و از راهی که در شریعت ناپسند و مکروه است فراهم نیامده باشد و نیز، چنان که در معنای «طیب مطلق»، در بخش حلال و حرام این کتاب، خواهد آمد، بر طبق هوای نفس و دغلبازی و بی بندوباری به

دست نیامده باشد، زیرا خدای متعال به خوردن غذای پاکیزه یعنی حلال امر فرموده و منع از خوردن بنا حق را به - سبب اهمیّت امر حرام و بزرگداشت ارزش مال حلال - بر منع از قتل نفس مقدّم داشته و فرموده است:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... «۴»

بنابراین، در خوراک اصل آن است که پاک و پاکیزه باشد و این خود از واجبات و اصول دیانت است.

3- فصل پایانی در آداب متفرقه غذا خوردن است که در آخر این بخش خواهد آمد

4- بقره / ۱۸۸: اموال همدیگر را بنا حق نخورید.

10

در کافی از حضرت ابو جعفر (ع) روایت شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: عبادت هفتاد بخش است که بالاتر از همه کسب حلال است.» «۵»

در مصباح الشریعه از قول امام صادق (ع) آمده است: «تقوا بر سه گونه است:

1- تقوای بالله، که عبارت از ترک حلال است تا چه رسد به امور شبهه انگیز و این نوع تقوا، تقوای خاص الخاص است. ۲- تقوای من الله، که عبارت از ترک شبهات است تا چه رسد به حرام. این تقوا، تقوای خاص است. ۳- تقوای از ترس آتش و عذاب که عبارت از ترک حرام است و تقوای عام می باشد.» «۶»

در من لا یحضره الفقیه از امام صادق (ع) به نقل از پدران از قول حسن بن علی (ع) آمده است: «آداب غذا خوردن دوازده چیز است که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بداند، چهار مورد از آنها واجب و چهار مورد مستحب و چهار مورد از ادب است. اما موارد واجب، عبارت است از معرفت، رضا، بسم الله گفتن و شکر خدا را به جا آوردن، موارد سنت عبارت است از وضو گرفتن پیش از غذا، نشستن به پهلو چپ، خوردن غذا با سه انگشت و لیسیدن آنها، و اما چهار موردی که از ادب است: خوردن غذا (در صورت مشترک بودن ظرف غذا) از جلوی خود، کوچک برداشتن لقمه، خوب جویدن غذا و کمتر نگاه کردن به صورت دیگران.» «۷»

مقصود از معرفت در این حدیث، اطلاع از حلال بودن و مقصود از شکر، الحمد لله گفتن است. شکر و سپاس کامل، دانستن حرمت غذا و صرف کردن قوت و توان آن در راه اطاعت خداست. غرض از وضو، آن گونه که در حدیث دیگری آمده است، همان شستن دست می باشد، و مقصود از خوردن با سه انگشت آن است که همچون جباران، کسی با دو انگشت نخورد، غرض آن نیست که با بیش از سه انگشت نمی توان غذا

5- کافي ج ۵ ص ۷۸ حدیث شماره ۶

6- مصباح الشریعه باب ۸۲

((7- من لا یحضره الفقیه)) ص ۴۰۳ به شماره ۳۳ و در ص ۵۷۳ با اندک اختلاف و در محاسن برقی ص ۴۵۹

11

خورد، بلکه اگر با همه انگشتان غذا بخورند، بهتر و کاملتر خواهد بود، زیرا در این صورت احترام غذا بیشتر رعایت شده است. بنابراین تعیین سه انگشت حداقل است، یعنی با کمتر از سه انگشت نباید غذا بخورند. از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند: «آن حضرت با همه انگشتهای غذا میل می فرمود.» ۸»

از امام صادق (ع) نقل شده است: «همچون بنده ای می نشست و دستش را روی زمین می گذاشت و با سه انگشت غذا می خورد. رسول خدا (ص) نیز چنین غذا می خورد، نه آن گونه که یکی از ستمگران با دو انگشت غذا می خورد.» ۹»

2- شستن دست،

رسول خدا (ص) فرمود: «وضو گرفتن پیش از غذا تنگدستی را از بین می برد و پس از آن جنون ادواری را نابود می کند و موجب سلامتی چشم می شود» و در روایت دیگری آمده است: «وضو پیش از غذا خوردن و پس از آن، فقر را می زداید.» ۱۰»

چون دست در ارتباط با کارهای مختلف ممکن نیست آلوده نباشد، بنابراین شستن آن قرین پاکیزگی و شادابی است. و از طرفی خوردن غذا با قصد کمک به دین، عبادت است، بنابراین سزاوار است که پیش از غذا هر چه به منزله پاکیزگی در نماز است انجام دهند.

این دو روایت از طریق خاصه (شیعه) نیز نقل شده است: «۱۱» در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس مایل است که خیر بیشتری نصیبش شود، باید موقع غذا خوردن وضو بگیرد.»

از امام صادق (ع) است: «کسی که پیش از غذا و بعد از آن دستش را بشوید، غذا

8- کلینی در کتاب کافی، ج ۶، ص ۲۹۷ به شماره ۵ این حدیث را آورده است

9- برقی آن را در صفحه ۴۴۱ کتاب محاسن به شماره 307 آورده و در کافی ج ۶ ص ۲۹۷ این روایت آمده است

10- این روایت را طبرسی در کتاب مکارم ص ۱۵۹ و طبرانی در اوسط و صغیر همچنین در مجمع الصغیر (باب واو) و مجمع الزوائد

ج ۵ ص ۲۳ نقل کرده اند

11- کافی ج ۶ ص ۲۹۰ محاسن ص ۴۲۴

12

در اول و آخر با برکت باشد و آن شخص تا وقتی که زندگی کند در گشایش و تندرستی خواهد بود.» «۱۲»

و از آن بزرگوار روایت کرده اند: «هر کس پیش از غذا خوردن دستش را بشوید، با حوله آن را خشک نکند چرا که تا آن رطوبت در دست باقی است همواره غذا برکت پیدا می کند.» «۱۳»

از صفوان جمال نقل کرده اند که می گوید: «در خدمت امام صادق (ع) بودیم سفره آوردند، خدمتگزار آب آورد، امام (ع) دستش را شست. آنگاه حوله آورد، امام (ع) نپذیرفت. صفوان می گوید: ما نیز از آن آب دستمان را شستیم.» «۱۴»

3- غذا را بر سفره ای که روی زمین گسترده است قرار دهند

که این عمل به رفتار رسول خدا (ص) نزدیکتر است تا بالا گرفتن غذا. «وقتی که برای رسول خدا (ص) غذا می آوردند، روی زمین می گذاشت.» «۱۵» این کار به تواضع نزدیکتر است. اگر روی زمین ممکن نشد، روی سفره بگذارند که یادآور سفر است و انسان به یاد سفر آخرت و نیازمندی به توشه تقوا می افتد.

انس می گوید: «رسول خدا (ص) روی سفره‌های بزرگ و همچنین در سکرجه «۱۶» غذا میل نکرد. پرسیدند «۱۷»: پس روی چه غذا می خوردیدی گفت: روی سفره (کوچک)».

12- کافی ج ۶ ص ۲۹۰ به شماره حدیث ۱ محاسن ص ۴۲۴.

13- همان ماءخذ ج ۶ ص ۲۹۰ به شماره حدیث ۱

14- طبرسی این روایت را در مکارم الاخلاق ص ۱۶۰ نقل کرده است

15- عراقی می گوید: این حدیث را احمد در کتاب زهد از روایت حسن به گونه مرسل نقل کرده و بزاز نیز نظیر آن را از ابوهریره روایت کرده است در سند این روایت مجاهد است که احمد وی را توثیق کرده و دارقطنی وی را تضعیف کرده است

16- سکرجه ظرف کوچکی است که غذای اندکی در آن می توان خورد

17- از راوی یعنی قتاده پرسیدند چون خبر را بخاری در صحیح خود ج ۷ ص ۹۱ از قول قتاده از انس نقل کرده است و در آنجا آمده است : ((از قتاده پرسیدند: پس روی چه غذا می خوردندی او در جواب گفت : روی سفره)) در جامع ترمذی ج ۷ ص ۲۸۲ نیز به همین ترتیب ذکر شده است

13

4- ابتدا که می خواهد کنار سفره بنشیند، خوب بنشیند

و همچنان ادامه دهد.

رسول خدا (ص)، بسیاری از اوقات برای غذا خوردن روی زانوهایش می نشست و پشت پاهایش بر روی زمین قرار می گرفت، و چه بسا پای راستش را به زمین می گذاشت و روی پای چپش می نشست. «۱۸»

و می گفت: «من در حال تکیه دادن، غذا نمی خورم، زیرا من بنده خدایم همچون بندگان غذا می خورم و چون بندگان می نشینم.» «۱۹»

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده اند که فرمود:

«هر گاه کسی از شما کنار سفره غذا می‌نشیند، باید همچون بندگان بنشیند و روی زمین غذا بخورد و نباید یک پا را روی پای دیگر گذاشته، چهار زانو بنشیند که این گونه نشستن را خداوند دوست نمی‌دارد و صاحبش مورد خشم خداست.»»^{۲۰}»

در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «پیامبر از آغاز بعثت تا وقتی که از دنیا رفت، در حال تکیه دادن غذا میل نفرمود آن حضرت همچون بندگان غذا می‌خورد و چون بندگان می‌نشست. پرسیدند: چرا چنین بودی فرمود: به خاطر تواضع در

18- عراقی می‌گوید: این حدیث را ابوداود از حدیث عبدالله بن بشیر در ضمن حدیثی نقل کرده است آن حدیث چنین است: ((سینی چوبی را آوردند وقتی که حاضران دور سینی جمع شدند پیامبر (ص) روی دو زانو نشست)) ابوداود و نسائی از حدیث انس چنین نقل کرده اند: ((دیدم او غذا میل می‌کرد در حالی که از گرسنگی رنگش متغیر بود)) ابوالحسن بن مقرئ درباره خصلتهای پاک و اخلاق پسندیده آن حضرت از قول انس نقل می‌کند: ((وقتی که کنار سفره غذا می‌نشست روی زانوی چپش می‌نشست و زانوی راست بر پامی داشت سپس می‌گفت: ((من بنده ای هستم همچون بندگان غذا می‌خورم و چون بندگان رفتار می‌کنم)) اسناد این روایت ضعیف است می‌گوییم: در سنن ابن ماجه به شماره ۳۲۶۳ آمده است: ((گوسفندی را برای پیامبر خدا (ص) هدیه آوردند آن حضرت موقع خوردن غذا روی دو زانویش نشست و میل فرمود)) در مورد تمام این روایات به کتاب زادالمعادین قیام جوزی ج ۳ ص ۱۳۶ مراجعه کنید

19- سنن ابوداود ج ۲ ص ۳۱۳ سنن ابن ماجه به شماره ۳۲۶۲ طبرسی در مکارم الاخلاق ص ۲۷ صحیح بخاری ج ۷ ص ۹۳ و کافی ج ۶ ص ۲۷۰

20- کافی ج ۶ ص ۲۷۲ شماره حدیث ۱۰

14

پیشگاه خدا.»»^{۲۱}»

در روایت دیگری آمده است: «پیامبر (ص) نمی‌پسندید که به پادشاهان شباهت پیدا کند، و ما نمی‌توانیم چنان باشیم.»»^{۲۲}»

ابو حامد (غزالی) می‌گوید: «آب خوردن در حال تکیه دادن مکروه است و برای معده زیان آور است و غذا خوردن در حالی که دراز کشیده باشد نیز کراهت دارد. و همچنین غذا خوردن در حال تکیه دادن خوب نیست مگر از قبیل دانه‌هایی باشد که به صورت تنقل می‌خورند.»

5- از غذا خوردن نیتش آن باشد که بدان وسیله توان اطاعت و بندگی خدا را پیدا کند،

نه آن که قصدش لذت بردن و تنعم باشد. با وجود این، تصمیم بر کم خوری داشته باشد، زیرا اگر به قصد قدرت بر عبادت غذا بخورد، مطابق نیتش عمل نکرده مگر آن که کمتر از حد سیری غذا بخورد، به سبب آن که پر خوری مانع از عبادت می شود و انسان توان عبادت پیدا نمی کند. بنابراین لازمه این نیت در هم شکستن هوای نفس و ترجیح دادن قناعت بر فزون خواهی است.

رسول خدا (ص) فرمود: «آدمیزاده، هیچ ظرفی را پر نمی کند که بدتر از شکمش

21- کافی ج ۶ ص ۲۷۰ در کتاب نهاییه در این حدیث آمده است: ((من در حالی که تکیه کرده باشم غذای خورم)) در زبان عربی به کسی می گویند تکیه داده است که روی فرش درست و استوار نشسته باشد اما توده مردم تکیه دهنده به کسی می گویند که در نشست خود به یک طرف متمایل بوده و روی نیمی از بدن تکیه کرده باشد تاء در کلمه ((متکئا)) عوض از واو است واصل آن از واء یعنی چیزی که با آن سرکیسه و غیره را می بندند گرفته شده است معنای حدیث چنین است: گویی که او با نشستن روی فرشی که زیر او قرار دارد نشیمنگاه خود را به آن بسته است معنای حدیث چنین است: من وقت غذا خوردن چنان استوار نمی نشینم مثل کسی که می خواهد زیاد بخورد بلکه کم می خورم بنابراین نشست من موقتی است اما کسی که معنای اتکاء را بر انحراف به یک طرف بدن حمل کرده بر اساس روش طبی توجیه کرده است زیرا در آن صورت غذا در مجاری خود بسادگی پایین نمی رود و گوارا نمی شود و چه بسا که اذیت هم می کند مولف (مرحوم فیض) در کتاب وافی پس از نقل

22- همان ماءخذ ص ۲۷۲ شماره ۸

15

باشد. چند لقمه ای فرزند آدم را بس است که توان او را حفظ کند، اگر نه یک سوّم (ظرفیت شکم) برای غذا و یک سوم برای آشامیدنی و یک سوم برای نفس کشیدن.» «۲۳»

لازمه چنین نیتی آن است که دست به طرف غذا دراز نکند، مگر وقتی که گرسنه باشد. بنابراین یکی از چیزهایی که باید پیش از غذا خوردن وجود داشته باشد گرسنگی است. وانگهی شایسته است پیش از آن که سیر شود از غذا خوردن دست بکشد، که هر کس این کار را انجام دهد از پزشک بی نیاز باشد. سخن درباره کم خوردن و کیفیت تدریجی کم خوری، در کتاب سرکوب کردن میل به غذا در بخش مهلکات خواهد آمد.

می گویم: در مصباح الشریعه «۲۴» از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«کم خوردن در همه حال و نزد همه اقوام پسندیده است، زیرا که هم مصلحت ظاهری دارد و هم مصلحت باطنی.» چهار نوع از خوردنیها ستوده است:

1- به اندازه ضرورت ۲- به قدر آمادگی ۳- به مقدار روزی خدا دادی ۴- به اندازه‌ای که رمقی باشد.

اما اندازه ضرورت برای برگزیدگان است و مقدار آمادگی، از آن پرهیزگاران شب زنده‌دار، و اندازه روزی خدا داده برای متوکلان، و به مقدار رمق برای مؤمنان و هیچ چیز برای قلب مؤمن زیانبخش تر از پرخوری نیست، زیرا پرخوری دو پیامد دارد:

یکی قساوت قلب و دیگری انگیزش شهوت. گرسنگی خورش مؤمن و غذای روح و طعام قلب و تندرستی بدن است. رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ ظرفی را فرزند آدم پر نکرده است که بدتر از شکمش باشد.» حضرت داوود (ع) فرموده است: «آن لقمه‌ای که از روی نیاز خورده می‌شود، «۲۵» نزد من بهتر است از بیست شب عبادت.» پیامبر (ص)

23- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۳۴۹ در سنن خود نقل کرده است

24- باب بیست و یکم

25- در ماءخذ اصلي به جاي ((یوکل اللقمه)) ((ترک اللقمه)) آمده است که در آن صورت معنای جمله چنین می‌شود: ترک یک لقمه

غذا با وجود نیاز بدان نزد من پسندیده تر از بیست شب عبادت است

16

فرمود: «مؤمن با یک روده می‌خورد و منافق با هفت روده» و نیز پیامبر (ص) فرمود:

«وای به حال مردم از دست دو قبقب»، عرض کردند: یا رسول الله! دو قبقب چیستی

فرمود: «گلو و فرج.» عیسی بن مریم (ع) فرمود: «هیچ مرضی برای قلب بدتر از قساوت نیست و هیچ مرض روانی مشکلتر از کینه گرسنگی نمی‌باشد، که این دو باعث دوری (از رحمت حق) و ذلت و خواری است.»

در کتاب کافی از ابو جعفر (ع) رسیده است که فرمود: «هیچ چیز در پیشگاه خداوند، مبعوضتر از شکم پر نیست.» «۲۶»»

از ابی عبد الله (ع) نقل شده که فرمود: «شکم از پر خوری سرکشی می کند. بهترین وقتی که بنده به خدا نزدیکتر می شود وقتی است که شکم سبک باشد و مبعوضترین هنگام بنده در پیشگاه خدا هنگامی است که شکمش پر است.» «۲۷»»

از آن بزرگوار است: «خدای متعال پر خوری را دشمن می دارد.» «۲۸»»

آن حضرت فرمود: «فرزند آدم ناگزیر از صرف غذاست تا بدان وسیله ارکان بدنش استوار بماند. بنابراین هر گاه کسی از شما غذایی می خورد، باید یک سوم شکمش را برای خوراک و یک سوم را برای آشامیدنی و یک سوم را برای نفس کشیدن قرار دهد، نباید چون خوکان برای سر بریدن فربه شوید.» «۲۹»»

از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «ابوذر - خدایش بیامرزد - از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: هر کس از شما (در اثر پر خوری) آروغ بیشتری در دنیا بزند، در آخرت - (و یا) در قیامت - زیاد گرسنگی بکشد.» «۳۰»»

6- به مقدار موجود از روزی و غذا راضی باشد

و در راه رسیدن به رفاه و افزون طلبی و به انتظار خورش تلاش نکند، بلکه از کرامت نان آن است که با بودن آن منتظر خورش نباشند چرا که خبر در تکریم نان رسیده است. «۳۱»»

26- کافی ج ۶ ص ۲۷۰ شماره ۱۱

27- همان ماءخذ ج ۶ ص ۲۷۰

28- همان ماءخذ ج ۶ ص ۲۷۰

29- همان ماءخذ ج ۶ ص ۲۷۰

30- همان ماءخذ ج ۶ ص ۲۷۰

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایاتی از قول پیامبر (ص) در کافی آمده است که فرمود: «نان را محترم بشمارید، عرض کردند: یا رسول الله! احترام نان چگونه استی

فرمود: وقتی که روی سفره گذاردند، نباید منتظر چیز دیگری بود.» ۳۲»

از پیامبر (ص) نقل شده است، فرمود «خدایا! نان را برای ما با برکت فرما و بین ما و او جدایی مینداز زیرا اگر نان نبود ما نماز و روزه نداشتیم و واجبات الهی را نمی‌توانستیم ادا کنیم.» ۳۳»

از آن حضرت (ص) است که فرمود: «نان را گرامی بدارید، زیرا آنچه بین عرش تا زمین است و هر چه در آن است و بسیاری از مخلوقات در راه آن کار کرده‌اند.» ۳۴»

از آن بزرگوار است که فرمود: «پیکر آدمی بر نان استوار است.» ۳۵»

ابو حامد می‌گوید: «بنابراین، هر چه باعث دوام قوت و توانایی بر عبادت گردد خیر کثیر است و شایسته نیست آن را کوچک شمارند، بلکه نباید نان را به خاطر نماز هر چند وقت نماز فرا رسیده - در صورتی که وقت نماز وسیع باشد - معطل گذاشت.»

رسول خدا (ص) فرمود: «وقتی که شام حاضر شد و وقت نماز عشاء نیز فرا رسید، شام را پیش از نماز عشاء بخورید.» ۳۶»

هر گاه نفس میلی به غذا نداشت و در تأخیر غذا زیانی نبود بهتر آن است که نماز را مقدم بدانند، اما وقتی که غذا حاضر شود و نماز را به پا دارند، تأخیر غذا باعث سرد شدن آن و یا تشویش فکر شود، مقدم داشتن غذا - در صورت وسعت وقت نماز - بهتر است، چه نفس تاب و توان داشته باشد و یا نداشته باشد، چون این خبر عام است و از طرفی چون غالباً قلب آدمی به غذای سر سفره بی‌میل نیست، هر چند گرسنه هم نباشد.

33- همان ماءخذ ص ۲۸۷

34- همان ماءخذ ص ۲۸۷

35- همان ماءخذ ص ۲۸۷

36- این حدیث را بخاری در صحیح ج ۷ ص ۱۰۷ از انس بن مالک نقل کرده و احمد نیز در مسند خود از او نقل کرده و در کتاب الفتح الربانی ج ۱۷ ص ۹۱ همین طور است و در جلد اول این کتاب از نسائی و دیگران نیز گذشت.

18

7- بکوشد تا دستهای زیادی - هر چند از خانواده و فرزندان خودش باشند - به سمت غذا دراز شود،

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود «دسته جمعی غذا بخورید که برای شما با برکت باشد.»» ۳۷»

انس می گوید: «رسول خدا (ص) هیچ گاه تنها غذا نمی خورد.»» ۳۸»

می گویم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده، می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود:

غذایی که چهار خصوصیت در آن جمع باشد، کامل است: از حلال باشد، خورندگان زیاد باشند، در اول غذا بسم الله بگویند، و در آخر، حمد خدا را بجا آورند.»» ۳۹»

دسته دوم:

در آداب غذا خوردن در آغاز با نام خدا شروع کند و در آخر حمد خدا را بگوید و اگر با هر لقمه یک «بسم الله» بگوید، خوب است، تا میل به غذا او را از یاد خدا باز ندارد.

می گویم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: وقتی که سفره پهن می شود چهار فرشته آن را احاطه می کنند. همین که بنده خدا «بسم الله» بگوید، فرشتگان به شیطان می گویند: ای فاسق! بیرون شو که تو را تسلطی بر ایشان نیست. وقتی که از

خوردن غذا فارغ شوند و بگویند: «الحمد لله»، فرشتگان به شیطان می گویند: اینها مردمانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده و شکر پروردگارش را به جا آوردند، و هر گاه «بسم الله» نگوید، فرشتگان به شیطان می گویند: ای فاسق! نزدیک شو و با ایشان غذا بخور، و چون سفره را جمع کنند و حمد خدا را نگویند، فرشتگان می گویند: اینها گروهی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده ولی از پروردگارش فراموش کردند.» «۴۰»

37- ابن ماجه به شماره ۳۲۸۶ نقل کرده است

38- طبرسي در مكارم الاخلاق ص ۳۲ در ضمن حديثي آورده است

39- مكارم الاخلاق ج ۶ ص ۲۷۳

40- همان ماءخذ ص ۲۹۲ با اختلاف اما در ((من لا يحضره الفقيه)) ص ۴۰۲ به شماره ۱۴ با همین عبارت آمده است

19

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «برای کسی که موقع غذا خوردن بسم الله بگوید، ضمانت می کنم که از آن غذا اظهار ناراحتی نکند،» ابن کوا پس از شنیدن این مطلب عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من دیشب غذایی خوردم، با این که بسم الله گفته بودم مرا اذیت کرد. فرمود: «احمق! تو چند نوع غذا خورده ای، برای بعضی از آنها بسم الله گفته ای و برای بعضی دیگر بسم الله نگفته ای.» «۴۱»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «هر کس فراموش کرد، برای هر نوع از غذا یک بسم الله بگوید، باید بگوید: «بسم الله علی اوله و آخره.» «۴۲»

از آن حضرت نقل کرده اند: «هرگز دچار تخمه نشدم، برای این که هیچ غذایی را شروع نکردم مگر آن که بسم الله گفتم و از غذا خوردن فارغ نشدم مگر آن که الحمد لله گفتم.» «۴۳»

و نیز فرمود: «براستی شکم وقتی که سیر شود، طغیان می کند.» «۴۴»

در حدیث صحیح از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر گاه سفره غذا حاضر شد و یک نفر از حاضران بسم الله گفت، برای همه ایشان کافی است.» «۴۵»

از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده‌اند که به پسرش امام حسن (ع) فرمود: «پسرم، لقمه‌ای از غذای گرم و سرد را نباید بخوری و جرعه آب و هیچ نوشیدنی نباید بیاشامی، مگر آن که پیش از خوردن و آشامیدن بگویی خدایا! در این خوردن و آشامیدنم از تو درخواست می‌کنم که از ناراحتی آنها مرا ایمن داری و بدان وسیله مرا بر طاعت و ذکر خودت نیرومند سازی و توان شکر را نسبت به آن مقدار که در بدنم جایگزین کردی مرحمت کنی و با نیروی آن بر عبادت خودت مرا واداری و اجتناب صحیح از

41- مکارم الاخلاق ج ۶ ص ۲۹۵

((42- من لا یحضره الفقیه)) ص ۴۰۲ شماره ۱۸

43- همان ماءخذ شماره ۱۹

((44- من لا یحضره الفقیه))

45- کافی ج ۶ ص ۲۹۳

20

نفرمانی‌ات را بر دل من بیندازی! زیرا تو اگر این کار را بکنی از ناراحتی و ناگواری آن در امانی. «۴۶»

غزالی می‌گوید: «با دست راست غذا را خورده و با نمک شروع و ختم کنند.»

می‌گوییم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) رسیده است «که مکروه است کسی با دست چپ چیزی بخورد و یا بیاشامد و یا تناول کند.» «۴۷»

از امیر المؤمنین (ع) است که فرمود: «در آغاز غذا با نمک شروع کنید، زیرا اگر مردم منافع نمک را می‌دانستند هر آینه آن را بر پادزهر آزموده، ترجیح می‌دادند.» «۴۸»

از امام صادق (ع) است که فرموده: «ما [خوردن غذا را] با نمک شروع و با سرکه به پایان می‌بریم.» «۴۹»

غزالي گوید: «لقمه را کوچک برداشته خوب مي جود و تا وقتي که آن لقمه را فرو نبرده است دست به لقمه ديگر دراز نمي کند، زیرا آن شتاب در خوردن است. ديگر آن که هيچ خوردني را نکوهش نمي کند که رسول خدا (ص) از هيچ خوردني بد نمي گفت اگر دوست داشت مي خورد و اگر نه خودداري مي کرد.» «۵۰» و هر چه در جلويش بود از آن بخورد، جز ميوه که در ميوه حق دارد، دست بگرداند. پیامبر (ص) فرمود: «از آنچه در جلوي توست بخور! اما خود آن حضرت در ميوه دست مي گرداند، در اين باره پرسيدند، فرمود: ميوه ها یک نوع نيست.» «۵۱» ديگر آن که از بالاي بشقاب و از وسط ظرف غذا نخورد، بلکه از کنار نان بخورد، مگر اين که کم باشد، در آن صورت نان را

46- طبرسي در مکارم الاخلاق ص ۱۶۴ اين روايت را آورده و در آن جا ((من وعثه و غائلته)) آمده است که وعث به معني مشقت است و در اصل دشت شنزار را گویند که عابر را براي عبور از آن در زحمت مي افتد

47- کافي ج ۶ ص ۲۷۲ شماره ۱

48- همان ماءخذ ص ۳۲۶ شماره ۴

49» همان ماءخذ ص ۳۳۰ به شماره ۱۲ و در ((من لا يحضره الفقيه)) ص ۴۰۳ به شماره ۲۳

50» مسلم اين حديث را در صحيح خود ج ۶ ص ۱۳۵ نقل کرده و در آن جا آمده است: ((هرگاه به چيزي ميل داشت مي خورد))

51» ترمذي در کتاب خود (ج ۸ ص ۴۰) از حديث عكراش بن ذويب نقل کرده است

21

مي شکنند اما با کارد آن را نمي برد و گوشت را نيز از هم جدا نمي کند که پیامبر (ص) از آن نهی فرموده و گفته است: «گوشت را به نحوي با دندان جدا کنید، و نبايد روي نان قطعه گوشتي و چيز ديگري را بگذاريد، مگر آن که با همان نان بخوريد.» «۵۲»

رسول خدا (ص) فرمود: «حرمت نان را نگه داريد که خدای تعالی آن را از برکات آسمان نازل فرموده است» «۵۳» و نبايد انسان دستش را با نان پاک کند و از خوردن ریزه هاي غذا که مي افتد، ننگ نداشته باشد.

رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه یکی از شما لقمه از دستش افتاد باید آن را بردارد، مقدار آسیبی که رسیده به دور اندازد و نباید تمام لقمه را برای شیطان واگذارد و دستش را با حوله پاک نکند مگر این که قبلاً انگشتانش را بلیسد، زیرا او نمی‌داند که در کدام غذا برکت است» (۵۴) و نباید به غذایی داغ بدمد، زیرا این عمل نهی شده است، (۵۵) بلکه صبر کند تا وقتی که خوردنش آسان شود. و خرما را طاق بخورد هفت یا یازده و یا بیست و یک عدد و یا هر مقدار که اتفاق افتاد و خرما و هسته را در یک طبق نریزد و هسته‌ها را میان دستش جمع نکند، بلکه از دهانش به پشت دستش گذاشته سپس بیندازد و همچنین آن خرمایی که پوسته ضخیمی دارد. مبادا هر چه از غذا به نظرش نامرغوب بود رها کند و در کاسه فرو گذارد، بلکه آن را کنار سفره می‌گذارد تا به شخص دیگری امر مشتبه نشود و آن را بخورد و نباید در بین غذا خوردن زیاد آب بنوشد، مگر آن که لقمه‌ای در گلویش گیر کرده باشد و یا براستی تشنه شده باشد، که در طبّ می‌گویند

«52» درباره این مطالب به کاب الفتح الربانی لترتیب مسند احمد بن حنبل شیبانی ج ۱۷ ص ۹۷ ۹۹ مراجعه کنید در عبارت: ((گوشت

را با دندان جدا کنید)) کلمه ((نهش)) در بعضی از مخذ با سین مهمله آمده که به معنای ((با گوشه دندان گرفتن)) است اما با شین نقطه دار به معنای ((با تمام دندان گرفتن)) می‌باشد که شاید ((سین)) مناسبتر باشد

«53» به طوری که در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۳۴ آمده بزاز و طبرانی آن را ضمن حدیث نقل کرده اند

«54» مسلم در صحیح خود ج ۶ ص ۱۱۴ و ابن حزم در محلی ج ۷ ص ۴۳۵ این حدیث را نقل کرده اند

«55» احمد در مسند خود ج ۱ ص ۳۵۷ از حدیث ابن عباس روایت کرده و ابن ماجه به شماره ۳۲۸۸ از او نقل کرده است

22

چنین آب نوشیدن مستحب است و معده را دباغی می‌کند.»

می‌گوییم: از جمله آداب غذا خوردن آن است که کنار سفره زیاد بنشیند. از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «کنار سفره‌ها نشست طولانی داشته باشید، زیرا آن ساعتی است که از عمرتان حساب نمی‌شود.» (۵۶)

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خداوند هرگز قومي را به هنگام غذا خوردن عذاب نفرمود و خدای متعال بزرگتر از آن است که به مردم روزی دهد و بعد در خلال همان روزی ایشان را عذاب کند، مگر این که از آن فارغ شوند.» «۵۷»

[آداب نوشیدن آب]

[آداب نوشیدن آب] آن است که ظرف آب را به دست راست بگیرد و بسم الله بگوید، و مک بزند نه آن که آب را به یک نفس بیاشامد.

پیامبر (ص) فرمود: «آب را به گونه‌ای مک بزنید، و مبادا آن را به یک نفس سر بکشید، زیرا درد کبد معلول بی‌وقفه نوشیدن آب است» «۵۸» و نباید آب را سر پا و در حالی که به پهلو خوابیده بنوشد زیرا پیامبر (ص) از آب خوردن سر پا نهی کرده است.

از آن حضرت نقل کرده‌اند که آن بزرگوار، سر پا آب نوشید، «۵۹» شاید عذری داشته است! می‌گوییم: در مکارم الاخلاق از امام باقر (ع) رسیده است که فرمود: «آب خوردن سر پا گوارتر و سالمتر است.» «۶۰»

«56» طبرسی این روایت را در کتاب مکارم اخلاق (بخش طب ائمه) ص ۱۶۱ نقل کرده است

«57» کافی باب حرمت طعام ج ۶ ص ۲۷۴

«58» بیهقی در کتاب شعب الایمان و همچنین در جامع صغیر در باب میم و کلینی در کافی ج ۶ ص ۳۸۱ این حدیث را نقل کرده‌اند

«59» حدیث اول را ابوداؤد ص ۳۰۲ و ابن ماجه به شماره ۳۴۲۴ نقل کرده و دوم در سنن ابن ماجه به شماره ۳۴۲۲ چنین آمده است:

((پیامبر (ص) در حالی که ایستاده بود آب نوشید)) و در صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۴۳ نیز همین طور نقل شده است

«60» مکارم الاخلاق ص ۱۸۰ و در کافی ج ۶ ص ۳۸۲ شماره حدیث: ۱ و ۲ می‌باشد

23

از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «آب خوردن سر پا در روز، غذا را گوارا می‌سازد، و آب خوردن سر پا در شب باعث زرداب می‌شود، و هر کس شب آب بخورد و سه مرتبه بگوید: از زمزم و فرات بر تو درود باد!، آب خوردن در شب به او ضرری نمی‌رساند.» «۶۱»

ابو حامد مي گويد: پايين ظرف آب را ملاحظه کند تا آب روي خودش نچکد و پيش از نوشيدن آب داخل ظرف را نگاه کند و داخل ظرف آب آروغ نزند و در آن ندمد بلکه ظرف را از دهانش با حمد خدا جدا سازد و با بسم الله شروع کند. پيامبر (ص) پس از نوشيدن آب، فرمود: «سپاس خدا را که اين آب را به رحمت خود، گوارا و شيرين قرار داد، نه به خاطر گناهان ما، شور و تلخ.» «۶۲»

هر چه در بين جمع گردانده مي شود بايد از سمت راست بگردانند. رسول خدا (ص) شير آشاميدند، ابو بکر سمت چپ او و عربي بياباني طرف راستش و عمر در کنار او بود. عمر عرض کرد: ظرف شير را به ابو بکر بدهيد، اما پيامبر به آن عرب داد و فرمود: به ترتيب از راست. «۶۳» آن حضرت آب را در سه نفس مي آشاميد و در پايان خدا را سپاس مي گفت. «۶۴»

مي گويم: در کتاب کافي از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «ممکن است فردي از شما آبي بنوشد که خداوند بدان وسيله بهشت را بر او واجب گرداند، سپس فرمود: او ظرف آب را مي گيرد و آن را به دهانش مي گذارد و بسم الله مي گويد و پس از آن مي نوشد و از دهانش جدا مي کند در حالي که ميل دارد و حمد خدا را مي گويد، آنگاه دوباره بر مي گردد و مي نوشد و سپس از دهانش جدا مي کند و حمد خدا را مي گويد

«61» مکارم الاخلاق ص ۱۸۰ و در کافي ج ۶ ص ۳۸۲ شماره حديث: ۱ و ۲ مي باشد

«62» کافي ج ۶ ص ۳۸۴ محاسن برقي ص ۴۴۸

«63» مالک بن انس بن مالک اين روايت را در ((موطاء)) ج ۲ ص ۲۲۲ و مسلم در صحيح خود ج ۶ ص ۱۱۲ نقل کرده اند

«64» به سنن ابن ماجه به شماره ۴۳۱۷ و مجمع الزوائد ج ۵ ص ۸۱ و کافي ج ۶ ص ۳۸۴ مراجعه کنيد

24

سپس برمي گردد و مي نوشد و باز از دهانش دور مي کند و حمد خدا را مي گويد. در نتيجه خداوند بدان وسيله بهشت را بر او واجب گرداند. «۶۵»

در کتاب مکارم الاخلاق از قول آن حضرت نقل شده است که فرمود: «گروهی نزد پدرم آمدند و عرض کردند: به اعتقاد شما هر چیزی حدي داردی پدرم به ایشان فرمود: آري. (امام صادق (ع))

می‌فرماید: آنگاه پدرم آبی طلبید تا ایشان بنوشند. عرض کردند: یا ابا جعفر آیا این ظرف آبخوری از آن چیزهاستی فرمود: آری، پرسیدند:

حد آن چیستی فرمود: حد آن، این است که از وسط لبه آن، آب خورده شود و نام خدا را وقت آشامیدن ببری و سه مرتبه نفسی بکشی و در هر نفسی خدا را حمد بگویی و از طرف دستگیره ظرف آب ننوشی، زیرا آن جا آبشخور شیطان است. آنگاه فرمود: بگو:

«سپاس خدا را که آبی گوارا به من خورانید و آن را به خاطر گناهانم شور و تلخ قرار نداد.» در روایت دیگری نظیر همین با اندک زیادت‌ی آمده است: «سپاس خدا را که مرا آب داد و سیرابم کرد و به من لطف کرد و خوشحالم ساخت و عافیت بخشید و کفایتم نمود. بار خدایا مرا از کسانی قرار ده که در روز قیامت از حوض (کوثر) حضرت محمد (ص) سیراب گردانی و به همراهی آن بزرگوار خوشبخت سازی، به رحمت خود ای بخشنده‌ترین بخشاینده‌گان.» «۶۶»

از موسی بن جعفر (ع) نقل شده است: «از وی درباره حدّ ظرف آب پرسیدند، فرمود: حدّ آن این است که اگر جایی از آن شکسته از آن جا آب نخوری که جایگاه شیطان است، و هر گاه از ظرفی آب بنوشی بسم الله و چون فارغ شدی، الحمد لله بگویی.» «۶۷»

غزالی گوید: «اینها نزدیک به بیست مورد از آداب خوردن و آشامیدن بود که آثار و اخبار بر آنها دلالت می‌کند.»

«65» کافي باب ((القول علي شرب الماء)) ج ۶ ص ۳۸۴

«66» کافي ج ۶ ص ۱۷۳

«67» همان ماءخذ ص ۱۷۴

می‌گوییم: بیشتر این آداب از طریق خاصه نیز رسیده است و مواردی هم که نرسیده، خلاف آن نیز وارد نشده است عمل به این بخش نیز به علت اعتماد بر این خبر مستفیض مقبول مانعی ندارد، و آن

خبر این است: «هر کس بشنود کاری ثواب دارد و آن کار را انجام دهد به اجر خود می‌رسد هر چند که حدیث آن گونه که به او رسیده است، نباشد.» «۶۸»

دسته سوم:

مستحبات بعد از خوردن غذا ۱- پیش از سیر شدن، از غذا دست بکشد ۲- کاسه غذا را بلیسد ۳- انگشتانش را بلیسد و پس از لیسیدن با حوله پاک کند، سپس بشوید ۴- خرده ریزه‌های غذا را جمع کند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس ریزه‌های افتاده سفره را بخورد، زندگی‌اش در گشایش و فرزندان‌ش سلامت خواهند بود.» «۶۹»

می‌گویند: بر چیدن خرده ریزه‌های غذا مهریه‌های حور العین است. «۷۰»

۵- خلال کند، اما آنچه از میان دندانهایش با خلال در می‌آورد، نبلعد و بیرون بریزد جز آنچه از پای دندانها با زبانش در می‌آورد.

۶- باید پس از خلال، آب در دهانش بگرداند (مضمضه کند) که این کار پیروی از اهل بیت (ع) است. «۷۱»

می‌گوییم: در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که امام (ع) فرمود: «هر کس کاسه

«68» کافی ج ۲ ص ۸۷

«69» این حدیث را ابوالشیخ در کتاب الثواب از حدیث جابر چنین نقل کرده: ((از تنگدستی و پیسی و جذام در امان مانده و اولادش از نادانی مصون خواهند بود)) المغنی اما طبرسی در مکارم الاخلاق از کتاب الفردوس از پیامبر مطابق متن روایت کرده است

«70» کافی ج ۶ ص ۲۹۹ باب اکل ما یسقط من الخوان

«71» وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۸۱

غذا را بلیسد، فرشتگان بر او درود می فرستند، و برای او از خداوند درخواست گشایش رزق می کنند و چند برابر حسنات برایش نوشته می شود.» «۷۲»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «فرشتگان بر کسی که انگشتانش را در آخر غذا خوردن، بلیسد، درود می فرستند.»

در روایت صحیحی از آن حضرت آمده است: «کراهت دارد کسی دستش را در حالی که چیزی از غذا به آن چسبیده باشد، با حوله پاک کند. این کراهت به خاطر بزرگداشت و احترام غذاست، مگر این که خود آن شخص و یا بچه ای که در کنارش نشسته انگشتانش را بلیسد (در آن صورت کراهت برداشته می شود).» «۷۳»

امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هر خرده ریزه غذا که بر سفره می افتد، برای کسی که طالب شفا باشد باعث شفای هر دردی است.» «۷۴»

پیامبر (ص) دید ابو ایوب انصاری خرده ریزه های سفره را می چیند، فرمود:

«مرحبا به تو، مبارک باد بر تو و با برکت باد درباره تو! ابو ایوب عرض کرد: یا رسول الله! آیا درباره غیر من همین طور استی فرمود: آری هر کس آنچه تو خوردی، بخورد گفته های من درباره تو شامل حال او نیز هست و فرمود: هر کسی چنین کند، خداوند او را از دیوانگی، خوره، پیسی، زرداب و نادانی حفظ می کند.» «۷۵»

محمد بن ولید می گوید: در خدمت امام جواد (ع) غذا خوردم تا این که فارغ شدم و سفره برداشته شد، غلام شروع کرد به جمع کردن خرده ریزه های غذا، امام (ع) به او فرمود: «آنچه در بیابان ریخته بود جمع نکنید، هر چند ران گوسفندی باشد اما اگر چیزی در خانه بود، جستجو کنید و از زمین بردارید.» «۷۶»

«72» مکارم الاخلاق

«73» کافی ج ۶ ص ۲۹۱ شماره ۳

«74» همان ماءخذ ص ۲۹۹ شماره ۱

27

از امام صادق (ع) نقل کرده‌اند: «رسول خدا (ص) فرمود: پس از غذا خوردن، خلال کنید، زیرا خلال باعث بهداشت دهان و دندانهای آسیا می‌شود و برای انسان جلب روزی می‌کند.» «۷۷»

از امام کاظم (ع) نقل کرده‌اند: «رسول خدا (ص) فرمود: خلال کنید، زیرا هیچ چیز برای فرشتگان بدتر از آن نیست که غذایی را در دندان بنده خدا ببینند.» «۷۸»

از امام رضا (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «با چوب انار و ترکه ریحان، خلال نکنید، زیرا هر دوی آنها باعث تحریک رگ جذام می‌شوند.» «۷۹»

و نیز فرمود: «رسول خدا (ص) با هر چوبی که دستش می‌رسید، خلال می‌کرد، جز با برگ خرما و نیشکر.» «۸۰»

ابو حامد می‌گوید: «در دل خدا را به خاطر غذایی که به او داده، سپاس گوید و آن غذا را نعمتی از جانب خدا بداند. خدای متعال فرموده است: كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.» «۸۱»

و چون غذایی حلالی را بخورد، بگوید: «سپاس خدا را که به نعمت او امور شایسته پایان می‌گیرد و برکات نازل می‌شود، خدایا همان طوری که غذایی پاکیزه به ما خوراندی، عمل ما را شایسته گردان» و اگر غذایی شبهه آمیزی خورد، باید بگوید: «در همه حال خدا را سپاس، خدایا این غذا را باعث توانایی من بر نافرمانی خودت قرار مده»، و پس از خوردن غذا سوره‌های «قل هو الله احد» و «لا یلاف قریش» را بخواند و تا سفره را برنداشته‌اند از سر سفره بر نخیزد. و اگر غذایی دیگری را بخورد باید برای او دعا کند و بگوید: «خدایا خیر او را افزون گردان، روزی او را با برکت فرما.»

28

کارهاي خير را براي او ميسر گردان و او را بدانچه داده‌اي قانع ساز و ما و او را از جمله شکر گزاران قرار ده» و اگر نزد گروهی افطار کرد، بگويد: «نزد شما روزه داران افطار مي کنم و غذاي شما نيکان را مي خورم و درود فرشتگان بر شما باد» و بايد به خاطر غذاي شبه آميزي که خورده بسيار طلب مغفرت کند و غمگين باشد تا وقتي که با اشک چشمان و اندوه خود حرارت آتشي را که در معرض آن قرار گرفته است خاموش کند به دليل اين سخن پيامبر (ص): «هر گوشتي که از حرام برويد، آتش دوزخ سزاوارتر بدان است.» «۸۲» کسی که مي خورد و مي گريد همچون کسی نيست که مي خورد و هرزگي مي کند. هر گاه شيري را بخورد بايد بگويد: «خدايا در روزي که به ما داده‌اي برکت و فزوني مرحمت فرما.» و اگر غذاي ديگري بخورد، بگويد: «خدايا در اين روزي که نصيب ما کرده‌اي فزوني ده و بهترين از آن را نيز مرحمت کن.» «۸۳» دعاي نخست را رسول خدا (ص) به خاطر منفعت فراگيري که در شير موجود است به آن اختصاص داده بود.

پس از هر غذايي مستحب است، بگويند: «سپاس خداي را که به ما نان و آب داد و ما را سرپرستي کرد و پناه داد سرور و مولاي ما، اي خدايي که از هر چيزي بي نيازي اما هيچ چيزي از تو بي نياز نيست، تو از گرسنگي طعامم دادی و از ترس ايمن نمودی پس تو را سپاس! از بي سرپرستي پناه دادی و از گمراهي هدايت فرمودی و نسبت به تنگدستي بي نيازم کردی، پس تو را سپاس، سپاسي فراوان پاکيزه، سودمند و مبارک چنان که در خور شأن تو و سزاوار خداوندي تو است. خدايا خوراک خوب به ما دادی پس در کار شايسته ما را موقّق بدار، خدايا اين غذا را کمک بر طاعت خودت براي ما قرار ده و به تو پناه مي بريم از اين که بر نافرمانيهاي تو از آن غذا کمک بگيريم.»

مي گوييم: در کتاب مکارم الاخلاق «۸۴» آمده است که امام علي بن الحسين (ع) وقتي

29

که غذا میل می کرد، می گفت: «سپاس ویژه خدایی است که به ما غذا و آب داد، کفایت و پشتیبانی کرد و پناه داد و بر ما نعمت بخشید.» و بهترین دعا این است: «سپاس خدا را که غذا می دهد و خود غذا نمی خورد».

از امام باقر (ع) است که فرمود: «سلیمان» ۸۵ «وقتی که دست از غذا خوردن می کشید، می گفت: خدایا نعمت زیاد دادی و نعمتهای خوب دادی، پس بیشتر بده و از نان و آب سیرم کردی، پس گوارایم کن!» از امام صادق (ع) نقل کرده اند که وقتی غذا میل می کرد، می گفت: «سپاس خدا را که در بین گرسنگان مرا غذا داد و در میان تشنگان آبم داد و در جمع برهنگان، لباسم پوشاند و در بین گمراهان، هدایتم کرد، و در بین پیادگان، سوارهام قرار داد و در جمع بی پناهان، پناهم داد و در میان مردم در رنج و زحمت به من مرحمت کرد و بر بسیاری از مخلوقات جهان فضیلتم بخشید.» «۸۶»

پیامبر (ص) فرمود: «وقتی که سفره را برداشتند بگو: سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است. خدایا این سفره را نعمتی سپاس گزاری شده قرار ده.» «۸۷»

غزالی گوید: «و اما شستن دست به وسیله آشنان (ماده شوینده) کیفیت آن چنین است که آن را روی دست چپ قرار می دهند و نخست سه انگشت دست راست را می شویند و انگشتان را به آشنان خشک می زنند و روی لبها می مالند سپس با دو انگشت دهان را می شویند و به جلو و پشت دندانها و زنج و زبان می مالند، پس از آن انگشتانش را با آب می شویند و بعد، باقیمانده آشنان خشک را به پشت و روی انگشتان می مالند و به این ترتیب به بازگرداندن آشنان به دهان و دوباره شستن آن نیازی نخواهد بود».

می گویم: در مکارم الاخلاق از امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: «هر گاه

30

پس از خوردن غذا وضو گرفتی، زیادی آب دستهایت را به چشمانت بکش که باعث ایمنی از درد چشم می شود.» «۸۸»

غزالی گوید: در کتاب موالید الصادقین آمده است که پیامبر (ص) وقتی که پس از غذا از شستن دست فارغ می شد، با آب زیادی دست به صورتش می کشید و می گفت:

«سپاس خدا را که ما را هدایت کرد، غذا داد، آب داد و به هر نوع آزمونی که شایسته بود، ما را آزمود.» «۸۹»

از امام صادق (ع) نقل کرده اند که آن حضرت چربی دستش را شست و بعد، پیش از آن که با حوله خشک کند، دستش را به سر و صورتش کشید و سپس گفت: «خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که چهره آنها را فقر و ذلت در هم نکشد.» «۹۰»

از آن حضرت است که فرمود: «دست کشیدن بعد از وضو به صورت گرفتاری را بر طرف کرده روزی را زیاد می کند.» «۹۱»

در کافی از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «وقتی که غذا خوردی به پشت بخواب و پای راستت را روی پای چپت بینداز.» «۹۲»

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: حوله چرکین را در خانه نگاه ندارید، که جایگاه شیطان است.» «۹۳»

«90» همان ماءخذ ص ۱۶۰

«91» کافی ج ۶ ص ۲۹۱ شماره حدیث ۴

«92» همان ماءخذ ص ۲۹۹ تهذیب ج ۲ ص ۳۰۷

«93» همان ماءخذ ص ۲۹۹ تهذیب ج ۲ ص ۳۰۷

31

باب دوم آدابی که به دلیل اجتماع و مشارکت در غذا، علاوه بر آداب دیگر باید رعایت شود، هفت تاست:
1- حق ندارد با حضور کسانی که به سبب زیادی عمر و داشتن فضل بیشتر بر او مقدم اند، قبل از آنها آغاز به خوردن کند،

مگر این که پیشوای دیگران باشد که در آن صورت، آنها را در صورتی که آماده و مهیای غذا خوردن هستند نباید منتظر بگذارد.

2- موقع غذا نباید ساکت بماند،

زیرا سکوت کنار سفره غذا روش عجم است، بلکه سخن نیک بگویند و از حکایات افراد شایسته و صالح در مورد غذا و دیگر چیزها نقل کنند.

3- در ظرف غذا با رفیقش همراهی کند

و نباید به قصد آن باشد که بیش از رفیقش غذا بخورد، زیرا اگر مطابق رضایت رفیقش نباشد - در صورت مشترک بودن غذا - حرام است بلکه شایسته است قصد ایثار داشته باشد و نباید دو خرما را با هم بخورد مگر وقتی که همه افراد سر سفره دوتایی بخورند و یا از طرف آنها مجاز باشد.

بنابراین اگر رفیقش، کم خورد او را تشویق و ترغیب به غذا خوردن کند و بگوید: بخور! و نباید بیش از سه مرتبه بگوید بخور، زیرا زیاد گفتن، پافشاری و سماجت است.

«وقتی که رسول خدا (ص) را سه مرتبه درباره چیزی مخاطب قرار می دادند بعد از سه مرتبه جواب نمی داد» «۱»، «و خود رسول اکرم (ص) سخن را تا سه بار تکرار

«1» ابن قانع از زیاد بن سعد این روایت را نقل کرده همان طوری که در کتاب جامع الصغیر باب شمایل آمده است و احمد از قول جابر در

ضمن حدیثی طولانی و از حدیث ابی حدود نیز نقل کرده که سند هر دو نیکوست

32

می‌کرد. «2» بنابراین بیش از سه مرتبه شرط ادب نیست و اما قسم دادن شخص درباره خوردن چیزی ممنوع است.

حسن بن علی (ع) فرمود: «غذا کم ارزش تر از آن است که درباره‌اش قسم یاد کنند.»

4- لازم نباشد که رفیقش به او بگوید: بخور.

یکی از ادبا می‌گوید: «بهترین شخص در موقع غذا خوردن کسی است که رفیقش ناچار نشود از او بخواهد غذا بخورد و زحمت گفتن غذا بخور، را از او بردارد و سزاوار نیست که چیزی را از آنچه میل دارد، به خاطر این که دیگران نگاه می‌کنند ترک کند، زیرا این کار خلاف واقعیت است، بلکه بر طبق معمول و عادت خود رفتار کند و از آن عادت‌هایی که در تنهایی دارد چیزی کم نکند، لیکن خود را در تنهایی به حسن ادب عادت دهد تا در بین جمع نیاز به انجام عملی خلاف واقع و تصنعی نداشته باشد. آری اگر به خاطر ایثار به برادران ایمانی و در صورت لزوم با توجه به آنها غذا کم بخورد خوب است و اگر با نیت همراهی و تحریک نشاط دیگران در خوردن غذا به خوردن ادامه دهد، اشکالی ندارد بلکه خوب است.»

جعفر بن محمد (ع) می‌فرماید: «بهترین دوستانم کسانی هستند که زیاد بخورند و لقمه شان را بزرگ بردارند و سنگین تر از همه کسی است که وقت غذا خوردن مرا وادار به تعارف کند.» «3»

تمام این احادیث اشاره بر این مطلب دارند که غذا خوردن باید روی جریان عادی باشد، نه تصنعی.

امام صادق (ع) فرمود: «محبت کسی نسبت به برادر مسلمانش با کامل خوردن غذا در منزل او آشکار می‌شود.» «4»

«2» حاکم در کتاب مستدرک ج 4 ص 273 این روایت را نقل کرده و ترمذی نیز در صحیح خود چنین آورده است: ((سه مرتبه کلمه را

تکرار می‌کرد تا خوب بفهمند)) از قول انس به سند صحیح نقل شده به کتاب الجامع الصغیر باب شمائل مراجعه کنید و بخاری نیز بدون جمله

((لتعقل عنه)) همان طور نقل کرده است

«3» هر دو روایت را کلینی در کافی ج ۶ ص ۲۷۸ همان طوری که در عبارت مولف هم آمده با اختلاف نقل کرده و همچنین برقی در

کتاب محاسن ص ۴۱۴ روایت کرده است

«4» هر دو روایت را کلینی در کافی ج ۶ ص ۲۷۸ همان طوری که در عبارت مولف هم آمده با اختلاف نقل کرده و همچنین برقی در

کتاب محاسن ص ۴۱۴ روایت کرده است

33

می‌گوییم: این خبر با اندک تفاوتی در این زمینه با روایات دیگر در کتاب کافی آمده است. و در همان کتاب از عبد الرحمن بن حجاج نقل کرده‌اند که می‌گوید: «با ابو عبد الله - امام صادق (ع) - غذا می‌خوردیم، بشقابی برنج آوردند، ما عذر خواستیم.

امام (ع) فرمود: شما چیزی نخوردید! محبوبترین شما نزد ما کسی است که در نزد ما از دیگران بیشتر غذا تناول کند. عبد الرحمن می‌گوید: پس همچون عذابی که بر سفره نازل شود، آن را برداشتم و خوردم. آنگاه امام (ع) فرمود: حالا خوب شد سپس شروع به نقل این حدیث کرد که برای پیامبر خدا (ص) از طرف انصار، یک بشقاب برنج هدیه آورده بودند، پیامبر (ص) سلمان، مقداد و ابوذر - خدایشان بیامرز - را دعوت کرد، آنها شروع به عذر خواهی کردند و نخوردند پیامبر فرمود: شما که چیزی نخورده‌اید، محبوبترین شما نزد من کسی است که غذا بهتر بخورد. آنها با شنیدن سخن پیامبر (ص) بخوبی غذا را خوردند. سپس امام صادق (ع) فرمود: خداوند آنها را رحمت کند و از آنها راضی باشد و درود خدا بر آنان باد.» «۵»

5- اشکالی ندارد که دستش را میان طشت بشوید

و اگر تنها غذا می‌خورد می‌تواند (وقت شستن دست) آب بینی یا خلط سینه را در طشت بیندازد و اگر کسی دیگر با او هست شایسته نیست چنین کاری را بکند. و اگر دیگری به احترام او طشت را جلوی او آورد بپذیرد و رد نکند. همچنین اشکالی ندارد که چند نفری با هم دستها را میان طشت بشویند. زیرا این عمل به تواضع نزدیکتر و از انتظار زیاد کشیدن بهتر است و اگر چنین نکردند، لازم نیست آب دست هر کدام را بریزند بلکه آنها در طشت جمع شود. پیامبر (ص) فرمود: «دسته جمعی وضو بگیرد، تا خداوند همه شما را متحد سازد - بعضی گفته‌اند مقصود پیامبر همین مورد است، بعضی گفته‌اند منظور این است که آب طشت را جمع کنید - و بر خلاف مجوسیان رفتار کنید.» «۶»

«6» طبرسي اين روايت را در صفحه ۱۵۹ كتاب مكارم الاخلاق نقل کرده و عراقي مي گويد: قضاعي اين روايت را درمسند شهاب از حديث ابوهريره با اسنادي نقل کرده است که قابل اعتماد است والي ابن طاهر به جاي ابوهريره ابراهيم را نام برده و مي گويد: اين حديث از معضلات است و جاي تامل دارد

34

ابن مسعود گوید: «دستهاتان را با هم در یک طشت بشوید و مثل عجمها رفتار نکنید».

مي گويم: در کافي از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «دستهاتان را در یک ظرف بشوید تا اخلاقتان خوب شود». «۷»

در محاسن برقي از عبد الرحمن بن ابي داوود نقل شده که مي گوید: «خدمت امام صادق (ع) غذا خورديم، طشتي آورد و فرمود: اما شما مردم کوفه دستهاتان را نمي شويد، مگر یک نفر یک نفر ولي از نظر ما مانعي ندارد که دسته جمعي دستمان را بشوييم. عبد الرحمن مي گوید: از اين رو ما هم همگي در یک طشت دست شستيم». «۸»

از فضل بن يونس نقل شده که مي گوید: «وقتي که امام ابو الحسن (ع) در منزل ما غذا ميل فرمود، طشتي آوردند و از آن حضرت که در بالاي مجلس بود خواستند شروع کند. فرمود: از کسي که طرف راست تو قرار دارد شروع کن! همين که یک نفر دست شست، غلام خواست طشت را بردارد، امام ابو الحسن (ع) فرمود: طشت را بگذار (و رو به حاضران کرد و فرمود: دستهاتان را در آن بشويد». «۹»

از ابو عبد الله - امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: «پيش از غذا اول بايد صاحب خانه دستش را بشويد تا کسي شرم نکند و چون از غذا خوردن فارغ شد، از آن کسي که طرف راست در قرار دارد بايد شروع کند، خواه آزاد باشد و يا برده». «۱۰»

در حديث ديگر، مي فرمايد: «نخست صاحب خانه دست خود را مي شويد، سپس از شخصي که طرف راست اوست شروع مي کند و چون سفره را برداشتند از کسي که طرف چپ صاحب منزل است شروع مي کنند و آخرين فردي که دست مي شويد،

«7» کافي ج ۶ ص ۲۹۱ شماره ۲

«8» محاسن برقي ص ۴۲۶

«9» تهذيب ج ۲ ص ۳۰۶ محاسن برقي ص ۴۲۵ کافي ج ۶ ص ۲۹۱

«10» کافي ج ۶ ص ۲۹۰

35

صاحب خانه است زیرا او سزاوارتر است که بر چربي دست صبر کند» «۱۱»

6- به همراهان نگاه نکند

و به غذا خوردن آنها چشم ندوزد، مبادا خجالت بکشند، بلکه از آنها چشم بر مي دارد و به خودش مشغول مي شود و نبايد پيش از برادرانش - اگر طوري است که آنها بعد از وي شرم مي کنند - دست از غذا بکشد، بلکه شايسته است که دستش را به طرف غذا دراز و کم به کم تناول کند تا آنها غذاي کامل بخورند و اگر کم خوراک است، در اول شروع به خوردن نکند و يا کم به کم بخورد تا اين که آنان از غذا سير شوند و در آخر با آنها بخورد، زیرا بسياري از صحابه اين طور رفتار مي کردند و اگر به دليلي از خوردن خود داري کرد بايد براي رفع شرمساري از ايشان عذر خواهي کند.

7- کاري را که باعث انزجار ديگران است، انجام ندهد

و دستش را داخل ظرف تکان ندهد و موقعي که لقمه غذا را در دهانش مي گذارد، سرش را به جلوي ظرف نبرد و هنگامي که چيزي را از دهانش بيرون مي آورد، صورتش را از سمت غذا برگرداند و با دست چپ بيرون آورد و لقمه چرب را در سرکه و سرکه را در چربي فرو نبرد، زیرا ديگران ناراحت مي شوند، و باقيمانده لقمه اي را که با دندان جدا کرده در خورش و سرکه فرو نبرد و از چيزهاي انزجار آور صحبت نکند.

باب سوم در آداب غذا دادن به برادراني که به ديدن انسان مي آيند

بدان، غذا دادن به برادران فضيلت زيادي دارد، امام جعفر بن محمد (ع) مي فرمايد: «وقتي که با

برادران کنار سفره نشستيد، زمان غذا خوردن را طولاني کنيد،

زیرا آن ساعت از عمرتان حساب نمی‌شود».

می‌گوییم: این حدیث با اندکی تغییر و به صورت عام که از طریق خاصه (شیعه) نقل شده در صفحات پیش گذشت.

غزالی گوید: «پیامبر (ص) فرمود: فرشتگان وقتی که سفره غذا در برابر شما گسترده است همواره به شما درود می‌فرستند تا وقتی که سفره را بر دارند.» «۱»

از یکی از علمای خراسان نقل کرده‌اند، آنقدر برای برادران دینی‌اش غذا می‌آورد که نمی‌توانستند، همه را بخورند و می‌گفت: از رسول خدا (ص) رسیده است که فرمود: «۲» «برادران وقتی که دست از غذا کشیدند، مازاد آن غذا را هر کس بخورد، محاسبه نمی‌شود» از این رو من دوست دارم غذای زیاد برای شما حاضر کنم، تا مازاد آن را خود بخورم!» در خبر است: «بنده خدا بر آنچه با برادرانش بخورد، محاسبه نمی‌شود».

از این رو بعضی از صحابه هنگامی که با جمعی بودند زیاد غذا می‌خوردند، اما تنها که بودند، کم می‌خوردند».

و در خبر است: «سه چیز است که بنده خدا درباره آنها محاسبه نمی‌شود: سحری خوردن، افطار کردن و آنچه با برادران می‌خورد.» «۳»

علی (ع) فرمود: «اگر برادرانم پیرامون یک صاع از غذا جمع شوند برای من محبوبتر از آن است که برده‌ای آزاد کنم.» «۴»

«1» طبرانی این حدیث را از قول عایشه در کتاب الاوسط آورده و در المغنی نیز چنین است

«2» من نه این حدیث و نه حدیث بعدی را هیچ جا ندیده‌ام

«3» از دي در كتاب المغني در با ضعفا (راويان ضعيف) از قول جابر چنين نقل مي كند: ((سه دسته اند كه از نعمتهاي الهي سوال نمي شوند: روزه دار و كسي كه سحري مي خورد و آن كه با مهمان غذا مي خورد)) وي اين حديث را در شرح حال سليمان بن داوود جزري نقل کرده و مي گوید در سند آن حديث منكر وجود دارد و ابومنصور ديلمی در مسند الفردوس از ابوهريره همين طور نقل کرده است

«4» اين خبر قبلا گذشت و در محاسن برقي با تفاوت در الفاظ از امام باقر و صادق (ع) نقل شده (ص ۳۹۳ آ ۳۹۴)

37

اصحاب پیامبر (ص) بارها مي گفتند كه جمع شدن بر سر سفره غذا از جمله مكارم اخلاق است. وقتي كه براي خواندن قرآن جمع مي شدند متفرق نمي شدند، مگر چيزي بچشند و گفته اند: جمع شدن برادران به تعداد كافي همراه با انس و الفت از امور دنيا حساب نمي شود. در خبر است: «خداي متعال در روز قيامت به بنده اش مي گوید:

فرزند آدم! گرسنه شدم، غذايم ندادی! مي گوید: پروردگارا! چگونه به تو غذا مي دادم در حالي كه تو پروردگار جهانياني می فرمايد: برادر مسلمانم گرسنه بود و تو به او غذا ندادی و اگر به او غذا داده بودي گویا مرا غذا داده بودي.» «۵»

پیامبر (ص) مي فرمايد: «هر گاه كسي به دیدار شما آمد او را گرامي بداريد.» «۶»

و نیز فرمود: «در بهشت غرفه هايي است كه از بيرون داخل آنها و از داخل، خارج آنها ديده مي شود، اين غرفه ها متعلق به كسي است كه سخن نرم گوید، و به ديگران اطعام كند و موقعي كه مردم خوابيده اند نماز شب بخواند.» «۷»

و نیز پیامبر (ص) فرمود: «بهترين فرد شما آن كسي است كه ديگران را اطعام كند.» «۸»

و نیز فرمود: «كسي كه برادر مؤمنش را آن قدر اطعام كند كه سير شود و آب دهد تا او را سيراب كند، خداوند او را به مقدار هفت خندق از آتش دوزخ دور سازد كه فاصله هر خندق با ديگري پانصد سال راه است.» «۹»

مي گويم: از طريق راويان شيعه، رواياتي از امام صادق (ع) - به شرح زير - نقل

«5» اين حديث را مسلم با اندك اختلافي از قول ابوهريره نقل کرده است (ج ۸ ص ۱۳)

«6» خرائط ي در مكارم الاخلاق و ديلمي در الفردوس آن طوري كه در جامع الصغير باب همزه آمده از انس نقل کرده است

«7» ترمذی با اندک تفاوت و زيادي در لفظ ج ۱۰ ص ۵ و در معاني الاخبار ص ۲۵۱ نقل کرده است

«8» احمد در مسند ج ۶ ص ۱۶ از قول صهيب نقل کرده است

«9» طبراني اين حديث را از قول عبداللهبن عمر نقل کرده و ابن حبان گفت: از قول پيامبر (ص) نيست و ذهبي مي گوید: اين حديث

غريب و منكر است (المغني)

38

مي كنيم: «خصلتهاي نجات دهنده عبارتند از: غذا دادن، سلام را واضح ادا كردن، و نماز شب خواندن در آن وقتي كه مردم خوابيده اند.» «۱۰»

و نيز فرمود: از جمله «محبوبترين اعمال در پيشگاه خداي عزّ و جلّ، سير كردن مؤمن گرسنه و بر طرف كردن غم و اداي دين اوست.» «۱۱»

از آن بزرگوار نقل شده كه فرمود: «خداوند عزّ و جلّ غذا دادن در راه خود و كسي را كه در راه وي غذا مي دهد، دوست مي دارد و تأثير بركت در خانه او سريعتر از تأثير كرد تيز در كوهان شتر است.» «۱۲»

و نيز از آن حضرت نقل شده است كه فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه در غذا چهار خصوصيت باشد كامل است: حلال باشد، دستهاي زيادي به سمت آن دراز شود، در اولش نام خدا و در آخرش حمد خداي عزّ و جلّ گفته شود.» «۱۳»

از آن حضرت روايت شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: غذاي يك نفر براي دو تن بس است و غذاي دو تن، براي سه نفر كافي است و غذاي سه تن، براي چهار نفر كافي است.» «۱۴» اخبار ديگري در اين باره، آن جا كه در فضيلت مهماني سخن مي گوييم - ان شاء الله خواهد آمد.

غزالي گوید:

و اما آداب غذا خوردن:

بعضی از آداب مربوط به ورود به مجلس غذا و

«10» طبرسی این حدیث را در مکارم الاخلاق ص ۱۵۳ و صدوق در خصال ج ۱ ص ۴۲ و معانی الاخبار ص ۳۱۴ و برقی در محاسن ص

۳۸۸ نقل کرده اند

«11» کافی ج ۲ ص ۱۹۲ و محاسن ص ۳۸۸

«12» طبرسی در مکارم ص ۱۵۵ نقل کرده و در محاسن ص ۳۹۰ به اختصار آمده و ابن ماجه به شماره ۳۳۵۶ روایت کرده است

«13» معانی الاخبار ص ۳۷۵ کافی ج ۶ ص ۲۷۳

«14» کافی ج ۶ ص ۲۷۳

39

بعضی مربوط به غذا دادن است. اما ورود به مجلس غذا خلاف سنت است که کسی آهنگ قومی کند و منتظر وقت غذا خوردن آنان بماند و سرانجام به هنگام خوردن وارد شود چرا که این عمل ناگهانی است و از آن نهی شده است. خدای متعال می فرماید:

لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ «۱۵». یعنی: منتظر آماده شدن و پختن آن نباشید.»

در خبر است کسی که بی دعوت به طرف غذایی برود، تبهکارانه رفته و غذای حرام خورده است. «۱۶» ولیکن حق شخص تازه وارد است که اگر پیش بینی نشده و منتظر او نبوده‌اند و اتفاقاً بر سر سفره غذا رسیده تا اجازه نداده‌اند، غذا نخورد و اگر گفتند بخور، و او دانست که از روی محبت و مساعدت می گویند، باید با آنها هم غذا شود و اگر دانست که از روی شرم می گویند، شایسته نیست که غذا بخورد، بلکه باید به بهانه‌ای متوسل شود.»

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) رسیده است: «هر کس بدون دعوت غذایی را بخورد، در حقیقت پاره آتشی را خورده است.» «۱۷»

از آن حضرت است: «هر گاه یکی از شما را به غذایی دعوت کردند، نباید فرزندش را با خودش ببرد، اگر چنین کند، غذای حرام خورده و مرتکب معصیت شده است.» «۱۸»

در مکارم الاخلاق آمده است: «از فضل بن یونس روایت کرده‌اند که گفت: روزی در منزلم بودم، خدمتگزار وارد شد و گفت: مردی پشت در ایستاده، کنیه‌اش ابو الحسن، موسوم به موسی بن جعفر است. گفتم: ای غلام! او اگر همان کسی باشد که من تصوّر

«15» احزاب / ۵۳: وارد خانه های پیامبر نشوید مگر آن که دعوت به غذایی کرده باشد که در آن صورت منتظر بختن نباشید

«16» بیهقی نظیر این خبر را در شعب الایمان از قول عایشه نقل کرده و ضعیف دانسته است و در کتاب المغنی نیز چنین است

«17» کافی ج ۶ ص ۲۷۰

«18» کافی ج ۶ ص ۲۷۰

40

می‌کنم، تو در راه خدا آزادی، می‌گویند: با شتاب بیرون رفتم دیدم حضرت موسی بن جعفر (ع) است، عرض کردم: بفرمایید! تشریف آورد و وارد مجلس شد. رفتم تا آن حضرت را بالای خانه بنشانم، فرمود: ای فضل! صاحب منزل، سزاوارتر به نشستن در بالای مجلس است، مگر این که در میان حاضران مردی از بنی هاشم باشد. عرض کردم:

فدایت شوم، بنابراین شما سزاوارید. آنگاه گفتم: خداوند مرا فدای شما سازد غذایی برای اعضای خانواده حاضر است. اگر میل دارید، بفرمایید. فرمود: ای فضل! مردم به چنین غذایی، غذای بی‌خبر می‌گویند و آن را بد می‌دانند اما من اشکالی نمی‌بینم. این بود که دستور دادم، خدمتگزار آفتابه لگن آورد، نزدیک آن حضرت که رسید، فرمود:

«سپاس خدا را که برای هر چیزی حدّ و مرزی تعیین کرده است. عرض کردم: فدایت شوم، حدّ و مرز غذا خوردن چیستی فرمود: آن است که صاحب خانه شروع کند تا روی میهمانها باز شود و هر گاه آفتابه لگن بیاورند، بسم الله بگویند و چون بردارند، الحمد لله گویند.» «۱۹»

غزالي گوید: «اما اگر گرسنه باشد و يکي از برادران ايماني اش بخواهد به او غذا دهد و او در انتظار وقت غذا خوردن آنان نباشد، بي اشکال است و وارد شدن در چنين حالي کمک به آن برادر مسلمان است به خاطر ثواب غذا دادن که راه و رسم پيشينيان است.

عون بن عبد الله مسعودي، سيصد و شصت دوست داشت که در طول سال با آنها دوره داشت و سي دوست ديگر داشت که در مدت یک ماه بين آنها دور مي زد و هفت دوست ديگر که با آنها روز جمعه انجمن داشت. اين برادران به جاي کسب و کار به يکديگر کمک مي کردند و اين کمک و مساعدت به قصد تبرک، براي آنها عبادتي بود.

پس اگر وارد شود و صاحبخانه را نبيند اما اطمينان به دوستي او داشته باشد و بداند که او از ورود اين مهمان و غذا خوردنش خوشحال است، حق دارد که بدون اجازه او غذا بخورد زيرا مقصود از اجازه رضایت است. بخصوص در مورد خوردنيها که جريان در

«19» مکارم الاخلاق ص ۱۷۰ به نقل از مجموعه پدرش قدس سرهما اين خبر طولاني است مولف به مقدار نيز اکتفا کرده است

41

اين موارد ساده تر است. چه بسا مردی بصراحت اجازه مي دهد و قسم هم مي خورد در صورتي که او ناراضي است از اين رو خوردن غذاي او کراهت دارد و چه بسا فردي که خود حضور ندارد و اجازه هم نداده اما خوردن غذاي او پسندیده است. از اين رو خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «أَوْ صَدِيقِكُمْ» ۲۰»

پيامبر (ص) به منزل بريره وارد شد و با اينکه بريره حضور نداشت، پيامبر غذا ميل کرد. «۲۱» اين عمل پيامبر بدان سبب بود که مي دانست بريره خوشحال مي شود. بنا بر اين جايز است کسی بدون کسب اجازه وارد منزلي بشود، و به همين مقدار که بداند صاحبخانه راضي است اکتفا کند، اما اگر نداند ناچار بايد اول کسب اجازه کند سپس وارد شود.

مي گويم: در کتاب کافي به سند صحيح رسیده است که از امام صادق (ع)، از تفسير آيه شريفه لیس علیکم جناح أن تأکلوا من بیوتکم تا آخر آيه پرسيدند:

أَوْ صَدِيقِكُمْ چه معني داردی فرمود: به خدا قسم، همان است که مردی وارد خانه دوستش مي شود و بدون اجازه او چیزی مي خورد. «۲۲»

در روایت دیگری آمده است: «زن حق دارد بخورد، صدقه دهد و دوست حق دارد که از منزل برادر مسلمانش بخورد و صدقه دهد.» «۲۳»

آداب پذیرایی:

1- اما آداب پذیرایی آن است که اولاً تکلف را ترک کند و هر چه در خانه موجود است پیش مهمان بگذارد و اگر چیزی حاضر نبود و مالی در اختیار نداشت نباید برای پذیرایی قرض بگیرد و خودش را به زحمت بیندازد. اگر موجودی به مقداری است

«20» بخشی از آیه ۶۱ سوره مبارکه نور است که می فرماید: بر شما خطایی نیست که از خانه پدرانتان یا خانه دوستتان بخورید م

«21» حدیث بربره طبق نقل انس مورد اتفاق است (صحیح بخاری ج ۲ ص ۱۵۱ و صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۰ مراجعه کنید) اما در صحیح

مسلم عبارت به لفظ دیگر است زیرا در این کتاب از ورود پیامبر به خانه بربره ذکر می بینیم

«22» کافی ج ۶ ص ۲۷۷ شماره ۱ و ۳

«23» کافی ج ۶ ص ۲۷۷ شماره ۱ و ۳

42

که برای خوراک لازم خودش مورد نیاز است و در باطن راضی به دادن آن نباشد نباید برای مهمان بیاورد. فضیل، بارها می گفت: همین تکلفها باعث جدایی بین مردم می شود، کسی برادر مؤمنش را دعوت می کند و در پذیرایی خود را به تکلف می اندازد، همان تکلف باعث می شود که دوباره نیاید. یکی از بزرگان می گوید: من باکی ندارم، هر کس از برادران به خانه من بیایند، زیرا خودم را به زحمت نمی اندازم، بلکه هر چه دارم با آن پذیرایی می کنم در صورتی که اگر برای او خودم را به زحمت بیندازم از آمدن او ناراضی و ملول خواهم بود.

یکی از بزرگان نقل می کند: به منزل برادر مسلمانی وارد می شدم و او خودش را به زحمت می انداخت، گفتم: برادر! نه تو تنها که هستی چنین غذایی را می خوری و نه من پس چرا وقتی به هم می رسیم غذای غیر معمولی بخوریم بنابرین یا باید این تکلف را از میان برداری و یا من از آمدن خودداری کنم. این بود که او تکلف را ترک کرد و بدین وسیله دیدار ما پایدار ماند.

از موارد تکلف آن است که هر چه در خانه باشد همه را برای مهمان بیاورد و به افراد خانواده اجحاف و ستم کند و دل آنها را بیازارد، نقل شده است که مردی، حضرت علی (ع) را دعوت کرد، آن حضرت فرمود: با سه شرط دعوت تو را می‌پذیرم و می‌آیم:

1- از بازار چیزی نیاوری، 2- اگر چیزی در خانه هست مضایقه نکنی، 3- به اعضای خانواده ستم روا نداری، بعضی از بزرگان از آنچه در خانه داشتند، مقداری برای مهمان می‌آوردند و هیچ نوع خوردنی نبود، مگر این که مقداری از آن را حاضر می‌کردند.

شخصی می‌گوید: به اتفاق چند نفر بر جابر بن عبد الله وارد شدیم، جابر مقداری نان و سرکه برای ما آورد و گفت: «اگر ما را از تکلف، منع نکرده بودند، برای شما خودم را

43

به تکلف می‌انداختم.» «۲۴»

شخص دیگری می‌گوید: «هر گاه کسی به دیدن تو آمد، هر چه موجود بود برای پذیرایی او حاضر کن، اما اگر تو، به دیدن کسی رفتی، زیاد نمان و موجبات اذیت او را فراهم نکن.»

سلمان - رضي الله عنه - می‌گوید «رسول خدا (ص) به ما امر کرد که برای آن که چیزی در خانه نداریم تا از مهمان پذیرایی کنیم خودمان را به مشقت نیندازیم و باید با آنچه موجود است از او پذیرایی کنیم.» «۲۵»

در حدیث یونس - علي نبينا و عليه السلام - آمده است که دوستانش به دیدن او آمدند، پاره نانی و مقداری سبزی که خود کاشته بود، چید و برای ایشان حاضر کرد، سپس گفت: «بخورید، اگر خداوند عزّ و جل متکلفان را لعنت نکرده بود، من خودم را برای شما به زحمت می‌انداختم.»

می‌گوییم: در کتاب کافی به سندی حسن، از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مؤمن از برادر مؤمنش شرم نمی‌کند و نمی‌داند کار کدام یک از آن دو نفر شگفت‌انگیزتر استی آن که وقتی بر برادرش وارد می‌شود وی را وادار می‌کند تا به خاطر پذیرایی از او به زحمت بیفتد و یا کسی که خود را به خاطر مهمان به مشقت می‌اندازد.» «۲۶»

از آن حضرت است که فرمود: «کسی که آنچه در خانه موجود است برای مهمان حاضر کند، و آن را ناچیز شمارد اهل هلاکت است همچنين مهماني که هر چه برادر ميزبانش آورد ناچيز شمارد در هلاکت است.» ۲۷»

«24» این روایت را جز از طریق سلمان که در مسند احمد ج ۵ ص ۴۴۱ نقل شده از طریق دیگر ندیده ام

«25» با همین عبارت خرائط ي در مكارم الاخلاق آورده و احمد در مسند ج ۵ ص ۴۴۱ خود و طبراني در کتابهاي الكبير و الاوسط با

عبارات مختلف به طوري که در مجمع الزوائد ج ۸ ص ۱۷۹ آمده نقل کرده اند

«26» کافي ج ۶ ص ۲۷۶

«27» کافي ج ۶ ص ۲۷۶

44

در حدیث صحیح از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مرد مسلماني که موجودي در خانه را براي پذيرايي از مهمان ناچيز شمارد، در هلاکت خواهد بود.» ۲۸»

در حدیث حسن از قول آن حضرت نقل شده که فرمود: «وقتي که برادر مؤمن به خانه تو آمد، هر چه موجود داري براي او بياور ولي اگر دعوت کردي خودت را به زحمت بينداز.» ۲۹»

از آن بزرگوار نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: از گرامیداشت شخص نسبت به برادر مؤمنش آن است که هدیه او را بپذیرد و در مقابل به او هدیه دهد، اما خودش را به زحمت نیندازد و رسول خدا (ص) فرموده: من متکلفان را دوست ندارم.» ۳۰»

2- آداب مربوط به مهمان کسی که به دیدن کسی می‌رود، نباید از او چیزی بخواهد و در مورد چیزی کاملاً به دلخواه خود عمل کند. بسا که برای صاحبخانه حاضر کردن آن چیز مشکل باشد، و اگر برادر (میزبان) مهمان را بین دو نوع غذا مخیر کند، باید نوعی را که برای میزبان آسانتر است انتخاب کند. سنت اسلامی چنین است.

در خبر است: «رسول خدا (ص) بین دو چیز همیشه آن را که آسانتر بود اختیار می‌کرد.» ۳۱»

اعمش از ابو وائل نقل مي کند: «روزي با دوستم به دیدار سلمان رفتیم سلمان یک نان جو و مقداري نمک ساییده آورد. دوستم گفت: اگر با این نمک مقداري آویشن (مرزه) مهیا مي شد بهتر بود. سلمان از خانه بیرون رفت و آفتابه خود را به گرو گذاشت و مقداري آویشن گرفت و آورد. وقتي که غذا را خوردیم، دوستم گفت: سپاس خدا را که به آنچه روزي داده، ما را قانع ساخته است. سلمان رو به او کرد و گفت: اگر تو به روزي

«28» کافي ج ۶ ص ۲۷۶

«29» کافي ج ۶ ص ۲۷۶

«30» کافي ج ۶ ص ۲۷۶

«31» این حدیث از حدیث عایشه و مورد اتفاق است احمد در مسند خود ج ۶ ص ۱۱۳ از قول عایشه نقل کرده با این تفاوت که به جاي

((ایسرهما)) ((ارشدهما)) آورده است

45

خود قانع بودي آفتابه من به گرو نمي رفت.» «۳۲»

البته در صورتي باید از چنین حالي دوري جست که شخص احتمال دهد براي برادر مؤمنش ممکن نیست و يا ناراضي است اما اگر بداند که او از پیشنهاد مهمان خوشحال مي شود و فراهم آوردنش آسان است، پیشنهاد عیبي ندارد.

يکي از بزرگان مي گوید: «غذا خوردن، سه نوع است: با مستمندان ايثارگونه، با برادران با چهره باز و با دنياداران مؤدبانه.»!

3- ديگر از آداب مهماني آن است که ميزبان از برادر مهمانش بخواهد و خواهش کند تا هر چه ميلش مي کشد پیشنهاد دهد که این کار خوبي است و اجر و فضيلت فراواني دارد. پیامبر (ص) فرمود: «کسي که با برادر مؤمنش با ميل و رغبت روبرو شود، آمرزیده است.» «۳۳» «و هر کس برادر مؤمنش را شادمان کند چنان است که خدای عزّ و جلّ را شادمان کرده است.» «۳۴»

پیامبر (ص) در روایتی که جابر نقل کرده، فرموده است: «کسی که به برادر مؤمنش غذای لذیذی بدهد، خداوند، هزار هزار حسنه برای او بنویسد و هزار هزار بدی را از نامه عمل او محو کند و هزار هزار درجه او را بالا ببرد و از سه بهشت، بهشت فردوس، بهشت خلد و بهشت عدن، او را طعام دهد.» ۳۵»

4-دیگر آن که میزبان نباید به مهمان بگوید: آیا غذا بیاورمی بلکه شایسته است اگر غذا آماده است بیاورد. مهمان اگر خواست می خورد و اگر نه میزبان آن را بر می دارد، و در صورتی که نمی خواهد به مهمانها غذا دهد، سزاوار نیست که اظهار و یا برای

«32» حاکم در مستدرک ج ۴ ص ۱۲۳ نقل کرده و می گوید: اسناد این حدیث صحیح است

«33» این حدیث را طبرانی و بزاز نقل کرده اند و در آن جا همان طوری که در مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۸ و جامع الصغیر (باب میم) آمده است به جای من صادق ((من وافق)) است ابن جوزی آن را از احادیث مجعوله دانسته است

«34» کلینی در کافی ج ۲ ص ۱۸۸ این حدیث را با الفاظ مختلف نقل کرده و از طریق اهل سنت عقیلی می گوید: باطل و بی اساس است

«35» این حدیث را ابن جوزی در ردیف احادیث ساختگی نقل کرده و احمد بن حنبل می گوید: بیهوده و دروغ است (المغنی)

46

مهمانها از غذایی تعریف کند.

یکی از صوفیه می گوید: «هر گاه فقرا بر شما وارد شدند بر ایشان غذا بیاورید و هر گاه فقها وارد شدند از آنها مسئله ای پرسید و هر گاه قاریان قرآن وارد شدند آنها را به محراب عبادت راهنمایی کنید.»

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هر گاه برادر مؤمنت بر تو وارد شد، غذا برایش حاضر کن اگر میل نکرد، آب خوردن تعارف کن اگر نخورد پیشنهاد وضو کن!» ۳۶»

باب چهارم در آداب مهمانی

آنچه را می توان از آداب مهمانی برشمرد، شش چیز است:

1- دعوت، ۲- قبول دعوت، ۳- حضور مهمان، ۴- حاضر کردن غذا، ۵- غذا خوردن، ۶- بازگشت از مهمانی.

پیش از شرح موارد بالا به بیان فضیلت مهمانی می پردازیم:

«36» کافی ج ۶ ص ۲۷۵ حدیث شماره ۲ وضو به فتح واو یعنی چیزی که با آن صورتش را بشوید و یا این که خودش را خوشبو کند

47

فضیلت مهمانی

پیامبر (ص) فرمود: خودتان را برای مهمان به زحمت نیندازید تا از او خشمگین نشوید، زیرا هر که از مهمان خشمگین شود بر خدا خشم گرفته است و هر که بر خدا خشم گیرد، خداوند نیز بر او خشم گیرد. «۱»

پیامبر (ص) فرمود:

«کسی که ضیافت به پا نمی دارد، خیری در او نیست.» «۲»

رسول خدا به مردی گذر کرد که صاحب گاو و شتر فراوان بود، و پیامبر را مهمان نکرد، اما بر زنی گذر کرد که تنها چند بره داشت و یکی از آنها را برای پیامبر سر برید.

پیامبر فرمود:

«به این دو نفر بنگرید، برآستی که این قبیل خصلتها دست خداست، هر کس را که بخواهد خوی نیک دهد، می دهد.» «۳»

ابو رافع غلام رسول خدا (ص) می گوید:

«مهمانی بر آن حضرت وارد شد. به من فرمود: برو به فلان یهودی بگو! مهمانی بر من وارد شده است، مقداری آرد تا ماه رجب نسیه بده! (ابو رافع می گوید: وقتی نزد یهودی رفتم و پیام پیامبر را رساندم) یهودی گفت: به خدا سوگند، نسیه نمی دهم مگر این که چیزی را نزد من گرو بگذاری! رفتم

خدمت پیامبر عرض کردم یهودی چنین می گوید. پیامبر (ص) فرمود: به خدا قسم که من در آسمان و زمین امینم. اگر نسیه داده بود به موقع ادا می کردم، زره مرا ببر و نزد او گرو بگذار. «۴»

«1» عراقی می گوید: ابوبکر بن لال این حدیث را در کتاب مکارم الاخلاق از حدیث سلمان چنین نقل کرده است: ((لا یتکلفن احد لضیفه ما لا یقدر علیه)) یعنی کسی حق ندارد بیش از حد توانش برای مهمان خود را به زحمت اندازد

«2» این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در الکبیر به سند حسن از عقبه بن عامر نقل کرده است همان طوری که در جامع الصغیر آمده است

«3» این حدیث را خرائطی در کتاب مکارم به صورت مرسل نقل کرده است (المغنی)

«4» اسحاق بن راهویه در مسند خود و خرائطی در مکارم الاخلاق و ابن مردویه در التفسیر به اسناد ضعیف این حدیث را نقل کرده اند (المغنی)

48

ابراهیم خلیل (ع) وقتی که می خواست غذا بخورد، یک یا دو میل به سراغ کسی می رفت تا با او غذا بخورد از این رو به او «ابو الضیفان» لقب داده بودند، و به خاطر نیت پاکي که در مهمان نوازي داشت تا به امروز در کنار آرامگاه آن حضرت مهمانی ادامه دارد و هیچ شبی نمی گذرد، مگر این که جمعی بین سه تا ده الی صد نفر آن جا غذا می خورند و مأموران آن جا می گویند: تا به امروز هیچ شبی آن جا خالی از مهمان نبوده است. از رسول خدا (ص) پرسیدند: ایمان چیستی فرمود: «غذا دادن و سلام گفتن.» «۵»

پیامبر (ص) درباره کفارات و درجات می فرماید: «غذا دادن و نماز شب خواندن وقتی که مردم در خوابند.» «۶»

از آن حضرت درباره حج مبرور پرسیدند، فرمود: «حج مبرور عبارت است از غذا دادن و سخن خوب گفتن.» «۷»

مي گوييم: از طريق شيعه، رواياتي در كافي از امام صادق (ع) نقل شده كه مي فرمايد: «رسول خدا (ص) فرموده: وقتي كه مهمان مي آيد و به قومي وارد مي شود، روزي اش را با خود از آسمان مي آورد و وقتي كه آن را مي خورد، خداوند به خاطر ورود او برايشان، آنها را مي آمرزد.» «۸»

و نيز از آن حضرت است كه فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده: هيچ ميهماني بر قومي وارد نمي شود، مگر آن كه روزي اش به همراه اوست.» «۹»

از امام كاظم (ع) نقل شده است كه فرمود: «به مردم به قدري كه هزينه مي كنند، كمك مي رسد. براستي ميهمان وقتي كه بر كسي وارد مي شود، روزيش در كنار او به همراه وي نازل مي شود.» «۱۰»

«۵» اين حديث را بخاري در صحيح ج ۸ ص ۶۵ نقل کرده و ابن ماجه به شماره ۳۲۵۳ با عبارت ديگر آورده است

«۶» اين حديث در پيش گذشت

«۷» اين حديث را احمد در مسند ج ۳ ص ۳۲۵ و ۳۳۴ از قول جابر بن عبدالله نقل کرده و در آن جا ((اطعام الطعام و افشاء السلام))

آمده و در كتاب حج قبل گذشت

«۸» كافي ج ۶ ص ۲۸۴ باب ((ان الضيف ياء تي رزقه معه))

«۹» كافي ج ۶ ص ۲۸۴ باب ((ان الضيف ياء تي رزقه معه))

«۱۰» كافي ج ۶ ص ۲۸۴ باب ((ان الضيف ياء تي رزقه معه))

49

از محمد بن قيس به نقل از امام صادق (ع) نقل کرده اند كه مي گويد: «دوستان ما از مردماني ياد كردند، من گفتم: به خدا قسم كه من صبحانه و شام نمي خورم، مگر آن كه از ايشان دو، يا سه نفر و يا كمتر و بيشتري با من باشند. امام (ع) فرمود: بنا بر اين منت آنها بر تو بيش از احسان تو بر ايشان است. عرض كردم: فدايت شوم چطور مي شود، در حالي كه من به آنها غذا مي دهم و از مال خودم براي ايشان خرج مي كنم و خادمم به ايشان خدمت مي كند فرمود: وقتي كه آنها بر تو وارد مي شوند، از جانب خدا روزي فراواني را با خود وارد مي كنند و موقعي كه بيرون مي روند با آمرزش تو بيرون مي روند.» «۱۱»

غزالي گوید: اخباري که در فضيلت مهماني و غذا دادن رسیده است بي شمار است، بنابراین آداب مهماني را نقل مي کنيم:

اما راجع به دعوت، بهتر است که دعوت کننده پرهيزگاران را دعوت کند نه بدکاران را، پیامبر (ص) ضمن دعای خود درباره شخصي فرمود: «نيکان غذاي تو را بخورند!» «۱۲» و نیز پیامبر (ص) فرمود: «جز غذاي آدم پرهيزگار را نخور و نبايد غذاي تو را هم کسي جز شخص پرهيزگار بخورد.» «۱۳»

از مستمندان نیز دعوت کند نه اين که تنها از توانگران دعوت به عمل آورد. بهتر است در مهماني از بستگان فراموش نکند، زیرا دعوت نکردن آنها موجب ترک گفتن آنان و قطع رحم است. همچنين ترتيب را در بين دوستان و آشنایان رعایت کند، زیرا دعوت گروهی خاص به معنای نادیده گرفتن ديگران است و شایسته است که هدف از دعوت فخر فروشي نباشد، بلکه دلجویی برادران و پیروي از سنت رسول خدا (ص) در

«11» همان ماءخذ همان صفحه همان باب

«12» ابوداود در آخر کتاب اطعمه ج ۲ ص ۳۳۰ آورده است

«13» اين حديث را دارمي در ج ۲ ص ۱۰۳ از ابوسعید خدری به این عبارت نقل کرده است: ((لا تصحب الا مومنا و لا تاكل طعامك الا تقي)) يعني: جز با مومن رفاقت نکن و غذايت را جز پرهيزگار نبايد بخورد حاکم در مستدرک ج ۴ ص ۱۲۸ نیز چنین نقل کرده است

50

غذا دادن و شادمان کردن دلهاي مؤمنان باشد. بهتر است کسي را که مي داند پذيرفتن دعوت برايش زحمت دارد و وقتي هم که بيايد به گونه اي باعث ناراحتي حاضران مي شود، دعوت نکند و خوب است کسي را که علاقمند به پذيرايي اوست دعوت کند.

غذا دادن به آدم پرهيزگار نوعي کمک به او در راه طاعت خداي عزّ و جلّ و غذا دادن به آدم فاسق تقويت او در راه فسق و فجور است.

اما قبول دعوت، سنت مؤکد است و در برخي موارد بعضي قائل به وجوبند.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر مرا به (آبگوشت) پاجه‌ای دعوت کنند، می‌پذیرم و اگر به من ذراع (گوسفندی) هدیه دهند، قبول می‌کنم.» «۱۴»

آداب پذیرش دعوت پنج تاست:

1- در پذیرفتن دعوت، بین ثروتمند و فقیر تفاوتی قائل نشود که خود نوعی تکبر و خود بینی است و از آن نهی شده است. به همین دلیل بعضی از اصل پذیرش دعوت خود داری کرده و گفته‌اند: انتظار آبگوشت ذلت است دیگری گوید: وقتی که دستم را میان ظرف دیگری می‌برم در حقیقت خودم را در نزد او خوار کرده‌ام. بعضی از خود خواهان، دعوت توانگران را می‌پذیرند، اما دعوت مستمندان را رد می‌کنند که این خلاف سنت بوده و نهی شده است، «رسول خدا (ص) دعوت آزاد، برده، فقیر و درمانده را می‌پذیرفت.» «۱۵» حسن بن علی (ع) به گروهی از مستمندان گذر کرد که در سر گذرگاهی اصلی گدایی می‌کردند، آنان پاره‌های نان که روی شنهای زمین انداخته بودند، می‌خوردند و آن حضرت سوار بر استر بر آنها سلام کرد. آنها گفتند: فرزند دختر پیامبر خدا بفرماید غذا میل کنید! فرمود: بسیار خوب! خداوند مستکبران را دوست نمی‌دارد.

از مرکب پیاده شد و با آنها روی زمین نشست و غذا میل کرد آنگاه خداحافظی کرد و سوار بر مرکب شد و فرمود: من دعوت شما را قبول کردم. اکنون شما نیز دعوت مرا

«14» السنن الکبری بیهقی ج ۷ ص ۲۷۳ از قول شافعی و بخاری این حدیث را نقل کرده است

«15» ترمذی این حدیث را نقل کرده اما ضعیف شمرده است و ابن ماجه و حاکم نیز نقل کرده اند اما صحیح دانسته اند

51

پذیرید. عرض کردند: بسیار خوب، آنگاه امام (ع) برای وقت معینی آنها را دعوت کرد و آنها حضور یافتند آن حضرت بهترین غذا را برای آنها آورد و خود نشست و با آنها غذا خورد.» «۱۶» اما سخن آن که گفت: «وقتی که دستم را میان ظرف غذایی کسی می‌برم در حقیقت خودم را در نزد او خوار ساخته‌ام!» بعضی گفته‌اند که این سخن خلاف سنت است و هرگز چنین نیست بلکه در صورتی ذلت و خواری است که دعوت کننده از پذیرفتن مهمان خوشحال و به دنبال آن از وی ممنون نباشد و این مهمانی را نوعی تسلط بر مهمان محسوب کند، در حالی که پیامبر خدا (ص) به مهمانی می‌رفت زیرا می‌دانست که دعوت کننده منت او را قبول دارد و مهمانی را نوعی شرافت و اندوخته‌ای برای خود در

دنیا و آخرت می بیند. بنابراین با اختلاف موارد، حکم رفتن به مهمانی فرق می کند. اگر احتمال می دهد که برای شخصی دادن غذا سنگین است و تنها به خاطر فخر فروشی و یا خودنمایی مهمان دعوت می کند، پذیرفتن دعوت او جزو سنت نیست، بلکه در این صورت بهتر آن است که به بهانه ای نپذیرند.

2- سزاوار نیست که به خاطر دوری راه از قبول دعوت خودداری کند، همان گونه که به دلیل تنگدستی و نداشتن موقعیت دعوت کننده نباید از دعوت او سر باز زند، بلکه در هر مسافتی که طبق عادت امکان رفتن وجود دارد نباید به خاطر دوری آن خود داری کند.

می گویند: در تورات، یا در کتاب دیگری چنین آمده است: «یک میل برو از مریض عیادت کن دو میل برو، تشییع جنازه کن سه میل برو، اجابت دعوت کن چهار میل برو تا برادر دینی ات را زیارت کنی.» از این رو اجابت دعوت و دیدار برادر دینی را مقدم داشته است که مربوط به ادای حق آدم زنده است، که بر مرده مقدم می باشد.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر مرا به کراع غمیم دعوت کنند، می پذیرم.» «۱۷» کراع غمیم

«16» این حدیث را احمد بن مودب در کتاب الفنون آورده همچنان که در مناقب ساروی ج ۴ ص ۲۳ آمده است

«17» این خبر با اختلاف عبارت قبلا گذشت

52

نام محلی است در چند میلی مدینه که پیامبر (ص) در ماه رمضان موقعی که به آنجا رسید، روزه اش را افطار کرد و نمازش را در سفر به آن جا قصر خواند.

می گویم: در کتاب کافی از ابو جعفر (ع) رسیده است که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: من به حاضر و غایب امتانم سفارش می کنم که دعوت مسلمان را اگر به فاصله پنج میل هم باشد بپذیرند که این عمل از دیانت است.» «۱۸»

از ابو عبد الله (ع) نقل شده است که فرمود: «از جمله حقوق واجب یک مسلمان بر برادر مؤمنش قبول دعوت اوست.» «۱۹»

غزالي گوید:

3- به دلیل روزه داشتن از قبول دعوت خود داري نکند، بلکه حاضر شود اگر دید که افطار کردنش باعث خوشحالي برادر مسلمان مي شود باید افطار کند و براي این افطار که به نیت شاد کردن دل برادر مؤمن است ثواب روزه داشتن و بالاتر از آن حساب مي شود- این عمل در روزه مستحبي است- اما اگر بر شادي قلب مؤمن يقين نداشت، باید همان ظاهر حرف او را تصدیق کرده و باز هم افطار کند، و اگر ثابت شد که در باطن از افطار کردن او خوشحال نمي شود باید به بهانه اي روزه اش را افطار نکند. رسول خدا (ص) به کسی که به بهانه روزه داشتن از قبول دعوت خود داري کرده بود، فرمود: «برادر دينيات براي تو خودش را به زحمت انداخته تو مي گويي روزه دارمی» «۲۰» ابن عباس مي گوید: «از بالاترين حسنات احترام به همنشينان است، بنابراین افطار (روزه مستحبي) به این نیت و به عنوان حسن خلق یک عبادت است و ثوابش بالاتر از ثواب روزه داشتن است.»

مي گویم: از طریق شيعه روايتي به سند صحيح از امام صادق (ع) رسیده است که

«18» کافي ج ۶ ص ۲۷۴ شماره ۴ و ۵

«19» کافي ج ۶ ص ۲۷۴ شماره ۴ و ۵

«20» عراقی گوید: این حدیث را بیهقي در شعب الایمان به نقل از ابوسعید خدری آورده و دارقطنی نظیر آن را از قول جابر نقل کرده

است

53

فرمود: «هر که روزه دار بر برادر مؤمنش وارد شود و در نزد او افطار کند بدون اینکه او را از روزه دار بودن خویش مطلع ساخته و منتی بر او گذارد، خداوند ثواب یک سال روزه در نامه عمل او بنویسد.» «۲۱»

غزالي گوید: «در صورتي که (روزه مستحبي را) افطار نکند، باید با بوي خوش و بخور و سخنان خوب پذيرايي شود، و بعضي گفته اند: سرمه و روغن هم هر کدام وسيله اي براي پذيرايي هستند.»

4- اگر غذا شبیه آمیز و یا مکان و فرش غیر حلال است و یا در آن جا خلاف شرعی انجام می‌گیرد، از قبیل استعمال ظروف نقره و یا مجسمه حیوانی بر سقف و یا دیوار نصب شده و یا شنیدن تار و تنبور و سرگرمی و نوعی از لهُو و هِرزگی و بازیچه در کار است، باید از پذیرفتن دعوت خودداری کند، زیرا همه اینها از مواردی است که مانع اجابت و استحباب آن و موجب حرمت و یا کراهت آن می‌شود همچنین اگر دعوت کننده شخصی ستمگر و یا بدعت‌گذار، یا فاسق و یا تبهکار بوده و یا کسی باشد که به خاطر خودنمایی و فخر فروشی از روی اکراه مهمانی کرده است.»

می‌گوییم: «در کافی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «شایسته نیست که مؤمن در مجلسی بنشیند که معصیت خدا می‌شود و او قادر به جلوگیری از آن نمی‌باشد.»» ۲۲»

از هارون بن جهّم نقل کرده‌اند که گفت: «در حیره خدمت ابو عبد الله - امام صادق (ع) - بودیم موقعی که آن حضرت نزد ابو جعفر (منصور) آمده بود، یکی از سران سپاه پسرش را ختنه می‌کرد و غذایی فراهم کرده بود. مردم را دعوت کرد و ابو - عبد الله (ع) نیز از جمله دعوت شدگان بود. در این اثنا که آن حضرت کنار سفره مشغول غذا خوردن بود و جمعی با آن حضرت کنار سفره بودند. مردی آب خواست کاسه شرابی برای او آوردند وقتی که کاسه را به دست آن مرد دادند، امام ابو عبد الله (ع) از سر

((«21» من لا یحضره الفقیه)) ص ۱۷۰ شماره ۱۶

«22» کافی ج ۱ ص ۳۷۴

54

سفره بلند شد. علّت بلند شدن را پرسیدند، در پاسخ گفت: رسول خدا (ص) فرموده: کسی که در کنار سفره‌ای بنشیند و روی آن سفره باده گساری کنند، از رحمت خدا بدور است - و در روایت دیگری آمده است: - ملعون است ملعون، کسی که کنار سفره‌ای به میل خودش بنشیند در حالی که روی آن سفره باده گساری می‌کنند.» ۲۳»

از ابو ابراهیم (امام کاظم) (ع) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) از خوردن غذای مهمانی که مخصوص توانگران باشد و مستمندان دعوت نشده باشند، نهی فرموده است.» ۲۴»

غزالي گوید:

5- قصدش از قبول دعوت شکم پرستي نباشد که در آن صورت براي دنيا کار کرده است، بلکه نيّت خوب داشته باشد تا با قبول دعوت کار اخروي انجام داده باشد، به اين ترتيب که نيّتش پيروي از سنت رسول خدا (ص) باشد که فرمود: «اگر به کراخ غميم دعوت شوم مي پذيرم» و نيّتش گراميداشت برادر مؤمن باشد، زيرا رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به برادر مؤمنش احترام بگذارد، گويي خدا را گرامي داشته است» «۲۵» و نيّتش دوري از معصيت خدا باشد، به دليل قول پيامبر (ص): «هر کس دعوت دعوت کننده را نپذيرد، در حقيقت از فرمان خدا و پيامبر سر پيچي کرده است.» «۲۶» و نيّتش شادمان کردن قلب مؤمن باشد، مطابق اين سخن پيامبر (ص) که فرمود: «هر کس مؤمني را شاد کند در حقيقت خدا را شاد کرده است» «۲۷» و با وجود اينها نيّتش زيارت مؤمن باشد تا از جمله دوستداران در راه خدا محسوب شود زيرا رسول خدا (ص) شرط دوستي در راه خدا را

«23» کافي ج ۶ ص ۲۶۸

«24» همان ماءخذ ص ۲۸۲ شماره ۴

«25» بزاز اين حديث را در مسند خود آورده همان طوري که در مجمع الزوائد ج ۸ ص ۱۶ آمده است و از قول امام صادق (ع) در کافي

ج ۲ ص ۲۰۶ نظير آن نقل شده است

«26» به اتفاق همه از حديث ابوهريره نقل شده است به صحيح بخاري ج ۷ ص ۳۲ مراجعه کنيد

27- قبلاً اين حديث گذشت.

55

ديد و بازديد دو طرف و بذل و بخشش طرفين براي رضاي خدا دانسته است» «۲۸» چرا که احسان و بخشش از یک طرف که حاصل شده، متقابلاً بايد از طرف ديگر نیز دیدار حاصل شود. و نیز نيّتش حفظ خويشتن از سوء ظن ديگران نسبت به نپذيرفتن مهماني و بد گفتن مردم درباره او باشد تا مبادا حمل بر تکبر و يا بد خويي و يا کوچک شمردن برادر مسلمان و نظاير اينها کنند. اين بود شش نيّت که هر کدامي باعث مي شود تا پذيرش دعوت با آن نيّت موجب نزديکي به خدا شود تا چه رسد به

مجموع آنها. یکی از پیشینیان می‌گفت: «دوست دارم در هر کاری حتی در خوردن و آشامیدن نیتی داشته باشم.»

در چنین مواردی است که پیامبر (ص) می‌فرماید: «اعمال در گروی نیت‌هاست و هر کسی نتیجه نیت خود را می‌بیند، بنابراین هر که هجرتش به سوی خدا و رسول خدا باشد به مقصد خود می‌رسد و هر که به سوی دنیا هجرت کند باز هم به آن می‌رسد و یا به خاطر ازدواج با زنی مهاجرت کند مقصد هجرتش همان است.» ۲۹»

نیت تنها در کارهای مباح و طاعات پروردگار مؤثر است، اما در کارهای خلاف هیچ تأثیری ندارد، بنابراین اگر کسی نیت کند که برادر مسلمانش را با کمک به شرب خمر و یا وسیله حرام دیگری شادمان سازد، این نیت هیچ سودی ندارد و جایز نیست که بگوید: اعمال به نیت‌ها بستگی دارد، بلکه اگر قصدش از جنگ و جهادی که طاعت است، فخر فروشی و طلب مال باشد این نیت آن را از راه طاعت و عبادت بر می‌گرداند. تمام امور مباحی که بین جهت‌های خوب و بد مردّد است به وسیله نیت‌ها به جهات خیر و خوبی ملحق می‌شود و نیت در این دو نوع از اعمال مؤثر است، نه در قسم سوّم.

اما آداب حضور آن است که وارد خانه شود و در بالای مجلس ننشیند تا بهترین

«28» مسلم این حدیث را چنین نقل کرده است: ((وجبت محبتي للمتزاوین في و المتبازلین في))

«29» این حدیث را بخاری در صحیح ج ۱ ص ۴ باب اول کتاب خود و مسلم در صحیح ج ۶ ص ۴۸ آورده اند

56

جاها را بگیرد و صاحب خانه را زیاد در انتظار نگذارد و پیش از آماده شدن میزبان برای پذیرایی او را شتابزده و غافلگیر نکند، و با ایجاد زحمت برای حاضران جا را تنگ نکند، بلکه اگر صاحبخانه جایی را برای نشستن نشان داد نباید مخالفت کند، زیرا ممکن است او پیش خود جای هر کسی را معین کرده باشد و در صورت مخالفت، برنامه او را در هم می‌ریزد، و اگر بعضی از مهمانها از روی احترام پیشنهاد نشستن در بالای مجلس را بکنند باید تسلیم باشد. رسول خدا (ص) فرمود: «همانا از جمله موارد تواضع برای خدا، راضی بودن به جلوس در پایین مجلس است.» ۳۰»

شایسته نیست که در مقابل حجره زنان و جایی که آنها مستورند، بنشینند و نباید به جایی که غذا را می‌آورند، زیاد نگاه کند که این کار دلیل تمایل زیاد است و باید وقتی که نشست بیش از همه کسی را که نزدیک او نشسته است. مورد احترام قرار دهد و با او گفتگو کند. موقعی که مهمان به خوابگاه وارد می‌شود، صاحبخانه باید قبله و دستشویی و وضو خانه را به او نشان دهد و موقعی که وارد شد و خلافتی را دید اگر بتواند جلوگیری کند و اگر نه به زبان اعتراض کند و برگردد.

می‌گوییم: یکی از آداب حضور در مهمانی آن است که میزبان، مهمان را به خدمت نگیرد. در کتاب کافی از امام رضا (ع) نقل شده است: «مهمانی بر آن حضرت وارد شد و امام (ع) در نزد وی نشسته بود و تا پاسی از شب با او صحبت می‌کرد، تا این که چراغ نا مرتب شد. آن مرد دستش را دراز کرد تا چراغ را درست کند، امام رضا (ع) مانع شد و بعد خود آن حضرت اقدام فرمود و آن را درست کرد سپس فرمود: «ما مردمانی هستیم که مهمانانمان را به خدمت نمی‌گیریم.»» ۳۱»

از امام صادق (ع) نقل شده است که «مهمانی داشت، روزی آن مهمان بلند شد تا

«30» این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق و ابونعیم در ریاضه المتعلمین به طوری که در المغنی آمده نقل کرده است

«31» کافی ج ۶ ص ۲۸۳

57

کاری انجام دهد. امام (ع) ممانعت کرد و فرمود: رسول خدا از به خدمت گرفتن مهمان نهی کرده است.» ۳۲»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «از نشانه‌های ضعف و ناتوانی پاداش نیکی را ندادن است و از جمله ستمکاری به کار گرفتن مهمان است. پس هر گاه مهمانی بر شما وارد شد، او را یاری کنید و هر گاه خواست برود به رفتنش کمک نکنید که این عمل نشانه فرومایگی است و زاد و توشه راه به او بدهید و توشه خوب همراهش کنید که نشانه بخشندگی است.» ۳۳»

غزالی گوید

اما آوردن غذا پنج دستور دارد

1- زود آوردن غذا که نوعی احترام گذاشتن به مهمان است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید مهمان را گرامی دارد.» «۳۴»

وقتی اکثریت مهمانها حضور یافتند و یک یا دو نفر حاضر نبودند و از وقت مقرر تأخیر داشتند، حقّ حاضران مقدّم بر افرادی است که تأخیر دارند، اما اگر کسی که تأخیر دارد فقیر است و ممکن است دلش بشکند دیر آوردن غذا مانعی ندارد. یکی از دو معنای آیه مبارکه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ «۳۵» این است که حضرت ابراهیم (ع) میهمانان را با زود حاضر کردن غذا گرامی داشت، که جملات فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ «۳۶» و فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ «۳۷» دلالت بر آن مطلب دارد. کلمه «روغان» یعنی به شتاب رفتن، بعضی گفته‌اند: مخفیانه رفتن. بعضی گفته‌اند:

«32» همان ماءخذ همان صفحه

«33» همان ماءخذ همان صفحه

«34» صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۹ کافی ج ۶ ص ۲۸۵

«35» ذاریات / ۲۴: آیا حکایت مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسیده است

«36» هود / ۶۹: طولی نکشید که گوساله بریان پیش آورد

«37» ذاریات / ۲۶: مخفیانه نزد کسان خود رفت و گوساله ای فربه آورد

58

ران گوشتی آورد به این دلیل «عجل» گفته‌اند که تعجیل کرد و درنگ جایز نشمرد.

حاتم اصم می‌گوید: «عجله کار شیطان است جز در پنج چیز که از جمله سنتهای رسول خداست: غذا دادن به مهمان، تجهیز میت، به شوهر دادن دختر، ادای دین و توبه از گناه.»

2- ترتیب خوراکیها.

باید اول - اگر میوه هست - میوه را بیاورد که از نظر طبّی بهتر است، زیرا زودتر هضم می‌شود، پس بهتر است که در پایین معده قرار گیرد. در قرآن مجید در آیه شریفه وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ «۳۸» به مقدم داشتن میوه، توجه داده شده است و پس از آن می‌فرماید: وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ. «۳۹»

آنگاه بهترین چیزی که پس از میوه، مقدم بر دیگر خوردنیهاست، گوشت و آبگوشت است و اگر بعد از آن، شیرینی هم باشد که تمام غذاهای خوب فراهم است.

دلیل اینکه احترام مهمان با گوشت حاصل است، سخن خدای متعال درباره مهمان حضرت ابراهیم است که فرمود: «طولي نكشيد كه آن حضرت گوساله بریان پیش آورد.» «۴۰» حنیذ یعنی بریان شده یعنی چیزی که خوب پخته شده باشد، و این یکی از معانی اکرام یعنی پذیرایی با گوشت است. خداوند در توصیف غذاهای خوب می‌فرماید: وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى. «۴۱» «من» یعنی غسل و «سلوی» یعنی گوشت. گوشت را از آن رو سلوی گفته‌اند که جای تمام خورشها را می‌گیرد و هیچ یک جای آن را نمی‌گیرد و از این روست که پیامبر (ص) می‌فرماید: «سرور خورشها گوشت است.» «۴۲» سپس خدای تعالی بعد از ذکر من و سلوی می‌فرماید: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ. بنابراین گوشت و شیرینی از جمله غذاهای خوب و پاکیزه است.

«38» واقعه / ۲۰: و میوه ای از آنچه برمی‌گزینند

«39» واقعه / ۲۱: و گوشت پرنده ای از آنچه می‌خواهند

«40» هود / ۶۹: غسل و گوشت را بر شما فرو فرستادیم

«41» بقره / ۵۷

«42» کافی ج ۶ ص ۳۰۸ که هم ((سید الطعام اللحم)) و هم ((سید ادم الجنة اللحم)) آمده است طبرانی در کتاب الاوسط خود و بیهقی

در الشعب همین طور نقل کرده اند

ابو سلیمان دارانی می‌گوید: «خوردن غذاهای خوب باعث خشنودی از خدای عزّ و جلّ می‌شود و این غذاهای خوب با نوشیدن آب سرد و ریختن آب ولرم موقع شستن بر روی دست کامل می‌شوند.»

می‌گویند وقتی که سر سفره سبزی باشد، فرشتگان حاضر می‌شوند، پس بودن سبزی نیز مستحب است، علاوه بر آن که سبزی زینت سفره است.

در خبر است: «مائده‌ای که بر بنی اسرائیل نازل شد همه نوع سبزی داشت، بجز تره. از جمله ماهی‌ها در آن مائده بود که کنار سرش سرکه و کنار دمش نمک بود و هفت گرده نان بود که روی هر گرده نان مقداری زیتون و دانه انار وجود داشت.» و تمام اینها اگر در سفره‌ای جمع باشد موافق طبع خواهد بود. «۴۳»

3- از انواع غذاها بهترین آنها را مقدمه دارد

تا اینکه هر کس مایل باشد به مقدار لازم از آن بخورد و پس از آن چیز زیادی نخورد حال آن که عادت مردم مرقه آن است که اول غذاهای عادی را می‌آورند تا اینکه پس از آن اشتهای انسان با دیدن غذای خوب دوباره تحریک شود که این خلاف سنت است، زیرا خود حیل‌های برای پر خوری است.

روش پیشینیان آن بود که همه نوع غذا را با هم می‌آوردند و تعداد زیادی بشقاب روی سفره قرار می‌دادند تا هر کس هر چه مایل است بخورد و اگر تنها یک نوع غذا موجود باشد به آنان یاد آوری کند، تا مهمانان به مقدار نیاز از آن برخوردار شوند و منتظر غذای بهتر نمانند. درباره جوانمردی نقل می‌کنند که وی روی کاغذی نام غذاهای مختلفی را که حاضر می‌کرد می‌نوشت و آنها را به مهمانان عرضه می‌کرد.

یکی از بزرگان می‌گوید: «بزرگی در شام نوعی غذا در اول برای من آورد. گفتم رسم ما در عراق این است که این نوع غذا را در آخر می‌آوریم. گفت: رسم ما در شام نیز همین گونه است. اما او غذای دیگری نداشت و از این جهت من شرمند شدم!» دیگری می‌گوید: «گروهی در یک مهمانی شرکت داشتیم. میزبان ما چند نوع کله پاچه بریان شده که برخی پخته و برخی خشکیده بود آورد و ما غذا نمی‌خوردیم و منتظر

«43» به درالمنثور ج ۲ ص ۳۴۷ مراجعه کنید

چیز دیگری بودیم تا این که آفتابه لگن آورد. به یکدیگر نگاه کردیم، تا این که یکی از بزرگان که شوخ بود گفت: خداوند قادر است سرهای بی تن بیافریند! آن شب را گرسنه خوابیدیم در حالی که برای سحری پاره نانی می جستیم!» از این رو مستحب است که میزبان تمام غذا را حاضر کند و یا هر چه موجود است قبلاً به اطلاع مهمانان برساند.

4- غذاهای مختلف را پیش از آنکه بتوانند استفاده کامل ببرند، بر ندارد

تا اینکه از خوردن آنها دست بکشند. شاید در آن میان کسانی باشند که به بعضی از این غذاها علاقمندتر باشند تا خوردنیهایی که بعد می آورد و هنوز می خواهند از آن بخورند و با برداشتن آنها میل آنها را در هم می شکنند در حالی که آنها به سفره‌ای دسترسی داشته‌اند که گفته‌اند: یک غذای کامل بهتر از افزودن دو نوع غذاست. احتمال دارد که مقصود از این جمله عجله نکردن باشد و محتمل است که مقصود آن باشد که وسعت جا بهتر از افزایش دو نوع غذاست.

از سیوری «۴۴» که صوفی شوخ طبعی بوده، نقل کرده‌اند که در خانه مردی از دنیا داران بر سر سفره‌ای حاضر شد، گوشت بره‌ای را برای مهمانان آوردند. میزبان مردی فرومایه و بخیل بود. وقتی که دید مهمانها بره را سخت تکه پاره کردند، دلش تنگ شد، رو به غلامش کرد و گفت: بیا این گوشتها را ببر برای بچه‌ها! غلام آمد تمام گوشت بره را به داخل خانه برد، سیوری بلند شد و دنبال بره می‌دوید! گفتند کجا می‌روی گفت:

می‌روم تا با بچه‌ها غذا بخورم! صاحبخانه خجالت کشید و به غلامش دستور داد گوشتها را برگردان. از این رو دستور داده‌اند که صاحبخانه حق ندارد پیش از مهمانان از سفره دست بکشد، زیرا آنها خجالت می‌کشند، بلکه سزاوار است که میزبان آخرین کسی باشد که دست از غذا خوردن می‌کشد.

یکی از بزرگان، تمام غذاها و خوردنیهایی را که می‌خواست سر سفره بیاورد، قبلاً

«44» در بعضی نسخه‌های احیاء العلوم ((ستوری)) آمده است

به اطلاع مهمانان می‌رساند و آنان را تنها می‌گذاشت تا هر چه می‌خواهند بخورند. وقتی که نزدیک دست کشیدن آنها می‌شد، خود روی دو زانو می‌نشست، دستش را به سمت غذا دراز می‌کرد و

می خورد و به مهمانان می گفت: بسم الله! به من کمک کنید، خداوند به شما برکت دهد. و پیشینیان این روش او را می ستودند».

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) وقتی که با جمعی غذا می خورد نخستین کسی بود که دست به غذا می زد و آخرین کسی بود که دست از خوردن می کشید تا دیگران غذا بخورند.» «۴۵»

و نیز از آن بزرگوار است که فرمود: «وقتی که کسی به دیدن کسی رفت، و با او هم غذا شد، شرمش از بین می رود و اگر هم غذا نشود اندکی دلگیر خواهد بود.» «۴۶»

غزالی گوید:

5- به مقدار کفایت غذا حاضر کند،

زیرا کمتر از مقدار لازم نقصی در جوانمردی و زیاده از مقدار لازم نیز تصنع و ریا کاری است. بخصوص اگر میزبان از کسانی باشد که راضی نیست هر چه سر سفره آورده خورده شود. البته در صورت رضایت باطنی زیاد آوردن سر سفره مانعی ندارد، هر چند همه را مهمانها بردارند و یا میزبان قصدش آن باشد که از زیادی غذای مهمانان تبرک جوید، زیرا در حدیث آمده است که نسبت به این مقدار زیادی محاسبه نمی شود.

ابراهیم بن ادهم غذای زیادی سر سفره آماده کرده بود، گفتند: ای ابو اسحاق! آیا نمی ترسی که این کار تو اسراف باشدی ابراهیم در پاسخ گفت: در غذا (البته برای مهمان آن هم با این نیت) اسراف نیست. اما اگر با این نیت نباشد زیاد آوردن غذا تکلف است.

ابن مسعود می گوید: «ما را از پذیرش دعوت کسی که به غذای خودش افتخار می کند، نهی کرده اند.» گروهی از صحابه خوردن غذای فخر و مباهات را مکروه

45- کافی، ج ۶، ص ۲۸۵، باب الاکل مع الضیف، شماره ۲ و ۳.

«46» همان ماءخذ ص ۲۸۵

می‌شمرند. «۴۷» از این رو بود که از جلو رسول خدا (ص) هرگز غذای زاید بر نمی‌گشت زیرا اصحاب جز به مقدار حاجت غذا حاضر نمی‌کردند و تا حد سیری کامل هم نمی‌خوردند.»

می‌گوییم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «در غذا اسراف نیست.» «۴۸» و از آن حضرت است که فرمود: «غذایی فراهم کن و با آن سفره را مرتب و آراسته گردان و دوستان را دعوت کن.» «۴۹»

و نیز فرمود: «سه چیز است که نسبت به آنها مؤمن را محاسبه نکنند: غذایی که می‌خورد، لباسی که می‌پوشد و همسر شایسته‌ای که او را یاری و آبروی او را حفظ می‌کند.» «۵۰»

و فرمود: «اگر مردی هزار درهم برای غذایی خرج کند و تنها یک مؤمن از آنها بخورد، اسراف نیست.» «۵۱» از ابو حمزه نقل شده است که می‌گوید: «جمعی خدمت امام صادق (ع) بودیم.

غذایی برای ما آوردند که نظیر آن را در لذت و گوارایی ندیده بودیم و خرمایی آوردند که از مرغوبیت و خویش صورت خود را در آن می‌دیدیم. مردی گفت: از این نعمتهایی که نزد پسر پیامبر خدا (ص) برخوردار شدید، روز قیامت می‌پرسند، امام (ع) فرمود:

خداوند بالاتر از آن است که به شما غذایی را بدهد و آن را بر شما گوارا گرداند و بعد از شما مؤاخذه کند، بلکه از شما درباره نعمت ولایت محمد و آل محمد (ع) می‌پرسد.» «۵۲»

نظیر همین روایت از امام باقر (ع) نیز رسیده است.

از قول یکی از راویان شیعه نقل شده است: «امام صادق (ع) چه بسا اول به ما شیر و

«47» به سنن کبرای بیهقی ج ۷ ص ۲۴۷ و سنن ابی داوود ج ۲ ص ۳۹۰ و مستدرک حاکم ج ۴ ص ۱۲۹ مراجعه شود

«48» کافی ج ۶ ص ۲۸۰

«49» کافی ج ۶ ص ۲۸۰ شماره ۶۴۳۲

«50» کافی ج ۶ ص ۲۸۰ شماره ۶۴۳۲

«51» کافی ج ۶ ص ۲۸۰ شماره ۶۴۳۲

شکر و حلواي خرما مي خورانيد و سپس نان و زيتون مي داد. عرض کردند اگر کارتان را پيش بيني مي کرديد معتدل مي شد! فرمود: ما به فرمان خدا کارهاي خود را تنظيم مي کنيم. هر گاه خداوند بر ما گشايش دهد، ما هم زندگي را فراخ مي گيريم و هر گاه بر ما تنگ بگيرد ما نيز در تنگنا به سر مي بريم.» «۵۳»

يکي از راويان شيعه نقل مي کند، ابو الحسن موسي بن جعفر (ع) براي يکي از فرزندان و ليমে مي داد و تا سه روز مردم مدینه در مساجد و کوچه ها با کاسه هاي بزرگ فالوده مي خوردند. بعضي از مردم به اين کار آن حضرت خرده گرفتند. وقتي خبر به آن بزرگوار رسيد فرمود:

«خداوند به هيچ پيامبري از پيامبرانش چيزي نداد، مگر اينکه نظير آن را به محمد (ص) نيز داده و بعلاوه چيزهايي به او داده که به ايشان نداده است خداوند به حضرت سلیمان فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أُمْسِكْ بغير حساب» «۵۴». و به محمد (ص) فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا» «۵۵». «۵۶»

غزالي گوید: «شايسته است که اولاً سهم افراد خانواده را جدا کند تا آنها چشم براه اين نباشند که غذا از پيش مهمان برگردد زيرا ممکن است غذايي بر نگردد و باعث

«53» کافي ج ۶ ص ۲۷۹

«54» ص / ۳۹: ((اين عطاي ماست به هر که خواهي بي حساب ببخش و يا نبخش))

«55» حشر / ۷: آن چه رسول خدا دستور دهد بگيريد و آن چه نهي کند واگذاريد

«56» کافي ج ۶ ص ۲۸۱ مقصود امام (ع) آن است همان طوري که خداوند متعال به حضرت سلیمان گشايش بخشد و او را مخير

ساخت تا وي آنچه را خدا به او داده به ديگران بدهد و يا ندهد همچنين به حضرت محمد (ص) وسعت و اختيار را داد تا اينکه به هر چه مي خواهد امر و يا نهي کند هر چند که هر دوي اينها هر کاري که مي کردند از روي وحي و الهام الهي بود و اين با موافقت اراده ايشان با اراده خدای متعال در هر کاري منافات ندارد و از طرفي وحي به یک امر کلي در حقيقت امر به جزئیات آن است وانگهي غذا دادن امام (ع) به

نحوه مذکور از اموری نیست که پیامبر (ص) نهی فرموده باشد تا خلاف سنت باشد بنابراین عیبی ندارد و احتمال دارد که مقصود امام (ع) آن باشد که پیروی از ما و اجرای اوامر و نواهی ما بر شما واجب است همان طوری که پیروی شما از پیامبر و اجرای اوامر و نواهی او واجب است و حق ندارید که به کارهای ما خرده بگیرید زیرا ما وصی و جانشینان اویم و اراده ما مثل اراده پیامبر در اراده خدای سبحان مستهلک است و این مطلب را ب

64

دلتنگی آنها شود و علیه مهمانان بدگویی کنند و میزبان به دنبال اطعام به مهمانان نارضایتی خانواده را فراهم کرده باشد که این خود خیانتی درباره آنهاست و آنچه از غذا باقی بماند، مهمانان حق بردن آنها را ندارند و این همان است که صوفیان آن را «زله» - از سفره دوست چیزی برداشتن - می نامند! مگر اینکه میزبان از روی رضایت قلبی صریحاً چنین اجازه‌ای را داده باشد و یا اینکه از روی قرینه حال او به رضایت وی یقین داشته باشند و بدانند که او خوشحال می شود. اما اگر احتمال می دهد که او ناراضی است نباید ببرند و در صورت علم به رضایت او نیز لازم است که با همراهان رعایت عدل و انصاف بشود. بنابراین شایسته است که یک نفر فقط غذای مخصوص خودش را و یا آن مقداری را که رفیقش از روی میل راضی است نه از روی شرم و حیاء بر دارد و ببرد».

آداب بازگشت

آداب برگشتن از مهمانی سه تاست:

1- میزبان باید تا در منزل با مهمان بیرون رود

که این علاوه بر سنت بودن به خاطر احترام به مهمان است و میزبان مأمور به این احترام است.

پیامبر (ص) فرموده است: «هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را گرامی دارد.» «۵۷»

می گویم: این حدیث از طریق اهل بیت (ع) نیز به چند سند روایت شده است که در بعضی چنین آمده است: «از جمله حقوق مهمان، گرامیداشت او و تهیه کردن خلال برای اوست.» «۵۸»

«57» این روایت را مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۴۹ نقل کرده است

«58» کافی ج ۶ ص ۲۸۵ محاسن برقی ص ۵۶۳

غزالي گوید: پیامبر (ص) فرموده است: «از جمله آداب مهمان آن است که تا در منزل بدرقه شود.» «۵۹»

ابو قتاده گوید: «هیأت فرستادگان نجاشی بر رسول خدا (ص) رد شدند. پیامبر، خود به خدمت آنها پرداخت. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! ما به جاي شما این کار را انجام مي دهيم. فرمود: «آنها ياران مرا گرامي داشته اند و من دوست دارم خود، از ایشان پذيرايي کنم.» کمال احترام به گشاده رویي و موقع ورود و خروج و سر سفره به خوش سخني است.

2- مهمان، خوشحال برگردد.

هر چند کوتاهی در حق او کرده باشند، که این خود دلیل خوشخويي و فروتني است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا یک مرد با خوشخويي خود، مرتبه روزه دار را درک مي کند.» «۶۰»

قاصدي رفت تا یکی از پیشینیان را دعوت کند، ولي او در منزل نبود، وقتی که پیام قاصد را شنید، در آن مهماني حضور یافت، اما موقعي رسید که مهمانان غذا را خورده و پراکنده شده بودند. صاحبخانه آمد و گفت: مهمانان رفتند. آن شخص گفت:

آیا چیزی باقي مانده استی گفت: نه. گفت: اگر مانده یک تکه ناني بده گفت:

نمانده است. گفت: بنابراین دیگرها را پاک مي کنمی صاحبخانه گفت: دیگرها را شسته ایم! آن مرد در حالي که شکر خدا را مي گفت، بازگشت. دلیل آن را پرسیدند گفت: این مرد مرا با حسن نیت دعوت کرد و با حسن نیت باز گرداند. این است معنای

«59» کليني در كافي ج ۲ ص ۶۵۹ باب ((حق الداخل)) از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت مي گوید رسول خدا (ص) فرموده:

((از جمله حقوق وارد به صاحبخانه آن است که وقت ورود و خروج به عنوان خوشامد با او راه برود))

«60» كافي ج ۶ ص ۹۹ باب حسن خلق

تواضع و خوشخويي».

نقل کرده‌اند که کودکی استاد ابو القاسم جنید را چهار مرتبه به مهمانی پدرش دعوت کرد، هر چهار مرتبه، پدرش جنید را برگرداند و او در هر مرتبه به خاطر شاد کردن دل بچه حضور می‌یافت و برای رضایت پدرش بر می‌گشت! این قبیل نَفْسَه‌ایند که برای تواضع در پیشگاه خدا سرکوب شده‌اند و به یکتا پرستی او آرام گرفته‌اند، به طوری که صاحب چنان نفسی در هر رفت و برگشت فقط به خدا توجه دارد و به بی‌حرمتی کردن بندگان شکسته نمی‌شود، همچنان که از احترامات دیگران شادمان نمی‌گردد بلکه همه را از خداوند قهار می‌بیند. از این روست که یکی از بزرگان می‌گوید: «من هیچ مهمانی را قبول نمی‌کنم مگر به سبب آن که غذای بهشتی را خاطر نشانم می‌کند یعنی غذای پاک و پاکیزه‌ای است که رنج و زحمت حساب آن از ما برداشته می‌شود».

3- بدون رضایت و اجازه صاحبخانه بیرون نرود

و در مدت توقف در خانه او رضایت قلبی او را در نظر بگیرد و هر گاه به عنوان مهمان وارد شد بیش از سه روز نماند، چه بسا که به ستوه آید آزرده خاطر شود و نیاز به بیرون کردن از منزلش پیدا کند، پیامبر (ص) فرمود: «مهمانی سه روز است، مازاد بر آن، صدقه می‌باشد.»^{۶۱}

آری اگر صاحبخانه صمیمانه از او بخواهد که بماند، آن وقت ماندنش مانعی ندارد. می‌گوییم: از طریق راویان شیعه از امام صادق (ع)، در کتاب کافی نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: روز اول و دوم و سوم مهمانی

«61» ترمذی این حدیث را در صحیح خود ج ۸ ص ۱۴۵ نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است

است و پس از آن صدقه‌ای است که به مهمان داده می‌شود. (امام صادق (ع) فرمود) آنگاه پیامبر، فرمود: نباید کسی از شما به برادر مسلمانش وارد شود تا او را به زحمت و مشقت اندازد، پرسیدند: یا رسول الله! چگونه او را به زحمت و مشقت می‌اندازدی فرمود: آن قدر بماند که میزبان چیزی برای پذیرایی وی نداشته باشد.»^{۶۲}

از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: به مهمان دو شب محبت بیشتری می‌شود، اما شب سوم که شد او یکی از اعضای خانواده است هر چه در خانه بود می‌خورد.» «۶۳»

و نیز از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه کسی وارد شهری شد او مهمان مردم همکیش خود است، تا وقتی که از نزد ایشان کوچ کند.» «۶۴»

غزالی گوید: «مستحب است که صاحبخانه رختخواب مخصوصی برای مهمان داشته باشد. پیامبر (ص) فرموده است: رختخوابی برای مرد و رختخوابی برای زن و یک رختخواب هم برای مهمان لازم است. رختخواب چهارم مال شیطان است.» «۶۵»

می‌گوییم: در کتاب کافی از قول حماد بن عیسی نقل شده است که گفت:

ابو عبد الله - امام صادق (ع) در خانه مردی به رختخوابی نگاه کرد و فرمود:

«رختخوابی برای مرد و رختخوابی برای خانواده‌اش و یک رختخواب هم برای مهمانش، رختخواب دیگر از آن شیطان است.» «۶۶»

«62» کافی ج ۶ ص ۲۸۳ مسلم نیز در صحیح خود ج ۵ ص ۱۳۸ نظیر این حدیث را نقل کرده است

«63» کافی ج ۶ ص ۲۸۳ باب ((ان الضیافه ثلاثه ایام))

«64» همان ماءخذ ص ۲۸۲ شماره حدیث ۱

«65» این حدیث را احمد در مسند خود و مسلم و نسائی از حدیث جابر چنان که در جامع صغیر باب فاء آمده نقل کرده اند

«66» همان ماءخذ ص ۴۷۹

او این سخن را به رسول خدا (ص) نسبت داده است که این اسناد شگفت آور است، «۱» در حالی که از عبد الله بن عمر، خلاف آن را نقل کرده‌اند به این ترتیب که او می‌گوید: ما در زمان رسول خدا (ص) میان بازار، چیزی می‌خوردیم و راه می‌رفتیم و سر پا آب می‌نوشتیم. «۲»

از یکی از بزرگان معروف صوفیه نقل کرده‌اند که وی در بازار چیزی می‌خورد. به او اعتراض کردند! او در پاسخ گفت: وای بر شما، من در بازار گرسنه باشم و در خانه غذا بخورم! گفتند: می‌توانی وارد مسجد شوی و در آن جا غذا بخوری

گفت: من شرم می‌کنم به خانه خدا برای خوردن وارد شوم.

جمع بین این دو نظریه آن است که غذا خوردن در بازار نسبت به بعضی از مردم نوعی فروتنی و بی‌تکلفی است از این نظر خوب است. اما از طرفی نسبت به بعضی از مردم، چون خلاف معمول و دور از جوانمردی می‌باشد مکروه است. بنابراین، حکم مسأله به حسب عادات مردم هر دیار و حالات اشخاص تفاوت می‌کند. کسی که این عمل وی با دیگر اعمالش نامناسب باشد، این رفتار او به کم‌مروتی و آزمندی زیاد حمل شده است و در شهادت او نیز خدشه وارد می‌کند. اما کسی که این عمل با تمام حالات و

«۱» طبرانی این حدیث را از قول عایشه در کتاب الاوسط آورده و در المغنی نیز چنین است

«۲» من نه این حدیث و نه حدیث بعدی را هیچ جا ندیده‌ام

69

رفتار او که بدور از تکلف است، سازگار می‌باشد، این رفتار او تواضع به شمار می‌آید.»

می‌گوییم: در کتاب کافی از قول امام صادق (ع) آمده است که فرمود: «پیش از طلوع فجر، پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد در حالی که پاره نانی را که در شیر خیس کرده و به همراه داشت می‌خورد و راه می‌رفت در حالی که بلال اذان می‌گفت، و بعد پیامبر با مردم نماز خواند.» «۳»

و نیز امام صادق (ع) می‌گوید: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: اشکالی ندارد که مردی در حال راه رفتن چیزی بخورد، زیرا پیامبر خدا (ص) این کار را می‌کرد.» «۴»

غزالي گوید:

« 2-علي (ع) فرموده است: هر کس ناشتاي خویش را با نمک شروع کند، خداوند، هفتاد نوع بلا را از او بر طرف سازد،

و هر که روزي هفت خرماي خشک بخورد، تمام کرمهاي داخل شکم مي ميرند، و هر کس روزي بيست و یک کشمش سرخ بخورد هيچ نوع ناراحتي در بدنش مشاهده نخواهد کرد. گوشت خوردن باعث روبيدن گوشت بدن مي شود و آبگوشت خورش عرب است و خوراكيهاي متنوع خوردن باعث بزرگ شدن شکم و نرمي اليتين (کپلها) مي شود، و گوشت گاو باعث بيماري، و شير گاو شفا و روغنش دواست و پيه هم مانند روغن درد را بر طرف مي سازد و هيچ چيزي همانند روغن مردم را معالجه نمي کند و زنان زائو با چيزي بهتر از خرماي تازه بهبودي باز نمي يابند و ماهي از نيروي بدن مي کاهد و خواندن قرآن و مسواک زدن بلغم را از بين مي برند و حافظه را زياد مي کنند و درد را از بدن خارج مي سازند، هر که طالب بقاست - با اينکه بقاي در دنيا ممکن نيست - بايد پگاه صبحانه بخورد و کفش بپوشد و شام زياد بخورد «5» و با زنان کمتر آميزش کند و بايد عبا و رداي سبک بر تن کند».

«3» ازدي در کتاب المغني در با ضعفا (راويان ضعيف) از قول جابر چنين نقل مي کند: ((سه دسته اند که از نعمتهاي الهي سوال نمي شوند: روزه دار و کسي که سحري مي خورد و آن که با مهمان غذا مي خورد)) وي اين حديث را در شرح حال سليمان بن داوود جزري نقل کرده و مي گوید در سند آن حديث منکر وجود دارد و ابومنصور ديلمی در مسند الفردوس از ابوهريره همين طور نقل کرده است

«4» اين خبر قبلا گذشت و در محاسن برقي با تفاوت در الفاظ از امام باقر و صادق (ع) نقل شده (ص 393 آ 394)

«5» اين حديث را مسلم با اندک اختلافي از قول ابوهريره نقل کرده است (ج 8 ص 13)

70

(غزالي پس از نقل اين مطالب منسوب به امير المؤمنين (ع)، اضافه مي کند: دين و آيين همين است.

3- حجاج به يکي از اطبا گفت: چيزي به من بگو که به آن پاي بند باشم
و از آن تجاوز نکنم.

طبيب گفت: با زني ازدواج نکن مگر با دختران جوان و گوشت نخور مگر گوشت حيوان جوان و غذاي پختني نخور مگر خوب پخته باشد و هيچ وقت دارو مصرف نکن مگر مريض باشي، و جز ميوه رسيده را نخور، و مبادا غذايي را تا خوب نجويدهاي فرو بري و هر غذايي را که دوست داري بخور، اما روي غذا آب ننوش و اگر نوشيدي ديگر چيزي پس از آن نخور، و هيچ وقت بول و غائط خود را حبس مکن. در بين روز اگر چيزي خوردي به دنبال آن بخواب و اگر شب پيش از خوابيدن چيزي خوردي راه برو، اگر چه صد گام باشد، از اين روست که عرب مي گويد: «روز که غذا مي خوري دراز بکش، و شب که شام مي خوري راه برو»، که در جمله اول «تمد» به معني تمدد است همان طوري که در آيه شريفه **ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى** «۶»، **يَتَمَطَّى** به معني يتمطط يعني تکبر مي ورزيد، مي باشد.

مي گويم: حديث استلقاء (به پشت خوابيدن) در هر دو حال از طريق شيعه قبل از گذشت.

غزالي گويد: «مي گويند: حبس بول بدن را فاسد مي کند همان طوري که آب رودخانه - اگر مجرايش را ببندند - اطراف نهر را خراب مي کند.»

4- در خبر آمده است: «آب نياشاميدن در شب باعث بيماري و شام نخوردن باعث پيري است.» «۷»

«6» خرائط ي در مكارم الاخلاق و ديلمي در الفردوس آن طوري که در جامع الصغير باب همزه آمده از انس نقل کرده است

«7» ترمذي با اندک تفاوت و زيادي در لفظ ج ۱۰ ص ۵ و در معاني الاخبار ص ۲۵۱ نقل کرده است

71

عرب مي گويد: صبحانه نخوردن پيه سرين را آب مي کند. يکي از حکما به پسرش مي گويد: پسرم! از خانه ات بيرون نيا تا وقتي که حلم و بردباريت را فراهم کنی يعني صبحانه بخوري، زيرا که به وسيله صبحانه بردباري مي ماند و خشم و عصبانيت از بين مي رود و نيز باعث مي شود که انسان کمتر به خوردنيهايي که در بازار مي بيند تمايل پيدا کند.

حکيمي به آدم چاقي رسيد و گفت: مي بينم قطيفه اي از بافته هاي دندانهاي را به دورت پيچيده اي چه خبر استی! او در جواب گفت: مغز گندم و گوشت بزغاله مي خورم و با روغن بنفشه بدنم را چرب مي کنم و لباس کتاني مي پوشم.

5- پرهیز برای آدم سالم زیان بخش است،

همان طور که پرهیز نکردن برای شخص مریض زیان دارد. بعضی این طور گفته‌اند و بعضی هم گفته‌اند: هر که پرهیز کند یقین دارد که مرتکب کار مکروهی شده ولی نسبت به این که تندرستیش در پرهیز کردن است شک دارد، و این در حال سلامتی خوب است، پیامبر خدا (ص) صهیب را دید که خرما می‌خورد در حالی که یک چشمش درد داشت. فرمود: «با وجود درد چشم خرما می‌خوری» عرض کرد: یا رسول الله! با طرف دیگر می‌جوم! «یعنی با سمتی که سالم است»، پیامبر (ص) خندید. «۸»

6- مستحب است برای صاحبان عزا و خانواده میّت غذا ببرند،

وقتی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنه - به رسول خدا (ص) رسید فرمود:

«اعضای خانواده جعفر گرفتار عزاداری بوده‌اند و نتوانسته‌اند غذا فراهم کنند، هر غذایی که می‌خورند برای ایشان ببرید.» «۹» این عمل، سنت است و موقعی که این غذا را در

«8» احمد در مسند ج ۶ ص ۱۶ از قول صهیب نقل کرده است

«9» طبرانی این حدیث را از قول عبداللهبن عمر نقل کرده و ابن حبان گفت: از قول پیامبر (ص) نیست و ذهبی می‌گوید: این حدیث

غریب و منکر است (المغنی)

72

حضور جمع قرار می‌دهند، خوردن از آن جایز است مگر غذایی که برای زنان نوحه‌گر و آنهایی که در گریه و بی‌تابی آنها را یاری می‌کنند، همچنین شایسته نیست با آنها غذا بخورد.

7- نباید در سر سفره ظالم حضور یابد

و در صورت اجبار باید هر چه کمتر بخورد، و به غذای بهتر توجه نکند. یکی از افراد با تقوا شهادت کسی را که سر سفره پادشاه حاضر شده بود، ردّ کرد. او بهانه آورد که مجبور بودم، در جواب گفت: دیدم که دست به طرف غذای بهتر می‌بردی و لقمه‌ها را بزرگ بر می‌داشتی اینها را که مجبور نبودی! پادشاه آن فرد با تقوا را مجبور به خوردن غذا کرد او در جواب گفت: یا می‌خورم و تزکیه را ترک می‌کنم و یا تزکیه را حفظ می‌کنم و غذای تو را نمی‌خورم، چون دیدند راهی برای بر هم زدن تزکیه او ندارند، وی را به حال خود گذاشتند.

8- از فتح موصلی نقل کرده‌اند که به قصد دیدار بشر حافی بر او وارد شد.

بشر درهمی را در آورد و به احمد جلاء خدمتگزارش داد و گفت: با آن خوراک خوب و یا خورش گوارایی بخرا! غلام می‌گوید: رفتم و نان تمیزی خریدم و با خود گفتم:

پیامبر (ص) برای هیچ چیز نگفته: «خدایا! بر ما مبارک گردان و افزونی ده» جز شیر. این بود که شیر و خرماي خوبی خریدم و آوردم، پیش مهمان گذاشتم، مقداری را خورد و بقیه را برداشت.

(موصلی می‌گوید): بشر رو به غلام کرد و گفت: آیا می‌دانی که چرا گفتم: خوراک خوب بخری گفت: نه. گفت: برای اینکه غذای خوب، شکر و سپاس خالصانه می‌طلبد.

آیا می‌دانید که چرا موصلی به من نگفت: بخور! برای اینکه مهمان حق ندارد به صاحبخانه بگوید: بخور. و می‌دانید که چرا باقیمانده غذا را با خود بردی برای اینکه وقتی که توکل و اعتماد بود، بردن زیان نمی‌رساند.

ابو علی رودباری از مردی نقل کرده است که او ضیافتی بر پا کرد که در آن هزار چراغ روشن بود. مردی به او گفت: اسراف کرده‌ای! در پاسخ گفت: داخل شو و هر

73

چراغی را برای غیر خدا روشن کرده‌ام خاموش کن. آن مرد وارد شد ولی نتوانست حتی یک چراغ را خاموش کند، لذا بازگشت.

ابو علی رودباری چند بار شکر خرید و به شیرینی سازها دستور داد تا دیواری از قند بسازند که دارای کنگره‌ها و محرابها باشد با ستونهایی نقاشی شده که تمام آنها از شکر باشد و پس از پایان کار، صوفیان را دعوت کرد تا آن را خراب کرده و به تاراج ببرند. «۱۰»

9- یکی از بزرگان گوید: خوردن غذا چهار نوع است:

الف - خوردن با یک انگشت که دلیل بر نفرت و انزجار است ب - خوردن با دو انگشت که دلیل بر خود خواهی است ج - خوردن با سه انگشت که سنت است د - خوردن با چهار و پنج انگشت که دلیل بر حرص و تمایل زیاد است.

چهار چیز بدن را قوی می‌کند:

الف - خوردن گوشت ب - بوی خوش استشمام کردن ج - غسل زیاد بدون آمیزش د - لباس کتان پوشیدن.

چهار چیز، بدن را سست می‌کند:

الف: آمیزش زیاد ب - غم زیاد ج - به ناشتا زیاد آب خوردن

«10» طبرسی این حدیث را در مکارم الاخلاق ص ۱۵۳ و صدوق در خصال ج ۱ ص ۴۲ و معانی الاخبار ص ۳۱۴ و برقی در محاسن ص

۳۸۸ نقل کرده اند

74

د - ترشی زیاد خوردن.

چهار چیز بینایی را تقویت می‌کند:

الف - مقابل قبله نشستن ب - وقت خواب سرمه کشیدن ج - به سبزه نگاه کردن د - لباس تمیز پوشیدن.

چهار چیز بینایی را ضعیف می‌کند:

الف - به کثافت و نجاست نگاه کردن ب - به دار آویخته نگاه کردن ج - به فرج زن نگاه کردن د - پشت به قبله نشستن.

چهار چیز باعث افزایش آمیزش گردد:

الف - گوشت گنجشک ب - معجون هلیله ج - پسته د - تره تیزک.

خوابیدن چهار نوع است:

الف - به پشت خوابیدن، که خواب انبیاست، پیامبران در آن حال در خلقت آسمانها و زمین می‌اندیشند.

ب - به طرف راست خوابیدن، که خواب دانشمندان و عابدان است.

ج - به طرف چپ خوابیدن، و آن خواب پادشاهان است که به منظور هضم غذا چنین می‌خوابند.

د - به صورت خوابیدن که خواب شیاطین است.

75

چهار چیز، عقل را زیاد می‌کند:

الف - سخن بی‌هوده نگفتن ب - مسواک کردن ج - همنشینی با دانشمندان و نیکان د - مطابق علم سودمند، عمل کردن.

چهار چیز از جمله عبادات است:

الف - قدمی بدون وضو بر نداشتن ب - سجده زیاد کردن ج - زیاد به سر بردن در مسجد د - زیاد خواندن قرآن.

و نیز گوید: تعجب می‌کنم از کسی که ناشتا حمام می‌رود و غذا خوردن را تا بیرون آمدن به تأخیر می‌اندازد، چگونه نمی‌میرد، و تعجب می‌کنم از کسی که حجامت می‌کند و بعد اقدام به خوردن غذا نمی‌کند چگونه نمی‌میرد.

و نیز گوید: «هیچ چیز را در مورد بیماران مبتلا به وبا مفیدتر از مالیدن روغن بنفشه و نوشیدن آن ندیدم.»

می‌گویم: از این قبیل مطالب طبّی و شرعی از ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - فراوان است که علمای شیعه در کتابهای مربوط به این موضوعات مانند کتاب طب الائمه و نظایر آن نقل کرده‌اند. کتاب کافی نیز به مقدار لازم این قبیل مطالب را نقل کرده است، «۱۱» که باید آنها را از آن جا جست، توفیق به دست خداست و اوست که صحت و تندرستی می‌دهد و سپاس تنها او را سزااست.

در اینجا کتاب آداب خوردن از مجموعه کتاب محجة البيضاء في تهذيب الاحياء به پایان می‌رسد و اگر خدا بخواهد، به دنبال آن کتاب آداب نکاح می‌آید و در اول و آخر و در ظاهر و باطن سپاس از آن خداست.

«11» کافي ج ۲ ص ۱۹۲ و محاسن ص ۳۸۸

77

کتاب آداب نکاح

بخش دوم از قسمت مربوط به عادات از کتاب محجة البيضاء في تهذيب الاحياء بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را که تیرهای اندیشه درباره شگفتیهای آفرینش او به جایی نرسد، و عقل و خرد به هنگام تفکر در بدایع نخستینش جز آنکه سرگردان و متحیر بماند، راه به جایی نبرد، در صورتی که همواره نعمتهای لطیف او برای جهانیان یکی پس از دیگری، چه بخواهند و چه نخواهند استمرار دارد و از جمله الطاف زیبایش آن است که از آب بشري را آفرید و او را وابسته و خویشاوند قرار داد و بر مخلوقات شهوت را مسلط کرد تا بدان وسیله ناخواسته وادار به تولید مثل شوند و از این راه به حکم جبر و بدون اختیار نسلشان باقی بماند و انگهی مسأله انساب را مهم شمرده و به آن ارج نهاده است و بدان وسیله زنا را حرام داشته و به خاطر منع و جلوگیری از آن این عمل را سخت زشت شمرده و ارتکاب آن را هرزگی و کار زشت دانسته است و مردم را به ازدواج دعوت کرده و به صورت امری مستحبّ و فرمانی الهی بر آن تشویق کرده است.

78

پاک و منزّه است خداوندی که مرگ را بر بندگان مقرر فرموده و بدان وسیله آنان را محکوم به مرگ و در هم شکستگی کرده و از طرفی بذر نطفه‌ها را در زمین رحمها پراکنده ساخته و افراد جدیدی از آن به وجود آورده و آن را وسیله جبران مرگ قرار داده است، تا آنان را آگاه کند که دریای مقدرات او از لحاظ سود و زیان، خیر و شرّ، دشوار و آسان، پیچیده و گسترده، برای جهانیان فیض بخش است.

و درود بر محمد (ص) که برای بیم و امید دادن بر انگیخته شده است و بر آل و اصحاب او، درودی که حسابگران از عهده شمارش و اندازه آن بر نیابند و سلامی فراوان بر ایشان باد! باری، براستی که

ازدواج پشتوانه دین و خوارکننده شیاطین و در مقابل دشمن خدا دژ استواری است و وسیله زیاد شدن افرادی است که سرور انبیا (ص) بدان وسیله بر دیگر پیامبران مباحثات می‌کند. بنابراین چقدر بجاست که وسایل ازدواج را فراهم و آداب و سنن آن را حفظ کنند. از این رو باید اهداف و نیازمندی‌های آن را شرح و فصول و ابواب آن را تفصیل داد و آن مقدار از احکام نکاح را که دارای اهمیت است در سه باب به شرح زیر بیان می‌شود:

باب اول در تشویق به ازدواج کردن و ازدواج نکردن.

باب دوم در آدابی که باید در عقد و عقد کنندگان رعایت شود.

باب سوم در آداب معاشرت پس از عقد تا زمان جدایی.

باب اول در تشویق به ازدواج و یا ترک آن

بدان که دانشمندان درباره فضیلت ازدواج اختلاف نظر دارند. بعضی از آنها در این باره تا آنجا مبالغه کرده‌اند که تصور کرده‌اند ازدواج بالاتر از اشتغال به عبادت خداست و گروهی دیگر به ارزش آن اعتراف دارند، اما آن را مقدم بر اشتغال به عبادت ندانسته‌اند

79

البته در صورتی که نفس، اشتیاق زیادی به ازدواج پیدا نکند به حدی که شخص را پریشان حال کرده به سرکشی وادارد. عده دیگری گفته‌اند: در این زمان بهتر است ازدواج نکنند، هر چند در زمانهای قدیم ازدواج فضیلت داشته، آن هم موقعی که کار و کسب رونق داشته و اخلاق غالب زنان پسندیده بوده است.

با توجه به این اختلاف نظرها حقیقت روشن نخواهد شد، مگر اینکه نخست اخبار و آثاری را که در تشویق به ازدواج و یا منع از ازدواج رسیده، بیان کنیم و سپس فواید و پیامدهای ناهنجار آن را توضیح دهیم تا فضیلت ازدواج و یا ترک ازدواج درباره کسی که از آفات آن در امان است و یا در امان نیست، روشن شود.

ترغیب به ازدواج

اما از آیات خدای متعال فرموده است: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ»^۱ که امر به ازدواج می‌فرماید، و نیز فرموده است: «فَلَا تَعْضَلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ»^۲ که از ازدواج نکردن نهی می‌کند و نیز در وصف و ثنای پیامبران می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً»^۳ که در معرض منت‌گذاری و اظهار فضل چنان فرموده است. و نیز به گونه درخواست در قالب دعا، اولیای خود را ستوده و می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ^۴ بعضی گفته‌اند: خدای تعالی در قرآن مجید، هیچ پیامبری را نام نبرده است مگر آن که متأهل بوده است از این رو گفته‌اند: یحیی - علی نبینا و آله و علیه السلام - ازدواج کرد، اما همبستر نشد، گفته شد حضرت یحیی برای رسیدن به فضیلت و اجرای سنت ازدواج کرد! و بعضی گفته‌اند: به خاطر چشم فرو هشتن از نامحرمان ازدواج کرد. و اما

«1» نور / ۳۲: مردان و زنان عزبتان را همسر دهید

«2» بقره / ۲۳۲: (زنان مطلقه) را مانع نشوید که با شوهران خود زناشویی کنند

«3» رعد / ۳۸: پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که همسران و فرزندان داشتند

«4» فرقان / ۷۴: کسانی که می‌گویند پروردگار ما را از همسران و فرزندانمان روشنی‌دیدگان عطا کن!

80

عیسی - علی نبینا و علیه السلام - وقتی که از آسمان به زمین فرود آید، ازدواج خواهد کرد و صاحب فرزند خواهد شد.

اما اخبار: رسول اکرم (ص) فرماید: «نکاح سنت من است، هر که سنت مرا دوست دارد پس باید به روش من رفتار کند.»^۵

اخباری که به ازدواج تشویق می‌کند

و نیز فرمود: «ازدواج کنید تا افزون شوید که من روز قیامت به جمعیت شما افتخار می‌کنم حتی به جنینی که سقط شده است.»^۶

و فرمود: «هر که از سنّت من اعراض کند، از من نیست، براستی که نکاح سنت من است و هر که مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند.»»^۷

و نیز فرمود: «هر که از ترس فقر و عائله مندی ازدواج را ترک کند از ما نیست.»»^۸

که این حدیث علّت خود داری از ازدواج را نکوهش کرده است نه اصل ازدواج نکردن را و فرمود: «هر که ثروتی دارد باید ازدواج کند.»»^۹

آن حضرت فرمود: «هر که از شما توان مالی دارد، باید ازدواج کند که ازدواج برای فروهستن چشم و حفظ ناموس بهتر است و هر که توان مالی ندارد باید روزه بگیرد که روزه داری مانع شهوت است.»»^{۱۰} این حدیث شریف دلیل بر آن است که علت ترغیب

«⁵» بیهقی این حدیث را در سنن کبری ج ۷ ص ۷۸ با مقداری پس و پیش و ابوعلی نیز همچنان نقل کرده و رجال این حدیث بطوری که در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۲ آمده است ثقه می باشند

«⁶» بیهقی در همان ماءخذ و عبدالرازق در مجامع از سعید بن ابی هلال به طوری که در جامع الصغیر باب تاء آمده امرسلا نقل کرده و ابن ماجه تحت شماره ۱۸۶۳ به اختصار آورده است

«⁷» بخش اول حدیث را بخاری ج ۷ ص ۲ نقل کرده است : که نظیر آن اندکی قبل ذکر شد

«⁸» کلینی در کافی ج ۵ ص ۳۳۰ حدیث را چنین روایت کرده است : ((هر که از ترس عائله مندی ازدواج نکند به خدا بدگمان است)) در سنن بیهقی آمده است : ((هر که بتواند ازدواج کند و نکند از ما نیست))

۹- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۴۶ نقل کرده است .

«¹⁰» این حدیث را بخاری در ج ۷ ص ۳ و ابوداود در ج ۱ ص ۴۷۲ کتاب خود نقل کرده اند

در این حدیث روزه را باعث «وجاء» دانسته است. و جاء عبارت از کوبیدن خصیتین حیوان نر به منظور از بین بردن نری اوست، بنابراین به طور استعاره برای ناتوانی از آمیزش - به وسیله روزه داری - آورده شده است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه کسی که دین و امانتداری اش مورد رضایت شما بود به خواستگاری آمد، با ازدواج با وی موافقت کنید و اگر نکنید روی زمین فتنه و فساد فراوان خواهد شد.»^{۱۱} و این حدیث شریف نیز علت و دلیلی برای تشویق و ترغیب به ازدواج به دلیل بیم از فساد است.

و نیز فرمود: «هر که برای رضای خدا ازدواج کند و برای خدا امکانات ازدواج شخصی را فراهم آورد، استحقاق ولایت الهیه را پیدا می کند.»^{۱۲}

و آن بزرگوار فرمود: «هر کس ازدواج کند، در حقیقت بخشی از دینش را تأمین کرده است. بنابراین نسبت به بخش دیگر آن باید از خدا بترسد.»^{۱۳}

این حدیث شریف هم اشاره دارد بر اینکه فضیلت ازدواج به خاطر آن است که به منظور جلوگیری از فساد از مخالفت با آن دوری کنند و گویا آنچه بیشتر باعث فساد در دین شخص می شود شهوت و شکم اوست و با تزویج جلوی یکی از این دو گرفته می شود.

و نیز فرمود: «تمام اعمال فرزند آدم (با مردن) گسسته می شود بجز سه چیز - از

«11» ترمذی در ج ۴ ص ۳۰۵ ضمن حدیثی از ابوهریره و در حدیث دیگری از ابوحاتم مزنی نقل کرده و نیکوشمرده است و کلینی در ج

۵ ص ۳۴۷ آن را روایت کرده است

«12» عراقی گوید: این حدیث را با این عبارت جایی ندیده ام و احمد این حدیث را از قول معاذ بن انس چنین نقل کرده است: من

اعطی الله و اءحب الله و اءبغض الله و اءنکح الله فقد استکمل ایمانه هر که برای خدا بخشایش کند و دوستی و دشمنیش برای خدا باشد و برای

خدا تزویج کند ایمانش کامل است

«13» طبراین این حدیث شریف را در کتاب الاوسط خود از حدیث انس با سند ضعیفی همان طوری که در جامع الصغیر آمده نقل کرده

است

جمله فرمود: - فرزند صالحی که برای او دعا کند. تا آخر حدیث «۱۴» که جز به وسیله نکاح، فرزند صالح به دست نیاید.

می‌گوییم: از طریق خاصه نیز روایتی در کافی با اسناد خود از امام صادق (ع)، به نقل از پدرانش (ع) نقل شده که آن حضرت می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: یک فرد مسلمان پس از اسلام هیچ بهره‌ای به دست نیاورده است که بالاتر از همسر مسلمانی باشد که هر گاه بر او نظر کند باعث شادمانی او گردد و هر گاه دستوری دهد اطاعت کند و در غیاب او، جان و مالش را حفظ کند.» «۱۵» و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده:

«رسول خدا (ص) فرمود: تزویج کنید و به همسری درآورید! بدانید که از بهره‌مندی و خوشبختی انسان، ازدواج کردن و دادن هزینه دامادی است، و هیچ چیزی نزد خدای عزّ و جلّ محبوبتر از خانه‌ای نیست که در اسلام به وسیله ازدواج آباد شود و هیچ چیزی در نزد خدای عزّ و جلّ مبغوضتر از خانه‌ای نیست که در اسلام به وسیله جدایی - یعنی طلاق - ویران گردد. سپس امام صادق (ع) فرمود: خدای متعال درباره طلاق تأکید فرموده و خشم خود را نسبت به جدایی زن و مرد چندین بار بیان کرده است.» «۱۶»

و نیز به اسناد خود از آن بزرگوار نقل کرده است: «دو رکعت نمازی را که شخص ازدواج کرده به جا آورد بهتر از هفتاد رکعتی است که فرد مجرد به جا آورد.» «۱۷»

و به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس ازدواج کند نصف دینش را تأمین کرده و باید نسبت به نصف دیگر - و یا باقیمانده آن - از خدا بترسد.» «۱۸»

و با اسنادی از امام صادق (ع) نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود:

پست ترین مردگان شما افرادی هستند که عزب بمیرند.» «۱۹»

«14» این حدیث را ابن‌عبدالبر در کتاب العلم خود همان طوری که در صفحه ۱۴ المختصر آمده نقل کرده است و بغوی نیز در مصابیح ج

۱ ص ۲۰ آورده است

«15» کافی ج ۶ ص ۳۲۷

«16» همان ماءخذ ص ۳۲۸

«17» همان ماءخذ ص ۳۲۸

«18» همان ماءخذ ص ۳۲۹

«19» همان ماءخذ ص ۳۲۹

83

و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است، فرمود: «وقتي که حضرت یوسف برادرش را ملاقات کرد، گفت: برادر چگونه بعد از من توانستی با زنان ازدواج کنی جواب داد: پدرم - یعقوب - مرا مأمور به ازدواج کرد و گفت: اگر می توانی دارای فرزندان باشی که زمین را با تسبیح خدا سنگین کنند، ازدواج کن.» «۲۰»»

و با اسنادی از امام صادق (ع) نقل کرده است: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: ازدواج کنید که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دوست دارد از سنت من پیروی کند، همانا ازدواج از سنت من است.» «۲۱»»

و به اسناد خود، از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی نزد پدرم آمد، پدرم پرسید: آیا شما همسر داری عرض کرد: خیر. پدرم فرمود: دو رکعت نمازی که مرد همسر دار به جا آورد با فضیلت تر از آن است که مرد بدون همسری شبها مشغول عبادت و روزها روزه دار باشد. آنگاه پدرم، هفت دینار به او داد و فرمود: با این مبلغ ازدواج کن، و بعد گفت: رسول خدا (ص) فرموده: تأهل اختیار کنید که روزی تان بیشتر می شود.» «۲۲»»

و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «هر که از ترس نیازمندی و فقر ازدواج را ترک کند، به خدا بدبین شده است.» «۲۳»»

و با اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) رسید و از نیازی که داشت به حضور آن بزرگوار شکوه کرد، پیامبر فرمود:

ازدواج کن، آن مرد ازدواج کرد و روزی اش فراوان شد.» «۲۴»»

و نیز به اسناد خود، نقل کرده، می‌گوید: «از امام صادق (ع) راجع به این حدیث پرسیدند که مردم نقل می‌کنند مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، و از نیازمندی خود، شکایت کرد. پیامبر او را مأمور به ازدواج کرد، و او دستور پیامبر را اجرا کرد، ... آیا چنین

«20» کافی ج ۵ ص ۳۲۹

«21» کافی ج ۵ ص ۳۲۹

«22» کافی ج ۵ ص ۳۲۹

«23» همان ماءخذ ص ۳۳۰

«24» همان ماءخذ ص ۳۳۰

84

حدیثی درست است یا نهی امام صادق (ع) فرمود: آری این حدیث درست است و بعد افزود: روزی به همراه زنان و عیال است. «۲۵»»

و با اسناد خود از آن حضرت به نقل از پدرانش آورده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از بیم فقر و تنگدستی ازدواج را ترک کند، به خدا بد گمان شده است، زیرا خداوند عز و جل می‌فرماید: إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «۲۶» «۲۷» غزالی گوید: «و اما آثار: ابن مسعود همواره می‌گفت: اگر از عمرم بجز ده روز نمانده باشد مایلیم که ازدواج کنم، تا خدا را بدون همسر ملاقات نکنم. و این سخن وی دلیل آن است که به عقیده او فضیلتی در ازدواج وجود دارد، نه این که به خاطر پرهیز از فتنه‌های شهوت این سخن را گفته است.

آورده‌اند که در امت‌های سلف عابدی بود که در عبادت سرآمد همه مردم زمان خود بود به پیامبر آن روزگار گفتند که این عابد چقدر خوب عبادت می‌کند! پیامبر گفت:

خوب مردی است اگر یک سنت را ترک نمی‌کرد! وقتی که عابد این سخن را شنید، بسیار غمگین شد و حضور آن پیامبر رسید و سؤال کرد: آن سنت چیستی پیامبر فرمود:

تو ازدواج را ترک کرده‌ای. گفت: من آن را حرام نمی‌دانم بلکه تهی دستم و خودم نان خور مردمم. پیامبر گفت: من دخترم را به همسری تو در می‌آورم و سرانجام پیامبر دخترش را به وی تزویج کرد. بنابراین ازدواج سنتی است استوار و یکی از خصایل انبیاست. مردی به ابراهیم بن ادهم گفت: خوشا به حال تو که به دلیل نداشتن همسر به عبادت مشغولی! گفت: یک تپش قلب تو به دلیل عیالمندی بالاتر از تمام عبادات من است! آنگاه پرسید: چه چیز مانع ازدواج تو استی ابراهیم پاسخ داد: من نیازی به زن ندارم و نمی‌خواهم باعث فریب زنی شوم.

«25» کافی ج ۵ ص ۳۳۰

«26» کافی ج ۵ ص ۳۳۰

«27» نور / ۳۲: اگر نیازمند باشند خداوند ایشان را از لطف و بخشش خود بی‌نیاز می‌سازد

85

بعضی گفته‌اند: فضیلت شخص متأهل بر آدم مجرد همانند فضیلت شخص مجاهد بر غیر مجاهد است، و یک رکعت نماز شخص متأهل بالاتر از هفتاد رکعت آدم مجرد است.»

در اعراض از ازدواج

رسول اکرم (ص) فرموده است: «بهترین مردم پس از سال دویست، شخص سبک بار کم‌ثروتی است که زن و فرزند ندارد.» «۲۸»

و نیز فرموده است: «زمانی برسد که شخص به دست همسر و والدین و فرزندان هلاک شود، به خاطر تهی دستی او را ملامت کنند و او را به کارهای طاقت‌فرسا وادارند و در نتیجه به کارهایی وارد شود که باعث از بین رفتن دینش شده به هلاکت افتد.» «۲۹»

در خبر است: «کمی عائله، یکی از دو عامل توانگری و زیادی عائله، یکی از دو عامل تنگدستی است.» «۳۰»

از دارانی، درباره ازدواج پرسیدند، در پاسخ گفت: «شکیبایی در برابر آنها بهتر است از شکیبایی و تحمل ایشان، و شکیبایی و تحمل ایشان بهتر است از شکیبایی و تحمل آتش دوزخ»، و اضافه کرد:

«شخص مجرد شیرینی عمل و آسایش قلب را بیش از شخص متأهل احساس می‌کند.» و بار دیگر گفت: «من از یارانم کسی را ندیدم که ازدواج کرده باشد و بر آن درجه و مرتبه اولیه خود، باقی مانده باشد.»

گویند: «هر گاه خداوند خیري را براي بنده‌اي بخواهد، او را گرفتار زن و مال دنیا،

«28» این حدیث را ابویعلی به نقل از حذیقہ روایت کرده و خطابی در باب عزلت از حدیث وی و ابوامامه نقل کرده است و هر دوی آنها

بطوری که در المغنی آمده است ضعیف می‌باشند

«29» عراقی گوید: این حدیث را خطابی در باب عزلت از حدیث ابن مسعود و بیهقی در باب زهد نظیر آن را از قول ابوهیریه نقل کرده

اند که هر دوی آنها ضعیفند

«30» بخش اول این حدیث را شریف رضی در نهج البلاغه ضمن حکم به شماره ع ۱۴۱ و ابن شعبه حرانی در صفحه ۲۱۴ تحف العقول از

قول علی (ع) نقل کرده اند قضاعی این حدیث را در کتاب مسند الشهاب از قول حضرت علی (ع) و دیلمی در کتاب مسند الفردوس از قول

عبدالله بن عمر و ابن هلال مزنی آورده اند که هر دو نقل با این اسناد ضعیف می‌باشند

86

نگرداند.» معنای این سخن آن است که مفید به حال او باشند نه آنکه باعث گرفتاری او گردند. این مطلب اشاره به این سخن دارانی دارد که: «آنچه از زن و فرزند و ثروت که تو را از یاد خدا باز دارد، نامیمون است.»

خلاصه آنکه از کسی درباره اعراض از نکاح به طور مطلق روایتی نقل نشده است مگر این که به شرطی مقید گردیده است اما در مورد تشویق به ازدواج هم به گونه مطلق و هم مقرون به شرط، روایاتی آمده است. بنابراین با نقل موارد خاص آفات و فواید نکاح، پرده ابهام را بر طرف می‌سازیم.

سود و زیان ازدواج

در ازدواج پنج فایده است:

1- فرزند ۲- سرکوب کردن شهوت ۳- اداره امور منزل ۴- افزایش فامیل ۵- مجاهده با نفس در

رعایت حقوق زنان.

و نکاح به همان منظور مقرر شده و مقصود از آن بقای نسل و خالی نماندن جهان از جنس آدمی است. شهوت به عنوان یک انگیزه آفریده شده و همانند موکلی است برای موجود نر تا بذر را بپاشد و برای ماده تا کشت را بپذیرد و این لطفی از جانب خدا برای سوق دادن انسان به فراهم آوردن فرزند به وسیله آمیزش است، همچون رام ساختن پرنده در پراکندن دانه‌ای که مورد علاقه اوست تا به دام افتد و قدرت ازلی پروردگار نارسا نبود که از آغاز بدون تخم افشانی و ازدواج انسان را خلق کند، اما حکمت چنین اقتضا می‌کرد که با وجود بی‌نیازی، به منظور اظهار قدرت و به تمام رساندن عجایب صنعت و به وقوع پیوستن آنچه در مشیت او گذشته و مقدر شده و قلم قدرت بر او جاری گشته، اسباب و مسبباتی را تنظیم فرماید، و از طریق فرزند از چهار جهت - که همانها به هنگام ایمنی از فتنه‌های شهوت، هدف اصلی در تشویق به ازدواج می‌باشند - به خدا نزدیک شود، به حدی که کسی مایل

نباشد بدون ازدواج خدا را ملاقات کند. آن چهار جهت عبارتند از:

1- موافقت لطف الهی با کوشش در به دست آوردن فرزند برای بقای نسل انسان ۲- طلب محبت رسول خدا (ص) در افزودن به افراد مورد مباحات آن حضرت ۳- تبرک جستن به دعای فرزند صالح پس از خود ۴- شفاعت طلبی به وسیله مرگ فرزند خردسال، اگر پیش از انسان بمیرد.

اما مورد اول از همه موارد ظریفتر و بدور از درک و فهم عموم مردم است و در نزد اهل بینش که در عجایب آفرینش پروردگار و قلمرو حکمتش ژرف می‌نگرند از همه آن موارد شایسته‌تر و مهمتر است، و هر کسی که از عجایب آفرینش آگاه باشد و به راز خلقت زمین و آسمانها توجه کند می‌فهمد که خداوند سبحان، اراده فرموده تا نسل آدمی باقی بماند و وسایلی را برای این منظور مرتب کرده است، پس هر کس از ازدواج رو برتابد از هدف الهی رو برتافته و وسایلی را که او فراهم فرموده معطل کرده است.

بنابراین شایسته عذاب الهی است.

توضیح مطلب آن که اگر آقایی به بنده‌اش، بذر و وسایل کشت بدهد و زمینی را برای کشت آماده کرده باشد و بنده نیز توانایی کشت داشته باشد بعلاوه کسی را بر او موکل سازد تا بر انجام کشت نظارت کند، اما بنده تنبلی کند و ابزار کشت را بی‌کار گذارد و بذر را بی‌هوده رها کند تا از بین برود و آن موکل را با نوعی چاره‌سازي از خود دور سازد، مسلم است که از طرف مولا و آقاي خود سزاوار سرزنش و عذاب خواهد بود.

خداوند سبحان دو زوج مرد و زن را آفریده و نطفه را در مهره‌هاي کمر خلق کرده و رگ و پیهایی را برای آن فراهم ساخته و رحم زنان را جا و محل نگهداري نطفه آفریده و انگیزه شهوت را بر مرد و زن هر دو مسلط فرموده است بنابراین این افعال و ابزار کار به زبان گویا و بدور از ابهام مقصود آفریدگار را بیان می‌کنند و با معرفي امکانات خود، خردمندان را ندا می‌دهند، تمام اینها در صورتی است که خداوند مقصود خویش را به زبان پیامبرش بیان نمی‌کرد، آن جا که فرموده است: «ازدواج کنید تا افزون شوید.» و

88

حال آن که مطلب را روشن گفته و راز را بر ملا ساخته است. بنابراین هر کس از ازدواج سر باز زند از کشت رو گردانده و بذر را مهمل گذاشته و ابزاری را که خداوند آماده ساخته بود، معطل گذاشته و بر خلاف مقصود فطرت و حکمتی که از ظواهر آفرینش بر می‌آید و آن را بر این اعضا با خطّ خدایی - نه با حروف و اصوات - نوشته‌اند عمل کرده و هر که دارای بینش الهی بوده و در ادراک دقایق حکمت ازلی ژرف نگر باشد، آن خطوط را می‌خواند. از این روست که شریعت اسلام، کشتن و دفن فرزندان زنده را در زیر خاک گناهی بزرگ شمرده است، زیرا این عمل جلوگیری از به کمال رسیدن وجود است و به این نکته اشاره کرده، آنکه گفته است: نطفه را بیرون رحم ریختن، یکی از راههای زنده بگور کردن اولاد است. پس هر که ازدواج کند برای کامل ساختن آنچه خداوند کمال آن را دوست دارد، کوشیده است، هر که خودداری کند، آنچه خداوند ضایع ساختن آن را دوست ندارد ضایع ساخته است. به سبب علاقمندی به بقای نفوس است که خداوند دستور اطعام داده و بر آن تشویق فرموده و با عبارت قرض، آن را بیان کرده، می‌گوید: *مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا* «۳۱» اگر بگویی: این سخن که شما گفتید: بقای نفس و نسل، محبوب خداست می‌رساند که فانی نفوس خلاف رضای خداست و این خود نوعی تفاوت بین مرگ و زندگی نسبت به اراده پروردگار است و واضح

است که همه اینها بستگی به مشیت خداوند دارد و خداوند بی نیاز از جهانیان است پس مرگ و زندگی و بقا و فناي مردم در پیشگاه او چه فرقی داردی

بدان، که این سخن حقی است که از آن قصد باطل کرده اند، زیرا آنچه ما گفتیم با نسبت دادن خیر و شرّ و سود و زیان همه موجودات به اراده حق تعالی منافاتی ندارد.

لیکن محبت و انزجار ضدّ یکدیگرند، با این حال با اراده ضدّیتی ندارند، چه بسا کارهایی که اراده می شوند ولی ناپسندند و چه بسا کارهایی که اراده می شوند و پسندیده

«31» بقره / ۲۴۵ و حدی / ۱۱: کیست که به خداوند وامی نیکو دهدی

89

هستند. گناهان با اینکه ناپسندند اراده می شوند ولی طاعات هم اراده می شوند و هم محبوب و پسندیده اند. اما درباره کفر و شرّ نمی گوئیم پسندیده و مورد علاقه اند بلکه اراده می شوند، خدای تعالی فرموده است: «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»^{۳۲} چگونه ممکن است فنا نسبت به محبت و کراهت خدا با بقا همسان باشد، در حالی که حق تعالی می فرماید: «در هیچ چیز مردّد نشدم، آن چنانکه در قبض روح بنده مؤمنم مردد شدم در حالی که او از مرگ ناراضی بود و من ناراحتی او را نمی خواستم و از طرفی مرگ برای او حتمی بود.»^{۳۳} این حدیث قدسی اشاره به این مطلب دارد که اراده و تقدیری که در آیه شریفه: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ»^{۳۴} و همچنین در قول خدای تعالی: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»^{۳۵} آمده، در علم خدا گذشته است، و بین این دو مطلب که یک جا می فرماید «ما مرگ را بین شما مقدر ساختیم» و در جایی می گوید:

«ما ناراحتی بنده مؤمن را نمی خواهیم» تعارضی وجود ندارد. با این همه بیان حقیقت مطلب ایجاب می کند تا معنای اراده، محبت و کراهت و حقایق آنها را بررسی کنیم، زیرا آنچه آدمی از این واژه ها درک می کند اموری است که با اراده و محبت و کراهت در مورد مخلوق متناسب است در صورتی که در مورد خالق فاصله زیادی بین آنها وجود دارد. میان صفات خداوند و صفات مخلوق همان قدر فاصله است که ذات خدا با ذات بندگان فاصله دارد، و همان طوری که ذات مخلوق از جوهر و عرض ترکیب یافته و ذات خدا منزّه از آنهاست و آنچه نه جوهر است و نه عرض، تناسبی با جوهر و عرض

ندارد، صفات خدای تعالی نیز با صفات مخلوق تناسبی ندارد. این حقایق جزو علم مکاشفه‌اند که ماورای آن سرّ قدر است و خدای متعال خود مانع افشای آن می‌باشد.

بنابراین ما عنان گفتار را باید بکشیم و به تفاوت بین اقدام به ازدواج و خودداری از آن

«32» زمر / ۷: خداوند کفر و شرک را از بندگانش نمی‌پسندد

«33» کافی ج ۲ ص ۲۴۶

«34» واقعه / ۶۰: ما مرگ را بر همگان (با اختلاف سن) مقدر ساختیم

«35» ملک / ۲: خدایی که مرگ و زندگی را آفرید

90

که اشاره کردیم بسنده کنیم، زیرا خود داری از ازدواج باعث تزییع نسل است نسلی که به سبب آن خداوند وجود او را از آدم (ع) نسل بعد از نسل تا به خود این شخص ادامه داده است به این ترتیب کسی که از نکاح خود داری کند، در حقیقت وجود مستمر از آدم را به وجود خودش ختم کرده و در نتیجه خود بی‌فرزند و بلاعقب مرده است.

مورد دوم، تلاش و کوشش در جلب محبت و خشنودی پیامبر خدا (ص) است با افزودن به کسانی که مورد افتخار آن حضرتند، زیرا رسول خدا (ص) بر این مطلب تصریح فرموده است و روایاتی که در نکوهش زن نازا وارد شده، به طور مطلق از هر جهت دلیل بر اهمیت موضوع داشتن فرزند است. پیامبر (ص) می‌فرماید: «یک حصیر در گوشه خانه بهتر از زن نازاست.» «۳۶»

و نیز فرموده است: «بهترین زنان شما زن زایا و زنی است که شوهر خود را خیلی دوست بدارد.» «۳۷»

و می‌فرماید: «زن سیاه زایا بهتر از زن زیبای نازاست.» «۳۸»

این روایت دلالت دارد بر این که در ازدواج مسأله داشتن فرزند خیلی مهمتر است از مسأله فرو نشانیدن شهوت، زیرا زن زیبا برای شوهرش در مورد عفت و پاک چشمی و جلوگیری از شهوت شایسته تر است.

مورد سوم، آن است که پس از آدمی فرزند صالحی باقی بماند تا دعا گوی او باشد به طوری که در خبر آمده است: «تمام اعمال فرزند آدم منقطع می شود جز از سه چیز» «۳۹»

«36» به طوری که در نقل از کتاب معاشره الاهیین ابو عمر توفانی آمده این سخن گفتار ابن عمر است نه سخن پیامبر (ص)

«37» این حدیث را بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۸۲ ضمن خبری آورده است

«38» این حدیث را طبرانی از معاویه بن حبه به سند ضعیفی بطوری که در جامع صغیره آمده نقل کرده است به جای ((سوداء)) شاید

به قرینه ((حسناء)) سوء صحیحتر باشد و موید آن سه حدیث کافی است که در ج ۵ ص ۳۳۵ می باشد

«39» این حدیث اندکی پیش نقل شد

91

در خبری آمده است: «دعاها (ی بازماندگان) در طبقههایی از نور بر مردگان عرضه می شود.» «۴۰»

اما اینکه بعضی گفته اند: چه بسیار فرزندان که صالح نیستند، تأثیری در مطلب ما ندارد، زیرا بنده مؤمن است و معمولاً فرزندان مردم دیندار صالحند، بخصوص اگر بر تربیت آنان همت گمارد و آنها را وادار به صلاح کند. خلاصه آن که دعای مؤمن برای پدر و مادرش، چه فرزند نیکوکار باشد و چه تبهکار، پذیرفته می شود و آنان به وسیله دعاها و خوبیهای فرزند اجر می برند، زیرا فرزند محصول آنهاست ولی به گناهان فرزند مؤاخذه نمی شوند، زیرا هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. از این رو خدای متعال فرموده است: **أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ.** «۴۱»

یعنی چیزی از اعمال ایشان نگاهیم و اولادشان را باعث افزایش در احسان ایشان گردانیم.

مورد چهارم این که فرزند در خردسالی پیش از پدر خود بمیرد: که در این صورت شفیع وی خواهد بود. در خبر از رسول خدا (ص) آمده است که فرمود: «همانا طفل والدینش را به سمت بهشت می کشاند.» «۴۲»

در بعضی از اخبار آمده است: «پدر جامه کودک خود را می‌گیرد، همان طوری که اکنون وی جامه پدر را می‌گیرد.» «۴۳»

و نیز فرمود: «روز قیامت، به نوزاد گفته می‌شود: وارد بهشت شو. او بر در بهشت می‌ایستد و همچنان پرخشم و غضبناک است و می‌گوید: وارد بهشت نمی‌شوم مگر این که پدر و مادرم همراه من باشند. خطاب می‌رسد: پدر و مادرش را با او وارد بهشت

«40» نظیر این حدیث را طبرانی در الاوسط نقل کرده است همچنانکه در مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۳۹ آمده است

«41» طور / ۲۱: ما (ثواب عمل) فرزندان را به ایشان برسانیم و از پاداش عمل فرزندان چیزی نگاهیم

«42» این حدیث را ابن ماجه با عبارت دیگری به شماره ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹ نقل کرده و احمد در مسند ج ۵ ص ۲۴۱ و طبرانی نیز چنانکه در مجمع الزوائد ج ۳ ص ۹ آمده نقل کرده است

43- نظیر این حدیث را مسلم، از حدیث ابوهریره نقل کرده است. (ج ۹، ص ۴۰.)

92

کنید.» «۴۴»

در خبر دیگری آمده است: «کودکان در عرصه قیامت موقع عرض خلائق برای حساب، جمع می‌شوند. آنگاه به فرشتگان خطاب می‌رسد، اینان را به بهشت ببرید، اما آنها بر در بهشت می‌ایستند. به آنان گفته می‌شود: خوش آمدید ای فرزندان مسلمانان، وارد بهشت شوید، برای شما حسابی نیست. آنها در جواب می‌گویند: پدران و مادران ما کجایند خازنان بهشت می‌گویند: پدران و مادرانتان مثل شما نیستند، زیرا آنان گنهکار و بد کارند، باید محاسبه و مؤاخذه شوند - حضرت می‌فرماید - (با شنیدن این سخن) کودکان فریاد بر می‌آورند و بر در بهشت ناله سر می‌دهند! خدای سبحان که خود به حال ایشان دانایتر است، می‌گوید: این فریاد چیستی عرض می‌کنند: پروردگارا! کودکان مسلمانان می‌گویند ما وارد بهشت نمی‌شویم مگر با پدران و مادرانمان، آنگاه خداوند متعال می‌فرماید: میان جمعیت بروید و دست پدرانمان را بگیرید و آنان را وارد بهشت کنید.»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس، دو فرزندش مرده باشد در پناهگاهی از آتش دوزخ قرار گرفته است.» «۴۵»

و نیز فرمود: «فرزندی که پیش از تو بمیرد بهتر از هفتاد فرزندی است که بعد از تو بماند و در راه خدا جهاد کند» «۴۶» و نیز فرمود: «هیچ شفيعی در روز رستاخیز نداری مگر فرزندی که قبل از تو مرده باشد.»

و آن حضرت فرمود: «از هر که، سه فرزندش، پیش از رسیدن به حد گناه، بمیرد،

44- این حدیث را احمد و طبرانی در کتاب الاوسط به گونه دیگری - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱ آمده نقل کرده‌اند.

45- این حدیث را، بزّاز به سند صحیحی از زهیر بن ابی علقمه - بطوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸، آمده - نقل کرده است.

46- این حدیث را کلینی در کافی، ج ۳، ص ۲۱۸ از قول امام صادق (ع) نقل کرده است.

93

خداوند او را به فضل رحمت خود نسبت به آنها، وارد بهشت گرداند. عرض کردند: یا رسول الله اگر دو فرزندش بمیرد، چه می فرمود: اگر دو فرزند هم مرده باشد چنین است.» «۴۷»

نقل کرده‌اند، به یکی از صالحان پیشنهاد ازدواج می کردند و او از قبول آن سر باز می زد، تا این که روزی از خواب بیدار شد و گفت: برای من همسر بگیر! علت را پرسیدند، گفت: شاید خداوند فرزندی نصیبم کند و بعد از دنیا ببرد و مقدمه‌ای برای آخرت من باشد. سپس گفت: من در خواب دیدم، گویی قیامت به پا شده است و من در عرصه محشر میان خلائق بودم و چنان تشنگی بر من غلبه کرده بود که نزدیک بود جانم را بگیرد، همچنین تمام مردم در شدت تشنگی و گرفتاری بودند. همه گرفتار بودیم، ناگاه کودکانی را دیدم که جمعیت را می شکافتند و بر رویشان پارچه‌هایی از نور و در دستشان ظرفه‌هایی از نقره و جامه‌هایی از طلا، یکی را پس از دیگری سیراب می کردند، از بین جمعیت عبور می کردند و از بیشتر مردم رد می شدند. من به سوی یکی از آنها دستم را دراز کردم و گفتم: آبم بدهید که تشنگی مرا از پا در آورد. او گفت: تو در بین ما فرزندی نداری، ما فقط پدران خودمان را سیراب می کنیم، گفتم: شما چه کسانی هستید گفتند:

ما مردگان از کودکان مسلمانانیم.

يکي از معاني که در اين آيه آمده است: فَأَتُوا حَرَثَكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ. «۴۸»

پيش از خود فرستادن اطفال به عالم آخرت است.

از مطلبي که در اين چهار مورد نقل کرديم، معلوم شد که بيشتر ارزش ازدواج به سبب آن است که باعث به وجود آمدن فرزند مي شود.

47- اين حديث را احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۴۲۹ از قول عبدالله بن مسعود و در، ج ۲، ص ۵۱۰ از قول ابوهريره با همان عبارت نقل کرده است. و اين ماجه تحت شماره ۱۶۰۵ در صحيح خود آورده است.

48- بقره / ۲۲۳: پس برای کشت بدانها نزدیک شوید، هرگاه بخواهید و برای (آخرت) خویش چیزی بفرستید.

94

فايده دوّم - مصونيت از شرّ شيطان

و سرکوب شهوت و دفع فتنه هاي آن و نگهداري چشم از حرام و حفظ هوای نفس.

پيامبر اکرم (ص) نيز به همين مطلب اشاره کرده، مي فرمايد: «هر کس ازدواج کند نصف دينش را حفظ کرده است و بايد نسبت به نصف ديگر آن از خدا بترسد» «۴۹» و نيز اشاره فرموده، مي گويد: «بايد تشکيل خانواده دهيد، و هر کس قادر بر تشکيل خانواده نيست، بايد روزه بگيرد که روزه مانع سرکشي شهوت است.» «۵۰»

بيشترين روايات و اخباري که قبلا نقل کرديم به همين معنا اشاره دارد و اين معنا غير از معنای اول است، زيرا غريزه شهوت زمينه اي است براي به دست آوردن فرزند، بنا بر اين ازدواج براي سرگرمي شهوت و جلوگیری از گرفتاري آن کافي است آدمي را از شرّ سيطره آن باز مي دارد، اما کسي که به خاطر علاقه به جلب رضاي مولا، فرمان او را مي برد، فرق دارد با کسي که براي نجات از سيطره شهوت، فرمان مي برد، شهوت و فرزند هر دو در حدّ توان انسانند و ما بين آنها ارتباط وجود دارد و درست نيست که بگويند:

هدف، کامجوبي است و فرزند لازمه آن است همان طوري که لازمه غذا خوردن، رفع حاجت است و مقصود بالذات آن نيست، بلکه فرزند بالفطره و بر اساس حکمت مورد نظر و هدف است و شهوت انگيزه اي است براي آن. به جان خودم سوگند که در شهوت جز واداشتن به توليد نسل، حکمت

دیگری وجود دارد و آن عبارت از این است که در ارضای شهوت لذتی موجود است که اگر دوام داشته باشد، هیچ لذتی با آن برابری نمی‌کند، زیرا انسان را به لذت‌های موعود در بهشت متوجه می‌سازد! و از طرفی، تشویق به لذتی که هیچ طعمی نداشته باشد، بی‌فایده است - به طور مثال - اگر عین را وادار به لذت آمیزش کنند و یا کودک را تشویق به لذت پادشاهی و سلطنت نمایند، این تشویق و ترغیب بی‌فایده است. بنابراین یکی از فواید لذت‌های دنیا، علاقه به دوام آنها در بهشت

-49 این حدیث در صفحه ۵۵ گذشت.

-50 این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۲۸ و بخاری در صحیح، ج ۷، ص ۳، و نسائی در، ج ۶، ص ۵۷ و بغوی در مصابیح، ج ۲، ص

۲۴، همگی از قول ابن مسعود نقل کرده‌اند.

95

است، تا انگیزه‌ای بر عبادت خدا شود. برآستی به حکمت خدا بنگر و بعد رحمت خدا را نگاه کن، سپس زمینه سازی خداوندی را ببین که چگونه در یک غریزه واحد دو زندگی ظاهری و باطنی فراهم کرده است زندگی ظاهری که حیات هر کسی به بقای نسلش که نوعی از وجود اوست مربوط می‌شود، و حیات باطنی که همان حیات اخروی است.

بدین جهت، این لذت ناقص با سرعت زوالی که دارد، باعث میل و رغبت به لذت کامل و مداوم شده و انسان را وادار به عبادت می‌کند تا بدان وسیله به آن لذت برسد به این ترتیب بنده خدا با علاقه زیاد به لذت، مواظبت بر عملی که او را به نعمت‌های بهشتی می‌رساند، بر خود سهل می‌بیند. هیچ ذره‌ای از ذرات ظاهری و باطنی بدن انسان بلکه از ذرات ملکوت آسمانها و زمین نیست، مگر این که از لطایف و شگفتی‌های حکمت در آن به قدری نهفته است که عقول را سرگردان می‌سازد لیکن از آن لطایف، برای دل‌های پاک به اندازه صفا و به مقدار اعراض آنها از زیبایی و فریب دنیا آشکار می‌شود. البته ازدواج به خاطر بر طرف کردن غائله شهوت برای کسانی که به دلیل ناتوانی و عین بودن خودداری نکرده باشند که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند از نظر دینی واجد اهمیت است، زیرا شهوت اگر غلبه کند و نیروی تقوا هم در برابر آن مقاومت نکند، به ارتکاب فحشا و منکرات می‌انجامد و آیه مبارکه اشاره به آن دارد: **إِلَّا تَعْلَوَهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ** «۵۱».

اما اگر شهوت با لجام تقوا مهار شود، نتیجه نهایی آن خواهد بود که اعضای بدن را از قبول شهوت باز دارد و چشم و هوای نفس را حفظ کند. اما نگهداری دل از وسوسه‌ها و اندیشه‌های نادرست

همیشه در تحت اختیار شخص نیست، بلکه هوای نفس همواره انسان را به خود جذب و امور مربوط به آمیزش را به او تلقین می‌کند و اکثر اوقات شیطان وسوسه‌کننده او، آرام نمی‌گیرد. و گاهی بعضی از امور آمیزش از خاطر او می‌گذرد به طوری که اگر در برابر پست‌ترین افراد صراحتاً بگوید، شرم می‌کند و خداوند بر قلب او

-51 انفال / ۷۳: اگر دستور خدا را به کار نیندید، فتنه و فساد بزرگی روی زمین را فرا خواهد گرفت.

96

آگاه است، زیرا قلب در پیشگاه خدا همانند زبان در نزد مخلوق است و اصل کار برای مرید در سیر و سلوک راه آخرتش، قلب اوست. مداومت بر روزه، ماده وسوسه را درباره بیشتر مردم از بین نمی‌برد، مگر آن که علاوه بر مداومت بر روزه، بدن ضعیف و مزاج فاسد شده باشد، از این روست که ابن عباس گوید: «عبادت عبادت کننده جز با ازدواج کامل نگردد».

این یک گرفتاری عمومی است و کمتر کسی است که از آن رهایی یابد.

قتاده در معنای آیه شریفه: «وَلَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا» (۵۲) می‌گوید: آن چیزی که فوق طاقت است عبارت از شدت شهوت جنسی است. که قویترین ابزار شیطان بر ضد بنی آدم است و به همین مطلب، پیامبر اکرم (ص) اشاره فرموده که می‌گوید: «هیچ ناقص عقل و ناقص دین را چیره‌تر از شما زنان بر مردان عاقل ندیده‌ام» (۵۳) و این نیست مگر به خاطر هیجان شهوت. یکی از نیکان زیاد ازدواج می‌کرد به طوری که هیچ گاه کمتر از دو، سه و چهار زن نداشت. یکی از صوفیان به او اعتراض کرد. او در جواب گفت: آیا کسی از شما به خاطر دارد که وقتی در حضور خدا نشسته باشد و یا موقعی که در حال خرید و فروش در پیشگاه خدا ایستاده است، خاطره شهوت‌انگیزی بر قلبش خطور کرده باشد! گفتند: برای ما از این موارد زیاد اتفاق افتاده است. گفت: اگر راضی می‌شدم که در تمام عمرم حتی یک لحظه حال شما را می‌داشتم ازدواج نمی‌کردم، لیکن هیچ خاطره‌ای بر قلبم نگذشت که مرا به خود مشغول کند مگر این که پشت سر نهادم تا از آن آسوده باشم و به کار خودم برسم و چهل سال است که بر قلب من معصیتی خطور نکرده است. جنید می‌گفت: همان طوری که به خوراک نیاز دارم به آمیزش نیز نیازمندم.

بنابراین، همسر، بحق غذا و وسیله پاک‌ی دل است و از این رو رسول خدا (ص) به هر کس که

چشمش به زنی بیفتد و متمایل به او شود، دستور داده است تا با همسرش آمیزش

52- بقره / ۲۸۶: خدایا آنچه ما را بدان توانایی نیست بر ما تحمیل مکن.

53- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۸۰، ضمن حدیث طولانی از ابوسعید خدری نقل کرده و احمد و ابویعلی نیز - چنان که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱۸ آمده است - آن را نقل کرده‌اند.

97

کند، زیرا آمیزش با همسر آن وسوسه نفسانی را از بین می‌برد.

رسول اکرم (ص) فرمود: «وقتی که زن رو می‌آورد، در صورت شیطانی ظاهر می‌شود. بنابراین اگر کسی از شما زنی را دید و شیفته او شد، باید به سراغ همسرش برود، زیرا به همراه او نیز همان چیزی است که با آن دیگری است.» «۵۴»

و نیز آن حضرت فرمود: «بر زانی که همسرانشان حضور ندارند، وارد نشوید، زیرا شیطان نسبت به بنی آدم، همانند خون در بدن او روان است. عرض کردیم: حتی نسبت به شما می‌فرمود: حتی نسبت به من هم چنان بوده لیکن خداوند مرا در برابر شیطان یاری کرد و او تسلیم شد.» «۵۵»

از آنجا که بر مزاج افراد بی‌همسر، شهوت غالبتر است. شایستگان ایشان بیشتر طالب ازدواجند، و برای آسایش قلب است که به هنگام ترس از فساد همسری با کنیز جایز شده است، با وجود آن که باعث برده شدن فرزند شده و خود نوعی هلاکت است و بر هر کسی که توان ازدواج با زن آزاد دارد حرام، است ولیکن برده شدن فرزند سهلتر از نابود ساختن دین است در صورتی که همسر گرفتن کنیز جز تیره ساختن زندگی برای مدتی بر فرزند، زیان دیگری ندارد، در حالی که ارتکاب خلاف باعث نابود ساختن زندگی اخروی است که عمرهای طولانی در مقایسه با یک روز از روزهای آخرت ناچیز است.

در بعضی از طبیعتها شهوت به حدی غلبه دارد که یک زن مرد را بس نمی‌کند بنابراین مستحب است چنین کسانی بیش از یکی تا چهار همسر بگیرند که اگر مشمول لطف و رحمت خدا قرار گیرد قلبش با آنها آرام می‌گیرد، اگر نه جایگزین کند (!) رسول خدا (ص) به حسن (ع) فرمود:

54- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۰۶ و بغوی در مصابیح، ج ۱، ص ۵۲ نقل کرده و مسلم نیز مانند آن را از جابر در صحیح، ج ۴، ص ۱۳۰، آورده است.

55- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۲۱ از جابر نقل کرده و می‌گوید: این حدیث عجیبی است.

«در اندام و اخلاقت شبیه منی» «۵۶» و نیز فرمود: «حسن از من است و حسین از علی است.» «۵۷»

بعضی گفته‌اند: یکی از موارد شباهت اخلاقی امام حسن (ع) به رسول خدا (ص) همین کثرت ازدواج وی بوده است (!). و در بین صحابه کسانی بودند که سه و چهار همسر داشتند و کسانی که دارای دو همسر بوده‌اند، بی‌شمارند، به هر حال در صورتی که انگیزه ازدواج معلوم باشد، شایسته است که به تعداد نیاز، انجام گیرد، بنابراین مقصود آرامش نفس است. پس باید در کم و زیاد آن دقت کند.

فایده سوم - آرامش نفس و مأوس ساختن آن با همنشینی

و دیدار و بازی، تا اینکه دل آرامش یافته برای عبادت نیرومند شود، زیرا نفس افسرده است و از حق به خاطر مخالفت با طبع آن گریزان است. بنابراین اگر به طور مداوم آن را مجبور به چیزی کنند که مخالف طبع آن است، سرکشی و امتناع خواهد کرد. اما اگر بعضی اوقات به وسیله لذت‌ها آرامش یابد، نیرومند و با نشاط خواهد شد. در انس با زنان آرامشی حاصل می‌شود که باعث رفع اندوه و آسایش دل است و شایسته است که نفوس پرهیزگاران به وسیله امور مباح آسایش یابند، از این رو خدای متعال فرموده است:

لَيْسَ كُنَّ إِلَيْهَا. «۵۸»

حضرت علی (ع) فرموده است: «دلها را آرامش ببخشید، زیرا اگر ناراحت باشند کور شوند» «۵۹» و در خبر است: «خردمند باید سه ساعت داشته باشد: یک ساعت با خدا راز و نیاز کند و یک ساعت محاسبه نفس نماید و یک ساعت را نیز برای خوردن و آشامیدن قرار دهد که این ساعت پشتوانه ساعات دیگر است.» «۶۰» نظیر این روایت با

56- این سخن را رسول خدا (ص) - به طوری که در صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴ آمده به جعفر بن ابی طالب گفته ولی امام (ع) به روایت ترمذی و دیگران شبیه پیامبر بوده است.

57- این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۴، ص ۱۳۲ از حدیث مقدم بن معدیکرب گرفته است.

58- اعراف / بخشی از آیه ۱۸۹: تا وسیله همسران آرامش قلب پیدا کنند.

59- به نهج البلاغه باب «گزیده‌ای از سخنان دلاویز امیرالمؤمنین (ع) شماره ۱۹۳ مراجعه کنید»

60- این حدیث را ابن حبان در ضمن حدیثی - بطوری که در المغنی آمده - از ابوذر نقل کرده است»

99

عبارت دیگر آمده است:

«عاقل وقت خود را نمی‌گذراند مگر در یکی از سه مورد: توشه گرفتن برای آخرت، تأمین زندگی و یا لذت بردن از غیر حرام.» «۶۱»

رسول خدا (ص) فرمود: «هر کارگری کوشش و تلاش دارد و هر کوشش و تلاش، فرصتی برای استراحت می‌خواهد، پس هر کس که وقت استراحتش بر سنت من باشد، هدایت شده است.» «۶۲»

و نیز فرمود: «سه چیز از دنیای شما نزد من محبوب است: بوی خوش، زنان و روشنی چشم نماز است.» «۶۳»

ابو درداء می‌گفت: «من به مقداری از لَهوئیات نفسم را سرگرم می‌کنم تا بتوانم بعدها در راه حق، نیرومند باشم.»

غزالی گوید: «این نیز فایده‌ای است که هر کس نفس خود را در کارهای فکری و اذکار و امور مختلف به زحمت انداخته و این حالت را آزموده است نمی‌تواند منکر آن شود و این فایده غیر از دو فایده‌ای است که قبلاً بیان شد، حتی این فایده شامل افراد مقطوع النسل و بدون شهوت نیز می‌شود، جز این که این فایده، ازدواج با این هدف را یک فضیلت قرار می‌دهد و کمتر کسی با این هدف ازدواج می‌کند. اما به هدف داشتن فرزند و به قصد دفع شهوت بسیارند، وانگهی بسا کسانی هستند که به آب روان و سبزی و امثال آن نگاه می‌کنند و نیازی به گفتگو و بازی با زنان برای خوشی نفس ندارند. پس باید توجه داشت که این هدفها در مورد اشخاص مختلف با حالات گوناگون فرق می‌کند.

فایده چهارم - خاطر جمع بودن از اداره منزل،

و تعهد کار آشپزی، جارو کشیدن،

61- کلینی در کافی، ج ۵، ص ۸۷ و ابن حبان مثل خبر قبلی از ابوذر آن را نقل کرده است»

62- کلینی، در کافی، ج ۲، ص ۸۵ و احمد طبرانی از حدیث عبدالله بن عمر آن را نقل کرده‌اند.

63- این حدیث را احمد در مسند، نسائی در سنن، حاکم در مستدرک و بیهقی در الشعب از حدیث انس با سند نیکو - بطوری که در

جامع الصغیر، باب جاء آمده - نقل کرده‌اند.

100

فرش کردن و ظرف شستن و فراهم کردن وسایل زندگی زیرا اگر انسان علاقه به آمیزش نداشته باشد، زندگی کردن تنها در منزل دشوار خواهد بود و اگر تمام کارهای منزل را خودش انجام دهد بیشتر وقتش از دست خواهد رفت و دیگر برای علم و عمل وقتی نخواهد داشت بنابراین، زن شایسته‌ای که کار منزل را روبراه می‌کند، از این طریق کمکی است به انجام امور دینی، در صورتی که بی‌نظمی این امور باعث گرفتاری و تشویش دل و تیره شدن زندگی است. از این روست که ابو سلیمان دارانی گوید: همسر شایسته مربوط به دنیا نیست، زیرا او باعث توجه تو به آخرت و عهده‌دار اداره منزل و ارضای شهوت می‌شود.

محمد بن کعب قرظی در معنای این سخن خدای تعالی: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً «۶۴» می‌گوید: منظور زن شایسته است.

پیامبر (ص) می‌فرماید:

«باید هر یک از شما زبانی ذاکر و قلبی شاکر و همسری با ایمان و شایسته داشته باشد تا او را در امر آخرتش یاری کند.» «۶۵» ملاحظه کنید چگونه پیامبر (ص) همسر خوب را با ذکر و سپاس خدا همسان آورده است.

در بعضی از تفاسیر درباره قول خدای تعالی: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً «۶۶» آمده است که مقصود از حيوه طيبه، همسر شایسته است.

رسول اکرم (ص) فرمود: «من به سبب دو خصلت بر آدم فضیلت یافتم: همسر او در نافرمانی خدا او را یاری کرد، اما همسران من در طاعت خدا کمکم می‌کنند و دیگر این که شیطان او کافر بوده و شیطان من مسلمان است که جز به

64- بقره / ۲۰۱: خدایادر دنیا حسنه‌ای و ... مرحمت فرما.

65- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۵۶ نقل کرده است.

66- سوره نحل / ۹۷: بیقین او را زندگی خوش می‌دهیم.

101

نیکی فرمان نمی‌دهد. «۶۷»

در این حدیث، پیامبر (ص) کمک همسر را در امر طاعت، فضیلت شمرده است، که این خود از جمله فوایدی است که مورد توجه افراد شایسته است، اما این فایده مخصوص کسانی است که کمک‌دهنده و اداره‌کننده ندارند، پیامبر (ص) در این حدیث به داشتن دو زن دعوت نمی‌کند، بلکه چه بسا داشتن دو زن باعث تیرگی معیشت شود و امور منزل را بی‌سر و سامان کند و شامل این فایده است آن‌جا که هدف داشتن بستگان و فامیل زیاد، و به وسیله زیاد شدن قبیله، کسب نیرو و توانمندی باشد زیرا این خود از چیزهایی است که در دفع شرّ و کسب سلامت لازم است، از این رو گفته‌اند: آن‌که یار و یاور ندارد خوار است و هر که بتواند پشتیبانی پیدا کند تا بدان وسیله شری را دفع کند، در سلامت و امنیت و آسوده دل برای عبادت خواهد بود، زیرا خواری باعث نگرانی دل و عزّت به وسیله کثرت فامیل از بین برنده ذلت و خواری است.

فایده پنجم - مجاهدت و ریاضت نفس از طریق رعایت

و سرپرستی و اقدام به حقوق خانواده و تحمّل اخلاق و اذیت و آزار ایشان، و کوشش در اصلاح و راهنمایی آنان به راه دین و تلاش در کسب حلال به خاطر آنها و تربیت اولاد که در تمامی این اعمال فضیلت بزرگی است، زیرا خانواده و اولاد رعیت انسانند و مراقبت و سرپرستی آنان خود فضیلت مهمّی است و کسی که از زن و فرزند دوری می‌کند از آن می‌ترسد که در انجام حق آنها کوتاهی کند، اگر نه پیامبر (ص) فرموده است: «یک روز سرپرستی از سوی سرپرست عادل بهتر از عبادت هفتاد ساله است» و بعد فرمود: «بدانید که همه شما سرپرستید و همه شما راجع به افراد تحت سرپرستیتان مسئولید.» «۶۸»

67- این حدیث را بیهقی در کتاب دلائل النبوة - بطوری که در جامع الصغیر، باب وفاء آمده - از قول ابن عمر نقل کرده است.

68- این حدیث را طبرانی در کتابهای الکبیر و الاوسط، همان طوری که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۷ آمده، نقل کرده است. و ذیل حدیث در الاوسط و الصغیر همچنان است که در المجمع، ج ۵، ص ۲۰۷ آمده و خطیب نیز در تاریخ خود، ج ۵، ص ۲۷۶ آن را نقل کرده است.

102

آری کسی که به اصلاح خویشتن و دیگران مشغول است همانند کسی نیست که فقط به اصلاح خود همت دارد، و کسی که بر آزار دیگران صبور است همانند کسی نیست که فقط به رفاه و آسایش خود می پردازد، از این رو تحمل زحمت زن و فرزند به منزله جهاد در راه خداست. رسول خدا (ص) فرمود:

«کسی که در راه هزینه خانواده اش تلاش کند همچون کسی است که در راه خدای عز و جل جهاد کند» ۶۹، و نیز فرمود: «آنچه مرد هزینه خانواده کند، صدقه است و همانا مرد در رساندن لقمه نانی به دهان زنش مأجور است.» ۷۰»

مردی به یکی از دانشمندان گفت: خداوند برای هر عملی به راهی به من مرحمت کرده است و از حج، جهاد و دیگر اعمال نام برد. آن دانشمند گفت: کار تو کجا و عمل ابدال و صالحان کجای پرسید: عمل آنها چیستی گفت: کسب حلال و صرف آن بر عیال.

رسول خدا (ص) فرمود: «هر که صله رحم را خوب رعایت کند و عیالوار و کم بضاعت باشد و غیبت مسلمانان را نکند، (در حالی که پیامبر (ص) دو انگشتش را بهم متصل کرده بود فرمود:) در بهشت با من چون این دو خواهد بود.» ۷۱»

در حدیث دیگری آمده است: «خداوند مستمند آبرومند عیالوار را دوست می دارد.» ۷۲»

و در حدیثی آمده است: «هر گاه گناهان بنده ای افزون شود، خداوند او را دچار اندوهی کند تا گناه او را ببخشد.» ۷۳»

69- این حدیث را، مرحوم کلینی در کافی، ج ۵، ص ۸۸ آورده است.

70- این حدیث قبلاً گذشت.

71- این حدیث را ابویعلی در مسند خود از حدیث ابوسعید خدری - به طوری که در المغنی آمده - نقل کرده است.

72- این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۴۱۲۱ از عمران بن حصین نقل کرده است.

73- این حدیث را احمد در مسند، ج ۶، ص ۱۵۷ از حدیث عایشه نقل کرده و در آن «ابتلاه الله بالحنن» آمده است.

103

یکی از پیشینیان گوید: برخی از گناهان جز گرفتاری عیال و اهتمام به ایشان کفاره‌ای ندارد. حدیثی از پیامبر اکرم (ص) در این باره رسیده که فرموده: «از جمله گناهان، گناهی هستند که جز مشکل کسب معیشت هیچ کفاره‌ای ندارند.» ۷۴»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که سه دختر داشته باشد و هزینه زندگی آنها را بپردازد و به آنها احسان کند تا وقتی که خداوند آنها را از وی بی‌نیاز سازد، البته که خداوند بهشت را بر او واجب گرداند، مگر این که کاری بکند که خداوند او را نیامرزد.» ۷۵» ابن عباس هر وقت این حدیث را نقل می‌کرد، می‌گفت: «به خدا سوگند که این حدیث از احادیث عجیب و برجسته است.»

در اخبار انبیا (ع) آمده است که گروهی بر حضرت یونس - علی نبینا و آله و علیه السلام - وارد شدند، یونس (ع) از ایشان پذیرایی کرد، آن حضرت هر گاه از خانه بیرون و به آن وارد می‌شد همسرش او را اذیت و بر او ستم می‌کرد و او چیزی نمی‌گفت! مهمانان از این جریان تعجب کردند. حضرت یونس (ع) فرمود: تعجب نکنید چرا که من از خدای تعالی درخواست کردم و گفتم: خدایا آنچه در آخرت مرا مجازات می‌کنی، در همین دنیا زودتر مجازات کن. خطاب آمد که عقوبت تو دختر فلان کس است. با او ازدواج کن و من با او ازدواج کردم، در حالی که بر آنچه شما شاهدید من صبر کرده‌ام، پس فایده این صبر، ریاضت نفس و فرو خوردن خشم و آراستن اخلاق است.

زیرا کسی که تنه‌است و یا با آدم خوش اخلاق زندگی می‌کند، نا پاکیها و معایب باطنی‌اش، ظاهر نمی‌شود. بنابراین بر کسی که راه آخرت را می‌پیماید لازم است تا خویشتن را با برخورد با چنین عوامل محرک و عادت دادن به صبر و تحمل بیازماید تا

74- این حدیث را طبرانی در الاوسط و ابونعیم در الحلیه و خطیب در التلخیص المتشابه از حدیث ابوهیریه - به طوری که در المغنی آمده -

با سندی ضعیف نقل کرده است.

75- این حدیث را ابوداود در سنن، ج ۲، ص ۶۳۰ از ابوسعید خدری چنین نقل کرده: من عال ثلاث بنات فادبهن و زوجهن و احسن البهن فله الجنة و گفته، یوسف بن موسی از جریر و او از سهیل با همین سند به این مضمون نقل کرده گوید: ثلاث اخوات او ثلاث بنات او بنتان او اختان.

104

این که اخلاقی معتدل و نفسش آزموده و باطنش از صفات ناپسند پاک شود. به این ترتیب، تحمل زحمت خانواده با این که خود مجاهد و ریاضت است، سرپرستی و ادای حقوق ایشان نیز عبادت است، در نتیجه این هم یکی از فواید است، اما جز دو دسته کسی از این فایده بهره‌مند نمی‌شود: یکی آن مردی که قصد مجاهدت و ریاضت و تهذیب اخلاق دارد، به خاطر این که در اول راه است و بعید نیست که چنین شخصی تحمل زحمت خانواده را راهی برای مجاهدت خود بداند و بدان وسیله ریاضت بکشد، دیگر آن مرد عابدی که سیر باطنی و حرکت فکری و قلبی نداشته و تنها کارش، عمل جوارح، از قبیل نماز، حج و امثال اینها بوده است، در این صورت عمل او برای زن و فرزند با کسب حلال و اقدام به تربیت ایشان بالاتر از عبادت‌های وابسته به بدن اوست که خیرش به دیگری نمی‌رسد. اما مردی که به دلیل کفایت در اصل خلقت و یا به وسیله مجاهدت قلبی دارای اخلاق پاکیزه است، هر گاه اراده سیر باطنی و حرکت فکری در علوم و مکاشفات دارد، سزاوار نیست که به این منظور ازدواج کند، زیرا کار او به مقدار لازم ریاضت دارد و اما عبادت در عمل مربوط به کسب و کاری که برای عائله خود دارد، علم، از آنها بالاتر است، زیرا کسب علم، خود عملی است که فایده‌اش برای دیگران بیشتر از فایده کسب معاش برای خانواده است. این بود فواید ازدواج در دینی که آن را یک فضیلت می‌داند.

آفتهای ازدواج

آفات ازدواج سه چیز است:

1- مهم‌ترین آفت آن ناتوانی بر کسب حلال است.

زیرا کسب حلال برای همه کس میسر نیست، بخصوص در این زمان با تنگی معیشت. در این صورت ازدواج باعث می‌شود که بیشتر در صدد خوراندن غذای حرام شده باعث هلاکت خود و خانواده‌اش شود در صورتی که شخص بدون همسر از این مشکل در امان است. اما کسی که دارای

همسر است بیشتر اوقات دست به کارهای ناپسند زده از خواسته زنش پیروی می‌کند و آخرتش را به دنیایش می‌فروشد. در خبر است:

«همانا بنده خدا در نزد میزان با وجود این که حسناتش به قدر کوههاست بازداشت می‌شود و از سرپرستی و اداره خانواده و مالش پرسیده می‌شود که از کجا آورده و در کجا صرف کرده استی تا آنجا که این کمبودها تمام اعمال او را از بین می‌برد و حسنه‌ای برایش نمی‌ماند. آنگاه فرشته‌ای صدا می‌زند: این است آن کسی که خانواده‌اش حسنات او را در دنیا خورده‌اند و او امروز در گرو اعمالش است.» ۷۶»

گویند: نخستین چیزی که در روز قیامت باعث گرفتاری انسان می‌شود زن و فرزند است او را در محضر خدا نگاه می‌دارند و می‌گویند: پروردگارا حق ما را از او بگیر، زیرا او آنچه را نمی‌دانستیم به ما نیاموخت و از راه حرام به ما غذا می‌داد و ما بی‌اطلاع بودیم.

پس خداوند از او انتقام می‌گیرد.

یکی از پیشینیان می‌گوید: هر گاه خداوند برای بنده‌ای بدی را مقرر فرماید، نیشهایی را در این دنیا بر او مسلط گرداند تا او را بگذرد - یعنی خانواده را.

پیامبر (ص) فرمود: «هیچ کس خدای سبحان را با گناهی بزرگتر از نادانی زن و فرزندش دیدار نکند.» ۷۷»

بنابراین، این یک آفت همگانی است و کمتر کسی است که از این آفت رها شود، مگر کسی که مال ارثی و یا کسب حلالی داشته باشد و راه قناعت در پیش گیرد تا بتواند به آنچه دارد بسنده کند، پس چنین کسی و یا شخص پیشه‌وری که توان کسب حلال از راه مباح دارد، از آن آفت در امان خواهد بود.

آفت دوّم، کوتاهی از ادای حقوق

و عدم تحمّل اخلاق و آزار ایشان است. این آفت کمتر از آفت اوّل عمومیت دارد، زیرا دفع آن برای انسان آسانتر از دفع آفت اوّل

76- عراقی می‌گوید: من در کتاب معتبری این حدیث را نیافتم.

77- این حدیث را صاحب کتاب الفردوس از قول ابوسعید نقل کرده است. اما بنا به نوشته المغنی - پسرش ابومنصور آن را در مسند وی

نیافته است.

106

است. به عبارت دیگر خوشخویی با زنان و اقدام به حقوق ایشان ساده‌تر از کسب حلال است، در حالی که آن نیز خطرناک است زیرا این شخص سرپرست بوده و نسبت به زیردستان خود مسئول است. پیامبر (ص) فرمود: «در گنهکاری یک شخص همین بس که حق عائله خود را ضایع کند.» «۷۸»

نقل کرده‌اند کسی که از خانواده‌اش فرار کند همانند برده فراری گریز پاست، نه نمازش قبول است و نه روزه‌اش، تا وقتی که نزد ایشان برگردد و هر کس از انجام حقوق ایشان کوتاهی کند هر چند در نزد آنان حاضر باشد مثل کسی است که فرار کرده باشد.

خدای تعالی فرموده است:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا. «۷۹»

بنابراین ما مأموریم همچنان که خودمان را از آتش دوزخ حفظ می‌کنیم آنها را نیز از آتش حفظ کنیم. انسان گاهی از انجام امور خود ناتوان است و اگر ازدواج کند این حق دو برابر می‌شود و به خودش یک فرد دیگر نیز افزوده می‌گردد و از سویی نفس اماره آدمی را به بدی جلب می‌کند، حال اگر تعداد عائله افزون شود کشش به سمت بدی غالباً بیشتر می‌شود، از این رو بعضی از ازدواج خود داری کرده می‌گویند: من گرفتار خودم هستم چگونه دیگری را هم بر آن بیفزایم! ابراهیم بن ادهم از ازدواج سر باز می‌زد و می‌گفت: من زنی را به دست خودم گول نمی‌زنم و نیازی هم به آنان ندارم. یعنی از جمله حقوق آنان عقیف نگه داشتن و بهره‌مند ساختن ایشان است، در حالی که من از انجام آن ناتوانم از این رو به صورت مشروط پوزش خواست و گفت: این سخن خدای تعالی، مرا از ازدواج منع می‌کند که فرمود:

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ. «۸۰»

-78 این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۱۵ نقل کرده و به جای «من یعول» من یقوت، آورده است و طبرانی نیز - به طوری که در

مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۵ آمده - از اسماعیل بن عیاش همین طور نقل کرده است.

-79 تحریم / ۶: خود و خانواده تان را از آتش دوزخ باز دارید.

-80 بقره / ۲۲۸: زنان ر بر شوهران حقوق مشروعی است، همان طوری که شوهران را برایشان حقوقی مشروع است.

107

پس این نیز آفتی فراگیر است، هر چند که از آفت اول شمول کمتری دارد. انسان از این آفت در امان نمی ماند مگر دانای خردمند، خوشخو و آشنا به عادات زنان همچنین کسی که در برابر بدیهایی آنان بردبار، و کاملاً از هواپرستی ایشان مطلع، و سخت به ایفای حقوق آنان پایبند است و لغزشهایی ایشان را نادیده می گیرد و خردمندانه با خلق و خوی آنان رفتار می کند زیرا صفات غالب بر زنان، نادانی، درشتی، تندی، پرخاشگری، بد اخلاقی و - با وجود توقع داشتن نهایت انصاف - بی انصافی است و چنین صفاتی در ازدواج، ناگزیر باعث فساد بیشتری می شود پس در این گونه شرایط تنهایی برای مرد بهتر است.

آفت سوّم که در مرتبه پایین تر از آفات اول و دوم قرار دارد، آن است که زن و فرزند، شخص را از یاد خدا باز می دارند

و او را به طلب دنیا و فراهم آوردن زندگی خوب برای اولاد، از طریق جمع آوری مال و اندوختن برای ایشان و نیز به فخرفروشی و افزون طلبی وامی دارند، حال آن که هر چه آدمی را - چه زن، چه مال و اولاد - از یاد خدا باز دارد، برایش نامیمون است. مقصود من آن نیست که او را وادار به خلاف می کنند، زیرا این موضوع در آفت اول و دوّم مندرج بود، بلکه مقصود آن است که او را به برخورداري از امور مباح بلکه تمام اوقات او را به خوشگذرانی و همدمی با زنان و غرق شدن در کامجویی از ایشان وامی دارد و از ازدواج انواع گرفتاریهایی از این قبیل بر می آید که دل را فرا می گیرد در نتیجه انسان شب و روز را سپری می کند و در تمام شبانه روز فرصتی برای اندیشیدن در امر آخرت و آمادگی برای فردای قیامت پیدا نمی کند.

این بود، مجموعه آفتها و فایده های ازدواج. بنابراین قضاوت مطلق که ازدواج بهتر است و یا عزوبت دلیل بر احاطه نداشتن به تمام این آفات و فواید است بلکه شخص باید این آفتها و فواید را معیار و

محکمی قرار دهد و نفس خود را بر آنها عرضه کند. اگر این آفات درباره او منتفی و فواید برای او جمع است، به این ترتیب که مال حلال و

108

حسن خلق دارد و در دین به حدی کوشاست که ازدواج او را از یاد خدا باز نمی‌دارد و با وجود اینها جوانی است که نیاز به آرام ساختن شهوت دارد و تنهاست و نیازمند کسی است که امور منزل را اداره کند و نیز نیاز به رابطه فامیلی دارد. در این صورت نباید لجبازی کند، زیرا ازدواج با فوایدی که دارد، از قبیل به دست آوردن فرزند، برای او بهتر است. اما اگر فاقد این فواید و دارای آفات است، عزوبت برای او بهتر است. ولی اگر سود و زیان برابر است که بیشتر هم چنین است، لازم است که در ترازوی عدالت هم سهم آن فایده را در افزایش دینش و هم سهم این آفت را در کاستن از دینش بسنجد، اگر برتری یکی از آنها بر دیگری به گمان او بیشتر است به همان طرف حکم کند. و روشن ترین فایده‌ها داشتن فرزند و آرام ساختن شهوت و ظاهرترین آفتها نیاز پیدا کردن به کسب حرام و رو بر تافتن از خدای تعالی است اما به فرض برخورد این امور با یکدیگر، می‌گوییم: کسی که از شهوت در رنج نباشد و مقصود از ازدواجش کوشش برای فراهم آمدن فرزند باشد و آفت نیاز به کسب حرام، یا رو تافتن از یاد خدا در کار باشد، عزوبت برای چنین کسی بهترین کارهاست، زیرا در چیزی که انسان را از یاد خدا باز دارد و همچنین در کسب حرام، خیری نیست، و موضوع داشتن اولاد نقصان این دو آفت را جبران نمی‌کند لذا ازدواج به منظور داشتن فرزند، تلاش موهومی است در جستجوی داشتن فرزند. اما این کاستی در دین امری کنونی است، پس حفظ حیات خویشتن و پرهیز از هلاکت مهمتر از تلاش در راه داشتن فرزند است، زیرا فرزند سود زندگی است اما دین اصل و سرمایه آن است و از میان رفتن دیانت باعث نابودی حیات اخروی و از بین رفتن اصل سرمایه است. بنابراین، چنین فایده‌ای (داشتن فرزند) در برابر هیچ یک از این دو زیان ارزش ندارد. اما اگر به امر داشتن فرزند، نیاز به سرکوب شهوت نیز - به خاطر شوق نفس به ازدواج - اضافه شود، مطلب دیگری است که باید ببیند اگر تقوا او را مهار نکرده و می‌ترسد که مرتکب زنا شود، در این صورت ازدواج برای او بهتر است، زیرا او بر سر دو راهی مانده است یا این که مرتکب زنا شود و یا این که مال حرام بخورد،

109

در این صورت شرّ کسب حرام کمتر است و اگر اطمینان به خود دارد که مرتکب زنا نمی‌شود و با وجود این قادر بر چشم پوشی از نامحرم نیست، ازدواج نکردن برای چنین کسی بهتر است، زیرا نگاه به حرام و کسب از راه خلاف هر دو حرام است، اما کسب همیشگی است که به سبب آن خود و خانواده‌اش در معصیتند. اما نگاه به نامحرم گاهی اتفاق می‌افتد و تنها خود معصیت می‌کند و زودگذر است و نگاه کردن، زناي چشم است، لیکن در صورتی که به زناي آلت نینجامد از خوردن مال حرام به عفو و بخشش نزدیکتر است مگر بترسد که نگاه کردن، منجر به زنا شود، در این صورت مربوط می‌شود به خوف ارتکاب چنین گناهی و هر گاه چنین مطلبی ثابت شود پس حالت سوّم، یعنی توانایی بر چشم پوشی از نامحرم را دارد، اما افکاری که دل را مشغول کرده نمی‌تواند از خود دفع کند در این صورت ترک ازدواج بهتر است، زیرا عمل قلبی به عفو خداوندی نزدیکتر است و تنها هدفش فراغت دل است برای عبادت در صورتی که با کسب حرام و با خوردن و خوراندن حرام عبادت ناتمام است. همین طور لازم است آفتها و فواید را بسنجد و به هر طرف که بیشتر است حکم کند. و هر که به اینها احاطه داشته باشد هیچ یک از مشکلات پیشینیان را - که یک بار تشویق به ازدواج و یک بار از آن منع می‌کردند - نخواهد داشت زیرا بر حسب حالات مختلف اشخاص متفاوت است.

می‌گوییم: راه چاره برای کسی که تنها به سرکوب شهوت نیازمند است یا خوف دچار شدن بر آفات نکاح، آن است که وسیله عقد منقطع (صیغه) از زنان بهره گرفته و جدا شود، اگر قصدش مصون ماندن از زنا و امثال آن و نیز اجتناب از زیانهای ازدواج نکردن است، برای چنین مواردی است که به عنوان نعمتی از جانب خدا و پیامبرش (ص) برای مردم، عقد موقت (صیغه) در شرع مقرر شده است، لیکن اهل تسنّن به دلیل پیروی از عمر از برکت این نعمت مشروع محروم گشته و در مهالک افتاده‌اند، عمر گفت: «دو متعه، در زمان رسول خدا بودند که من آنها را حرام کردم و مرتکب آنها را مجازات می‌کنم.» مقصود عمر از آنها: متعه (عقد موقت) زنان و حج

81- این سخن از عمر مشهور است و گروه زیادی از دانشمندان عامه آن را نقل کرده‌اند و ابو هلال عسکری - به طوری که سیوطی در تاریخ الخلفاء: ص ۱۳۷ نقل کرده - آن را از سخنان قطعی عمر به شمار آورده است.

یکی از فضلا می گوید: ازدواج دائم به منزله مالک شدن شرمگاه زن و ازدواج موقت به منزله اجاره آن است، از این رو تمام احکام اجاره بر آن جاری است. بنابراین چنان که به مقتضای حال شارع مقدس به جواز ملک و اجاره در سایر کالاها حکم کرده است، همچنین در مورد شرمگاه زن به اقتضای ضرورت و نیاز، حکم می کند و دلیل بر این مطلب دو آیه از آیات قرآن است:

آیه اول: ﴿ وَ أَجَلَ لَكُمْ مَأْوَاءَ دَالِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ، فَمَا سَتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَأُولَئِكَ أَجُورُهُنَّ قَرِيبَةً ﴾ (...) نساء/۲۴:

«هر زنی را جز آنهایی که ذکر شد با مال خود به عنوان زناشویی بگیرید، نه آن که زنا کنید، پس از آن که بهره مند شدید واجب است آن مهر معین را که مزد آنهاست به ایشان بپردازید.»

این آیه، پس از آن که نکاح با محارم را حرام و جز آنها را به صورت مطلق حلال شمرده است در حالی که مرد در مقابل مالی که - چه مهر و چه اجرت - پرداخته همسرش را در پوششی از نکاح - نه زنا - آشکارا به زناشویی گرفته است. آنگاه خدای تعالی به جواز بهره‌بری تا مدت معین تصریح فرمود، می گوید: پس از آن که به عنوان زناشویی از آنان بهره گرفتید و مدت قرار دادتان منقضی شد، باید اجرت ایشان را بپردازید.

بنابراین جمله (**مَا سَتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ**) با لفظ استمتاع و صیغه ماضی و «ما» توقيتیه دلالت صریح دارد که این بهره‌بری تا مدت معینی است (و از این رو ابن مسعود و دیگران به منظور شرح این دلالت (**فَمَا سَتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى**) قرائت کرده‌اند.)

و جمله «فَأُولَئِكَ أَجُورُهُنَّ» با لفظ اجرت، در برابر آیه «وَ أَتَوُ النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً (نساء / ۴): «مهر زنان را با طیب خاطر به آنها بپردازید.» در مورد نکاح دائم دلیل بر آن است که این تمتع مشروع به صورت اجاره محقق می شود از این رو دستور داده تا تمام اجرت را - در صورتی که صیغه تمتع را اجرا کرده - چه دخول کرده باشد و یا نکرده باشد، بپردازد.

آیه دوم: **أَلْيَوْمَ أَجَلَ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أَتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَ طَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ... (مائده / ۵): «امروز هر چه پاکیزه است بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما برای اهل کتاب و نکاح زنان پارسای مؤمن و پارسای از اهل کتاب نیز - در صورتی که اجرت و مهر آنان را بدهید و آنها هم زناکار نباشند و رفیق نگیرند - حلال شد»...**

این آیه شریفه، برای مؤمن تمتع از زنان با ایمانی که در خانه‌هایشان تحصن دارند و زنان پارسای در منازلشان از اهل کتاب را حلال شمرده در صورتی که اجرت آن تمتع را بپردازند و به شرط پارسایی همسرشان در پوشش و خانه، در حالی که این تمتع زنا آشکار نباشد و نیز موضوع نکاح متعه را از >

در کافی به سندهای صحیح از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

امیر المؤمنین علی (ع) می‌گفت:

«اگر آن سخنی که پسر خطاب پیش از این گفت نبود، جز فرد شقاوت پیشه کسی مرتکب زنا نمی‌شد» ۸۲» یعنی کمتر کسی سراغ زنا می‌رفت.

و نیز از آن حضرت: «درباره متعه پرسیدند فرمود: در قرآن نازل شده است:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ
الْفَرِيضَةِ. ۸۳»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «آیه مبارکه چنین نازل شد: فما استمتعتم به منهنّ (الی اجل مسمی) فآتوهنّ اجورهنّ فريضة. ۸۴»

از زراره نقل شده که گفت: «عبد الله بن عمر لیثی به خدمت امام باقر (ع) رسید و عرض کرد: نظر شما درباره متعه زنان چیستی امام (ع) فرمود:

خداوند در کتاب خود به زبان پیامبرش آن را حلال کرده بنابراین تا روز قیامت حلال است. عبد الله گفت: ای ابو جعفر! آیا چون شما کسی بر این عقیده استی در

همسایگان زن مخفی نکند که به عنوان رفیق مخفیانه رفت و آمد کند.

بنابراین کلمه «اجرت» بوضوح بیان می‌کند که این ازدواج همان ازدواج موقت است که در آیه پیش به عنوان استمتاع ذکر شد. همچنین هر جا که در قرآن مجید راجع به نکاح کلمه «أجورهنّ» آمده، دلیل بر نکاح موقت و همسر بودن زن است. همان طوری که در آیه «یا ایها النبی انا احلنا لك أزواجك اللاتی آتیت أجورهنّ و ما ملکک یمینک ممّا آفاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک...» (احزاب / ۵۰): «ای پیامبر، زنانی را که مهرشان را پرداختی و کنیزانی را که به غنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک تو شد و دختران عمو و عمهات را بر تو حلال کردیم...». خداوند ازدواج موقت را حلال فرموده و در صورتی که پیامبر مهر آنها را بپردازد، حکم به همسری او با گسستن رشته زناشویی موقت به وسیله مردن گسسته می‌شود؛ از این رو از یکدیگر ارث نمی‌برند، چنان که طلاق هم ندارد زیرا با پایان گرفتن مدت و یا صرف نظر

کردن از مدت، زوجیت نیز منقطع می‌شود و تنها احتیاج به استبراء به مدت یک ماه ونیم دارد و بس، و اما اخباری که از طریق اهل سنت رسیده و فتوایی که از فقهای ایشان بر خلاف قرآن صادر شده است ناگزیر باید آنها را به دور انداخت.

82 و 83 - کافی، ج 5، ص 448.

84- همان مأخذ، ج 5، ص 449، شماره حدیث 3. آیه مبارکه با ترجمه آن در صفحات قبل گذشت.

112

حالی که عمر، آن را حرام دانست و از آن نهی کرد. امام (ع) فرمود: هر چند که او چنین کاری را کرده باشد. عبد الله گفت: من تو را در پناه خدا می‌دانم از این که حرام عمر را حلال شماری. امام (ع) فرمود: تو به عقیده ارباب باش و من بر گفتار رسول خدا (ص) هستم و بر این اساس من حاضر می‌یکدیگر را لعن کنیم که گفته رسول خدا (ص) حق است و سخن ارباب تو بر باطل است... «85» از امام صادق (ع) است که فرمود: «قانون متعه در قرآن نازل شده و سنت رسول خدا (ص) نیز بر آن جاری گشته است.» «86»

از آن حضرت منقول است: «ابو حنیفه درباره متعه پرسید، فرمود: از کدام متعه می‌پرسی عرض کرد: از حج تمتع پرسیدم، حالا شما بفرمایید، آیا متعه زنان حق است یا نهی فرمود: سبحان الله، آیا قرآن نخوانده‌ای: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً یَا أَبوی حنیفه گفت: گویا این آیه را هرگز نخوانده‌ام!» «87» اخبار در فضیلت متعه، از قول اهل بیت (ع) زیاد رسیده است.

غزالی گوید: اگر بپرسی: آیا کسی که از آفات ازدواج در امان است بهتر است که ازدواج نکند تا تمام اوقاتش برای عبادت خدا صرف شود، یا بهتر است ازدواج کندی

می‌گویم: هر دو را انجام دهد، زیرا که ازدواج از جهت این که یک عقد است مانع صرف تمام وقت در عبادت خدا نیست، و اما از جهت نیاز به کسب اگر می‌تواند کسب حلال کند، ازدواج برایش بهتر است، زیرا شب و سایر اوقات روز برای اشتغال به عبادت باقی می‌ماند و مواظبت بر عبادت بدون استراحت غیر ممکن است. بنابراین اگر فرض شود که کسی تمام وقتش به کسب و کار می‌گذرد به حدی که جز اوقات نماز، خواب، خوراک و قضای حاجت وقتی ندارد، اگر از کسانی است که جز با نماز نافله، یا حج و نظایر آن از کارهای بدنی راه آخرت را نمی‌پیماید، ازدواج کردن برایش بهتر است، زیرا کسب حلال، اداره خانواده و در پی داشتن فرزند بر آمدن و تحمّل اخلاق زنان هر کدام

نوعي عبادت است که فضيلت آنها کمتر از عبادات مستحبي نيست اما اگر عبادتش به وسيله کسب دانش، تفکر، سير و سلوک باطني است و کسب مانع اينهاست در اين صورت ازدواج نکردن بهتر است.

اگر بگويي: چرا حضرت عيسي (ع) با وجود فضيلت نکاح، ازدواج نکردی و از طرفي اگر فراغت براي عبادت خدای تعالی بهتر است، پس چرا پیامبر (ص) چندین همسر گرفت؟

بدان که در مورد کسی که قدرت و توانايي دارد و داراي علو همت است و هيچ چيز او را از یاد خدا باز نمي دارد، بهتر آن است که هر دو را انجام دهد رسول خدا به دليل داشتن قدرت، فضيلت عبادت و ازدواج را با هم تلفيق کرد با داشتن نه همسر، آماده عبادت خدا بود، بر آوردن نياز زناشويي درباره او مانع از عبادتش نبود، همان طوري که قضاي حاجت درباره شاغلين به امور دنيا مانع از تدبير امور زندگي نيست، تا آن جا که در ظاهر مشغول قضاي حاجتند با وجود آن، دلهايشان سخت متوجه اموري است که قصد انجام آنها را دارند و از آنها غافل نيستند. بنابراین رسول خدا (ص) با مقام والايي که داشت، امور اين دنيا او را از حضور قلب نسبت به خدای تعالی باز نمي داشت.

کي به ديگري چنين منصبي را مي دهند و همچنان که نمي توان جويهاي کوچک را با دريائي بزرگ مقايسه کرد، شايسته نيست که ديگران را با آن حضرت مقايسه کنند. اما عيسي (ع) راه حزم و تدبير را پيشه کرد نه راه قدرت و توان را، و نسبت به نفس خود جانب احتياط را پيش گرفت و شايد حال آن حضرت چنان بود که سرگرمي به زن و فرزند در او مؤثر مي شد و يا کسب حلال با وجود آنها غير ممکن بود و يا آن که جمع بين ازدواج و آمادگي براي عبادت در آن حال امکان نداشت از اين رو فراغت براي عبادت را انتخاب کرد. در هر حال آنان به اسرار کارهاي خود و احکام روزگار خویش راجع به کسيهائي درست و خصلتهائي زنان و سود و زيان ازدواج براي کسی که تزويج مي کند، آگاهترند و چون احوال اشخاص متفاوت است به حدي که براي بعضي ازدواج کردن و

برای بعضی ازدواج نکردن بهتر است، بنابراین شایسته است که ما کارهای انبیا (ع) را در هر حال بهترین عمل بدانیم.

باب دوم درباره آنچه از حالات زن و شرایط عقد، باید رعایت شود

اما عقد و ارکان و شرایط آن

که باید مراعات شوند تا عقد صحیح باشد و باعث حلیت گردد چهار تاست:

می‌گوییم: بلکه ارکان و شرایط لازم سه تاست، زیرا حضور دو شاهد از نظر ما - هر چند مستحب است - شرط لازم نیست، آری در عقد منقطع ذکر مهر و تعیین مدت شرط لازم است. در روایت صحیح از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: «عقد موقت ممکن نیست مگر با دو چیز: مدت معین و اجرت معین.»^۱»

غزالی گوید: «شرط اول اجازه ولی است، اگر ولی نبود، باید سلطان اجازه دهد.»

می‌گوییم: این شرط از نظر ما - شیعه - مخصوص افراد صغیر و سفیه و مجنون است چه پسر و چه دختر باشند، و در مورد دوشیزه بالغ رشید از نظر فقهای شیعه، اختلاف است، اما زن غیر دوشیزه بالغ رشید، همچون مرد بالغ رشید صاحب اختیار خود است.

غزالی گوید: «شرط دوم، رضایت زن است، اگر زن غیر دوشیزه بالغی باشد و یا دوشیزه بالغ باشد اما کسی غیر از پدر و جد او را به شوهر دهد.»

می‌گوییم: احتیاط آن است که هر چند پدر و یا جد او را به شوهر داده باشند، رضایت او را کسب کنند.

غزالی گوید: «شرط سوم، ایجاب و قبول است بدون آن که بین این دو لفظ فاصله

1- کافی، ج ۵، ص ۴۵۵، شماره ۱.

شود، با لفظ انکاح یا تزویج و یا کلمه‌ای که معنای مخصوص آنها را بدهد به هر زبانی که باشد از طرف دو شخص مکلف که هیچ کدام زن نباشند، چه طرف عقد زوج یا ولی و یا وکیل آنها باشد.»

می‌گوییم: از نظر ما - شیعه - اگر اجراکننده صیغه عقد، زن باشد مانعی ندارد.

غزالی گوید: «اما آداب ازدواج، پیشنهاد و خواستگاری توسط ولی قبل از هر چیز انجام می‌گیرد، اگر زن عده باشد باید پس از پایان عده باشد نه در حال عده، همچنین در حالی که دیگری خواستگاری کرده نباید خواستگاری کند زیرا از این کار نهی شده است.

از جمله آداب ازدواج، خواندن خطبه پیش از نکاح و ضمیمه کردن حمد الهی به ایجاب و قبول است، به این ترتیب که تزویج کننده می‌گوید: سپاس خدای را و درود بر رسول خدا (ص) فلان دخترم را بر صدق معین به همسری تو در آوردم آنگاه همسر می‌گوید: سپاس خدای را و درود بر رسول خدا (ص) همسری او را با این صدق قبول کردم. و صدق باید معین و سبک باشد و گفتن حمد پیش از خطبه نیز مستحب است.

از جمله آداب ازدواج آن است که اگر زن دوشیزه است، وضع همسر به اطلاع زن برسد که این برای سازش و الفت بهتر است از این رو نگاه کردن به زن پیش از ازدواج جایز است، زیرا این عمل میان آنها تقرب ایجاب می‌کند.

از جمله آداب ازدواج آن است که، علاوه بر دو شاهد، جمعی از مردمان صالح نیز حضور داشته باشند. و نیز از جمله آداب ازدواج آن است که هدف مرد از نکاح به پا داشتن سنت، و نگه داشتن چشم از حرام، و کسب فرزند و سایر فوایدی باشد که ذکر کردیم و قصدش تنها هوای نفس و کامجویی نباشد که در این صورت عملش از اعمال دنیوی خواهد بود در صورتی که این نیتها مانع کامجویی نیست، چه بسا حقی که مطابق هوای نفس است و محال نیست که انگیزه وی کامجویی و حق دینی هر دو باشد.

نوع اول به خاطر حلال بودن و نوع دوم برای زندگی خوب و فراهم آمدن مقاصد است.

نوع اول که به منظور حلیت است، باید زن از موانع نکاح بر کنار باشد

و موانع نکاح نوزده چیز است:

1- همسر دیگری باشد ۲- از همسر دیگر، عادت ماهیانه باشد چه عده وفات باشد، یا طلاق، و طبعی به شبهه و یا در حال استبراء مربوط به آمیزش از راه ملکیت ۳- مرتد از دین باشد ۴- مجوسی باشد می‌گوییم: از نظر ما - شیعه - در ازدواج با زن مجوسی اختلاف است، به طوری که تفصیل آن خواهد آمد.

5- دو گانه پرست و یا زندیق «۲» نبوده، زندیق یعنی کسی که به هیچ کتاب آسمانی و پیامبری منسوب نیست و نیز از جمله معتقدان به مذهب اشتراکی نباشد که ازدواج با هیچ یک از اینان جایز نیست همچنین هر معتقد به مذهب فاسدی که افراد معتقد بدان محکوم به کفرند.

6- اهل کتاب (یهودی یا نصرانی) باشد که پس از تحریف آن ادیان و یا بعد از بعثت پیامبر (ص) به آن دین گرویده باشد و با وجود آن از نژاد بنی اسرائیل هم نباشد.

بنابراین اگر این دو خصلت را نداشت ازدواجش روا نیست اما اگر تنها فاقد نسبت به بنی اسرائیل بود مورد اختلاف است.

می‌گوییم: اما از نظر ما (شیعه) در ازدواج با زنان اهل کتاب به طور مطلق اختلاف است و مشهورترین قول در مورد عقد دائم حرمت و عدم جواز است اما در عقد موقت و

2- این نام ابتدا به پیروان زند (شرح اوستا) و زردشتیان گفته می‌شود ولی بعدها آن را بر هر بی‌دینی اطلاق کرده‌اند. - م

117

ملک یمین و در مورد زن مجوسی، جواز است. روشن‌ترین قول، در تمام این موارد به طور مطلق کراهت است، هر چند که در زن مجوسی این کراهت شدیدتر و در عقد دائم - به دلیل جمع بین روایات و نصوص - کراهت مؤکدتر است.

7- زن، برده باشد و همسرش آزاد و قادر بر اداره زن آزاد باشد و یا آن که بیمی از سختی معیشت نداشته باشد می‌گوییم: در این باره نیز، ما (شیعه) نظر مخالفی داریم و ازدواج کنیز به شرط حلال کردن از نظر ما جایز است، همان طوری که از اهل بیت (ع) در اخبار زیادی رسیده است، البته نه مهریه دارد و نه مدت. در کتاب کافی از فضیل بن یسار نقل شده که گفت:

«به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم، بعضی از شیعیان از شما نقل کرده‌اند که شما فرموده‌اید: هر گاه مردی کنیزش را حلال کند، ازدواج با او حلال استی فرمود:

آری ای فضیل.

گفتم: پس چه می‌فرمایید درباره مردی که کنیزی دارد گرانبها و آن دوشیزه است وی به برادر مسلمانش بجز آمیزش با او را حلال می‌کند، آیا او حق دارد همبستر شودی

فرمود: خیر، بجز آنچه حلال کرده است او حق ندارد و اگر تنها بوسیدن او را اجازه داده باشد، جز آن حق را ندارد.»^۳

8- تمام و یا مقداری از کنیز در ملک یمین مردی باشد که با او ازدواج می‌کند ۹- از خویشان نزدیک مرد یعنی از اصول و یا فروع او، و یا فروع درجه اول از اصول او و یا فرع اول از هر اصلی باشد که پس از آن نیز اصلی است. مقصود من از اصول مادران و مادر بزرگهاست و از فروع اولاد و نوادگان است و غرض از فرع اول اصول، خواهران و خواهر زادگان است، و فرع اول از هر اصلی که پس از آن نیز اصلی باشد، عمه‌ها و خاله‌هاست نه اولاد ایشان ۱۰- زنی که به خاطر شیر دادن حرام شده باشد، و هر زنی که به دلیل نسب از

3- کافی، ج ۵، ص ۴۲۸.

118

اصول و فروع - چنان که گذشت - حرام است، از طریق شیر دادن نیز همان زن حرام می‌شود و لیکن علت حرمت پنج نوبت شیر دادن است و کمتر از آن باعث حرمت نمی‌شود می‌گوییم: بلکه از نظر ما (شیعه) پانزده مرتبه به قول مشهور و یا یک شبانه روز متوالی شیر بخورد و غذای دیگر نخورد و یا به مقداری شیر بخورد که گوشت بروید و استخوان بچه استحکام گیرد. بیشتر علمای شیعه اتحاد صاحب شیر را به دلیل خبر صحیحی که از اهل بیت (ع) رسیده، شرط حرمت دانسته‌اند و این قول خلاف احتیاط است، و بعضی از فقها اولاد صاحب شیر را چه از طریق ولادت باشد و یا شیر دادن اولاد زن شیر دهنده را تنها از راه ولادت بر پدر شیر خواره حرام دانسته‌اند به دلیل اخبار صحیحی که از اهل بیت (ع) در این باره رسیده است «۴» و این قول مطابق احتیاط است ۱۱- زنی که به خاطر آن که مرد داماد او شده است حرام می‌شود، به این ترتیب که زوج دختر آن زن را به همسری گرفته

و یا قبلا با نوه آن زن ازدواج کرده و یا آن که با یکی از آنها به شبهه در حال عقد، همبستر شده و یا آن که با مادر آنها و یا یکی از مادر بزرگهایشان به وسیله عقد و یا شبهه عقد همبستر شده باشد در این صورت به مجرد عقد کردن آن زن، مادران وی حرام می‌شوند ولی اولاد آنها حرام نمی‌شوند مگر به وسیله همبستر شدن می‌گوییم: در مورد وطی به شبهه دیدگاه فقهای شیعه مختلف است و اما در مورد زنا اگر عارضی باشد - مثل کسی که با زنی ازدواج کند سپس با مادر آن زن زنا کند - و زنش بر او حرام نمی‌شود، اما اگر قبلا با مادر زنا کرده بود، دختر بر او حرام می‌شود و نظیر همین است آنجایی که اگر مردی با پسر بچه‌ای لواط کند، بدون هیچ اختلاف نظری، مادر، دختر و خواهرش بر آن مرد حرام می‌شود، مگر آن که قبلا آنها را به عقد خود در آورده باشد، در آن صورت استصحاب حلیت می‌شود، زیرا که حرام، حلال را حرام

4- به کافی، ج ۵، ص ۴۴۰ و استبصار، ج ۳، ص ۱۹۲ و تهذیب، ج ۲، ص ۲۰۴ مراجعه کنید.

119

نمی‌کند، همان طوری که از اهل بیت (ع) رسیده است. «۵»

12- زنی که قصد ازدواج با وی را دارد، زن پنجم باشد یعنی مرد چهار زن دیگر به ازدواج دائم و یا در عده طلاق رجعی داشته باشد اما اگر یکی از زنان در عده طلاق باین باشد، مانعی ندارد ۱۳- خواهر، یا عمه و یا خاله آن زن در ازدواج مرد باشد و ازدواج با وی باعث جمع با آنها شود و در مورد هر دو شخصی که بین آنها خویشاوندی است اگر یکی مرد و دیگری زن باشد ازدواج آن دو با یکدیگر جایز نیست. بنابراین جمع بین زن با هر یک از خواهر، عمه و خاله‌اش نیز جایز نیست می‌گوییم: از نظر ما (شیعه) در مورد عمه و خاله وقتی که بعد از ازدواج با دختر برادر و خواهر به ازدواج در آیند این قاعده، نقض می‌شود و همین طور به عکس، که از نظر ما اگر راضی باشند جایز است.

14- شوهر، زن خود را سه مرتبه قبلا طلاق داده باشد در این صورت تا همسر مرد دیگری نشده، و در ازدواج صحیحی با وی همبستر نشود، با شوهر اولی نمی‌تواند ازدواج کند ۱۵- زوج وی او را لعان کرده باشد که پس از لعان برای همیشه بر آن مرد حرام می‌شود ۱۶- زن در احرام حج یا عمره باشد و یا مرد محرم باشد عقد ازدواج صورت نمی‌گیرد، مگر پس از پایان یافتن احرام ۱۷- زن غیر دوشیزه نابالغ باشد، در این صورت ازدواج با وی درست نیست، مگر پس از بلوغ می‌گوییم: این مطلب در صورتی درست است که ولی نداشته باشد، اگر نه با اذن

5- در کافی، ج ۵، ص ۴۱۵، تهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸ و استبصار، ج ۳، ص ۱۶۷ از امام صادق (ع) روایت شده و ابن ماجه این حدیث را به شماره ۲۰۱۵ از پیامبر (ص) نقل کرده است.

120

ولي ازدواج وي صحيح است و در اقدام حاکم به جاي وليّ نيز احتمال قوي بر جواز است. در روایت صحیحی از اهل بیت (ع) رسیده است: آن کسی که اختیار پیمان ازدواج به دست اوست وليّ امر زن است «۶» و حاکم وليّ کسی است که سرپرست ندارد. «۷»

18- زني که یتیم است، ازدواجش درست نیست، مگر پس از آن که بالغ شود مي گویم: مطلب بالا عینا در این جا نیز صادق است.

19- یکی از همسران پیامبر (ص) باشد، اعمّ از این که پیامبر (ص) با او همبستر نشده و از دنیا رفته باشد و یا با او همبستر شده باشد زیرا اینان مادران مؤمنین اند. البته چنین زنی در زمان ما وجود ندارد. اینها بودند موانعی که باعث حرمت می شد.

اما خصلتهایی که باعث سعادت زندگی است

و باید در مورد زن رعایت شود تا ازدواج دوام یابد و هدفهای آن کاملاً بر آورده شود، هشت چیز است: دینداری، اخلاق، زیبایی، کمی مهریه، زایا بودن، دوشیزگی و دارای نسب بودن و دیگر این که از خویشان نزدیک نباشد.

1- زن صالح و دیندار باشد.

این مسأله مهمی است و لازم است به آن توجه شود، زیرا اگر زن در خویشتن داری و حفظ عفت خود، دینداری اش سست باشد، همسرش را به چیزی نشمرد و او را در بین مردم رو سیاه کند و دل او را با نخوت خود نگران کند و زندگی را بر او تیره گرداند. با این حال اگر شوهر، راه حمیت و غیرت پیش گیرد، باید همیشه در گرفتاری و اندوه به سر برد و اگر بی تفاوت باشد نسبت به دین و ناموسش سهل انگار است و به کم حمیتی و بی غیرتی متهم خواهد شد. اگر زن علاوه بر ناشایستگی زیبا هم باشد، گرفتاری بیشتر و سخت تر خواهد شد، زیرا برای شوهر جدا شدن از او دشوار می شود و نمی تواند از او دل بکند و نمی تواند خطری که او را تهدید

7- این حدیث را در کتب شیعه نیافتیم، ابوداؤد در سنن، ج ۱، ص ۴۸۱ و ابن ماجه به شماره ۱۸۷۹ نقل کرده‌اند در حالی که این حدیث مخالف اصول شیعه است مگر مقصود از سلطان امام یا حاکم شرع باشد به کتاب مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۹۰ مراجعه کنید.

121

می‌کند تحمل کند و همچون مردی خواهد بود که خدمت رسول خدا (ص) آمد، عرض کرد: «یا رسول الله! من زنی دارم که دست هیچ کسی را رد نمی‌کند. رسول خدا (ص) فرمود. طلاقش بده: عرض کرد: او را دوست می‌دارم. فرمود: نگه دارش.» «۸» این که پیامبر (ص) دستور داده است تا آن زن را نگه دارد به این سبب بوده که مبادا اگر او را طلاق دهد، خود نیز به دنبال آن زن برود و او نیز به فساد مبتلا شود. این است که ادامه همسری او را با دل تنگی‌اش سزاوارتر برای دفع فساد دیده است و هر گاه زن با فساد دینی خود باعث از بین رفتن مال شوهر شود همواره زندگی همسرش را تیره خواهد کرد و اگر شوهر در برابر خلاف او خاموش باشد و اعتراض نکند، شریک جرم و مخالف این آیه شریفه خواهد بود:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا. «۹» و اگر اعتراض کند و با او بستیزد و مانع شود زندگی‌اش تلخ می‌شود، از این رو پیامبر (ص) بیشتر بر ازدواج با زن دیندار تأکید می‌کند و می‌فرماید: «با زن، به خاطر مال، جمال، فامیل و دینش ازدواج می‌کنند تو فقط با دیندار ازدواج کن.» «۱۰»

در حدیث دیگری گوید: «هر کس با زنی به خاطر مال و زیبایی‌اش ازدواج کند، از مال و زیبایی او محروم خواهد بود و هر که با زنی به خاطر دینداری‌اش ازدواج کند، خداوند مال و جمال او را نصیب وی گرداند.» «۱۱»

پیامبر (ص) فرمود: «زنی را به خاطر زیبایی‌اش تزویج نکنید، زیرا شاید زیبایی او

8- این حدیث را نسائی در سنن، ج ۶، ص ۶۷، از حدیث ابن عباس نقل کرده است و ابن جوزی آن را از احادیث ساختگی شمرده، اما شیخ نورالدین بن عبدالهادی سندی حنفی به او اعتراض کرده می‌گوید: رجال سند این حدیث همان رجال صحیح بخاری و صحیح مسلم است بنابراین نباید به حرف کسی که حکم به ساختگی این حدیث کرده است، توجه کرد.

9- تحریم / ۶: خود و خانواده‌تان را از آتش (دوزخ) نگاه دارید.

10- این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۷۵ و ابوداؤد در سنن، ج ۱، ص ۴۲۷ آورده‌اند.

122

باعث هلاکت او شود، و به خاطر مالش تزویج نکنید که شاید باعث سرکشی او گردد، بلکه زن را به خاطر دینش به همسری بگیرید» (۱۲) و تنها از این جهت بیشتر بر دیانت زن تأکید فرموده است که چنان زنی به دینداری مرد کمک می‌کند. اما اگر زن دیندار نباشد خود از دین روگردان است و باعث نابسامانی دین همسر نیز می‌شود.

2- خوشخویی

که خود اصل مهمی است در کسب فراغت و کمک به دیانت شخص زیرا اگر زن سلیطه و بدزبان و بدخو و ناسپاس باشد، زیانش بیشتر از سودش خواهد بود و تحمل بد زبانی زنان از موارد امتحان اولیای خداست. یکی از عربها می‌گوید: با شش زن ازدواج نکن: زنی که زیاد می‌نالد زنی که زیاد منت می‌گذارد زنی که به مرد دیگری تمایل پیدا می‌کند زنی که به هر چیزی خیره می‌شود آن را می‌خواهد زنی که زیاد آرایش می‌کند و زنی که به دیگران دهن کجی می‌کند و پر حرف است.

اما «آنانه» زنی است که زیاد ناله و شکوه دارد و هر ساعت سرش را می‌بندد بنابراین در ازدواج با زنی که زیاد مریض شود و یا خود را به مریضی بزند خیری نیست.

و «منانه» زنی است که بر سر شوهرش منت می‌گذارد و می‌گوید: به خاطر تو چنین و چنان کردم.

«حنانه» زنی است که به همسر قبلی و یا بچه‌هایی که از شوهر قبلی‌اش دارد علاقه زیاد نشان دهد از چنین زنی نیز باید اجتناب کرد.

و «حداقه» زنی است که به هر چیزی چشم می‌دوزد و هوس آن می‌کند و شوهرش را وامی‌دارد که آن را بخرد.

«برآقه» احتمال دو معنی دارد: یکی زنی که سراسر روز به آرایش و زینت سر و صورتش می‌پردازد تا صورتش درخشندگی مصنوعی داشته باشد دیگر زنی که از خوردن غذا قهر می‌کند و به تنهایی

غذا مي خورد و در هر چيزي سهم خودش را جدا مي کند. برآقه لغت مردم يمن است که مي گویند:
«برقت المرأة و برق الصبي الطعام»؛

-12 این حدیث را ابن ماجه با عبارت دیگری به شماره ۱۸۵۹ نقل کرده است.

123

وقتي که موقع غذا خوردن قهر کنند.

و «شداقه» زن پر حرف است که بي مهابا حرف مي زند و به ديگران دهن کجي مي کند. و مربوط به اين است سخن پیامبر (ص) که مي فرمايد: «خداوند افراد ياوه گوي پر حرف را دشمن مي دارد.» «۱۳»

آورده اند که جهانگري از قبيله ازد به حضرت الياس (ع) در ضمن سير و گردشش برخورد کرد. الياس (ع) او را به ازدواج امر و از مجرد زيستن نهي کرد، سپس فرمود: با چهار دسته از زنان ازدواج نکن: مختلعه، مباريه، عاهره و ناشزه. اما مختلعه زني است که هر ساعت بي دليل طلاق مي خواهد مباريه زني است که به ديگران فخر فروشي و به وسايل دنيايي افتخار مي کند عاهره زن فاسقي است که دوست و رفيق براي خود دارد خدای تعالی فرموده است: «و لا متخذات أخدان» «۱۴» و ناشزه زني است که در رفتار و گفتار نسبت به همسرش برتري مي جويد که از مصدر نشز به معني زمين بلند گرفته شده است.

علي (ع) مي فرمود: «بدترين خصلتهاي مرد، بهترين خصلتهاي زنان است و آنها عبارتند از: بخل، کبر و ترس، زيرا زن اگر بخيل باشد مال خود و همسرش را نگاه مي دارد و اگر متکبر باشد، حاضر نمي شود با کسي سخن نرم و شائبه دار بزند و اگر ترسو باشد از همه چيز بيمناک بوده و از خانه اش بيرون نمي رود و از رفتن به جايي که در معرض تهمت باشد به خاطر ترس از شوهرش پرهيز مي کند.»

مي گويم: در کتاب کافي از ابراهيم کرخي نقل شده که مي گويد: خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: همسرم از دنيا رفته است در حالي که اخلاقيش با من سازگار بود و تصميم دارم ازدواج کنم. امام (ع) فرمود: «ببين به چه کسي علاقمندي و چه کسي را شريک مال و محرم دين و اسرار قرار مي دهی. پس اگر ناچار به انتخاب همسري، با

-13 این حدیث را ترمذی چنین نقل کرده است: «مبغوض ترین و دورترین شما از من در روز قیامت، یاوه گوینان، پرحرفند».

-14 نساء / ۲۵: نه زانی که رفيق و دوست دارند.

دوشیزه‌ای ازدواج کن که به نیکی و حسن خلق منسوب باشد و بدان که زنان، آن چنانند که این شاعر گفته است:

بدان که زنان به گونه‌های مختلف آفریده شده‌اند: بعضی از زنان، غنیمت و برخی موجب خسارت و زیانند. بعضی چون هلال ماهند. وقتی که برای همسرشان تجلی می‌کنند و بعضی نیز ظلمت و تاریکی محضند، هر کس به زن خوبی دست یابد، سعادت‌مند است و هر کس از آن محروم باشد نمی‌تواند انتقام بگیرد.

آنان سه نوع‌اند: زنی که اولاد آور و مهربان است، همسرش را در برابر مشکلات روزگار و در امور دنیا و آخرتش یاری می‌کند، نه آن که زمانه را در برابر شوهرش یاری کند زنی که نه اولاد آور است و نه جمال و اخلاق دارد و نه شوهرش را در کار خیر یاری می‌کند و زنی که اهل سر و صدا و پر رفت و آمد و عیب‌جوست، زیاد را اندک می‌شمرد و اندک را نمی‌پذیرد. «۱۵»

از ابو عبد الله - امام صادق - (ع) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود:

زنان چهار دسته‌اند: جامع مجمع، ربیع مربع، خرقاء مقمع و غلّ قمل. «۱۶»

در تفسیر این حدیث گفته‌اند: جامع مجمع یعنی پر خیر، عقیف و شوهر دار ربیع و مربع زنی که یک بچه در بغل و یکی هم در شکم دارد خرقاء مقمع - و به روایتی کرب مقمع یعنی زنی که با شوهرش بدخویی کند و غلّ قمل، یعنی زنی که نزد شوهرش مانند پای بندی از پوست است که شپش در آن افتاده و آن را خورده باشد و نتواند هیچ چیز را از خود بر حذر دارد که این جمله ضرب المثلی است عربی. «۱۷»

از ابو حمزه نقل کرده‌اند که می‌گوید: از جابر بن عبد الله شنیدم که می‌گفت: خدمت

15- کافی، ج ۵، ص ۳۲۳. در بعضی نسخه‌های کتاب کافی و همین کتاب محجة البیضاء به جای «ولآجه» در متن حدیث، «ولآحه» با حای

بدون نقطه آمده است یعنی زنی که شوهرش را وادار به کارهای طاقت‌فرسا و غیر قابل تحمل می‌کند. (مصحح کتاب می‌نویسد: این عبارت درست‌تر است.)

16- همان مأخذ، ص ۳۲۴، شماره ۴.

125

پیامبر (ص) بودیم، فرمود: «بهترین زنان شما، زنی است که اولاد آور، مهربان و پاکدامن، در میان فامیل محترم و در برابر همسرش افتاده و فروتن، نزد شوهر بی حجاب و در برابر دیگران پوشیده باشد زنی که از همسرش حرف شنوایی دارد و مطیع فرمان اوست در هنگام خلوت با او در اختیار اوست و بمانند اظهار اشتیاق مرد، او اظهار نمی‌کند. آیا شما را از بدترین زنانان آگاه نسازم، زنی که در بین خانواده‌اش ذلیل و در برابر شوهرش بزرگمنش، نازا و کینه توز است زنی که از کار زشت پرهیز ندارد به هنگام نبودن شوهر بی حجاب و در حضور او در حجاب است به حرف شوهر گوش نمی‌دهد و فرمان او را نمی‌برد و هنگامی که همسرش با او خلوت کند از خواسته او سر باز زند چنان که مرکب ناهموار از سوار شدن سر باز زند و هیچ عذری را از شوهر پذیرا نباشد و هیچ گناهی را بر او نبخشد.» ۱۸»

از ابو عبد الله (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: بهترین زنان شما زنی است که پاکدامن و در عین حال شهوت انگیز باشد.» ۱۹»

از ابو الحسن الرضا (ع) نقل کرده‌اند: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: بهترین زنان شما خمس است. عرض کردند: یا امیر المؤمنین! خمس چگونه زنی استی فرمود: زنی که متواضع، نرمخو و مطیع شوهر است موقعی که همسرش خشمگین شود، از چشم او دور نشود تا وقتی که او خشنود شود و در وقتی که شوهرش بیرون منزل است در نبودن او، حرمت او را حفظ کند که چنین زنی از جمله کارگزاران خداست و کارگزار الهی از رحمت خدا نا امید نمی‌شود.» ۲۰»

از ابو عبد الله (ع) است که فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که خوشبو و آشپز خوبی باشد زنی که اگر بخشش کند در راه خیر بخشش کند و اگر چیزی ندهد باز هم درست عمل کرده است. چنین زنی کارگزاری از کارگزاران خداست و کارگزار الهی از

18- کافی، ج ۵، ص ۳۲۴.

19- همان مأخذ، همان صفحه.

20- همان مأخذ، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، شماره ۵ و ۶.

رحمت او ناامید نمی‌باشد.» ۲۱»

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا بهترین زنان زنی است که به هنگام خلوت با همسرش پوشش حیا را به دور افکند و چون با دیگران باشد سپر حیا را در پوشد.» ۲۲»

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «بدترین زنان شما زن نازای آلوده، لجباز سرکشی است که در میان فامیلش زبون و در نزد خود بزرگمنش، در برابر شوهرش عقیف و در برابر دیگران بی‌عفت باشد.» ۲۳»

از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: «از جمله دعاهاي پیامبر (ص) این بود:

خدایا به تو پناه می‌برم از دست زنی که پیش از وقت پیری مرا پیر کند.» ۲۴»

غزالی گوید:

3- زیبایی که خود مطلوب و قابل توجه است،

زیرا که بدان وسیله مرد از گرایش به دیگران محفوظ می‌ماند، چه آن که بیشتر اوقات مرد به زن بدریخت بسنده نمی‌کند، چگونه اکتفا کند در صورتی که غالباً خوشخویی با زیبایی همراه است.

اما آنچه ما درباره دینداری تأکید کردیم و گفتیم که با زن نباید برای زیبایی‌اش ازدواج کرد، مانع از رعایت زیبایی نیست، بلکه آن مطالب منع از ازدواجی است که تنها به خاطر زیبایی زن با وجود فساد دینی‌اش باشد، زیرا بیشتر اوقات زیبایی تنها انگیزه ازدواج می‌شود و موضوع دینداری را بی‌اهمیت می‌سازد و دلیل بر توجه به معنای زیبایی آن است که غالباً انس و محبت بدان وسیله فراهم می‌آید و شرع مقدس نیز نسبت به رعایت عوامل انس و الفت دعوت کرده و به همین خاطر است که دیدن زن، پیش از عقد استحباب دارد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه محبت زنی را خداوند به دل فردی از شما انداخت،

21- کافى، ج ۵، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، شماره ۵ و ۶.

22- همان مأخذ، ص ۳۳۴، شماره ۲.

باید صورت آن زن را ببیند که این دیدن برای الفت ما بین آنها بهتر است. «25» یعنی از این که روبرو شدن دو طرف باعث انس و الفت می‌گردد. در این حدیث کلمه «یؤدم» از ادمه به معنی پوست باطن در برابر بشره که به معنی پوست ظاهر است، برای مبالغه بیشتر در انس گرفتن آمده است.

پیامبر (ص) فرمود: «براستی که در چشمان انصار چیزی است پس هر گاه کسی از شما خواست با زنان ایشان ازدواج کند باید به ایشان نگاه کند.» «26» بعضی گفته‌اند: در چشمان ایشان ضعفی بوده است، و بعضی گفته‌اند: چشمان آنها ریز بوده است.

بعضی از پرهیزگاران دخترانشان را به ازدواج کسی در نمی‌آوردند مگر پس از دیدن طرف به سبب آن که مبادا فریب بخورد. اعمش می‌گوید: هر ازدواجی که بدون دیدار باشد سرانجامش غم و گرفتاری است. بدیهی است که در نگاه کردن و دیدن، خلق و خو و دیانت و ثروت را نمی‌توان دید بلکه از زشتی و زیبایی می‌توان اطلاع یافت و فریب خوردن هم در مورد جمال ممکن است و هم در مورد اخلاق. بنابراین مستحب است فریب خوردن درباره جمال را با دیدن و درباره خلق و خو را با وصف و تحقیق از اوصاف طرف از بین ببرند و باید، این کار پیش از ازدواج صورت پذیرد و اوصاف طرف را از کسی پرسد که بصیر، راستگو و از ظاهر و باطن وی با خبر است و طرفدار او نباشد تا در تعریف از او زیاده روی کند و نسبت به او حسد هم نداشته باشد تا کوتاهی کند زیرا طبیعت آدمیان در مقدمات ازدواج و توصیف زنان مورد نکاح به افراط و تفریط مایل است و کمتر کسی پیدا می‌شود که در آن باره راست بگوید و به حقیقت و اعتدال اکتفا کند، بلکه بیشتر بر فریب و خلاف واقع استوار است. بنابراین برای کسی که می‌ترسد به جای همسرش دل در گرو دیگران داشته باشد، احتیاط مهم است. اما کسی که

25- این حدیث را ابن ماجه به شماره 1864 و 1865 نقل کرده و در آن جا به جای «إذا وقع الله»، «إذا القی الله» آمده است. و بیهقی در سنن کبری، ج 8، ص 84 و 85 با کمی اختلاف آورده است.

26- این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج 4، ص 143 از قول ابوهریره نقل کرده است. و در بعضی نسخه‌ها به جای «شیئاً» کلمه «شیئاً» آمده است.

از همسر داشتن تنها اجزای سنت و یا داشتن فرزند و یا اداره منزل را می‌خواهد، اگر به زیبایی زن بی‌توجه باشد، به پارسایی نزدیکتر است، زیرا زیبایی تا حدی مربوط به دنیاست، هر چند که در حق بعضی از اشخاص پشتوانه دینی می‌باشد.

ابو سلیمان دارانی می‌گوید: یکی از نشانه‌های پارسایی در دنیا ازدواج با دختر یتیم است. زیرا به سبب غذا و لباسی که به او می‌دهد، اجر می‌برد و از طرفی چون چنین زنی به اندک چیزی قناعت می‌کند، کم خرج است در صورتی که اگر با دختر مردمان دنیا دار ازدواج کند، چنین دختری خواسته‌های خودش را بر او تحمیل می‌کند و می‌گوید: چنین لباس و چنان غذا را برایم فراهم کن. البته این روش کسانی است که به قصد تمتع ازدواج نکنند، اما کسانی که تا کامجویی نکنند نسبت به دینشان ایمن نیستند، باید به سراغ جمال و زیبایی بروند، زیرا کامیابی به وسیله مباح دژی برای دین آدمی است.

بعضی گفته‌اند: هر گاه زن، زیبا، خوشخوی، چشم و مو سیاه، فراخ چشم، سفید رنگ، دوستدار همسر و به غیر همسر خود بی‌اعتنا باشد، به صورت حور العین است، زیرا خدای تعالی در توصیف زنان بهشت، همین اوصاف را آورده و می‌فرماید: «عُرْبًا أُنْرَابًا»^{۲۷}، «عروبه» یعنی زنی که عاشق همسر خویش و علاقمند به آمیزش با اوست و تمام لذتش به وسیله او حاصل می‌شود، و حوراء یعنی سفید (مؤنث است) و حور به معنای سفید (برای مذکر). معنای دیگر «حوراء»، چشمی که بشدت سفید باشد و مویی که بشدت سیاه باشد عیناء یعنی زن درشت چشم.

پیامبر (ص) فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که هر گاه همسرش به او نگاه کند باعث خوشحالی او شود و هر گاه دستوری دهد، اطاعت کند و اگر به جایی رود پشت سر او خود و مال شوهر را حفظ کند.»^{۲۸} البته موقعی که زن دوستدار همسر باشد، شوهر با نگاه کردن به او شادمان می‌شود.

4- زنی که مهرش سبک باشد،

رسول خدا (ص) فرموده: «بهترین زنان شما زنی است که از همه زیباتر و از همه مهرش کمتر باشد.»^{۲۹} پیامبر خدا (ص) برای بعضی از زنان خود ده درهم مهریه قرار داد و نیز وسایل خانه‌اش

که یک آسیای دستی و یک کوزه و بالشی از چرم بود و داخل بالش از لیف خرما پر شده بود برای یکی از زنانش دو پیمانۀ جو و برای دیگری دو پیمانۀ خرما و دو پیمانۀ آرد سبوس گرفته، ولیمه داد. در صورتی که اگر زیاد بودن مهریه زنان، یک ارزش بود، پیامبر خدا (ص) پیش از دیگران این کار را کرده بود. در خبر است: «از برکات زن آن است که زود ازدواج کند و زود صاحب فرزند شود و مهرش کم باشد.»^{۳۰»}

رسول خدا (ص) فرمود: «با برکت‌ترین زنان آن زنی است که کمترین مهریه را داشته باشد.»^{۳۱»}

می‌گوییم: مهر السنه پانصد درهم است.

در کافی با اسناد صحیح به نقل از ابی عبد الله - امام صادق (ع) - آمده است که فرمود: «رسول خدا (ص) برای همسرانش دوازده اوقیه و نشی تعیین کرد، هر اوقیه چهل درهم و هر نشی نصف اوقیه یعنی بیست درهم است. که مجموع آن پانصد درهم می‌شود. پرسیدند با همین واحدهای وزنی که ما داریم فرمود: آری با همین واحدهای وزن.»^{۳۲»}

و نیز به اسناد خود از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا (ص) مهر هیچ کدام از دختران خود را بیش از دوازده اوقیه و یک نش قرار نداد و هیچ یک از زنان

29- به مأخذ این روایت دست نیافتم جز این که طبرانی از ابن عباس، از قول پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «بهترین زنان، زنی است که مهرش اندک باشد» و از عایشه به نقل از پیامبر (ص) آمده است «که میمنت زن در آن است که به سادگی خواستگاری کنند و مهریه او سبک و اولاد آورش سهل باشد.» (مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۱.)

30 و ۳۱ - این دو روایت در ذیل خبر قبلی گذشت و بیهقی روایت را چنین نقل کرده است: «بر برکت‌ترین زنان زنی است که کمترین مهریه را دارد».

32- کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۲.

خود را نیز به بیش از دوازده اوقیه و یک نش تزویج نکرد (اضافه کرد): اوقیه چهل درهم و هر نشی بیست درهم است.»^{۳۳»}

و به اسناد خود از حسین بن خالد نقل کرده، می‌گوید: «از ابو الحسن (ع) راجع به مهر السنه پرسیدم که چگونه پانصد درهم می‌شود فرمود: خدای تعالی بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی نیست که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه سبحان الله، و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه لا إله إلا الله و صد مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و بعد بگوید: بار خدایا از حور العین به همسری من در آور! مگر این که، خداوند از حور العین به همسری او در آورده و مهریه او را این مبلغ قرار دهد. سپس خداوند به پیامبرش (ص) وحی فرمود که مهر السنه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد و رسول خدا (ص) نیز چنین کرد و هر مؤمنی که دختر برادر مؤمنش را خواستگاری کند و بگوید: پانصد درهم مهر اوست و او موافقت با تزویج وی نکند، در حقیقت او را عاق کرده است و او سزاوار است که خدای تعالی از حوریان به همسریش در آورد.»^{۳۴}

از آن حضرت منقول است که فرمود: «مهریه همان است که مردم توافق کنند و یا دوازده اوقیه و یک نش و یا پانصد درهم است.»^{۳۵}

از آن حضرت است که فرمود: «علی (ع) وقتی با فاطمه ازدواج کرد، مهریه‌اش را یک جامه ساده و یک پیراهن و یک فرش از پوست گوسفند قرار داد.»^{۳۶}

از ابو جعفر (ع) روایت شده است که فرمود: «مهریه حضرت فاطمه (ع) یک جامه ساده و چادر پشمی سیاه و یک زره حطمی بود و فرش ایشان از پوست گوسفند بود که آن را روی زمین می‌انداختند و فرش می‌کردند و هم روی آن می‌خوابیدند، درود خدا بر ایشان باد.»^{۳۷}

در روایت دیگری آمده است: «پیراهن حطمی معادل سی درهم است.»^{۳۸}

33 تا ۳۵ - کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۵، ۶ و ۳.

36 و ۳۷ - همان مأخذ، ص ۳۷۷، شماره ۱ و ۵.

38- همان مأخذ، همان صفحه. زره حطمی زرهی بود که شمشیرها را می‌کشت و بعضی گفته‌اند: یعنی >

غزالی گوید: «همان طوری که زیاده روی در مهر از طرف زن کراهت دارد، از طرف شوهر نیز پرسش از ثروت زن، کراهت دارد. بنابراین سزاوار نیست که به طمع مال با زنی ازدواج کند و اگر

چیزی از طرف شوهر هدیه دادند بر خانواده زن لازم نیست در برابر آن بیشتر بدهند و همچنین اگر از طرف زن، به شوهر هدیه‌ای دادند، باز همین طور. بنابراین نیت درخواست بیشتر نیت فاسدی است، اما هدیه دادن دو طرف به یکدیگر عملی مستحبّ و باعث محبت است رسول خدا (ص) فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید، تا میان شما محبت ایجاد شود.» «۳۹» اما افزون طلبی در این آیه شریفه آمده است: «وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ» «۴۰». یعنی به کسی چیزی مده برای این که بیشتر از آن را بطلبی، و نیز در این آیه: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُوهَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ.» «۴۱» زیرا ربا یعنی فزونی و به طور اجمال شامل هر نوع افزون طلبی است هر چند که در اموال ربوی هم نباشد. پس تمام اینها در ازدواج کراهت دارد و بدعت است و نظیر تجارت و قمار می‌باشد و با هدفهای ازدواج منافات دارد.

5- زن، اولاد آور باشد.

بنابراین اگر به نازایی معروف است نباید با او ازدواج کرد.

پیامبر (ص) فرمود: «به شما توصیه می‌کنم با زنان اولاد آور مهربان ازدواج کنید» «۴۲» و اگر همسر نداشته و کسی خبر از عقیم بودنش ندارد باید تندرستی و جوانی‌اش مورد توجه قرار گیرد، زیرا زن با وجود این دو صفت غالباً اولاد آور است.

<زره پهن و سنگین و بقولی نوعی زره منسوب به تیره‌ای از قبیله عبدالقیس که به حطمة بن محارب می‌رسند و ایشان زره ساز بودند که این قول درست تر است.>

39- این حدیث را کلینی در کافی، ج ۵، ص ۱۴۴ روایت کرده است. عراقی گوید: بخاری آن را در کتاب الادب المفرد و بیهقی از قول ابوهریره نقل کرده‌اند.

40- مدثر / ۶: (بر هر که احسان می‌کنی) منت مگذار و عوض بیشتر نطلب.

41- روم / ۳۸: آن سودی که شما به رسم ربا (هدیه) دادید تا بر اموال مردم رباخوار بیفزایید، در نزد خدا هرگز نیفزاید.

42- این حدیث را نسائی در صحیح خود، ج ۶، ص ۶۵ و ابوداوود در سنن، ج ۱، ص ۴۷۳ نقل کرده‌اند.

پیامبر (ص) به جابر که با زن غیره باکره ازدواج کرده بود، فرمود: «چرا با زن باکره ازدواج نکردی تا او با تو، و تو با او ملاعبه کنی.» «۴۳»

باکره بودن سه فایده دارد:

اول، آن که همسرش را دوست دارد و با او انس می‌گیرد که این خود در معنای مودت مؤثر است. پیامبر (ص) فرمود: «با زن مهربان ازدواج کنید» و طبیعت آدمیان بر انس با نخستین کسی که الفت می‌گیرد سرشته شده است و اما زنی که مردان را آزموده و با حالات مختلف سر و کار داشته است چه بسا به بعضی از اوصافی که مخالف با میل اوست راضی نباشد و باعث خشم شوهر گردد.

دوم، آن است که باعث کمال دوستی مرد نسبت به همسرش می‌گردد، زیرا طبع مرد از زنی که شخص دیگری با او تماس گرفته به نحوی متنفر است و هر وقت این مطلب را به خاطر بیاورد بر طبعش سنگینی می‌کند و بعضی طبیعتها در این مورد حساسیت بیشتری دارند.

سوم، به همسر قبلی دلبستگی ندارد، در صورتی که معمولاً علاقه شدید در مورد نخستین دوست صورت می‌گیرد.

7- زن باید نسیبه، یعنی از خانواده خیر و صلاح باشد،

زیرا چنین خانواده‌ای دختران و پسران خود را با ادب تربیت می‌کند و اگر خانواده با ادب نباشد نمی‌تواند فرزند را خوب تربیت کند و با ادب بار آورد. از این رو، رسول خدا (ص) فرمود:

«پرهیزید از خضراء دمن، پرسیدند: یا رسول الله! خضراء دمن چیستی فرمود: زن زیبایی که از رویشگاه (خانواده) بد، باشد.» «۴۴»

43- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۷، ص ۶ و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۷۷ و ابن ماجه به شماره ۱۸۶۰ نقل کرده‌اند.

44- این حدیث را کلینی در کافی، ج ۵، ص ۳۳۲، به شماره ۴ نقل کرده است و جزری درباره «ایاکم >

و نیز فرمود: «برای نطفه‌هایتان (همسری) گزینش کنید، زیرا رگ و ریشه‌ها نقش دارند» «۴۵» و بعضی به جای «دسّاس» کلمه «نزاع» آورده‌اند، یعنی دارای گرایش مختلف و رغبت خاص.

-8 زن از خویشاوندان نزدیک نباشد،

زیرا که قرابت زیاد باعث کم شدن میل و شهوت می‌شود. پیامبر (ص) فرمود: «با خویشان نزدیک ازدواج نکنید که فرزند ضعیف و لاغر به دنیا می‌آید» «۴۶» ناتوانی فرزند به خاطر آن است که خویشاوندی در کم کردن شهوت تأثیر دارد، زیرا شهوت از قوه احساس به وسیله نگاه کردن و تماس گرفتن برانگیخته می‌شود و احساس نیز به وسیله امر شگفت و تازه تقویت می‌شود، اما چیزی که مدتی در دیدگاه انسان بوده باعث می‌شود تا حس آدمی از ادراک کامل آن ناتوان گشته و کمتر تحت تأثیر آن قرار بگیرد و در نتیجه میل و کشش به آن برانگیخته نشود.

این بود خصلتهای قابل توجه در زنان و نیز بر ولیّ دختر واجب است تا درباره ویژگیهای مردان دقت کند و به خاطر دخترش مواظب باشد تا مبادا او را به همسری مردان بد خو، یا بد قیافه، یا سست ایمان، یا مردی که در

«و خضراء الدمن» می‌گوید: دمن جمع دمنه است و چیزی است که شتر و گوسفند با بول و فضولات خود، کود می‌دهد، یعنی در آغل حیوانات به وجود می‌آید، و چه بسا اتفاق می‌افتد که گیاهان زیبا و سرسبز در آن جا می‌روید.

-45 کلینی در کافی، ج ۵، ص ۳۳۲ نظیر این روایت را نقل کرده است. و در آن جا آمده است «ان الخال احد الضّجیعین» کنایه از این که دایی فرزند می‌تواند ملاک خلق و خوی وی باشد. ابن ماجه این حدیث را به شماره ۱۹۶۸ بدون جمله «فان العرق دسّاس» نقل کرده است و ابومنصور دیلمی در کتاب مسند الفردوس از حدیث آنس چنین روایت کرده: «تزوّجوا فی الحجر الصّالح فانّ العرق دسّاس» و ابوموسی مدینی در کتاب تضييع العمر و الايام از قول ابن عمر چنین آورده است:

وانظر فی ای نصاب تضع ولدک فان العرق دسّاس، این هر دو روایت به طوری که در المعنی آمده، ضعیف است.

-46 این روایت را در هیچ مأخذی نیافتیم.

حق وی کوتاهی کند و یا از نظر خانوادگی همپراز او نباشد، در آورد.

پیامبر (ص) فرمود: ازدواج نوعی بردگی است، پس باید هر کسی توجه کند که دخترش را در چه خانواده‌ای قرار می‌دهد «۴۷» و درباره حق زن جانب احتیاط را باید گرفت، زیرا زن با ازدواج کردن حالت وابستگی پیدا می‌کند و راه نجات هم ندارد.

بنابراین شوهر در هر حال می‌تواند او را طلاق دهد [اولی از ناحیه زن چنین نیست] حال اگر ولی دخترتری فرزند خودش را به ستمگر، یا فاسق و یا بدعت گذار و یا می‌گساری تزویج کند، نسبت به دین خود جنایت کرده و به خاطر قطع رحم که به وسیله انتخاب و گزینش نادرست مرتکب شده، خود را در معرض خشم خدا قرار داده است. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس دخترش را به همسری مرد تبه‌کاری در آورد به یقین قطع رحم کرده است.» «۴۸»»

باب سوم در آداب معاشرت و آنچه در دوام ازدواج دخالت دارد و زن و مرد باید مراعات کنند.
اما شوهر: باید در دوازده مورد اعتدال و ادب را رعایت کند:

1- ولیمه ۲- معاشرت ۳- شوخی ۴- سیاست ۵- غیرت ۶- هزینه ۷- تعلیم

47- عراقی می‌گوید: این روایت را ابو عمر توقانی در کتاب معاشره الاهلین از قول عایشه و اسماء دختران ابوبکر نقل کرده است. بی‌هقی این روایت را به صورت مرفوعه نقل کرده در حالی که موقوفه بودن آن درست‌تر است.

48- این حدیث را ابن حبان از قول انس جزو احادیث ضعیف آورده است در صورتی که - به طوری که در المغنی آمده است - همین حدیث را از قول شعبی با اسناد صحیح جزو روایات موثق نقل کرده است.

135

8- تقسیم ۹- ادب کردن زن نافرمان ۱۰- آمیزش ۱۱- زایمان ۱۲- جدایی به وسیله طلاق.

اول، ولیمه:

ولیمه مستحب است: «رسول خدا (ص) بر چهره عبد الرحمن بن عوف اثر زردی مشاهده فرمود: پرسید: این زردی چیستی عرض کرد: با زنی ازدواج کردم در برابر وزن هسته خرمایی از طلا رسول خدا (ص) فرمود: خداوند مبارک کند، ولیمه بده، هر چند به گوشت گوسفندی باشد.» «۱» رسول خدا (ص) در ازدواج با صفیه، با شربت و خرما ولیمه داد.» «۲»»

پیامبر (ص) فرمود: «غذا دادن در روز اول عروسی حق و روز دوم سنت است اما روز سوم سمعه» «۳» می‌باشد و هر که منظورش سمعه باشد، خداوند او را به هدفش که همان سمعه است برساند.» «۴» این حدیث را به صورت مرفوع کسی جز زیاد بن عبد الله نقل نکرده و آن حدیث غریبی است.»

می‌گوییم: در کتاب کافی از قول یکی از راویان شیعه نقل شده که می‌گوید:

«حضرت ابو الحسن، موسی بن جعفر (ع) برای یکی از فرزندانش ولیمه داد سه روز به تمام مردم مدینه در مساجد و میان کوچه‌ها با کاسه‌های بزرگ فالوده داد بعضی از مردم مدینه راجع به این کار عیبجویی کردند، به اطلاع آن حضرت رسید، فرمود:

1- این حدیث را بخاری در صحیح خود، ج ۷، ص ۳۰، و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۴۴ و نسایی در سنن، ج ۶، ص ۱۳۷ نقل کرده‌اند.

2- این حدیث را ابن ماجه در سنن خود، به شماره ۱۹۰۹ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۳ روایت کرده‌اند.

3- سَمِعَهُ، یکی از صفات رذیله است که رباکار عمل خود را به نحوی به گوش مردم می‌رساند. - م.

4- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۴ کتاب خود آورده و می‌گوید: این حدیث جز از قول زیاد بن عبدالله از کس دیگری نقل نشده

و پر از مطالب عجیب و باور نکردنی است، و ابن ماجه نیز این حدیث را با عبارت دیگری از قول ابوهریره به شماره ۱۹۱۵ در کتاب خود نقل کرده است.

136

«خداوند به هیچ پیامبری از پیامبران خود چیزی نداده مگر این که به حضرت محمد (ص) نظیر آن را داده، علاوه بر آن، آنچه به آنها نداده بود نیز به وی مرحمت کرد، به سلیمان (ع) فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۵». و به حضرت محمد (ص) فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۶ و «۷» از ابو عبد الله - امام صادق (ع) - نقل شده است، فرمود: «دعوت به مهمانی جز در چهار مورد، پسندیده نیست: عروسی، مولود تازه، از سفر برگشتن و ختنه کردن کودک».

و از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: ولیمه در چهار چیز است: عروسی، کسی مولودی را عقیقه کند و طعام دهد، ختنه کردن پسر بچه و هنگامی که کسی از سفر بر می‌گردد، دوستانش را دعوت کند.» «۸» در روایت دیگری

5- ص / ۳۹: این بخشش ماست، اینک بی حساب به هر که می‌خواهی بده و یا نده.

6- حشر / ۷: آنچه پیامبر دستور دهد (منع یا عطا کند) بگیری و هر چه نهی کند وا گذارید.

7- این حدیث در کافی، ج ۶، ص ۲۸۱، آمده است، مؤلف - خدایش پیامرزد - در کتاب وافی می گوید: مقصود امام (ع) آن است که همان طور که خداوند به سلیمان (ع) گشایش و اختیار داد یعنی اختیار داشت از نعمتهای خدا داده، به دیگران بدهد و یا ندهد همچنین به حضرت محمد (ص) وسعت و اختیار داده تا هر چه را بخواهد فرمان دهد، هر چند که هر دو آنها مطابق وحی و الهام الهی عمل می کردند زیرا عمل ایشان منافاتی ندارد، چون اراده ایشان در همه چیز اراده خداست و نیز وحی به امر کلی در حقیقت وحی به جزء جزء آن است، وانگهی اطعام امام (ع) به صورتی که ذکر شد از مواردی نبوده که پیامبر نهی کرده باشد، بنابراین عمل مباحی بوده و یا از جمله چیزهایی بوده که پیامبر آورده بوده است پس سنت بوده و عیبی نداشته است. احتمال دارد که مقصود امام (ع) آن باشد که پیروی شما از ما و عمل بر طبق اوامر و نواهی ما همانند پیروی از پیامبر و عمل به اوامر و نواهی او بر شما واجب است و شما حق ندارید که از کارهای ما عیبجویی کنید، زیرا ما اوصیا و جانشینان او هستیم و اراده ما همچون اراده پیامبر در اراده خدا مستهلک است، از این رو آن حضرت این مطلب را از باب تقیه سر بسته و به طور اجمال فرموده است.

8- کافی، ج ۶، ص ۲۸۱.

137

آمده است: «و یا در ساختن خانه و نظایر آن.» ۹»

از ابو ابراهیم - حضرت موسی بن جعفر (ع) - نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) از خوردن ولیمه‌ای که منحصر به ثروتمندان باشد و مستمندان دعوت نشوند، منع کرده است.» ۱۰»

از معاویة بن عمّار روایت شده است: «مردی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد، من از غذای عروسی بویی استشمام می‌کنم که غذاهای دیگر آن بوی را ندارند امام (ع) در پاسخ فرمود: «هیچ عروسی نیست که بچه شتر و یا گاو و گوسفندی را سر ببرند، مگر این که خداوند فرشته‌ای را با قیراطی از مشک بهشتی می‌فرستد تا آن را به غذای ایشان مخلوط کند، پس آن بو از آن مشک به مشام می‌رسد.» ۱۱»

غزالی گوید: «مستحب است تبریک بگویند هر که بر تازه داماد وارد شود بگوید:

خداوند برای تو و بر تو مبارک کند و شما دو نفر را به خیر و نیکی برساند. و مستحب است که ازدواج آشکارا صورت گیرد، پیامبر (ص) فرمود: «فرق بین نکاح حلال و حرام به این است که در حلال دف و آواز در کار است.» ۱۲»

دوم، خوشرفتاری با زنان

و از باب ترحّم به ایشان - به دلیل نارسا بودن عقل آنها - اذیت و آزار ایشان را تحمّل کردن خدای تعالی فرموده است: **وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ «۱۳»**. درباره بزرگداشت حقوق زنان می فرماید: **وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا «۱۴»**. و نیز فرموده است: **وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنَبِ «۱۵»**. بعضی گفته اند مقصود زن انسان

-9 کافی، ج ۶، ص ۲۸۱.

-10 همان مأخذ، ص ۲۸۲.

-11 همان مأخذ، ص ۳۸۱.

-12 این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۱۸۹۶ نقل کرده است.

-13 نساء / ۱۹: با زنان با انصاف و خوشرفتار باشید.

-14 نساء / ۲۱: در صورتی که در برابر عقد زوجیت از شما عهد محکمی (مهر) گرفته اند.

-15 نساء / ۳۶: و دوست موافق.

138

است. و آخرین چیزی که رسول خدا (ص) درباره آن سفارش کرده، سه چیز است که درباره آنها سخن می گفت تا زبان مبارکش بند آمد و کلامش شنیده نشد، می فرمود:

«نماز، نماز! و مبادا درباره بردگانتان تکلیف طاقت فرسا بکنید، خدا را، خدا را درباره زنان، که ایشان در دست شما اسیرند و آنها را با پیمان الهی گرفته اید و با کلمه الهی آمیزش با ایشان را بر خود حلال کرده اید.» «۱۶»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس با بد اخلاقی زنش بسازد خدا به اندازه اجر و ثواب ایوب که در گرفتاری صبر کرد به او مرحمت کند و هر زنی که بد اخلاقی شوهرش را تحمّل کند خداوند به او ثوابی مانند ثواب آسیه همسر فرعون بدهد.» «۱۷»

بدان که خوشرفتاری با زن تنها آن نیست که به او آزار نرسانند، بلکه اذیت و آزار او را تحمل کنند. و موقع سبک عقلي و خشم او شکیبا باشند.

انس می‌گوید: «رسول خدا (ص) از همه کس به زنان و کودکان مهربانتر بود.» «۱۸»

سوم، علاوه بر تحمل آزار زن، با او بیشتر خوشرفتاری و مهربانی کند

که این قبیل رفتار باعث دلشادی زنان می‌شود رسول خدا (ص) با زنان خود در رفتار و اخلاق در خور فهم و عقل آنان، با آنها برخورد می‌کرد.

پیامبر (ص) فرمود: «از همه مؤمنان آن کس ایمانش کاملتر است که با خانواده‌اش خوشخوتر و مهربانتر باشد.» «۱۹»

پیامبر (ص) فرمود: «بهترین شما کسی است که به زنانش بیشتر نیکی کند و من از

16- اول این حدیث را احمد بن حنبل از قول ام سلمه در مسند، ج ۶، ص ۲۹۰ و ذیل آن را که در حدیث حجة الوداع آمده است این هشام در سیره نبویه، ج ۲، ص ۶۰۴ روایت کرده است.

17- این حدیث را طبرسی در مکارم الاخلاق، ص ۲۴۵، نقل کرده و در آنجا «ثواب آسیه بنت مزاحم» آمده است.

18- در صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۶ آمده است: «کسی که مهربانتر از پیامبر (ص) به خانواده خود ندیدم» بغوی «کودکان» را نیز افزوده

است.

19- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۱۰ و بغوی نیز در کتاب مصابیح، ج ۲، ص ۳۶ نقل کرده و چنان که در مجمع الزوائد آمده

احمد نیز آن را نقل کرده است.

139

همه شما با زنانم خوشرفتار ترم.» «۲۰»

عمر با وجود خشونتش می‌گوید: سزاوار است که مرد در خانواده مانند کودکی باشد، اما وقتی که از شخصیت او جستجو کنند مردانگی بیابند. لقمان می‌گفت: شایسته است که خردمند در میان خانواده‌اش چون کودکی باشد، اما وقتی که بین مردم می‌آید، مرد و مردانه باشد. در خبر آمده است:

«همانا خدای تعالی جعظری جوآظ را دشمن می دارد.» «۲۱» بعضی گفته اند مقصود کسی است که بر خانواده سختگیر و در ذات خود متکبر است، و یکی از کسانی است که در آیه مبارکه آمده است: عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ «۲۲» بعضی گفته اند: عَتَلٌ یعنی کسی که نسبت به خانواده اش تندزبان و سخت دل باشد.

پیامبر (ص) به جابر فرمود: «چرا با دوشیزه‌های ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو ملاحظه کند.» «۲۳»

زن بادیه نشینی همسرش را که از دنیا رفته بود، توصیف می کرد و می گفت: به خدا سوگند وقتی که خانه می آمد خندان و در خارج منزل کم حرف و خاموش بود، هر چه می یافت می خورد و اگر چیزی نداشت از کسی درخواست نمی کرد.

20- این حدیث را بزآز به عبارت دیگر نقل کرده به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۰۳ آمده در طریق این حدیث مصعب است که وی ضعیف می باشد.

21- عراقی می گوید: این حدیث را ابوبکر بن لال در مکارم الاخلاق از قول ابوهیره به سند ضعیفی نقل کرده است. می گویم: سیوطی در درالمنثور، ج ۶، ص ۲۵۲ از احمد و عبدبن حمید و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از شهر بن حوشب نقل کرده می گوید: عبدالرحمن بن غنم از پیامبر (ص) نقل کرده فرمود: جوآظ، جعظری و عَتَلٌ زَنِيمٌ وارد بهشت نمی شوند مردی از مسلمین پرسید: جوآظ، جعظری و عَتَلٌ زَنِيمٌ کیستندی رسول خدا (ص) فرمود: جوآظ کسی است که جمع می کند و به کسی نمی دهد که مشمول سوره (معارج/ ۱۶) آتش دوزخ بر او شعله ور است تا سر و صورت و اندامش را بسوزاند. اما جعظری کسی است که سخن درشت گوید، خدای تعالی فرموده است: «لطف خدا تو را با مردم مهربان کرد در صورتی که اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.» (آل عمران / ۱۵۹)، اما عَتَلٌ زَنِيمٌ، آدم تندخو، شکم گنده کسی که زیاد می خورد و می آشامد و به مردم ظلم و ستم فراوان روا می دارد.

22- قلم / ۱۳: و با این همه خشن است و حرام زاده.

23- این خبر چند بار قبلاً ذکر شده است.

و به طور کلی شکوه و ابهتش را در نزد او از دست بدهد بلکه در این باره اعتدال را رعایت کند و آنجا که خلاف شرعی ببیند نباید هیبت و شدت خود را از دست بدهد و نباید راه کمک به کارهای ناپسند را به روی او بگشاید، بلکه هر گاه خلاف شرع و خلاف مروتی را از او دید اعتراض کند و خشمگین شود. پیامبر (ص) فرمود: «مردۀ باد کسی که بنده زنش باشد.» «۲۴»

پیامبر (ص) بدان سبب این جمله را فرموده است که مرد هر گاه در مورد خواسته‌های زن از او اطاعت کند در حقیقت او را پرستیده و خود به هلاکت افتاده است. خدای متعال او را صاحب اختیار زن قرار داده در صورتی که چنین مردی خودش را به دست خویش در اختیار زن گذاشته و درست قضیه را به عکس کرده و از شیطان پیروی کرده است، زیرا خداوند به نقل از شیطان گفته: وَ لَأْمُرَنَّهُمْ فَلَيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ «۲۵» چه آن که حق مرد آن است که متبوع باشد، نه تابع. خدای تعالی مردان را بالا دست زنان قرار داده و شوهر را آقا و سرور نامیده و می‌فرماید: وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدِي الْبَابِ «۲۶» حال اگر سید و سرور مسخر شود، نعمت الهی را تبدیل به کفران و ناسپاسی کرده است. هوای نفس زن همانند هوای نفس تو است، اگر اندکی لجام نفس خویش را رها کنی بی‌اختیار، چون مرکب سرکشی، تو را تا مسافت دوری ببرد و اگر لجام را مقداری سست کنی چندین ذراع تو را بکشد، اما اگر لجام را آنجا که باید بکشی سخت در دست گیری، در اختیار تو خواهد بود.

آسمانها و زمین به عدالت پابرجایند و هر چه از حدّ خود بگذرد به ضد خود مبدل شود بنابراین سزاوار است که آدمی در مخالفت و موافقت با همسرش راه اعتدال در پیش گیرد و در تمام این موارد از حق پیروی کند تا از شرّ زنان در امان ماند، زیرا مکر ایشان بزرگ و شرّ ایشان فراگیر است و خلق و خوی آنان معتدل نمی‌شود مگر با نوعی

-24 بر مدرک این حدیث دست نیافتیم.

-25 نساء / ۱۱۹.

-26 یوسف / ۲۵.

از آن حضرت نقل است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: اهل نجات از مردان کم و از زنان کمترند. عرض کردند: چرا یا رسول اللهی فرمود: زیرا زنان به هنگام خشم چون کافران و به هنگام خوشنودی همانند مؤمنانند.» «۲۷»

در حدیث صحیح از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «در نزد رسول خدا (ص) سخن از زنان به میان آمد، فرمود: در کارهای خوب از ایشان فرمان نبرید تا شما را به بدی فرمان ندهند از زنان بد به خدا پناه ببرید و از خوبان ایشان نیز بر حذر باشید.» «۲۸» و به همین مضمون از امیر المؤمنین (ع) نیز نقل شده است. «۲۹»

در کافی با سندی که دارد، می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: اطاعت زن باعث پشیمانی است.» «۳۰»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «زنهار از مشورت با زنان، زیرا در زنان ضعف، عجز و سستی وجود دارد.» «۳۱»

غزالی گوید:

«در وصیت لقمان به پسرش آمده است: پسر عزیزم! از زن بد بپرهیز زیرا زن بد، قبل از پیری تو را پیر می‌کند، و از زنان بد بترس زیرا آنها تو را به نیکی دعوت نمی‌کنند و از زنان خوب نیز بر حذر باش.»

پیامبر (ص) فرمود: از سه مصیبت بزرگ به خدا پناه ببرید - از جمله فرمود -

-27 کافی، ج ۵، ص ۵۱۴، شماره ۱: معنای جمله آن است که زنان موقع خشم کافرند و جلو خشم خود را نمی‌توانند بگیرند و خویشتن دار نیستند سخنانی به زبان جاری می‌کنند که باعث کفر - اصطلاحی و یا به معنای نافرمانی - می‌شود.

-28 همان مأخذ، ص ۵۱۶: معنای «مخالفت در کارهای خوب» آن است که نوعی از کار نیک را به نوع دیگر تبدیل کنند و یا این که در امور مستحبی مخالفت کنند تا طمعش بریده شود، در این صورت ترک اولی شده است.

-29 به نهج البلاغه کلام امام (ع)؛ پس از جنگ جمل در نکوهش زنان، به شماره ۷۸ مراجعه کنید.

زن بد، زیرا که پیش از پیری آدمی را پیر می‌کند، و در عبارت دیگر آمده است: «اگر بر او وارد شوی دشنامت دهد و اگر از نزد او غایب شوی به تو خیانت کند.»^{۳۲}»

پیامبر (ص) به یکی از زنانش فرمود: «شما همسران یوسف هستید»^{۳۳} یعنی اگر ابو بکر مانع از جلو افتادن شما در نماز شود بعضی از شما از حق به سمت هوای نفس متمایل خواهید شد.

می‌گوییم: این حدیث در این باره وارد شده که زنان پیامبر (ص) در نماز در جلو ابو بکر می‌ایستادند، نه آن که ایشان را از نماز منع کند، همان طوری که در کتاب «ذکر الموت» - ان شاء الله - بیان این حدیث خواهد آمد. غزالی به خاطر تصدیق کسانی که به پیامبر خدا (ص) دروغ گفته و به او افترا زده‌اند این حدیث را از معنای اصلی‌اش منحرف کرده است.

غزالی گوید: «خدای متعال موقعی که آنها را از پیامبر خدا (ص) را فاش کردند فرمود: إِنَّ تَتُوبَا إِلَيَّ اللَّهُ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا»^{۳۴}، یعنی دل‌های شما متمایل شده است.

رسول خدا (ص) فرمود: «قومی که زمامدارشان زنی باشد رستگار نمی‌شوند»^{۳۵} بنابراین در وجود ایشان شر و ضعف است. علاج شر، سیاست و خشونت و علاج ضعف، مزاح و محبت است. پس پزشک حاذق کسی است که به مقدار درد و متناسب با آن از عهده معالجه بر آید. مرد با تجربه باید نخست به اخلاق زن پی ببرد، سپس به اقتضای حال وی آن گونه که مصلحت است با او رفتار کند.

32- عراقی گوید: این حدیث را دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابوهریره به سند ضعیفی نقل کرده است، و طبرانی به عبارت دیگری آن را از حدیث فضال بن عبید چنین نقل کرده است: «سه چیز از مصائب است - از جمله نام برده است - زنی که اگر حاضر باشد تو را بیازارد و اگر از او دور باشی به تو خیانت کند.» سند این حدیث خوب است.

33- این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۲، ص ۲۳ و بخاری در، ج ۱، ص ۱۶۰ و اعلام الوری، ص ۱۴۱ نقل کرده‌اند.

34- تحریم / ۴: اگر شما دو تن توبه کنید، دل‌های شما گرایش خواهد یافت.

35- این حدیث را بیهقی در سنن کبری، ج ۱۰، ص ۱۱۸ به نقل از بخاری و احمد، در ج ۵، ص ۳۸، ۴۳ و ۴۵ و نسائی در سنن، ج ۸، ص

۲۲۸ و ترمذی در سنن، ج ۹، ص ۱۱۹ کتاب خود نقل کرده‌اند.

پنجم در غیرت نسبت به همسرش میانه رو باشد

به این ترتیب که نه از مقدمات کارهایی که عواقب بیمناکی دارند غافل بماند و نه زیاد بدگمان و سخت‌گیر و کنجکاو باشد «که رسول خدا (ص) از تجسس اسرار زنان نهی فرموده» به عبارت دیگر «از سختگیری با زنان منع کرده است.» «۳۶»

رسول خدا (ص) وقتی که از مسافرت باز می‌گشت، پیش از ورود به مدینه، فرمود:

«شب هنگام بر زنان وارد نشوید. دو مرد بر خلاف دستور پیامبر به منزلشان رفتند و هر کدام چیزی دیدند که از آن کراهت داشتند.» «۳۷»

می‌گویم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «کراهت دارد که مرد وقتی از سفر بر می‌گردد شب هنگام، تا صبح نشده بر خانواده‌اش وارد شود.» «۳۸»

غزالی گوید: «در خبر مشهوری آمده است: زن همچون استخوان دنده است. اگر بخواهی آن را راست کنی می‌شکند، پس در همان حالت کجی از آن استفاده کن.» «۳۹»

این مطلب راجع به تهذیب اخلاق زن می‌باشد.»

می‌گویم: این حدیث در کافی نیز به سندهای متعدد نقل شده است. «۴۰»

غزالی گوید: پیامبر (ص) فرموده است: «نوعی از غیرت وجود دارد که باعث خشم خدا و رسول خدا می‌شود و آن غیرت مرد نسبت به خانواده‌اش در جایی است که هیچ زمینه‌شکی وجود ندارد.» «۴۱» زیرا این نوع غیرت برخاسته از بدگمانی است که ما را از

36- این حدیث را طبرانی در کتاب الاوسط از حدیث جابر چنین نقل کرده است: «پیامبر (ص) از بی‌گیری لغزشهای زنان نهی کرده است.» -

(المغنی) و در کتاب الاحیاء آمده است: «از ورود ناگهانی بر زنان نهی فرموده است.»

37- این حدیث را احمد از حدیث عبدالله بن عمر در ج ۲، ص ۱۰۴ از مسند خود نقل کرده است.

38- کافی، ج ۵، ص ۴۹۹، شماره ۴.

39- این حدیث را مسلم در ج ۵، ص ۱۷۸ کتاب خود نقل کرده است.

40- این حدیث را دارمی در ج ۲، ص ۱۴۹ کتاب خود و حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۱۸ و ابوداؤد و نسائی و احمد و طبرانی - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۹ آمده - در کتب خود نقل کرده‌اند.

144

آن نهی کرده‌اند، خدای تعالی فرموده است: **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ** «۴۲» علی (ع) می‌فرماید: «نسبت به خانواده‌ات زیاد غیور مباش که با بدگمانی‌ات او را متهم خواهی کرد.» اما غیرت در جای خود لازم و ضروری است و از آن ستایش کرده‌اند.

پیامبر (ص) فرموده است: «همانا خداوند غیور است و مؤمن نیز غیرتمند است و غیرت خدا آن است که مبادا مرد مؤمن مرتکب محرمات الهی گردد.» «۴۳»

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی غیور است و غیرت را دوست می‌دارد و به دلیل غیور بودن خداست که کارهای زشت را چه آشکار و چه پنهان، حرام کرده است.» «۴۴»

از آن حضرت است که فرمود: «هر گاه مردی بی‌غیرت باشد دلش واژگون گردد.» «۴۵»

امام صادق (ع) می‌گوید: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: ای مردم عراق! به من خبر دادند که زنان شما در بین راه مزاحم مردان می‌شوند، آیا خجالت نمی‌کشیدی» «۴۶» در حدیث دیگری از امیر المؤمنین (ع) آمده است که فرمود: «آیا شرم نمی‌کنید و بر سر غیرت نمی‌آیید در حالی که زنان شما به بازار می‌آیند و مزاحم افراد بی‌دین می‌شوند» «۴۷» از آن حضرت و از پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند: «امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - در نامه‌ای که به امام حسن (ع) نوشته، می‌فرماید: بپرهیز از اظهار غیرت نابجا به این ترتیب که زن بیگناهی را مورد سرزنش قرار دهی، در نتیجه او گناه را بزرگ شمرد و به سرزنش کردن تو بی‌اعتنا شود این عمل زنان درستکار را به نادرستی می‌کشاند پس کار آنان را استوار کن و اگر عیبی در آنها دیدی، عیب کوچک یا بزرگ

42- حجرات / ۱۲: همانا بعضی از گمانها گناه است.

43- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۵ و ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۱۱۴.

بشدت با آن برخورد کن.» «۴۸»

غزالی گوید: «راه پیشگیری از بدگمانی آن است که مردان نزد زن نیایند و زن نیز به بازار نرود».

رسول خدا (ص) به دخترش فاطمه (ع) فرمود: «برای زن چه چیز بهتر استی

عرض کرد: این که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند. پیامبر (ص) فاطمه را در آغوش گرفت

و فرمود: فرزندان هستند برخی از نسل برخی، و سخن او را تحسین کرد.» «۴۹»

اصحاب رسول خدا (ص) تمام سوراخها و روزنه‌های منزل را می‌بستند تا مبادا زنان، مردان را

ببینند.

رسول خدا (ص) به زنان اجازه داد تا در مساجد حاضر شوند و فرمود: «کنیزان خدا را از حضور در

مساجد خدا مانع نشوید.» «۵۰»

در صورتی که امروز حق آن است که از رفتن زنان بجز پیر زنان به مساجد جلوگیری کنند و در دوران صحابه نیز، منع زنان از مساجد کار خوبی شمرده می‌شد، می‌گفتند: اگر رسول خدا می‌دانست که به وسیله زنان پس از آن حضرت چه اتفاقاتی می‌افتد هر آینه آنان را از رفتن به بیرون منزل مانع می‌شد.»

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است: «از آن حضرت درباره بیرون رفتن زنان از

خانه‌ها در عید فطر و عید قربان پرسیدند، فرمود: نباید بیرون روند مگر پیر زنان با کفش.» «۵۱»

در روایت دیگری آمده است: «درباره بیرون رفتن زنان در عید فطر و قربان و روز

48- کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

49- این حدیث را بزّاز و دارقطنی در افراد - به طوری که در المغنی آمده - از حدیث علی (ع) به سند ضعیف نقل کرده‌اند و ابونعیم در

حلیه از قول انس به عبارت دیگر روایت کرده است.

جمعه پرسیدند، فرمود: نباید بیرون روند مگر زنان سالخورده.» «۵۲»

غزالی گوید:

ششم، میانه روی در خرج

بنابراین سزاوار نیست که بر زنان در خرج دادن سخت بگیرد و نه هم زیاده روی کند، بلکه میانه رو باشد. خدای تعالی فرموده است: کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا «۵۳» و نیز می فرماید: وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ. «۵۴»

پیامبر می فرماید: «بهترین شما کسی است که با خانواده اش بهترین رفتار را داشته باشد.» «۵۵»

پیامبر (ص) فرمود: «از چهار دینار که اولی به خانواده ات انفاق کنی، دومی در راه خدا بدهی، سومی در راه آزاد کردن بنده صرف کنی و چهارمی به مستمندان صدقه دهی، اجر و پاداش آن دیناری از همه بیشتر است که به خانواده ات انفاق کرده ای.» «۵۶»

نقل کرده اند که حضرت علی (ع) چهار زن داشت برای هر کدام از آنها در هر چهار روز یک درهم گوشت می خرید.

لازم است که به زنش دستور دهد تا باقیمانده غذا و هر چه را که در صورت ماندن فاسد می شود به مستمندان صدقه دهد. این کمترین مرتبه کار خیر است، و بر زن لازم است که هر چند شوهر به صراحت اجازه نداده باشد، به مقتضای حال، آن کار را بکند.

سزاوار نیست که مرد در خوردن غذای خوب خود را بر دیگر اعضای خانواده مقدم بدارد و از آن خوراکی به ایشان ندهد، چرا که این عمل باعث کینه می شود و از زندگی و معاشرت خوب بدور است. پس اگر نمی خواهد به آنان چیزی بدهد باید

52- کافی، ج ۵، ص ۵۳۸.

53- اعراف / ۳۲: بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید.

54- اسراء / ۲۹: نه هرگز (در خرج و صرف) دست خود را محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده بدار (و ولخرجی کن).

55- این خبر، در صفحات قبل گذشت.

56- این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۳، ص ۷۸ از قول بوهریره نقل کرده است.

147

به نحوی مخفیانه بخورد که خانواده‌اش نفهمند و نباید نزد ایشان از طعامی که نمی‌خواهد به آنها بخوراند، تعریف کند و هنگام غذا خوردن تمام اعضای خانواده را بر سر سفره بنشانند که می‌گویند خداوند و فرشتگانش بر اهل آن خانه‌ای درود می‌فرستند که با هم غذا می‌خورند. و مهمترین امر واجب بر مرد که باید در مخارج خانواده رعایت کند، آن است که خوراک از مال حلال تهیه کند و به خاطر آنها دست به درآمدهای حرام دراز نکند زیرا این عمل جنایت است نسبت به آنها نه مراعات حال ایشان. ما اخباری را که در این باره وارد شده است در ذکر آفات نکاح، نقل کردیم.

هفتم، باید شوهر مسائل و احکام حیض را به مقداری که زن تکلیف واجبش را بداند به او بیاموزد و احکام نماز و آنچه پس از انقضای زمان حیض، باید قضا کند (مثل روزه) و آنچه را قضا ندارد (مانند نماز) به او تعلیم دهد، زیرا شوهر مأمور است تا خود و خانواده‌اش را از آتش دوزخ باز دارد: قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا. «۵۷» بنابراین لازم است که مرد به همسرش عقاید اهل حق را تلقین کند و هر بدعتی را که به گوش او خورده از دل او خارج سازد و او را - در صورت سهل انگاری در امور دینی - از عذاب خدا بترساند و احکام لازم و ضروری حیض و نفاس را به وی بیاموزد چرا که تعلیم مسائل استحاضه به طول می‌انجامد. اما آنچه درباره حیض لازم است به زن بیاموزند بیان نمازهایی است که باید به جا آورد، زیرا به مجرد این که خون قطع شد اگر به مقدار طهارت و یک رکعت نماز وقت باقی است باید آن نماز را به جا آورد، همچنین اگر به مقدار طهارت و خواندن نماز از اول وقت بگذرد و حیض شود، قضای آن نماز بر او واجب است. این مقدار کمترین حدی است که باید زنان رعایت کنند. پس اگر مرد به همسرش تعلیم داد، زن حق ندارد که برای پرسش از علما از خانه بیرون رود همچنین

اگر مرد مسائل را نداند و از طرف زن مسائل را از صاحب فتوا بپرسد و جواب را به زنش برساند باز هم حق بیرون شدن از خانه را ندارد. ولی اگر هیچ کدام از اینها نباشد، زن حق

-57- تحریم / ۶: خودتان را و اعضای خانواده‌تان را از آتش دوزخ باز دارید.

148

دارد که برای پرسیدن مسأله‌اش از خانه بیرون رود، بلکه واجب است برود و مرد اگر مانع شود گنهکار است و هر وقت واجبات را آموخت حق ندارد بدون رضای شوهر به مجلس ذکر و یا برای آموختن مسائل بیشتر بیرون رود و هر گاه زن در حکمی از احکام حیض و استحاضه کوتاهی کند و مرد نیز به او تعلیم ندهد بلکه به همراه زن از خانه بیرون رود با وی در گناه شریک است.

هشتم، هر گاه مردی چندین زن داشته باشد، باید عدالت را در میان آنها رعایت کند و مبادا به یکی بیشتر از دیگران علاقه نشان دهد پس اگر به سفری رفت و خواست یکی از آنها را به همراه خود ببرد باید میان آنها قرعه بزند چرا که رسول خدا (ص) چنین می‌کرد. «۵۸» و اگر شبی را که متعلق به زنی است در حق وی ستم روا داشته و حقی را ضایع کرده است باید قضای آن را به جا آورد زیرا قضای عمل بر او واجب است و در این مورد لازم است که مرد احکام تقسیم کردن شبها را بین همسرانش بداند و بیان آن به درازا می‌کشد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس دو زن داشته باشد و به یکی بیشتر علاقه مند باشد - و به عبارت دیگر: بین آنها به عدالت رفتار نکند - روز قیامت در حالی بیاید که یک طرف طرف بدنش کج باشد.» «۵۹» البته این عدالت مربوط می‌شود به دادن چیزی و بیتوته در شب اما عدالت در دوست داشتن و آمیزش خارج از حد اختیار است. خدای متعال می‌فرماید: **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»** «۶۰»: در علاقه نفسانی و گرایش قلبی هرگز نمی‌توانید به عدالت رفتار کنید و این تفاوت، باعث تفاوت در آمیزش می‌شود.

-58- به صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۳ و سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۴۴ و مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۴ مراجعه کنید.

-59- این حدیث را ابو داوود در سنن، ج ۱، ص ۴۹۲ و ابن ماجه به شماره ۱۹۶۹ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۸۰ و نسایی در سنن، ج ۷، ص

۶۳ کتاب خود نقل کرده‌اند.

-60- نساء / ۱۲۹: شما هرگز نمی‌توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید هر چند که حریص بر عدالت باشید.

رسول خدا (ص) همواره میان زنان خود در بخشش و بیتوته در شبها با عدالت رفتار می‌کرد و می‌گفت: «خدایا این تلاش و کوشش من است در مورد آنچه در اختیار من است اما درباره آنچه در اختیار تو است و من اختیاری ندارم، مرا توانی نیست.»^{۶۱}»

یعنی محبت از اختیار من خارج است.

هر گاه یکی از زنان یک شب خودش را به هویش ببخشد و شوهر هم راضی باشد حق بیتوته برای هوو ثابت می‌شود.

نهم، در نافرمانی زنان،

هر گاه بین زن و شوهر اختلافی پیش آید و سازش نکنند اگر ناسازگاری از هر دو طرف و یا تنها از طرف مرد باشد و زن نتواند همسرش را به سازش بکشاند و مرد نیز قادر نباشد که اصلاح کند ناگزیر باید دو نفر از طرف مرد و زن انتخاب شوند تا بین آنها داوری کنند و سازش دهند که اگر آنها قصد اصلاح داشته باشند خداوند آنان را موفق خواهد کرد. اما اگر نافرمانی تنها از طرف زن باشد، پس مردان بر زنان مسلطند و آن مرد می‌تواند همسرش را ادب و به زور وادار به اطاعت کند، با وجود این باید به تدریج او را ادب کند به این ترتیب

که نخست موعظه کند و بترساند و تهدید کند و اگر موفق نشد موقع خوابیدن در بستر بی‌اعتنایی کند و صورتش را برگرداند و یا جدا بخوابد و در حالی که خود در خانه است، از یک شب تا سه شب او را در خوابیدن تنها بگذارد، و اگر این هم مفید واقع نشد کتک نه چندان سختی بزند به طوری که او را برنجاند اما استخوانی نشکند و جایی از بدنش خونی نشود و حق ندارد به صورتش لطمه‌ای بزند که از آن نهی شده است.

از رسول خدا (ص) پرسیدند: «حق زن بر همسرش چیستی فرمود: وقت غذا، خوراک او را بدهد و به هنگام احتیاج به لباس، برای او لباس فراهم کند و با او تندي نکند و کتک نزند، مگر - در صورت ضرورت - تنبیه کم آزاری کند و جز در خانه از او

61- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۹۷۱ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۸۰ و نسایی در سنن، ج ۷، ص ۶۴ کتاب خود نقل کرده‌اند.

جدا نشود.» «۶۲» مرد، حق دارد که بر زنش خشم بگیرد و به خاطر کوتاهی در امری از امور دینی تا ده روز و تا یک ماه از او دوری کند.»

می‌گوییم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «زنی خدمت پیامبر (ص) آمد و از آن حضرت درباره حق شوهر بر زن پرسید، پیامبر (ص) جواب داد.

سپس سؤال کرد: پس حق زن بر شوهر چیستی فرمود: لباس برای پوشیدنش فراهم کند و وقت گرسنگی غذا دهد و اگر خطایی کرد ببخشد. آنگاه پرسید: آیا حق دیگری جز اینها بر شوهرش نداردی فرمود: نه، آن زن با شنیدن این کلمه گفت: نه به خدا سوگند من هرگز همسر انتخاب نمی‌کنم! این جمله را گفت و به راه افتاد. پیامبر (ص) فرمود: برگرد! آن زن برگشت، فرمود: خدای متعال می‌فرماید: وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ «۶۳»»

از آن حضرت درباره حق زن بر شوهرش نقل شده است که فرمود: «مرد خوراک و لباس زنش را فراهم کند و با او تندی نکند که اگر این کارها را بکند به خدا قسم که حق زن را ادا کرده است.» «۶۴»

غزالی گوید: «دوازدهم درباره» طلاق

باید توجه داشت که طلاق مباح است، لیکن در نزد خدا ناپسندترین مباحات است. البته وقتی مباح می‌شود که بیهوده باعث اذیت کسی نشود. بنابراین اگر زن را طلاق

62- این حدیث را ابو داوود در سنن، ج ۱، ص ۴۹۴ با عبارت دیگر نقل کرده و به مصابیح السنه بغوی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ مراجعه کنید.

63- کافی، ج ۵، ص ۵۱۱، آیه ۶۰ از سوره نور: اگر پاکدامنی و تقوا پیشه کنند برای ایشان بهتر است. در تفسیر آیه گفته‌اند: زنانی که از زایمان و عادت ماهیانه بازنشسته شده‌اند و امید ازدواج ندارند، تقوا داشتن از طریق پوشیدن لباسهای گشاد، بهتر از نپوشیدن است هر چند که تکلیف از ایشان برداشته است. علی بن ابراهیم می‌گوید: یعنی نباید در انظار مردان ظاهر شوند علامه مجلسی پس از نقل این سخن در مرآة الکلام می‌گوید: احتمال دارد که مقصود از استعفاف بیرون رفتن از منزل و در مجالس مردان حاضر نشدن و نگفتن سخنان ناروا باشد که برای آنها بهتر است، اما تفسیر استعفاف به ازدواج کردن - چنان که از ظاهر خبر بر می‌آید - با اول آیه نمی‌سازد، زیرا سخن درباره زنانی است که از ازدواج ناامیدند.

64- همان مأخذ، همان صفحه، شماره حدیث ۵.

داد در حقیقت او را آزرده است و آزرده دیگری مجاز نیست. مگر به دلیل جنایتی از جانب آن شخص و یا به مقتضای ضرورتی از طرف آزار دهنده. خدای متعال فرموده است: فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا «۶۵»، یعنی در صدد بهانه جویی برای جدایی بر نیایید.

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «چیزی نیست که خداوند حلال کرده باشد و به قدر طلاق در نزد او مبعوض باشد و خداوند دشمن می‌دارد کسانی را که زود طلاق می‌دهند و زود ازدواج می‌کنند.» «۶۶»

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خداوند خانه‌ای را که در آن ولیمه عروسی داده شود، دوست می‌دارد و خانه‌ای را که در آن طلاق دهند، دشمن می‌دارد و چیزی در نزد خدا مبعوض تر از طلاق نیست.» «۶۷»

غزالی گوید: «اگر زن را پدرش مجبور کند، باید مرد او را طلاق دهد، زیرا حق پدر مقدم است. لیکن پدر در صورتی می‌تواند او را مجبور به طلاق کند که هدف ناروایی نداشته باشد، اما اگر زن شوهرش را بیازارد و به فامیل همسرش ناسزا گوید جنایتکار است همچنین وقتی که بد خو یا از نظر دینی فاسد باشد.»

می‌گوییم، کلینی از حضرت ابو جعفر (ع) نقل کرده است: «آن حضرت زنی داشت که مورد علاقه‌اش بود. روزی فرا رسید که او را طلاق داد و از این بابت غمگین شد. یکی از موالیانش عرض کرد: فدایت شوم چرا آن زن را طلاق دادیدی فرمود: من نام علی (ع) را بردم و او از آن حضرت عیبجویی کرد و بد گفت از این رو نخواستیم که پاره‌ای از آتش جهنم بر بدنم بچسبند!» «۶۸»

-65 نساء / ۳۴: اگر زنان فرمان بردند، بر آنها بهانه نجوید.

-66 کافی، ج ۵، ص ۵۴. در النهایة می‌گوید: ان الله لا یحبّ الدّواقین، یعنی خداوند دوست ندارد کسانی را که زود ازدواج می‌کنند و زود طلاق می‌دهند.

-67 همان مأخذ، ص ۵۴. شماره ۳.

-68 همان مأخذ، ص ۵۵، باب تطلیق المرأة الغیر الموافقة.

از خطاب بن سلمه نقل کرده‌اند که گفت: «خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) رسیدم در حالی که قصد داشتم از بداخلاقی زخم به آن بزرگوار شکایت کنم. قبل از این که من چیزی بگویم، فرمود: پدرم یک بار زن بداخلاقی را برای من تزویج کرده بود، من خدمت آن حضرت از بدخویی وی شکایت کردم، به من فرمود: چه چیز تو را مانع از جدایی او شده استی خداوند این را به اختیار تو گذاشته است. پس من با خود گفتم: غم و اندوهم بر طرف شد.»^{۶۹}»

غزالی گوید: «اگر اذیت از طرف شوهر باشد، زن حق دارد که مبلغی از مال خودش را بپردازد و برای مرد مکروه است که بیش از آنچه داده است از زن بگیرد، زیرا این عمل ظلم و تجاوز به حق زن و نوعی تجارت بر ناموس است. خدای متعال فرموده است: *فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ*»^{۷۰}». بنابراین پس گرفتن مبلغی که زن دریافت کرده و حتی کمتر از آن شایسته است. اگر زن از همسرش بدون هیچ آزار و اذیتی درخواست طلاق کند، گنهکار است. رسول خدا (ص) فرموده است: «هر زنی که از همسرش بدون چیزی که باعث ناراحتی او شده باشد درخواست طلاق کند، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند»^{۷۱}» و در روایت دیگر: «بهشت بر او حرام است.»^{۷۲}»

پیامبر (ص) فرمود: «زنانی که مالی را به شوهر خود می‌بخشند تا طلاق بگیرند، منافقند.»^{۷۳}»

وانگهی شوهر باید چهار چیز را در طلاق دادن رعایت کند:

«اول، آن که زن را در زمان پاکی از عادت ماهیانه طلاق دهد که در آن زمان پاکی همبستر نشده باشد، زیرا طلاق در زمان حیض و پاکی که مجامعت صورت گرفته باشد

-69 کافی، ج ۶، ص ۵۵، باب تطليق المرأة الغير الموافقة.

-70 بقره ۲۲۹: در آنچه زن به عوض خویش دهد، گناهی بر آنها نیست.

71 و ۷۲ - این حدیث را ابوداؤد در سنن، ج ۱، ص ۵۱۶ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۶۲ و دارمی در سنن، ج ۲، ص ۱۶۲ از قول ثوبان نقل

کرده‌اند.

-73 این حدیث را نسائی در سنن، ج ۶، ص ۱۶۸ از قول ابوهریره و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۶۲ از قول ثوبان نقل کرده‌اند.

بدعت و حرام است، هر چند این طلاق انجام می‌گیرد به خاطر این که عدّه چنین طلاقی طولانی است.»

می‌گوییم: بلکه قول درست آن است که طلاق در چنین مواردی واقع نمی‌شود، چنان که علمای شیعه اتفاق نظر دارند، و روایات صریح از اهل بیت (ع) در این باره رسیده است، مگر طلاق زن غیر مدخوله و بار دار و زنی که به حد حیض نرسیده و زنی که یائسه شده و از حدّ حیض گذشته و زنی که شوهرش ناپیداست و کسی از او خبر ندارد، طلاق این قبیل زنان به هر حال جایز است.

غزالی گوید: «دوم، آن که به یک طلاق اکتفا کند و بین سه طلاق در یک مجلس جمع نکند.»

می‌گوییم: از نظر ما (فقهایی شیعه) این شرط بی‌معنی است، زیرا اگر هزار طلاق هم در یک مجلس بدهد، جز یکی واقع نمی‌شود، به طوری که از اهل بیت (ع) وارد شده است بنابراین بهتر بود که به جای این شرط، وقوع طلاق در حضور دو شاهد عادل را می‌آورد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است: «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (۷۴) و در این باره، بر خلاف قول عامه، نصوص و روایات زیادی از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم، رسیده است.

غزالی گوید: «سوم آن که در اقدام به طلاق، سخت‌نگیرد و سرزنش نکند بلکه مقداری نرمش به خرج دهد و مدارا کند و دل‌زنش را با دادن هدیه‌ای بر خلاف میل قلبی و ناخواسته، به دست آورد به خاطر این که با رنج طلاق دل او را رنجانده است خدای تعالی می‌فرماید: «وَمَتَّعُوهُنَّ» (۷۵) و این دادن هدیه، در صورتی که مهریه در اصل ازدواج نداده باشد، واجب است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: سه کس اند که دعای آنها به خودشان

74- طلاق / ۳: و دو تن عادل از خودتان را گواه بگیرید.

75- بقره / ۲۳۶: بهره‌ورشان کنید.

برمی‌گردد: یکی از آنها مردی است که بر زنش نفرین می‌کند در حالی که نسبت به زنش ستم روا می‌دارد، گفته می‌شود: مگر ما امر آن زن را در اختیار تو قرار ندادیمی» «۷۶» غزالی گوید: «مقصود از این مطالب بیان آن است که طلاق امر مباحی است و خداوند متعال هم در جدایی و هم در ازدواج وعده بی‌نیازی داده و فرموده است:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ «۷۷» و فرموده است: وَ إِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ «۷۸».

چهارم، راز زنش را نه در طلاق فاش کند و نه در ازدواج، زیرا درباره فاش کردن راز زنان در خبر صحیح وعده عذاب بزرگ داده شده است. «۷۹»

از یکی از صالحان نقل شده است که می‌خواست زنش را طلاق دهد، پرسیدند چه چیز دل تو را نسبت به او بد کردی گفت: آدم عاقل، پرده از راز همسر خودش بر نمی‌دارد و پس از آن که او را طلاق داد، پرسیدند: چرا او را طلاق دادی در جواب گفت: مرا چه کار به زن دیگری! این بود مطالب مربوط به شوهر.

قسم دوم از این باب درباره حقوق شوهر بر زن و بیان کافی راجع به آن

براستی نکاح نوعی بردگی است و زن برده مرد است و باید از شوهر، هر چه بخواهد در تمام اموری که مربوط به زن است، اموری که مستلزم معصیت نباشد، بدون قید و شرط اطاعت کند. در بزرگداشت حق شوهر نسبت به زن، اخبار زیادی رسیده

76- همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۴.

77- نور / ۳۲: زنان و مردان مجرد و غلامان و کنیزان شایسته خود را به همسری یکدیگر در آورید. اگر تنگدست باشند، خداوند از کرم خویش توانگرشان کند.

78- نساء / ۱۳۰: و اگر با طلاق از یکدیگر جدا شوند، خداوند همه را از گشایش خویش بی‌نیاز کند.

79- مسلم، در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۵۷ آورده است: «بزرگترین امانت روز قیامت در نزد خدا آن است که مرد راز خودش را به زن، و زن راز خودش را به مرد بگوید، آنگاه مرد، راز زنش را فاش کند».

است. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «هر زنی که از دنیا برود و همسرش از او خشنود باشد، وارد بهشت شود.» «۸۰»»

و نیز آن حضرت می‌فرماید: «هر گاه زن پنج وقت نمازش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و عفت خود را حفظ و از همسرش اطاعت کند، به بهشت پروردگارش وارد می‌شود.» «۸۱» در این روایت امام (ع) اطاعت شوهر را در ردیف واجبات اساسی اسلام آورده است.

می‌گوییم: اخباری که غزالی در این باب نقل کرده، بیشترشان از طریق اهل بیت (ع) - با تفاوت در عبارت - نقل شده است و ما از کتابهای شیعه - رحمه الله - بعلاوه روایاتی که قریب به آنهاست، از قول ائمه (ع) نقل می‌کنیم چون اعتماد به اینها بیشتر است.

می‌گوییم: در کافی از قول امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مردی از انصار در زمان رسول خدا (ص) برای کار لازمی از خانه بیرون رفت و با زنش شرط کرد که تا برگردد حق ندارد از خانه بیرون رود، می‌گوید: پدر زن مریض شد، زن کسی را نزد رسول خدا (ص) فرستاد و گفت: همسرم از خانه بیرون رفته و از من پیمان گرفته است که تا بر می‌گردد از خانه بیرون نروم و اکنون پدرم مریض شده، اجازه می‌فرمایید از او عیادت کنم؟ رسول خدا (ص) فرمود: خیر، در خانهات بنشین و از دستور شوهرت اطاعت کن. می‌گوید: بیماری پدرش شدت یافت دوباره آن زن کسی را نزد پیامبر (ص) فرستاد و پرسید که اجازه می‌فرمایید، عیادت کنم؟ فرمود: در خانهات بنشین و به دستور شوهرت عمل کن. می‌گوید: تا این که پدرش مرد، کسی را نزد پیامبر (ص) فرستاد که پدرم مرده است حال اجازه می‌دهی که بر او نماز بخوانم؟ فرمود: خیر، در

80- این حدیث را ابن ماجه به شماره 1854 و ترمذی در سنن، ج 5، ص 110 از حدیث ام سلمه نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن و غریب است.

81- این حدیث را طبرانی از حدیث عبدالرحمن بن حسن به سند صحیح و احمد نیز از عبدالرحمن زهری و بزّاز از قول انس - به طوری که در جامع صغیر باب همزه آمده - نقل کرده‌اند.

خانه‌ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. می‌گوید: آن مرد را دفن کردند، رسول خدا (ص) به آن زن پیغام داد که خداوند به خاطر اطاعت کردن از شوهرت تو و پدرت را آمرزید.» «۸۲»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) برای زنان سخنرانی کرد و فرمود: ای توده زنان، صدقه دهید هر چند از زر و زیورتان است، اگر چه یک خرما و یا نصف خرما باشد، زیرا بیشتر شما هیزم جهنمید، به خاطر آن که زیاد نفرین می‌کنید و نسبت به همنشینتان ناسپاسید. زنی از قبیله بنی سلیم که زن عاقلی بود عرض کرد: یا رسول الله! مگر ما آن مادرانی نیستیم که حامله می‌شویم و پس از وضع حمل شیر می‌دهیم مگر این دختران ارزشمند و خواهران مهربان از ما نیستند؟ رسول خدا (ص) فرمود: چرا شما زنان، مادرانی هستی که به فرزندان حامله می‌شوید و آنها را شیر می‌دهید و دلسوزی می‌کنید، اگر نبود رفتاری که زنان با شوهرانشان دارند، هر آینه هیچ زن نماز گزار و آتش دوزخ نمی‌شد.» «۸۳»

غزالی درباره جمله «و تکفرن العشیر» در حدیث امام (ع) می‌گوید: یعنی با همسری که معاشرت دارد، ناسپاسی می‌کند.

می‌گوییم: از ابو جعفر (امام باقر (ع)) است که فرمود: «روز عید قربان رسول خدا (ص) سوار بر شتر برهنه‌ای بیرون شهر مدینه رفت و بر گروهی از زنان گذر کرد و ایستاد سپس فرمود: ای گروه زنان، صدقه بدهید و از شوهرانتان اطاعت کنید، زیرا اکثر شما در آتش دوزخید. وقتی که زنان این سخن را از پیامبر (ص) شنیدند، گریه کردند، سپس زنی از زنان رو به پیامبر (ص) کرد و گفت: یا رسول الله در آتش دوزخ با مردمان کافر خواهیم بودی به خدا سوگند که ما کافر نیستیم تا از اهل آتش باشیم. رسول خدا (ص) در پاسخ آن زن فرمود: شما به حق شوهرانتان ناسپاسید.» «۸۴»

-82 کافی، ج ۵، ص ۵۱۳.

-83 همان مأخذ، ص ۵۱۴.

-84 همان مأخذ، همان صفحه.

در روایت صحیح از قول آن حضرت رسیده است که فرمود: «زنی خدمت پیامبر (ص) رسید، عرض کرد: یا رسول الله! حق شوهر بر زن چیستی فرمود: آن است که از او اطاعت کند و نافرمانی نکند، و از

خانه او چیزی بدون اجازه، صدقه ندهد و روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن او، و به هنگام نیاز او را از وجود خویش متمتع کند، هر چند در پشت پالان شتری باشد و از خانه‌اش بدون اجازه او بیرون نرود، زیرا اگر بدون اذن او بیرون رود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان غضب و رحمت او را لعنت می‌کنند تا وقتی که به خانه‌اش برگردد. عرض کرد: یا رسول الله چه کسی بیش از همه مردم به گردن مرد حق داری فرمود: پدرش. عرض کرد: چه کسی بیش از همه، بر زن حق داری

فرمود: شوهرش...» از آن حضرت است که فرمود: هر زنی که شب را به صبح رساند در حالی که شوهرش بحق از او خشمگین باشد، نمازی از او پذیرفته نمی‌شود تا وقتی که شوهرش راضی شود و هر زنی که خودش را برای غیر شوهرش خوشبو کند، نمازی از او قبول نمی‌شود تا وقتی که غسل کند همان گونه که غسل جنابت می‌کند.» «۸۵»

در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «گروهی خدمت رسول خدا (ص) رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله ما مردمانی را دیدیم که یکدیگر را سجده می‌کردند رسول خدا (ص) فرمود: اگر من بنا بود دستور دهم که کسی کس دیگری را سجده کند، هر آینه دستور می‌دادم که زن، شوهرش را سجده کند.» «۸۶»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «زنی خدمت رسول خدا (ص) رسید و عرض کرد: شوهر چه حقی بر زنش داری فرمود: نیاز او را بر آورده کند هر چند که پشت پالان شتر باشد و چیزی به کسی ندهد مگر به اذن او، و اگر بدون اجازه شوهر چیزی بدهد، گناهِش به گردن او و اجر و پاداشش مال شوهر است. و دیگر این که شبی را به صبح نرساند در حالی که شوهرش از او خشمگین باشد...»

85 و ۸۶ - کافی، ج ۵، ص ۵۰۷.

158

در روایتی آمده است: «باید زن برای شوهرش خود را به بهترین عطرها معطر کند و بهترین لباسهایش را بپوشد و بهترین آرایشها را بکند و صبح و شام خودش را بر شوهرش، عرضه کند و حقوق شوهر بر زن بیشتر از اینهاست.» «۸۷»

از آن حضرت است: «زن بدون اجازه شوهرش، حق آزاد کردن برده، صدقه دادن، بخشیدن چیزی به کسی و نذر کردن از مال خودش ندارد مگر در مورد زکات و یا احسان به پدر و مادر و یا برای صلّه رحم (که نیازی به اذن شوهر ندارد)» ۸۸.

غزالی گوید: «بنابراین حقوق مرد بر زنش بسیار است. و مهمترین آنها دو چیز است: یکی آن که خودش را حفظ کند و از نامحرم بپوشد و دیگر آن که بیش از حد نیاز درخواست نکند و از مصرف مالی که شوهر از راه حرام به دست آورد بپرهیزد. زنان قدیم همین روش را داشتند وقتی که مرد از منزلش بیرون می‌رفت، زن و دخترش به او می‌گفتند: مبادا کسب حرام کنی که ما بر گرسنگی و سختی صبر می‌کنیم اما بر آتش دوزخ نمی‌توانیم صبر کنیم.

مردی از پیشینیان عازم سفر شد، همسایه‌ها راضی به مسافرت او نبودند به همسرش گفتند: با این که او برای تو خرجی نگذاشته است، چرا تو راضی شدی که او به سفر برود؟ زن گفت: از زمانی که من او را شناختم او روزی خوار بوده است، نه روزی دهنده ولی من پروردگار روزی دهنده‌ای دارم اکنون روزی خوار می‌رود اما روزی دهنده می‌ماند.

رابعه دختر اسماعیل به احمد بن ابی‌الحواری پیشنهاد ازدواج داد اما احمد به خاطر عبادتی که داشت راضی نشد و به او گفت: به خدا قسم که من به دلیل گرفتاری به حال خودم میلی به زنان ندارم. رابعه در جواب گفت: به خدا سوگند که من به خودم مشغولترم تا شما و تمایلی هم به ازدواج ندارم، اما از همسر قبلی‌ام به من مال زیادی به ارث رسیده

-87 کافی، ج ۵، ص ۵۰۸.

-88 همان مأخذ، ص ۵۱۴، مشهور - به طوری که مجلسی (رحمه‌الله) در مرآة‌العقول نقل کرده است - این حدیث را حمل بر استحباب

کرده‌اند.

است می‌خواستم آنها را بین برادران تو تقسیم کنم و به وسیله تو افراد شایسته را شناسایی کنم و آن راهی به سوی خدا باشد. احمد گفت: مگر استادم اجازه دهد. به ابو سلیمان دارانی مراجعه کرد که او را از ازدواج منع می‌کرد و می‌گفت: هر کس از یاران ما ازدواج کرد اوضاعش دگرگون شد. دارانی وقتی که سخنان رابعه را از احمد شنید، گفت: با او ازدواج کن، که او ولیّ خدای سبحان است و این

سخن او، کلام صدیقین است. احمد می‌گوید: من با رابعه ازدواج کردم و در میان خانه ما یک پایه گچی بود، این پایه از آب دست کسانی که پس از خوردن غذا دستشان را روی آن می‌شستند و با عجله می‌خواستند بیرون روند، و نیز از آب دست کسانی که دستشان را با اشنان می‌شستند، از بین رفت.

احمد گفت: بعد از او من با سه زن ازدواج کردم و او بهترین غذاها را به ما می‌خورانید و مرا معطر می‌کرد و می‌گفت: برو با نشاط و قوت به همسرانت برس و این رابعه در میان مردم شام، نظیر رابعه عدویه در بین مردم بصره بود.

از جمله واجباتی که بر عهده زن است، آن است که در مال شوهر و لخرجی نکند بلکه از آن نگهداری کند رسول خدا (ص) فرمود: «برای زن حلال نیست که از خانه شوهر بدون اجازه او اطعام کند مگر خرمایی را که می‌ترسد، فاسد شود. بنابراین اگر با رضایت شوهر اطعام کند، اجر و پاداشی همانند او دارد و اگر بدون اجازه او اطعام کند، اجر و پاداشش مال شوهر و گناهش به گردن او خواهد بود.» ۸۹»

-89 مسلم در صحیح، ج ۳، ص ۹۰ و ابوداود در سنن، ج ۱، ص ۳۹۲ این حدیث را از حدیث عایشه نقل کرده‌اند: «هرگاه زنی از خانه شوهرش بدون ایجاد مفسده، چیزی را انفاق کند، اجر انفاق از او و اجر کسب آن مال از شوهر خواهد بود...» و در سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۳۹۲ از قول سعد آمده، می‌گوید: وقتی که زنان با رسول خدا (ص) بیعت کردند زن مجلله‌ای از زنان قبیله مضر برخاست و عرض کرد: یا نبی‌الله! ما زنان که از مال پدران و فرزندانمان (از مال شوهرمان) می‌خوریم و سربار آنان هستیم (ابوداود می‌گوید: به نظر من در حدیث، و شوهرانمان بوده است) آیا از اموال ایشان چه چیزهایی بر ما حلال استی پیامبر (ص) فرمود: چیزهای تازه را هم می‌توانید بخورید و هم به دیگران هدیه کنید». ابوداود می‌گوید: کلمه «رطب» به فتح راء و سکون طاء شامل نان، سبزی و خرماست. در سنن کبری بیهقی، ج ۴، ص ۱۹۴ از لیث بن ابی سلیم از قول عطا به نقل از ابن عمر از پیامبر (ص) در حق مرد بر زنش آمده، می‌گوید: «زن حق ندارد چیزی بدون اجازه او بدهد، اگر داد اجرش مال شوهر و گناهش به گردن اوست».

160

از جمله حقوق زن بر پدر و مادر آن است که به او حسن معاشرت و آداب زندگی با شوهر را بیاموزند همان گونه که در روایت آمده است اسماء بن خارجه فزاری موقع ازدواج دخترش به او گفت: تو از لانه‌ای که در آن زندگی می‌کردی بیرون شدی و به جانب بستری می‌روی که آشنا نبودی و به سوی همدمی می‌روی که با او انس نداشتی. تو در برابر او زمین باش و او برای تو آسمان تو برای او

گهواره و او براي تو تکیه گاه باشد تو براي او کنیز باش تا او هم غلام تو باشد زیاد خودت را به او نچسبان تا بر تو خشم نگیرد و آن قدر فاصله نگیرد تا فراموشت کند. اما اگر او به تو نزدیک شد تو هم نزدیک شو و اگر فاصله گرفت تو نیز از او فاصله بگیر قوای بویایی، شنوایی و بینایی اش را پاس دار که جز بوی خوش از تو استشمام نکند و جز خوبی از تو خشنود و جز به زیبایی زیبایی تو را نبیند.

مردی به همسرش می گفت:

نسبت به من عفو و چشم پوشی داشته باش تا مورد محبت و علاقه دائمی من باشی و هنگامی که خشمگینم در موقع قهر و سلطه من حرف نزن، و یک باره چنان که دف را به صدا می آوری مرا به صدا در نیاور، زیرا که تو بی خبری از حال کسی که دور افتاده است! همانا من دیده ام که محبت و دوستی وقتی که با اذیت و آزار در قلب جمع شوند، محبت درنگ نکرده، از میان می رود و چنان از بین می رود که دوباره نمی توانی آن را بازگردانی، چنان که شکاف موجود در سنگ سخت ممکن نیست دوباره به هم بیاید و درست شود. «۹۰»

سخن کامل و جامع درباره وظیفه و ادب زن بدون طول و تفصیل آن است که در میان خانه بنشینند و سرگرم کار (کنار دوک و چرخ ریسندگی خود) باشد، زیاد بالا نرود و با همسایه ها کم حرف بزند و جز در موارد ضروری به خانه آنها نرود و در حضور و

90- در کتاب احیاء العلوم، بعد از شعر دوم، این بیت را افزوده است: «مبادا زیاد گله و شکوه کنی که بی تأثیر شده و از بین می رود و از دلم مهر و محبت تو بیرون رود چرا که دلها دگرگون می شوند.» و شعر آخر را در آن جا نیاورده است.

161

غیاب شوهر، او را پاس بدارد و در تمام کارهایش در پی خوشحالی و مسرت همسرش باشد، در مورد عفت خود و مال شوهر به او خیانت نکند و از خانه بیرون نرود، و اگر رفت به صورت پوشیده در هیأتی که جلب توجه نکند، در پی جاهای خلوت بوده باشد نه خیابانها و بازارها مبادا بیگانه ای صدای او را بشنود و یا شخصا او را بشناسد، در موارد نیاز مبادا به دوست شوهرش، خود را معرفی کند، بلکه به هر کسی که گمان می کند او را می شناسد، خود را ناشناخته بگیرد همتش اصلاح امور خویش و تدبیر منزل باشد به روزه و نمازش توجه کند وقتی که دوست همسرش در منزل را زد و اجازه ورود خواست، در صورتی که شوهرش در خانه نیست حق ندارد چیزی از او بپرسد و به خاطر حمیت نسبت به خود و شوهرش نباید با او گفتگو کند و به آنچه خداوند روزی کرده، نسبت به همسرش قانع باشد

و حق شوهرش را بر حق خود و سایر خویشاوندان مقدم بدارد، همیشه تمیز و پاکیزه و در هر حال آماده بهره‌برداری باشد که اگر شوهرش خواست، برخوردار شود به فرزندان دلسوز باشد و به لباس آنها توجه کند، زبانش را از دشنام به فرزندان و برگرداندن حرف شوهر نگه دارد، پیامبر (ص) فرموده است: «من با زن گندمگون که علاقمند به فرزندان باشد مانند این دو (در حالی که انگشتانش را به هم متصل کرده بود) هستیم، یعنی زنی که از شوهر بیوه شده و به خاطر دخترانش بیوه مانده تا آنها همسر گزیده و جدا شده و یا مرده‌اند.»^{۹۱}»

از جمله آداب زن آن است که هر چه می‌تواند در منزل خدمت کند و به زیبایی و جمال خودش به شوهر فخر فروشی نکند و شوهرش را به خاطر زشتی سرزنش ننماید.

آورده‌اند که اصمعی می‌گوید: وارد بادیه شدم دیدم، زنی از زیباترین زنان، همسر مردی از بد شکلترین مردان است، گفتم: آیا راضی هستی که همسر چنین مردی باشی

گفت: خاموش باش حرف نادرستی زدی، شاید او بین خود و خدایش بهترین کس باشد

⁹¹⁻ این حدیث را ابوداود در سنن، ج ۲، ص ۶۳۱ از حدیث عوف بن مالک اشجعی به سند ضعیفی نقل کرده است.

162

شاید من بین خود و آفریدگار خودم بد عمل کرده باشم خداوند همسری او را مجازات من قرار داده باشد و آیا من نباید راضی به رضای خدا باشم به این ترتیب مرا خاموش کرد.

از جمله آداب زن، آن است که همواره در صلاح و آراستگی باشد، در نبودن شوهرش گرفته و در وقت حضور همسر به شوخی و گشاده‌رویی و اسباب و عوامل لذت رو آورد، و سزاوار است که هیچ‌گاه شوهرش را نیازارد. از پیامبر (ص) نقل شده است:

«هیچ زنی در دنیا همسرش را نمی‌آزارد مگر این که همسر حور العین وی می‌گوید: خدا تو را بکشد او را میازار او اکنون نزد تو غریب است و نزدیک است که از تو جدا شود و نزد ما بیاید.»^{۲۸}»
از جمله حقوق نکاح که بر زن واجب است آن است که وقتی شوهرش از دنیا رفت چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد، و منتظر بماند و برای او سوگوار باشد به این ترتیب که در این مدت از بوی خوش و زر و زیور اجتناب کند و بیش از این عزادار نماند. زینب دختر ام سلمه می‌گوید: بر ام حبیبه همسر پیامبر (ص) وقتی که پدرش ابو سفیان بن حرب مرده بود، وارد شدم، عطری طلبید که در آن مقداری

خلوق» ۲۹» و یا چیز دیگری بود، کنیزی بر بدن او مالید و بعد مقداری به گونه‌هایش زد، آنگاه گفت: به خدا سوگند من به بوی خوش نیازی ندارم جز این که از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

«روا نیست برای زنی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، بیش از سه روز برای مرده عزادار باشد مگر برای شوهر که چهار ماه و ده روز باید سیاه بپوشد» ۳۰» و باید تا آخر عده ساکن خانه باشد و حق ندارد به نزد فامیلش منتقل شود و جز در موارد ضروری بیرون نرود.

این است پایان کتاب آداب نکاح از محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به دنبال آن ان شاء الله کتاب کسب و معاش می‌آید و الحمد لله اولاً و آخراً.

28- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۰۱۴ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۲۲ کتاب خود نقل کرده و می‌گوید: این حدیث حسن اما غریب است.

29- نوعی عطر که مخلوطی از مواد، مختلف است و عمده اجزای آن زعفران می‌باشد.

30- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۲، ص ۹۴ و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۲۰۲ و ابوداؤد در سنن، ج ۱، ص ۵۳۵ نقل کرده‌اند.

این سومین کتاب پیرامون بخش عادات از محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای را او را سپاس می‌گوییم همچون سپاس گفتن انسان موحد که در توحید او جز پادشاه حقیقی، همه چیز محو و متلاشی است و او را به بزرگی می‌ستاییم همچون ستایش کسی که بوضوح می‌گوید: همه چیز بجز خدای تعالی بیهوده و پوچ است و باکی هم ندارد برآستی که تمام موجودات آسمانها و زمین هرگز مگس و پروانه‌ای را نیافریده‌اند هر چند که همه با هم برای چنین کاری همدست شوند و او را سپاس می‌گوییم، زیرا که او آسمان را چون سقفی برای بندگانش برافراشته و زمین را چون بساط و فرش برای ایشان مهیا کرده است و شب را بر روز پوشانده، پس شب را پوشش و روز را وسیله زندگی قرار داده است تا در جستجوی احسان او پراکنده شوند و برای رفع نیازها به پاخیزند و بر پیامبر خدا (ص) که مؤمنان با لب تشنه بر حوض (کوثر) او وارد می‌شوند و سیراب از آن خارج می‌گردند و بر خاندان و اصحابش درود می‌فرستیم، آن اصحابی که در راه نصرت دین وی کمر بسته بودند و هیچ‌گاه اظهار

گرفتگی و خستگی نکردند و سلام فراوان ابلاغ می‌کنیم.

باری خداوند یکتای بخشنده، ربّ الارباب و مسبّب اسباب، آخرت را سرای پاداش و کیفر و دنیا را سرای اندوه و دلهره و کوشش و اکتساب قرار داده است و تلاش و کوشش در دنیا محدود به معاد بدون معاش نیست بلکه معاش وسیله و کمکی است برای معاد. بنابراین دنیا کشتزار آخرت و راه رسیدن به معاد است. در این مورد مردم سه دسته‌اند:

1- فردی که معاش او را از معادش بازداشته و او از جمله هالکان است.

2- کسی که معادش او را از معاش بازداشته و او از جمله سبقت گیرندگان و رستگاران است.

3- کسی که به اعتدال نزدیکتر است چنین شخصی به امر معاش به خاطر معادش مشغول شده و از جمله مقتصدان است و هرگز به مقام و مرتبه اقتصاد نمی‌رسد کسی که در کسب معاش راه صحیح را نمی‌پیماید و ملازم تقوا نباشد و تا وقتی که در کسب معیشت مؤدّب به آداب شریعت نباشد، هرگز از راه طلب دنیا نمی‌تواند وسیله‌ای برای آخرت فراهم کند.

اینک آداب تجارت و صنعت و انواع کسب و راه و روش اشتغال به کار را مطرح می‌کنیم و در پنج باب آنها را شرح می‌دهیم: باب اول در فضیلت کسب و تشویق به آن.

باب دوم درباره علم و آگاهی به درستی خرید و فروش و معاملات. باب سوم راجع به بیان عدالت در معامله. باب چهارم راجع به بیان احسان در معامله. باب پنجم درباره دلسوزی بازرگان نسبت به دینش.

باب اول در فضیلت کسب و تشویق به آن

اما از قرآن مجید، قول خدای تعالی: «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»^۱ که خدا این آیه را از باب امتنان و قدردانی ذکر کرده است.

و فرموده است: وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ «۲» قدرت بر تصرف زمین را نعمتی دانسته و شکر آن را خواسته است و فرموده است: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ «۳» و نیز فرموده است: وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ «۴» و فرموده است: فَأَنْتُمْ شَرُّوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ «۵».

اما اخبار، رسول خدا (ص) فرمود: «بعضی از گناهان است که جز تلاش برای معاش، آنها را محو نمی کند.» «۶»

پیامبر (ص) فرمود: «تاجر راستگو در روز قیامت با صدیقین و شهیدان محشور می شود.» «۷»

1- نبأ / ۱۱: و روز را (وقت) معاش قرار دادیم.

2- اعراف / ۱۰: و در آن برای شما معیشتها قرار دادیم ولی شما کمتر سپاس می گزارید.

3- بقره / ۱۹۸: گناهی بر شما نیست اگر از پروردگارتان فزونی خواهید.

4- مزمل / ۲۰: و دیگری که در زمین راه می روند و از فضل خدا (روزی) می طلبند.

5- جمعه / ۱۰: پس در زمین پراکنده شوید و از کرم خدا (روزی) بخواهید.

6- این حدیث را ابونعیم در حلیه و ابن عساکر - به طوری که در جامع الصغیر باب همزه آمده - از قول ابوهریره به سند ضعیفی نقل کرده

است و طبرانی در الاوسط آن را نقل کرده و در سند این حدیث محمد بن سلام مصری می باشد. ذهبی گوید: از یحیی بن بکیر خبر مجعولی

نقل شده است و این حدیث به گفته او از یحیی بن بکیر نقل شده به مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۶۴ مراجعه کنید.

7- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۲۱۳ کتاب خود از حدیث ابوسعید نقل کرده و گفته: این حدیث حسن است.

166

و آن حضرت فرمود: «هرگاه از راه حلال و برای حفظ آبرو و خودداری از خواستن چیزی از مردم و به خاطر گشایش بر اعضای خانواده و کمک به همسایگان دنیا را بطلبد خدا را در حالی ملاقات کند که صورتش چون ماه شب چهارده می درخشد.» «۸»

پیامبر (ص) روزی با اصحابش نشستند. چشمش به جوان چابک و نیرومندی افتاد که با شتاب از دیگران سبقت می‌گرفت اصحاب گفتند: وای بر این جوان چقدر خوب بود که جوانی و چابکی وی در راه خدا می‌بود. پیامبر (ص) فرمود: «این حرف را ننید، زیرا اگر او برای خودش می‌کوشد تا خود را از درخواست از مردم باز دارد و از مردم بی‌نیاز کند در حقیقت او در راه خداست و اگر برای پدر و مادر ناتوان و یا فرزندان خود که توان کار ندارند تلاش می‌کند تا آنها را بی‌نیاز کند و کفایت کند بحق در راه خداست و اگر تلاش وی برای فخر فروشی و افزون طلبی باشد در راه شیطان است.»^۹»

پیامبر (ص) فرمود: «خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد که شغل و حرفه‌ای می‌گیرد تا بدان وسیله از مردم بی‌نیاز شود و بنده‌ای را دشمن می‌دارد که علم می‌آموزد و علم را حرفه و شغل خود قرار می‌دهد.»^{۱۰}»

در خبر است: «خداوند مؤمن پیشه‌ور را دوست می‌دارد.»^{۱۱}»

پیامبر (ص) فرمود: «حلالترین چیزی که مرد از آن تغذیه می‌کند مالی است که از

8- این حدیث را ابو شیخ در کتاب الثواب، و ابونعیم در الحلیة و بیهقی در شعب الایمان چنان که در المغنی آمده است - از حدیث ابهریره به سند ضعیف نقل کرده‌اند و کلینی در کافی، ج ۵، ص ۷۸ از ابوجعفر (امام باقر ع) نقل کرده است.

9- این حدیث را - به طوری که در المغنی آمده - طبرانی در سه کتاب لغت خود از کعب بن حجره به سند ضعیفی نقل کرده است.

10- با این لفظ در جایی بر نخوردم جز این که دیلمی در مسند الفردوس از علی (ع) نقل کرده است: «خداوند دوست دارد که بنده‌اش را ببیند در راه کسب حلال در زحمت است» به طوری که در کتاب جامع صغیر آمده، سند این حدیث ضعیف است.

11- طبرانی در الکبیر و بیهقی در الشعب از قول ابن عمر - به طوری که در جامع صغیر آمده - به سند ضعیفی آن را نقل کرده و کلینی در کافی، ج ۵، ص ۱۱۳ روایت کرده است.

راه کسب و هر نوع خرید و فروش پسندیده به دست آورد.»^{۱۲}»

در خبر دیگری است: «حلالترین مالی که بنده خدا می‌خورد کسب دست سازنده است وقتی که خالص باشد.»^{۱۳}»

پیامبر (ص) فرمود: «به دنبال شغل تجارت بروید که نه دهم روزی در آن است.»»۱۴»

روایت شده است که عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - مردی را دید، فرمود:

«چه می کنی گفت: عبادت می کنم. پرسید: زندگی تو را چه کسی اداره می کنی گفت:

برادرم. فرمود: برادرت از تو عابدتر است.»

پیامبر ما (ص) فرمود: «همانا من چیزی را نمی شناسم که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دوزخ دور سازد مگر این که به شما انجام آن را دستور دادم و چیزی را سراغ ندارم که باعث دوری شما از بهشت و نزدیکی شما به آتش جهنم گردد مگر آن که شما را نهی کردم و جبرئیل امین در دلم انداخت که هیچ کس هرگز نمی میرد مگر این که روزی اش را کامل بخورد و اگر روزی بموقع نرسید از خدا بترسید و در طلب روزی حد اعتدال پیشه کنید.» آن بزرگوار در طلب روزی به حد اعتدال دستور داده و نگفته است طلب نکنید، آنگاه در پایان سخن فرموده است: «مبادا دیر رسیدن روزی شما را وادارد تا از راه معصیت خدا آن را طلب کنید زیرا به وسیله معصیت به روزی که در نزد خداست کسی نمی تواند برسد.»»۱۵»

پیامبر (ص) فرمود: «بازارها سفره های الهی هستند هر کس در آن جا حاضر شد،

12- بیهقی در سنن، ج ۵، ص ۲۶۳ و احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۴۱ آن را نقل کرده است.

13- احمد در مسند خویش به سند صحیح از قول ابوهریره - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۶۱ آمده - این حدیث را نقل کرده

است و در آن جا به جای سازنده، کارگر آمده است.

14- این حدیث را ابراهیم حربی در غریب الحدیث نقل کرده (المغنی) و در کافی نظیر آن را در، ج ۵، ص ۳۱۹ آورده است.

15- طبرانی در الکبیر بخش اول حدیث را با عبارت دیگر، و بزاز و همچنین طبرانی - چنانکه در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۱ آمده - بخش

پایانی را نقل کرده اند و از کافی با بیان و توضیح خواهد آمد.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر کسی از شما ریسمانش را بردارد و پشته هیزمی بر دوش بگیرد بهتر است از این که پیش مردی بیاید که خداوند از لطف خود مالی به او مرحمت کرده است و از او چیزی بخواهد: آن هم بدهد و یا ندهد.» «۱۷»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به روی خودش دری از درخواست بگشاید، خداوند هفتاد در از تنگدستی به روی او باز کند.» «۱۸»

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایاتی را کافی با سند صحیح از قول ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل کرده، می‌فرماید: «رسول خدا (ص) در حجة الوداع فرمود: بدانید که جبرئیل در دلم انداخت که کسی تا روزیش را به طور کامل نخورده از دنیا نمی‌رود. پس از خدای عز و جل بترسید و در طلب روزی رعایت اعتدال کنید، مبادا دیر رسیدن مقداری از روزی شما را وادار کند تا از راه معصیت خدا آن را بطلبید زیرا خدای تبارک و تعالی روزی را به طور حلال ما بین مردم تقسیم کرده، نه به طور حرام. بنابراین هر کس از خدای عز و جل بترسید و صبر کند، خداوند از راه حلال روزی او را می‌دهد، و هر کس پرده حرمت را بدرد، عجله کند و از راه حرام روزی به دست آورد، خداوند از روزی حلال وی به همان اندازه بکاهد و در روز قیامت از او حساب کشیده شود.» «۱۹»

-16 این سخن حسن بصری است مصنف اشتباهاً آن را به پیامبر (ص) نسبت داده است.

-17 این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۷۱ و نسائی در سنن، ج ۵، ص ۹۶ و ترمذی در سنن، ج ۳، ص ۱۹۳ کتاب خود نقل کرده‌اند.

-18 این حدیث را کلینی در کافی، ج ۴، ص ۱۹ نقل کرده و در آن جا آمده است: «خداوند در تنگدستی به روی او بگشاید».

-19 کافی، ج ۵، ص ۸۰ مؤلف در کتاب وافی می‌گوید: ... «واجملو فی الطّلب» یعنی نباید بیش از اندازه خودتان را به زحمت بیندازید، و عطف این جمله بر «اتقوا الله» دو احتمال دارد: یکی آن که مقصود این باشد که از خدا درباره این زحمت و رنج زیاد بترسید و خودتان را در شبهات نیندازید، یعنی چنین کاری را نکنید و دوم این که اگر شما از خدا بترسید محتاج به این رنج و زحمت نیستید و اشاره دارد به آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، یعنی هر که از خدا بترسد خداوند راه نجاتی برایش فراهم کند و او را از نجاتی که گمان ندارد، روزی دهد. (طلاق / ۲ و ۳).

در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج به نقل از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «محمد بن منکدر همواره می‌گفت: من تصور نمی‌کردم که علی بن حسین (ع) فرزندی برتر از خود به جا گذاشته باشد تا این که پسرش محمد بن علی را دیدم.

می‌خواستم او را موعظه کنم، اما او مرا موعظه کرد. یارانش از او پرسیدند: چگونه تو را موعظه کردی گفت: در وقتی که هوا گرم بود به یکی از نواحی مدینه رفتم ابو جعفر محمد بن علی به من برخورد. او که مردی تنومند و سنگین وزن بود، در حالی به من رسید که بر دو غلام سیاه و یا دو برده تکیه داده بود، با خودم گفتم: سبحان الله، پیرمردی از بزرگان قریش در این ساعت گرما با این حالت در پی دنیاست! من باید او را نصیحت کنم. نزدیک او رفتم و به او سلام دادم، سلام را به گرمی «۲۰» پاسخ داد در حالی که عرق می‌ریخت گفتم: خداوند، تو را بهبود بخشد، تو یکی از پیر مردان و بزرگان قریشی در این ساعت روز با این حال در پی دنیایی، آیا توجه داری که اگر اجلت فرا رسد، تو با این حال چه می‌کنی: امام (ع) فرمود: اگر مرگم فرا رسد و من با این حال باشم من در حال طاعت، طاعت خدای عز و جل خواهم بود، در حالی که خود و خانواده‌ام را از تو و از مردم دیگر بی‌نیاز می‌گردانم، و تنها ترسم از آن است که مبادا مرگم فرا رسد در حالی که من در معصیتی از معاصی پروردگار باشم! گفتم: راست گفتی، خداوند تو را مشمول رحمت خود گرداند، من می‌خواستم شما را موعظه کنم، شما مرا موعظه کردید.» «۲۱»

در روایت صحیح از فضیل بن یسار به نقل از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«مردی که تنگدست شود و به مقدار نیاز خود و خانواده‌اش کار کند و در پی مال حرام نرود، همچون کسی است که در راه خدا جهاد کند.» «۲۲»

در روایت حسن از قول زراره از امام صادق (ع) نقل شده است: «مردی خدمت آن

20- در بعضی نسخه‌ها به جای «بهر»، «بهر» آمده است، به معنی نفسهای پیاپی می‌باشد که در وقت تلاش زیاد و دویدن عارض می‌شود.

21- کافی، ج ۵، ص ۷۳.

22- همان مأخذ، ص ۸۸، شماره ۳.

حضرت رسید و عرض کرد: من با وجود این که محروم و نیازمندم، از عهده کاری بخوبی بر نمی آیم و به امر تجارت خوب وارد نیستم. امام (ع) فرمود: کار کن و روی سرت بار بکش و در پی بی نیازی از مردم باش، زیرا رسول خدا (ص) سنگی را روی شانهاش حمل کرد و آن را روی دیواری گذاشت و سنگ در جای خود قرار گرفت در حالی که پیامبر (ص) از عمق رخنه آن بی خبر بود با وجود این سنگ جای مناسب خود را یافت. «۲۳»»

در روایت حسن به نقل از حلبی از امام صادق (ع)، آمده است: «کسی که برای خانواده اش زحمت می کشد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.» «۲۴»»

در روایت حسن، زراره از امام صادق (ع) نقل کرده که می گوید: «هر کس در وضو گرفتن و نماز خواندنش تنبلی کند، برای امر آخرتش خیری نیست و هر که نسبت به آنچه باعث اصلاح امر زندگی اوست تنبلی کند، خیری در او برای امر دنیوی اش نمی باشد.» «۲۵»»

از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین فرموده است: خداوند عز و جل به داوود (ع) وحی کرد که تو اگر از بیت المال نمی خوردي و به دست خودت کاری انجام می دادي، بنده خوبی بودي. امام (ع) فرمود: داوود (ع) چهل بامداد گریه کرد، خداوند به آهن دستور داد که برای بندهام، داوود، نرم شو. به این ترتیب خداوند آهن را برای داوود نرم ساخت و او هر روز زرهي می ساخت و به هزار درهم می فروخت در نتیجه سیصد و شصت زره ساخت و آنها را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیازی جست.» «۲۶»»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «در اوقات زندگی از بخشي برای

23- کافی، ج ۵، ص ۷۶، شماره ۱۴.

24- همان مأخذ، ص ۸۸، شماره ۱.

25- همان مأخذ، ص ۸۵، شماره ۳.

26- همان مأخذ، ص ۷۵، شماره ۵.

بخش دیگر کمک بگیرید و سر بار دیگران نباشید.» «۲۷»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می فرماید: کسی که بار زندگی خود را به دوش دیگران بیندازد، از رحمت خدا بدور است.» «۲۸»

از آن حضرت نقل شده است: «درباره مردی پرسید، عرض کردند: نیازمند شده است، فرمود: اکنون چه می کنی گفتند: در خانه اش به عبادت خدا مشغول است.

فرمود: پس هزینه زندگی اش از کجا تأمین می شودی گفتند: یکی از برادران دینی اش زندگی او را تأمین می کند. فرمود: به خدا سوگند، آن که زندگی او را اداره می کند عبادت بیشتری انجام می دهد تا خود او.» «۲۹» اخبار از ائمه (ع) در این زمینه فراوان است.

غزالی گوید: اما آثار وارده از بزرگان لقمان حکیم به پسرش گفت: پسر عزیزم! از کسب حلال در برابر تنگدستی کمک بگیر، زیرا کسی هرگز دچار تنگدستی نشد مگر آن که به سه خصلت مبتلا شد: سستی در دین و ضعف در عقل و بی مروّتی و مهمتر از این سه خصلت بی اعتباری او در نظر مردم است.

ابن مسعود می گوید: همانا من دوست ندارم مردی را ببینم که نه به امر دینی اش مشغول باشد و نه به امر دنیوی اش.

نقل کرده اند که اوزاعی، ابراهیم بن ادهم را دید که پشته هیزمی روی شانۀ اش حمل می کند. رو به او کرد و گفت: ابو اسحاق این پشته را کجا می بری دوستانت کارها را انجام می دهند. ابراهیم گفت: ای ابو عمرو، این حرف را نزن، زیرا من شنیده ام هر کسی در راه کسب حلال در معرض خواری و مذلت قرار گیرد، وارد بهشت می شود.

ابو سلیمان دارانی می گوید: از نظر ما عبادت آن نیست که پاهایت را دراز کنی در حالی که دیگری زندگی تو را تأمین می کند، بلکه نخست باید دو قرص نان برای خودت فراهم کنی و پس از تهیه آنها عبادت کنی.

گویند: روز قیامت منادیی فریاد می‌زند: کجایند کسانی که در روی زمین مورد خشم خدا شدند، کسانی به پا می‌خیزند که در مسجدها گدایی می‌کردند. این مطلب نکوهشی است از طرف شرع نسبت به گدایی و تکیه داشتن بر کمک دیگران، در صورتی که هر کس مال موروثی نداشته باشد، جز کسب و تجارت چیزی او را از گدایی و سربرار دیگران شدن نجات نمی‌دهد.

پاسخ به اشکال

اگر بگوییم پیامبر (ص) فرموده است: «به من وحی نشده که مال و ثروت جمع کن و از جمله بازرگانان باش، لیکن به من وحی شده که با حمد و سپاس، پروردگارت را تسبیح گوی و از جمله سجده کنندگان باش و پروردگارت را چنان پرستش کن که مقام یقین برای تو حاصل شود.»^{۳۰}

به سلمان فارسی - خدایش بیامرزد - گفتند: ما را نصیحت کن، فرمود: هر کس از شما در حال مراسم حج و یا در حال جهاد و یا تعمیر مسجد خدا بمیرد، به مقاماتی خواهد رسید و مبادا در حال تجارت و در حال خیانت از دنیا برود.

پاسخ آن است که راه جمع بین این اخبار به این است که حالات مختلف را شرح دهیم: ما نمی‌گوییم که تجارت به طور مطلق و یا بی‌کاری بی‌قید و شرط از هر جهت بالاترین صفت است، بلکه می‌گوییم تجارت یا برای تحصیل مال به مقدار نیاز است، یا برای فراهم آوردن ثروت بیش از حد نیاز اگر تجارت برای افزون خواهی از مقدار احتیاج، یعنی برای زیاد کردن مال و اندوختن ثروت باشد نه برای صرف در راه خیرات و صدقات، در این صورت نکوهیده است زیرا چنین تجارتی رو آوردن به دنیاست دنیایی که دلبستگی بدان در رأس همه خطاهاست و اگر علاوه بر آن خیانتکار هم باشد

30- این مطلب در سوره حجر، آیات ۹۸ و ۹۹ است. اما خبر را ابن منذر و حاکم در تاریخ خود و دیلمی از ابومسلم خولانی و ابن مردویه از وی و از ابن مسعود - به طوری که در درالمنثور، ج ۴، ص ۱۰۹ آمده - نقل کرده‌اند.

که خود ظلم و تبهکاری است و مقصود سلمان هم که فرمود: «نباید در حال تجارت و خیانت بمیری». همین است و از تاجر، قصدش آدم افزون طلب است.

و اما اگر انسان به وسیله تجارت بخواهد زندگی خود و فرزندانش را اداره کند در حالی که می‌توانست از راه گدایی هم آنها را اداره کند، در این صورت به خاطر حفظ آبرو و احتراز از گدایی، تجارت بهترین کار است و اگر محتاج به گدایی نیست و بدون درخواست، دیگران به او کمک می‌کنند باز هم کسب برای او بهتر است چرا که دیگران به خاطر درخواست به زبان حالش به او کمک می‌کنند و در بین مردم، خود منادی تنگدستی خویش است. بنابراین پرهیزگاری و حفظ آبرو بهتر از بیکاری بلکه بهتر از اشتغال به عبادت بدنی است.

نرفتن به دنبال کسب برای چهار گروه بهتر است: ۱- عابدی که به عبادت‌های بدنی [باطنی] مشغول است، ۲- مردی که در سیر و سلوک باطنی است و به عمل قلبی در علوم احوال و مکاشفات اشتغال دارد، ۳- دانشمندی که سرگرم تربیت علم ظاهر است در اموری که مردم در دین خود از آن بهره‌مند می‌شوند مانند کسی که صاحب فتواست و مفسر، محدث و نظایر آنها، ۴- مردی که دست اندرکار مصالح مسلمین و عهده‌دار امور مسلمانان است مانند سلطان، قاضی و ناظر بر اموال که این افراد هر گاه اموالی را که برای مصالح عمومی و یا موقوفاتی که وقف علما و فقراست سرپرستی می‌کنند، توجه ایشان بر این امور بالاتر از اشتغال به کسب است از این رو به رسول خدا (ص) وحی شد که با حمد و سپاس پروردگارت را تسبیح گوی و از جمله سجده‌کنندگان باش و وحی نشد که ثروت جمع کن و در زمره بازرگانان باش، زیرا آن حضرت جامع اوصاف این چهار گروه بود، با اوصاف بیشتری که در وصف نگنجد. و این چهار دسته دو حالت دیگر نیز دارند:

یکی آن که زندگی آنان وقتی که کسبی ندارند از دست مردم و زکات و یا صدقه‌ای است که بدون نیاز به درخواست به خاطر خدا می‌دهند، در این صورت کسب نکردن و اشتغال به همان کاری که دارند بهتر است زیرا عمل آنها کمک به مردم در امور خیر است و به

دلیل این که قبول زکات و صدقات از سوی آنان حقی است بر گردن مردم که ادا می‌شود و یا فضیلتی است برای آنان حالت دوم آن است که آنان برای اداره معیشت خود نیازمند به درخواست از دیگران شوند، در این صورت جای اشکال و سختگیری‌هایی است که در مورد سؤال از مردم نقل کردیم و نکوهش سؤال ظاهراً دلیل بر آن است که خودداری از سؤال بهتر است و نظر دادن درباره سؤال بدون توجه به احوال و اشخاص دشوار است بلکه اظهار نظر در این مورد موقوف به درک

موقعیت و توجه انسان به وضع خود می‌باشد به این ترتیب که حالت ذلت و آبروریزی و نیاز به گرانباری و خواهشی را که در سؤال پیش می‌آید با فایده‌ای که برای او و دیگری از اشتغال وی به علم و یا عمل حاصل می‌شود، با هم بسنجد. چه بسا کسی که مردم بهره زیادی از او می‌برند، خود نیز از اشتغال به علم و عمل بهره فراوان می‌برد و کسب معیشت با کمترین عرض حاجت بر او سهل می‌شود و چه بسا قضیه بر عکس باشد و در مواردی هم سود و زیان با هم برابر باشند. بنابراین شایسته است که شخص تصمیم گیرنده به قلبش مراجعه کند، هر چند که مفتیان در آن مورد فتوا داده باشند، زیرا فتواها تمام جهات و جزئیات احوال را به تفصیل بیان نمی‌کنند.

در میان پیشینیان کسی بود که سیصد و شصت دوست داشت هر شب به منزل یکی از آنها وارد می‌شد و کسی بود که سی دوست داشت، آنان مشغول عبادت می‌شدند با علم به این که میزبانان ایشان از این که اینان احسان آنها را پذیرایند ممنون هستند، از این رو پذیرفتن احسان میزبان از جانب آنها، علاوه بر عبادات آنان، خود خیر و نیکی بود. بنابراین در این امور باید دقت لازم صورت گیرد زیرا پاداش گیرنده، وقتی که از آن برای امر دینی کمک بگیرد، و احسان کننده نیز از روی میل احسان کند، همانند بخشنده است و هر کس بر این مطالب آگاهی داشته باشد، می‌تواند

175

وضع خودش را دریابد و از دل خودش بپرسد که چه چیز نسبت به حال و وقت او بهتر است، و الله اعلم».

می‌گوییم: آنچه از اخبار اهل بیت (ع) به دست می‌آید این است که به طور کلی کسب و تجارت افضل است حتی برای شخص متعبد و اهل علم و صاحبان ریاست، همان طوری که از خبر داوود و اخباری که گذشت استفاده می‌شود.

در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: امام صادق (ع) درباره آیه مبارکه:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «۳۱» فرمود: بازرگانانی بودند که موقع نماز تجارت را رها می‌کردند و به سوی نماز می‌شتافتند، اینان پاداش بیشتری دارند تا کسی که تجارت نمی‌کند. «۳۲»

از امام صادق (ع) است که فرمود: عمر بن مسلم چه می‌کندی گفتند، رو به عبادت آورده و تجارت را ترک کرده است. فرمود: وای بر او آیا نمی‌داند که هر که از طلب روزی باز ایستد، عبادتش قبول نمی‌شود همانا گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) وقتی که آیه شریفه: **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** «۳۳» نازل شد، در خانه‌هایشان را بستند و رو به عبادت آوردند و گفتند: ما را خداوند کفایت می‌کند، این قضیه به رسول خدا (ص) رسید به ایشان پیغام داد که چه چیز باعث شد که شما این کار را بکنید گفتند: یا رسول الله! خدای عز و جل روزی ما را بر عهده گرفته است و ما رو به عبادت آوردیم.

پیامبر فرمود: همانا کسی که چنین کاری بکند، خداوند عبادت او را نمی‌پذیرد، باید شما دنبال روزی بروید زیرا من دشمن می‌دارم آن مردی را که دهانش را

31- نور / ۳۷: مردانی که بازرگانی و سوداگری آنان را از یاد خدا باز ندارد.

32- من لایحضره الفقیه، ص ۳۶۲، باب التجارة و آدابها، شماره ۴.

- *طلاق / ۲، ۳: ترجمه آن در صفحات قبل گذشت. - م.

176

به سمت پروردگار باز کند و بگوید: پروردگارا به من روزی بده، روزی بده، در حالی که دنبال روزی نمی‌رود.» «۳۳»

از علی بن ابی حمزه روایت شده است که می‌گوید: «حضرت ابو الحسن (ع) را دیدم در میان زمینی که متعلق به ایشان بود کار می‌کرد، در حالی که پاهایش غرق در عرق بود. عرض کردم: فدایت شوم، کارگران شما کجا هستندی فرمود:

علی بن حمزه، کسانی که از من و از پدرم بهتر بودند در زمین خود، کار می‌کردند.

عرض کردم: مقصود شما کیستی فرمود: رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و همه نیاکانم که به دست خود، کار می‌کردند، کار کردن، روش انبیا و مرسلین و صالحان است.» «۳۴»

از فضل بن ابی قره نقل شده است که می‌گوید: «بر امام صادق (ع) وارد شدیم در حالی که روی دیوار مشغول کار بود، عرض کردیم: فدایت شویم، اجازه بفرمایید این کار را ما انجام دهیم و یا غلامانتان انجام بدهند، فرمود: نه، مرا به حال خودم بگذارید زیرا من مایلم که خدای عزّ و جلّ مرا در حالی ببیند که کار می‌کنم و برای کسب حلال خودم را به زحمت انداخته‌ام» و «امیر المؤمنین (ع) در شدت گرما به دنبال رفع نیازهای زندگی‌اش می‌رفت به این منظور که خداوند ببیند او در راه کسب حلال خود را زحمت می‌دهد.» ۳۵»

غزالی گوید: «این بود، فضیلت کسب، لیکن عقدي که بدان وسیله کسب صورت می‌گیرد باید دارای چهار ویژگی باشد: درستی، عدالت، احسان و دلسوزی نسبت به دین، و ما راجع به هر کدام از آنها یک باب فراهم کرده‌ایم، اینک از عوامل و اسباب صحّت و درستی کسب در باب دوّم شروع می‌کنیم و آنها را نام می‌بریم.»

33- من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۲، شماره ۴، باب التجارة و آدابها.

34 و ۳۵- من لا یحضره الفقیه، ص ۳۵۵، شماره ۲۴ و ۲۶، باب المعایش و المكاسب.

باب دوّم درباره آشنایی با کسب

به صورت بیع، ربا، سلم، اجاره، قراض، شرکت، و بیان شرایطی که شرع مقدس درباره صحت این تصرفات دارد که همین صحّت، در شرع مقدس مدار و ملاک همه کسبهاست.

بدان که تحصیل علم این باب بر هر کسی که در صدد کسب می‌باشد واجب است، زیرا طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. منظور طلب علمی است که مورد نیاز است و شخص کاسب هم به علم کسب نیاز دارد و هر گاه با علم مربوط به این باب آشنا شود با عوامل فساد معامله آشنا می‌شود و در نتیجه از آنها پرهیز می‌کند و در موارد نادر و مشکلات فرعی که پیش می‌آید، تأمل می‌کند تا آن که بپرسد، زیرا اگر او به علم اجمالی با اسباب و عوامل فساد آشنا نباشد نمی‌داند که چه وقت باید توقّف کند و بپرسد و اگر بگوید: من اقدام بر فراگیری نمی‌کنم بلکه صبر می‌کنم تا وقتی که موردی پیش بیاید، آن وقت می‌آموزم و می‌پرسم، در پاسخ وی گفته می‌شود: اگر تو موارد فساد عقدها را ندانی از کجا می‌دانی که اشکالی پیش آمده است، زیرا شخص کاسب به طور مداوم تصرفاتی می‌کند و نمی‌داند در کجا باید توقّف کند در حالی که تمام این تصرفات را صحیح و مباح می‌پندارد. پس ناگزیر

باید این مقدار از علم تجارت را داشته باشد تا بتواند موارد مباح و جایز را از غیر جایز و جای اشکال را از جای واضح و غیر مشکل تشخیص دهد.»

می‌گوییم: در کتاب من لا یحضره الفقیه از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «هر کس بدون علم و آگاهی تجارت کند، در ربا بیفتد، باز هم دچار ربا گردد، بنابراین نباید کسی در بازار به کسب و تجارت پردازد مگر آن که به مسائل خرید و فروش آشنا باشد.»^۱»

1- من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۳، شماره ۹، باب التجارة و آدابها؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۰، کافی، ج ۵، ص ۱۵۴.

178

از اصبع بن نباته نقل شده که می‌گوید: «از علی (ع) شنیدم که روی منبر می‌گفت:

ای گروه بازرگانان، اول آشنایی با مسائل، آنگاه تجارت به خدا سوگند که ربا در میان این امت مخفی‌تر از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف است. اموالتان را با صدقه دادن حفظ کنید، تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است جز آن تاجری که حق را بگیرد و حق را بدهد.»^۲»

غزالی گوید: «علم عقود زیاد است لیکن این شش عقده‌ای که از مکاسب جدا نیستند، عبارتند از بیع، ربا، سلم، اجاره، شرکت و قراض که ما باید شرایط آنها را شرح دهیم.»

عقد بیع و شرایط آن

[ارکان عقد بیع]

اولین عقد، بیع است، خداوند آن را حلال فرموده است و آن سه رکن دارد: عاقد، معقود علیه، و عبارت عقد

رکن اول - عاقد.

می‌گوییم: مقصود غزالی از عاقد، شامل بایع و مشتری است. ما شرایط آن دو را به روش اهل بیت (ع) نقل می‌کنیم و از نقل گفته‌ی وی اعراض می‌کنیم، و به توفیق الهی می‌گوییم: شرط فروشنده و خریدار آن است که دارای بلوغ، عقل و رشد و مالکیت باشند و یا چیزی که جایگزین مالکیت باشد مانند وکالت، ولایت و وصایت، و دیگر آن که دو طرف راضی باشند. بنابراین خرید و فروش کودک،

دیوانه، بیهوش، مست و سفیه درست نیست، و نیز بیع فضولی و بیع کسی را که به ناحق مجبور کنند جایز نیست، چه کودک ممیز باشد و چه نباشد و چه به اجازه ولی باشد یا نه، همچنین در مورد شخصی که دیوانه است. بعضی از علمای شیعه معامله کودک عاقلی را که به ده سالگی رسیده باشد جایز دانسته‌اند و بعضی خرید و فروش او را برای آزمایش و تمرین اجازه داده‌اند ولی اظهار آن است که خرید و فروش کودک در اشیای کم‌ارزش در مواردی که عرف عادت بر آن جاری

2- من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۳، شماره ۱۵: تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۰: کافی، ج ۵، ص ۱۵۰.

179

گشته، برای رفع مشکل در بعضی اوقات جایز است. همچنین در موردی که کودک به منزله آلت و ابزار برای کسی است که اهلیت دارد، مگر آن که خرید و فروش از قبیل معاطاة باشد که سخن در آن خواهد آمد. و در بیع فضولی و شخص مجبور اگر مالک و یا ولی او اجازه دهد و یا راضی شوند، از نظر اکثر علما به دلیل وجود مقتضی صحّت، معامله درست است یعنی عقده است با تمام شرایط و مانعی نیز در این جا وجود ندارد جز اجازه ندادن و رضایت نداشتن آن هم که مرتفع گشته است. و نیز به دلیل خبر عروه باریقی، «۳» که پیامبر (ص) او را مأمور کرد تا گوسفندی را به یک دینار بخرد و او دو گوسفند با آن یک دینار خرید سپس یکی از آنها را به یک دینار فروخت و یک دینار را با گوسفند دیگر باز آورد. پیامبر (ص) اجازه داد و او را برای این معامله تبریک گفت و برای منع از بیع فضولی اخباری از طریق اهل سنت وجود دارد جز این که خبر مربوط به جواز مشهور تر و دلالتش روشن تر است. اما کسی را که به حق مجبور کنند مانند کسی که به خاطر ادای دینی که دارد مجبور به فروش مالش کنند و یا مجبور به خرید مالی شود که در مقابل طلبش به او داده‌اند که حاکم او را مجبور بر خرید کند و نظایر این بدون خلاف صحیح است.

غزالی گوید: «شرط خریدار برده مسلمان و قرآن مجید آن است که مسلمان باشد مگر درباره کسی که با خریدن او، برده مسلمان آزاد شود.

رکن دوم مورد عقد،

مال معینی است که از یک طرف به عنوان ثمن و یا مثنی به طرف دیگر معامله منتقل می‌شود که شش شرط دارد».

می‌گوییم: بلکه نه شرط - بر اساس روش شیعه - دارد، چنان که بیان خواهیم کرد:

اول - آن که عین مال باشد،

بنابراین فروش منفعت مال درست نیست بر خلاف نظر شیخ در کتاب مبسوط که در مورد خدمت عبد، معامله را جایز می‌داند، این قول

-3 این خبر را بیهقی در سنن خود، ج ۶، ص ۱۱۲ و احمد در مسند، ج ۴، ص ۳۷۵ نقل کرده است ولی من از طریق شیعه در جایی نیافتم.

180

خلاف قاعده است.

دوم - آن که دارای منفعت حلالی باشد که مقصود عقلاست.

بنابراین فروش چیزی که منفعت مشروع ندارد نظیر مردار، بدون هیچ اختلافی درست نیست، بلکه فقها منع بیع را نسبت به فروش اعیان نجسه و مایعاتی که نجس شوند و به خاطر پلیدی و نجاست آنها قابل تطهیر نباشد، تعمیم داده‌اند، بجز سگ شکاری به دلیل فایده شکار و روغن نجس به خاطر فایده مصرفش در روشنائی که در این دو مورد روایت صریح مبنی بر جواز بیع رسیده و بعضی از فقیهان جواز فروش را مخصوص سگ تازی دانسته‌اند و بعضی فروش سگ گله و زراعت و باغ را نیز مجاز دانسته‌اند به دلیل مشارکت اینها با سگ شکاری در هدفی که باعث جواز بیع آن است. همچنین فقیهان فروش مسوخات را به طور کلی، بنابراین که قابل تذکیه نیستند - بجز فیل به قول بعضی و به خاطر روایتی که مبنی بر جواز بیع فیل رسیده - جایز ندانسته‌اند و نیز به منع فروش قورباغه‌ها، لاک‌پشته‌ها و تمام درندگان فتوا داده‌اند. بجز گربه - به دلیل نصی که به جواز بیع آن رسیده - و به استثنای یوز پلنگ به خاطر صلاحیت آن برای شکار. و بعضی از علما به دلیل خبر صحیح، پرندگان درنده را نیز استثنا کرده‌اند و بعضی گفته‌اند تمام درندگان به دلیل استفاده از پوست و پرشان که تذکیه بر آنها واقع می‌شود و پاک و مورد استفاده واقع می‌شوند، جایز البیع‌اند، و درباره پوست دباغی‌شده پلنگ روایت صریح بر جواز بیع رسیده است و بعضی فروش سرگین و بول را چه پاک و چه نجس به دلیل پلیدی آنها منع کرده‌اند جز بول شتر را که به عنوان دارو - به طوری که در خبر وارد شده - مجاز شمرده‌اند و اخبار با وجود ضعف اسناد درباره عذر مختلف است و بعضی از فقها منع بیع را به هر چیزی که مانند آلات لهُو به منظور حرام استفاده می‌شود تعمیم داده‌اند، هر

چند که بندرت در غیر راه حرام نیز قابل استفاده باشد. چون مورد ندرت باعث جواز نمی‌شود و همچنین بیع مجسمه‌هایی مانند صلیب و بت که برای پرستش ساخته شده‌اند و بعضی از اساتید ما از متأخرین - خدا بیامرزدشان - به جواز بیع هر آنچه سود حلال مورد نظر عقلا را داشته باشد که به

اصالت جواز و نبودن دلیل قابل توجهی بر منع بیع، مورد اعتماد بوده گرایش یافته‌اند.

زیرا نجاست و پلید دانستن چیزی باعث منع بیع نمی‌شود و به دلیل فرموده امام صادق (ع): «هر چیزی مطلق است مگر آن که نهی در آن باره رسیده باشد»^۴، و به دلیل ظواهر نصوصی که در موارد استثنای یاد شده وارد است زیرا که جواز در این موارد - چنان که ظاهر است - جز برای منفعت حلال نمی‌باشد تنها به دلیل مخصوص بودن مورد سؤال است که پاسخ نیز محدود و مخصوص به مورد خاص است، و نیز به دلیل عموم: و احل الله البیع.

سوم - مورد معامله مملوکی باشد که ملکیت آن کامل باشد

بنابراین فروش شخص آزاد و چیزهایی که تمام مسلمانان پیش از حیات در آنها شریکند مانند آب و علف، ماهیها و حیوانات وحشی را پیش از آن که شکار کنند - وقتی که در زمین مباح باشند - صحیح نیست و نیز فروختن مال وقف جایز نیست به دلیل تمام نبودن ملکیت آن مگر موردی باشد که خبر صحیح - در صورت اختلاف صاحبان وقف - دلالت بر جواز بیع آن دارد به این دلیل که چه بسا اختلاف باعث از بین رفتن اموال و نفوس می‌شود.^۵»

در خبر دیگری آمده است: «هر گاه نیازمند باشند و پس از آن درآمد ملک کفایت نکند و همه اصحاب وقف راضی باشند و فروختن بهتر باشد، بفروشند.» بعضی از فقها به این خبر عمل کرده‌اند در حالی که سند آن مجهول است بعضی از ایشان موردی را که ملک وقف مخروبه شده و مهمل مانده و به آن صورت هیچ نفعی نداشته باشد، به مورد فوق ملحق کرده‌اند و شهید ثانی - خدایش بیامرزد - این قول را پسندیده به دلیل آن که در این حال مقصود وقف که باقی داشتن اصل ملک و مصرف کردن منفعت می‌باشد از

4- در غوالی آللالی ابن ابی جمهور احسائی از آن حضرت چنین آمده است: «هر چیزی مطلق است مگر این که در آن باره نصی رسیده باشد» و در جلد اول بحار اواخر کتاب علم، باب آنچه از آیات و اخبار قابل استنباط است.

5- به استبصار، ج ۴، ص ۹۹ کتاب وقف مراجعه کنید و خبر دیگری نیز در استبصار، ج ۴، ص ۹۹ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶ آمده است.

182

میان رفته است، چنان که اگر حصیر مسجد کهنه شود و یا درخت خرمايش فرسوده گردد به نحوی که قابل استفاده نباشد، برای سوختن و امثال آن فروخته می‌شود و این کار خوب است و در این مسأله اقوال ضعیف دیگری وجود دارد، در حالی که دلیل منع عام است.

و نظیر آن است، فروختن امّ ولد تا وقتی که فرزندش زنده است، فروختن او جایز نیست مگر برای ادای مبلغی که بر ذمه دارد، با وجود ناداری و تنگدستی مولایش - بنا به قول مشهور - به دلیل خبر صحیحی که از امام کاظم (ع) رسیده است: «هر مردی که کنیزی را بخرد و از او صاحب فرزندی شود و بعد، بهای آن کنیز را نپردازد و آنقدر مال هم از خود به جا نگذارد که آن مبلغ را بپردازد، فرزندش را از آن زن می‌گیرند و خود او را می‌فروشند و بهایش را می‌پردازند، سؤال کردند: آیا در غیر این صورت نیز فروخته می‌شود؟ فرمود: خیر». «۶» و بعضی فروختن او را مشروط به مردن مالک کرده‌اند، و بعضی موارد دیگر را نیز بر این مورد افزوده‌اند. در روایت صحیح آمده است: «ام ولد فروخته می‌شود و به ارث می‌رسد و هبه می‌شود و از هر جهت مثل کنیز است.» «۷»

و اگر فتوای فقهای شیعه نبود که از فروش ام ولد منع کرده‌اند، ما نهی روایت اول را حمل بر کراهت می‌کردیم.

چهارم - مال مورد معامله معلوم باشد،

بنابراین فروختن چیز نامعلوم و مبهم صحیح نیست به دو جهت یکی از ترس این که مبادا دچار فریب شود که از آن نهی شده و دیگر

6- کافی، ج ۶، ص ۱۹۳، شماره ۵.

7- همان مأخذ، ص ۱۹۱. در آن جا آمده است: «امّه تباع...» یعنی تنها داشتن فرزند سبب عدم جواز بیع نمی‌شود بلکه در برخی از صورتها فروخته می‌شود چنان که اگر فرزندش بمیرد و یا در مورد مبلغ بهای خودش و موارد استثنای دیگر. و در حقیقت این مطلب در رد بر عامّه است که به طور مطلق فروختن امّ ولد را منع کرده‌اند و اما به ارث بردن او نیز با وجود فرزند صحیح است زیرا که او در سهمیه فرزندش

قرار می‌گیرد سپس آزاد می‌شود، و عبارت «حدّها حدّالامة» احتمالاً به این معنی باشد که حکم امّ ولد در سایر امور نظیر اّمّه است به عنوان تأکید بر مطالب قبلی و یا به این معنی است که هرگاه عملی مرتکب شود که باعث حدّ شرعی گردد، حکمش نظیر اّمّه است (این سخن علامه مجلسی - رحمه الله - است).

183

برای جلوگیری از نزاع، لیکن معلوم بودن هر چیز مناسب خود آن است، به این ترتیب فروختن چیزهایی که باید کیل، وزن و یا شمرده شوند بدون وزن و پیمانۀ و یا شمارش، هر چند که دیده شوند صحیح نیست - به طوری که در خبر صحیح آمده است - «۸» بر خلاف نظر ابن جنید که در مورد معامله دو کالایی که جنساً مغایر و در معرض مشاهده‌اند، به دلیل این که مشاهده باعث رفع غرر و اختلاف جنسیت نیز باعث از میان رفتن ربا می‌شود، معامله را جایز می‌داند، در حالی که حدیث مخالف نظر وی و حجّت بر اوست.

در حدیث حسن از امام صادق (ع) است: «از آن حضرت درباره گردو پرسیدند که شمردن آن ممکن نیست از این رو پیمانۀ می‌کنند سپس گردوهای داخل پیمانۀ را می‌شمارند و بعد بقیّه را بر اساس همان پیمانۀ محاسبه می‌کنند، درست است یا نهی

فرمود: اشکالی ندارد.» «۹»

امثال جامه و زمین را با مشاهده می‌توان معامله کرد هر چند که متر نکرده باشند، و جز از افراد کمی، در این مسأله اختلافی وجود ندارد و خریدن مقدار معینی از جامه و زمین تا وقتی که تمام اجزایش برابر نباشد جایز نیست مگر به صورت مشاع، و فروختن میوه و برگ درختان به مدت یک سال و یا بیشتر، همچنین سبزی روی زمین، یک نوبت چیدن و یا چند نوبت را پس از ظاهر شدن و به وجود آمدن در تمام این‌ها جایز است، اگر چه میوه‌ها هنوز شکوفه نکرده و یا زراعت خوشه نبسته باشد، هر چند که معامله میوه‌ها به مدت یک سال در صورتی که وضعیت میوه بدرستی ظاهر نگشته کراهت دارد، به این ترتیب که به حدی رسیده باشد که اطمینان حاصل شود، آفت نمی‌زند، یا خرما زرد و قرمز و یا میوه‌ها دانه بسته باشد.

در روایت صحیح از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «پدرم خریدن درخت

خرما را پیش از ظاهر شدن میوه آن سال کراهت داشت اما به مدت دو سال و سه سال می‌فرمود: اگر امسال میوه نداد در سال دیگر میوه خواهد داد سپس در مورد میوه و درخت خرما فرمود: خرید یک ساله پیش از آن که میوه ظاهر شود کراهت دارد به دلیل این که مبدا آفت بزند اما اگر ظاهر شود اشکالی ندارد.»^{۱۰}»

اما فروش میوه پیش از ظاهر شدن آن بر درخت، مشهور آن است که به طور مطلق جایز نیست و قول صحیح‌تر آن است که معامله به بیش از یک سال و یا با ضمیمه کردن مقداری میوه معلوم و یا به شرط چیدن، به طوری که از اخبار استفاده می‌شود، جایز است.

معامله پشم، کرک و موی بدن گوسفند و شتر به طور جداگانه و یا به ضمیمه خود حیوان با مشاهده از نظر شیخ مفید، علامه و جمعی از فقها جایز است هر چند وزن آنان معلوم نباشد زیرا آنها نیز در این حال مثل میوه درخت، در حکم چیزهای موزون نیستند.

از امام صادق (ع) نقل شده است: «از آن حضرت پرسیدند، نظر شما درباره مردی که پشمهای صد گوسفند را با بره‌هایی که در رحم دارند به فلان مبلغ بخرد چیستی

فرمود: اشکالی ندارد، اگر بچه‌ای در رحم نداشته باشند، رأس المال همان پشم خواهد بود.»^{۱۱}»
و بعضی گفته‌اند: بدون ضمیمه معلوم معامله جایز نیست و احوط همین است.

پنجم - آن که به طور محسوس و از نظر شرعی بر تسلیم کالای مورد معامله قادر باشد

بنابراین فروش برده‌ای که فرار کرده، جایز نیست مگر با ضمیمه چیزی که قدرت بر تسلیم دارد و همچنین فروختن مال گروگان جایز نیست مگر با اجازه گرودار زیرا آن مال وثیقه طلب اوست. در روایت صحیحی از امام کاظم (ع) نقل شده است: «راوی از آن حضرت پرسید: آیا درست است که از مردم، کنیز گریخته‌ای را بخرم و بهای آن را

بپردازم و خود به دنبال یافتن کنیز باشم فرمود: خریدن آن جایز نیست مگر آن که به همراه آن چیزی از قبیل جامه و یا کالایی از ایشان بخری و بگویی: فلان کنیز را با این جنس به فلان مبلغ از شما می‌خرم، در این صورت جایز است. «۱۲» اما معامله چیزی که طبق جریان عادی بر می‌گردد مانند کبوتر پرنده اهلی بدون ضمیمه درست است به دلیل قرار دادن جریان عادی به منزله واقع زیرا در این صورت به منزله برده‌ای است که او را به دنبال کاری فرستاده‌اند و مانند چهارپایی است که به چراگاه گسیل شده باشد. همچنین جایز است معامله آن چیزی که تسلیمش تا مدتی ممکن نیست، مانند قرضی که مدت‌دار است، ولی در این دو مورد قولی نیز بر منع معامله وجود دارد.

ششم - این که مال مورد فروش را قبض کند،

اگر ملکیت به وسیله بیع حاصل شود و از چیزهایی قابل کیل و وزن باشد و آن را برای سود و یا با تخفیف بفروشد، غیر از موردی که جنسی را سر بسر بفروشد که اصطلاحاً به آن تولیه می‌گویند، چنان که در اخبار زیادی از جمله در حدیث صحیحی از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «هر گاه جنسی را که قابل پیمان و وزن است خریدی، آن را تا نگرفته‌ای بفروش مگر آن که به طریق تولیه باشد، اما اگر کیل و وزن ندارد، بفروش.» «۱۳»

بعضی از فقهای شیعه، به دلیل اطلاق بعضی از اخبار، معامله به صورت تولیه را نیز منع کرده‌اند و بعضی به طور مطلق تجویز کرده‌اند اما مکروه شمرده‌اند و بعضی کراهت را مخصوص به موارد غیر تولیت دانسته‌اند و این مورد را مباح شمرده‌اند و در خوراکیها به کراهت شدید قائل شده‌اند، به دلیل جمع بین اخبار.

هفتم - آن که پیش از جدا شدن فروشنده و خریدار، کالای مورد معامله را اگر نقد است با بهای آن از دو طرف مبادله کنند،

بنابراین اگر قبض و اقباض صورت نگیرد

معامله باطل مي‌شود، و اگر مقداري را خريدار قبض کرده باشد تنها نسبت به همان مقدار معامله درست است و در بين اخبار عباراتي است که بر حرمت عمل وي نیز اشاره دارد از نظر فقهاي شيعه بدون هيچ اختلاف نظري درهم و دينار بايد مشخص باشد و عوض کردن آن دو جايز نيست و اگر پيش از قبض، جنس از بين رفت، معامله خود بخود فسخ مي‌شود و خريدار لازم نيست که عوض آن را - هر چند که برابر باشند - بپردازد و فروشنده هم حق ندارد از وي مطالبه کند.

هشتم - آن که معامله نبايد از دو طرف مدت دار باشد

در صورتي که بر ذمه طرفين بماند زيرا چنين معامله‌اي کالي به کالي است و از آن نهي شده است. بعضي گفته‌اند کالي به کالي خريد و فروش وام به وام است چه مدت دار باشد و يا نباشد در حالي که اصل ملکيت بر محور تأخير باشد و شايد مقصود از مورد نهي دين باشد از آن جهت که اجناس دين بر تأخير است. و اگر يکي از ثمن و مثن تنها مدت دار باشد به شرط آن که مدت معلوم باشد بدون هيچ اختلافي معامله صحيح است، پس اگر مثن مدت دار باشد به آن سلم و سلف مي‌گويند که شرايط آن خواهد آمد و اگر ثمن مدت دار باشد، نسيه ناميده مي‌شود و هر کس کالايي را به طور مطلق بفروشد و يا فوريت را قيد کند بايد مشتري قيمت را نقد بپردازد و اگر به دو مبلغ متفاوت با دو مدت مختلف و يا مبلغی را نقد و مبلغی را مدت دار بفروشد، به دليل نامعلوم بودن مدت و مبلغ و به جهت رسيدن نهي از دو معامله در يک عقد، اين معامله صحيح نيست و بعضي گفته‌اند پرداختن کمترین مبلغ در درازترین مدت قطعيت پيدا مي‌کند، به دليل اخباري که در اين مورد رسیده است، ولي سند آنها ضعيف است. «۱۴»

نهم - آن که رأس المال از نظر مقدار و نقد و نسيه بودن معلوم باشد

در صورتي که به سود و يا به تخفيف بفروشد، همچنين مقدار سود و يا تخفيف بايد معين باشد، و اگر تمام جنس را يکجا بخرد، فروش مقداري با سود و يا به تخفيف جايز نيست هر چند که

قیمت گذاری کرده باشد همچنین است دلال اگر تاجر قیمت جنس را تعیین کرده باشد و اگر کالایی را نسبه بخرد، باید فروشنده مدت را اعلام کند و اگر مدت را تعیین نکند، خریدار حق دارد معامله را رد کند و یا کالا را نقد بگیرد.

غزالی گوید: «رکن سوم، اجرای صیغه عقد است،

از این رو باید ایجاب و قبول با عبارتی که - به طور صریح و یا به کنایه - مقصود را برساند، و متصل به عقد باشد، اجرا شود. پس اگر فروشنده بگوید: این جنس را به آن مبلغ دادم، عوض عبارت: بعثک و طرف بگوید: قبلت اگر قصد بیع کرده باشند، جایز است، زیرا احتمال دارد که قصد عاریه کرده باشند در صورتی که معامله در مورد دو جامه و یا دو حیوان باشد. در حالی که نیت جلو احتمال را می گیرد اما عبارت صریح و روشن بهتر رفع اختلاف و خصومت می کند».

می گویم: آنچه برای من روشن است این است که صرف رضایت طرفین و قبض و اقباض در صحت بیع کافی است به شرط آن که قرینه‌ای بر خرید و فروش باشد به طوری که اشتباه از میان برداشته شود و فرصت مخاصمه و نزاع بین فروشنده و خریدار نماند، اما بیع گاهی با همان لفظ دو طرف حاصل می شود لفظی که بر آن دلالت داشته باشد مانند بعثک و یا ملکتک و نظایر اینها در ایجاب و اشتریت و قبلت و نظایر اینها در قبول و گاهی به چیز دیگری غیر از لفظ حاصل می شود مثل این که خریدار نزد گندم فروش می آید و می گوید: یک من از این گندمها را چند می فروشی او می گوید: به یک درهم، مشتری یک درهم را می دهد و یک من گندم را می گیرد بدون این که حرف دیگری بین آنها رد و بدل شود. و گاهی نرخ جنس بین خریدار و فروشنده معلوم است در این جا به سؤال و جواب نیز نیازی نیست، زیرا چنین عملی صریح در معامله است و هیچ احتمال دیگری نمی رود، بخصوص وقتی که فروشنده در دکانش برای فروش نشسته است نه برای هبه و عاریه و ودیعه و نظیر اینها و احتمال بعید هیچ زبانی در چنین موردی ندارد، زیرا این مقدار احتمال در لفظ نیز وارد است، زیرا فروشنده حق دارد که بگوید: من از

کلمه بعث قصد انشای بیع را نداشتیم بلکه می خواستیم از بیع گذشته خبر دهیم، و دروغ گفتیم. و یا این که بگوید: می خواستیم بگویم عاریه دادم اشتباه کردم و گفتیم فروختم، و نظیر چنین دعاوی که

قابل قبول نیست زیرا خلاف ظاهر است و از طرفی این صیغه مخصوص برای این نوع عقد مخصوص وضع شده و همچنین داد و ستد با دست با قراین حالی و یا مقالی در عرف و عادت برای این نوع معامله وضع شده است. در تمام زمانها عادات بر این جاری بوده است که با نانوا، قصاب، بزّاز و نظایر اینها به داد و ستد اکتفا می‌کنند و نام آن را بیع می‌گذارند و شیخ مفید، طاب ثراه، بر این عقیده است و می‌گوید:

عقد بیع به رضایت طرفین در آنچه مالکند و مورد معامله است منعقد می‌شود، وقتی که در مجموع آن را بشناسند و به معامله راضی باشند و داد و ستد کنند و از یکدیگر جدا شوند. بعضی از متأخرین با نظر شیخ مفید موافقند با این تفاوت که آنان لفظی را که دال بر رضایت طرفین باشد، شرط صحت می‌دانند در حالی که اطلاق کلام شیخ مفید اعم از آن است. این نظریه شیخ از سخنان اهل بیت (ع) و قدمای علمای شیعه نیز مستفاد می‌شود به این دلیل که ایشان با وجود اشاره به استیفای شرایط و بیان واضحترین شرایط، اصلاً به لفظ و صیغه در شرایط عقود اشاره نکرده‌اند همان طوری که کتاب تهذیب، کافی، من لا یحضره الفقیه و نظایر اینها گواه بر این مطلبند و اطلاق نصوص کتاب و سنّت که دال بر حلیّت بیع و انعقاد آن بدون تقيید به صیغه مخصوص است نیز بر این مطلب دلالت دارد، مضافاً آن که دلیل عقلی و نقلی دیگری بر خلاف آن وجود ندارد. و تکلیف فهمیدن آن شرط از کلمه بیع از قبیل لغز و پوشیده سخن گفتن است و زیبنده شارع مقدّس نمی‌باشد. بیع، هر چند که نامی است برای ایجاب و قبول، جز این که ایجاب و قبول اعمّ از لفظ و غیر لفظ است و لفظ، خود سبب انتقال نیست، بلکه دلالت بر انتقال دارد. فعل خاص نیز بر حسب معمول دلالت مستمری بر مقصود دارد و احساس نیاز، عادت پیشینیان و رواج همه رسوم و عادات بر قبول هدایا بدون ایجاب و قبول لفظی با تصرّف در آن را نیز باید به دلایل فوق بیفزاییم و چه تفاوتی است میان هدایای

عوض دار و بلاعوض، زمانی که در شرع لفظی درباره آن وارد نشده باشد، زیرا ملک در هبه نیز باید منتقل شود، و مطلب در سایر عقود نیز چنین است، جز این که بیشتر فقهای متأخر شیعه در تمام عقود، بخصوص عقود لازمه، لفظی را واجب شمرده‌اند که دال بر ایجاب بوده و لفظ دیگری را که دال بر قبول به دنبال لفظ قبلی آورده و هر دو به صیغه ماضی باشد، زیرا صیغه ماضی به انشای مقصود نزدیکتر است، به طوری که بر انجام مدلول خود در زمان ماضی دلالت دارد و اگر وقوع در ماضی مورد نظر نباشد، هم اکنون در ضمن این خبر عقد حاصل شده است، به خلاف صیغه مستقبل که احتمال

دارد وعده به آینده و امری باشد که مقتضی انشای بیع از طرف آمر نیست. بعضی وقوع عقد را مشروط به عربی کرده‌اند مگر برای کسی که یاد گرفتنش دشوار باشد. و بعضی از فقها مقدم داشتن ایجاب را بر قبول واجب دانسته‌اند، و بعضی مطابق آوردن لفظ آنها را واجب شمرده و بعضی شرایط دیگری قائل شده‌اند و بر اساس گفته اینان اگر توافق بر معامله میان طرفین حاصل شد و هر یک از رضایت طرف دیگر مطلع شد و فهمید که وی می‌داند با تمام شرایط بیع سرانجام عوض معین چه می‌شود، با این همه بدون آن لفظ مخصوص معامله قطعی نمی‌شود، لکن با توجه به اذن تصرفی که هر کدام به دیگری داده آیا مفید اباحه تصرف هر یک در آن مالی که به عوض مال خودشان در اختیار دارند، می‌شود یا نه، هر چند که تا عین باقی است رجوع جایز است. یا این که معامله از نظر اختلال به شرط یعنی همان صیغه مخصوص، فاسد استی مشهور، همان اول (یعنی صحت) است مالک و احمد از بزرگان عامه بر این عقیده‌اند و علامه حلی - رحمه الله - و جماعتی بر نظریه دوم (یعنی فساد بیع) هستند و شافعی از عامه نیز بر این عقیده است.

غزالی گوید: «هنگامی که بین دو طرف داد و ستد بدون تلفظ به زبان معامله صورت گرفته باشد از نظر شافعی اصلاً بیعی منعقد نشده است اما از نظر ابو حنیفه در معاملات کم ارزش درست است. آنگاه تعیین معاملات کم ارزش مشکل است اگر قضیه را به عرف مردم واگذار کنیم مردم آن را در مورد تمام داد و ستدها جاری

190

می‌سازند به طور مثال دلالی جلو می‌افتد، از بزاز جامه ابریشمی به ده دینار می‌خرد و آن را نزد مشتری می‌برد و بعد نزد بزاز بر می‌گردد و می‌گوید: مشتری راضی است ده دینار را بگیر، و از صاحبش ده دینار را می‌گیرد و بزاز تسلیم می‌کند و او هم می‌گیرد و تصرف می‌کند و خریدار جامه، بیع را قطعی می‌داند در صورتی که بین آنها هرگز ایجاب و قبولی جاری نشده است. همچنین عده‌ای برای خرید به مغازه فروشنده مراجعه می‌کنند و او کالایی را عرضه می‌کند که بهایش به طور مثال صد دینار است و هر که بیشتر بخرد به او می‌دهد. یکی می‌گوید: به نود دینار مال من، دیگری می‌گوید: به نود و پنج دینار، مال من و دیگری می‌گوید: صد دینار، بعد می‌گوید: وزن کن، وزن می‌کند و تسلیم می‌کند بدون ایجاب و قبول کالا را می‌گیرد و عادت به همین منوال جریان یافته است. این یکی از مشکلات غیر قابل علاج است، زیرا سه احتمال وجود دارد: احتمال اول آن است که باب معاطات به طور مطلق چه در کالای کم بها و چه در پر بها، باز باشد که این محال است، زیرا در

معاطات نقل ملکیت است بدون لفظی که بر آن دلالت کند و حال این که خداوند بیع را حلال کرده است و بیع نام ایجاب و قبول است و ایجاب و قبول نیز جاری نشده، و نام بیع به صرف عمل داد و ستد اطلاق نمی‌شود. پس به چه دلیل حکم به انتقال ملک از دو طرف می‌شود بخصوص در کنیزان و غلامان، زمینهای کشاورزی و چهار پایان گران قیمت و هر چیزی که بیشتر باعث اختلاف و نزاع می‌شود، زیرا در وقت اختلاف باید تسلیم کننده متاع برگردد و بگوید: پشیمان شده‌ام و نفروخته‌ام چون جز تسلیم صرف کار دیگری نکرده‌ام و این بیع نیست. احتمال دوم آن است که به طور کلی باب معاطات را مسدود کنیم، همان طوری که شافعی این عقد را باطل می‌داند. در این مورد نیز از دو جهت اشکال وجود دارد: یکی این که ممکن است معاملات در مورد اشیای کم ارزش بوده است که در زمان صحابه امر معمولی بود و اگر آنان با بقال، نانوا و قصاب مکلف به ایجاب و قبول می‌بودند برای ایشان سخت بود و به طور گسترده در همه موارد باید انجام می‌گرفت و در وقت اعراض کلی از این عادت هم باید شهرت

191

می‌یافت (نه زمانی دون زمانی) زیرا در چنین مسأله‌ای تمام زمانها نظیر همنند. جهت دوم آن است که هم اکنون مردم گرفتار این نوع معامله هستند و انسان از خوراکیها و نظایر آن چیزی نمی‌خرد، مگر این که می‌داند فروشنده با همین داد و ستد، کالا را به او تملیک کرده است. بنابراین اگر چنین است ادای عبارات عقد چه فایده‌ای دارد. احتمال سوم آن است که بین کالاهای کم ارزش و پر ارزش تفاوت باشد، همان طوری که ابو حنیفه معتقد است. در این صورت تشخیص کالاهای کم ارزش دشوار می‌شود و بدون هیچ لفظی مبني بر انتقال ملک، علت انتقال آن مشکل می‌شود.»

می‌گوییم: به یاری خدای تعالی و لطف او، ما این گره کور را باز کرده و این مشکل پیچیده را که غیر قابل علاج می‌نمود، به برکت پیروی از اهل بیت (ع) و ترک سخنان زاید و سکوت نسبت به آنچه خداوند در آن باره چیزی نگفته است، حل کردیم و دلیل نقل ملکیت بدون لفظ را بیان کردیم و احتمال دوم را نیز باطل کردیم با وجود این که این احتمال مستلزم حرج و مشقت است، یعنی آن چیزی که در قرآن صریحا نفي شده است. چگونه به کار بردن لفظ لازم باشد در حالی که اگر با بقال و قصاب صیغه عقد لازم بود، این عمل وی بسیار بی‌معنی و بی‌نهایت سنگین می‌شد و به انجام‌دهنده عمل نسبت می‌دادند که برای چیز بی‌ارزشی ارزش قائل می‌شود، بخصوص بنا به قول متأخرین علمای شیعه که انجام صیغه عقد باید به عربی و با رعایت اعراب و بناء و با قصد انشاء از لفظ خبر، باشد و

شرایط دیگری که درک آنها از حوصله عوام خارج است تا چه رسد به این که عمل کنند. بسیاری از مردم عربی نمی‌دانند، حتی برای ایشان تلفظ به عربی ممکن نیست و اگر مکلف شوند که در مورد هر دانق (ده پولی) که معامله می‌کنند، وکیل بگیرند و یا تلفظ عربی را یاد بگیرند تکلیف ظالمانه‌ای است، با این که وکیل گرفتن نیز از عقده‌هایی است که نیاز به ایجاب و قبول دارد، چه دلیلی برای وجوب لفظ عربی در بیع است که در وکیل گرفتن نیست. اما احتمال سوّم تا آن جا که من می‌دانم هیچ یک از علمای شیعه بر آن عقیده نیست، زیرا امکان تعیین کالای کم ارزش وجود ندارد و ارزیابی

و گرانی نسبت به اشخاص بلکه نسبت به طرفین معامله در یک چیز نیز متفاوت است.

بعلاوه این سخن یک زور گویی مسلم است و دلیلی ندارد، زیرا اگر مجرد گرفتن و دادن در کالاهای کوچک بیع و یا قرینه بیع باشد، چه مانعی دارد که در کالای بزرگ هم صرف داد و ستد، بیع و یا قرینه بیع باشد، و اگر در کالاهای کوچک، نه بیع است و نه قرینه بیع، پس چه چیز باعث نقل ملکیت می‌شود و به این ترتیب بیع معاطاتی که متداول کرده‌اند باطل خواهد بود. بنابراین می‌گوییم: اگر صرف داد و ستد قرینه اذن و اباحه تصرف است پس چرا قرینه بیع و انتقال ملکیت نباشد با وجود این که دلالت آن بر بیع روشن‌تر است، بلکه بر اذن در تصرف دلالت نمی‌کند مگر از آن جهت که بیع صورت گرفته است. از این رو اگر از قصاب بپرسند که آیا به مشتری گوشت را فروختی و یا به او اجازه تصرف دادی خواهد گفت: بلکه به او فروختم و این از مطالبی است که بر هیچ کس پوشیده نیست در صورتی که اگر برای قصاب روا باشد که بیع را انکار کند هر آینه جایز بود که اذن در تصرف را نیز منکر شود و بگوید: چگونه تصرف کردی در صورتی که من بصراحت اجازه تصرف نداده بودم شاید من آن را به تو امانت داده بودم و نظیر این سخنان. حاصل مطلب آن که مردم در مورد اباحه تصرف بی‌نیاز از اعتماد به قراین نیستند و باید در انعقاد و قطعیت بیع بر آن قراین اعتماد کنند. خلاصه بحث آن که، شرط کردن صیغه در انعقاد عقد و یا در قطعیت آن سخنی است بی‌دلیل و تکلیف به چیزی است که هیچ راهی برای شناخت آن از طریق شرع و عقل وجود ندارد. ما به این دلیل سخن را در این مسأله به درازا کشانیدیم که معرکه آرای بزرگان و مورد مشاجره فضیلت مآبان است. علاوه بر آن هر چه از شرایط مجاز در ضمن عقد گفته شود مانند شرط شستن جامه (کوبیدن جامه) و آزاد کردن برده و نظایر آن، شرط لازم است و وفای به آن واجب می‌باشد، زیرا مؤمنان به شرایط خود آن پای بند می‌باشند، مگر آن که این پای بندی، به جهالت در مورد یکی از دو عوض

منجر شود و اگر شرط غیر مجاز بود عقد باطل است و اگر طرف شرط کننده به شرط خود وفا نکرد، طرف دیگر اختیار فسخ دارد.

حال می‌گوییم در بیع، خیاراتی به شرح زیر ثابت است: خیار مجلس تا وقتی که دو طرف معامله از هم جدا نشده‌اند خیار حیوان که برای مشتری تا سه روز و به قول بعضی برای طرفین تا سه روز حق فسخ معامله است خیار شرط برای کسی که طرفین تا مدت معینی برای او چنین حقی را شرط کرده‌اند خیار عیب در مورد نقص و یا زیادی در چیزی روی جریان طبیعی خیار رؤیت در کالایی بر خلاف آنچه تعریف شده خیار غبن، به مقداری که بیش از حد معمول گول بخورند و خیار تأخیر بعد از سه روز در صورتی که ثمن و مثنی را تسلیم نکرده باشند و شرط تأخیر در میان نباشد و در مورد کالایی که اگر شب مانده شود فاسد می‌شود، یک روز نگذشته باشد. چهار مورد اول به وسیله ایجاب و اسقاط و تصرف ساقط می‌شود و چهارمی نیز یعنی خیار عیب با حدوث عیبی پس از دریافت کالا از بین می‌رود، زیرا عیب جدید مانع از رد کالا به سبب عیب سابق می‌شود و فقط تفاوت قیمت (ارش) ثابت می‌شود و اگر عیب حامله بودن کنیز و تصرف به وطی باشد، مانع از رد نمی‌شود، به طوری که در اخبار صحیح رسیده است.

در این صورت مورد معامله یعنی کنیز را بر می‌گرداند و به همراه او یک دوّم از عشر قیمت آن را نیز پس می‌دهد. «۱۵» اما خیار پنجمی یعنی خیار رؤیت با اسقاط از بین نمی‌رود و خیار ششم یعنی خیار غبن با تصرف ساقط نمی‌شود تا وقتی که از ملک او خارج نشده است و یا مانعی از رد مبیع باشد، مانند باردار ساختن در مورد کنیز این دو نوع از خیارات به دلایل دیگر (غیر از این دو مورد) ساقط می‌شود و نماء در زمان خیار - هر چند که عقد خود بخود فسخ شود - مال مشتری است. اما تلف شدن کالا بدون تفریط، مربوط به کسی است که خیار ندارد و اگر هر دو خیار داشتند مربوط به مشتری است و تلف پیش از قبض به طور مطلق مربوط به فروشنده است.

15- به کافی، ج ۵، ص ۲۱۳، باب من یشتري الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما یرد، و به صفحه ۲۰۶ باب الرجل یبیع البیع ثم یوجد فیه

ربا و تحریم آن

غزالی گوید: «عقد دوم، ریاست که خدای تعالی آن را حرام کرده است و کار را در آن باره سخت گرفته است. بر صرافانی که طلا و نقره خرید و فروش می‌کنند و بر کسانی که خوردنیها را مبادله و داد و ستد می‌کنند واجب است که از ربا دوری کنند، زیرا جز در نقد و خوراکی ربا نیست.»

می‌گوییم: ربا از نظر اهل بیت (ع) در هر مکیل و موزونی جریان دارد چه خوراکی باشد چه غیر خوراکی و چه نقد باشد و چه غیر نقد و در چیزهای قابل شمارش علمای ما اختلاف نظر دارند، و اجتناب از آن بهتر است.

در حدیث صحیح از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «یک درهم ربا خواری بدتر از هفتاد بار زنا کردن است که تمام آنها با محارم باشد.» «۱۶» ربا در داد و ستد چیزهایی که از نظر جنسیت همسان باشند با مقدار زایدی در یک طرف ثابت می‌شود و این زیادی یا از عین جنس است مانند معامله یک من گندم به یک من و نیم و یا در حکم آن است مانند خرید و فروش یک من نقد به یک من مدت دار، و به سبب اختلاف در اوصاف عرضی، اختلاف در جنس پیدا نمی‌شود. بنابراین، گندم و آرد گندم یک جنس است و خرما و شیره خرما نیز یکی انگور و کشمش یک جنس و شیر و دوغ و فله نیز یک جنس است و بالاخره مرغوب یک جنس با نامرغوب آن یکی است، میوه درخت خرما و همچنین میوه تاک هر کدام یک جنس است، اما گوشتها با اختلاف نام حیوانات مختلف است و همچنین شیر هر حیوانی با حیوان دیگر متفاوت است.

بنابراین گوشت گاو و گاومیش یکی است، اما گوشت گاو از گوسفند متفاوت است و همچنین شیر و انواع سرکه تابع اصل خود می‌باشد اما گندم و جو از نظر علمای شیعه - به دلیل اخبار زیادی که از اهل بیت (ع) درباره عدم جواز زیادت در آنها رسیده - یک

16- کافی، ج ۵، ص ۱۸۷ باب المعاوضة فی الطعام مراجعه کنید.

جنس است و گویی این دو از حکم کلیه کالاهایی که دارای جنس متفاوت هستند، خارجند. اگر مقدار یکی از دو عوض همجنس نامعلوم باشد معامله ربا خواهد بود همچنین اگر یکی از آنها تر و

دیگری خشک باشد چه یکی بیشتر از دیگری و یا هر دو برابر باشند. اما در مورد زیادت یکی از دیگری هیچ اختلاف نظری نیست هر چند که زیادت مربوط به آن طرفی باشد که تر است به دلیل نامعین بودن مقدارش رباست و اما در صورت برابر بودن دو طرف، به دلیل اخبار صحیحهای که درباره ممنوعیت معامله خرماي تازه با خرماي خشک رسیده است «۱۷» به این جهت که اگر خرماي تازه بخشکد وزنش کم می شود و بعضی از علمای شیعه این احادیث را مخصوص موردی دانسته اند که اخبار در آن مورد صادر شده است و در غیر خرماي تازه و خشک، تساوی را در مثل انگور و کشمش و گندم تر را به خشک و نظیر اینها، جایز شمرده اند که این نظریه قابل توجه نیست، زیرا علت حکم بصراحت بیان شده است. بنابراین حکم کلیت دارد و به موارد دیگر سرایت پیدا می کند و پیروی از آنچه به صورت عادت معمول شده از قبیل گرهبهای کاه و کاه ریزه های موجود در گندم اشکالی ندارد.

در مورد این که آیا گوشت حیوانی را با خود حیوان از همان جنس جایز است معامله کنند یا نه، دو قول وجود دارد که مشهورترین آنها عدم جواز است و هر گاه دو شیء ربوی در جنس تفاوت داشته باشند زیادی یکی بر دیگری در معامله نقدی مانعی ندارد.

اما نسیه دادن دو جنس با زیادت بر یکدیگر مورد اختلاف است و اخبار صحیحی بر منع چنین معامله ای دلالت دارد و چه بسا این اخبار را به کراهت حمل کرده اند ولی احوط اجتناب از چنین معامله ای است.

بین پدر با فرزندان و شوهر با همسرش و مسلمان با کافر حربی ربا نیست.

گاهی می توان از ربا نجات یافت به این ترتیب که از خریدار و فروشنده، یکی کالای خودش را به دیگری در برابر جنس دیگری بفروشد سپس جنس دیگر را با پول

17- کافی، ج ۵، ص ۱۸۹، شماره ۱۲، و تهذیب، ج ۲، ص ۱۴۳ و استبصار، ج ۳، ص ۹۳ مراجعه کنید.

بخرد، در این صورت در نظر گرفتن مساوات از بین می رود. همچنین اگر کالای خودش را به طرف دیگر ببخشد و بعد طرف دیگر نیز به او ببخشد و یا قرض دهد و بعد از یکدیگر بگذرند و یا این که خرید و فروش کنند اما مقدار زاید را ببخشد و نیز با نظایر اینها می توان از ربا نجات یافت، اما بدون این که در تمام این موارد مشروط کند، و اشکالی ندارد که هیچ یک از این امور هدف اصلی نباشد و

این که گفته‌اند عقدها تابع قصد و نیتهاست درست است زیرا قصد عقد صحیح در این موارد کافی است، و شرط نشده که تمام نتایج حاصل از عقد مورد قصد باشد بلکه قصد یک نتیجه درست از نتایج حاصل از عقد کافی است چون اگر کسی اراده کند که خانه‌ای را بخرد و آن را اجاره دهد و از آن راه درآمدی کسب کند همین قدر در درستی عقد کافی است، هر چند که هدفهای دیگری مهمتر و واضحترا از این هم در نظر عقلا - مانند سکونت و نظیر آن - داشته باشد.

در نصوص فراوانی از اهل بیت (ع) مطالبی رسیده است که برای جلوگیری از رباخواری، چاره‌جویی را در چنین مواردی جایز شمرده است. از جمله روایت اسحاق بن عمار است که می‌گوید: «به موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: من از مردی چند درهم طلبکارم، او می‌گوید: طلبت را به تأخیر بینداز و من سود آن را به تو می‌دهم آنگاه من جامه‌ای را که هزار درهم می‌ارزد به ده هزار - و یا این که گفت: بیست هزار - درهم به او می‌فروشم و طلبی را که داشتم به تأخیر می‌اندازم. امام (ع) فرمود: اشکالی ندارد.» ۱۸»

از محمد بن اسحاق بن عمار نقل شده است که گفت: «خدمت امام رضا (ع) عرض کردم: مردی مالی دارد بر ذمه کسی. وقت ادای آن رسیده است. آیا ممکن است که او مرواریدی را که به صد درهم می‌ارزد، به هزار درهم به بدهکار بفروشد تا پرداخت بدهی را به تأخیر بیندازد فرمود: اشکالی ندارد. پدرم به من دستور داد و من خود چنین کاری را کردم. راوی پنداشت که امام رضا (ع) از پدرش امام کاظم (ع) چنین

18- کافی، ج ۵، ص ۲۰۵، شماره ۱۱، باب العینة، در آن جا به جای اسحاق بن عمار، محمد بن اسحاق بن عمار آمده است و همچنین است در کتاب من لایحضره الفقیه، ص ۳۸۶، باب العینة.

197

سؤالی کرده و آن حضرت نیز چنین گفته است. «۱۹»

در روایت صحیح از امام صادق (ع) قریب به این مضمون رسیده است. «۲۰» و از اسحاق بن عمار به نقل از امام موسی کاظم (ع) رسیده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که از کسی مالی طلب دارد. بدهکار از ترس این که مبادا مالش را قرض ندهد، مبلغی به عنوان ربح به او می‌دهد و مال را از او بدون هیچ شرطی می‌گیرد امام (ع) فرمود: تا وقتی که مشروط به دادن ربح نکرده است، اشکالی ندارد.» ۲۱»

بیع سلم و شرایط آن

غزالی گوید: «عقد سوّم، بیع سلم است و بازرگان در این عقد باید ده شرط را رعایت کند».

می‌گوییم: بلکه نه شرط را باید رعایت کند.

غزالی می‌گوید: «شرط اول، آن است که اصل مال مورد معامله از روی علم به مثل و مانند آن،

معلوم باشد

تا اگر در موقع معین تسلیم نشد. طرف مقابل بتواند به قیمت آن مال مراجعه کند. بنابراین اگر یک مشت درهم بدون شمارش را در برابر یک کرگندم بدهد بنا به یکی از دو قول صحیح نیست.

دوّم، آن است که رأس المال مورد معامله را در مجلس عقد پیش از این که مجلس به هم بخورد، تسلیم کنند.

بنابراین اگر پیش از دریافت مال طرفین از هم جدا شوند بیع سلم فسخ می‌شود.

سوّم، آن که مال مورد بیع سلم، از چیزهایی باشد که تعریف اوصاف آن ممکن باشد،

مانند حبوبات، حیوانات، مواد معدنی، پنبه و ابریشم، لبنیات، و کالاهای عطاری و

19 و 20 - کافی، ج 5، ص 205، شماره 10 و 7؛ من لایحضره الفقیه، ص 386.

21- من لایحضره الفقیه، ص 386، شماره 37.

198

نظایر آنها. اما در معجونات و مرکبات و چیزهایی که از اجزای مختلف فراهم آمده مانند کمانهای مصنوعی و تیرهای معمولی و کفش و نعلین که دارای اجزای مختلف و ساختهای گوناگونی است و نیز در پوست حیوانات جایز نیست.

چهارم، اوصاف چیزهایی را که قابل توصیفند، به طور کامل بیان کنند

تا صفت خاصی باقی نماند که باعث آن مقدار تفاوت قیمتی باشد که مردم در آن حد مغبون می‌شوند، زیرا این تعریف و توصیف در حقیقت به جای دیدن در معامله است. بنابراین بیان عدد در متاع قابل شمارش کافی است، بلکه ناگزیر باید در مواردی مثل خربزه، بادنجان، تخم مرغ و انار وزن شود البته در بیع غیر سلم تنها دیدن جنس کافی است.

پنجم، آن که مدت را - اگر مدت دار است - معین کند

نه آن که بگوید: تا وقت درو و یا تا وقت چیدن میوه‌ها بلکه با ماه و روز تعیین کند، زیرا چیدن میوه‌ها گاهی جلو و گاهی عقب می‌افتد.

ششم، مال مورد معامله سلم از چیزهایی باشد که در سر آمد وقت بتواند آن را تسلیم کند

و غالباً یقین به وجود آن باشد. بنابراین در مثل درمی که می‌گویند کم‌نظیر است و یا کنیز زیبایی که فرزند هم داشته باشد و نظایر اینها که غالباً تسلیم آنها غیر ممکن است، صحیح نیست. همچنین در مورد انگور و سایر میوه‌ها، پیش فروش آن تا مدتی که امکان رسیدن آن نباشد، معامله سلم درست نیست. بنابراین اگر غالباً در زمان معهود آن متاع وجود دارد ولی در سر آمد وقت، به سبب آفتی امکان تسلیم نباشد، در این مورد اگر خواست می‌تواند مهلت بدهد تا فراهم کند و می‌تواند معامله را به هم بزند و به رأس المال رجوع کند.

هفتم، آن که محلّ تسلیم را در مواردی که مقصود بدان وسیله فرق می‌کند باید نام ببرند

تا باعث اختلاف نشود. بعضی گفته‌اند: تعیین محلّ در صورتی لازم است که فروشنده و خریدار در بیابان و یا در شهر غربت باشند و بخواهند آن جا را ترک کنند، و

گر نه لازم نیست و اطلاق نیز منصرف به موضع و محلّی است که در آن عقد جاری می‌شود.

هشتم، آن که مورد معامله را به عین مخصوصی، مقید نسازد

و بگوید: یک من گندم این زراعت و یا میوه این باغ، زیرا این قید، وام بودن آن را به هم می‌زند، آری اگر بگوید: میوه شهر و یا روستای بزرگی مانعی ندارد.

نهم، هر گاه که اصل مال ربوي باشد بيع سلم در مال ربوي درست نیست
و ما این مطلب را در مبحث ربا با اختلافی که در غیر نقد و متجانسین بود گفتیم.

اجاره و احکام آن

غزالی گوید: «عقد چهارم، اجاره است که دارای دو رکن است: یکی اجرت و دیگری منفعت. اما کسی که عقد را منعقد می‌کند و لفظ عقد اجاره همان شرایطی را دارد که در مورد عقد بیع گفتیم. و اجرت، همانند ثمن در صورتی که عین باشد، شایسته است که معلوم و با تمام شرایطی که در بیع گفتیم: توصیف شود و نیز اگر دین بود، شایسته است که از نظر اوصاف و مقدار معین باشد».

می‌گوییم: همچنین در مورد منفعت نیز باید معلوم و اوصاف آن معین باشد و این تعیین، یا با سنجش مقدار کار است مانند دوختن جامه معین و سوار شدن بر مرکبی تا مقصد معینی و یا با تعیین مدت است مانند خیاطی به مدت یک ماه و استفاده از مرکب تا یک ماه و در مواردی که جز به وسیله زمان نمی‌توان سنجید، مثل سکونت در منزل و شیر دادن به طفل و نظایر اینها ناچار باید مدت تعیین شود. خلاصه آن که باید برای رفع ابهام و فریب به گونه‌ای تعیین شود و به هر آنچه معمولاً باعث خصومت و نزاع می‌شود نباید بی‌توجه بود و یا آن را به صورت مجمل بیان کرد. و اگر بگوید: هر ماهی تو را به این مبلغ اجیر کردم بنا به قولی باطل است، ولی اگر بگوید در یک ماه این قدر اجرت به تو می‌دهم، به قولی صحیح است، و شرط است در منفعت که مباح و در ملک شخص باشد و او هم به ظاهر و هم از نظر شرعی، بتواند آن را تسلیم کند و از اموری نباشد که بر

200

اجیر واجب است و از چیزهایی که نیابت در آنها معمول نیست نیز نباشد و از نظر علمای شیعه زن آزاد می‌تواند برای شیر دادن و نظیر آن، در صورتی که چیزی از حقوق شوهرش، ضایع نشود خود را اجیر دیگری کند، در غیر این صورت موقوف به اجازه شوهر است و کسی که مدت معینی خود را اجیر دیگری قرار داده است نمی‌تواند در آن مدت جز به اذن کارفرما برای دیگری کار کند و یا در وقتی باید کار کند که طبق عادت در آن وقت - مثلاً در شب - برای کارفرما کار نمی‌کند البته این شیوه در صورتی مجاز است که منجر به سستی در کار کارفرما نشود.

در عین مورد اجاره شرط است که با وجود بقای عین استفاده از آن درست باشد و یا از قبیل آب چاه و شیر زن شیرده و رنگ آمیزی رنگرز از چیزهایی که عین آنها از بین می رود ولی جایگزین می شود و یا آن که خود از قبیل منافع است. اجاره گرفتن درهم و دینار (سکه های نقره و طلا) برای تزئین و آرایش و اظهار توانگری و امثال آن و همچنین اجاره کردن سیب برای بوییدن و درختان برای استفاده از سایه آنها و شمع برای زینت و نظایر اینها جایز است، زیرا تمام اینها از اموری است که مورد توجه عقلا بوده و درست است که در برابر آنها پولی پرداخت شود و هر چیزی که بهره برداری از منفعت در گرو آن باشد، بنا به قولی بر عهده انجام دهنده کار است مانند نخ و مرگب که بر عهده دوزنده و نویسنده است، و بهتر آن است که در این مورد مطابق عرف و عادت عمل شود، با وجود این، شرط کردن استوارتر است و اگر شرط مربوط به کسی شود که منفعت از او نیست باز هم درست است، ولی در این صورت ناگزیر باید مقدار و اوصاف آن بیان شود و هر جا که عقد در آن جا باطل شود، با برخورداری از تمام و یا مقداری از منفعت چه از مقدار معین بیشتر باشد و یا کمتر، اجرت المثل ثابت می شود و پیش از قرار داد پیمانکاری، به کار گرفتن اجیر، مکروه است.

قراض و احکام آن

غزالی گوید: «عقد پنجم، قراض (سرمایه از یکی و کار تجارت از دیگری) است و

201

در این عقد باید سه اصل رعایت شود:

اول، سرمایه که مشروط است بر این که نقد و معین باشد و به کسی که کار می کند تسلیم شود. بنابراین، قراض بر اساس فلوس (پول سیاه) و کالاها جایز نیست، زیرا تجارت در این دو مورد بسختی انجام می گیرد و محدود است و همچنین در سرمایه محسوسه که مقدارش معلوم نباشد و نیز در سرمایه غش دار و بر ذمه جایز نیست.

دوم، سود که باید به صورت مجزا و جزئی تعیین شود، به این ترتیب که یک سوّم و یا نصف و یا هر مقدار که بخواهد باید شرط کند. بنابراین اگر بگوید: صد تومان از سود مال تو و بقیه آن مال من درست نیست، زیرا چه بسا سود بیش از صد تومان نباشد و تعیین یک اندازه معین نیز جایز نیست، بلکه باید مقدار رایج تعیین شود.

سوّم، كاري كه بر عهده كارگزار تجارت است.

مي گوييم: در مورد كارگزار شرط است از آن حدي كه مالك تعيين مي كند تجاوز نكند. بنا بر اين اگر شرط كرد كه مسافرت نكند، مگر به سمت معيّني و يا آن كه غير از فلان كس از ديگري خريد نكند و يا اين كه غير از فلاني به ديگري نفروشد و يا فقط فلان نوع جامه تجارت كند، لازم الاجر است، بدون هيچ اختلافي در ميان علماي شيعه به دليل اخباري كه از اهل بيت (ع) رسيده است. مسافرت كردن او بدون اجازه مالك و آميختن سرمايه، به مال خودش بي اذن وي جايز نيست ولي حق دارد هر چه را كه مالك در تجارت مي تواند شخصا انجام دهد، از قبيل عرضه كردن و باز كردن قماش و كارگر گرفتن در مواردی كه معمولاً كارگر مي گيرند و خريد جنس معيوب و پس دادن آن به خاطر عيبش و نظاير اين كارها را انجام دهد. البته تمام اينها بايد با رعايت حال و غبطه باشد و بايد با عين مال خريد كند نه بر ذمه، زيرا در آن صورت احتمال زيان و ضرر است و از طرفي حاصل خريد بر ذمه سود اين مال مورد عقد نيست و در مسافرت هزينه خود را از اصل مال خرج مي كند اگر هزينه صرفاً مربوط به تجارت باشد و پس از مراجعت باقيمانده وسايل سفر از قبيل آفتابه و سفره و ديگر چيزها را بايد باز گرداند، و هر گاه

202

عقد به هم بخورد تمام سود از آن مالك است ولي مزد كارگزار را بايد بپردازد.

غزالي گوید: «عقد ششم، شركت است

كه خود چهار نوع دارد و سه نوع از آن باطل است:

اول، شركت مفاوضه (به طور تساوي) به اين ترتيب دو طرف مي گويند: ما متعهد مي شويم كه در سود و زيان با هم شريك باشيم ولي مال ما از يكديگر جدا باشد اين باطل است.

دوم، شركت در كار جسماني بدین نحو كه شرط كنند كه هر چه كار كردند در دستمزد آن شريك باشند، اين هم باطل است.

سوم، شركت در وجهه و اعتبار، به اين ترتيب كه يكي شوكت و جلالي دارد و حرفش مورد قبول است پس جهت اجرايي با اوست و ديگري كار كند و يا پول و سرمايه از او باشد، اين هم باطل است.»

می‌گوییم: علمای شیعه نیز در این سه نوع همین‌طور گفته‌اند، ولی نصی در این مورد نیافتیم و آنچه به عنوان دلیل بر منع و بطلان آورده‌اند ضعیف است و با وجود رضایت و شرکت و سازش طرفین مانعی وجود ندارد غزالی گوید: «تنها مورد صحیح، نوع چهارم از عقد شرکت به نام شرکت عنان است و آن چنین است که طرفین مالشان را به طوری مخلوط کنند که جز با تقسیم، امکان تمیز دادن نباشد و هر کدام از آنها به دیگری اجازه تصرف می‌دهد، سپس حکم ایشان تقسیم سود و زیان بر حسب سرمایه طرفین است، وانگهی با برکناری هر کدام از شرکاء، تصرف شخص معزول ممنوع است و با تقسیم مال مشترک، ملک هر یک جدا می‌شود و صحیح آن است که عقد شرکت نسبت به کالای مشترک جایز است و مشروط بر این نیست که وجه نقد باشد، بر خلاف قراض (سرمایه از یکی و کار از دیگری) که در آن وجه نقد شرط است.»

غزالی گوید: «این مقدار از علم فقه را هر کسی که در پی کسب و کار است باید بیاموزد و گرنه از روی نا آگاهی به حرام خواهد افتاد. و اما در معامله با قصاب و بقال و نانوا، کاسب و غیر کاسب بی‌نیاز از آنها نمی‌باشد و اختلاف آرا در این نوع مشاغل به سه علت است ۱- برای سهل انگاری در شرایط بیع ۲- توجه نکردن به شرایط بیع سلم ۳- برای اکتفا کردن بر معاطات، زیرا عادات بر این جاری است که همه روزه این نیازها را سیاهه برداری و پس از مدتی محاسبه می‌کنند، وانگهی بر حسب آنچه طرفین توافق کنند قیمت گذاری می‌شود به نظر می‌رسد در این جا به دلیل نیاز مردم، حکم به اباحه داده شده و احتمال می‌رود که فروشندگان جنس را بنا بر اباحه دریافت و با انتظار عوض تسلیم کنند. در این صورت خوردن و استفاده از آن جایز است. اما با خوردن آن، ذمه طرف مشغول می‌شود و روزی که جنس را تلف کرده، قیمت همان روز در ذمه طرف می‌آید و هر گاه دو طرف بر یک مقدار معین توافق کردند، لازم است که از ایشان درخواست برائت مطلق کند تا اگر تفاوت قیمتی پدید آید، چیزی به گردن او نماند. این حداقلی است که باید رعایت شود، زیرا تکلیف نسبت به سنجش بها برای هر حاجتی از حوائج در هر روز و هر ساعت تکلیف نابجایی است. همچنین تکلیف نسبت به ایجاب و قبول و سنجیدن مبلغ به مقدار اندک، دشوار است. اما در صورتی که زیاد باشد از هر نوعی که باشد، تعیین مقدار آن آسان است.» می‌گوییم: تحقیق این مسئله در ذکر ارکان بیع، گذشت.

انعقاد آن حکم می‌کند، لیکن همین معامله مشتمل بر ظلم و ستمی است که شخص معامله‌گر خود را در معرض خشم خداوند قرار می‌دهد، زیرا هر نهبی مقتضی نادرستی عقد نیست و این ظلم مورد نظر ما یعنی چیزی که باعث زیان غیر می‌شود بر دو قسم است: یکی آن که زیان عمومی دارد و دیگر آن که زیانش تنها به معامله‌گر می‌رسد.

باب چهارم احسان در معامله

خدای تعالی هم به عدالت امر فرموده است و هم به احسان، در حالی که عدالت تنها وسیله نجات و در تجارت به منزله درستی سرمایه است. اما احسان باعث رستگاری و رسیدن به سعادت است و نسبت به تجارت به منزله سود است، و کسی که در معاملات دنیا به سرمایه قناعت کند، از عقلا شمرده نمی‌شود همین طور در معاملات اخروی. از این رو برای شخص دیندار سزاوار نیست که بر عدالت و اجتناب از ظلم و جور بسنده کند و راههای احسان را ترک گوید، در حالی که خدای تعالی فرموده است: وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ^۱». و نیز فرموده است: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ^۲». و باز می‌فرماید: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ^۳». مقصود ما از احسان، انجام دادن عملی است که باعث منفعت طرف معامله باشد در حالی که آن کار واجب نبوده، بلکه از راه لطف انجام شده است، زیرا که واجب در باب عدالت و ترک ظلم وارد است که ما گفتیم، و شخص با یکی از شش کار ذیل به مقام احسان می‌رسد:

1- قصص / ۷۷: و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن.

2- نحل / ۹۰: خداوند به عدل و احسان ... فرمان می‌دهد.

3- اعراف / ۵۶: زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

شایسته آن است که بیش از حد معمول طرف معامله را مغبون نکند اما اصل مغبون ساختن مجاز است، زیرا بیع برای منفعت است و منفعت جز با مغبون کردن اندکی امکان ندارد ولی باید حدّ تقریبی آن رعایت شود زیرا مشتری وقتی بیش از سود معمول می‌پردازد یا به دلیل علاقه زیاد او به آن جنس است و یا به خاطر نیاز فراوان او به آن در آن لحظه. در هر صورت شایسته است که از قبول آن مبلغ زاید خودداری شود و این از جمله موارد احسان است و هر گاه کتمان حقیقت نباشد، دریافت سود بیش از حدّ معمول، ظلم نخواهد بود. بعضی از علما بر این عقیده‌اند که مبلغ غبن اگر بیش از یک سوّم بهای جنس باشد مستلزم خیار فسخ می‌شود، البته ما این را قبول نداریم، لیکن شرط احسان آن است که غبن را از آن حدّ تنزل دهد. نقل می‌کنند که یونس بن عبید، لباسهای فروشی با نرخهای متفاوتی داشت، هر کدام را چهار صد درهم نرخ گذاشته بود در صورتی که نرخ نوعی از آنها دویست درهم بود خودش به نماز رفت و برادر زاده‌اش را در مغازه گذاشت مرد بادیه نشینی آمد یک لباس به چهار صد درهم خواست و او یکی از لباسهای دویست درهمی را عرضه کرد اعرابی آن را پسندید و خرید و با خود برد همین طور که لباس را در دستش داشت و می‌رفت، یونس با او روبرو شد، و لباس را شناخت پرسید: چند خریدی گفت: چهار صد درهم، گفت:

بیشتر از دویست درهم نمی‌ارزد، برگرد تا بقیه پولت را پس بگیری او گفت: این لباس در دیار ما به پانصد درهم می‌ارزد و من راضی‌ام. یونس گفت: برگرد، که خیر خواهی در راه دین بهتر از تمام موجودی دنیاست. سپس او را به مغازه برگرداند و دویست درهم را به او پس داد و برادر زاده‌اش را سرزنش کرد و گفت: آیا خجالت نکشیدی! آیا از خدا نترسیدی که چنین استفاده‌ای را ببری و خیر خواهی مسلمانان را ترک کنی! او گفت: به خدا سوگند تا راضی نشد نخیرید. یونس گفت: تو چرا برای او نپسندیدی آنچه را برای خودت می‌پسندی. در این قبیل موارد اگر پنهان داشتن نرخ و کتمان حقیقت در میان باشد، از باب ظلم بر دیگران است که قبلاً بحث آن گذشت.

206

در حدیث آمده است: «فریب دادن کسی که در قیمت جنس به فروشنده اعتماد می‌کند، حرام است» «۴» زبیر بن عدی می‌گفت: «من هیجده تن از صحابه را درک کردم که هیچ کدام از آنها دوست نداشت که گوشتی را به درهمی بخرد. بنابراین گول زدن چنین کسانی که اعتماد می‌کنند حرام است».

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) رسیده است: «فریب دادن کسی که در نرخ کالا اعتماد می‌کند، حرام است»^۵ و در روایت دیگری آمده است: «گول زدن مؤمن حرام است.»^۶»

و از آن حضرت نقل است که فرمود: «سود دادن مؤمن به مؤمن رباست، مگر آن که بیش از صد درهم خرید کند، در آن صورت به قدر خوراک همان روز سود گرفتن مانعی ندارد، و یا این که برای تجارت بخرد، در آن صورت سود بگیری ولی با ایشان مدارا کنید.»^۷»

از آن حضرت نقل است که فرمود: «هر گاه کسی به دیگری بگوید: بیا با تو خوب معامله خواهیم کرد، سود گرفتن از او حرام است.»^۸»

میسّر گوید: «به امام باقر (ع) عرض کردم: همه مشتریهای من، برادران ایمانی من هستند، یک حدیثی برای معامله با آنان تعیین بفرمایید که من از آن حدّ تجاوز نکنم فرمود: اگر برادرت را دوست داری بسیار خوب، اگر نه همچون بیانی با دقتّ جنس را بفروش.»^۹»

4- این حدیث را طبرانی در الکبیر از امامه - چنان که در الجامع الصغیر باب غین آمده - به سند ضعیف، نقل کرده است.

5 و 6- کافی، ج ۵، ص ۱۵۳، شماره‌های ۱۴ و ۱۵.

7- همان مأخذ، ص ۱۵۴؛ شهید اول در دروس می‌گوید: سود بردن مؤمن از مؤمن مکروه است، مگر آن که بیش از صد درهم خرید کند که در این صورت به قدر خرج روزش سود می‌برد و یا آن که برای تجارت بخرد که در آن صورت باید مدارا کند و یا این که برای ضرورتی باشد. از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «در زمان غیبت قائم (ع) سود گرفتن از مؤمن اشکالی ندارد ولی در زمان حضور آن حضرت، سود مکروه است و سود بردن از کسی که وعده احسان به وی داده شده و مدح و ذمّ بیع برای طرفین معامله مکروه است.»

8- همان مأخذ، ص ۱۵۲، شماره ۹؛ اصحاب (علمای شیعه) این حدیث را حمل بر کراهت کرده‌اند.

9- همان مأخذ، ص ۱۵۳، شماره ۱۹.

غزالی گوید: «اگر حق پوشی نباشد، احسان است، در صورتی که کمتر معامله‌ای است که جز با نوعی از کتمان حق و پنهان داشتن نرخ روز انجام گیرد، در صورتی که احسان محض آن است که از سری سقطی نقل کرده‌اند که وی یک کر بادام به بهای شصت دینار خرید و در یادداشت روزانه‌اش

نوشت، سه درهم سود آن باشد و گویا نظر وی این بود که هر ده دینار، نیم دینار سود ببرد، قیمت بادام به نود دینار ترقی کرد، دلّال که خود از خوبان بود نزد سرّی آمد و بادام‌ها را به نود دینار درخواست کرد. سرّی گفت:

من با خود قرار دادم بسته‌ام و دیگر آن را به هم نمی‌زنم و جز به شصت و سه درهم آنها را نمی‌فروشم دلّال گفت: من بین خود و خدا عهد کرده‌ام که با هیچ مسلمانی تقلّب نکنم، از این رو جز به نود دینار از تو نمی‌گیرم. می‌گویند: نه دلّال از او کمتر خرید و نه او به بیشتر فروخت. این احسان محض از دو طرف بود، زیرا که با علم و آگاهی به حقیقت قضیه صورت گرفته است و هر کس به منفعت کم بسنده کند معاملاتش زیاد خواهد بود و از معاملات مکرر سود زیاد خواهد برد، و به این سبب برکت ظاهر خواهد شد.

علی (ع) در میان بازار کوفه، مرواریدی را می‌گرداند، و می‌گفت: «ای گروه بازرگانان، حق را بگیرید و حق را بدهید تا در امان باشید، منفعت کم را از دست ندهید تا از منافع زیاد محروم بمانید.»

از کسی پرسیدند: علت ثروتمندی تو چه بودی گفت: سه چیز: هیچ نوعی سودی را هرگز ردّ نکردم، و هیچ گاه درخواست فروش حیوانی نشد که من آن را تأخیر بیندازم، و نسبه‌فروشی هم نکردم. می‌گویند: وی هزار شتر فروخت و هیچ سود نبرد مگر زانو بند شتران که برای او ماند. وی هر کدام را به یک درهم فروخت و از این راه هزار درهم منفعت عایدش شد و هزار درهم نیز مخارج آن روز شتران به نفع او شد.

دوّم، در تحمل غبن

مشتری اگر طعامی و یا چیزی را از ضعیف و تنگدستی خریداری کرد، اشکالی ندارد که غبن را تحمل کند و سهل بینگارد و درباره فروشنده احسان کند و مشمول سخن پیامبر (ص) شود که فرمود: «خدا پیامرزد آن کس را که

اما اگر از تاجر توانگري چيزي خريد که بيش از حد نياز، سود مي جويد، تحمّل غبن از چنين کسي پسندیده نيست بلکه تضييع مال بدون اجر و سپاس است در حديثي از طريق اهل بيت (ع) رسیده است: «آدمي که مغبون شده، اجر و سپاس ندارد.»^{۱۱}»

مي گويم: اين حديث به طريق ما (شيعه) از امام صادق (ع) روايت شده است.^{۱۲}»

غزالي گويد: «حسن و حسين (ع) و ديگر برگزیدگان پيشين در خريد، دقت کامل مي کردند، با وجود اين، مال زيادي را مي بخشيدند. به يکي از ايشان گفتند: در خريد، روي مقدار اندک دقت زيادي مي کنی و سپس مقدار زيادي را مي بخشي و اهميت نمي دهی فرمود: کسي که مي بخشد، از زيادي مالش مي دهد اما کسي که مغبون مي شود در حقيقت عقلش را فريب داده است. يکي از اين بزرگان گويد: همانا من عقل و بصيرتم را فريب مي دهم ولي فريب دهنده را بر آن مسلط نمي کنم و هر گاه بخششي مي کنم در حقيقت براي خداي تعالي داده ام و براي او کار زيادي انجام نداده ام.

سوم، دريافت کامل بهاي کالا و ساير مطالبات و احسان در آن،

گاهي به سهل انگاري و چشم پوشي از مقداري است و گاهي نيز با مهلت و تأخير دريافت وجه است و گاهي با مسامحه در مطالبه پول نقد (و کيفيت طلا و نقره) است، همه اينها مستحب و در مورد آن تأکيد شده، پيامبر (ص) فرمود: «خدا بيمارزد کسي که فروش را نيز بمانند خريد و درخواست خريد آسان بگيرد.»^{۱۳}» پس بايد دعاي پيامبر خدا (ص) را مغتنم شمارد.

10- اين حديث را بخاری، در ج ۳، ص ۷۱ چنين نقل کرده: «خدا بيمارزد مردی را که به وقت فروش، خريد و در وقت مقتضى بخشنده باشد» حاکم نيز در مستدرک، ج ۲، ص ۵۴ همين طور نقل کرده است.

11- اين حديث را ترمذی حکيم در نوادر به نقل از عبیدالله بن حسن از پدر و او از جدش (ع) نقل کرده و ابویعلی مرفوعاً از حسين بن علی (ع) روايت کرده و خطيب در تاريخ، ج ۳، ص ۱۸۰ از پيامبر (ص) نقل کرده است.

12- کافي، ج ۴، ص ۴۹۶، شماره ۳.

13- اين حديث اندکی پيش از بخاری و ديگران نقل شد.

پیامبر (ص) فرمود: «ببخش تا به تو ببخشند»^{۱۴}، و آن حضرت فرمود: «هر که تنگدستی را مهلت دهد و یا از او بگذرد، خداوند محاسبه او را آسان بگیرد» و در عبارت دیگر آمده: «خداوند او را در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه عرش خدا نیست، در سایه عرش خود قرار دهد.»^{۱۵}

پیامبر (ص) فرمود: «مردی بود که بر خود ستم کرده بود، به حساب وی رسیدند و حسنه‌ای در نامه عملش نیافتند. از او پرسیدند: آیا هرگز کار نیکی انجام داده‌ای گفت:

خیر، جز این که من مردی بودم که از مردم طلبکار بودم و به غلامانم می‌گفتم: با توانگران مسامحه کنید و به تنگدستان مهلت دهید- و در عبارت دیگر- گفت: از تنگدست چشم پوشی کنید، پس خدای تعالی فرمود: ما به گذشت از تو سزاوارتریم، این بود که خداوند از او در گذشت و او را آمرزید.»^{۱۶}

و آن حضرت (ص) فرمود: «هر کس یک دینار مدتی وام دهد، برای هر روز تا آخر آن مدت ثواب صدقه در نامه عملش نوشته می‌شود و چون موعد آن سر آید و مهلت دهد، در برابر هر روز به قدر آن وام ثواب صدقه دارد.»^{۱۷}

یکی از پیشینیان به خاطر این خبر، دوست نمی‌داشت که بدهکار وامش را بپردازد تا این که هر روز مطابق تمام وام ثواب صدقه را دریافت کند.

و آن حضرت (ص) فرمود: «دیدم روی در بهشت نوشته‌اند، صدقه ده برابر ثواب دارد و قرض، هیجده برابر»^{۱۸}. بعضی در معنای این حدیث گفته‌اند: صدقه به دست

14- این حدیث را بیهقی در الشعب و طبرانی در الکبیر و احمد در مسند خود - به طوری که در الجامع الصغیر آمده است - به نقل از ابن عباس به سند حسن، نقل کرده‌اند.

15- احمد این خبر را به عبارت دیگر، در مسند خود از حدیث ابن ابی‌سیر کعب بن عمرو و مسلم به سند صحیح در صحیح خود، ج ۴، ص ۳۲ نقل کرده است.

16- این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۷۲ به نقل از حذیفه به گونه‌ای که در متن است و نیز حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۲۸ و بیهقی در سنن کبری، ج ۵، ص ۳۵۶ نظیر آن را نقل کرده‌اند.

17- این حدیث را نیز ابن ماجه به شماره ۲۴۳۱ و کلینی در کافی، ج ۴، ص ۳۳ از قول امام صادق (ع) >)

نیازمند و غیر نیازمند می‌رسد ولی جز شخص نیازمند ذلت درخواست وام را تحمل نمی‌کند.

رسول خدا (ص) به مردی نگریست که از مرد دیگری به خاطر طلبی که داشت جدا نمی‌شد. با دست مبارکش به طلبکار اشاره کرد: قسمتی از وامت را واگذار، آن مرد، چنان کرد، آنگاه پیامبر (ص) رو به بدهکار کرد و فرمود: برخیز طلب او را بده. «۱۹»»

هر کس چیزی بفروشد و بهای آن را در آن حال ترک گوید و در مطالبه آن شتاب نکند، چنین کسی در معنا وام دهنده است.

در خبر است: «هر گاه حق خود را با خویشتن داری، کامل و یا غیر کامل بگیری خداوند، حساب تو را آسان بگیرد.» «۲۰»»

می‌گوییم: در کافی، «۲۱» از حماد بن عثمان روایت شده که می‌گوید: «مردی بر ابو عبد الله (امام صادق) (ع) وارد شد، یکی از اصحاب امام (ع) به آن حضرت شکایت کرد و چیزی نگذشت مردی که از وی شکایت شده بود آمد. امام صادق (ع) فرمود: چرا فلانی از تو شکایت می‌کندی عرض کرد: شکایت می‌کند که چرا من پافشاری می‌کنم که او حقم را ادا کند.» «۲۲» راوی گوید: امام صادق (ع) به حالت خشم نشست، آنگاه فرمود:

گویا تو وقتی که اصرار در ادای حق خود می‌کردی کار بدی نکرده‌ای! آیا آنچه را خدای تعالی حکایت فرموده است، دیده‌ای که می‌فرماید: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ آیا توجه داری که آنان از خدای عزّ و جلّ می‌ترسند که مبادا بر ایشان ستم کند، نه به خدا

<نقل کرده‌اند.

19- این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۱۵۱ و مسلم در ج ۴، ص ۳۰ از حدیث کعب بن مالک و ابن ماجه به شماره ۲۴۲۹ در کتابهای خود

نقل کرده‌اند.

20- این حدیث را حاکم در ج ۲، ص ۳۲ از قول ابوهریره بعد از ابن عبارت «یحاسبک الله حساباً یسیراً» نقل کرده و ابن ماجه نیز به

شماره ۲۴۲۱ از وی و از عایشه این چنین نقل کرده است.

22- در بعضی نسخه‌های کافی به جای «استقصیت منه» با ضاد نقطه‌دار «استقصیت منه» یعنی از او حَقِّم را مطالبه کردم، آمده است. و در روایتی هم که خواهد آمد همین طور است.

211

سوگند که ایشان نمی‌ترسند مگر از پافشاری پروردگار بر ادای حق، که خدای متعال آن را حساب بد نامیده است، پس هر کس در ادای حق اصرار ورزد، کار بدی کرده است.»

در کافی آمده است: «مردی خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: من مالی از یکی از سادات حسنی طلب دارم و گرفتن آن مال مرا خسته کرده در حالی که میان من و او سخنانی ردّ و بدل شد و من از این که چیزی بین من و او بگذرد که باعث اندوه او شود، مطمئن نیستم. امام صادق (ع) فرمود: راه و روش مطالبه مال این نیست، بلکه موقعی که نزد او رفتی، بیشتر بنشین و چیزی نگو، آن مرد می‌گوید: چندباری این کار را کردم، مالم را دریافت کردم.» «۲۳»

[چهارم ادا کردن دین]

غزالی گوید: «چهارم، ادا کردن دین، از جمله موارد احسان درباره دین، خوب ادا کردن دین است و آن به این ترتیب است که نزد صاحب حق برود، و کاری نکند که او نزد وی بیاید و درخواست ادای حق کند.» پیامبر (ص) فرمود: «بهترین شما کسی است که از همه کس بهتر ادای دین کند.» «۲۴» و هر وقت که توان ادای دین را داشت باید فوری اقدام کند هر چند که پیش از وقت ادا باشد و باید بهتر از آنچه شرط کرده و به بهترین صورت تسلیم کند و اگر توانایی نداشت باید نیت کند که هر وقت قدرت داشت، ادا کند. رسول خدا (ص) فرمود: «هر که دینی بر گردنش باشد و او قصد دادن آن را داشته باشد خداوند فرشتگانی را موکل او کند تا از او حفاظت کنند و برای او دعا کنند تا وقتی که او ادای دین کند.» «۲۵»

و هر وقت صاحب حق سخن درشتی به او بگوید باید تحمل کند و به پیروی از رسول خدا (ص) با لطف و مدارا با او مقابله کند. گویند شخص طلبکاری وقت سر رسید طلبش نزد پیامبر (ص) آمد و آن حضرت امکان پرداخت حق او را نداشت، آن مرد با

24- این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۱۴۵ از قول ابوهریره نقل کرده است.

25- این حدیث را نسائی در سنن، ج ۷، ص ۳۱۶ و احمد در مسند، ج ۶، ص ۹۹ و ۱۳۱ با اندک تفاوتی از قول عایشه نقل کرده‌اند. و در کافی، ج ۵، ص ۹۵ با عبارت دیگری آمده است.

212

رسول خدا (ص) به درشتی سخن گفت: اصحاب قصد او را کردند پیامبر (ص) فرمود: او را واگذارید، زیرا صاحب حق را گفتاری است. «۲۶»

هر وقت بین طلبکار و بدهکار سخنی رد و بدل شود، احسان اقتضا می‌کند که میل بیش از حد متوسط به سمت کسی باشد که بدهکار است، زیرا کسی که وام می‌دهد از روی بی‌نیازی است ولی کسی که وام می‌گیرد از روی نیاز وام می‌گیرد همچنین شایسته است که به مشتری بیشتر کمک کنند، زیرا فروشنده دلبستگی به کالا ندارد، بلکه طالب فروش و منفعت آن است ولی خریدار نیازمند به آن است. این شیوه بهتر است مگر آن که بدهکار از اندازه خود تجاوز کند که در این صورت، کمک به او در جلوگیری از تجاوز اوست و در نتیجه کمک به طلبکار است، زیرا پیامبر (ص) فرمود: «برادرت را - چه ظالم باشد و چه مظلوم - یاری کن، پرسیدند: چگونه ظالم را یاری کنندی فرمود: جلوگیری وی از ظلم یاری کردن به اوست.» «۲۷»

[پنجم قبول اقاله]

پنجم، این که کالا را از خریداری که تقاضای پس گرفتن آن را دارد، پس بگیرد، زیرا کسی درخواست پس گرفتن چیزی نمی‌کند، مگر آن که پشیمان باشد و از خرید جنس احساس ضرر و زیان کند. بنابراین سزاوار نیست که فروشنده بر خود بپسندد که سبب زیان برادر مسلمان خویش شود. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از خریدار پشیمانی کالایش را باز پس بگیرد، - خداوند در روز قیامت از لغزش او در گذرد - و یا خدا از وی در گذرد همان طوری که او گذشت کرده است.» «۲۸»

26- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۱۴۷ از حدیث ابوهریره نقل کرده است.

27- این حدیث را داری در سنن، ج ۲، ص ۳۱۱ در حدیثی از جابر و - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - ابن عساکر نیز به سند حسن

نقل کرده است.

28- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۱۹۹ نقل کرده و ابن داوود در ج ۲، ص ۲۴۶ و حاکم در ج ۲، ص ۴۵ و بیهقی در ج ۶، ص ۲۷ از

سنن و احمد در ج ۲، ص ۲۵۲ نظیر آن را آورده‌اند.

213

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایتی در کافی آمده است: «رسول خدا (ص) به حکیم بن حزام، اجازه تجارت نداد تا این که قول داد، از خریداری که پیشیمان شود، جنس را باز پس بگیرد و به بدهکار تنگدست مهلت دهد و حق را چه کامل و چه ناقص بگیرد.» ۲۹»

از امام صادق (ع) است: «هر بنده خدا که در معامله‌ای، کالا را از مسلمانی باز پس بگیرد، خداوند در روز قیامت از لغزش او در گذرد.» ۳۰»

[ششم نسیه دادن به تهیدستان]

غزالی گوید: «ششم، در معامله خود قصدش این باشد که با گروهی از تهیدستان به نسیه معامله کند و در همان حال تصمیم بگیرد تا وقتی که توانگر نشوند مطالبه نکند، زیرا در میان پیشینیان صالح کسانی بوده‌اند که دو دفتر حساب داشتند، یکی از آنها وضعش نامعلوم و در آن اسامی کسانی از ناتوانان و تنگدستان بود توضیح آن که فقیر غذا و میوه‌ای را می‌بیند و هوس می‌کند و می‌گوید: - به طور مثال - پنج پیمان از این متاع می‌خواهم ولی پول همراهم نیست. فروشنده می‌گوید: بگیر و هر وقت داشتی پولش را بده و این شخص از نیکان نیست، بلکه آن کسی از نیکان به شمار می‌آید که نام او را در دفتر اصلاً ننویسد و آن را قرض محسوب نکند بلکه بگوید: هر چه می‌خواهی بگیر و اگر خداوند به تو داد، ادا کن، اگر نه آن را به تو حلال کردم و تو آزادی، این بود راههای تجارت پیشینیان که امروزه از بین رفته و هر کس اقدام به این کارها بکند در حقیقت این سنت را زنده کرده است.

خلاصه، تجارت وسیله آزمایش مردان است که بدان وسیله دیانت و تقوای مرد آزموده می‌شود، از این رو گفته‌اند:

29- کافی، ج ۵، ص ۱۵۱، شماره ۴.

30- کافی، ج ۵، ص ۱۵۳، شماره ۱۶.

نباید پیراهن وصله دار و یا پوشش بلند مردی که تا بالای پایش آویخته و یا پیشانی او که در آن اثر برجسته‌ای پدیدار است، فریبت دهد، بلکه در برابر پول گمراهی و یا پرهیزگاری او را مورد توجه قرار بده.

از این روست که گفته‌اند: هر گاه همسایه‌های کسی در شهر و دیار او و همراهان او در سفر و طرفه‌های معامله با او در بازارها از وی تعریف کنند، از خوبی و درستی او نپرسید.

در نزد یکی از بزرگان کسی شهادت داد. وی گفت: کسی را بیاور که تو را بشناسد، او مردی را آورد که از او به نیکی یاد کرد پرسید: آیا تو همسایه نزدیک او هستی که رفت و آمد او را می‌دانی گفت: خیر، پرسید: در مسافرتی هم سفر بودی که رفتار او را در سفر دلیل بر مکارم اخلاق وی می‌دانی گفت:

خیر. پرسید: آیا به درهم و دیناری با او معامله کرده‌ای که بدان وسیله پی به پرهیزگاری این مرد برده‌ای گفت: خیر، آنگاه گفت: من تصور می‌کنم که تو او را دیده‌ای در مسجد ایستاده، در حالی که با خواندن قرآن همهمه می‌کند و آواز می‌دهد گاهی سرش را بالا می‌برد و گاهی پایین می‌آوردی گفت: آری همین طور است، آن بزرگ گفت: برو، تو این مرد را نمی‌شناسی و به آن مرد گفت: برو کسی را نزد من بیاور که تو را بشناسد.

باب پنجم در دلسوزی تاجر نسبت به امور مربوط به دین و اهتمام به آخرتش
سزاوار نیست که امر معاش تاجر، او را از معادش باز دارد و در نتیجه عمرش ضایع و کالایش زیانبار باشد زیرا آنچه در دنیا نصیب او می‌شود، با آنچه از منفعت اخروی از

215

دست می‌دهد برابری نمی‌کند و در نتیجه از جمله کسانی می‌شود که زندگانی دنیا را به بهای آخرت می‌خرند، بلکه عاقل باید، دلسوز خویش باشد و دلسوزی او بر خود به وسیله حفظ سرمایه، میسر است و سرمایه او، دین او و تجارت در فضای دین است.

یکی از پیشینیان می‌گفت: سزاوارترین چیز برای عاقل همان است که بیش از هر چیز دنیا به آن نیاز دارد و ضروری‌ترین چیز در دنیا همان است که در تجارت آخرت به او کمک کند. خدای تعالی فرمود: وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا «۱» یعنی در دنیا بهره‌ات را درباره آخرت فراموش مکن، زیرا دنیا

کشتزار آخرت است و در آنجا نیکبها و بدبها فراهم می‌شود. اما دلسوزی تاجر نسبت به دین خود با رعایت هفت چیز میسر می‌شود:

اول، حسن نیت و عقیده در آغاز کار تجارت، که باید نیتش حفظ آبرو و خود داری از گدایی به وسیله تجارت و بریدن طمع از مردم، و بی‌نیازی با کسب حلال از ایشان و کمک گرفتن از امکانات کسب برای امور دینی و فراهم کردن هزینه خانواده باشد تا بدان وسیله در شمار مجاهدان قرار بگیرد و باید اعتقادش خیر خواهی نسبت به مسلمانان باشد و برای دیگران دوست بدارد آنچه برای خود دوست می‌دارد و قصدش - چنان که قبلاً گفتیم - در معاملات پیروی از طریق عدل و احسان باشد و باید درباره آنچه در بازار می‌بیند تصمیم بگیرد که امر به معروف و نهی از منکر کند و چون این عقاید و نیات را در دل داشت کارش در راه آخرت خواهد بود، پس اگر مالی کسب کرد در حقیقت، زیادی است و اگر در دنیا ضرر کند، در آخرت سود خواهد برد.

دوم، هدفش در صنعت و یا تجارتي که می‌کند ادای واجب از واجبات کفایي

1- قصص / ۷۷: بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن.

216

باشد، زیرا اگر مردم تجارت و صنعت را ترک گویند زندگیها فلج و مردمان نابود شوند.

بنابراین مرتب شدن امور جامعه بستگی به همیاری همگان دارد و باید هر کسی کاری را عهده‌دار شود، و اگر همگی به یک صنعت رو آورند، باقی کارها تعطیل خواهد شد و همه مردم نابود می‌شوند و بعضی از مردم، این سخن پیامبر (ص): «اختلاف امت رحمت است»^۲ را بر این مورد حمل کرده‌اند، یعنی اختلاف همت مردم در صنعتها و حرفه‌هایشان بعضی از صناعات مهمند و برخی از آنها چندان مورد نیاز نیست، چون مربوط به رفاه طلبی و آرایش در دنیا می‌شود. پس باید به صنعت مهمی اشتغال پیدا کند تا در

اقدام به آن مشکلی را از نظر دینی از مسلمانان حل کند و باید از شغل نقاشی و ریخته‌گری و گچکاری ساختمان و زینتکاری و هر چه باعث آرایش دنیا شود، دوری کند زیرا دینداران همه اینها را بد می‌دانند، اما ساختن ابزار موسیقی و آلاتی که استعمال آنها حرام است، اجتناب از آنها از قبیل ترک ظلم است و از آن جمله است دوختن قبای ابریشمی برای مردان و ریخته‌گری هر نوع مرکب از

طلا و یا انگشترهای طلا برای مردان که تمامی اینها از گناهان است و گرفتن مزد برای آنها حرام می‌باشد و قبلاً گفتیم که فروختن طعام و کفن فروشی مکروه است، زیرا باعث می‌شود صاحبان این شغلها منتظر مرگ مردم و نیازمندی آنان - به خاطر گرانی نرخ - باشند و قصابی نیز به خاطر قساوت قلبی که به همراه می‌آورد، و حجامت و رفتگری به دلیل آلودگی و کثافت آن و همچنین دباغی و نظایر آن مکروه است. ابن سیرین واسطه‌گری و دلّالی را نیز مکروه دانسته و

2- این حدیث را مقدّس در کتاب الحجّه و بیهقی در رساله الشعریه بدون سند نقل کرده‌اند و حلیمی، قاضی حسین، امام‌الحرّمین و دیگران آن را آورده‌اند و شاید این حدیث در کتب بعضی از حافظان نقل شده باشد که به ما نرسیده و این حرفی است که سیوطی در الجامع الصغیر گفته است و خبر را صدوق در المعانی، ص ۱۵۷ نقل کرده و به فرض درستی صدور آن محتمل است که مقصود از اختلاف آمد و رفت و کنایه از دید و بازدید و مهمانی باشد چنان که در آیه «إِنْفِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» یعنی در پی هم آمدن شب و روز و در سخن ائمه (ع) «وَمَخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةَ» به معنایی پیاپی آمدن فرشتگان است.

217

قتاده اجرت گرفتن دلّال را مکروه می‌داند و شاید سبب کراهت آن باشد که دلّال کمتر اتفاق می‌افتد که دروغ نگوید و اغلب از کالا به خاطر تبلیغ، تعریف می‌کند و برای این که این عمل حدّ و اندازه‌ای ندارد، گاهی اجرت کم و گاهی زیاد است و مقدار اجرت به عمل مربوط نمی‌شود، بلکه به مقدار ارزش جامه مربوط است، مطابق معمول این طور است و این ظلم است. بلکه باید به مقدار زحمت توجه شود، و علما خرید حیوان را برای تجارت نیز مکروه دانسته‌اند، زیرا خریدار نمی‌خواهد حکم الهی - یعنی مرگی که ناگزیر در پی آن است - جاری شود. بعضی گفته‌اند: حیوان را بفروش و زمین و نظایر آن چیزهای بی‌جان را بخر، و صراف‌ی را مکروه دانسته‌اند، زیرا در عمل صراف‌ی بدور ماندن از ریزه کاریهای ربا، دشوار است و از طرفی صراف‌ی در حقیقت، جستن صفات دقیق در چیزهایی است که توجّهی به جنسیت آنها نیست، بلکه توجّه به رایج بودن آنهاست و کمتر اتفاق می‌افتد که صراف سودی ببرد، مگر با تکیه بر نا آگاه بودن طرف معامله نسبت به صفات دقیق پول و صراف هر چند که محتاط باشد، کمتر اتفاق می‌افتد که از ربا بری بماند. و برای صراف و دیگران شکستن درهم و دینار سالم کراهت دارد، مگر جایی که در مرغوبیت آن شک داشته باشد و یا در وقت ضرورت که مانعی ندارد و علما تجارت لباس پنبه و کتانی را مستحبّ دانسته‌اند. سعید بن مسیب گوید: هیچ تجارتی در نزد من محبوبتر از تجارت لباس پنبه‌ای و کتانی نیست به شرط آن که در آن سوگند خوردن نباشد، و در روایت آمده است: «بهترین تجارت شما لباس پنبه‌ای و کتانی است و بهترین صناعت شما پوست و چرم دوزی است.» «۳»

در حدیث دیگری آمده است: «اگر اهل بهشت تجارت داشتند هر آینه پارچه پنبه و کتان تجارت می کردند و اگر اهل دوزخ تجارت داشتند هر آینه شغل صرافیه را قبول می کردند.»^۴»

3- این حدیث را صاحب الفردوس - به طوری که در المغنی آمده - از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است.

4- این حدیث را ابومنصور دبلمی در مسند الفردوس - به طوری که در المغنی آمده است - به سند ضعیفی از قول ابوسعید نقل کرده

است.

218

بیشتر کارهای نیکان از مردمان پیشین ده صنعت بود: صنعت پوست دوزی، تجارت، باربری، دوزندگی، کفش دوزی، لباسشویی، کفش فروشی، آهنگری، شکار و صید در خشکی و دریا و کاغذفروشی. و چهار تن از صاحبان مشاغل در نظر مردم، از آنان به ضعف فکری یاد می شود: بافندگان، پنبه فروشان، ریسندگان و آموزگاران و شاید از آن جهت باشد که غالباً برخورد این اشخاص با زنان و کودکان است و بر خورد با افراد ضعیف العقل باعث ضعف عقل می شود، چنان که سرو کار با خردمندان باعث فزونی عقل می گردد.

از مجاهد نقل شده است که مریم (ع) در جستجوی عیسی (ع) بود. به بافندگانی گذر کرد و از آنها راه را پرسید، و آنان او را به غلط راهنمایی کردند. مریم گفت:

«خداوندا برکت را از کسب ایشان بردار و آنان را با تنگدستی از دنیا ببر، و در نظر مردم بی ارزش گردان» و دعای مریم (ع) به اجابت رسید. پیشینیان گرفتن اجرت برای کارهایی از قبیل عبادات و واجبات کفایی نظیر غسل اموات و دفن مردگان و اذان گفتن را مکروه می دانستند، هر چند که حکم اجیر شدن در این امور را صحیح می شمردند همچنین اجرت گرفتن برای آموزش قرآن و علوم شرعی را مکروه می دانستند، زیرا حق این اعمال آن است که بدان وسیله آخرت کسب شود. بنابراین گرفتن اجرت بر این اعمال عوض کردن دنیا با آخرت است پس چنین کاری پسندیده نیست.»

می گویم: بیشتر مواردی را که غزالی از صناعات مکروهه ذکر کرده، از طریق اهل بیت (ع) نیز کراهت آنها رسیده و علاوه بر آنها برده فروشی نیز آمده است به این دلیل که رسول خدا (ص) فرمود: «بدترین مردم کسی است که مردمان را بفروشد.»^۵»

از حسان معلم نقل شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) درباره تعلیم پرسیدم، فرمود: برای تعلیم مزد نگیر عرض کردم: برای تعلیم شعر و نامه نگاری و نظایر اینها با

5- این روایت را در ضمن جعفریات به اسناد خود از پیامبر (ص) نقل کرده است همچنان که در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۳۱ و در تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۹ آمده است.

219

ایشان شرط مزد بکنمی فرمود: آری، پس از آن که کودکان در نزد تو، از نظر آموزش یکسان باشند و یکی را بر دیگری برتری ندهی.» «۶»

و از آن حضرت نقل است که فرمود: «معلم برای مزد تعلیم نمی‌دهد، اما اگر هدیه‌ای به او بدهند، قبول می‌کند.» «۷»

از آن حضرت درباره خرید و فروش قرآن پرسیدند فرمود: «کتاب خدا را نخر، بلکه آن آهني را که برای باز و بسته کردن به قرآن می‌آویزند و جلد و دفتر را خریداری کن و بگو این را از تو به این قدر می‌خرم.» «۸»

و در روایت دیگری آمده است: «قرآن را بخرم در نظر من بهتر از آن است که آن را بفروشم.» «۹»

درباره مردی پرسیدند که یک دهم بهای قرآن‌ها را به صورت طلا می‌گرفت، فرمود: «کار خوبی نیست، اما آن مرد گفت: آخر این راه زندگی من است، فرمود: اگر این کار را ترک کنی خداوند راهی برای زندگی تو فراهم کند.» «۱۰»

و از آن حضرت است که فرمود: «زن آوازه خوان از رحمت خدا بدور است و هر کس از کسب او تغذیه کند نیز از رحمت خدا دور است» «۱۱» و در روایت دیگری آمده است: «کسب زن خواننده‌ای که عروسها را همراهی کند» «۱۲»، اشکالی ندارد.» «۱۳»

در روایت دیگری آمده است زن خواننده‌ای که مردها به مجلس او در آیند حرام

6- کافی، ج ۵، ص ۱۲۱؛ شهید - رحمه الله - در دروس می‌گوید: اگر برای مازاد بر واجب از فقه و قرآن، کسی مزد بگیرد، جایز است اما کراهت دارد، و با قرار داد و شرط مزد، کراهت شدید دارد اما حرام نیست، و اگر کسی اجیر شود تا قرآن را بخواند و ثواب آن را به مرده و یا

زنده‌ای هدیه کند، حرام نیست، هر چند که ترک آن بهتر است، و اما این که فرمود: «همه کودکان در نزد تو یکسان باشند» در قول مشهور بر استحباب حمل شده است.

7- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۶.

8 و ۹- کافی، ج ۵، ص ۱۲۱، شماره ۲ و ۳.

10- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

11 و ۱۲- کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، شماره ۲ و ۶؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

- *بدیهی است که همراه عروس و در مجلس زنان، یعنی بدور از سمع و نظر مردان باشد بلامانع است. - م.

220

است، اما زنی که به عروسیها دعوت شود اشکالی ندارد، و همان است معنای قول خدای تعالی: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ۱۳.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مزد گرفتن زن نوحه‌گر که برای میّت نوحه سرایی می‌کند اشکالی ندارد.» ۱۴»

از آن حضرت نقل است: «از اجرت گرفتن قاری قرآن که تنها به شرط مزد قرائت می‌کند نهی شده است.» ۱۵»

از آن حضرت نقل شده که از او پرسیدند: چه بسا که مردی را مأموریت می‌دهیم تا برای ما زمین و یا چهارپا، غلام و یا خدمتگزاری را بخرد و برای او مبلغی تعیین می‌کنیم امام صادق (ع) فرمود: مانعی ندارد.» ۱۶»

از ابو جعفر (ع): «درباره کسب حجامت پرسیدند، فرمود: اگر شرط مزد نکند اشکالی ندارد.» ۱۷»

در روایت دیگری آمده است: «بر تو باکی نیست که با حجامت کننده شرط کنی و درباره مزد کارش چانه بزنی بلکه برای او کراهت دارد و بر تو باکی نیست.» ۱۸»

غزالي گوید: «سوّم، آن که بازار دنيا او را از بازار آخرت باز ندارد

بازارهاي آخرت همان مسجدهايند. خدای تعالی فرموده است: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ «۱۹» و نیز فرموده است: فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ.. «۲۰»»

13- لقمان / ۵: بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را از روی نادانی گمراه سازند؛ کافی، ج ۵، ص ۱۱۹.

14- تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

15- همان مأخذ، ص ۱۱۲.

16- همان مأخذ، ص ۱۱۴.

17- کافی، ج ۵، ص ۱۱۵.

18- همان مأخذ، ص ۱۱۶، شماره ۴؛ شهید ثانی در مسالک گوید: حجامت با شرط مزد برای عمل چه تعیین کند و چه نکند، کراهت دارد

اما گر مشروط نکند - هر چند که بعداً چیزی بدهند - چنان که اخبار دلالت دارند، مانعی ندارد، این راجع به حجامت کننده، اما کسی که حجامت می‌شود بعکس اگر بدون شرط باشد مکروه است و اگر نه مکروه نیست.

19 و ۲۰ - نور / ۳۶ و ۳۷: مردانی که نه تجارت و نه معامله آنها را از یاد خدا ... غافل نمی‌کند. در >

221

بنابراین شایسته است که اول روز را تا وقتی که وارد بازار می‌شود برای آخرتش قرار دهد و همواره مسجد برود و به اذکار و اوراد بپردازد، و پیشینیان صالح اول و آخر روز را به امور مربوط به آخرت و وسط روز را به تجارت اختصاص می‌دادند، به طوری که بامدادان کسی حلیم و کله پاچه نمی‌فروخت، مگر کودکان و اهل ذمه، زیرا مردم مسلمان در آن وقت در مساجد بودند.

در خبر است: «وقتی فرشتگان در اول و آخر روز، نامه عمل بنده‌ای را بالا می‌برند اگر در اول و آخر آن ذکر خدا و کار خیری باشد خداوند هر عمل بدی را که در آن میان باشد می‌آمرزد.» «۲۱»

وانگهی هر گاه وسط روز صدای اذان را برای نماز ظهر و عصر شنید، سزاوار است که پی‌شغلی نرود و از جا بلند شود و هر کاری که دارد بگذارد تا فضیلت تکبیره الاحرام اول وقت را با امام جماعت از

دست ندهد که تمام دنیا با آنچه دارد با آن برابری نمی‌کند و از نظر بعضی از علما اگر در نماز جماعت حاضر نشود گنهکار است. پیشینیان به هنگام اذان به مساجد می‌شتافتند و بازارها را به بچه‌ها و اهل ذمه و می‌گذاشتند و در اوقات نماز به مبلغ ناچیزی کسی را برای نگهداری مغازه‌ها اجیر می‌گرفتند و امرار معاش ایشان این گونه بوده است. در تفسیر قول خدای تعالی: لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ آمده است که آنان آهنگران و چرمدوزان بودند و چنان بوده که هر گاه یکی از ایشان پتکی را بلند کرده بود و یا درفش را در چرم فرو برده بود و اذان را می‌شنید، درفش را از سوراخ چرم در نمی‌آورد و پتک را بر نمی‌گرداند و آنها را کناری می‌انداخت و به سراغ نماز می‌رفت.»

می‌گوییم: از طریق شیعه درباره این آیه شریفه آمده است: «ایشان بازرگانانی هستند که بازرگانی و داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد هر گاه وقت نماز فرا

<خانه‌هایی که خداوند اذن داده تا دیوارهای آن را بالا ببرند و نام خدا در آن برده شود...>

-21 این حدیث را ابویعلی با مقداری اختلاف به طوری که در المغنی آمده است - از قول انس به سند ضعیف نقل کرده است.

222

رسد، حق خدا را درباره نماز ادا کند.» ۲۲»

غزالی گوید: «چهارم آن که به این مقدار اکتفا نکند، بلکه در بازار نیز همواره به یاد خدا باشد

و به تسبیح و تهلیل مشغول باشد، زیرا یاد خدا در بازار در میان غافلان، فضیلت بیشتری دارد.

پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در میان غافلان به یاد خداست همانند مبارزی است که در میان فراریان از جنگ باشد و مانند زنده در بین مردگان است» و به عبارت دیگر «همانند درخت سر سبزی در میان گیاهان خشک است.» ۲۳»

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس وارد بازار شود و بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حی لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدير، خداوند برایش دو هزار هزار حسنه بنویسد.» ۲۴»

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایتی، در کافی از حنّان، به نقل از پدرش آمده است که می‌گوید: ابو جعفر (ع) به من فرمود: «ای ابو الفضل آیا جایی داری که در آن جابنشینی و با مردم معامله کنی

عرض کردم: آری، فرمود: هیچ مرد مؤمنی نیست که شب و روز به محل کار خود و بازار برود و موقعی که قدم در بازار می‌گذارد، بگوید: اللهم اني اسئلك من خیرها و خیر اهلها مگر این که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی را بگمارد که او را تا وقتی که به منزلش بر می‌گردد، حفظ کنند و به او بگویند: من تو را امروز به اذن خدای عزّ و جلّ از شرّ بازار و اهل بازار حفظ کردم و امروز از خیر آن و خیر مردم آن به تو روزی دادم، و موقعی که در جای خود می‌نشیند بگوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اني اسئلك من فضلک حلالا طيبا و اعود من ان اظلم او اظلم، و اعودبک من صفة خاسرة و يمین کاذبة. پس اگر این کلمات را بگویند، فرشته‌ای که موکل به اوست، گوید: مژده باد تو را که امروز کسی در بازار پر بهره‌تر از تو نیست، تو بر حسنات شتافتی و بدیها را از خودت محو کردی، بزودی آنچه

22- کافی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۲.

23- این خبر در جلد دوم، صفحه ۲۶۷ از طبرانی و دیگران گذشت.

24- این روایت را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیله، ص ۵۱ از قول ابن عباس نقل کرده است.

223

خداوند نصیب تو کرده به طور فراوان، حلال و پاک، با برکت به تو خواهد رسید.» «۲۵»

از امام صادق (ع) است که فرمود: هر گاه کالا و یا چیز دیگری خریدی، الله اکبر بگو «۲۶» و سپس بگو: «اللهم اني اشتريته التمس فيه من فضلک فصلّ علي محمد و آل محمد و اجعل لي فيه فضلا، اللهم اني اشتريته التمس فيه من رزقک فاجعل لي فيه رزقا، و بعد، هر قسمتی را سه بار تکرار کن» «۲۷» غزالی گوید: «هر کس دنیا را برای کمک به آخرت بطلبد، چگونه ممکن است منفعت آخرت را از دست داده باشدی در حالی که بازار، مسجد و خانه برای او یک حکم دارد، و نجات و خلاصی تنها در گرو تقواست. پیامبر (ص) فرمود: «هر جا که هستی از خدا بترس» «۲۸». بنابراین، وظیفه تقوا از کسانی که خود را برای دین آماده کرده‌اند در هیچ زمانی گسسته نمی‌شود، در حالی که زندگی و زندگانی آنها به تقوا بستگی دارد، زیرا خلاصی و منفعت خود را در این وظیفه می‌بینند. بعضی گفته‌اند: هر که خدای تعالی و آخرت را دوست دارد زنده است و هر که دنیا را دوست بدارد هلاک شده است، و کسی که عقل دارد به نسبت دینش جستجوگر و ژرف‌نگر است و آن که احمق است صبح و شام در نگرانی به سر می‌برد.

پنجم، زیاد به بازار و تجارت حریص نباشد

به این ترتیب که وی نخستین فردی باشد که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی باشد که از بازار بیرون می‌رود و برای تجارت از راه دریا سفر نکند که هر دوی اینها کراهت دارد و گفته می‌شود: هر که سفر دریا کند، در کسب روزی، نهایت تلاش را کرده است، و در خبر است: «جز برای اعمال حج،

25- کافی، ج ۵، ص ۱۵۶.

26- یعنی پس از خرید، همان طوری که از مضمون دعا و سخن دانشمندان استفاده می‌شود.

27- کافی، ج ۵، ص ۱۵۶.

28- این حدیث را احمد و ترمذی و بیهقی از ابودر با عبارت «هرجا که باشی» نقل کرده‌اند، و همچنین معاذ و حاکم تنها از ابودر نقل

کرده‌اند ولی ابن عساکر - چنان که در الجامع الصغیر آمده است - از انس نقل کرده است.

224

عمره و یا جهاد، نباید به سفر دریا رفت.» ۲۹»

در خبر است: «بدترین جاها، بازارهاست و بدترین بازاریها نخستین کسانی هستند که به بازار وارد و بعد از همه خارج می‌شوند.» ۳۰»

و کمال احتراز آن است که مواظب باشد هر وقت نیازش بر آورده شد از بازار برگردد و به تجارت آخرت مشغول شود. صالحان پیشین چنین بودند بعضی از آنها چنان بودند که هر گاه یک دانگ استفاده می‌کردند، قناعت کرده و باز می‌گشتند و بعضی از ایشان بعد از ظهر و برخی پس از عصر بر می‌گشتند و بعضی بودند که فقط یک و یا دو روز در هفته، کار می‌کردند و به همین مقدار بسنده می‌نمودند.»

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) وارد شده است که فرمود: «هر که در راه کسب بیدار خوابی کشد و چشمش بهره لازم را از خواب نبرد، چنین کسبی حرام است.» ۳۱»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «صنعتگران اگر تمام شب را بیدار خوابی بکشند، حرام است.» ۳۲»

و از آن حضرت نقل است: «هر که روزی کم را ناچیز شمارد، از رزق زیاد محروم خواهد شد.»»۳۳»

در مصباح الشریعه «۳۴» از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا خدای تعالی به بندگانش لطف کرده که به ایشان اجازه کسب و جنب و جوش در راه زندگی را داده تا وقتی که از حدود آن تجاوز نکنند و واجبات الهی و سنتهای پیامبر خدا (ص) را در تمام

-29 این حدیث را ابوداود در سنن، ج ۲، ص ۶ از قول عبدالله بن حمزه نقل کرده است.

-30 این حدیث را ابونعیم در کتاب حمرة المساجد از قول ابن عباس چنین نقل کرده: «مبغوضترین جاها نزد خدا بازاریها در نزد خدا کسانی هستند که پیش از همه وارد بازار و بعد از همه خارج شوند» - المغنی - اول حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۸ نقل کرده است.

-31 کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، در بعضی نسخه‌ها به جای حظها، حقها (حق چشم) آمده؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۱.

-32 کافی، ج ۵، ص ۱۲۷.

-33 این حدیث قبلاً گذشت.

-34 باب هشتاد و هفتم.

225

حراکاتشان ترک نگویند و از دلیل توکل عدول ننمایند و در میدان حرص و آز نایستند.

اما اگر از این دستور سر پیچی کنند و بر خلاف آن حدی که تعیین شده حرکت کنند، از جمله هلاک شوندگانی خواهند بود که نهایتاً جز ادعاهای دروغین به همراه نخواهند داشت و هر صاحب شغلی که دارای صفت توکل نباشد، از کسب خویش جز حرام و شبهه چیزی برای خود فراهم نمی‌کند و نشانه کاسب دارای توکل آن است که آنچه از کسبش فراهم می‌کند ایثار می‌نماید و خود گرسنگی می‌کشد و در راه دین انفاق می‌کند و نگاه نمی‌دارد و کسی از طرف خدا اجازه کسب دارد که خود به کسب مشغول و قلبش به خدا توکل داشته باشد، و هر چند مال در نزد او فراوان باشد او خود را چون امانتداری می‌بیند، و توجه دارد که بودن آن مال و نبودنش یکسان است، و اگر آن مال را نگه دارد، برای خدا نگه می‌دارد و اگر انفاق کند، در اجرای امر خدای عزّ و جلّ انفاق می‌کند و ندان و دادنش در راه خداست.»

غزالي گوید: «ششم، این که نباید به دوري کردن از حرام اکتفا کند،

بلکه باید از موارد مشتبه و مشکوک و از جاهایی که احتمال شبهه می‌رود بپرهیزد، به فتواها و نظرات دیگران نگاه نکند بلکه به قلبش مراجعه کند اگر نارضایتی در آن دید، دوري کند، و هر گاه کالایی نزد او بردند و مشکوک بود، از آن جویا شود تا وضعیّت آن را بداند اگر نه مال شبهه‌ناک را خورده است، ما در کتاب حلال و حرام محل و جوب این پرسش و جستجو را توضیح خواهیم داد بلکه بر تاجر واجب است که به طرف معامله بنگرد و با کسی که به ظلم، خیانت، سرقت و یا ربا منسوب است معامله نکند و همچنین با سپاهیان و ستمگران نباید معامله کند و نیز با اصحاب و یاران ظالمان به دلیل آن که معامله با ایشان کمک به ظلم است داد و ستد نکند.

در خبر است: «هر که دعا کند که ظالم زنده بماند در حقیقت معصیت خدا را دوست

می‌دارد.» ۳۵»

35-عراقی گوید: این حدیث را به صورت مرفوع ندیده‌ام بلکه آن را ابن ابی الدتیا در کتاب الصّمت ز قول حسن نقل کرده است و غزالی نیز

در آفات اللسان همین طور روایت کرده است.

226

و در خبر دیگری است: «هر کس فاسق و تبهکاری را گرامی دارد به نابودی اسلام کمک کرده

است.» ۳۶»

خلاصه آن که سزاوار است مردم در نظر او به دو گروه تقسیم شوند یک گروهی که با آنها می‌توان معامله کرد و گروه دیگر که با آنان نمی‌شود معامله کرد لیکن در این زمان گروهی که بتوان با آنان معامله کرد کمترند از گروهی که نمی‌توان با آنها معامله کرد.

یکی از بزرگان می‌گوید: زمانی بر مردم بیاید که مرد وارد بازار شود و بگوید: به نظر شما با چه کسی از مردم من می‌توانم معامله کنم در جواب گفته می‌شود: با هر که می‌خواهی معامله کن، سپس زمانی دیگر فرا رسد که بگویند: با هر که می‌خواهی معامله کن جز فلانی و فلانی، و سپس زمان دیگری بیاید که بگویند: جز با فلانی و فلانی با کس دیگر معامله نکن و از آن می‌ترسم که زمانی فرا رسد که این مقدار نیز از بین برود، و گویا واقع شده آنچه او از وقوع آن می‌ترسید (اَنَا لِلَّهِ و اَنَا اِلَيْهِ راجعون).

هفتم، شایسته است تا تمام جنبه‌های معامله خود را با هر یک از طرفه‌های معامله در نظر بگیرد،

زیرا خداوند ناظر بر اعمال اوست و او در معرض حساب قرار دارد پس باید برای روز حساب و روز جزا در تمام گفتار و رفتارش، جوابی آماده کند که چرا آن کار را کرده و برای چه نکرده است.

می‌گویند: در روز قیامت، تاجر را با تمام افرادی که به آنان چیزی فروخته است نگاه می‌دارند و از هر کدام به تعداد کسانی که با آنان معامله کرده است حساب مخصوصی می‌کشند.

این بود واجباتی که شخص کاسب در معامله‌ای که انجام می‌دهد از عدالت، احسان و دلسوزی برای دین باید رعایت کند، پس اگر تنها به عدالت اکتفا کند از صالحان خواهد بود، و اگر علاوه بر آن، احسان را نیز رعایت کند، از جمله مقربان درگاه خدا

-36 در هیچ اصلی به این روایت برخورد نکردم.

227

خواهد بود، و اگر علاوه بر اینها وظایفی را که در باب پنجم گفتیم رعایت کند از جمله صدیقین خواهد بود.

این بود پایان گفتار در کتاب آداب کسب و معاش از بخش مربوط به عادات از کتاب محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به دنبال آن - اگر خدای تعالی بخواهد - کتاب حلال و حرام می‌آید و سپاس خدای را اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و درود بر محمد (ص) و اهل بیت او باد.

229

کتاب حلال و حرام

کتاب چهارم از بخش عادات کتاب محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را که انسان را از گل چسبنده و بد بو آفرید، سپس آن را در بهترین نظام و کاملترین اعتدال شکل داد و انگهی در آغاز تولدش او را به وسیله شیری گوارا که از میان سرگین و خون همانند آبی زلال تصفیه کرده بود، غذایش داد و بعد او را با دادن روزیهای پاکیزه در برابر عوامل ضعف و نابودی حفاظت کرد، و سپس شهوت و میل تجاوزگر او را از سطوت و غلبه باز داشت و با

واجب ساختن کسب روزی حلال آن را مغلوب گردانید و با سرکوب کردن شهوت، سپاه شیطان را که کمر بر گمراه ساختن او بسته بودند پراکنده ساخت شیطانی که همچون خون در سراسر پیکر آدمیزاد در جریان است پس عزت و ارزشمندی حلال مجال ورود را بر او تنگ گرداند، چه آن که شیطان را چیزی تا ژرفای رگ و پی ندواند، مگر شهواتی که گرایش به غلبه و خود سرباری دارد به این ترتیب شیطان در آنجا که آدمی پایبند حلال باشد، ناامید و زیانکار، بی‌یار و یاور می‌ماند.

و درود بر محمد (ص) - راهنما و نجاتبخش از گمراهی - و بر خاندان او که بهترین خاندان است و سلام فراوان بر ایشان باد.

باری رسول خدا (ص) فرمود: «پی‌روزی حلال رفتن بر هر فرد مسلمانی واجب است.»^۱»

درک این واجب در میان سایر واجبات بر عقلها ناهموارتر و عمل برای تحصیل آن نیز بر اعضا و جوارح انسان سنگین‌تر است از این روست که به طور کلی عمل به این فریضه و علم بدان از میان رفته و دشواری علم به آن باعث از بین رفتن عملش شده است، زیرا به گمان نادانان، حلال نایاب و راه رسیدن بدان بسته است. به تصور آنها از خوردنیهای حلال جز آب فرات و علفهای خشکی که در زمینهای بایر روییده است، چیزی نمانده و جز اینها را دست تجاوزگران آلوده کرده‌اند و معاملات نادرست به تباهی کشانده است و چون قناعت به علفهای خشک ممکن نیست راهی جز باز گذاشتن دست در محرمات نمی‌ماند. آنان به این دلیل واهی این فریضه بزرگ دینی را به طور کلی ترک گفته‌اند و هیچ فرق و تفاوتی بین اموال نگذاشته‌اند، و هیهات هیهات! زیرا حلال آشکار و حرام آشکار است و در آن میان امور شبهه‌ناکی وجود دارد و هر شرایط و دگرگونی که به وجود آید در همه حال این سه مورد کنار همند. و چون این روش بدعتی است که ضررش به تمام امور دینی سرایت کرده و شراره‌اش تمام خلق را فرا گرفته است، پرده از چهره فاسد آن - به وسیله ارشاد به مدرک تفاوت میان حلال، حرام و شبهه به گونه تحقیقی - بر گرفتن، واجب و لازم است. و علی‌رغم این که تشخیص موارد آنها دشوار است، بیان و توضیح آن ممکن است. و ما - اگر خدا بخواهد - این مطلب را در هفت باب شرح می‌دهیم:

^۱- این حدیث را دیلمی در کتاب مسند الفردوس به طوری که در الجامع الصغیر آمده به سند حسن نقل کرده است و عبارت آن چنین است:

«واجب علی کل مسلم» و بزودی از طبرانی نیز با همین عبارت خواهد آمد.

باب اول در فضیلت حلال و مذمت حرام و درجات حلال و حرام.

باب دوم در مراتب و منشأ شبهه‌ها و تمیز آنها از حلال و حرام.

باب سوم در بحث و پرسش و هجوم و سهل انگاری و احتمال آنها در حلال و حرام.

باب چهارم در کیفیت پاک شدن شخص توبه کننده از مظلمه‌های مالی.

باب پنجم در ماهیانه و حقوقی که شاهان می‌دهند و بیان حلال و حرام آنها.

باب ششم در وارد شدن بر پادشاهان و معاشرت با ایشان.

باب هفتم در مسائل متفرقه.

باب اول در فضیلت حلال و مذمت حرام و بیان اقسام حلال و درجات آن و انواع حرام و مراتب

پرهیز از آن

فضیلت حلال و مذمت حرام

خدای تعالی فرموده: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً.** «۲» خداوند دستور داده است، پیش از آن که عمل صالح انجام دهند از طیبات بخورند بعضی گفته‌اند: مقصود از طیبات همان حلال است.

و خدای تعالی فرموده است: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** «۳».

و نیز فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا... «۴»** و نیز می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**

2- مؤمنون / ۵۱: ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید.

3- بقره / ۱۸۸: اموال یکدیگر را به باطل و ناحق در میان خود نخورید.

4- نساء / ۱۰: کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند.

«5» آنگاه می‌فرماید: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ «6». سپس فرموده است: وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ «7» و بعد از آن فرموده است: وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ «8». خداوند آغاز کار رباخواری را در حکم اعلام جنگ با خدا و پایان آن را به منزله در معرض آتش قرار گرفتن ربا خوار مقرر فرموده است، و آیات وارده درباره حلال و حرام بی‌شمار است.

اما اخبار: ابن مسعود از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: «طلب مال حلال بر هر مسلمانی واجب است.» «9»

و چون پیامبر (ص) فرموده است: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است» «10» بعضی از دانشمندان گفته‌اند: مقصود پیامبر (ص) در آن حدیث نیز این است که طلب علم حلال و حرام واجب است و مقصود از هر دو حدیث را یکی دانسته‌اند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از راه حلال برای معاش خانواده‌اش تلاش کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد کند و هر که با آبرومندی در پی حلال دنیا باشد، در مرتبه شهدا خواهد بود.» «11»

و پیامبر (ص) فرمود: «هر کس چهل روز خوراک حلال بخورد، خداوند قلبش را

5- بقره / 278: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده رها کنید، اگر ایمان دارید.

6- بقره / 279: اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید با جنگ با خدا و رسول روبرو خواهید بود.

7- بقره / 279: و اگر توبه کنید سرمایه‌های شما از آن شماسست (اصل سرمایه بدون سود).

8- بقره / 275: اما کسانی که باز گردند (و مجدداً مرتکب این گناه شوند) اهل آتش خواهند بود.

9- این حدیث را طبرانی در الاوسط به سند حسن نقل کرده است، همان طوری که در مجمع الزوائد، ج 10، ص 291 آمده است.

10- این حدیث در جلد اول ابواب علم گذشت.

11- این حدیث را طبرانی در الاوسط چنین نقل کرده: «هر که برای عیالش بکوشد پس در راه خداست» و ابومنصور دیلمی در مسند الفردوس نقل کرده: «هر که از راه حلال کسب کند تا از مردم بی‌نیاز شود و آبروی خود و زن و بچه‌اش را حفظ کند، روز قیامت با پیامبران و صدیقان باشد»؛ المغنی.

233

نورانی کند و چشمه‌سارهای حکمت را از دل بر زبانش جاری سازد» ۱۲» و در روایتی آمده است: «خداوند او را پارسای در دنیا قرار دهد».

آورده‌اند که سعد از رسول خدا (ص) درخواست کرد تا خدا او را چنان قرار دهد که دعایش به اجابت رسد فرمود: «غذای پاک بخور تا دعایت مستجاب گردد.» ۱۳»

وقتی که پیامبر (ص) از حریص بر دنیا یاد می‌کرد می‌فرمود: «چه بسیار آدم ژولیده موی، خاک آلوده و دور افتاده در سفرها، که طعام و لباسش حرام و خوراکش حرام است و دستهایش را بلند می‌کند و یارب یارب می‌گوید، پس کجا آن دعا مستجاب می‌شود.» ۱۴»

در حدیث ابن عباس از پیامبر (ص) آمده است: «خداوند فرشته‌ای در بالای بیت المقدس دارد که هر شب صدا می‌زند: هر کس مال حرام بخورد، صرف و عدل (انفاق و عدالت) وی پذیرفته نیست.» ۱۵» بعضی گفته‌اند: مقصود از صرف مستحبات و مقصود از عدل واجبات است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که جامه‌ای به ده درهم بخرد و در میان بهای آن یک درهم حرام باشد، تا وقتی از آن جامه چیزی در تن وی باشد، خداوند متعال نماز او را قبول نمی‌کند.» ۱۶»

و آن حضرت فرمود: «هر که پروایی نداشته باشد که از کجا مال را به دست آورد،

12- این حدیث را ابونعیم در الحلیه از ابویوب به سند ضعیف - چنان که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده. و عبارت آن چنین است: «من أخلص لله أربعين يوماً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.»

13- این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول ابن عباس و ابن مردویه نیز - چنان که در الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۷ آمده - نقل کرده است.

14- این حدیث را مسلم و ترمذی از ابوهریره - به طوری که در الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۴۵۶ آمده است - نقل کرده‌اند.

15- از منبع این حدیث اطلاع نیافتیم.

خدای متعال اهمیت نخواهد داد که او را از کجا وارد آتش دوزخ کند.» «۱۷»

و نیز فرمود «هر گوشتی که از حرام برآید، آتش او را سزاوارتر است.» «۱۸»

و فرمود: «عبادت ده جزء دارد، نه جزء آن در طلب حلال است.» «۱۹» و این روایت به صورت مرفوع و موقوف از بعضی از صحابه نیز نقل شده است. و آن حضرت فرمود:

«هر که روز را شب کند در حالی که از طلب حلال خسته باشد، شب را بگذراند در حالی که آمرزیده باشد و صبح کند در حالی که خدا از او راضی است.» «۲۰»

و نیز فرمود: «هر که از راه گناه به مالی دست یابد و بدان وسیله صلّه رحم کند و یا صدقه دهد و یا در راه خدا انفاق کند، خداوند همه آنها را جمع کند و سپس او را در آتش افکند.» «۲۱»

و آن حضرت فرمود: «بهترین راه و روش شما پرهیزگاری است.» «۲۲»

و فرمود: «هر که خدای سبحان را در حال پارسایی ملاقات کند، خداوند اجر و مزد کامل اسلام را به او مرحمت کند.» «۲۳»

نقل می‌کنند که خدای متعال در یکی از کتابهای آسمانی فرموده است: «و اما پرهیزکاران را من شرم می‌کنم که محاسبه کنم.» همچنین پیامبر (ص) فرمود: «یک

17- این حدیث را ابومنصور دیلمی در مسند الفردوس نقل کرده و ابن عربی در عارضه الاحوذی شرح الترمذی - به طوری که در المغنی آمده - می‌گوید: باطل است درست نبوده و نیست.

18- این حدیث را طبرانی در الجامع الصغیر روایت کرده، چنان که در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۹۱ آمده است، به جای حرام کلمه «سُحَّت» نقل شده است.

19- این حدیث را ابومنصور دیلمی از قول انس نقل کرده با این تفاوت که آنجا آمده است: «نه جزء آن در خاموشی و دهمی در کسب روزی از حلال است؛» در کافی، ج ۵، ص ۷۸ خواهد آمد: «عبادت هفتاد جزء است بالاتر از همه طلب حلال است.»

20- این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول ابن عباس چنین نقل کرده: «هر که شب کند، در حالی که دستانش از کار خسته باشد، آمرزیده وارد شب شود» و چنان که در الجامع الصغیر آمده، سند آن ضعیف است.

21- این حدیث را ابوداود در مراسیل - به طوری که در الترغیب، ج ۲، ص ۵۴۸ آمده است - از قول قاسم بن مخیمره نقل کرده است.

22- این حدیث را چنان که در الجامع الصغیر آمده - ابوالشّیخ در الثّواب از سعد بن سند حسن، نقل کرده است.

23- به این حدیث و حدیث بعدی در هیچ منبعی برخورد نکردم.

235

درهم از راه ربا در اسلام بدتر از سی زناست.» «۲۴»

و در حدیث است: «هر کس مالی را از راه حرام به دست آورد، اگر آن را صدقه دهد پذیرفته نشود، و اگر به ارث گذارد، توشه وی به سمت آتش خواهد بود.» «۲۵»

ما برخی از اخبار را در کتاب آداب کسب نقل کردیم که حکایت از فضیلت کسب حلال می‌کنند.»

می‌گوییم: ما نیز در آن جا از طریق خاصه (شیعه) روایاتی را نقل کردیم که بیانگر همین مطلب است.

در کافی از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است:

عبادت هفتاد جزء دارد که بالاتر از همه طلب حلال است.» «۲۶»

از خالد بن نجیح نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: «با هر که از یارانمان برخوردید، سلام دهید و به ایشان بگویید: فلانی پسر فلانی به شما سلام می‌رساند و به آنها بگویید: بر شما باد تقوای الهی و آنچه به سبب آن می‌توان به خدا نزدیک شد به خدا سوگند که من به شما دستور نمی‌دهم مگر آنچه ما خود بدان مأموریم، پس بر شما باد به تلاش و کوشش، و چون نماز صبح را خواندید و برگشتید، صبح زود در پی روزی بروید و در طلب حلال باشید، زیرا خدای عزّ و جلّ شما را روزی خواهد داد و بر آن کار یاری خواهد کرد.» «۲۷»

و از آن حضرت نقل است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: بعد از من بیش از هر چیز بر امتم از این کسبه‌های حرام و شهوت پنهانی و ربا بیمناکم.» «۲۸»

24- این حدیث را احمد و طبرانی از حدیث عبدالله بن حنظله - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند صحیح و دارقطنی نیز از ابن حنظله و بیهقی در الشعب - به طوری که در مشکاة المصابیح، ص ۲۴۶ آمده است - از ابن عباس نقل کرده‌اند.
25- این حدیث را احمد از قول ابن مسعود به عبارت دیگر و بغوی در شرح السنّة نقل کرده‌اند، همان طوری که در مشکاة المصابیح، ص ۲۴۲ آمده است.

26 و ۲۷ - کافی، ج ۵، ص ۷۸، شماره ۶ و ۸.

28- کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۱.

236

و فرمود: «وقتی که مردی از غیر راه حلال مالی را کسب کند سپس با آن مال به حج رود و لَبَّیک گوید، ندا می‌آید لا لَبَّیک و لا سعَدیک اما اگر از راه حلال باشد، ندا شود لَبَّیک و سعَدیک.» «۲۹»
و از آن حضرت نقل است که فرمود: «کسب حرام پیامدش در اولاد انسان آشکار می‌شود.» «۳۰»

از ابو الحسن (ع) است که فرمود: «مال حرام رشد نمی‌کند و اگر هم رشد کند برکت در آن نخواهد بود و اگر انفاق کنند، اجری ندارد و هر چه هم که به جا گذارند، زاد و توشه شخص به سوی آتش دوزخ می‌باشد.» «۳۱»

از ابو عبد الله (ع) درباره قول خدای عزّ و جلّ: وَ قَدِمْنَا إِلَيْهِ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا «۳۲» نقل شده است که فرمود: «اگر اعمالشان سفیدتر از جامه‌های سفید قبطی (مصری) باشد، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: غبار پراکنده شوید، به آن دلیل است که ایشان همین که راه باز شد مال حرام را می‌گرفتند.» «۳۳»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «دنیا برای گروهی به صورت حلال محض جلوه کرد، و آنها نخواستند و به راه خودشان رفتند، سپس برای گروهی به صورت حلال و شبهه‌ناک جلوه گر شد، گفتند: ما نیازی به مال مشکوک نداریم و از حلال برخوردار شدند، آنگاه برای گروهی به صورت حرام

و شبهه ناک جلوه کرد، گفتند: ما به حرام نیازی نداریم و از شبهه برخوردار شدند و بعد برای گروهی به صورت حرام محض جلوه گر شد و خواستند و آن را نیافتند، اما مؤمن در دنیا همانند شخص ناچار و مجبور

-29 کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۳.

-30 همان مأخذ، همان صفحه؛ مقصود آن است که اثر مال حرام از فقر و نابسامانی در اولاد و نوادگان و نسلهای بعدی ظاهر می‌شود. و یا این که اثرش از ناپاکی و بد باطنی در اولاد و نوادگان و نسلهای بعدی ظاهر می‌شود. و یا این که اثرش از ناپاکی و بد باطنی در اولاد و فرزندان آشکار می‌شود.

-31 همان مأخذ، ص ۱۲۵، شماره ۷.

-32 فرقان / ۲۳: و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام داده‌اند می‌رویم و همه را چون ذرات پراکنده در هوا می‌کنیم.

-33 کافی، ج ۵، ص ۱۲۶.

237

چیزی را می‌خورد.» «۳۴»

از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده است می‌گوید: «به ابو الحسن - امام هفتم (ع) - عرض کردم: فدایت شوم، از خدا بخواهید که روزی حلال نصیبم کند، فرمود:

آیا می‌دانی که حلال چیستی عرض کردم: فدایت شوم، اما آنچه نزد ماست همین کسب پاک و پاکیزه است فرمود: علی بن حسین (ع) می‌فرمود: حلال قوت برگزیدگان است، بلکه تو بگو: خداوند از روزی گسترده‌ات درخواست دارم.» «۳۵»

غزالی گوید: «و اما آثار، ابن عباس می‌گوید: خداوند نماز کسی را که در شکمش مال حرام باشد، قبول نمی‌کند.»

سهل بن عبد الله شوشتری می‌گوید: بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر این که در او چهار خصلت باشد: واجبات را مطابق سنت انجام دهد، و حلال را با پرهیزگاری بخورد و از موارد نهی در ظاهر و باطن دوری کند و تا هنگام مرگ بر اینها پایدار بماند.

و گوید: هر که دوست دارد با آیات صدیقین آشنا شود، نباید جز حلال بخورد و کاری جز مطابق سنت و یا ضرورت انجام دهد.

می گویند: هر کس چهل روز مال شبهه ناک بخورد، دلش را تیره و تار ساخته است و همین است تأویل قول خدای تعالی: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** «۳۶» ابن مبارک گوید: وا گذاشتن یک درهم شبهه ناک در نظر من محبوبتر است از صدقه دادن صد هزار درهم.

سهل می گوید: هر که مال حرام بخورد، اعضا و جوارحش بر او نافرمانی کنند، چه بدانند و یا ندانند عملی انجام ندهد، و هر که خوراکش از راه حلال باشد، جوارح او فرمان ببرند و موفق به انجام کارهای نیک شود.

-34 کافی، ج ۵، ص ۱۲۵، شماره ۶.

-35 همان مأخذ، ص ۸۹، شماره ۱.

-36 مطففین / ۱۴: چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهايشان نشسته!

238

گویند: نخستین لقمه کوچکی که بنده ای از مال حلال می خورد خداوند گناهان او را می آمرزد و هر که خود را در راه به دست آوردن حلال به ذلت و خواری بیندازد، گناهانش همانند ریزش برگ درخت، فرو ریزد.

بشر حافی از پرهیزکاران بود. به او گفتند: از کجا می خوری جواب داد: از آنجایی که شما می خورید لیکن آن که می خورد و می گرید با آن که می خورد و می خندد یکسان نیست، و گفت: دستی کوتاهتر از دستی است و لقمه ای کوچکتر از لقمه ای.

انواع حلال و راههای درآمد آن

بدان که بیان و تفصیل حلال و حرام را کتابهای فقهی به عهده دارند و شخص علاقمند در صورتی که به وسیله فتوا بداند غذایی معینی حلال است و از غیر آن تغذیه نکند، از تفصیل آن کتابها بی نیاز است و اما کسی که از راههای مختلفی خوراکش فراهم می شود، باید به تمام علم حلال و حرام آشنا

باشد، همان طوري که در کتابهاي فقه بيان کرده‌ايم و اکنون در جريان تقسيمي به مجموع آن موارد اشاره مي‌کنيم و آن چنين است که مال يا به دليل ذاتي خود حرام است و يا براي اشکالاتي که در جهت اکتساب آن وجود دارد.

بخش اول:

مالي که به دليل داشتن صفتي در ذات خود حرام است مانند شراب و خوک و ديگر چيزها. توضيح مطلب از اين قرار است که مواد خوردني روي زمين از سه نوع تجاوز نمي‌کند: آنها يا مانند نمک و گل و ديگر چيزها از مواد معدني هستند و يا از رويدنيها و يا از جانداران. اما در مورد معادن که جزء زمين و فرآورده‌هاي زمين هستند، خوردن مواد حاصل از آنها در صورتي که خوردنشان زيانبخش نباشد، حرام نيست و بعضي از اين مواد معدني به منزله زهر است. بنا بر اين نان اگر زيانبخش بود، خوردنش حرام مي‌شد و گلي که به خوردنش عادت مي‌کنند جز از بابت ضرر رساني حرام نمي‌باشد و فايده اين سخن ما که مواد معدني حرام نيستند با وجود اين که خورده

239

هم نمي‌شوند، اين است که اگر مقداري از آنها در خورشي و يا خوراكي بيفتند نمي‌توان گفت حرام است.»

مي‌گويم: در کافي از امام صادق (ع) روايت شده است که فرمود: «خوردن گل مانند گوشت خوک حرام است و هر که بخورد و در آن حال بميرد من بر او نماز نمي‌خوانم، مگر خاک قبر (امام حسين (ع)) که شفاي هر دردي در آن است و هر که آن را روي ميل نفساني بخورد، شفا براي او نخواهد بود.» ۳۷»

غزالي گويد: «اما از رويدنيها هيچ کدام حرام نيست، مگر آنچه باعث زوال عقل و يا زوال حيات و يا از دست دادن سلامتي باشد: زایل کننده عقل مانند بنگ و مي و ساير مسکرات و از بين برنده حيات زهرها، و نابود کننده سلامتي مانند مصرف بي‌موقع داروها و تمام اينها به ضرر و زيان بر مي‌گردد. در مورد شراب و مسکرات مقدار کمتر از حد مسکر آنها نیز با وجود اندک بودن آن حرام است، به دليل حرمت ذاتي و داشتن آن صفت يعني شدت نشاط و شادماني، اما سمّ اگر به دليل کمي و يا مخلوط شدن آن با چيز ديگر از حالت زيان رساني بيرون شود، حرام نيست.

اما حیوانات به دو قسم خوردنی و نخوردنی تقسیم می‌شوند و تفصیل آن در کتاب اطعمه آمده است. قسم خوردنی، وقتی است که حیوان ذبح شرعی شود و شرایط ذبح کننده و ابزار و نحوه ذبح در آن رعایت شده باشد و تمام اینها در کتاب صید و ذبایح ذکر شده است و تا وقتی که ذبح شرعی نشده باشد و یا خود حیوان بمیرد، حرام است و جز مرده ماهی و ملخ حلال نیست.»

می‌گوییم: بر شرط آن که ماهی از آب زنده بیرون بیاید و ملخ را زنده بگیرند.

غزالی گوید: «و هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد دلیلی جز تنقیر طبع آدمی بر تحریم آن وجود ندارد، و اگر تنقیر نباشد، خوردن آنها بد نخواهد بود و اگر کسی هم پیدا شد که طبعش تنقیر نداشت به او اعتنا نمی‌شود، زیرا این نوع از حیوانات جزو پلیدیها

-37 کافی، ج ۶، ص ۲۶۵.

240

شمرده شده‌اند به دلیل شمول تنقیر بر همه آنها، بنابراین خوردن این نوع از حیوانات مکروه است. کراهت خوردن این قبیل حیوانات برای نجس بودن آنها نیست، زیرا صحیح آن است که اینها با مردن نجس نمی‌شوند. و اما حیوانات خوردنی، وقتی که با شرط شرعی ذبح شود باز هم تمام اجزای بدن آنها حلال نیست بلکه بعضی از اجزای آن مانند خون و سرگین و هر چه که حکم به نجاست آن شده نیز حرام است، بلکه خوردن هر نجاستی به طور مطلق حرام است لیکن در ذات اشیای غیر از حیوانات، شیء نجس وجود ندارد.

اما از رویدنی‌ها، فقط مسکرات آنها - غیر از آنچه مثل بنگ باعث زوال عقل می‌شود و مست کننده نیست - حرام است، زیرا نجاست مسکر تأکیدی بر نهی از آن است به دلیل آن که امکان زیاده روی در آن وجود دارد. و هر گاه جزئی از نجاست جامد (مانند بنگ) و یا قطره‌ای از نجاست مایع (مانند شراب) در خورش و یا خوراک و یا روغن بیفتد، خوردن تمام آن حرام است اما استفاده دیگری غیر از خوردن حرام نیست، بنابراین از روغن نجس برای روشنایی و همچنین روغنکاری کشتیها و چرب کردن حیوانات و دیگر چیزها می‌توان استفاده کرد. این بود مجموعه چیزهایی که به خاطر صفت و خصوصیتی در ذات خود حرام می‌باشد.

بخش دوم:

مالي که به سبب اشکالي که در مورد اثبات مالکیت آن وجود دارد حرام است و در این باره بحث دامنه داري شده است از این رو مي گوييم: در اختيار گرفتن مال يا از روي اختيار شخص تملک کننده است و يا بدون اختيار وي، مانند ارث و آنچه در اختيار اوست، يا آن که مالکي ندارد مانند دست يافتن انسان به معدن و يا آن که داراي مالک است و آنچه از مالکي گرفته مي شود يا به زور و قهر گرفته مي شود و يا به رضایت دو طرف. آنچه از روي قهر و جبر گرفته مي شود، يا براي آن است که حق نگهداري مالک از بين رفته است، مانند غنایم جنگي و يا به خاطر آن است که استحقاق داشته تا به جبر بگيرند، مانند زکات و نفقات واجبه نسبت به کسانی که نمي دهند که بايد

241

به قهر و زور گرفت و اما آنچه به رضایت طرفین گرفته مي شود يا در عوض آن چيزي گرفته مي شود، مانند خرید و فروش و مهریه و مزد کار و يا بدون عوض گرفته مي شود، مانند بخشش، و وصیت، پس به این ترتیب شش قسم حاصل مي شود:

اول، آنچه از مالک گرفته نشود مانند دست يافتن به معادن و آباد کردن زمینهای باير و شکار و جمع آوري هیزم و آبياري از رودخانه ها و جمع کردن علوفه حلال است، به شرط آن که مخصوص فردي با حرمت از آدميان نباشد پس اگر از حیطة ملک او جدا شد، مي تواند تصرف کند و تفصیل آن در کتاب احیای موات آمده است.

دوم، مالي که از اشخاص بي حرمت، به زور و جبر گرفته شود، مانند خراج و غنیمت و ساير اموال کفار حربي که براي مسلمانان - در صورتي که پنج یک آنها را جدا کرده و بين مردم مستحق به عدالت تقسیم کنند - حلال است به شرط این، که از کافري که حرمت، امان و پیماني با مسلمانان دارد نگرفته باشند. تفصیل این شرایط در کتاب الفیئى و الغنیمه و کتاب الجزیه آمده است.

سوم، مالي که از روي استحقاق بزور گرفته مي شود، از کسی که واجب است ادا کند ولي خودداري مي کند. از این رو بدون رضاي او گرفته مي شود و این مال در صورتي حلال است که سبب استحقاق، کامل باشد و شخص مستحق، اوصاف کامل استحقاق را داشته باشد و به مقداري که استحقاق دارد اکتفا کند و کسی که اختيار استیفا را دارد از قبیل قاضي، يا سلطان و يا شخص مستحق، آن را استیفا کند و تفصیل آن در کتاب تفریق الصدقات و کتابهای وقف و نفقات آمده است، زیرا در آن جا

به صفت مستحقین زکات و وقف و نفقه و دیگر حقوق توجه می‌شود، به این ترتیب اگر شرایط کامل آنها را داشت آنچه گرفته حلال است.

چهارم، مالی را که از روی رضایت طرفین در برابر چیزی می‌گیرند، در صورتی حلال است که شرایط دو عوض و دو طرف عقد و دو لفظ یعنی ایجاب و قبول با آنچه که پای بندی شرعی بدانها لازم است از قبیل دوری از شرایط فاسد کننده، رعایت شده

242

باشد، توضیح این مطالب در کتاب بیع، سلم، اجاره، حواله، ضمان، قراض، شرکت، مساقات، شفعه، صلح، خلع، کتابت، صداق و سایر معاوضات آمده است.

پنجم، مالی که با رضایت، بدون عوض گرفته می‌شود حلال است، اگر شرایط مربوط به مورد عقد و طرفین و صیغه رعایت شود و به ضرر وارث و یا دیگری منتهی نشود و این هم در کتاب هبات، وصایا و صدقات ذکر شده است.

ششم، مالی که بدون اختیار به دست آید، مانند میراث، حلال است در صورتی که مورث، مال را از یکی از جهات پنجگانه (نامبرده فوق) به گونه حلال کسب کرده باشد علاوه بر آن پس از پرداخت و تنفیذ وصایا و فرایض باشد. این بود مجموعه درآمدهای حلال که ما به تمام آنها اشاره کردیم تا این که شخص علاقه‌مند بداند که اگر خوراکش از موارد مختلف باشد نه از یک جهت معینی، از دانستن این امور بی‌نیاز نیست، زیرا هر چیزی را که او می‌خورد، از یکی از این جهات است، باید از اهل علم بپرسد و ندانسته اقدام بر آن نکند، زیرا همان طوری که به دانشمند می‌گویند: چرا خلاف علمت عمل کردی؟ همچنین به نادان می‌گویند: چرا به نادانی خود ماندی و نرفتی یاد بگیری، پس از آن که به تو گفتند: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است».

بیان درجات حلال و حرام

بدان که هر نوع حرامی پلید است، ولیکن بعضی پلیدتر از برخی دیگر است و تمام حلالها پاکیزه است، اما بعضی پاکتر از برخی دیگر است. همچنان که پزشک هر ماده شیرینی را گرم می‌داند، ولی می‌گوید: بعضی مانند شکر در درجه اول و بعضی مانند فانیز (نوعی حلوا) در درجه دوم و بعضی مانند شیره انگور در درجه سوم و بعضی مثل عسل در درجه چهارم است، همچنین حرام بعضی در درجه

اول پليدي و بعضي در درجه دوم، سوم و يا چهارم است و نيز حلال از نظر صفا و پاكي درجات مختلفی دارد.

بايد به پزشکان در اين اصطلاح - به چهار درجه تقريبي - اقتدا کنيم، هر چند که

243

تحقيق و بررسي، انحصار به اين چهار درجه را تأييد نمي کند، زيرا هر درجه‌اي از اين درجات نيز اختلاف زيادي مي تواند داشته باشد. چه بسا نوعي از شکر کم حرارت تر از نوع ديگر باشد و همين طور در چيزهاي ديگر. همچنين مي گوييم: پرهيز از حرام، چهار درجه دارد:

اول، پرهيز عدالت پيشگان. اين حرامي است که ارتکاب آن باعث فسق شده و عدالت بدان وسيله از بين مي رود و نشانه معصيت و آمادگي براي ورود به آتش دوزخ است و اين درجه پرهيز از هر چيزي است که فتاوي فقها آن را حرام مي دانند.

دوم، پرهيز صالحان و شايستگان که عبارت از خودداري از هر چيزي است که احتمال تحريم در آن راه دارد، ولي صاحب فتوا بر اساس ظاهر اجازه ارتکاب آن را مي دهد، و چون به طور اجمال از موارد شبهه است از اين رو اجتناب از آن پرهيز صالحان نام گرفته و اين در درجه دوم است.

سوم، آنچه فتوا آن را حرام نمي داند و هيچ شبهه‌اي در حلال بودن آن نيست و ليکن بيم آن مي رود که انجام آن به حرام بينجامد، و آن ترک عمل بي اشکالي است به خاطر ترس از ارتکاب عملي که داراي اشکال است، و اين پرهيز متقين و تقوا پيشگان است.

چهارم، آن چيزي که هيچ اشکالي ندارد و بيم آن هم نمي رود که منجر به عملي شود که اشکالي داشته باشد، ليکن براي غير خدا و بدون داشتن نيّت قدرت بر عبادت خدا، به آن دست مي يازد و يا آن که باعث مي شود تا براي دستيابي به وسايل مقدماتي آن مرتکب کراهت و يا معصيتي شوند، از اين رو خود داري از آن، پرهيز صديقين است.

اين بود درجات حلال به نحو اجمال تا در آينده آن را با مثالها و شواهد به تفصيل بيان کنيم.

اما حرامی که ما آن را در درجه اول بیان کردیم، حرامی است که هر کس از آن پرهیز کند عادل می‌گردد و اثر فسق از او ساقط می‌شود و این حرام نیز درجات پلیدی

244

متفاوتی دارد. بنابراین آنچه از راه عقد فاسد به دست آید حرام است لیکن به درجه مال غصبی که از راه زور و جبر گرفته شده باشد نمی‌رسد، بلکه مال غصب شده، پلیدتر است، زیرا در کسب آن قانون شرع را پشت پا زده و باعث آزار دیگری شده در حالی که در معامله فاسد آزار دیگری نیست و تنها راه قبول بندگی و طاعت را ترک گفته است، سپس ترک راه تعبّد به وسیله عقد فاسدی غیر از ربا سهلتر است از ترک آن به وسیله ربا و این تفاوت را می‌توان از شدت عمل شرع و وعده عذاب و تأکید آن درباره بعضی از موارد نهی فهمید، آن طوری که در کتاب توبه آن جا که فرق بین گناه صغیره و کبیره را می‌گوییم، خواهد آمد، بلکه گرفتن چیزی از روی ظلم از فقیر، یا از شخص صالح و یا از یتیمی پلیدتر و بدتر است از آنچه از شخص نیرومند یا ثروتمند و یا فاسقی گرفته می‌شود، زیرا که درجات آزار با اختلاف درجات فردی که آزرده می‌شود، فرق می‌کند.

این دقتها در موارد تفصیل پلیدیها وجود دارد، سزاوار نیست که از آنها غفلت کنند و اگر درجات گنهکاران اختلاف نداشت، درجات آتش دوزخ نیز تفاوت نمی‌داشت، و اکنون که از انگیزه‌ها و علل بد بودن آگاه شدید، پس نیازی به محدود کردن در سه و یا چهار درجه نیست، زیرا اعتقاد به محدودیت به منزله زورگویی و به دلخواه چیزی را گفتن است، یعنی محدود دانستن چیزی که محدود نیست، مطلبی که در باب تعارض محذورات و برتری بعضی از آنها بر بعضی خواهد آمد، رهنمودی برای شما در تشخیص درجات حرام در پلیدی خواهد بود، تا آنجا که هر گاه اضطرار به خوردن مردار و یا مال غیر و یا شکار در حرم پیش آید، بعضی از اینها را بر بعضی مقدم می‌داریم.

نمونه‌های درجات چهارگانه در پارسایی و شواهد آنها

اما درجه اول یعنی پارسایی عدالت پیشگان، هر چه فتوا بر حرمت آن باشد از چیزهایی که در مداخل ششگانه‌ای که از مداخل حرام شمردیم وارد باشد با فقدان یک شرط، به طور مطلق حرام است و مرتکب آن به فسق و گناه نسبت داده می‌شود و مقصود

ما از حرام مطلق همین است از این رو نیازی به ذکر نمونه‌ها و شواهد ندارد.

اما نمونه‌های درجه دوم، - همان طور که در باب شبهات خواهد آمد - هر شبهه‌ای است که اجتناب از آنها لازم نیست، زیرا بعضی از شبهات است که باید از آنها اجتناب کرد و ملحق به حرام است و از بعضی، اجتناب کراهت دارد و پرهیز از آنها مانند پرهیز افراد مبتلا به وسواس است، مانند کسی که از شکار کردن به این دلیل خود داری می‌کند که مبادا شکار از دست انسانی فرار کرده باشد که قبلا او را گرفته و مالک بوده است این شخص گرفتار وسواس است، و بعضی از شبهات است که اجتناب از آنها مستحب است نه واجب و این موردی است که مشمول سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «آنچه (حرمت آن) برای تو مشکوک است رها کن تا بدانچه در حرمت آن یقین داری دچار نشوی» «۳۸» و این نهی بر نهی تنزیهی حمل می‌شود، مثالها و نمونه‌های این درجه را آن جا که درجات شبهه را مطرح می‌کنیم بیان خواهیم کرد، بنابراین هر چه شبهه داشت اجتناب از آن در مثل این درجه، واجب نیست.

اما درجه سوم، یعنی پرهیزگاران، شاهد بر آن این سخن پیامبر (ص) است، که فرمود: «بنده خدا به درجه پرهیزگاران نمی‌رسد تا این که آنچه را اشکالی ندارد از بیم آنچه اشکال دارد ترک گوید»».

ابو درداء گوید: تمام تقوا آن است که بنده خدا از ذره ناچیزی پرهیزد حتی بعضی چیزهایی را که حلال می‌داند از بیم آن که مبادا حرام باشد، ترک کند تا حجابی میان او و آتش دوزخ شود، از این رو بود که یکی از آنها صد درهم از کسی طلب داشت، وقتی که بدهکار صد درهم را نزد او برد او نود و نه درهم را گرفت و از بیم آن که مبادا زیادی گرفته باشد از گرفتن تمام مبلغ خود داری کرد. بعضی تجارت می‌کردند و هر چه می‌گرفتند یک دانه کمتر می‌گرفتند و آنچه را که می‌دادند یک دانه بیشتر می‌دادند تا این

38- این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۱۳ از قول حسن بن علی (ع) نقل کرده و می‌گوید: حدیث صحیح است در حالی که مسلم و

بخاری آن را نقل نکرده‌اند، این حدیث در جلد اول کتاب گذشت.

39- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۱۵ نقل کرده است.

کار مانع از آتش دوزخ باشد.

آنچه مردم نسبت به آن سهل انگارند از این درجه است، زیرا در جهت تقوا این نوع چیزها حلال است، لیکن بیم آن می‌رود که این سهل انگاری وسیله‌ای شود که به دیگر محرمات منجر شود و آدمی به بی‌بندباری خو کند و دست از پرهیزگاری بردارد.

از این قبیل است داستانی که علی بن معبد نقل کرده و می‌گوید: در خانه بکر نشسته بودم، نامه‌ای را نوشتم و خواستم از خاک دیوار مقداری بردارم تا نوشته را خشک کنم سپس گفتم: این دیوار که مال من نیست، اما نفس من گفت: خاک دیوار چه ارزشی دارد، این بود به مقدار نیازم خاک برداشتم، همین که خوابیدم در خواب دیدم شخصی ایستاده می‌گوید: فردای قیامت خواهند فهمید کسانی که می‌گویند خاک دیوار چه ارزشی دارد! شاید معنای این حرف آن باشد که فردای قیامت می‌بیند چگونه مقام و منزلتش پایین می‌آید، زیرا تقوا مقامی دارد که با از میان رفتن پرهیز پرهیزگاران از بین می‌رود و مقصود آن نیست که به خاطر انجام آن مستحق مجازات می‌شود.

نقل کرده‌اند: یکی از بزرگان کنار محتضری بود که در شب از دنیا رفت گفت:

چراغ را خاموش کنید که از این لحظه برای ورثه در روغن چراغ حقی پیدا شده است.

از یکی از بزرگان راجع به مردی پرسیدند که در مسجد است، در آن حال برای یکی از پادشاهان عودسوزی می‌آورند، مسجد را بخور عود می‌گیرد گفت: سزاوار است که از مسجد بیرون شود، زیرا از عود سودی غیر از بوی آن نمی‌برند. و این عمل گاهی نزدیک به حرام می‌شود، زیرا آن مقداری از بوی خوش که در لباس وی می‌ماند گاهی مورد قصد و رضایت می‌باشد و گاهی از روی بخل و نارضایتی است و شخصی که در مسجد است نمی‌داند که طرف نسبت به این مقدار رضایت دارد یا نه.

و نیز راجع به کسی که یک برگ از احادیث وی افتاده بود، پرسیدند که آیا کسی که آن را یافته می‌تواند رونویسی کند، سپس باز گرداندی فرمود: نه، اول اجازه بگیرد و

بعد بنویسد، و این مورد نیز معلوم نیست که صاحبش راضی به رونویسی هست یا نه، از این رو آنچه مورد شک است، اصل تحریم است، پس آن حرام و ترک آن از درجه اول می‌باشد.

از این قبیل است، خودداری از آرایش زیرا بیم آن می‌رود که به کار دیگر منتهی شود، اگر چه زینت و آرایش در ذات خود مباح است، اما بیشتر امور مباح سرانجام به امور خلاف می‌انجامد، حتی پرخوری و مصرف بوی خوش برای آدم مجرد شایسته نیست زیرا باعث تحریک شهوت می‌شود و شهوت به فکر وا می‌دارد و فکر به نگاه و نگاه به کار دیگر می‌انجامد. همچنین نگاه کردن به خانه‌های توانگران و تجمل ایشان در ذات خود مباح است ولیکن حرص آدمی را برمی‌انگیزد و وادار می‌کند تا در صدد رسیدن به موقعیتی نظیر آن باشد و لازمه آن مرتکب شدن اموری است که تحصیل آن جایز نیست، همچنین تمام امور مباح هر گاه به مقدار نیاز استفاده نشود و در وقت حاجت با وجود اجتناب از پیامدهای آنها - اولاً به وسیله معرفت و ثانیاً دوری گزیدن از آنها - کمتر اتفاق می‌افتد که عاقبت آن بی‌خطر باشد همچنین هر چیزی که به عنوان تفریح انجام می‌گیرد کمتر بدون خطر است، تا آن جا که یکی از بزرگان گچکاری دیوارها را مکروه دانسته و می‌گوید: اما گچ کردن روی زمین برای جلوگیری از خاک است، ولی گچکاری دیوار زینت است و فایده‌ای ندارد. حتی گچ کردن و تزیین مسجد را بد دانسته و به روایتی از پیامبر (ص) استدلال کرده است که از آن حضرت راجع به اندود کردن مسجد با ماده‌ای سرمه‌گون پرسیدند، فرمود: نه بلکه سایبانی باشد چون کومه موسی «۴۰». و آن چیزی نظیر سرمه بوده است که با آن خانه‌ها را اندود می‌کردند، و رسول خدا (ص) اجازه نداد همه اینها از بیم آن بود که مبادا پیروی از هوسها در امور مباح منتهی به چیزهای دیگر شود، زیرا تمایل به مباح و مورد حرام از یک میل بر می‌خیزد و اگر میل آدمی به سهل انگاری عادت کند، بی‌بندوبار می‌شود، در حالی که بیم تقوا حکم

-40- عریش یا کومه سایبانی است که از شاخ و برگ درختان درست می‌شود برای اقامت موقت - م.

248

می‌کند تا از همه اینها بپرهیزد. پس هر حاللی که از چنین بیمی بر کنار باشد، حلال پاکیزه داخل در درجه سوم است و آن تمام چیزهایی است که به طور قطع می‌دانیم انجام آنها به معصیت منتهی نمی‌شود.

اما درجه چهارم، پرهیز صدیقین است. پس حلال مطلق از نظر ایشان هر چیزی است که در مقدمات آن معصیتی صورت نگرفته و بدان وسیله به معصیتی کمک نشود و در زمان حال و آینده قصد ظلمی از آن نباشد، بلکه تنها برای خدای تعالی و برای پرهیزگاری بر اساس عبادت او و ادامه حیات به خاطر او استفاده می‌کند و اینها کسانی هستند که هر چه را جز برای خدا باشد حرام

می‌دانند از باب امتثال این سخن خدای تعالی: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. «۴۱» این مقام موحدانی است که خود را از بهره‌های نفسانی تهی کرده‌اند و هدفشان تنها برای خداست، و تردیدی نیست که هر کس دوری‌گزیند از آنچه به معصیت منتهی می‌شود و یا کمک به معصیت می‌کند، بدین ترتیب از آنچه در اثر اکتساب آن به معصیت و یا عمل ناپسندی نزدیک می‌شود نیز دوری خواهد جست از این قبیل است، داستانی که از یحیی بن یحیی «۴۲» روایت کرده‌اند که او دارویی را نوشید زنش به او گفت: اگر داخل منزل اندکی راه می‌رفتی تا دوا کارگر می‌شد بهتر بود، او در جواب گفت: حکم این راه رفتن را نمی‌دانم، من سی سال است که محاسبه نفس می‌کنم. گویا او در این راه رفتن نیتی که مربوط به دین باشد نیافت و در نتیجه اقدام بر آن را جایز ندانست.

از سری نقل شده که می‌گوید: در کوه به گیاه خشکی رسیدم و آبی از آن کوه بیرون می‌شد از آن گیاه خوردم و از آن آب نوشیدم و با خود گفتم: اگر من در عمرم روزی حلال پاکیزه‌ای خورده باشم، همین امروز است. پس هاتفی ندا داد: آن نیرویی که تو را به این جا رساند از کجا آمدی پس برگشتم و از فکری که به سرم آمده بود پشیمان شدم.

-41 انعام / ۹۱: بگو خدا ... و سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند!

-42 در کتاب احیاء، «یحیی بن کثیر» آمده است.

249

آورده‌اند که ذوالنون مصری گرسنه و زندانی بود. زن صالحه‌ای غذایی به وسیله زندانبان برای وی فرستاد او نخورد و بعد عذرخواهی کرد و گفت: غذا را روی طبق ستمگری آوردند، یعنی نیرویی که غذا را به من رساند پاک نبود، این حد نهایی در ورع است.

از این قبیل است داستان بلابشر که از نه‌هایی که فرمانروایان حفر کرده بودند آب نمی‌آشامید، زیرا حفر، باعث جریان آب و رسیدن آن به دست او می‌شد، هر چند که خود آب مباح بود در نتیجه مانند کسی بود که از رودی بهره‌مند شود که آن را مزدورانی کنده‌اند که مزد آنها را از حرام داده باشند! از این رو یکی از ایشان از انگور حلالی که از تاک حلال چیده بودند نخورد و به صاحب انگور گفت: آن را فاسد کرده‌ای چون تاکش را از آب رودی آبیاری کرده‌ای که آن را ستمگران حفر کرده‌اند. و این در مقایسه با آشامیدن خود آب، دورتر از ظلم است، زیرا در این مورد اجتناب به خاطر بهره‌مندی انگور از آن آب است.

و برخي از ايشان در راه سفر حج هر گاه از آبگيرهايي گذر مي کردند که ستمگران ساخته بودند، آب نمي خوردند، با وجود اين که آب مباح بود، ليکن در آبگيري نگهداري مي شد که آن آبگير از مال حرام ساخته شده بود و گویا در صورت استفاده از آب از خود آبگير بهره مند مي شدند.

خودداري ذو النّون از غذاي دست زندانبان مهمتر از تمام اينهاست زيرا دست زندانبان قابل توصيف به حرام نيست به خلاف طبق غصبي که غذا را روي آن برده اند، ليکن غذا با نيرويي به دست او رسیده که از غذاي حرام فراهم شده است از اين رو يکي از ايشان شير حرام را با وجود اين که با جهل به حرمتش آشامیده بود، قي کرد از بيم آن که مبادا نيرويي به وسيله حرام در او ايجاد شود با اين که قي کردن آن واجب نبود، ليکن تهی کردن درون از پليدي جزو پرهيز صديقین است.»

مي گوييم: «همچنين ابو الحسن (ع) تخم مرغی را که ميل فرموده بود استفراغ کرد.

250

بعدا معلوم شد - مطابق روايتي که در کافي «۴۳» آمده است - علّت استفراغ آن بوده است که غلام پس از خريد با آن قمار زده بود.

غزالي گوید: «از آن قبيل است پرهيز از کسب حلال، مثل اين که دوزنده اي در مسجد دوزندگي کند، به خاطر کراهتي که نشستن خياط براي دوزندگي در مسجد دارد، و (نمونه ديگر) يکي از بزرگان، چراغي را که غلامش روشن کرده بود، خاموش کرد زيرا چراغ متعلق به کساني بود که مالشان کراهت داشت و نيز از افروختن تنور براي پخت نان که مقداري آتش از هيضم مکروه در آن باقي بود جلوگیری کرد و يکي از ايشان از اين که بند کفش خود را در نور چراغ مربوط به پادشاه محکم کند، خود داري کرد.»

مي گوييم: از چيزهايي که از طريق شيعه در همين زمينه رسیده روايتي است که در فقيه به سند صحيح از ابراهيم بن هاشم نقل شده «۴۴» و در تهذيب نيز آن را نقل کرده است «۴۵» که محمد بن ابي عمير - رضي الله عنه - مرد بزّازي بود، ثروتش را از دست داد و تهی دست شد. و از مردی ده هزار درهم طلب داشت، و آن مرد خانه مسکوني خود را به ده هزار درهم فروخت و پولها را به خانه او برد. محمد بن ابي عمير از خانه بيرون آمد و رو به آن مرد کرد و گفت: اين چيستی گفت: اين پولی است که از من طلب داشتی، گفت:

این مبلغ از راه ارث نصیب شدی گفت: خیر، پرسید: کسی به تو بخشیده استی گفت:

خیر، گفت: بنابراین بهای مزرعه‌ای است که فروخته‌ای گفت: خیر، پرسید: پس آن پول چیستی گفت: خانه‌ای را که ساکن بودم فروختم تا دینم را ادا کنم. این بود که محمد بن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی، برایم از ابو عبد الله (ع) نقل کرد که آن حضرت فرمود: نباید مردی را از محل زادگاهش به دلیل بدهکاری بیرون کنند، اکنون این مالها را ببر و من نیازی بدانها ندارم، به خدا سوگند من هم اکنون به یک درهم نیازمندم، اما یک درهم از آن وارد ملک من نخواهد شد.

43- کافی، ج ۵، ص ۱۲۳، شماره ۳.

44- من لایحضره الفقیه، ص ۲۶۲، شماره ۳۵.

45- تهذیب، ج ۲، ص ۶۳.

251

اما آنچه غزالی به عنوان نمونه نقل کرده است، بعضی از آنها نظیر پرهیز و سوسه داران است مثل راه رفتن یحیی و قضیه زندانبان، و داستان نخوردن انگور و حتی نخوردن آب در راه مکه، زیرا ظاهراً احوال ائمه ما (ع) حاکی از پرهیز نکردن از چنین مواردی است، در حالی که آنان صدیقین واقعی بوده‌اند و صدیقی بالاتر از ایشان وجود ندارد، و نهایت چیزی که از ایشان در این باب رسیده روایتی است که در مصباح الشریعه «۴۶» از امام صادق (ع) رسیده است: که فرمود: «تقوا بر سه گونه است.

1- تقوای به خاطر خدا و در راه خدا، و آن عبارت از ترک حلال است تا چه رسد به خودداری از شبهه و این نوع تقوا، تقوای خاصّ الخاصّ می‌باشد. ۲- تقوا و ترس از خدا، و آن ترک شبهات است تا چه رسد به حرام و آن تقوای خاص است. ۳- تقوای از ترس آتش و مجازات الهی و آن عبارت از ترک حرام است و تقوای عام می‌باشد. مثل تقوا بمانند آبی است که در رودی روان است و مثل مراتب سه گانه تقوا مانند درختانی است که در کنار این رود کاشته شده، هر کدام جوهر، مزه و لطافت و درشتی خودش را دارد و بهره مردم از آن درختان و میوه‌ها به قدر و قیمت آنها مربوط می‌شود. خداوند عزّ و جلّ فرمود: صِنَوَانٌ وَ غَیْرُ صِنَوَانٍ یُسْقَی بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفَضَلُ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الْأُكُلِ... «۴۷» بنابراین تقوا برای طاعتها همانند آب برای درختان است و مثل طبیعت. درختان و میوه‌ها در رنگ و طعمشان مثل مراتب و اندازه‌های ایمان است پس هر کس بالاترین مرتبه ایمان را دارد و جوهر روح و روانش از

همه صافتر است، از همه کس پرهیزگارتر است و هر کس پرهیزگارتر باشد عبادتش خالصتر و پاکتر خواهد بود و هر کس چنین باشد از همه کس به خدا نزدیکتر می‌باشد و هر عبادتی که بر اساس غیر تقوا باشد گرد و

-46 باب هشتاد و دوم.

-47 رعد / ۴: گاهی بر یک پایه می‌رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می‌شوند و با این حال بعضی از آنها را از جهت

میوه بر دیگری برتری می‌دهیم.

252

غبار بر باد رفته خواهد بود. خدای عز و جلّ می‌فرماید: أَمَّنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلِي تَقْوِي مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانِ خَيْرٌ أَمْ مِنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلِي شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ... «۴۸» و تفسیر تقوا عبارت است از ترک چیزی که گرفتن آن مانعی ندارد از ترس آن که مبادا مرتکب خلافتی بشود و آن در حقیقت طاعت و ذکر است بدون نسیان و علم است بدون جهل که پذیرفته و غیر مردود است.

غزالی گوید: «این بود موارد دقیق پارسایی و تقوا از نظر سالکان راه آخرت، و تحقیق در آن باره چنین است که پرهیزگاری آغازی دارد که عبارت است از خودداری از آنچه فتوا حرام کرده و آن پرهیزگاری مردمان عادل می‌باشد و انتهای آن عبارت از پرهیز صدیقین است و آن خودداری از تمام چیزهایی است که برای خدا نباشد از چیزهایی که روی هوای نفس انجام گیرد و یا آن که به واسطه عمل ناپسندی به او برسند و یا خود واسطه عمل ناشایستی باشد و بین این دو، مراتب مختلفی در احتیاط وجود دارد. پس هر چه بنده نسبت به نفس خود سختگیرتر باشد در روز قیامت سبکبارتر و از صراط زود گذرتر و دورتر از آن خواهد بود که کفه بدیهایش بر کفه خوبیهایش بچربد و تفاوت منازل در آخرت بر حسب تفاوت این درجات پرهیز است همچنان که درکات آتش دوزخ درباره ستمگران نیز بر حسب تفاوت پلیدی درجات حرام، فرق می‌کند، و هر گاه حقیقت کار را فهمیدی اختیار و انتخاب با تو است اگر خواستی بیشتر احتیاط کن و اگر مایلی جلو هوای نفست را رها کن، اگر احتیاط کنی به نفع خودت عمل کرده‌ای و اگر بی‌بندوبار باشی به زیان خودت عمل کرده‌ای.

-48 توبه / ۱۰۹: آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده، بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی

بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد...»

باب دوم در مراتب شبهات و منشأ پیدایش آنها و تمیز آنها از حلال و حرام

رسول خدا (ص) فرمود: «حلال آشکار و حرام نیز روشن است ولی در بین آنها امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم نمی‌دانند، پس هر کس از شبهات پرهیز کند آبرو و دین خود، را حفظ کرده است و هر که وارد شبهات شود در حرام افتد مانند چوپانی که گوسفندانش را در اطراف قرقگاه می‌چراند ممکن است وارد قرقگاه شود.»^۱»

این حدیث در اثبات سه قسم، صراحت دارد و مورد اشکال قسم متوسط یعنی شبهه است که بسیاری از مردم آن را نمی‌شناسند. پس ناگزیر باید بیان شود و پرده ابهام از آن دور گردد زیرا چیزی را که بسیاری از مردم نمی‌شناسند گاهی عده قلیلی آن را می‌شناسند بنابراین می‌گوییم: حلال مطلق آن است که در ذات خود از صفاتی که باعث تحریم عین آن باشد، خالی است و از اسباب تحریم آنچه سرانجام منتهی به حرمت و یا کراهت شود بدور است. نمونه‌اش آبی است که آدمی از باران پیش از آن ملک کسی شود بر می‌دارد و او خود به هنگام برداشت آب و جمع آوری آن از هوا در میان ملک خویش و یا در زمین مباحی ایستاده است و حرام محض چیزی است که بی‌تردید دارای صفت حرامی باشد مانند شدت احساس شادی در شراب و نجاست در بول و یا آن که از راهی به دست آمده باشد که به طور قطع نهی شده است، نظیر مالی که از راه ظلم و غصب و ربا و نظایر آن به دست آید. پس این دو طرف روشن و آشکار است و به این دو طرف مربوط می‌شود آنچه حکم آن ثابت و محقق بوده، اما احتمال دارد دگرگون شده باشد و برای این احتمال نیز دلیلی که مؤید آن باشد وجود ندارد، پس شکار در صحرا و

۱- این حدیث را مسلم در ج ۴، ص ۵۰ و بیهقی در الکبری، ج ۵، ص ۲۴۶ نقل کرده‌اند.

دریا حلال است و نیز هر کس آهویی را بگیرد و احتمال دهد که شکارچی مالک آن بوده، سپس از دست او فرار کرده است همچنین ماهی که تصور می‌شود پس از افتادن به دست ماهیگیر و تور او، جسته باشد و نظیر این احتمال در آب بارانی که از هوا گرفته می‌شود حرمت راهی ندارد، بلکه این موارد نیز نظیر آب باران است و اجتناب از آنها وسواس است و باید این نوع را پرهیز وسواس داران بنامیم تا آن که نظایر آن را به آن ملحق سازیم زیرا این یک توهم محض است و هیچ دلیلی ندارد،

آري اگر دليلي داشته باشد، اگر آن دليل قطعي باشد چنان که اگر در گوش ماهي حلقه‌اي يافت شود و يا راه احتمالي وجود داشته باشد همان طوري که اگر آهو زخمي دارد که احتمال مي‌رود داغ کرده باشند و اين عمل بدون گرفتن آهو امکان ندارد و احتمال دارد جراحت ديگري باشد، اين مورد جاي پرهيز است و هر گاه دلالت از هر جهت منتفي باشد، در اين صورت، احتمالي که بي دليل است مثل آن است که اصلاً وجود ندارد و از اين قبيل است کسی که منزلي را عاريه مي‌گيرد و عاريه دهنده از آن جا مي‌رود و او نيز از منزل بيرون مي‌رود و مي‌گويد: شايد صاحب منزل مرده باشد و حق به وارث منتقل شده باشد، اين کار وسواس است هر گاه هيچ دليلي قطعي و يا غير قطعي بر مردن او نباشد، زيرا شبهه مورد اجتناب چيزي است که از شک نشأت بگيرد و شک عبارت است از دو اعتقاد متقابل که از دو سبب مختلف به وجود آمده باشد. بنابراين چيزي که سبب ندارد، در دل آدمي جايي پيدا نمي‌کند تا با عقیده مقابل خود برابري و ايجاد شک کند، از اين رو مي‌گوئيم: هر که شک کند که سه رکعت نماز خوانده و يا چهار رکعت، بنا را بر سه مي‌گذارد، زيرا که اصل عدم زيادت است. و اگر از کسی درباره نماز ظهري که چندين سال پيش از اين به جا آورده سؤال کنند چهار رکعت بوده است و يا سه رکعت، برايش قطع حاصل نمي‌شود که چهار رکعت بوده است و چون قطع ندارد احتمال مي‌دهد که سه رکعت باشد، اين احتمال شک نمي‌باشد، زيرا سببي که باعث اعتقاد وي به سه رکعت باشد براي او حاصل نشده است. بنابراين حقيقت شک بايد معلوم باشد تا با وهم

255

و احتمال بدون دليل اشتباه نشود زيرا اين موارد جزو حلال مطلق مي‌باشد در حالي که آنچه تحريمش مسلم است جزو حرام محض است هر چند که ممکن است دليلي براي حليت آن پيدا شود ليکن سببي که دلالت بر پيدائش آن دليل کند وجود ندارد، مثل کسی که غذايي در دست او از مورثش باشد که وارثي ديگر جز او ندارد، پس مورث از نظر او غايب گردد و وارث بگويد: احتمال مي‌رود که او مرده باشد و ملکيت اين غذا به من انتقال يافته است پس آن را بخورم، بنابراين اقدام اين شخص بر خوردن آن غذا حرام محض است زيرا احتمال مرگ مورث بدون دليل است و سزاوار نيست که اين نوع احتمال از اقسام شبهه به حساب آيد، زيرا مقصود از شبهه چيزي است که امر آن بر ما مشتبه باشد به اين ترتيب که دو عقیده براي ما پيدا شود که از دو سبب مقتضي نشأت گرفته باشند.

منشأ پيدائش شبهه پنج تاست

منشأً اول: شک در سببی است که باعث حلال و حرام می‌شود

و این از دو صورت بیرون نیست یا این که دو طرف شک برابری و یا آن که یکی از دو احتمال غلبه دارد. اگر دو احتمال برابر باشند، حکم، همان خواهد بود که قبلاً بوده و باید استصحاب کرد و به دلیل شکّ حکم قبلی را ترک نکرد و اگر یکی از دو طرف غلبه کند به این ترتیب که از دلالت معتبری صادر شده باشد، حکم، همان حکم طرف غالب خواهد بود، و این مطلب جز با مثال و شواهد روشن نمی‌شود، بنابراین آن را به چهار قسم تقسیم می‌کنیم:

قسم اول، آن است که قبلاً حلیّت معلوم نباشد، سپس شک در وجود محلّ پیدا شود، این شبهه‌ای است که اجتناب از آن واجب، و اقدام بر آن حرام است. مثل این که کسی تیری به سمت شکاری می‌اندازد و او را زخمی می‌کند و شکار داخل آب می‌افتد و بعد شکارچی با مرده او مواجه می‌شود و نمی‌داند که علّت مرگ او، غرق شدن است و یا

256

زخمی است که خورده‌ی این شکار حرام است، زیرا اصل تحریم است مگر آن که به جهت معینی مرده باشد و شکّ در آن جهت باشد در این صورت نباید یقین را به خاطر شکّ ترک کند، همچنان که در موارد حدث و نجاست و رکعت‌های نماز و امثال اینها اتفاق می‌افتد و سخن پیامبر (ص) را به عدیّ بن حاتم مشعر بر این می‌دانیم که فرمود:

«آن را نخور که شاید چیزی غیر از سگ تو باعث قتل آن شده باشد» «۲» همچنین سیره آن حضرت چنان بود که هر گاه چیزی می‌آوردند مشتبه بود که صدقه است یا هبه، می‌پرسید تا معلوم شود که کدام یک از آنهاستی «۳» قسم دوم، آن که بدانند حلال بوده و شکّ در حرمت آن کند، پس اصل حلیّت است و حکم شرع بر آن است، زیرا در مورد آنها، نجاسات و حدثها و درباره نمازها ثابت شده است که یقین را نباید به خاطر شک رها کرد و این مورد داخل در معنای اصالة الیقین است، لذا هر گاه یقین به پاکی آب داشته باشد سپس در نجاست آن شک کند، برای او وضو ساختن با آن آب جایز است پس چگونه جایز نیست که آن را بنوشد و هر گاه نوشیدن آن روا باشد، مسلم خواهد بود که یقین را نباید به خاطر شک رها کرد.

قسم سوّم، آن که اصل تحریم باشد، لیکن چیزی که به ظنّ غالب باعث حلال شدن است بر آن عارض شده باشد. بنابراین مورد شک است اما حلال بودنش غلبه دارد. پس در آن باره دقت می‌کند اگر ظنّ مستند به یک سبب معتبر شرعی بود، حلیّت آن را اختیار می‌کند و اجتناب از آن مربوط به ورع و تقواست، به عنوان مثال کسی به سمت شکاری تیری می‌اندازد، شکار می‌رود از نظر او غایب می‌شود و بعد آن را مرده می‌یابد در حالی که جز اثر تیر و اثر دیگری در آن نیست، لیکن احتمال می‌رود که در اثر سقوط از بلندی و یا علت دیگری مرده باشد. پس اگر اثر صدمه و یا زخم دیگری بر آن ظاهر بود، به قسم اوّل مربوط می‌شود، و اما این که بعضی گفته‌اند: چون ثابت نشده است

2- این عبارت را بخاری، در ج ۳، ص ۶۷ ضمن حدیثی آورده است.

3- این حدیث را بخاری نقل کرده و احمد و طبرانی - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸۹ آمده - روایت کرده‌اند.

257

که مرگ او در همان لحظه بر اساس حلیّت بوده باشد، بنابراین جزو شکّ در سبب است، این طور نیست بلکه سبب مسلّم شده، زیرا همان جراحت سبب مرگ است و این که آیا چیز دیگری عارض شده یا نه مورد شک است. و دلیل بر صحّت این مطلب اجماع علما بر آن است که هر کس مجروح گردد و از انتظار دور شود و بعد او را مرده بیابند، آن کسی که زخم زده، واجب است قصاص شود، بلکه اگر از انتظار دور نشده بود احتمال می‌رفت به علت هیجان درونی مرده باشد، چنان که انسان ناگهان می‌میرد، در این صورت نباید قصاص کرد مگر گردن مجروح را بریده و یا به قصد کشتن بر او حمله ور شده باشد، زیرا از علت‌های کشنده در باطن انسان ایمنی نیست و به همین خاطر آدم سالم ناگهان می‌میرد و هیچ کس در این مورد قائل به قصاص نشده است، با این که اساس قصاص بر شبهه است. همچنین جنین در رحم حیوانی که ذبح شرعی شده حلال است، در حالی که شاید پیش از ذبح مادرش و نه به علت ذبح او، مرده باشد و یا آن که روح در آن دمیده نشده باشد در حالی که ظهور جنین لازم است و شاید جنین درست شده اما روح در آن دمیده نشده است. و یا آن که شخص پیش از وقوع جنایت به علت دیگری مرده باشد، لیکن بنا را بر اساس اسباب و عوامل ظاهری می‌گذارند زیرا احتمال دیگر هر گاه مستند به دلیلی نباشد که بیانگر واقعیت باشد - چنان که گفتیم - جزو وهم و وسواس خواهد بود، در این مورد نیز همان طور است.

قسم چهارم، آن است که حلال معلوم و مشخص است ولی احتمال قوی می‌رود که علت تحریم عارض شده باشد، آن هم به سبب معتبری که شرعاً باعث غلبه ظن شود در این صورت استصحاب از بین می‌رود و حکم به تحریم می‌شود، زیرا برای ما روشن شد که استصحاب ضعیف است و در برابر ظن غالب حکومتی ندارد و مثال آن چنین است:

اجتهاد کسی به نجاست یکی از دو ظرف منتهی شود با تکیه بر علامت معینی که باعث غلبه ظن می‌گردد پس این غلبه ظن حرمت شرب از آن ظرف را ایجاب می‌کند همان طوری که وضو نگرفتن با آن را ایجاب کرده و هر گاه آن علامت مربوط به عینی که در

258

دسترس است نباشد، موجب رفع حکم اصل - مانند آب خوردن از ظروف مشرکین و افراد میگسار - نمی‌شود، و توضیح این مطلب در منشأ دوم شبهه، یعنی شبهه آمیختگی حلال و حرام خواهد آمد. از روی این مثال معلوم شد حکم حلالی که در عروض علت حرمت بر آن، شک کنند و یا ظن ببرند، همچنین حکم حرامی که در عروض علت حلیت بر آن شک کنند و یا ظن ببرند، و فرق بین ظنی که مستند به علامتی در عین شیئی باشد و بین آنچه مستند به آن نباشد نیز روشن شد.»

می‌گوییم: از جمله چیزهایی که از طریق خاصه (شیعه) مناسب این مقام است روایتی است که در کتاب کافی به سند صحیح از ابو جعفر باقر (ع) نقل شده درباره کسی که پس از یقین به وضو، شک کند که آیا به خواب رفته است یا نهی فرمود هرگز نباید یقین خود را با شک بشکند لیکن با یقین دیگر می‌تواند آن را نقص کند. «۴»

و در روایت صحیح از ابو عبد الله صادق (ع) رسیده است: «درباره جامه‌ای که به کافر ذمی عاریه داده‌اند در حالی که او شراب می‌نوشد و گوشت خوک می‌خورد، فرمود:

در آن جامه نماز بخوان و از آن جهت که در دست ذمی بوده است آن را نشوی زیرا تو آن را در حالی که پاک بوده به وی عاریه داده‌ای و به نجاست آن یقین نداری پس باکی نیست که در آن جامه نماز بخوانی مگر این که یقین پیدا کنی که آن را نجس کرده است.» «۵»

در روایت صحیحی از آن حضرت نقل شده است: «وی جامه‌ای را که یک فرد مجوسی پلید و میگسار ساخته بود، پیش از آن که بشوید، بر تن کرد.» «۶»

و در حدیث موثقی از آن حضرت است که فرمود: «هر چیزی پاک و نظیف است تا بدانی که آلوده و پلید است و تا وقتی که ندانی ایرادی بر تو نیست.»^۷»

4- این خبر را شیخ در تهذیب، ج ۱، ص ۳ نقل کرده است و در کافی جاهایی که گمان می‌رفت پیدا نشد، شاید اشتباه از مؤلف و یا نسخ باشد!

5- تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۹.

6- همان مأخذ، همان صفحه.

7- همان مأخذ، ص ۸۱.

259

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است: «تا وقتی که ندانم آیا آب بر (بدن و لباس) من رسیده یا بول، باکی ندارم.»^۸»

مخفی نماند که نوشیدن آب نجس حلال نیست، در این صورت مأخذ نجس بودن و حلال بودن یکی است و شک در یکی از آنها باعث شک در دیگری است.

غزالی گوید: «هر چه را در این چهار قسم به حلال بودنش حکم کردیم، در درجه اول حلال است و احتیاط ترک آن است. پس هر کس اقدام به انجام آن کند در زمره اهل تقوا و صالحان نیست، بلکه در زمره عدالت‌پیشگان - که در فتوای شرع به فسق و عصیان وی و استحقاق عقوبتش حکم نکنند - خواهد بود، جز آن مواردی که به درجه وسواس مربوط دانستیم که اجتناب از آن از اصل، جزو ورع نیست.

منشاء دوم شبهه:

«شکی است که منشاء پیدایش آن در هم بودن و آمیختگی است به این ترتیب که حلال با حرام درهم آمیزد و امر مشتبه شود به طوری که قابل تشخیص نباشد.»

می‌گوییم: غزالی در این مورد سخن را به درازا کشانده و در طول و تفصیل مطلب زیاده روی کرده و ما در این باره به یک قاعده کلی مختصر از اهل بیت (ع) اکتفا می‌کنیم و آن قاعده روایتی است در کافی به سند صحیح از مولایمان امام صادق (ع) که فرمود:

«هر چیزی که داخل آن حلال و حرام باشد، همواره برای تو حلال است تا وقتی که قسمت حرام آن را عیناً بشناسی، پس آن را ترک گویی.»^۹»

در حدیث موثقی از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همه چیز برای تو حلال است تا بدانی که آن چیز بعینه حرام است. در آن صورت خودت آن را رها کن مانند جامه‌ای که خریده‌ای در حالی که دزدی بوده، و یا غلامی را خریدی، شاید آزاد بوده و خود را فروخته و یا حيله‌ای به کار برده شده و او را فروخته‌اند و یا وی را مجبور به

8- تهذیب، ج ۱، ص ۷۲.

9- کافی، ج ۵، ص ۳۱۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

260

فروش کرده‌اند، و یا زنی که داری معلوم شد خواهر تو و یا خواهر رضاعی تو بوده است، و تمام امور بر این منوال است تا غیر از آن برای تو آشکار شود و یا شاهد و دلیلی بر آن دلالت کند.»^{۱۰}»

و در حدیث موثقی از آن حضرت نقل است: «درباره مردی پرسیدند که از پول اجرت کاری که برای بنی‌امیه کرده، صدقه می‌دهند و صلّه رحم می‌کند و حجّ می‌گزارد تا باعث آمرزش گناهانش شود و او می‌گوید: خوبیها بدیها را از بین می‌برند! امام صادق (ع) فرمود: گناه باعث محو گناه نمی‌شود بلکه نیکی باعث محو گناه می‌شود، سپس فرمود: اگر حلال با حرام مخلوط شده باشد به طوری که ممکن نیست حلال را از حرام شناخت پس باکی نیست.»^{۱۱}»

در روایت صحیح از ابو بصیر نقل شده که می‌گوید از امام باقر، یا امام صادق (ع) درباره خریدن مال خیانت و دزدی پرسیدم، فرمود: جایز نیست مگر این که مال دیگری با آن مخلوط شده باشد. اما خریدن مال دزدی بعینه جایز نیست مگر این که از مال پادشاه باشد، در آن صورت باکی نیست.»^{۱۲}»

در روایت حسن از حلبی به نقل از آن حضرت (ع) می‌گوید: مردی نزد پدرم آمد و عرض کرد: مالی به ارث به من رسیده و می‌دانم صاحب مال که من از او به ارث برده‌ام، رباخوار بوده است و اعتراف دارم که در آن ربا وجود دارد و به آن یقین دارم و به خاطر علمی که درباره آن دارم، مقدار حلال آن نیز بر من گوارا نیست از فقهای عراق و حجاز راجع به آن پرسیدم، گفتند: خوردن آن حلال نیست امام باقر (ع) فرمود: اگر به یقین

10- کافی، ج ۵، ص ۳۱۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

11- همان مأخذ، ص ۱۲۶؛ شاید منظور موردی باشد که مقدار مال و مالک معلوم نیست و آنچه در راه خیر مصرف می‌شود به مقدار خمس باشد و شاید این حدیث بر عدم وجوب دادن این خمس به بنی هاشم دلالت دارد.

12- همان مأخذ، ص ۲۲۸؛ شاید مقصود این باشد که اگر به فرض پادشاه اموال جمعی از مردم را غصب کرده و یکی از ایشان عین و یا مثل متاع خود را دیده و دزدیده باشد سپس برای فروش عرضه کند، جایز است کسی آن را بخرد.

261

می‌دانی که در میان آن مال مشخصی از رباست و صاحب مال هم معلوم است، اصل مالت را بردار و بقیه را به صاحبش رد کن. اما اگر مخلوط است، بخور، گوارایت باد زیرا مال، مال تو است و از آنچه صاحب مال انجام می‌داد، دوری کن، زیرا رسول خدا (ص) آنچه از ربا در گذشته صورت گرفته بود، کناری گذاشت و باقیمانده را بر ایشان حرام کرد، پس هر کس جاهل به مورد ربا باشد، جهل او باعث می‌شود که در وسعت باشد مگر آن که موردی را بداند رباست و چون از تحریم آن آگاه شد، بر او حرام می‌شود و در صورتی که مرتکب حرام شود مجازات او حتمی است، چنان که برای رباخواران حتمی است. «۱۳»

از حلبی به نقل از آن حضرت آمده است که فرمود: «هر کسی که از پدرش مالی به ارث برد و بداند که داخل آن مال، ربا وجود دارد لیکن در تجارت با مال دیگری که حلال بوده است مخلوط شده باشد، حلال و پاکیزه خواهد بود و باید بخورد و اگر بداند که مقدار معینی از آن رباست باید اصل مال خودش را بر دارد و آن مقدار ربا را باز پس دهد.» «۱۴»

غزالی آن جایی را که عین حرام با تعداد محدود مخلوط شود حرام شمرده است چنان که اگر گوشت مرداری با گوشت یک، یا ده حیوانی که ذبح شرعی شده مخلوط شود و یا زنی که خواهر

رضاعی است با ده زن مشتبه شده باشد و یا آن که با یکی از دو خواهر ازدواج می‌کند سپس امر مشتبه می‌شود با این استدلال که مجموع به منزله یک چیز است و یقین به حرمت، و حلیت در برابر هم قرار گرفته‌اند، سپس تعداد محدود را به چیزی تفسیر کرده است که اگر روی یک قطعه زمین جمع باشد شمردن آنها به مجرد نگاه برای بیننده آسان باشد مانند ده و بیست، و غیر محدود را به چیزی که شمارش آنها در آن هنگام دشوار باشد مانند شمارش هزار و دو هزار، و حد وسطه‌هایی در بین آن دو به عنوان متشابه قرار داده است که به وسیله ظن به یکی از دو طرف ملحق می‌شود و حکم

-13 کافی، ج ۵، ص ۱۴۵.

-14 تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۳، کافی، ج ۵، ص ۱۴۵.

262

آنچه مورد شک واقع می‌شود به تشخیص دل و اگذار می‌کند اما این قول بر اساس اصول و قواعد ما (شیعه) درست نیست زیرا ما با وجود منضبط نبودن آن، دلیلی نقلی در این باره نداریم، و از اهل بیت (ع) نقل شده است در آن جایی که «هر گاه گوشت مردار با گوشت حیوانی که ذبح شرعی شده مخلوط شده باشد، آنها را به کسی که مردار را حلال می‌داند و بهای مردار و ذبیحه شرعی را نیز حلال می‌شمارد می‌توان فروخت» «۱۵» و غزالی در مال مخلوط به غیر محصور از حلال استدلال به نفی حرج در دین کرده است، زیرا کسی که بداند مال دنیا به یقین با حرام مخلوط است، لازم نیست که خریدن و خوردن آن را ترک گوید زیرا این باعث حرج است و در دین حرج وجود ندارد و البته دنیا وقتی از حرام جدا می‌شود که همه مردم از گناهان مصون باشند و آن هم محال است! و هر گاه در مورد تمام دنیا چنین شرطی (عصمت تمام مردم از گناه) نباشد، در مورد یک شهر نیز چنین شرطی نخواهد بود، مگر وقتی که شبهه در میان جمع محدودی واقع شود، بلکه اجتناب از چنین موردی در زمره ورع مردمان وسواس خواهد بود، و به دلیل آنچه در

-15 کافی، ج ۶، ص ۲۶۰؛ محقق در شرایع گوید: هرگاه گوشت حیوانی که ذبح شرعی شده با مردار مخلوط شود، خودداری از آن واجب است

تا این که بعینه معلوم شود. و آیا به کسی که گوشت مردار را حلال می‌داند می‌توان فروختی بعضی گفته‌اند: آری، و چه بسا این سخن خوب است در صورتی که قصد فروشنده فقط گوشت ذبیحه شرعی باشد. شهید در مسالک می‌گوید: اشکالی در وجوب امتناع از بیع مختلط نیست و قول به جواز بیع آن به کسی که گوشت مردار را حلال می‌داند مربوط به شیخ در النهایه است و ابن حمزه و علامه در مختلف از او پیروی

کرده‌اند و مصنف (یعنی محقق) با قصد شخص به بیع مذکّی، متمایل به این قول شده و مستند ایشان صحیحہ حلبی و حسنه اوست، ابن ادریس از بیع و انتفاع آن به طور مطلق منع کرده است به دلیل مخالفت آن با اصول مذهب شیعه، اما مصنف روایت را فقط به بیع مذکّی مرتبط دانسته، و از آن جایی که مبیع مجهول است اشکال می‌کند و در مختلف (علامه) جواب داده است که آن در حقیقت بیع نیست بلکه بیرون آوردن مال کافر از دست اوست، و اشکالی که می‌شود این است: کسی که مردار را حلال می‌داند اعم از کسی است که مالش مباح است، و بهتر آن است که یا به مضمون روایت - به دلیل صحت آن - عمل شود و یا آن که آن را به دلیل مخالفتش با اصول، کنار بزنیم. و شهید در دروس به این مطلب متمایل شده است که گوشت‌های مخلوط شده را به آتش بگیرند و با انبساط و انقباض در برابر آتش آن را آزمایش کنند، چنان که در مورد گوشت دور انداخته مشتبه خواهد آمد، و این کلام شهید با وجود قبول داشتن مدرک آن، به علت بطلان قیاس مع الفارق، سست و بی‌پایه است!

263

زمان رسول خدا (ص) و خلفا معلوم شد زیرا بهای مشروبات و پول ربا در دست اهل ذمه مخلوط با اموال ایشان بود همچنین تقلّب در غنایم جنگی، و از زمانی که رسول خدا (ص) از رباخواری منع کرد، زیرا فرمود: «نخستین ربایی را که من جلوگیری می‌کنم رباخواری عباس است.» «۱۶» همه مردم ربا را ترک نکردند، همان طوری که میگساری و سایر گناهان را ترک نکردند، تا آنجا که بعضی از راویان نقل کرده‌اند که یکی از صحابه شراب را فروخت، چون نمی‌دانستند که حرمت خمر باعث حرمت پول ما به ازای آن است، و رسول خدا (ص) فرمود: «فلان کس در آتش است، عبایی را بر دوش می‌کشد که از راه تقلّب به دست آورده است.» «۱۷» و «مردی کشته شد، وقتی که وسایل زندگی او را بازرسی کردند، در میان آنها مهره‌ای از مهره‌های یهود یافتند که به دو درهم نمی‌ارزید، در حالی که آن را از راه غیر صحیح به دست آورده بود.» «۱۸» همچنین اصحاب پیامبر (ص) رهبران جور را درک کردند در حالی که هیچ یک از ایشان - به دلیل غارت مدینه که یاران یزید سه روز آن جا را غارت کردند - از خرید در بازار خود داری نکرد و هر کس از آن اموال خودداری می‌کرد، در ورع و تقوا مشار الیه بود ولی بیشتر مردم خودداری نکردند. و هر که واجب کند آنچه را که پیشینیان صالح واجب نکرده بودند و گمان کند که او در شرع چیزی را فهمیده که آنان نفهمیده بودند، چنین کسی دارای وسواس و بی‌خرد است با توجه به این که اگر او این باب را بگشاید هر آینه باب همه تصرفات بسته شده و دنیا ویران خواهد شد و در این صورت تباهی بر مردم غلبه می‌کند و بدان جهت مردم در شرایط و عقود شرع سهل انگاری می‌کنند و این خود ناگزیر به آمیختن حلال و حرام می‌انجامد.

غزالی گوید: و اما سخن کسی که می‌گوید: بیشتر اموال در زمان ما حرام است اشتباه

16- این حدیث را مسلم در ج ۳، ص ۴۱ از حدیث جابر نقل کرده است.

17- این حدیث را بخاری در ج ۴، ص ۹۱ از حدیث عبدالله بن عمیر نقل کرده است و ابن ماجه به شماره ۲۸۴۹ آورده است.

18- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۸۴۸ نقل کرده است.

264

محض است و منشأ این اشتباه نیز غفلت از تفاوت بین کثیر و اکثر است، بیشتر مردم گمان می‌کنند مالی که کمیاب نباشد اکثر است و تصور می‌کنند که آنها دو قسم، متقابل هستند و میان آنها قسم سوم وجود ندارد در صورتی که چنین نیست بلکه اموال بر سه قسم است قلیل یعنی کمیاب، کثیر و اکثر.

غزالی گوید: پس اگر بگویند، با فرض غلبه حرام، غیر محصور با غیر محصور مخلوط شده است هر گاه در عین موجود علامت مخصوصی نباشد، نظر شما در آن باره چیستی

می‌گوییم: آنچه نظر من است، این است که ترک آن ورع و تقواست با وجود این گرفتنش حرام نیست، چون اصل حلیت است و جز با نشانه‌های معین این اصل دفع نمی‌شود، مانند گل خیابانها و نظایر آن.

وی اضافه می‌کند اگر کسی بگوید: مقایسه حلیت با نجاست درست نیست، زیرا بزرگان در امور طهارت ساده می‌گرفتند ولی از موارد شبهه حرام، سخت دوری می‌گزیدند، شما چطور این دو را با هم مقایسه می‌کنیدی می‌گوییم: اگر مقصود آن است که با نجاست نماز می‌خواندند که نماز با نجاست معصیت است، در حالی که نماز ستون دین است، این بدگمانی است بلکه باید درباره ایشان معتقد بود که آنان از هر نجاستی که اجتناب از آن واجب است دوری می‌کردند و تنها آنجایی سهل انگاری می‌کردند که بین اصل و غالب تعارض بود و غالب به علامتی که در عین مورد نظر باشد استناد نداشت، و اما پارسایی ایشان در حلال به طریق تقوا بوده است. یعنی ترک چیزی که بی‌اشکال است از ترس چیزی که اشکال دارد زیرا انسان باید از نزدیک شدن به اموال احساس بیم کند و نفس آدمی اگر مراقبت نشود، مایل به تملک آن است در حالی که امر طهارت چنین نیست. گروهی از بزرگان از ترس این که دلبستگی پیدا نکنند از حلال محض خود داری کرده‌اند و آیا از کسی نقل کرده‌اند که از

وضو با آب دریا که پاک محض است خودداری کرده باشدی بنابراین تفاوت آنها در غرضی که ما از مجموع آنها

265

داشتیم ضرری ندارد.

منشأ سوّم:

شبهه‌ای است که به وسیله سبب محلّل با معصیتی ارتباط و پیوستگی دارد و این ارتباط یا از طریق لواحق، یا مقدمات و یا در جهت عوض است و این معصیت از جمله معاصی است که باعث فساد عقل و باطل ساختن سبب محلّل نمی‌شود مثال برای آنجا که معصیت در قراین باشد: خرید و فروش در روز جمعه وقتی که دعوت به نماز می‌کنند و ذبح حیوان با کارد غصبی و جمع کردن هیزم با تبر غصبی و خرید و فروش روی خرید و فروش دیگری و هر نهبی که در عقود رسیده و باعث به هم خوردن عقد نمی‌شود، خود داری از همه اینها پرهیزگاری است، اگر چه با این وسایل آنچه به دست می‌آید محکوم به تحریم نمی‌باشد و نامیدن این نوع چیزها به شبهه از باب تسامح است، زیرا شبهه در غالب اوقات شامل چیزی است که اشتباه و نا آگاهی در کار باشد و در این جا اشتباهی در کار نیست، بلکه معصیت بودن در ذبح با کارد دیگران معلوم است و حلال بودن حیوانی که سر بریده شده نیز معلوم است، لیکن شبهه گاهی از یک مشابهت پیدا می‌شود و استفاده از بعضی از این امور کراهت دارد و از طرفی کراهت به تحریم شباهت دارد، و اگر مقصود از شبهه این باشد، نامیدن به شبهه در این جا بی‌جهت نیست، اگر نه باید این مورد را کراهت نامید، نه شبهه، و چون مقصود معلوم است ایرادی در نامها نیست. این کراهت درجاتی دارد از آن جمله کراهت نزدیک به حرام است که پرهیز از آن در دین اهمیّت دارد و از جمله کراهتی است که به نوعی از مبالغه می‌انجامد و در نتیجه به ورع مردم وسواس منتهی می‌شود و بین این دو مرتبه، درجاتی است که به یکی از آنها متمایل است بنابراین، کراهت در خوردن شکار سگ غصبی بیش از خوردن گوشت حیوانی است که با کارد غصبی سر بریده‌اند و یا شکاری که هدف تیر غصبی گردد، زیرا سگ دارای اختیار است و اختلاف است در این که آیا شکار مال صاحب سگ است، یا مال صیّاد، و به دنبال این، بحث بذری است که در زمین غصبی بکارند، زیرا زراعت مال صاحب بذر است، ولی شبهه‌دار است.

می‌گوییم: از اهل بیت (ع) در چنین مواردی کراهت ثابت نشده است لیکن پاکي و احتیاط از باب تقوا چنان اقتضایی را دارد، بخصوص که اگر در دل چیزی از آن بابت خلجان کند زیرا گناه اندک اندک دلها را تصرف می‌کند.

غزالی گوید: «و اما مثال لواحق، عبارت از هر نوع تصرفی است که در جریان خود به معصیت انجامد و نوع برجسته آن فروختن انگور به باده فروش و فروش غلامان به کسی که معروف به فسق و فجور با غلامان است و نیز فروش شمشیر به راهزن می‌باشد، دانشمندان در صحت بیع و حلیت پولی که از این معاملات به دست آید اختلاف نظر دارند.»

می‌گوییم: در کافی به سند صحیح از محمد حلبی نقل شده که، می‌گوید: «از ابو عبد الله - امام صادق - (ع) راجع به فروش آب انگور هب کسی که آن را حرام می‌سازد، پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد، تو به او حلال می‌فروشی و او حرام می‌سازد، خداوند او را از رحمت خود دور گرداند و هلاکش کند.»^{۱۹}

در روایت صحیح از ابن اذینه رسیده است که گوید: «خدمت امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که درخت انگور دارد، آیا می‌تواند انگور و خرما به کسی بفروشد که می‌داند از آن شراب و ماده مخدر می‌سازد فرمود: او در هنگامی می‌فروشد که آشامیدن و یا خوردنش حلال است. بنابراین فروش او اشکالی ندارد» و در روایت دیگری است که آن حضرت فرمود: «چنان است که ما خرماهای خودمان را می‌فروشیم به کسی که می‌دانیم از آن شراب می‌سازد.»^{۲۰}

در حدیث صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شد که می‌گوید: «از ابو الحسن (ع) راجع به فروش آب انگوری پرسیدم که پیش از دریافت بهای آن، شراب می‌شود - می‌گوید: حضرت در پاسخ من - فرمود: اگر میوه خود را به شخصی بفروشد که می‌داند آن را حرام می‌سازد، اشکالی ندارد و اما اگر آب انگور یا خرماست جز به

19- کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، در نزد فقها این روایت حمل بر عدم شرط شده است.

20- همان مأخذ، ص ۲۳۲، شماره ۱۲.

غزالی گوید: «اما مقدمات، برای سرایت معصیت بدانها نیز درجات و مراتبی وجود دارد و آنچه کراهت شدید دارد موردی است که اثر آن در شیء مورد استفاده باقی می ماند مثل خوردن از گوشت گوسفندی که از علف غصبی تغذیه کرده و یا در چراگاه حرام چرانیده شده است، زیرا آن کار معصیت بوده و باعث بقای آن گوسفند می باشد و چه بسا از آن علف در گوشت و اجزای بدن او باقی است، و این پرهیز هر چند واجب نیست اما مهم است و آن را از گروهی از پیشینیان نقل کرده اند.»

غزالی گوید: «اما معصیت در عوض، نیز درجاتی دارد موردی که کراهت شدید دارد آن است که چیزی را نسبه بخرد و بهای آن را از مال غصبی و یا حرام بپردازد.»

بنابراین ببیند اگر فروشنده پیش از دریافت ثمن، طعام را با رضایت قلبی به او داد و او پیش از پرداخت بها، آن را خورد، حلال است و ترک آن پیش از پرداخت ثمن به اجماع فقها واجب نیست و در زمره ورع و پرهیز مؤکد نمی باشد. اما اگر بهای آن را پس از خوردن از مال حرام پرداخت مثل آن است که نپرداخته است و اگر اصلاً آن را نپردازد، به دلیل ترک دینی که به عهده دارد، مظلّمه بر گردن او می ماند ولی آن خوراکی که خورده بود مبدّل به حرام نمی شود، پس اگر بها را از حرام بپردازد و فروشنده با علم به این که حرام است او را بریء الذمه کند، دین از گردن او برداشته شده است و جز مظلّمه تصرف وی در پول حرام که به فروشنده داده است چیزی بر او نیست، و اگر فروشنده به گمان آن که ثمن، حلال است او را بریء الذمه کند، برائت حاصل نمی شود زیرا وی به این گمان که آنچه دریافت کرده تمام حق اوست او را بریء الذمه می کند در حالی که پولی که داده صلاحیت ادای دین او را نداشته است. پس این است حکم مشتری و خوردن از طعامی که خریده و حکم بدهی، اما اگر از روی رضایت قلبی به مشتری ندهد

21- کافی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ توضیح آن که اگر آن را یکساله بفروشد، در حال دریافت بها ممکن است آب انگور یا آب خرما شراب شده باشد و

او بهای شراب را دریافت کند.

می‌گوییم: در این مورد، به دلیل آن که عقد به رضایت طرفین نبوده باطل است (در نتیجه اکل آن حرام می‌باشد) همچنین است اگر به وسیله عین مال حرام، طعامی را بخرد، چه فروشنده بداند که حرام است یا نداند، جز این که اگر فروشنده نداند که حرام است ایرادی بر او نیست.

بقیه سخن غزالی در این مسأله بر اساس قواعد خودش درست است ولی حق آن است که ما بیان کردیم.

محمد بن حسن صفار به خدمت امام عسکری (ع) نوشت: «مردی باغی و یا خدمتگزاری را با پول راهزنی و یا دزدی خریده است، آیا در آمدی که از میوه این باغ عاید او می‌شود بر او حلال است و یا بهره‌بری از کنیزی که با پول دزدی یا راهزنی خریده، حلال استی امام (ع) در پاسخ نوشت: چیزی که در اصل حرام است، خیر ندارد و استعمال آن حلال نیست.» این حدیث در کافی به سند صحیح نقل شده است. «۲۲»

در روایت سکونی از امام صادق (ع) به نقل از پدر و از نیاکانش، از قول علی (ع) آمده است که فرمود: «اگر مردی هزار درهم بدزدد و با آن کنیزی بخرد و یا آن را مهریه زنی قرار دهد، آن زن بر او حلال است ولی عقوبت آن مال به گردن اوست».

همانگی بین این دو خبر به این ترتیب ممکن است که اولی را به آن مورد حمل کنیم که با عین آن مال خریده باشد و دومی را به آن صورتی که ابتدا نسیه خریده سپس این مال را به عنوان بها پرداخته است.

از جمله چیزهایی که مناسب است در این جا ذکر شود، روایتی است که به سند حسن در کافی از قول محمد بن مسلم به نقل از امام باقر (ع) آمده است: «درباره مردی

-22 کافی، ج ۵، ص ۱۲۵، شماره ۸.

-23 استبصار، ج ۳، ص ۹۷؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۵.

که مبلغی از مرد دیگری طلب داشت، این مرد طلبکار در حالی که شاهد بود بدهکارش شراب یا خوکهایی را فروخت و دین او را پرداخت امام (ع) فرمود: باکی بر او نیست، اما برای کسی که طلبش را گرفته حلال است و اما برای فروشنده حرام است.»^{۲۴}»

در روایتی با سند حسن از زراره به نقل از امام صادق (ع) آمده است: «درباره مردی که مبلغی از او طلبکارم و در برابر آن مبلغ، شراب و یا خوک را می‌فروشد سپس از آن طریق طلب مرا می‌دهد فرمود: اشکالی ندارد. یا این که فرمود: آن مبلغ را بگیر.»^{۲۵}»

و در روایتی با سند حسن از محمد بن مسلم نقل شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) درباره صدقه‌های اهل ذمه و آنچه از راه جزیه از ایشان گرفته می‌شود که آنها را از بهای شراب فروشی و گوشت خوک و مردار فراهم می‌آورند، سؤال کردم می‌فرمود:

آنها باید از مالشان جزیه بدهند که از بهای گوشت خوک و یا شراب از ایشان گرفته می‌شود، و هر چه که از ایشان بگیرند گناهی به گردن آنها و پولش برای مسلمین حلال است و ایشان آن پول را بابت جزیه می‌گیرند.»^{۲۶}»

غزالی گوید: «باری این بود مقتضای فقه و بیان حکم درباره نخستین مرتبه از حلیت و حرمت، اما خودداری از آن، بخشی از تقوا و پرهیزگاری با اهمیت است زیرا معصیت هر گاه سبب رسیدن به چیزی را در اختیار داشته باشد، چنان که گذشت کراهت در مورد آن شدیدتر خواهد بود، و قوی‌ترین اسباب‌رساننده، پول است و اگر بهای متاع حرام نباشد، فروشنده راضی به تسلیم کالای حرام نخواهد شد. بنابراین رضایت فروشنده به تسلیم کالا، از کراهت شدید عمل مکروه نمی‌کاهد لیکن به عدالت

24 و 25 - کافی، ج 5، ص 231، شماره 6.

26- کافی، ج 3، ص 568؛ فاضل شوشتری - رحمه الله - می‌گوید: این روایت دلیل بر آن است که کافر به خاطر آنچه حلال می‌داند، اگر در شریعت اسلام حرام باشد، مؤاخذه می‌شود و البته آنچه را که آنان به اعتقاد این که حلال است می‌گیرند بر ما حلال است اگر چه از نظر شرع ما حرام باشد، و شاید مالیات و سهمیه‌ها و نظایر اینها را که پادشاه ستمگر می‌گیرد از این قبیل باشد: (علامه مجلسی این مطلب را در مرآة العقول نقل کرده است.)

صدمه‌ای نمی‌خورد در حالی که مقام تقوا و پرهیزگاری از بین می‌رود. اگر پادشاهی - مثلاً - جامه یا زمینی نسبی بخرد و پیش از پرداخت بهای آن با رضایت فروشنده آن را بگیرد و به فقیهی یا به دیگری به عنوان صلّه یا خلعتی بدهد در حالی که فروشنده شک دارد آیا بهای آن را از حلال خواهد پرداخت یا از حرام، کراهت این کمتر است زیرا شک در سرایت معصیت به بها واقع شده است و کمی کراهت با تفاوت زیادی و کمی حرام در مال آن پادشاه و آنچه مورد ظنّ غالب است تفاوت می‌کند و بعضی از موارد شدیدتر از بعضی دیگر است، و در این مورد به میزان نارضایتی در دل باید رجوع کرد.

منشأ چهارم شبهه:

اختلاف در ادلّه است، زیرا اختلاف در آن مانند اختلاف در سبب می‌باشد، چه آنکه سبب، وسیله حکم حلال و حرام است و دلیل، وسیله برای شناخت حلال و حرام، پس دلیل وسیله‌ای است در حق معرفت و تا وقتی که در معرفت عبد ثابت نگشته، ثبوت خود آن فایده‌ای ندارد، هر چند که سبب حکم در علم خدای تعالی گذشته باشد، و اختلاف یا به خاطر تعارض ادلّه شرع است و یا به خاطر تعارض علامتهایی است که بر حلیّت و حرمت دلالت دارند و یا به جهت تعارض دو موردی که در صفات مشابهند.

قسم اول آن که ادلّه شرع با هم در تعارض باشند مثل تعارض دو مفهوم عام از قرآن یا سنّت، پس چون چنین تعارضی باعث شک می‌گردد، اگر ترجیحی نبود به استصحاب و یا به اصلی که پیش از آن معلوم بوده است رجوع می‌شود و اگر در طرف احتیاط ترجیحی ظاهر شد باید آن را گرفت و اگر در جهت حلیّت ترجیحی بود، عمل به آن جایز است، هر چند که اقتضای تقوا ترک آن است و پرهیز در موارد اختلاف برای مرجع تقلید و مقلّد اهمیت دارد، هر چند که مقلّد هر چه را که مرجع تقلیدش فتوا دهد می‌تواند به آن عمل کند، مرجعی که به گمان او از همه علمای بلد بالاتر است و آگاهی به این برتری از راه شنیدن از این و آن حاصل می‌شود، همان طور که بالاترین پزشک آن دیار را از راه شنیدن و به قراین می‌شناسند هر چند که پزشک خوبی هم نباشد و مقلّد

حق ندارد از مذاهبی که در انتخابش آزاد است، انتقاد کند بلکه لازم است کنجکاو کند تا به ظنّ غالب مذهب بالاتر را پیدا کند و آنگاه از آن پیروی کند و هرگز مخالفت نکند.

آری اگر مرجع تقلید او فتوایی بدهد و در برابر او نظر مخالفی باشد، فرار از مورد اختلاف به مورد اجماع از ورع مؤکد است، همچنین وقتی ادله در نزد مجتهد با یکدیگر تعارض پیدا کنند و به حدس و تخمین و ظن، جانب حلیت را ترجیح دهد، اقتضای ورع، اجتناب است، و صاحبان فتوا که به حلیت اشیا فتوا می‌دهند، - به دلیل پرهیزگاری آنان و دوری از شبهه‌ای که در آن است - هرگز خود به آن عمل نمی‌کنند. و این نیز چندین مرتبه دارد، در بعضی مراتب آن، پرهیز کردن مستحب مؤکد است و این موردی است که دلیل مخالف قوی است و جهت رجحان عقیده مخالف مشکل است و برخی از مراتب پایین‌تر از درجه وسواس و بعضی در مرتبه وسواس است.»

می‌گوییم: مثال برای مرتبه اول موردی است که در آن ربا وجود دارد از قبیل معدودات، در صورتی که مجتهد، ظن بر عدم جریان ربا در آن داشته باشد و (مثال دیگر) اجزایی از حیوان حلال گوشت که حرمت یا کراهتش مورد اختلاف است و مجتهد معتقد به حرمت آن نباشد مانند پی گردن، غده‌ها و دانه‌هایی که داخل مغز است و مثال برای مرتبه دوم، کشمشی که داخل غذا پخته شود بیم آن می‌رود که مبدا از عصاره‌های حرام شده باشد و مثال برای مرتبه سوم سرکه‌ای که از خمره بزرگی در آورند وقتی که به بالاهای خمره‌ها می‌رسد - در حالی که قبلا که شراب بوده و خمره آلوده شده باشد - با این ترس که مبدا بالای خمره نجس باشد در صورتی که بدون هیچ اختلاف نظری پاک است و پرهیز از آن وسواس است.

غزالی گوید: «قسم دوم آن است که علامتهایی که بر حلیت و حرمت دلالت دارند با هم در تعارض باشند چرا که گاهی نوعی از کالا در وقت خاصی غارت می‌شود و نظیر آن بدون غارت کمیاب می‌شود، به طور مثال در دست مردی از اهل صلاح آن کالا دیده می‌شود صلاحیت آن مرد، دلیل بر حلال بودن آن کالا تلقی می‌شود، و نوع آن کالا و

کمیابی آن بدون این که غارت شده باشد موجب حرمت آن می‌شود در نتیجه تعارض بوجود می‌آید. همچنین عادل‌ی خبر می‌دهد که فلان چیز حرام و دیگری می‌گوید حلال است و یا آن که شهادت دو فاسق یا قول کودک و بالغ با هم تعارض پیدا می‌کند، پس اگر ترجیحی آشکار بود حکم به مورد ترجیح می‌شود و اقتضای پرهیز اجتناب است، و اگر ترجیحی ظاهر نبود، توقف لازم است و تفصیل آن در باب التعرف بالبحث و السؤال خواهد آمد.»

می‌گوییم: از اهل بیت (ع) روایاتی رسیده است در مورد پوستهایی که از مخالفان خریداری می‌شود و آنها معتقد به طهارت پوست مردار به وسیله دباغی هستند. در این روایات فرموده‌اند که پوشیدن آنها در نماز بدون سؤال جایز است و این روایت بر اطلاق حلیت در این باب صراحت دارد در حدیث صحیح از امام صادق (ع) «در باره جورابهایی چرمی که در بازار فروخته می‌شود، پرسیدند فرمود: خریداری کن و با آنها نماز بخوان مگر وقتی که بدانی از پوست مردار است.»^{۲۷}»

در حدیث صحیح از امام کاظم (ع) نقل است «در باره مردی پرسیدند که به بازار می‌آید و پوستینی می‌خرد، نمی‌داند پاک است یا ناپاک، آیا می‌تواند در آن نماز بخواند فرمود: بر شما لازم نیست از چنین چیزی سؤال کنید، زیرا امام باقر (ع) می‌فرمود: خوارج به علت نادانی بر خودشان سخت گرفتند، در حالی که دین اسلام بیش از اینها در گشایش است»^{۲۸} و در روایت صحیحی از امام رضا (ع) نظیر این حدیث آمده است^{۲۹}.

از حسن بن جهم به نقل از امام رضا (ع) آمده است که عرض کردم: «وارد بازار می‌شوم و کفشی می‌خرم نمی‌دانم پاک است یا نهی امام (ع) فرمود: با آن نماز بخوان.

عرض کردم: نعلین چطوری فرمود: همان طور. عرض کردم: من سخت‌تر از این

27- تهذیب، ج ۱، ص ۲۰۲: کافی، ج ۳، ص ۴۰۳.

28- من لا یحضره الفقیه، ص ۷۰، شماره ۳۹.

29- تهذیب، ج ۱، ص ۲۴۱.

273

می‌دانستم فرمود: آیا تو از آنچه ابو الحسن (ع) انجام می‌داد اعراض داری؟^{۳۰}» در روایت صحیح از امام باقر (ع) نقل شده است «که از آن حضرت راجع به خرید گوشت از بازار پرسیدند در حالی که نمی‌دانند قصاب چه کرده است، فرمود: تمام آنها وقتی که در بازار مسلمین بود، جای پرسش ندارد»^{۳۱} یعنی وقتی که از کسی آن را خریدی که ظاهرش ظاهر اسلامی است، چون در بازار مسلمین است (دیگر نباید پرسید). در روایت

سماعه آمده است که گفت: «از خوردن پنیر و آویختن شمشیر به گردن در حالی که بند شمشیر از پوست دباغی شده اسب و الاغ و چرم حیوانات است، سؤال کردم، امام (ع) فرمود: اشکالی ندارد.»^{۳۲}»

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است: «درباره سفره‌ای از آن حضرت پرسیدند که در بین راه یافتند، در حالی که گسترده بود و گوشت و نان و پنیر و تخم مرغ زیادی داشت و روی آن کاردی بود، فرمود: هر چه در آن سفره است قیمت گذاری کرده سپس می‌خورند، زیرا آنها فاسد می‌شود و ماندنی نیست و اگر کسی در پی آن درآمد، بهای آن را پردازند گفتند: یا امیر المؤمنین نمی‌دانیم که آیا سفره مسلمان است یا مجوسی»

فرمود: تا وقتی که ندانید تکلیفی بر گردن شما نیست.»^{۳۳}»

غزالی گوید: «قسم سوّم، تعارض مواردی که در صفاتی مشابهند که همان صفات ملاک احکام می‌باشد مثل این که کسی وصیت می‌کند مالی را به فقها بدهند و می‌دانیم که این وصیت شامل هر کسی می‌شود که در فقه دارای فضیلتی است ولی شامل آن کسی نمی‌شود که یک روز و یا یک ماه است تحصیل فقه را آغاز کرده، اما بین این دو، مراتب بی‌شماری است که شک و تردید در آنها حاصل می‌شود، از این رو مجتهد مطابق ظنّ خود فتوا می‌دهد اما اقتضای تقوا و ورع اجتناب است و این از مشکل‌ترین موارد

-30 کافى، ج ۳، ص ۴۰۴، شماره ۳۱.

-31 تهذيب، ج ۲، ص ۳۰۰.

-32 من لایحضره الفقيه، ص ۷۱، شماره ۶۶.

-33 کافى، ج ۶، ص ۲۹۷، شماره ۲.

وجود شبهه است چون در این جا صورت‌های مختلفی وجود دارد که مجتهد را سخت متحیر می‌کند و راه و چاره‌ای ندارد، زیرا کسی که متحیر است در درجه‌ای ما بین دو درجه متقابل قرار گرفته که میل او به یکی از دو طرف روشن نیست. همچنین صدقاتی که صرف نیازمندان می‌شود،

زیرا کسی که چیز معلومی ندارد نیازمند است و هر که مال زیاد معلومی دارد توانگر است و در بین این دو مرتبه مسائل پیچیده‌ای وجود دارد، مثل کسی که منزل و اثاثیه منزل و چند لباس و چند کتاب دارد و مقدار حاجت او مانع از صرف صدقات به او نمی‌شود در حالی که مازاد بر مقدار نیاز مانع می‌شود. از طرفی نیازمندی حدی ندارد بلکه به تقریب معلوم می‌شود و توجه از آن تجاوز می‌کند به مقدار وسعت منزل و بناهای آن و مقدار ارزش آن، به جهت آن که در وسط شهر قرار گرفته است در حالی که می‌تواند به منزلی پایین‌تر از آن اکتفا کند. همچنین در نوع لوازم خانه وقتی که از مس و برنج باشد نه از سفال و همین‌طور در تعداد و بهای آنها و همچنین در آنچه همه روزه مورد نیاز است و آنچه در هر سال نیاز دارد مثل وسایل زمستانی و آنچه جز در طول سالها به آن نیاز پیدا نمی‌شود و چیزی از این قبیل که حدی ندارد دلیل ما در چنین مواردی فرموده رسول خدا (ص) است: «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار» (۳۴) و همه این موارد در محل تردید است. بنابراین اگر مجتهد اظهار نظری نکند جهتی جز خود اظهار نظر نکردن ندارد و اگر از روی ظن و تخمین فتوا دهد، باز هم اقتضای تقوا اظهار نظر نکردن است و این از مهمترین جایگاههای تقواست. همچنین مقدار کفایت از نفقه خویشان و پوشاک همسران و کفایت مخارج فقها و علما که بر بیت المال واجب است. در این جا نیز دو طرف است و معلوم است که یک طرف قاصر است و طرف دیگر زاید و ما بین آنها امور متشابهی وجود دارد که با اختلاف شخص و اختلاف حال، متفاوت می‌شود، در حالی که مطلع از نیازمندیها خدای تعالی است و هیچ فرد بشری نمی‌تواند بر حدود آنها آگاهی یابد (به طور مثال) کمتر از یک رطل مکی در

34- قبلاً در چندین جا این حدیث نقل شد.

275

هر روز برای یک مرد درشت هیکل کمتر از حد کفایت است و بیش از سه رطل زاید بر حد کفایت، و ما بین این دو، حدّ مشخصی ندارد. پس باید شخص پرهیزکار آنچه را تردید دارد به آنچه تردید ندارد واگذارد، و این قاعده در هر حکمی که مربوط به سببی باشد که آن سبب به وسیله لفظی شناخته شود، جریان دارد، زیرا عرب و سایر اهل زبانها معانی لغتها را محدود به حدودی نکرده‌اند که اطراف آن را از معنای مقابل جدا سازد، مانند لفظ عدد شش نیست که شامل اعداد پایین‌تر و بالاتر از خود نمی‌شود و نیز سایر الفاظ حساب و اندازه‌ها، اما الفاظ لغوی چنین نیست. از این رو هیچ لفظی در قرآن و سنت رسول الله (ص) وجود ندارد، که شک و تردید به حد وسطها در مفاهیم و مقتضیات آنها راه نداشته باشد و این شک و تردید بین طرفهای مقابل قرار می‌گیرد.

بنابراین نیاز به این فن در وصایا و اوقاف زیاد است، و این موارد مشابه از نشانه‌های متفاوت نشأت می‌گیرد که این نشانه‌ها به دو طرف متقابل جذب می‌شوند و از تمام این موارد شبیه باید اجتناب کرد تا وقتی که طرف حلیت - به دلالتی که باعث ظن غالب شود و یا به دلیل استصحاب به موجب فرمایش پیامبر (ص) «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار» و به موجب سایر ادله‌ای که ذکر آنها گذشت - رجحان نیافته باشد. این بود منشأ شبهه‌ها که بعضی شدیدتر از بعضی هستند و اگر چند شبهه مختلف پشت سر هم بر یک چیز وارد شود، امر دشوارتر می‌شود.

این بود مراتبی که ما به طریقه وقوف بر آنها آشنا شدیم و در توان بشر حد و حصر آنها نمی‌گنجد. بنابراین هر چه از این شرح و تفصیل روشن شد باید به آن عمل و آنچه مشتبه بود باید از آن اجتناب کرد زیرا گناه به تدریج دلها را تصرف می‌کند. «۳۵»

35- جزری در ماده «حوز» می‌گوید: در حدیث ابن مسعود آمده است: الاثم حوآز القلوب، شمر نیز این چنین با تشدید و او روایت کرده، از حاز، یحوز، یعنی دلها را جمع می‌کند و بر آنها مسلط می‌شود و مشهور به تشدید زاء است. و در ماده «حَزَزَ» می‌گوید: و حدیث ابن مسعود «الاثم حوآز القلوب» به تشدید زاء از آن ماده است، آنها امولی هستند مؤثر در دلها چنان که بریدگی در چیزی مؤثر می‌شود، و آن چیزی است که >

276

و آنجا که ما حکم را به استفتای قلب واگذاشتیم مقصود ما موردی بود که مجتهد آن را مباح کرده، اما جایی که وی حرام شمرده است، خود داری از آن واجب است.

وانگهی بر هر قلبی اعتماد نمی‌توان کرد، چه بسیار آدم و سواسی که از هر چیزی نفرت دارد و چه بسیار آدم حریص مسامحه‌کار که به هر چیزی اطمینان می‌کند و به این دو نوع قلب اعتباری نیست، بلکه اعتبار به قلب عالم مؤمن مراقب به دقایق احوال است، زیرا قلب او محکی است که خفایای امور بدان وسیله آزمایش می‌شود و چقدر این نوع قلب میان دلها اندک است! پس هر که به قلب خویش اطمینان ندارد، باید از دلی با این خصوصیت روشنایی بطلبد و رویداد خودش را بر آن عرضه کند. در زبور آمده است «که خدای تعالی به داوود (ع) وحی کرد به بنی اسرائیل بگو که من به نماز و روزه شما نگاه نمی‌کنم بلکه به کسی توجه دارم که در چیزی که شک دارد آن را به خاطر من ترک کند، پس اوست که با نصرت خود وی را تأیید می‌کنم و به وجود او بر فرشتگانم افتخار می‌نمایم.»

می‌گوییم: از طریق شیعه روایتی است در کتاب کافی از امام صادق (ع) که فرمود:

«همانا امور بر سه قسم است: امري که درستي اش آشکار است، پس باید از آن پیروي کنند، و از امري که نادرستي اش آشکار و عامل گمراهي است، باید اجتناب کنند، و امري که مشکل است، علم آن را به خدا و رسول خدا واگذارند رسول خدا (ص) فرمود:

«حلال آشکارا، و حرام آشکاراست و شبههاتي بين آنها وجود دارد پس هر کس شبههات را ترک کند از محرّمات رها شود و هر که شبههات را مرتکب شود، محرّمات را نیز انجام دهد و از جايي که نمي داند هلاک شود.» ۳۶»

و از آن حضرت نقل شده است: «وقوف و تأمل در نزد شبههات بهتر از افتادن در هلاکتهاست.» ۳۷»

<احتمال می رود به دلیل نااطمینانی از معاصی می باشد و حوّاز جمع حاز است - پایان عبارت جزری. در جلد اول، صفحه ۵۷ این مطلب گذشت.

36- کافی، ج ۱، ص ۶۷، در حدیثی طولانی.

37- جزئی از حدیث قبلی است.

277

باب سوّم درباره تحقیق و پرسش، اقدام کردن، سهل انگاری و احتمال هر کدام
غزالي گوید: بدان، هر کسی که به تو غذا یا هدیه ای تقدیم کند و یا بخوای از او بخري و یا به عنوان هبه بگیری، حق نداری تحقیق کنی و بررسی و بگویی: این از چیزهایی است که نمی توانم درباره تمام اجزایش تحقیق کنم، پس نمی گیرم بلکه بررسی می کنم. و نیز حق نداری که هیچ تحقیق نکنی و از هر کسی بگیری و یا هر چیزی را که یقین به حرمت آن نداشتی دریافت داری، بلکه گاهی پرسیدن واجب و گاهی حرام و گاهی مستحب و گاهی مکروه است، پس ناگزیر از تفصیل آنیم.

سخن کامل در آن باره این است: موارد شک و تردید و منشأ آنها که در مظان پرسش است یا امري است مربوط به مال و یا مربوط به صاحب مال.

منشأ اول حالات مالک و مالک نسبت به شناخت تو سه حال دارد: یا ناشناخته است و یا مورد شک و تردید است و یا به نوعی معلوم است که احتمال می رود به دلیلی مستند باشد.

حالت اول که ناشناخته باشد ناشناخته آن است که قرینه‌ای با آن نباشد که دلیل بر فساد و ظلم او باشد. مانند کسی که در لباس نظامیان است و نه هم دلیلی بر صالح بودن او باشد مانند کسی که جامه صوفیان، بازرگانان و دانشجویان و علامات دیگر، داشته باشد.

پس هر گاه وارد روستای ناشناسی شدي و مردی را دیدی که از حال او چیزی نمی‌دانی و نشانه‌ای به همراه ندارد که او را به شایستگان و یا فاسدان منسوب کند چنین کسی ناشناخته است و هر گاه وارد شهر بیگانه‌ای شدي و به بازاری رفتی و نانوا یا قصاب یا دیگری را دیدی که علامتی ندارد که دلیل رباخواری و یا خیانت او باشد و نه هم دلیل بر

278

نفي اینها، پس چنین کسی ناشناخته است و ما از حال او ناآگاهیم و نمی‌گوییم او مشکوک است، چون شک عبارت است از دو اعتقاد متقابل که دارای سبب متقابل می‌باشند و بیشتر فقها فرق بین جایی را که معلوم نباشد و آنجایی را که مشکوک باشد درک نکرده‌اند در صورتی که به دلیلی که ذکر شد آگاه شدید که مقتضای ورع ترک موردی است که انسان حکم آن را نمی‌داند. گروهی درباره سخت‌ترین اعمال گفتگو می‌کردند گفتند سخت‌ترین اعمال، ورع است. حسان بن ابی سنان به ایشان گفت:

چیزی در نزد من آسانتر از ورع نیست، زیرا که هر گاه چیزی در دل من به هم می‌رسد آن را ترک می‌کنم، و این است شرط ورع. و هم اکنون ما حکم ظاهر را بیان می‌کنیم.

می‌گوییم: حکم این حالت آن است که اگر فرد ناشناسی غذایی پیش تو آورد و یا هدیه‌ای به تو داد و یا خواستی از مغازه او چیزی بخری، لازم نیست که از او بپرسی، بلکه دست او و مسلمان بودن او دو دلیل کافی برای اقدام به گرفتن آن می‌باشد، و تو حق نداری که بگویی: فساد و ظلم بر مردم چیره شده، که این وسوسه است و نسبت به این مسلمان بعینه بدگمانی است و البته بعضی از گمانها گناه است، در صورتی که این مسلمان با اسلامی که دارد، این حق را بر تو دارد که به او گمان بد نبری، و اگر در مورد او - به خاطر این که از دیگری فسادی را دیده‌ای - بدگمانی کنی، بر او جنایت کرده‌ای و در عین حال بی‌تردید نسبت به او گنهکاری و اگر مالی را گرفتی هر آینه حرام مشکوک خواهد بود و دلیل بر این مطلب آن که ما می‌دانیم، صحابه در جنگها و مسافرتها خود در روستاها فرود می‌آمدند و پیشنهاد مهمانی و ضیافت مردم را رد نمی‌کردند و وارد شهرها که می‌شدند از وارد شدن بازارهای

آن شهر اجتناب نمی کردند، در حالی که زمان ایشان نیز حرام موجود بوده است و از آنها نقل نکرده اند که جز در مورد مشکوک سؤالی کرده باشند، زیرا پیامبر (ص) از هر چه خدمت ایشان می بردند، نمی پرسید بلکه در آغاز ورودش به مدینه از آنچه به نزد او برده می شد، سؤال می کرد: آیا صدقه است یا هدیهی زیرا قرینه حال، یعنی ورود مهاجران به مدینه که همگی تنگدست و بی چیز

279

بودند این گمان را ایجاد می کرد که هر چه برای ایشان می برند به عنوان صدقه می دادند، وانگهی مسلمان بودن دهنده مال و این که از دست اوست دلیل بر صدقه نبودن آن مال نمی باشد و چنان بود که پیامبر (ص) را به مهمانیها دعوت می کردند و آن حضرت قبول می کرد و نمی پرسید که صدقه است یا نه، زیرا عادت بر این جاری نشده که با صدقه، مهمانی کنند و هر که در نزد فرد ناشناسی مهمان شود از این که مهمانی او را بدون تحقیق

پذیرفته گناهی نکرده است، بلکه اگر در میان خانه او تجمل و ثروت زیادی را ببیند حق ندارد بگوید: مال حلال کم است و این مال فراوان، از کجا این همه از راه حلال جمع می شودی بلکه همین شخص بعینه هر گاه احتمال دارد که مالی را به ارث برده و یا از راه کسب به دست آورده باشد خود همین شخص استحقاق حسن ظن دارد.

به مطالب فوق اضافه کرده، می گویم: او حق ندارد که پرسد، بلکه اگر پرهیزد و جز مالی را که می داند از کجاست وارد شکم خود نکند، خوب است. بنابراین در ترک و پرهیز باید به مدارا رفتار کند، پس اگر ناچار از خوردن است، بخورد و نپرسد زیرا پرسش باعث ناراحتی و پرده دري و ترساندن است و آن هم بی تردید حرام است.

اگر بگوییم: شاید طرف آزرده نشود، در پاسخ می گویم: شاید آزرده شود و تو از ترس «شاید» می پرسی، اگر به شاید قانعی، پس شاید مال او حلال باشد و گناه ممنوع در رابطه با آزار مسلمان کمتر از گناه خوردن مال شبهه یا حرام نیست، و غالب مردم از پرسش و تفتیش بیمناکند و روا نیست از آن چیزی که خود از آن آگاه است از دیگری سؤال و کنجکاوی کند، زیرا آزردن در این مورد بیشتر است و اگر از چیزی پرسد که نمی داند، پس دچار بدگمانی و پرده دري گشته و نیز تجسس کرده و گرفتار غیبت شده است، هر چند که به صورت واضح هم نباشد و تمام اینها در یک

آیه شریفه نهی شده است. خدای متعال فرماید: اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا. «۱» چه بسیار پارسای نادانی که دلها را با تفتیش خود به وحشت

-1 حجرات / ۱۲: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند...

280

می‌اندازد و سخن درشتی را می‌گوید که باعث اذیت می‌شود البته شیطان این عمل را به منظور کسب شهرت به حلال خوری، خوب جلوه گر می‌کند و اگر انگیزه او محض دین باشد هر آینه خوف او بر دل مسلمانی که مبدا آزرده شود بیش از خوف او بر شکمش خواهد بود که طعامی را که نمی‌داند چگونه است بخورد، در حالی که او را به خاطر چیزی که نمی‌داند مؤاخذه نمی‌کنند در صورتی که علامتی وجود نداشته باشد که باعث اجتناب از آن طعام گردد. پس باید بداند که راه ورع و تقوا ترک بدون تجسس است و هر گاه چاره‌ای جز خوردن ندارد پس اقتضای ورع خوردن و حسن ظن است. این همان روش معمول صحابه است و هر کس در ورع جلوتر از ایشان قدم بگذارد گمراه و بدعت‌گزار است و قابل پیروی نیست، هیچ کس را یارای رسیدن به حد آنها و نصف آنها نیست، هر چند که تمام موجودی زمین را انفاق کند، چگونه می‌تواند کسی از آنان برتر باشد در صورتی که رسول خدا (ص) طعام بریره را میل فرمود، و گفته شد که این صدقه است فرمود: این برای بریره صدقه و برای ما هدیه است «۲»، و از کسی که صدقه داده بود، نپرسید و در حالی که صدقه دهنده از نظر او ناشناخته بود، از خوردن آن غذا خود داری نکرد.

حالت دوم در ارتباط با مالک، مشکوک فیه باشد به سبب دلالتی که باعث این شک شده است، که ما ابتدا صورت مسأله و سپس حکم آن را بیان می‌کنیم. اما صورت مسئله این است که دلیلی بر حرمت آنچه در دست مالک است وجود دارد که دلالت آن یا به طبیعت او مربوط می‌شود، یا به طرز شکل و لباس او و یا به رفتار و گفتار او.

اما دلالت طبیعت، به این ترتیب که بر طبیعت ترکها و بادیه نشینان و کسانی باشد که معروف به ظلم و راهزنی هستند و دارای سبیل بلند بوده و موهای سر را به روش ستمگران و فاسدان آرایش کرده باشد.

اما دلالت جامه قبا و کلاه و شکل ظاهری او، شکل مردم فاسد و ستمگر از

نظامیان و دیگران باشد.

و اما دلالت در رفتار و گفتار به این ترتیب است که ببیند او به کارهایی دست می‌زند که حلال نیست که این خود دلیل آن است که چنین کسی در امور مالی نیز مسامحه کار است و مال غیر حلال را می‌گیرد. اینها بودند موارد شک. پس اگر خواست از چنین کسانی چیزی بخرد یا از آنان هدیه‌ای بگیرد و یا مهمانی آنها را بپذیرد در حالی که غریب و نا آشناوند در نزد او و چیزی جز این علامتها از ایشان دیده نشده است، در این جا احتمال دارد که گفته شود: در دست کسی بودن دلیل بر ملکیت اوست و این دلالات ضعیفند و اقدام بر آن جایز است و ترک آن از باب ورع و پرهیزگاری است، و احتمال می‌رود که بگویند: در دست بودن مال، دلالت ضعیفی است و در برابرش چنین دلالتی وجود دارد و در نتیجه شک و تردید ایجاد کرده پس اقدام نارواست که این قول مورد نظر ماست و فتوای ما همان است به دلیل فرموده پیامبر (ص) «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار» و ظاهر این گفتار امر است اگر چه احتمال استحباب می‌رود، و به دلیل قول آن حضرت: «گناه دلها را تصرف می‌کند» و این عمل اثری غیر قابل انکار در دل دارد، و به دلیل این که پیامبر (ص) جایی که شک داشت، پرسید: «آیا صدقه است، یا هدیه» هر چند که ممکن است بتوان اینها را بر ورع و پارسایی حمل کرد، اما جز به وسیله قیاس نمی‌توان حمل بر ورع کرد و قیاس نمی‌تواند شاهد بر حلال بودن این مورد باشد زیرا دلالت قاعده ید یعنی در تصرف کسی بودن و اسلام با این دلالات معارضه کرده است و هر گاه این دو دلالت در برابر هم قرار گیرند، حلال شمردن، دلیلی ندارد.»

می‌گوییم: بلکه حق در این مسأله آن است که در این مورد اقدام جایز است و ترک آن از ورع و پارسایی است به دلیل نصی که از اهل بیت (ع) در این باره

رسیده و سخن آنان از نظر ما حجت است نه قیاس و نه چیز دیگر، بخصوص در برابر نص ایشان. اما جواز اقدام به دلیل اخباری که از اهل بیت (ع) قبلا بیان کردیم که آن روایات بر جواز پوشیدن پوستهایی در حال نماز دلالت داشت که از مخالفان خریداری می‌شد که آنها پوست مردار را با دباغی

حلال می‌شمردند امامان فرموده‌اند پوشیدن آنها در نماز جایز است بدون این که بپرسند، و خوارج بر خود تنگ گرفتند به خاطر جهالتشان در حالی که دین سهلتر از اینهاست و اما این که ترک این قبیل چیزها از ورع است به دلیل روایتی است که ما از سرور عابدان (ع) نقل کردیم که آن حضرت پوستین خود را که از پوستینهایی عراق بود، در حال نماز نمی‌پوشید. از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «مردم عراق لباس پوست مردار را حلال می‌شمردند و گمان می‌کنند که دباغی آن باعث پاک شدن است».

همچنین اخبار نبوی که غزالی آنها را نقل کرد، بر بیش از استحباب و مقتضای ورع دلالت نداشت، و اما تصرف دل، فرع بر حکم شرع است و ظاهراً پس از فتوا معتبر است.

غزالی گوید:

«حالت سوّم، آن که به وسیله نوعی خبرگی و ممارست، وضعیت معلوم باشد به گونه‌ای که موجب ظنّ در حلیّت و حرمت مال شود مثل این که به حسب ظاهر صلاحیت و دیانت و عدالت شخص معلوم باشد و ممکن است در باطن بر خلاف آن باشد. در چنین موردی سؤال لازم نیست، همان طور که در مورد شخص ناشناس تحقیق جایز نبود در این جا نیز تحقیق جایز نیست. بنابراین اقدام بر گرفتن مال بهتر است و اقدام در این جا از شبهه دورتر است تا اقدام به خوردن طعام مجهول زیرا اقدام به خوردن طعام مجهول، هر چند حرام نیست، از ورع بدور است و اما خوردن غذای اهل صلاح روش انبیا و اولیاست. پیامبر (ص)

فرمود: «نباید بخوری مگر طعام پرهیزگار را و نباید طعام تو را بخورد، مگر پرهیزگار.» «۳»

اما وقتی که به وسیله خبره معلوم شد که صاحب مال نظامی یا آواز خوان و یا رباخوار است و از استدلال به وسیله هیأت و شکل و لباس او، بی‌نیازی حاصل شد، در این جا ناگزیر سؤال واجب است، همچنان که در مورد شک لازم بود، بلکه لازمتر است.

منشأ دوّم، جایی که شک در آن مستند به سببی در مال باشد، نه در حال مالک آن، به این ترتیب که حرام با حلال مخلوط باشد، همچنان که اگر در میان بازار چند بار از طعام غصبی گذاشته شده و بازاریان آنها را خریده باشند پس بر کسی که در آن شهر و آن بازار خرید می‌کند، واجب نیست که از

آنچه می‌خرد بپرسد، مگر این که ظاهر باشد که بیشتر موجودی در دست آنها حرام است. در آن صورت پرسش واجب است اما اگر اکثریت موجودی آنها حرام نباشد پرسیدن مقتضای ورع است ولی واجب نیست و بازار بزرگ حکم شهر را دارد».

می‌گوییم: ما در پیش حدیثی از اهل بیت (ع) نقل کردیم: «همانا هر چیزی که حلال و حرام دارد، برای تو، تا وقتی که حرام را بعینه نشناخته‌ای حلال است.»^۴ و این حدیث با اطلاقی که دارد، شامل آن موردی می‌شود که اکثر آن حرام است و از نظر ما دلیلی برای این تفصیل وجود ندارد، در حالی که غزالی سخن را در این مورد، آنقدر به درازا کشانده که بر اساس ضوابط ما فایده‌ای در آن نیست پس باید سخن را کوتاه کرده به این حدیث اکتفا کنیم:

3- این خبر از ابوداؤد و دیگران گذشت.

4- تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

284

«باب چهارم» در کیفیت خروج شخص تائب از مظلمه‌های مالی

غزالی گوید: بدان که هر کس توبه کند و در دستش مال مخلوطی باشد، وظیفه دارد که مال حرام را مشخص و آن را جدا کند و وظیفه دیگری دارد در کیفیت مصرف آن بخش جدا شده، که باید به هر دو وظیفه دقت داشته باشد.

نظر اول در کیفیت تمیز و جدا کردن مال حرام، بدان که هر کس توبه کند در حالی که میان اموالش مال حرامی باشد که عین آن معین است، مثلاً از قبیل مال غصب یا ودیعه و یا چیز دیگری، پس کار او سهل می‌باشد و بر او لازم است که حرام را جدا کند ولی اگر مشتبه و مخلوط باشد از دو صورت بیرون نیست: یا این که در مال او از همان جنس مخلوط شده است مانند حبوبات و طلا و نقره و روغن و یا آن که از جنسهای دیگر در میان اموال اوست مثل بردگان و چهار پایان و منازل. پس اگر در اجناس همگون باشد و یا این که در تمام مال پراکنده باشد، مثل کسی که از راه تجارت کسب مال کرده و می‌داند در بهره و منافع بعضی موارد دروغ و در بعضی موارد راست گفته است و یا کسی که روغنی را غصب کرده و با روغن مال خودش مخلوط کرده و یا در مورد حبوبات و یا درهم و دینار چنین کاری را کرده است، از دو صورت بیرون نیست یا آن که مقدار آن معلوم است و یا مقدار معلوم

نیست. پس اگر مقدار معلوم باشد مثل این که می‌داند به اندازه نصف مال او حرام است، پس باید نصف آن را جدا کند و اگر مشکل بود برای او دو راه وجود دارد: یکی این که به همان قدر که یقین دارد عمل کند و دیگر آن که به ظنّ غالب عمل کند و در هر دو صورت علما نظر داده‌اند پس اگر قصد او ورع و پرهیزگاری است، راه احراز واقعیت و اجتهاد آن است که برای خود باقی نگذارد مگر مقدار مالی را

285

که به حلال بودنش یقین دارد و اگر بخواهد به ظنّ غالب عمل کند، راهش - به طور مثال - آن است که در دستش مال تجارتي است که مقداري از آن فاسد است و یقین دارد که نصف آن حلال و ثلث آن حرام است، می‌ماند یک ششم آن که مشکوک است. پس درباره آن با ظنّ غالب حکم می‌کند و راه رسیدن به واقع در هر مالی این چنین است یعنی مقداري را که از دو طرف یقین دارد - در حلیت و حرمت آن - جدا می‌کند و مقدار مورد تردید را اگر ظن بر حرمتش غلبه داشت بیرون می‌سازد و اگر حلیتش غلبه داشت جایز است که نگه دارد. اما مقتضای ورع جدا کردن آن مال است و اگر در آن شک داشت با این که نگه داشتن آن جایز است، اما اقتضای ورع جدا کردن آن است و این ورع بیشتر مورد تأکید است، زیرا مورد شک بوده و نگه داشتن آن بر اساس این است که در دست اوست پس حلیت غلبه پیدا کرده ولی پس از یقین به مخلوط شدن با حرام، ضعیف شده است، و اما قول گوینده‌ای که می‌گوید: مالی را که از بین اموالش جدا می‌کند در حقیقت نمی‌داند که آن عین حرام است پس شاید حرام در دستش مانده باشد، پاسخش این است که مال با جدا سازی عوض آن، حلال می‌شود، به دلیل آن که معاوضه به آن سرایت می‌کند».

می‌گوییم: اما بنا بر طریقه اهل بیت (ع) واجب است در موردی که مقدار حرام و صاحب آن را نمی‌شناسد، خمس مال را بپردازد. این روایت را از مولایمان امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «همانا مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید، عرض کرد: یا امیر المؤمنین، مالی به دستم رسیده است که نمی‌توانم مقدار حلال و حرام آن را بفهمم، چه کنی فرمود: خمس آن مال را جدا کن زیرا خدای عزّ و جلّ، به مقدار خمس، از مال راضی است و از آنچه صاحبش معلوم است، دوری کن.»^۱

1- تهذيب، ج ۱، كتاب الزکات، باب الخمس و الغنائم، ص ۳۸۴ و در آنجا آمده است: «ما کان صاحبه یعمل» و نیز در باب زیادات از کتاب الزکات، ص ۳۸۹ نظیر متن نقل کرده و «یعمل» را نسخه بدل دانسته است. مؤلف - رحمه الله - در وافی می گوید: اگر نسخه «یعمل» درست باشد شاید مقصود امر به اجتناب از >

286

در روایت سکونی از آن حضرت چنین آمده است: «مردی خدمت امیر المؤمنین آمد، عرض کرد: من مالی را کسب کرده‌ام که در طلب آن به حلال و حرام بودنش توجه نکردم. اکنون می‌خواهم توبه کنم ولی حلال را از حرام تشخیص نمی‌دهم چون درهم آمیخته است. امیر المؤمنین فرمود: خمس مالت را صدقه بده، زیرا خداوند از اموال به خمس راضی است و سایر مال، از آن تو است.» «۲» ما مورد مصرف این خمس را - ان شاء الله - بیان خواهیم کرد.

غزالی در این جا سخن را بیش از حد به درازا کشانده است در حالی که ما با این حدیث مورد اتفاق میان علمای شیعه از آن همه حرف بی‌نیازیم.

غزالی گوید: «نظر دوم، درباره مصرف مالی است که جدا می‌شود، زیرا وقتی حرام را جدا کردند، سه حالت دارد: یا آن که مالک معینی دارد که در این صورت باید به خود او و یا وارثش پرداخت شود و اگر غایب باشد باید انتظار کشید تا بیاید و به خود او داده شود و اگر زیادت و منفعتی داشته است باید فواید آن را تا وقت حضور مالک برای او جمع آوری کنند و یا آن که مالک معینی ندارد و از دسترسی به خود او ناامیدند و کسی نمی‌داند که آیا او مرده و آیا ورثه‌ای دارد یا ندارد و چه بسا به دلیل زیاد بودن تعداد مالکان بازگرداندن مال ممکن نباشد، مانند خیانت در غنیمت جنگی که پس از تفرقه رزمندگان چگونه می‌توان آنها را جمع آوری کرد و اگر هم ممکن باشد چگونه می‌شود یک دینار را بین همه تقسیم کرد و مثلاً به هزار یا دو هزار نفر داد پس در این صورت بهتر است صدقه داده شود و یا آن که از اموالی است که برای مصالح عموم مسلمانان در نظر گرفته شده است که در این صورت باید در ساختن پلها، مساجد، رباطها و آبگیرهای بین راه مگه و نظایر این اموری که در استفاده از آنها هر رهگذری شریک است، مصرف شود، تا این که نفعش برای عموم مسلمانان باشد.

< مالی است که حلال و حرامش معلوم نیست یا اجتناب از عمل صاحبش که عدم مبادلات در کسب مال باشد یا اجتناب از مالی که صاحب آن از طرف ظالمی کار می‌کند.

2- تهذيب، ج ۲، ص ۱۱۱.

اگر کسی بگوید: چه دلیلی بر جواز صدقه دادن مال حرام وجود دارد، و چگونه می‌شود انسان چیزی را که مالک نیست، صدقه دهد، در حالی که گروهی بر آنند که صدقه دادن آن به دلیل این که حرام است جایز نیستی

می‌گوییم: آری برای این سخن دلیل و احتمالی وجود دارد ولی ما به دلیل خبر و اثر و قیاس با آن مخالفیم. اما خبر دستور رسول خدا (ص) به صدقه دادن گوسفند سوخته و کباب شده‌ای که برای آن حضرت آوردند و گوسفند به پیامبر گفت که وی حرام است، زیرا پیامبر (ص) فرمود: آن را به اسیران بخورانید»^۳ همچنین آن حضرت آنچه را که ابی بکر قبل از تحریم قمار با کفار شرط بندی کرده بود، صدقه داد.»^۴

اما اثر، نقل کرده‌اند که ابن مسعود کنیزی خرید و پس از جستجوی زیاد به مالک او دسترسی پیدا نکرد تا بهای آن را بپردازد و چون پیدا نکرد آن مبلغ را صدقه داد و گفت: خداوند این صدقه را از جانب او می‌دهم، اگر راضی بود اجرش مال او و اگر نه مال من باشد.

اما قیاس، چون این مال - به دلیل نومییدی از یافتن مالکش - مردّد بین آن است که از بین برود و یا آن که در راه خیر مصرف شود، به یقین معلوم است که صرف آن در راه خیر بهتر است از انداختنش به دریا، زیرا ما اگر آن را به دریا بیندازیم هم از دست خودمان داده‌ایم و هم از دست مالک و هیچ فایده‌ای از آن حاصل نشده است، در حالی که اگر به فقیری بدهیم برای مالکش دعا می‌کند در نتیجه برای مالک برکت دعای وی و برای فقیر رفع نیاز حاصل خواهد شد و حصول اجر برای مالک بدون اختیار وی در صدقه دادن، سزاوار نیست که انکار شود، زیرا در خبر صحیح آمده است: «برای کسی که زمینی را کشت می‌کند و یا درختی را می‌کارد، به خاطر آنچه مردم و پرندگان از نتایج و میوه‌های آن بهره‌مند شوند اجر است.»^۵ و اما سخن کسی که گفته است جز به مال پاک

3- این حدیث را ابوداود در ج ۲، ص ۲۱۸ باب اجتناب شبهات نقل کرده است.

4- به تفسیر درالمنثور، ج ۵، ص ۱۵۰ مراجعه کنید.

5- این خبر را بخاری در ج ۳، ص ۱۲۸ از حدیث انس نقل کرده است.

نمی‌توان صدقه داد، آن در صورتی است که ما برای خودمان اجر بطلبیم ولی اکنون ما در صد خلاصی از مظلومه هستیم نه اجر در حالی که بین ضایع کردن مال و صدقه آن مردّدیم، و قول وی که گفت: نباید برای دیگران بپسندیم آنچه برای خود نمی‌پسندیم، همین طور است لیکن این مال به خاطر بی‌نیازی ما بر ما حرام است ولی برای فقیر حلال است، زیرا دلیل شرعی آن را حلال کرده است و هر گاه مصلحت حلیّت را اقتضا کند، حلال شمردن واجب خواهد بود و هر گاه حلال شده باشد ما نیز به حلال راضی خواهیم بود و می‌گوییم: او حق دارد در صورتی که خود وی و یا عیال و خانواده‌اش فقیر باشند، بر خود و عیالش صدقه دهد، پس پوشیده نماند که فقر، به دلیل این که افراد از عائله و خاندان او هستند از ایشان برداشته نمی‌شود، بلکه آنان از دیگران سزاوارتر به صدقه دادند و اما خود او باید به مقدار نیازمندی‌اش استفاده کند زیرا او خود نیز فقیر است و اگر به فقیر دیگری صدقه دهد جایز است همچنین اگر خود او فقیر باشد».

می‌گوییم: ما با حمد و سپاس خدای سبحان، از امثال این قیاسات و اعتبارات به وسیله نصّی که مورد اتفاق فقهاست و درباره دادن خمس مال است - چنان که گفتیم - بی‌نیاز می‌باشیم، جز این که گروهی از متأخران علمای ما که پنداشته‌اند محل مصرف این خمس همان مصرف خمس غنایم یعنی هاشمیون است، از این رو آن را در کتاب خمس ذکر کرده‌اند و از غنایم شمرده‌اند و این گمان نادرستی است به دلیل این که صحیح نیست حرام از جمله غنایم باشد و در این حدیث، محل مصرف ذکر نشده است.

پس دلیلی برای تخصیص آن به هاشمیون وجود ندارد، بلکه آن چه از لفظ تصدّق استفاده می‌شود، جایز نبودن اختصاص آن به هاشمیون است مگر این که صدقه دهنده، خود هاشمی باشد به دلیل حرمت دادن صدقه واجبه به ایشان به اتفاق فقها جز از مثل خودشان، پس حق آن است که آن را صرف فقرا و مستمندان دیگر کنند زیرا متبادر از لفظ تصدّق همین است.

و از دلایلی که بر جواز صدقه دادن چیز حرام یا شبهه‌ناک که - مالک آن

نمی‌شود - از طریق شیعه رسیده، غیر از آنچه ذکر شد و جز آنچه درباره صدقه دادن لقطه - پس از تعریف آن - وارد شده، روایتی است در کافی که به اسناد خود از ابو ایوب نقل کرده است او گفت: «به

ابو عبد الله - امام صادق (ع) - عرض کردم: مردی غلامش را مأمور می‌کند تا انگورهای باغش را برای ساختن شیره انگور بفروشد، و او به منظور ساختن شراب فروخت و سپس بهای آن را به وی داد امام (ع) فرمود: بهترین چیز از نظر من آن است که بهای آن را صدقه دهد. «۶»»

و در روایت حسنه دیگری آمده است: «همانا بالاترین خصوصیات این چیزی که غلام فروخته، آن است که بهای آن را صدقه دهد.» «۷»»

از جمله دلایل جواز مصرف آن برای خود و عیالش، اگر فقیر باشند، مطلبی است که در حدیث صحیح از طریق شیعه درباره کسی آمده است که در ماه رمضان آمیزش کرده و چیزی برای کفاره ندارد مردی چند صاع خرما به او می‌دهد تا کفاره دهد. او می‌گیرد و به عیالش اطعام و از خداوند طلب مغفرت می‌کند «۸»، و احتمال دارد بین دو مسأله تفاوت باشد و علم به حقایق امور نزد خداست. غزالی در این اصل مسائلی را طرح کرده است که ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم و بعضی را مسکوت می‌گذاریم.

مسأله: هر گاه در دست کسی حلال و حرام، یا شبهه‌ای باشد

و مجموع مال بیش از مقدار حاجت وی نباشد، اگر نانخور داشته باشد باید خود بخصوص از مال حلال بخورد، زیرا حجت درباره خود او شدیدتر است تا بنده و خانواده و فرزندان خرد و کلانش، آنها را از حرام نگاه می‌دارد اگر به بدتر از آنچه هستند نکشاند و اگر نه به مقدار حاجت باید به آنان بخوراند، خلاصه هر چه درباره دیگران باید بر حذر باشد، درباره

6- کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، شماره ۷.

7- همان مأخذ، ص ۲۳۰، شماره ۲؛ علامه مجلسی - رحمه الله - گوید: ممکن است این حدیث بر موردی که مشتری معلوم نیست، حمل شود و بعید نیست که فروشنده مالک ثمن شود، زیرا مشتری به اختیار خود آن را داده است، هر چند که هر دو فعل حرام به جا آورده‌اند، ولی آن چه به طور قطع از کلام اصحاب بر می‌آید وجوب ردّ است.

8- تهذیب، ج ۱، ص ۴۱۰.

خودش بیشتر حذر کند چرا که او از روی علم و آگاهی چیزی را می خورد، در حالی که اعضای خانواده چه بسا اگر ندانند عذرشان پذیرفته است، زیرا خود سرپرست امر خویش نبوده اند. بنابراین ابتدا خود از حلال استفاده کند و بعد به کسانی که نانخور او هستند بدهد و هر گاه درباره خود، میان مخارج مخصوص خوراک و پوشاک خویش و مخارج دیگر مانند اجرت حجامت کننده، رنگرز، رختشو، و مزد نوره کشی و روغن مالی، باربر، تعمیر منزل، و کرایه چهارپایان، آتش تنور را بر افروختن و بهای هیزم و روغن چراغ، مردّد باشد، باید خوراک و لباسش را از حلال فراهم کند، زیرا آنچه مربوط به بدن اوست و ناگزیر از آن است، سزاوارتر به پاکي است و هر گاه امر بین خوراک و لباس مردّد شود، احتمال دارد که گفته شود: باید خوراک از حلال باشد، زیرا که با گوشت و خونس آمیخته می شود و هر گوشتی که از حرام برآید آتش او را سزاوارتر است و اما فایده پوشاک، پوشیدن عورت و دفع گرما و سرما و حفظ بدن اوست و به نظر من صحّت این گفتار واضحتر است.

محاسبی «۹» گوید: لباس مقدم بر خوراک است، چون لباس مدتی بر تن شخص می ماند در حالی که خوراک نمی ماند و به دلیل روایتی که نقل کرده اند: «همانا نماز کسی که جامه ای بر تن داشته باشد که به ده درهم خریداری کرده که یک درهم آن از حرام است، پذیرفته نمی شود.» «۱۰»

این احتمال درست است، اما امثال این حدیث درباره کسی که در شکمش حرام باشد و گوشتش از حرام برآید نیز رسیده است. بنابراین رعایت این که گوشت و استخوان از حلال برآید بهتر است از این رو بعضی از بزرگان آنچه از حرام نوشیده بودند، و نمی دانستند حرام است، بعد که فهمیدند استفراغ کردند تا از آن گوشتی در بدن ایشان نرآید که بماند.

9- ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی صاحب کتاب الرّعايه لحقوق الله.

10- این حدیث را احمد از قول ابن عمر نقل کرده و در صفحه ۲۰۴ گذشت.

اگر کسی بگوید: بنابراین اگر هر کسی به اهداف خود توجّه کند پس چه فرقی بین خود و دیگران و بین این جهت و آن جهت است و مدرک این تفاوت چیستی

می گویم: این مطلب از روایتی معلوم شده که نقل کرده اند. رافع بن خدیج از دنیا رفت و یک شتر آبکش و غلامی که حجامت می کرد از او باقی ماند. از رسول خدا (ص) راجع به آن پرسیدند، پیامبر

(ص) از کسب حجامت کننده منع کرد و چندین بار مراجعه کردند باز هم منع کرد، گفتند: او چند یتیم دارد، فرمود: درآمد غلام را به شتر آبکش علف بدهند. «۱۱» پس این روایت دلیل بر تفاوت بین چیزی است که او خود می خورد و چیزی که شتر او می خورد و چون راه تفاوت باز شد، تفصیل مطلبی را که ذکر کردیم بر آن قیاس کن! «می گویم: از طریق شیعه روایتی است که با سند صحیح از امام صادق (ع) نقل کردیم که مردی از رسول خدا (ص) درباره کسب حجامت کننده پرسید، فرمود: تو شتر آبکشی داری می عرض کرد: آری، فرمود: در آمد حجامت را به شتر آبکش خود علوفه بده و خودت از آن نخور.» «۱۲»

و در روایت دیگری آمده است: «مردی از انصار غلامی داشت که شغلش حجامت کردن بود، از رسول خدا (ص) پرسید فرمود: آیا شتر آبکش داری می عرض کرد: آری، فرمود: در آمد غلام را به شتر آبکشت علف بده.» «۱۳»

و در روایت صحیح از آن حضرت آمده است: «درباره مردی پرسیدند که سیصد یا چهارصد درهم دارد و عائله مند است و شغلی دارد که کفاف نفقه عیالش را نمی دهد آیا می تواند به مبلغ موجود متوسل شود و از آن بخورد و زکات بگیرد یا زکات بگیری»

11- این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۴۱ از حدیث عبایه بن رفاعه بن رافع بن خدیج نقل کرده و در آن حدیث آمده است «که جد وی وقتی که مرد کنیزی به جا گذاشت ...» و ظاهر آن است که مراد از جدش، رافع باشد، لیکن این درست نیست، زیرا وی در سال هفتاد و سه و یا هفتاد و چهار از دنیا رفته - چنان که ابن حجر در التقریب و صفی الدین خزرگی در تذهب الکمال این مطلب را بصراحت نوشته اند - و شاید مقصود جد اعلای وی باشد که ما در کتابهای تذکره و شرح احوال، به نام او بر نخوردیم»

12 و ۱۳- تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۷؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۰.

292

فرمود: نه، بلکه به درآمد آن توجه کند و خود، و هر کسی را از اعضای خانواده که می تواند از آن تغذیه کند و برای بقیه خانواده اش زکات بگیرد و خرج کند، و آن مبلغ (سرمایه) را خرج نکند.»

در روایت موثقی از آن حضرت رسیده است که فرمود: «گاهی بر صاحب هفتصد درهم، زکات حلال می شود در حالی که بر صاحب پنجاه درهم حرام است عرض کردم: چگونه چنین چیزی ممکن استی فرمود: هر گاه صاحب هفتصد درهم نانخور زیادی داشته باشد، به طوری که اگر آن مبلغ را بین ایشان

تقسیم کند کفایت نکند در این صورت خود باید از زکات استفاده نکند و آن را برای افراد نانخور و عیالش بگیرد و اما صاحب پنجاه درهم، اگر خودش تنها باشد در حالی که شغلی هم دارد، زکات بر او حرام است، چنین شخصی از درآمد شغلش - اگر خدا بخواهد - تأمین می‌شود.»^{۱۵}

غزالی گوید:

مسأله: مال حرامی که در دست شخص است،

اگر آن را به فقرا صدقه دهد، باید بر آنها آسان گیرد و هر گاه برای خودش خرج می‌کند باید از مقدار لازم کمتر خرج کند و آنچه بر افراد نانخور خویش صرف می‌کند معتدل و حدّ متوسط بین آسان گرفتن و تنگ گرفتن باشد و این امر سه مرحله دارد: اگر برای مهمانی که وارد شده خرج می‌کند، و مهمان فقیر هم هست باید آسان گیرد و اگر مهمانی که حاضر شده ثروتمند است او را اطعام نکند، مگر آن که در صحرا باشد یا شب وارد شود و اگر فقیری مهمان شده باشد که متقی است به طوری که اگر در جریان قرار بگیرد، از آن مال پرهیز می‌کند باید غذا را بر او عرضه کند و به خاطر این

14 و 15 - کافی، ج 3، ص 561، شماره 6 و 9.

293

که بین حق مهمانی و ترک فریبکاری جمع کرده باشد، باید به اطلاع او برساند.

بنابراین سزاوار نیست که برادر مسلمانش را با آنچه کراهت دارد پذیرایی کند و سزاوار نیست که بر این مطلب اعتماد کند که چون او نمی‌داند پس ضرری به حال او ندارد، زیرا حرام، وقتی که وارد معده شد، هر چند که صاحبش نداند قساوت قلب ایجاد می‌کند.

مسأله: هر گاه حرام یا مال شبهه در دست پدر و مادر کسی باشد،

باید از هم خوراک شدن با آنان خودداری کند. پس اگر خشمگین می‌شوند بر مال حرام محض با آنان موافقت نکند، بلکه آنها را نهی کند، زیرا اطاعت از مخلوق در جایی که معصیت خالق است، روا نیست. و اگر مورد شبهه باشد و خود داری او به خاطر پرهیزگاری اش بوده باشد و این خود داری با مخالفت والدین تعارض پیدا کند، چون پرهیزگاری در جلب رضای آنهاست بلکه رضای آنها واجب

است پس باید در خودداری بامدارا عمل کند و اگر نتوانست باید با آنها در خوردن همراه باشد و کمتر بخورد، به این ترتیب که لقمه را کوچک بردارد و زمان بلعیدنش را طولانی سازد و دستش را باز نگیرد زیرا این عمل فریب است. و در مورد برادر و خواهر نیز مطلب فریب به این است زیرا حق آنها نیز مورد تأکید است. همچنین هر گاه مادرش جامه‌ای از مال شبهه بر تن او کند و اگر او نپوشد، خشمگین می‌شود، باید قبول کند و در حضور مادر بیوشد ولی در نبودن او از تن بیرون کند و باید سعی کند تا در آن جامه نماز نخواند مگر در حضور مادر که نماز را به گونه نماز شخص مضطر می‌خواند، و آن جا که عوامل و اسباب ورع و پرهیزگاری با هم در تعارض باشد، سزاوار است که به این نکات ظریف توجه کند.

مسأله: هر که در اختیارش مال حرام محض باشد،

نه حجّی بر اوست و نه کفّاره

294

مالی، زیرا او مفلس است و زکات بر او واجب نیست. معنای زکات مثلاً، وجوب اخراج یک چهلم است در صورتی که بر این شخص واجب است که تمام مال را خارج کند یا به مالکش ردّ کند، اگر او را می‌شناسد، و یا اگر مالک را نمی‌شناسد، به فقرا بدهد و اما وقتی مال شبهه باشد، احتمال دارد که حلال باشد و تا وقتی که از دستش بیرون نکرده است، حج بر او واجب است، زیرا ممکن است حلال باشد و حج جز با فقر ساقط نمی‌شود و فقر وی ثابت نشده است، در حالی که خدای تعالی فرموده است: **وَلِلّٰهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ «۱۶»**، و هر گاه صدقه دادن مازاد بر نیاز، بر او واجب شود، آن جا که غلبه با حرمت است، زکات دادن سزاوارتر به وجوب است، و اگر کفّاره به گردن او باشد برای این که یقین پیدا کند که چیزی بر گردنش نمانده باید هم روزه بگیرد و هم برده آزاد کند.

مسأله: هر که برای انجام حج واجب با مالی که شبهه دارد بیرون رود

باید سعی کند، خوراکش از مال پاکیزه باشد و اگر نتوانست از زمانی که احرام می‌بندد تا وقت محلّ شدن از حلال تغذیه کند و اگر این مقدار هم ممکن نیست باید روز عرفه بکوشد تا مبادا حضورش در پیشگاه خدا و دعایش در وقتی باشد که خوراک و پوشاکش حرام است، پس باید سعی کند که در شکم و بر پشتش مال حرام نباشد، ما هر چند که در وقت حاجت این را تجویز کردیم، از باب نوعی

ضرورت بود و آن را به اموال پاکیزه ملحق نساختم. بنابراین اگر نتوانست باید قلبش ملازم بیم و اندوه باشد برای این که او ناگزیر به خوردن مال ناپاک شده است پس شاید خداوند به دیده رحمت بر او بنگرد و از گناه او به خاطر غم و بیم و ناخشنودیش از حرام، در گذرد.

-16 آل عمران / ۹۷: و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند.

295

باب پنجم درباره مقرریهای پادشاهان و جایزه‌های ایشان و موارد حلال و حرام آن
بدان که هر کس از پادشاه، مالی بگیرد، ناگزیر به سه امر باید توجه کند:

به راهی که این مال به دست پادشاه رسیده، یعنی از کجا آمده است، در صفت خودش که با داشتن آن صفت استحقاق دریافت آن را پیدا کرده است، و درباره مقدار مالی که دریافت کرده است، آیا در مقایسه دریافتی خود با دیگر افراد شریک در استحقاق، شایستگی دریافت آن مقدار را داشته استی

می‌گوییم: اما در نزد ما (شیعه) گرفتن اموال سلاطین و کارگزاران آنها بدون هیچ اختلافی جایز است اگر چه بدانیم که آنان به مردم ستم کرده و بیش از مبلغ استحقاقی خود از مردم می‌گیرند، چه آن اموال را به نام مقاسمه، یا مالیات، یا زکات و یا جز اینها گرفته باشند، صاحب مال راضی باشد یا ناراضی و چه پولی را که می‌دهند، عنوان جایزه وصله داشته باشد یا به عنوان بیع و شرا و سایر معاوضات باشد، و این مطلب به دلیل روایات صریحی است که از اهل بیت (ع) در این باره رسیده، جز این که روایات ایشان مخصوص سلاطین اهل خلاف است، برای آن که این احادیث درباره ایشان رسیده و میان ایشان و سلاطین اهل حق تفاوت است، از آن جهت که اهل خلاف از مخالفان و ناصبیه‌ها اموال را می‌گیرند و اکثراً با اعتقاد به این که استحقاق چنین دریافتی را دارند، می‌گیرند در حالی که سلاطین اهل حق (شیعه) و فرقه طرفدار حق با اعتقاد به این که اصلاً چنین استحقاقی را ندارند، مالی را دریافت می‌کنند. بنابراین مقایسه اینان با آنان درست نیست.

296

کسی نمی‌تواند بگوید که عتت حکم به حلال، تنها اختلاط حرام به حلال است و آن هم در تمام موارد مشترک است. پس تا وقتی که حرام بعینه شناخته نباشد، گرفتن آن جایز است، زیرا که در نصوص وارده روایاتی است که دلالت می‌کند بر این که اگر حرام بعینه شناخته شده باشد نیز گرفتن

آن جایز است، با این که قیاس از نظر ما (شیعه) حجت نیست مگر وقتی که علت منصوصی در آن مورد باشد و اگر علت منصوص نباشد حجت نیست. آری اگر حرام بعینه شناخته نباشد در مالی که از سلاطین اهل حق می‌گیرند و معلوم باشد که در میان اموال ایشان مال حلال نیز وجود دارد، بنابر آن قاعده، گرفتن مال جایز است و اگر ممکن باشد باید آنچه صاحبش یا مصرفش معین است به اهلش باز گرداند و اگر نه گرفتن آن جایز نیست و اگر به دست او افتاده باشد باید از طرف صاحبش صدقه دهد.

البته دریافت مال از سلاطین از مال مخصوص ایشان جایز است مانند متاعی که خریده‌اند یا زمینی را که احیا کرده‌اند یا به ارث برده‌اند یا از دار الحرب گرفته‌اند و یا نظایر آنها، همچنین هر گاه از مالی که برای مصالح مسلمین آماده شده - چه برای مصالح عامه و یا خاصه - به کسی بخشند و گیرنده از جمله صاحبان حق باشد گرفتن آن جایز است، البته در هر دو صورت به اندازه استحقاق خود می‌تواند بگیرد.

اما قول گوینده که بگوید: عزل سلطان ظالم واجب است و یا او در حقیقت معزول است، پس چگونه جایز است که از دست او چیزی بستانیم؟ پاسخ این است که تا وقتی شوکت و قدرتش یاری کند و بر کنار ساختن او دشوار باشد و جایگزینی او باعث شورش طاقت فرسا باشد، وا گذاشتن او و اطاعت ظاهری از او واجب است.

اما قول او که هر گاه عطای سلطان شامل تمام کسانی که استحقاق دارند نباشد، چگونه برای یک نفر جایز است چیزی از او بگیرد؟ جواب آن است که حق در چنین موردی برای یک فرد مشخص نیست و تنها با گرفتن حق مشخص می‌شود و حق خودش را گرفته و دیگران مورد ظلم و ستم می‌باشند. این بود خلاصه تحقیق گفتار در

این مورد، در حالی که این خلاصه ما را از تمام نظریه‌های غزالی در این مورد و طول و تفصیلش بی‌نیاز می‌کند و به خاطر این که بیشتر مطالب وی بر اساس قواعد ما درست نیست، از سخنان وی صرف نظر و به ذکر اخبار اهل بیت (ع) اکتفا می‌کنیم.

در تهذیب به اسناد صحیح خود از ابو عبیده به نقل از امام باقر (ع) آمده که گفت: «از آن حضرت درباره مرد شیعی پرسیدم که شتران و گوسفندان فراهم آمده از زکات، از پادشاه می‌خرد و می‌داند که مأموران شاه بیش از حقی که بر عهده مردم است از ایشان می‌گیرند ابو عبیده می‌گوید: امام (ع) فرمود: شتر و گوسفند مثل گندم و جو و دیگر چیزهاست اشکالی ندارد، مگر وقتی که حرام را بعینه بشناسد.»^۱»

در حدیث مؤثقی از اسحاق بن عمار رسیده که می‌گوید: «درباره مردی از آن حضرت پرسیدم که از کارگزار سلطان چیزی را می‌خرد با این که او ظالم است. فرمود:

در صورتی می‌تواند از او چیزی بخرد که نداند در آن چیز به کسی ستم شده است.»^۲»

از جمیل بن صالح نقل شده که می‌گوید: «می‌خواستند خرماهای عین ابی زیاد را بفروشند. من خواستم آن را بخرم با خود گفتم: از امام صادق (ع) اجازه بگیرم از مصادف خواستم تا از آن حضرت بپرسد، امام در پاسخ سؤال او فرموده بود: به جمیل بگو: آن را بخرد. او اگر نخرد، دیگری خواهد خرید.»^۳»

بعضی گفته‌اند: گویا مقصود امام آن بوده است که با خریدن تو، تفاوتی در حال نفوذ امر وی و قوت و شوکتش و ضعف دولت عدل، حاصل نمی‌شود تا این که معاونت بر گناه کرده باشی.

در روایت صحیح از معاویه بن وهب نقل شده است که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: از کارگزار سلطان چیزی را می‌خرم و می‌دانم که او ظلم می‌کند

1- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۲.

2- همان مأخذ، ص ۱۵۴.

3- همان مأخذ، ص ۱۱۲.

از مردی نقل کرده‌اند که گفت: «به امام صادق (ع) عرض کردم، خوراکی را می‌خرم، پس کسی که مظلوم واقع شده است نزد من می‌آید و می‌گوید: آنان به من ظلم کرده‌اند، فرمود: آن را بخر.» «۵» آن مرد نگفت که در این خوراک مورد معامله به من ستم کرده‌اند، بلکه اطلاع داد که آنان از ستمگرانند برای این که از ایشان نخرد و البته خرید از آنان جایز است به خاطر این که او نمی‌داند که ایشان در مورد آن طعام به کسی ظلم کرده باشند.

در روایت صحیح از عبد الرحمن بن حجاج آمده است که گفت ابو الحسن (ع) به من فرمود: «تو را چه شده است که با علی وارد خرید طعام نمی‌شوی با این که گمان دارم در تنگدستی به سر می‌بری، می‌گوید: عرض کردم: آری اگر بخواهی می‌توانی بر من گشایش حاصل کنی، فرمود: آن را بخر.» «۶»

از ابو بکر حضرمی نقل شده که گوید: به محضر ابو عبد الله (ع) وارد شدم و پسرش اسماعیل نیز در نزد او بود، فرمود: چه چیز مانع ابن ابی سماک شده تا جوانان شیعه را بیرون آورد و آنچه مردم را با آن کفایت می‌کند آنان را نیز کفایت کند و آنچه به مردم می‌دهد به ایشان هم بدهی حضرمی می‌گوید: آنگاه رو به من کرد و فرمود: چرا سهمیه خودت را ترک گفتی می‌گوید: عرض کردم از بیمی که بر دینم داشتم فرمود: چه چیز مانع ابن ابی سماک شده تا عطیه تو را بفرستد، مگر نمی‌داند که در بیت المال سهم داری» «۷» از ابو القاسم صیقل نقل شده که می‌گوید: «خدمت امام صادق (ع) نوشتم: من مردی هستم که شمشیر تیز می‌کنم. شمشیرها را می‌خرم و به پادشاه می‌فروشم. آیا فروختن آنها برای من جایز استی امام (ع) در پاسخ من نوشت: مانعی ندارد.» «۸»

در حدیث مؤتقی از سماعه نقل شده که گوید: «از آن حضرت راجع به خرید مال

4، 5، 6 و 7- تهذیب، ج 2، ص 102.

8- همان مأخذ، ص 114.

299

خیانت، و دزدی پرسیدم، فرمود: هر گاه دانستی که چنان است، نباید بخری مگر چیزی باشد که آن را از کارگزاری خریده باشی.» «۹»

در حدیث صحیح از علی بن عطیه نقل شده که می‌گوید: زراره برایم نقل کرد و گفت: «ضریس بن عبد الملک و برادرش از هبیره رویوشهایی به سی صد هزار درهم خریدند. می‌گوید: به او گفتم: وای بر تو، بین خمس این مال چقدر است، آن را نزد امام بفرست و بقیه را نگه دار می‌گوید: هبیره خود داری کرد و تمام مال را پرداخت و اینان (بنی عباس) پیش افتادند و حکومت بنی امیه سپری شد. زراره می‌گوید: جریان را به امام صادق (ع) عرض کردم آن حضرت به پاسخ مبادرت فرمود و گفت: مال خودش است، مال اوست، عرض کردم: همه را هبیره به آنان داد، امام (ع) متأسف شد.» «۱۰»

در حدیث صحیح از ابو عبد الله به نقل از پدر بزرگوارش رسیده است: «همانا حسن و حسین (ع) جوایز معاویه را قبول می‌کردند.» «۱۱»

این حدیث از جمله احادیثی است که غزالی نیز از آن حضرت نقل کرده است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «جوایز کارگزاران سلطان اشکالی ندارد.» «۱۲»

در حدیث صحیح از ابو ولاد نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم:

چه می‌فرمایید درباره مردی که سرپرستی کارهای پادشاه را دارد و هیچ راه درآمدی جز کارهای ایشان ندارد من گذرم می‌افتد و بر او فرود می‌آیم و او مرا مهمان و به من احسان می‌کند و چه بسا که دستور می‌دهد به من مبلغی پول و لباس بدهند و من از این بابت دلگیری فرمود: غذای او را بخور و از مال او بگیر گوارایی اش از تو و گناه و عقوبتش بر اوست.» «۱۳»

در روایت صحیح از ابو المغرا آمده است که گفت: «مردی از امام صادق (ع) در حالی که من نیز در نزد آن حضرت بودم، پرسید: خدا شما را تندرست بدارد،

9، 10، 11، 12 و 13 - تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

300

بر کارگزاری گذر می‌کنم و او چند درهم به من جایزه می‌دهد. آیا آنها را بگیرم فرمود:

آری بگیر عرض کردم: آیا می‌توانم با آن پول حجّ به جا آورم فرمود: آری.» «۱۴»

غزالي گوید: از علي (ع) روايت شده است که فرمود: «هر چه پادشاه به تو داد، بگير که او از حلال به تو مي دهد و آنچه او از حلال مي گيرد بيشتر از آن چيزي است که از حرام مي گيرد».

از سلمان - رضي الله عنه - نقل است که مي گوید: هر گاه دوست کارگزار و يا بازرگان رباخواري داشتني و تو را به قبول هديه اي فرا خواند و يا چيزي به تو عطا کرد بپذير، که گوارايي اش از تو و عقوبتش بر اوست.

از ابو ذر - رضي الله عنه - نقل شده است که به احنف بن قيس فرمود: بخشش را مادامي که رايمان و هديه باشد بپذير اما اگر به بهاي دينت باشد ترک کن.

وقتي که حسن بن علي (ع) نزد معاويه آمد، معاويه گفت: آیا مايلي جايزه اي به تو بدهم که پيش از تو چنان جايزه اي را به هيچ کس از عرب نداده ام و بعد از تو نيز به احدي ندهم پس چهار صد هزار درهم به وي داد و او دريافت کرد.

سپس غزالي از اين روايات و آثار تأويلاتي را به دست مي دهد که بسختي مي توان آنها را باور کرد او آنها را در مراتب ورع و تقوا قرار داده است. اما ما نيازي به تأويل آنها نداريم زيرا با نصوص روايات معصومين ما موافق است و شكي نيست که خود داري از گرفتن اموال سلاطين بويژه سلاطين شيعه با نداشتن نياز شديد از ورع و تقواست و اما اين که امامان ما (ع) آنها را مي گرفتند، چون حق آنها بوده است و اين که گرفتن آن را براي شيعيانشان بلا مانع مي دانستند، شايد براي اين بود که از نياز شديد آنان مطلع بودند و يا اين خود اذني از جانب ايشان براي تصرف در حق ايشان است، و يا آن که اين فرموده ايشان به حسب ظاهر فتوا باشد نه حکم ورع و پارسايي و در آينده مطلبي خواهد آمد که نظر آخري را تأييد مي کند.

14- تهذيب، ج 2، ص 102.

301

در حديث مؤثقي از امام صادق (ع) نقل است: «از آن حضرت درباره کار براي سلطان پرسيدند که مردني براي سلطان، ماليات مي گيرد فرمود: نگيرد، مگر اين که کاري از او برنيايد و چيزي نخورد و ننوشد و هيچ راه چاره اي نداشته باشد، پس اگر کار کرد و چيزي در دستش فراهم شد، بايد خمس آن را براي اهل بيت (ع) بفرستد.» 15»

این که امام (ع) دستور داده است تا خمس آن را به اهل بیت (ع) بدهد از این جهت است که سلاطین حق ایشان را از خمس نمی‌پرداختند و در میان اموال سلاطین حق ایشان بود، نه به خاطر آن که حلال و حرام مخلوط بوده است، زیرا قبلاً معلوم شد که خمس مال مخلوط صدقه‌ای است بر عهده صاحبش.

باب ششم موارد حلال و حرام در ارتباط با سلاطین ظالم و حکم رفتن به مجالس و ورود بر ایشان و گرامیداشت

آنان

غزالی گوید: بدان که رابطه تو با فرمانروایان و کارگزاران ستمگر به سه حالت است: حالت اول که بدترین حالات است، ورود تو بر ایشان است، حالت دوم که در مرتبه پایین‌تری است ورود ایشان بر تو است، و حالت سوم که سالمترین حالات است کناره‌گیری تو از آنهاست، به طوری که نه تو آنها را ببینی و نه آنان تو را ببینند.

اما حالت اول: یعنی ورود تو بر ایشان، جداً در شرع مذمت شده و در آن باره مجازات سخت و دشواری است که اخبار و آثار زیادی راجع به آن رسیده و ما آنها را نقل می‌کنیم تا مذمت شرع را درباره آن بدانی سپس موارد حرام، مباح و مکروه آن را به طوری که فتوا در ظاهر علم، مقتضی است بیان می‌کنیم.

-15 تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۰.

302

اما اخبار، وقتی که رسول خدا (ص) فرمانروایان ستمگر را توصیف می‌کند می‌فرماید: «هر که از آنها فاصله گرفت نجات یافت و هر که از ایشان دوری جست سالم ماند - یا ممکن است سالم بماند - و هر که با ایشان وارد در امور دنیای آنها شد، از ایشان است»^۱ و این از آن جهت است که هر که از ایشان دوری کرد از گناه ایشان در امان است، اما از عذاب عمومی آنان - اگر بر آنان نازل شود - به خاطر ترک مخالفت و ستیز در امان نمی‌ماند.

پیامبر (ص) فرمود: «بعد از من فرمانروایانی خواهند بود که دروغ می‌گویند و ستم می‌کنند، پس هر کس دروغ آنها را تصدیق کند و به ستمگری آنان کمک کند از من نیست و من از او نیستم و در کنار حوض کوثر بر من وارد نشود.»^۲

در خبر است: «بهترین فرمانروایان کسانی هستند که نزد دانشمندان می‌آیند و بدترین دانشمندان کسانی هستند که نزد فرمانروایان می‌روند.»^۳»

و در خبر است: «علما از طرف پیامبران تا وقتی که با پادشاه معاشرت نکرده‌اند بر بندگان خدا امین هستند، و همین که معاشرت کردند به پیامبران خیانت کرده‌اند از ایشان بترسید و از آنان دوری کنید.»^۴»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در کافی به اسناد خود از محمد بن عذافر به نقل از پدرش که می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «ای عذافر به من اطلاع دادند که با ابو ایوب و ربیع معامله داری، چگونه خواهد بود حال تو آنگاه که ندا دهند تو را در میان یاران ستمگرانی راوی گوید پدرم سخت غمگین و متأثر شد. امام ابو عبد الله (ع)

1- این حدیث را طبرانی از حدیث ابن عباس با سند ضعیف - به طوری که در المغنی آمده، نقل کرده است و احمد و ابویعلی نظیر آن را - چنان که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷ آمده - روایت کرده‌اند.

2- این حدیث را ابوداود و طیالسی در مسند خویش، ص ۱۴۳ و احمد در مسند خود، ج ۴، ص ۲۴۳ نقل کرده‌اند و هر دوی آنها از حدیث کعب بن عجره گرفته‌اند.

3- این حدیث را ابن عبدالبرّ، در العلم، همچنین در ص ۸۸ المختصر، به عبارت دیگری نقل کرده است.

4- این حدیث را ابن عبدالبرّ در العلم، نقل کرده به طوری که در ص ۸۷ المختصر آمده و نیز کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۶، شماره ۵ آن را روایت کرده است.

303

وقتی که تأثر پدرم را دید، فرمود: ای عذافر، من تو را از چیزی بیم دادم که خدای عزّ و جلّ مرا از آن بیم داده است محمد می‌گوید: پدرم از آن جا آمد، همواره غمگین و محزون بود تا از دنیا رفت.»^۵»

از ولید بن صبیح نقل شده که می‌گوید: «بر امام صادق (ع) وارد شدم. زراره که از نزد آن حضرت بیرون می‌شد، به استقبال من آمد. امام صادق (ع) به من فرمود: ای ولید، آیا از زراره تعجب نمی‌کنی که درباره اعمال اینان از من می‌پرسد زراره چه می‌خواهد، آیا می‌خواهد که به او بگوییم: نه، و آنگاه

آن را از قول من نقل کند سپس فرمود: چه وقت شیعه از این مطلب سؤال می‌کند؟ «۶» از حدید نقل شده که می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «از خدا بترسید و دینتان را با ورع حفظ کنید و آن را با تقیه و بی‌نیازی جستن به وسیله خدای تعالی تقویت کنید، زیرا کسی که نسبت به صاحب قدرت و نسبت به فردی که با دینش مخالفت است، تواضع کند به خاطر طلب کردن آنچه از دنیا در اختیار اوست، خدای عز و جل او را ضعیف گرداند و آن قدرتمند را بر او خشمگین سازد و او را به خودش واگذارد و هر گاه او بر چیزی از دنیای وی غلبه یافت و کاری از جانب سلطان به او واگذار شد، خداوند - جل اسمه - برکت را از او ببرد و در برابر هر چیزی که انفاق می‌کند در راه حج و آزاد ساختن برده و هر عمل نیکی به او پاداش ندهد.» «۷»

از علی بن ابی حمزه نقل شده که گوید: من دوستی داشتم از کاتبان بنی امیه به من گفت: از امام صادق (ع) برای من اجازه ملاقات بگیر. اجازه شرفیابی برایش گرفتم.

امام (ع) اجازه فرمود. وقتی که او وارد شد، سلام داد و نشست سپس گفت: فدایت شوم من در دیوان این قوم (بنی امیه) هستم و از دنیای ایشان مال زیادی عاید شده است و در جمع آوری آن هیچ ملاحظه‌ای نکرده‌ام امام صادق (ع) به وی فرمود: اگر بنی امیه

5- کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

6- همان مأخذ، همان صفحه.

7- همان مأخذ، ص ۱۰۵.

304

کسانی را نمی‌یافتند که برای ایشان نویسندگی کند و برای ایشان مالیات جمع کند و به طرفداری ایشان بجنگد و در اجتماع آنان حاضر شود، هر آینه حق ما را نمی‌گفتند، و اگر مردم آنها و مالشان را ترک می‌کردند، چیزی جز آنچه دستشان افتاده، پیدا نمی‌کردند.

علی بن ابی حمزه گوید: آن جوان پس از شنیدن سخنان امام (ع) عرض کرد: فدایت شوم آیا راهی برای رهایی من از آن وجود داردی فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی عرض کرد: انجام می‌دهم. امام فرمود: هر چه در دیوان آنها به دست آورده‌ای از مالت جدا کن و هر که را از صاحبان اموال می‌شناسی مالش را پس بده و هر که را نشناختی آن را صدقه بده و من برای تو از جانب خدای عز و

جلّ بهشت را تضمین می‌کنم. علی می‌گوید: آن جوان مدّتی سرش را به زیر انداخت، سپس گفت: فدایت شوم، قبول کردم. ابن ابی حمزه می‌گوید: آن جوان با ما به کوفه برگشت هیچ چیز را روی زمین از اموالی که داشت باقی نگذاشت، مگر این که از اختیار خود خارج کرد، حتّی لباسهایی که در بدنش بود، می‌گوید: من از دوستانم چیزی جمع کردم و برایش جامه‌هایی خریدم و مقداری خرجی فرستادم. علی بن ابی حمزه می‌گوید: چند ماهی نگذشته بود که مریض شد ما از او عیادت می‌کردیم، می‌گوید: روزی بر او وارد شدم در حالی که جان می‌داد، چشمش را گشود، سپس گفت: یا علی! به خدا سوگند که مولایت به عهد خود وفا کرد، و بعد هم از دنیا رفت و ما امر کفن و دفن او را انجام دادیم. آنگاه به مدینه رفتیم و خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شدم. همین که آن حضرت چشمش به من افتاد، فرمود: یا علی، به خدا سوگند ما برای رفیقت به عهدمان وفا کردیم. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم راست گفتید، همین طور است به خدا سوگند او در وقت مردن این را به من گفت. «۸»

از ابو بصیر نقل کرده‌اند که گفت: «از امام باقر (ع) راجع به کارهای مربوط به دستگاہ بنی امیّه پرسیدم فرمود: ای ابو محمد، جایز نیست، حتی بقدر یک قلم به مرکب

-8 کافی، ج ۵، ص ۱۰۵.

305

زدن زیرا فردی از کارکنان به چیزی از دنیای آنان نمی‌رسد مگر آن که آنها از دین وی همان قدر می‌کاهند. «۹»

از محمد بن مسلم نقل شده که می‌گوید: «خدمت امام باقر (ع) در مدینه بر در منزل آن حضرت نشستیم بودیم. امام (ع) به مردم نگاه می‌کرد که دسته دسته می‌گذشتند. رو به یکی از حاضران کرد و گفت: آیا در شهری اتفاقی افتاده استی عرض کرد: فدایت شوم. فرمانداری برای مدینه تعیین شده، مردم برای عرض تبریک نزد او می‌روند. فرمود:

همانا این مردی که فرمانروایی به او رسیده و به همین خاطر به او تبریک می‌گویند خود دروازه‌ای از دروازه‌های آتش دوزخ است. «۱۰»

از ابن ابی یعفور نقل شده است که گفت: «خدمت امام صادق (ع) بودم. مردی از شیعیان وارد شد و عرض کرد: خداوند شما را تندرست بدارد، چه بسیار اتفاق می افتد که مردی از ما شیعیان در تنگنا و سختی قرار می گیرد و او را برای ساختن بنا و کندن نهر و ترمیم آب بند دعوت می کنند در این باره چه می فرمایید امام صادق (ع) فرمود: من دوست ندارم که گریه برای ایشان بزنم و یا نخعی بر سر کیسه آنان ببندم در حالی که ما بین دو مرز مدینه مال من باشد، و نه قلمی را به مرگب بزنم، زیرا روز قیامت یاران ستمگران در خیمه ای از آتش قرار داده می شوند تا وقتی که خداوند میان بندگان حکم کند.»^{۱۱}

از مهاجر نقل شده که می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فلانی به شما سلام می رساند و همچنین فلان و فلان. امام فرمود: بر آنها سلام و درود باد، بعد عرض کردم از شما درخواست دعا دارند فرمود: به آنها چه شده استی عرض کردم ابو جعفر منصور آنان را زندانی کرده است فرمود: آنها را چه کار با منصوری گفتم: آنها را به کاری گماشته بود. بعد هم زندانی کرد، فرمود: آنان را با منصور چه کاری مگر من آنها را نهی

-9 کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

10 و ۱۱ - همان مأخذ، ص ۱۰۷، شماره ۷.

306

نکرده بودم، آنها در آتشند، آنها در آتشند. راوی می گوید: سپس امام گفت: خداوند قلب منصور را از ضرر رساندن به آنان منصرف گردان. مهاجر می گوید: از مکه برگشتم از حال آن سه نفر پرسیدم، معلوم شد سه روز بعد از این گفتار از زندان بیرون شده اند.»^{۱۲}

از جهم بن حمید نقل کرده اند که می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «آیا دعوت پادشاه اینان را نپذیرفتی و نزد او نرفتگی عرض کردم: خیر، فرمود: چرا می گفتم: فرار کردم به خاطر حفظ دینم، فرمود: بر این عقیده مصممی عرض کردم: آری پس رو به من کرد و فرمود: اکنون دینت برایت سالم است.»^{۱۳}

از فضیل بن عیاض «۱۴» نقل کرده اند که گفت: «راجع به چند کسب از امام صادق (ع) پرسیدم. امام (ع) مرا از آنها نهی کرد و فرمود: ای فضیل به خدا سوگند که ضرر آنها بر این امت از ضرر و زیان

ترک و دیلم بیشتر است. می‌گوید: درباره پرهیز از مردم پرسیدم فرمود: کسی که از محرّمات خدای عزّ و جلّ پرهیزد، از این گروه (ستمکار) دوری کند و هر گاه از شبهات نپرهیزد، نا خود آگاه در حرام بیفتد هر گاه خلافی را ببیند و نهی نکند در حالی که قدرت آن را داشته است در حقیقت دوست دارد که نسبت به خدای عزّوجلّ معصیت شود و هر که دوست بدارد که خدا معصیت شود در حقیقت با دشمنی به مبارزه خدای عزّ و جلّ بر خاسته است و هر کس بقای ستمگران را دوست بدارد در حقیقت دوست دارد که خداوند جلّ و علا را معصیت کند، خدای متعال خود را به خاطر نابود ساختن ستمکاران ستوده و می‌فرماید: **فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»

از امام صادق در حدیث مرفوعی راجع به قول خدای تعالی: **وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ**

-12 کافى، ج ۵، شماره ۸.

13 و ۱۴ - همان مأخذ، ص ۱۰۸.

-15 انعام / ۴۵: و به این ترتیب، دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است.

307

ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» ۱۶» آمده است که فرمود: «منظور آیه مردی است که در نزد سلطان می‌رود و بقای او را آرزو می‌کند تا سلطان دستش را وارد کیسه‌اش کند و به او چیزی بدهد.» ۱۷»

از آن حضرت نقل است که فرمود: «گروهی از ایمان‌آوردگان به موسی (ع) گفتند: اگر ما میان سپاه فرعون می‌رفتیم، در بین آن سپاه بودیم و از دنیای او برخوردار می‌شدیم و هر گاه که امیدوار به ظهور موسی شدیم نزد او می‌رفتیم، و همین کار را کردند به این ترتیب که چون موسی با همراهانش آمدند، آنان از سپاه فرعون گریختند و سوار بر مرکبهایشان شدند و برای پیوستن به موسی (ع) و سپاهش، بسرعت حرکت کردند تا با او باشند. خداوند عزّ و جلّ فرشته‌ای را فرستاد، به روی چهار پایانشان زد و آنان را به سپاه فرعون باز گرداند و آنان از جمله کسانی گشتند که با فرعون غرق شدند.» ۱۸»

از آن حضرت است که فرمود: «بر خدای عزّ و جلّ حقّ است که سرانجام کار شما با کسی که در دنیا با او زندگی می‌کردید، یکی باشد.» «۱۹»»

از یونس بن عمار است که گفت: «برای امام صادق (ع) درباره کسی که معتقد به امر امامت است و نیز از جمله افرادی است که کارگزار سلطان می‌باشند صحبت کردم، امام (ع) فرمود: هر گاه عهده‌دار کار شما شوند آیا با شما مدارا می‌کنند و در رفع نیازتان به شما سودی می‌رسانند یونس می‌گوید: عرض کردم: بعضی از آنان این کار را می‌کنند و بعضی از آنها نمی‌کنند. فرمود: از آن کسی از آنها که چنین رفتار نمی‌کند بیزاری بجوید خداوند از او بیزار است.» «۲۰»»

از حمید نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: من از سوی ظلمه کاری را عهده‌دار شده‌ام، آیا برایم راه فراری از این کار هستی فرمود: چه بسیار کسانی

16- هود / ۱۱۳: و تکیه بر ظالمان نکنید، که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد.

17- کافی، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۱۲.

18 و ۱۹ - همان مأخذ، ص ۱۰۹، شماره ۱۳ و ۱۴.

20- همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۰۹.

308

که به دنبال راه خروج از آن بر آمدند ولی بر آنان دشوار شد. عرض کردم: پس نظر شما چیستی فرمود: نظر من این است که از خدا بترسی و دوباره باز نگردی.» «۲۱»»

از زیاد بن ابی سلمه نقل شده است که گفت: «بر موسی بن جعفر (ع) وارد شدم به من فرمود: ای زیاد آیا تو برای پادشاه کار می‌کنی می‌گوید: عرض کردم: آری، فرمود:

برای چه می‌گفتم: من مرد با مروّتی هستم و عائله زیادی دارم و پشتوانه مالی هم ندارم فرمود: ای زیاد! هر آینه اگر مرا از قله کوهی پرت کنند و بدنم پاره پاره شود، در نزد من محبوبتر است تا این که کاری برای یکی از آنها (سلاطین جور) عهده‌دار شوم و یا این که فرشی برای مردی از ایشان بگسترم، مگر برای چیزی می‌گفتم: فدایت شوم، نمی‌فهمم برای چه می‌فرمود: مگر برای رفع گرفتاری از مؤمنی

یا آزاد سازی از اسارت و یا ادای دین مؤمن ای زیاد! کمترین کاری که خداوند نسبت به کسی که عهده‌دار کاری برای آنها شود، انجام می‌دهد آن است که خیمه‌ای از آتش روی او می‌زند تا این که خداوند از حساب خلق فارغ شود، ای زیاد! پس اگر کاری از کارهای آنها را قبول کردی به برادران دینی‌ات خوبی کن، که یکی در برابر یکی است و خداوند پشت سر آن است. «۲۲» ای زیاد هر مردی از شما کاری از آنها را بر عهده بگیرد سپس بین شما و آنها مساوات قائل شود، به او بگویند: تو ادعای نابجا داری و دروغگویی. ای زیاد! هر گاه قدرت خودت را بر

-21 کافی، ج ۵، ص ۱۰، و در آن جا به جای «لَا تَعُوذُ»، «لَا تَعُدُّ» آمده است.

-22 یعنی هر کدام از این سرپرستی برای هر کاری از کارهای آنها در برابر احسانی از احانهای تو به برادران ایمانی‌ات می‌باشد، و خدای تعالی متصدی این مقابله است و از نظر خدا چیزی از این برابری دور نیست، به دلیل قول خدای تعالی «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» و خبر حسن به حسین انباری مشعر بر این مطلب است که در کافی، ج ۵، ص ۱۱۱ از حضرت رضا (ع) نقل کرده می‌گوید: «چهارده سال بود که راجع به کار سلطان نامه نوشتم و اجازه خواستم و چون در آخرین نامه نوشتم می‌ترسم گردنم را بزنند و سلطان به من می‌گوید: تو رافضی هستی و تردید نداریم که تو به دلیل شیعه بودن کار سلطان را ترک کرده‌ای، امام (ع) به من نوشت: نامه‌ات و آنچه راجع به ترس از جانت را ذکر کرده بودی دریافتیم، اگر می‌دانی که در صورت عهده‌دار شدن کاری به آنچه رسول خدا (ص) دستور داده است عمل خواهی کرد، وانگهی دستیاران و نویسندگان از اهل ملت و همکیشان خواهند بود و اگر چیزی به دستت آمد با فقرای مؤمنین مواسات خواهی کرد به طوری که خود یکی از آنان خواهی بود، به آن، عیبی ندارد، اگر نه قبول نکن.»

309

مردم به خاطر آوردی قدرت خدای عزّ و جلّ را در فردای قیامت بر خودت و از بین رفتن آنچه از مال ایشان به ایشان داده‌ای و باقی ماندن آنچه به زیان خودت به ایشان داده‌ای، به خاطر آورد. «۲۳»

از ابو بصیر به نقل از امام صادق (ع) رسیده است که می‌گوید: «نزد آن حضرت سخن درباره مردی از این گروه به میان آمد که استاندار جایی شده بود، فرمود: رفتارش با برادران دینی چگونه استی راوی می‌گوید گفتم: خیری نزد او وجود ندارد، فرمود: جای تأسّف است که به کاری که شایسته آنها نیست وارد می‌شوند و هیچ کار خیری برای برادرانشان نمی‌کنند.» «۲۴»

از عليّ بن يقطين نقل شده که گوید: «به امام کاظم (ع) عرض کردم: درباره اعمال این قوم چه می‌فرمایید؟ فرمود: اگر ناگزیر از انجام آنی پس بپرهیز از اموال شیعه امام می‌فرماید: علی به من خبر داد که وی در ظاهر از شیعه مالیات را می‌گیرد و در نهان به ایشان پس می‌دهد.» ۲۵»

از امام صادق (ع) نقل شده است: «هیچ ستم پیشه‌ای نیست، مگر آن که با او مؤمنی است که خدای عزّ و جلّ به وسیله او از مؤمنان دفاع می‌کند، و حال این که او خود در آخرت از همه مؤمنان - به خاطر مصاحبت با ستمگر - کم بهره‌تر است.» ۲۶»

از عليّ بن يقطين نقل شده که می‌گوید: «امام کاظم (ع) به من فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ به همراه سلطان، اولیایی دارد که به وسیله ایشان از اولیای خویش دفاع می‌کند.» ۲۷»

فصل

غزالی گوید: اما از آثار حذیفه گوید: دوری کنید از جاهای فتنه و آشوب برسیدند: آنها چه جاهایی استی گفت: در خانه فرمانروایان، وقتی که یکی از شماها بر

23، 24 و ۲۵ - کافی، ج ۵، ص ۱۰۹، شماره ۱، ۲ و ۵.

26 و ۲۶ - همان مأخذ، ص ۱۰۹، باب شرط من اذن لهم فی اعمالهم، شماره ۵، ۷.

310

امیری وارد می‌شود و به دروغ گفته‌های او را تصدیق می‌کند و آنچه در او نیست درباره او می‌گوید.

ابوذر به سلمه گفت: ای سلمه به در خانه سلطان رفت و آمد نکن، زیرا تو به چیزی از دنیای ایشان نمی‌رسی، مگر این که آنان از دین تو به بالاتر از آن می‌رسند.

عباده بن صامت گوید: دوستی شخص عابد و قاری قرآن، با امیران دورویی، و دوستی وی با توانگران ریا کاری است.

ابوذر گوید: هر که سیاهی قومی را افزون کند - یعنی سیاهی جمعیت ستمگران را بیشتر کند - از ایشان است.

ابن مسعود گوید: مردی بر سلطان به همراه دینش وارد می‌شود اما وقت بیرون شدن بی‌دین بیرون می‌رود! گفتند: چرای گفت زیرا او به بهای غضب خدا، سلطان را راضی می‌کند.

سعید بن مسیب تجارت روغن زیتون داشت و می‌گفت: در این شغل از سلاطین بی‌نیازی است.

وقتی که زهری با سلطان معاشرت داشت یکی از برادران دینی‌اش به وی نوشت:

ای ابو بکر! خداوند، ما و تو را از آشوبها ننگه دارد. تو به حالی در آمده‌ای که سزاوار است هر کس تو را می‌شناسد برایت به درگاه خدا دعا و به تو ترحم کند پیر مردی شده‌ای در حالی که نعمتهای الهی بر دوشت سنگینی می‌کند به دلیل آنچه خداوند از کتاب خود تو را آگاه ساخته و از سنت پیامبرش به تو آموخته است در حالی که چنین نیست خداوند از علما، عهد و پیمان گرفته و ذات مقدس حق تعالی فرموده است: لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ «۲۸» و بدان که آسانترین چیزی که مرتکب شده‌ای و سبکترین گناهی که به گردن گرفته‌ای این است که با وحشت ستمگر انس گرفته‌ای و با نزدیک شدن به کسی که حق را ادا نمی‌کند و باطل را ترک نمی‌گوید در حالی که تو را مقرب ساخته است،
راه

-28 آل عمران / ۱۸۷: که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید.

311

گمراهی را هموار کرده‌ای. آنان تو را قطبی ساخته‌اند که بر محور تو آسیای ظلم و ستمشان می‌چرخد و تو را پلی قرار داده‌اند که از روی تو، به سمت گرفتاری و بلایشان گذر می‌کنند و نردبانی که به اوج گمراهی شان بالا می‌روند، به وسیله تو بر علما، شبهه وارد می‌کنند و دل‌های نادانان را با تو جذب می‌کنند، پس چه بسیار ناچیز است آنچه آنان برای تو آباد ساختند در برابر آنچه به زیان تو ویران کردند! و چقدر زیاد است آنچه از تو گرفتند در برابر آنچه از دین تو که فاسد کردند! پس چه چیز تو را ایمن می‌سازد تا از جمله کسانی باشی که خدای تعالی درباره ایشان فرموده است: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ «۲۹» و همانا تو با کسی سرو کار داری که نادان نیست و نگهبان تو قرار می‌دهد کسی را که غفلت ندارد، بنابراین دین خود را معالجه و درمان کن بیماری در آن راه یافته و زاد و توشه فراهم کن که سفر دوری در پیش داری و هیچ چیز در زمین و در آسمان بر خداوند پوشیده نیست و السلام «۳۰»»

فصل

غزالي گوید: این اخبار و آثار دلیل بر فتنه و انواع فسادى است که در معاشرت با سلاطين وجود دارد، لیکن ما در این باره به تفصیل فقهی مطالب می‌پردازیم تا موارد ممنوع از مکروه و مباح مشخص شود. بنابراین می‌گوییم: کسی که بر پادشاه وارد می‌شود، در معرض آن است که با عملش و یا با سکوتش و یا به سخن و یا با اعتقادش معصیت خدای تعالی کند و از یکی از این حالات خارج نیست.

-29 مریم / 59: اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوت پیروی نمودند.

-30 این نامه به طور مفصل از امام زین‌العابدین علی بن حسین علیهما السلام نقل شده و آن را حسن بن علی بن شعبة حرانی در تحف العقول، ص 274 روایت کرده است. عجب است که غزالی که از ذک نام سید الساجدین و زین‌العابدین (ع) صاحب زبور آل محمد - صحیفه سجادیه - تحاشی دارد! - م.

312

اما عمل، ورود به دربار سلاطين

در بیشتر اوقات با ورود به خانه‌های غصبی و گام نهادن در آنها همراه است و ورود در اینها بدون اجازه مالک حرام است، و این سخن تو را گول نزند که گفته‌اند: این قبیل چیزها را مردم سهل گرفته‌اند مانند یک خرما یا ریزه‌های نانی است که افتاده باشد. آری این حرف در غیر مغضوب درست است، اما در مغضوب درست نیست، زیرا اگر گفته شود که هر نشست اندک چیزی از ملکیت نمی‌کاهد، زیرا این مقدار، جای تسامح دارد، همچنین در عبور از ملک کسی، پس این مقدار تسامح در هر یک از این موارد، در مجموع موارد جریان دارد! در حالی که غصب در مجموع عمل، حاصل می‌شود ولی در یک مورد محل تسامح است، زیرا اگر مالک مطلع شود ناراضی نخواهد بود و اما در صورتی که این موارد جزئی راهی به فراگیری کلّ به صورت مشترک شود پس حکم تحریم به جمیع سرایت می‌کند. بنابراین جایز نیست ملک کسی را - به این اعتماد که هر یک از رهگذران فقط گامی بر می‌دارد و از ملک چیزی کم نمی‌شود - راه عبور قرار داد، زیرا که مجموع ملک را از بین می‌برد نظیر ضربت سبکی که در تعلیم مباح است ولی به شرط یک ضربه بودن اما اگر جمعی باشند و هر کدام ضربتی بزنند باعث قتل شود، قصاص بر همه واجب می‌شود در حالی که هر یک از ضربتها اگر تنها بود، باعث قصاص نمی‌شد پس اگر فرض شود - به طور مثال - ستمگری در جای غیر غصبی

مثل زمین بایری باشد اگر زیر خیمه یا سایبانی از مال خودش باشد که حرام است. ورود به نزد او جایز نیست زیرا این ورود بهره‌مندی از حرام و استفاده از سایه آن است، بنابراین اگر فرض شود که هر کدام از آنها حلال است پس با ورود به آن جا از جهت این که یک ورود است معصیت نباشد و سلام دادن به او نیز گناهی نداشته باشد ولی اگر در برابر او رکوع یا سجده کند و یا در وقت سلام خدمت به صورت قیام بایستد حرام است زیرا تعظیم او برای ظالم به دلیل سیطره او که ابزار کار ستمگران است، و از طرفی تواضع برای ستمگران معصیت است بلکه هر که برای توانگر غیر ظالمی تواضع کند تنها به خاطر توانگری‌اش - نه به جهت دیگری که مقتضی

313

تواضع است - دو سوّم دینش را از دست داده است، پس چگونه است وقتی که برای ظالم تواضع کنی بنابراین جز مجرد سلام چیز دیگری مباح نیست.

اما دست بوسی و خم شدن در خدمت، معصیت است مگر برای ترس از ظالم یا برای امام عادل و یا برای کسی که به دستور دینی استحقاق آن را دارد. بنابراین اگر شخص وارد، تمام اینها را هم که ترک کند و تنها به سلام اکتفا کند، نمی‌تواند روی فرش آنها ننشیند و هر گاه بیشتر اموال ایشان حرام است پس نشستن روی فرش ایشان نیز جایز نیست، این از جهت عمل.

اما سکوت او در مجلس سلاطین بعضی از ظروف طلا و لباسهای ابریشمی را بر تن خودشان و غلامانشان می‌بیند که پوشیدن آنها حرام است، در حالی که هر کس گناهی را ببیند و در برابر آن سکوت کند، او هم در آن گناه شریک است، حتی بعضی از سخنان ایشان را می‌شنود که فحش، دروغ و ناسزا و آزردها است و سکوت در برابر تمام اینها حرام است و لباسهایی که می‌پوشند و غذایی را که می‌خورند می‌بیند و تمام آنچه در اختیار دارند حرام است و سکوت در مقابل آنها جایز نیست پس امر به معروف و نهي از منکر، اگر به عمل نتواند، به زبان بر او واجب است.

پس اگر بگویی او بر جانش بیمناک است، عذرش در سکوت کردن پذیرفته است، این سخن حقّ است لیکن او بی‌نیاز از آن است که خودش را در معرض ارتکاب امر غیر مبایحی قرار دهد، مگر بهانه‌ای داشته باشد، زیرا او اگر بر سلطان وارد نشود و شاهد خلافها نباشد، خطاب به گمان متوجه او نمی‌شود تا این که به وسیله عذر از او ساقط شود. در این جا می‌گوییم: هر که در جایی از فساد، مطلع باشد و بداند که نمی‌تواند آن را بر طرف سازد، جایز نیست در آن جا حضور پیدا کند تا آن فساد در

مقابل او انجام گیرد و او شاهد باشد و سکوت اختیار کند بلکه سزاوار است که از مشاهده آن دوری کند.

اما قول آن است که به ظالم دعا کند و ثناگویی او باشد و یا آنچه از سخن باطل می‌گوید بصراحت یا با تکان دادن سر و یا با شگفتگی چهره‌اش تصدیق کند، یا این که

314

اظهار محبت و دوستی و اشتیاق به دیدار وی کند و یا این که علاقه شدید به طول عمر و بقای وی داشته باشد، زیرا او بیشتر وقتها تنها به سلام دادن اکتفا نمی‌کند، بلکه حرف می‌زند و سخنانش از چند صورت بیرون نیست، یا دعا برای اوست که جایز نیست، مگر این که بگوید: خدا تو را اصلاح کند! و یا خدا تو را به کارهای نیک موفق بدارد! و یا خداوند عمر تو را در طاعت خود طولانی گرداند! و نظایر اینها و اما دعا به این که خدا تو را نگه دارد و عمر طولانی دهد، و دعا برای طول بقا و وفور نعمت با خطاب به عنوان مولی و نظیر آن جایز نیست. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس برای بقای ظالمی دعا کند در حقیقت دوست دارد که خدا را روی زمین معصیت کنند»، «۳۱» پس اگر از دعا بگذرد به ثنا گویی برسد و چیزهایی بگوید که در او نیست، دروغگو، منافق و گرامی‌دارنده ظالم خواهد بود که این هر سه معصیت است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا در وقت مدح فاسق خداوند به غضب می‌آید.» «۳۲»

و در خبر دیگری آمده است: «هر که ظالمی را احترام کند، در حقیقت به نابودی اسلام کمک کرده است.» «۳۳»

اگر از این هم تجاوز کند و به تصدیق گفته‌ها و پاک شمردن هر عملی که او انجام می‌دهد برسد، به خاطر تصدیق و کمک به ظالم، گنهکار خواهد بود، زیرا پاک دانستن اعمال و ثناگویی آنها کمک است و کمک بر معصیت، تشویق است برای تمایل به معصیت، همان طوری که تکذیب و مذمت و تقبیح، منع از معصیت و تضعیف انگیزه‌های ظلم است و کمک بر معصیت، خود معصیت است و لو به جزئی از کلمه باشد و اگر از این حد هم بگذرد و به اظهار محبت و اشتیاق به دیدار و طول عمر او برسد، اگر به دروغ اظهار کند، هم معصیت دروغ و هم نفاق را مرتکب شده است و اگر راست

32- این حدیث را ابن عدی در الکامل و ابویعلی و بیهقی در الشعب از قول انس - به طوری که در المغنی آمده - به سند ضعیفی نقل

کرده‌اند.

33- در هیچ مأخذی به این حدیث برخورد نکردم.

315

بگوید، به دلیل دوست داشتن بقای ظالم معصیت کرده است، و حال آن که حق وی آن است که به خاطر خدا به او خشم و کین بورزد، پس خشم در راه خدا واجب است در حالی که فرد دوستدار گناه و راضی به معصیت، خود گنهکار است، و هر کس ظالمی را دوست بدارد اگر به خاطر ستمگری‌اش دوست بدارد، به سبب همین دوستی گنهکار است و هر کس به دلیل دیگری او را دوست بدارد باز هم گنهکار است از آن جهت که چرا بغض او را در دل ندارد در صورتی که بر او واجب است برای خدا او را مبعوض بدارد و اگر در کسی خوبی و بدی جمع باشد لازم است او را به خاطر آن خوبی دوست و به خاطر آن بدی دشمن بدارد، و در آینده - در کتاب اخوة المتحابین فی الله - علت جمع بین حب و بغض خواهد آمد، اگر از تمام این حرفها بر کنار باشد - در صورتی که بعید است - از فسادی که به دل راه پیدا می‌کند، سالم نمی‌ماند، زیرا او می‌بیند که طرف در وسعت نعمت است و نعمت خدا را بر خود ناچیز می‌شمرد، و نهی رسول خدا را بی‌اهمیت تلقی می‌کند که فرمود: «ای توده مهاجران بر دنیاداران وارد نشوید که باعث خشم روزی می‌شود.» «۳۴» این مطلب به علاوه این که دیگران در ورود به ستمگران از او پیروی می‌کنند و خود باعث ایجاد سیاهی لشکر برای ستمگران و آبرو دادن به ایشان می‌شود، اگر از کسانی باشد که باعث آبرومندی است و تمام اینها یا مکروهند و یا حرام و ورود بر سلاطین جز به خاطر یکی از دو عذر جایز نیست: یکی از جهت خود آنها امر اجباری باشد نه امر احترامی و بداند که اگر خود داری کند او را اذیت خواهند کرد و یا این که مردم بر طاعت آنان نخواهند بود و امر سیاست به هم خواهد خورد که در این صورت اجابت واجب است به خاطر اطاعت مردم و رعایت مصلحت خلق تا این که حکومت مضطرب نشود. «۳۵» دوّم این که ورود او به جهت دفع ظلم از مسلمان دیگر یا از

34- در هیچ جا به این حدیث برخورد نکردم جز این که حاکم و بیهقی در الشعب نقل کرده‌اند: «کمتر بر ثروتمندان وارد شوید که آن موجب

تحقیر کردن نعمتهای خدای عزوجلّ از سوی شماست.»

35- این نظر غزالی علاوه بر این که هیچ دلیل عقلی و نقلی بر تأیید آن وجود ندارد بلکه آیات و روایاتی >

خودش، از باب ولاییتی که دارد و یا از باب داد خواهی باشد، این دو مورد را اجازه داده‌اند به شرط این که دروغ نگویید و ثناگو نباشد و از نصیحتی که انتظار پذیرفتن آن می‌رود، دریغ نوزد، این بود حکم ورود بر سلاطین.

حالت دوم:

آن است که پادشاه برای دیدار او برود. در این صورت جواب سلام واجب است اما قیام و احترام به او، در برابر احترام او، احترام کردن حرام نیست زیرا او به خاطر بزرگداشت علم و دین استحقاق ستایش دارد چنان که به خاطر ظلم و ستمش مستحق دوری کردن است. پس احترام در برابر احترام و پاسخ به سلام لازم است لیکن بهتر آن است که اگر با او در خلوت است، از جا بلند نشود تا عزت دین و حقارت ظلم را بدان وسیله به او ابراز کند و خشم خودش را به خاطر دین و اعراضش را از کسی که از خدا اعراض کرده است و در نتیجه خدا هم از او اعراض کرده، بروز دهد. اما اگر سلطان با جمعی وارد شود، مراعات حشمت استناداران و دولت مردان، در میان رعیت دارای اهمیت است، در این صورت با این نیت از جا بلند شدن اشکالی ندارد و اگر بداند که این عملش پیامد فاسدی در میان رعیت ندارد و از خشم سلطان آزاری به او نمی‌رسد، احترام نکردن به صورت از جا برخاستن، بهتر است. وانگهی بر او واجب است پس از انجام ملاقات او را نصیحت کند. پس اگر مرتکب عملی می‌شود که از حرمت آن بی‌خبر است و او توقع دارد که اگر از حرمت آن آگاه شود، آن را ترک می‌کند باید او را آگاه کند که این کار واجب است و اما ذکر حرمت چیزی از قبیل می‌گساری و ستمگری که او حرام بودن آن را می‌داند بی‌فایده است. بلکه بر او لازم است از گناهی که مرتکب می‌شود او را بترساند در صورتی که احتمال می‌دهد ترساندن در او مؤثر خواهد بود و نیز لازم است که او را به راههای مصلحت ارشاد کند - اگر راهها را مطابق

< که قبلاً گذشت آن را رد می‌کند و با سخنان خود ایشان در صفحات پیش تناقض دارد، پر واضح است که اجابت فقها و علما از سلاطین و حاکمان جور باعث تثبیت حکومت آنها و اطاعت و انقیاد رعیت گشته و سیاست ظلم برقرار خواهد ماند. البته به دلیل خطر جانی و از باب تقیه (چنان که عقیده شیعه است) قابل قبول است و اگر نه به این دلیل واهی - یعنی به خاطر مضطرب نشدن امر سیاست - دور از واقعیت است. - م.

شرع می‌شناسد به نحوی که مقصود ظالم بدون معصیت حاصل می‌شود - تا او را بدان وسیله از رسیدن به هدف به وسیله ظلم باز دارد، پس در این صورت بر او واجب است در جایی که نمی‌داند، آگاهی دهد و در آنچه گستاخ و بی‌باک است او را بترساند، و به آنچه از آن غفلت دارد - به وسیله چیزی که از ظلم بی‌نیازش کند - ارشاد کند. پس این سه امر، وقتی که احتمال می‌دهد سخنش در آن موارد مؤثر است، بر او لازم است و نیز بر هر کسی که با عذر یا بدون عذر بر سلطان وارد شود، رعایت این امور لازم است.

محمد بن صالح می‌گوید: نزد حماد بن سلمه بودم، متوجه شدم که در خانه وی جز یک حصیری که او بر روی آن نشسته و قرآنی که تلاوت می‌کند و انبانی که غذایش را داخل آن می‌گذارد و آفتابه‌ای که وضو می‌گیرد چیز دیگری نیست، ناگهان در را زدند، معلوم شد محمد بن سلیمان است، اجازه داد، او وارد شد و در مقابل وی نشست، پرسید:

مرا چه می‌شود وقتی که تو را می‌بینم. تمام وجودم را ترس فرا می‌گیرد می‌گفت:

برای این که رسول خدا (ص) فرمود: «همانا عالم اگر هدفش از علم، ذات مقدس خدا باشد، همه چیز او را تعظیم کند.» «۳۶» سپس چهل هزار درهم که به همراه خود آورده بود بر او عرضه کرد و گفت: اینها را بگیر و استفاده کن، حماد گفت: آنها را به کسانی که از آنان به ستم گرفته‌ای باز گردان. محمد بن سلیمان گفت: به خدا سوگند، جز آنچه به ارث برده‌ام به شما نمی‌دهم جواب داد: نیازی به آنها ندارم. او گفت: بگیرد و (به مستحقان) تقسیم کنید. حماد گفت: شاید من اگر در تقسیم، به عدالت رفتار کنم کسی که چیزی از آن مبلغ نرسیده است بگوید: او در تقسیم، عدالت را جاری نکرده و درباره من دچار گناه شود بنابراین، آنها را از من دور کنید.

حالت سوم:

آن است که از سلاطین کناره بگیرد و آنها را نبیند و آنها هم او را نبینند، و این امر لازم است، زیرا سلامت جز در این صورت ممکن نیست. بنابراین باید

36- به مأخذ این حدیث برخورد نکردم. عراقی می‌گوید: «ابوالشیخ در کتاب الثواب از حدیث واثله بن اسقع نقل کرده است «هر که از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او بترساند» و عقیلی نیز نظیر آن را از حدیث ابوهریره در کتاب الضعفاء نقل کرده است و هر دو حدیث منکرند.»

به خاطر ظلم و ستم ایشان، بغض آنان را در دل داشته باشد و بقای آنها را نخواهد و ثناگویی آنها نباشد و از حال آنها نپرسد و به اطرافیان آنان نزدیک نشود و بر آنچه به خاطر مفارقت ایشان از دست می‌دهد، تأسف نخورد. توضیح مطلب این که هر گاه امر ایشان از ذهنش بگذرد، اگر از آنها غفلت کند چه بهتر و هر گاه امر ایشان و در ناز و نعمت بودن آنها از ذهنش بگذرد با یاد خدا آنها را از ذهنش محو کند و به آنچه حاتم اصم گفته است عمل کند: «همانا بین من و پادشاهان یک روز فاصله است، اما دیروز، لذت‌ش (گذشته) و آنها نمی‌یابند و در فردا هم من، و هم ایشان در هراسیم، و آن روزی که فاصله داریم امروز است و شاید آن روز، امروز نباشد.» و به آنچه ابو درداء گفته است نیز عمل کند: «مالداران می‌خورند، ما هم می‌خوریم و می‌آشامند ما هم می‌آشامیم و می‌پوشند، ما هم می‌پوشیم، آنها اموال زیادی دارند که به آنها نگاه می‌کنند و ما هم با ایشان به آن اموال نگاه می‌کنیم، و حساب آن مالها با ایشان است ولی ما از حساب بر کناریم.» بنابراین هر کسی که از ظلم و ظالم و معصیت گنهکاری اطلاع کامل داشته باشد، شایسته است که مقام و منزلت او را به این جهت در دل خود پایین بیاورد این امر واجبی است بر او، زیرا هر عمل ناپسندی که از او صادر شود، از مقام و منزلت او در قلب کم می‌شود و معصیت مستحق ناپسندی است زیرا معصیت یا مورد غفلت است، یا مورد رضایت و یا کراهت، با وجود علم و آگاهی، غفلت معنی ندارد و دلیلی برای رضایت نیست پس ناگزیر معصیت مورد کراهت است، بنابراین جنایت هر کسی بر حق خدا همانند جنایت او بر حق تو است.

پس اگر بگویی: نارضایتی در تحت اختیار نیست، پس چگونه واجب می‌شود

می‌گوییم: چنین نیست، زیرا به ضرورت طبع، دوست، آنچه را که نزد محبوبش ناپسند باشد نمی‌پسندد و مخالف آن است، و البته کسی که از معصیت خدا ناراضی نیست خدا او را دوست نمی‌دارد و دوست نمی‌دارد خدا را کسی که معرفت او را ندارد و حال آن که معرفت خدا واجب و محبت خدا نیز واجب است، و هر گاه کسی خدا را دوست بدارد،

نمی‌پسندد آنچه را او نپسندد و می‌پسندد آنچه را او بیسندد، توضیح این مطلب در کتاب محبت و رضا خواهد آمد.

اگر بگویی: علمای پیشین بر سلاطین وارد می‌شدند، می‌گوییم: آری نخست از ایشان آداب ورود را بیاموز سپس وارد شو. نقل کرده‌اند که هشام بن عبد الملک به قصد حج، راهی مکه شد و چون وارد مکه شد، گفت: مردی از صحابه پیامبر (ص) را نزد من آورید، گفتند: همگی از دنیا رفته‌اند، گفت: بنابراین از تابعین کسی را بیاورید، پس طاووس یمانی را آوردند. طاووس همین که وارد شد، کفشش را کنار فرش خلیفه از پا در آورد و به عنوان امیر المؤمنین بر او سلام نداد لیکن گفت: سلام بر تو و به کنیه او را خطاب نکرد و در مقابل او نشست و گفت: چگونه هستی ای هشامی هشام به قدری خشمگین شد که تصمیم گرفت او را بکشد، به او گفتند: تو در حرم خدا و حرم رسول خدا هستی، چنین چیزی ممکن نیست، پس گفت: ای طاووس چه باعث شد که تو چنین رفتار کردی گفت: مگر من چه کردمی هشام بیشتر بر سر خشم و غیظ آمد، گفت:

کفشهایت را در حاشیه بساط من در آوردي و دست مرا نبوسيدي و به عنوان امير المؤمنین به من سلام ندادي و با کنیه مرا مخاطب قرار ندادي و بدون اجازه در برابر من نشستي و گفتي: چگونه هستی ای هشامی طاووس گفت: اما در آوردن کفشم را در کنار بساطت، من هر روز در مقابل ربّ العزّة پنج مرتبه کفشم را بیرون می‌آورم در حالی که او مرا عقوبت نمی‌کند و بر من خشم نمی‌گیرد و اما سخن تو که گفتي: چرا دست مرا نبوسيدي من از علي (ع) شنیدم که می‌فرمود: بر هیچ مردی روا نیست دست کسی را ببوسد، مگر دست زنش را از روی شهوت و یا دست فرزندش را از روی شفقت و اما این سخن تو که چرا به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام ندادي، چون تمام مردم به فرمانروایی تو راضی نیستند از این رو من نخواستم دروغ بگویم و اما سخن تو که گفتي

مرا با کنیه‌ام خطاب قرار ندادي، زیرا خدای تعالی اولیای خویش را با اسم نام برده و گفته است: ای داوود، ای یحیی، ای عیسی، در صورتی که دشمنان خویش را با کنیه یاد کرده و گفته است: دستهای ابو لهب بریده باد، و اما سخن تو که گفتي: در حضور من نشستي، همانا من از علي (ع) شنیدم که می‌فرمود: هر گاه خواستی مردی از اهل دوزخ را ببینی به مردی نگاه کن که نشسته باشد، در حالی که پیرامونش گروهی ایستاده‌اند.

آن گاه هشام گفت: مرا موعظه کن طاووس گفت: من از علي (ع) شنیدم که می فرمود: «در جهنم مارهایی است همانند کوههایی مرتفع و عقربهایی همچون استران که می گزند هر امیری را که در میان رعیتش به عدالت عمل نکند.» وی سپس از مقابل هشام برخاست و فرار کرد و پنهان شد.

مالک بن دینار بر امیر بصره وارد شد و گفت: ای امیر در یکی از کتابها خواندم:

نادان تر از پادشاه کیستی و نادان ترین فردی که معصیت مرا مرتکب می شود کیستی و مغرورترین کسی که او، نسبت به من مغرور است کیستی ای چوپان بد، من به تو گوسفندان سالم و فربهی را دادم و تو گوشتها را خوردی و پشمهایی آنها را پوشیدی و استخوان متحرکی را باقی گذاشتی. پس امیر گفت: آیا می دانی که چه چیز تو را بر ما گستاخ می کند و ما را از تو دور می سازد مالک جواب داد: نه، امیر گفت: خدا، سپس طمع اندک به سوی ما و نگرفتن آنچه در دست ماست.

عمر بن عبد العزیز با سلیمان بن عبد الملک ایستاده بودند. سلیمان صدای غرش ابر را شنید، بی تابي کرد و سینه اش را روی قربوس زین گذاشت عمر گفت: این صدای رحمت خداست پس چگونه خواهی بود وقتی که صدای عذاب خدا را بشنوی سپس سلیمان به مردمی که در عرفه حاضر بودند نگاه کرد و گفت: چقدر مردم زیادند! عمر گفت: دشمنان تو هستند یا امیر المؤمنین، سلیمان گفت: خدا تو را به ایشان مبتلا گرداند! نقل کرده اند که سلیمان به مدینه وارد شد و قصد مکه داشت، کسی را به دنبال ابو حازم فرستاد و او را طلبید. همین که وارد شد، گفت: ای ابو حازم چرا ما از مرگ

321

ناخشنودیمی جواب داد: چون شما خانه آخرتتان را خراب کرده اید و دنیا را آباد ساخته اید از این رو نمی خواهید که از جای آباد به جای خراب منتقل شوید، گفت: ای ابو حازم ورود به درگاه خدا چگونه استی جواب داد: اما نیکو کار مثل مسافری است که به نزد خانواده اش بر می گردد و اما بدکار مانند بنده گریخته ای است که بر مولایش وارد می شود. سلیمان با شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: نمی دانم وضع من، در نزد خدا چگونه استی ابو حازم گفت: خودت را بر کتاب خدای عز و جل عرضه کن آنجا که می فرماید: **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**. «۳۷» سلیمان گفت: پس رحمت خدا کجا می رودی جواب داد: به نیکو کاران نزدیک است آنگاه سلیمان پرسید:

ابو حازم! کدام بنده خدا گرامی تر استی گفت: اهل مروّت و تقوا پرسید: کدام عمل از همه اعمال بالاتر استی جواب داد: ادای واجبات با اجتناب از محرّمات، پرسید: کدام دعا مسموع تر استی گفت: سخن حق در نزد کسی که از او می ترسی و در عین حال امیدواری گفت: کدام یک از مؤمنان هوشیارترندی جواب داد: مردی که به دستور خدا عمل کند و مردم را به طاعت خدا بخواند پرسید: کدام مؤمن از همه زیانکارتر استی

جواب داد: مردی که به خاطر برادرش که ستمگر است مرتکب گناه شود، از این رو آخرتش را به دنیای دیگری فروخته است. سلیمان گفت: درباره کار ما چه می گویی

ابو حازم گفت: اگر ممکن است مرا عفو کنیدی گفت: ممکن نیست ولی نصیحتی ما را بکنید، ابو حازم گفت: یا امیر المؤمنین پدران تو با شمشیرها بر مردم مسلط شدند و به زور، بدون مشورت با مسلمانان زمام امور را به دست گرفتند، حتی افراد زیادی را به قتل رساندند و آنها از دنیا رفتند، پس اگر آنچه را آنها گفتند و آنچه را مردم به ایشان گفتند، درک می کردی کافی بود. مردی از اهل مجلس رو به ابو حازم کرد و گفت: بد حرفی زدی! ابو حازم گفت: خدای تعالی از دانشمندان پیمان گرفته است تا حقیقت را برای مردم بیان کنند و پوشیده ندارند. سلیمان گفت: چگونه ما این فساد را اصلاح کنیم

-37 انفطار / ۱۳ و ۱۴: مسلماً نیکان در نعمت فراوانی هستند و بدکاران در دوزخند.

322

ابو حازم جواب داد: از حلال به دست آوری و در جای حق قرار دهی، سلیمان گفت: چه کسی توان چنین کاری را داردی جواب داد: کسی که خواهان بهشت است و از آتش دوزخ می ترسد. سلیمان گفت: برایم دعا کن، ابو حازم گفت: خدایا اگر سلیمان دوست تو است او را در دنیا و آخرت، به بهشت بشارت ده، و اگر دشمن تو است، موی بالای پیشانی او را بگیر و او را به آن جا که می پسندی و راضی هستی وارد کن. سلیمان گفت:

مرا نصیحت کن، گفت: سفارش می کنم تو را و مختصر می گویم: پروردگارت را بزرگ و منزّه شمار، مبادا آن جایی تو را ببیند که نهی فرموده و آن جا که امر کرده است تو را نبیند.

عمر بن عبد العزیز به ابو حازم گفت: مرا موعظه کن، ابو حازم گفت: به بستر خواب برو سپس مرگ را بالای سرت قرار ده، و آنگاه ببین چه حالتی را دوست داری که آن ساعت در آن حال باشی پس هم اکنون آن را بگیر و ببین چه را دوست نداری که آن ساعت در آن وضع باشی پس الآن آن را ترک کن چرا که شاید آن ساعت نزدیک باشد.

مردی بیابان نشین بر سلیمان وارد شد، سلیمان گفت: ای مرد حرفت را بزن! گفت:

یا امیر المؤمنین! من سخنی را به تو می گویم و تو حوصله کن هر چند ناراضی باشی، چون به دنبال آن چیزی است که اگر بپذیری باعث خشنودی تو خواهد بود، سلیمان گفت: ای مرد بیابانی ما در تحمل سخن کسی که امید به خیر خواهی اش نداریم و از فریبکاری اش در امان نیستیم حوصله به خرج می دهیم، پس چگونه به کسی که از فریبش در امانیم و به خیر خواهی اش امیدواریم گوش فرا نمی دهیم گفت: یا امیر المؤمنین! مردانی دور تو را گرفته اند که از اختیارشان به نفع خودشان سوء استفاده می کنند، و دینشان را به دنیایشان و رضای تو را به غضب پروردگارشان فروخته اند. درباره خدا از تو می ترسند ولی در کار تو از خدا نمی ترسند، با آخرت در ستیزند و با دنیا سازگار، پس تو نباید آنها را بر چیزی که خدا تو را بر آن امین دانسته است امین شماری، زیرا آنان هرگز در تضییع امانت و سرکوب و ظلم و ستم امت کوتاهی نمی کنند و تو در برابر گناهی که آنان مرتکب

323

می شوند مسؤولی، ولی آنان نسبت به عمل تو مسؤول نیستند. بنابراین دنیای ایشان را با ضایع کردن آخرت خویش آباد نکن، زیرا مغربترین مردم کسی است که آخرت خویش را به دنیای دیگران بفروشد. سلیمان پس از شنیدن این سخنان گفت: ای اعرابی تو زبانت را گشودی که از شمشیرت برنده تر بود! گفت: آری یا امیر المؤمنین، اما این سخن به نفع شما بود، نه به زیان شما.

نقل کرده اند که ابو بکره بر معاویه وارد شد و گفت: ای معاویه بدان که در هر روزی که از عمر تو می گذرد و در هر شبی که بر تو فرا می رسد، از دنیا جز دوری و از آخرت جز نزدیکی بر تو افزوده نمی شود و به دنبال تو جوینده ای است که از دست او خلاصی نداری و نشانه ای برای تو قرار داده است که از آن نمی گذری و چقدر زود آن حد و نشان فرا می رسد! و چه نزدیک است که آن جوینده به تو برسد! و همانا دنیایی که ما در آن هستیم فانی و آخرتی که سرانجام کار ما به سوی اوست باقی است اگر کار خیر کرده باشیم پاداش خیر و اگر شر باشد جزای شر می دهند.

این چنین بوده است ورود دانشمندان بر پادشاهان مقصودم از دانشمندان علمای آخرت است، اما علمای دنیا وارد می‌شوند تا به دل‌های سلاطین تقرّب یابند و آنها را به بی‌بندباری رهنمون باشند و با لطایف الحیل راه‌های گسترده‌ای را استنباط کنند که با هدف‌های ایشان موافق باشد و اگر در مقام موعظه نظیر ما سخنانی را بگویند هدفشان اصلاح نیست، بلکه جاه طلبی و کسب توجه سلاطین است و در این کار دو فریبکاری وجود دارد که نادانان را فریب می‌دهد: یکی آن که وانمود می‌کنند که قصدشان از ورود بر سلاطین اصلاح ایشان با موعظه و نصیحت است، بلکه امر را بر خودشان مشتبه می‌کنند و انگیزه ایشان میل باطنی آنها به شهرت و تحصیل معرفت در نزد ایشان است و نشانه راستی در اصلاح طلبی آن است که اگر همان موعظه را کس دیگری از دانشمندان نظیر ایشان عهده‌دار شد و مورد قبول افتاد و اثر صلاح و نیکی به وسیله او پدید آمد شایسته است که بدان جهت او خوشحال شده باشند و شکر خدا را به جا آورند که آن

324

عالم این مهم را کفایت کرده است، مثل کسی که باید بیمار سختی را معالجه می‌کرد و دیگری به معالجه او اقدام کرده است آن سخن بسیار خوشحال می‌شود، و اگر تصادفا سخن خود را بر سخن دیگران برتری می‌دهند، پس ایشان مغرورند، دوم آن که گمان می‌برند که هدفشان شفاعت برای دفع ظلم از مسلمانی است و این نیز زمینه‌ای برای غرور است در صورتی که معیار آن است که گفته شد.

فصل

سپس غزالی مسائلی را درباره احوالی که در اثر معاشرت با سلاطین و مباشرت با اموالشان عارض می‌شود ذکر کرده، و در مورد حرمت معامله با ایشان و قضات و کارگزاران و خدمتکارانشان مبالغه کرده است، بر اساس قاعده‌ای که خودش مطرح کرده مبنی بر این که هر مالی که بیشترش حرام باشد حرام است و در آن باره اخبار زیادی از پیشینیان نقل کرده. سپس می‌گوید: این مبالغه و هشدار پیشینیان نسبت به معامله با فاسقان و بازرگانان و جواهرتراشان و سنگ‌تراشان و صاحبان حمام و ریختگران و رنگرزان و پیشه‌وران با غلبه فسق و دروغ بر ایشان بلکه با کفّار ذمی نقل نشده است، و تنها درباره ستمگران بویژه کسانی که مال یتیمان و بیچارگان را می‌خورند و همواره مسلمین را می‌آزارند، آمده است یعنی کسانی که به نابود کردن نشانه‌های دین و شعائر اسلامی کمک می‌کنند و علت این امر آن است که معصیت به دو قسم لازم و متعدی تقسیم می‌شود، و فسق از گناهان لازم

است که به دیگران تجاوز نمی‌کند. همچنین کفر که جنایتی در حق خدای تعالی است و حساب آن نیز با خداست و اما معصیت والیان به سبب ظلم، متعددی است و کار ایشان بدان سبب دشوار می‌شود، و به مقدار گستردگی ظلم و عمومیت تعدی و تجاوز عذاب خدا بیشتر شامل حال آنها می‌شود. بنابراین باید هر چه بیشتر از ایشان و معامله با ایشان دوری جست، پیامبر (ص) فرمود: «به پاسبان

325

می‌گویند تازیانه‌ات را بگذار و وارد آتش دوزخ شو.» «۳۸»

و نیز فرمود: «از علامتهای قیامت مردانی هستند که همراهشان تازیانه‌هایی است مانند دم گاو.» «۳۹» پس این است حکم ایشان و هر که آنها را شناخت، شناخته است و هر که نشناخته است، نشانی هر یک از آنها لباس و سبیل بلند و سایر اشکال معروف می‌باشد. پس هر کس با آن شکل دیده شد باید از او دوری کرد، و آن از باب بدگمانی نیست، زیرا او خود بر خویشتن ستم کرده است که به لباس و شکل آنان در آمده و هم زی بودن دلیل بر همدلی است و دیوانگی نمی‌کند، مگر دیوانه و خود را نظیر بد کاران نشان نمی‌دهد، مگر آدم بد کار آری گاهی آدم تبه‌کار با درستکار اشتباه می‌شود، در نتیجه خود را شبیه شایستگان وانمود می‌کند اما شخص صالح ممکن نیست خودش را مثل فاسدان بنمایاند، زیرا این خود باعث افزون نمودن جمعیت ایشان است و قول خدای تعالی: **الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ** «۴۰» درباره گروهی از مسلمانان که با جماعت مشرکان زیاد معاشرت داشتند، نازل شده است، و روایت شده: «خدای تعالی به یوشع بن نون وحی کرد که من چهل هزار تن از نیکان و شصت هزار تن از بدان قوم تو را هلاک خواهم کرد عرض کرد: پروردگارا نیکان را چرا ای فرمود: برای این که ایشان هرگز به خاطر خشم من، خشمگین نشدند و با بدان می‌خوردند و می‌آشامیدند» با این حدیث معلوم می‌شود که بغض ستمگران و خشم بر ایشان به خاطر خدا واجب است.

ابن مسعود از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: «خدای تعالی دانشمندان بنی اسرائیل را لعنت کرده است از آن رو که در زندگی‌شان با ستمگران معاشرت داشتند.» «۴۱»

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایتی در کتاب تهذیب از محمد بن مسلم نقل شده که

38- این حدیث را ابویعلی از حدیث انس نقل کرده است و در سلسله آن عبیس بن میمون است که به گفته مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۴ فردی متروک است.

39- این حدیث را حاکم در ج ۴، ص ۴۳۶ کتاب الفتن و الملاحم از حدیث ابوهریره نقل کرده است.

40- نحل / ۲۸: همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که به خود ستم کرده بودند.

41- این حدیث را عبد بن حمید و ابوالشیخ و طبرانی نقل کرده است و ابن مردویه از ابن مسعود به صورت مفصل نظیر آن را نقل کرده است، به درالمنثور، ج ۲، ص ۳۰۰ مراجعه کنید.

326

می‌گوید: امام باقر و امام صادق (ع) مرا در حالی که نزد قاضی مدینه نشسته بودم، دیدند.

فردای آن روز خدمت آن حضرت رسیدم. فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این قاضی مرا احترام می‌کند چه بسا اتفاق می‌افتد که من با او می‌نشینم. فرمود: چه چیز باعث ایمنی تو می‌شود اگر لعنت خدا نازل شود و تمام اهل مجلس را فرا گیرد؟ «۴۲» از یونس بن یعقوب نقل شده که می‌گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «در ساختن مسجد هم به ایشان کمک نکن.» «۴۳»

از آن حضرت نقل است: «هر که نامش در دفتر فرزندان سابع باشد، خداوند او را در روز قیامت، خوک محشور می‌کند.» «۴۴»

کلمه سابع در این حدیث کنایه از عباس است و امام (ع) به دلیل تقیه آن را وارونه کرده است. قبلا اخبار دیگری در این زمینه از کافی نقل کردیم.

غزالی گوید:

باب هفتم در مسائل متفرقه‌ای که بسیار مورد نیازند

می‌گوییم: چون مسائلی را که غزالی در این باب، ذکر کرده است بر اساس اصول عامه بود، ما از ذکر آنها خود داری کردیم جز یک مسأله مهم که ما آن را در یک فصل ذکر می‌کنیم و به جای آنچه ترک گفتیم، مسائل پراکنده‌ای در حلال و حرام از اخبار اهل بیت (ع) در فصل دیگری نقل می‌کنیم.

42- تهذیب، ج ۲، ص ۶۹.

43- همان مأخذ، ص ۱۰۲.

44- همان مأخذ، ص ۱۰۰.

327

فصل اول: درباره مسأله‌ای که غزالی ذکر کرده است.

از فرق بین رشوه و هدیه پرسیدند: با این که هر یک از اینها از روی رضا انجام می‌گیرد و هیچ کدام بی‌هدف نیست، در حالی که یکی از آنها حرام است و دیگری حرام نیستی گفتم: هیچ مصرف‌کننده مالی هرگز آن را مصرف نمی‌کند مگر برای هدفی یا اخروی مانند اجر و ثواب و یا دنیوی، و هدف دنیوی یا برای مال است، یا کار و کمک بر مقصود معینی و یا تقرّب به قلب کسی که هدیه می‌دهد تا محبت او را جلب کند آن هم یا خود محبت، هدف است و یا برای رسیدن به وسیله آن محبت، به عوضی که در پی آن است. بنابراین اقسام حاصل از این چهار مورد، پنج قسم است: اول، آن مالی است که هدف از آن اجر اخروی است و آن هم یا چنان است که شخص مورد مصرف مال محتاج است، یا عالم است و یا یک انتساب دینی دارد و یا فرد شایسته دینداری است، بنابراین آن جا که گیرنده می‌داند که به خاطر حاجتش به او می‌دهند، گرفتن آن مال، در صورتی که محتاج نباشد بر او روا نیست و موردی که شخص بدانند به خاطر شرافت نسبش چیزی می‌دهند، اگر بدانند که در دعوی نسبش

دروغگوست بر او حلال نیست و آنچه برای علم کسی به او می‌دهند، روا نیست که دریافت کند، مگر در علم چنان باشد که دهنده مال می‌پندارد به این ترتیب که کمالی در علم برای او تصوّر کرده است به حدّی که این تصور او را وادار به تقرّب کرده است اگر او کمال نداشته باشد دریافت مال بر او حلال نیست، و آنچه به خاطر دینداری و نیکی‌اش می‌دهند اگر در باطن فاسق باشد به طوری که اگر بخشنده مال از فسق او آگاه باشد آن مال را ندهد، گرفتن مال بر او روا نیست و کمتر اتفاق می‌افتد که فرد صالحی به گونه‌ای باشد که اگر باطنش بر ملا شود، دلها همچنان به او علاقمند بماند و البته خداوند زشتی را می‌پوشاند اوست که مردم را با هم دوست می‌کند و اشخاص پرهیزگار، کسی را در خرید، وکیل قرار می‌دهند که مردم نشناسند وکیل آنهاست تا در فروش سهل انگاری نکنند، از ترس این که مبادا به

نام دین استفاده کرده باشند، زیرا آن کار خطرناکی است در حالی که تقوا امر نهانی است مثل علم، نسب و فقر نیست. بنابراین سزاوار است تا امکان دارد به نام دین چیزی را نگیرند. دوّم چیزی که مقصود از آن هدف معین دنیوی است مثل فقیری که به ثروتمندی هدیه می‌دهد در حالی که چشم به خلعت او دارد، پس این بخششی است مشروط به اجر و مزد و حکم آن بر کسی پوشیده نیست و تنها در آن صورت حلال است که اجر و مزد مورد نظر ادا شود و شرایط عقد موجود باشد.

می‌گوییم: در حدیث حسن (نوعی از حدیث) از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: ربا دو نوع است: یک ربایی که می‌خورند و دیگر ربایی که نمی‌خورند اما ربایی که می‌خورند همان است که به مردی هدیه می‌دهی و از او اجر و مزد بالاتری را خواستاری، این همان ربایی است که می‌خورند و آن است قول خدای تعالی: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُوهَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ»^۱ و اما ربایی که نمی‌خورند، همان است که خدای متعال از آن نهی فرموده و وعده آتش دوزخ بر آن داده است. «۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هدیه سه نوع است: ۱- هدیه برای دریافت هدیه دیگر، ۲- هدیه به عنوان رشوه، ۳- هدیه‌ای که برای خدای تعالی است.»

از اسحاق بن عمار نقل شده که می‌گوید: «عرض کردم مرد فقیری، به من هدیه‌ای می‌دهد به طمع چیزی که نزد من است، پس آن را می‌گیرم ولی چیزی به او نمی‌دهم، آیا این هدیه بر من حلال استی فرمود: آری، هدیه برای تو حلال است، لیکن از این که خواسته او را برآوری خود داری نکن.» «۴»

1- روم / ۳۹: آنچه را به ع نوان ربا می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی خواهد یافت.

2- کافی، ج ۵، ص ۱۴۵، شماره ۶.

3- همان مأخذ، ص ۱۴۱، شماره ۱.

4- همان مأخذ، ص ۱۴۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ ظاهر روایت آن است که عوض واجب نیست و >

از آن حضرت نقل شده است: «درباره مردی پرسیدند که به کسی رشوه می‌دهد تا از منزلش بیرون رود و خود ساکن آن جا شود، فرمود: اشکالی ندارد.»^۵»

غزالی گوید: سوم آن که مقصود از هدیه، کمک به فعل معینی باشد مثل کسی که محتاج سلطان است، به وکیل و نماینده‌اش و کسی که منزلتی نزد او دارد، هدیه‌ای می‌دهد و این هدیه به شرط پاداش و از قرینه حال معلوم می‌شود پس به آن عمل که به خاطر آن هدیه را می‌دهند، دقت می‌شود، اگر حرام بود مثل سعی و کوشش در راه دریافت مقرری ماهیانه حرام و یا ظلم به کسی و جز اینها گرفتن آن هدیه حرام است و اگر آن عمل واجب باشد، مانند دفع ظلم معینی بر کسی که قدرت بر آن را دارد یا شهادت معینی است، پس آنچه می‌گیرد حرام است و آن رشوه‌ای است که شکی در حرمت آن نیست، و اگر مباح باشد - نه واجب و نه حرام - و در آن زحمتی باشد به طوری که اگر بدانند چنان زحمتی هست، و اجیر گرفتن برای آن روا باشد در این صورت اگر وی را به هدفی که دارد برساند آنچه می‌گیرد حلال است، و به منزله جعاله است به طور مثال کسی می‌گوید: این مطلب را به پادشاه برسان و این مبلغ برای تو است، و به گونه‌ای است که نیاز به زحمت و کار استواری دارد.

یا بگوید: به فلانی بگو که در این کار به من کمک کند و یا چنین احسانی را به من بنماید و برای رساندن وی به هدفش نیاز به گفتگوی زیادی دارد و آن خود قرار دادی است همان طوری که کسی به خاطر خصومت، وکیل می‌گیرد تا در مقابل قاضی از طرف او حرف بزند حرام نیست، در صورتی که در حرام نکوشد. و اگر مقصودش به یک کلمه حاصل می‌شود که رنجی هم ندارد ولی آن کلمه از صاحب منصبی و یا آن کار

<ممکن است این روایت را حمل بر موردی کرد که گیرنده هدیه نمی‌داند که هدیه دهنده، عوض آن را می‌خواهد و یا آن که مقصود آن است که هدیه حلال است و عوض دادن واجب، پس ندادن عوض باعث حرمت هدیه نمی‌شود، هر چند که چنین برداشتی بعید است (این نظر مجلسی علیه الرحمه است.)

5- این روایت را شیخ در تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۲ از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از قول حریر به نقل از محمد بن مسلم از حضرت

صادق (ع) نقل کرده است.

از صاحب مقامی سود بخش است، مثل این که او به دربان بگوید: در کاخ شاه را به روی او نبند یا این که می‌خواهد جریان را در حضور شاه مطرح کند و بس، این اجرت حرام است زیرا آن مبلغ در

برابر جاه و مقام آن شخص پرداخت شده و در شرع جواز چنین اجرتی ثابت نشده است و نظیر آن اجرت پزشکی در برابر یک کلمه است که به یک دارویی راهنمایی می‌کند که تنها او نام آن دارو را می‌داند، مانند کسی که معالجه بواسیر یا بیماری دیگر را تنها او می‌داند و جز در برابر مبلغی راهنمایی نمی‌کند، زیرا عمل این شخص ادا کردن کلمه‌ای مانند یک دانه کنگد است که قیمت ندارد بنابراین گرفتن عوض برای به زبان آوردن یک کلمه جایز نیست و همچنین به خاطر علمش نیز نمی‌تواند عوض بگیرد، زیرا عملش را نیز به دیگری منتقل نکرده است بلکه برای دیگری نظیر علم او حاصل شده است در حالی که خود او هم عالم باقی مانده! می‌گوییم: من در صحت این مورد بلکه در مطالب قبلی ایشان نیز اشکال دارم.

غزالی گوید: چهارم آن که هدف از هدیه، دوستی و جلب محبت هدیه گیرنده به خود (هدیه دهنده) باشد، نه به خاطر عوض معینی بلکه به منظور انس گرفتن و تأکید به خاطر دوستی و صمیمیت دلها که این کار هدف خردمندان و مورد توجه افراد عاقل است و در شرع به آن دعوت شده است. پیامبر (ص) فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید.»^۶»

به طور اجمال، انسان هیچ‌گاه محبت دیگری را به خاطر خود محبت نمی‌طلبد، بلکه به خاطر فایده‌ای که در محبت او وجود دارد، می‌خواهد لیکن وقتی که این فایده مشخص نشده باشد و در ذهنش عوض معینی که هم اکنون یا در آینده آن را بخواهد تجسم نیافته است، چنین موردی هدیه است و گرفتن آن حلال است.

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «از جمله احترام یک مرد از برادر مسلمانش آن است که هدیه او را بپذیرد و از آنچه دارد به او هدیه دهد

۶- الفقیه، ص ۳۸۹، باب هدیه.

از آن حضرت نقل شده که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید، به همدیگر هدیه دهید که کدورتها را از بین می‌برد.»^۸»

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که فرمود: «این که من به برادر مسلمانم هدیه‌ای بدهم در نزد من محبوبتر از آن است که نظیر آن را صدقه دهم.»^{۹»}

غزالی گوید: پنجم آن که می‌خواهد به وسیله هدیه به دل هدیه گیرنده تقرّب یابد و محبت او را جلب کند، نه به خاطر محبت خود و انس با او، از جهت این که فقط انس بگیرد بلکه به خاطر آن که مقام او برای رسیدن به هدفهایی استفاده کند که نوع آنها منحصر از این راه به دست می‌آید، اگر چه عین آنها منحصر نیست و به گونه‌ای است که اگر جاه و مقام او نباشد به آن هدف نمی‌رسد. پس اگر مقام او به خاطر علم یا نسب او باشد، کار سهلتر می‌باشد و گرفتن مال، مکروه است، زیرا در این مورد مشابهت با رشوه دارد، ولی در ظاهر هدیه می‌باشد و اگر مقام گیرنده مال به دلیل منصبی که دارد از قبیل قضاوت یا کارگزاری و یا سرپرستی زکات و یا جمع آوری مالیات یا دیگر کارهای مربوط به شاه، حتی سرپرستی اوقاف - به طور مثال - باشد، و چنان است که آن سرپرستی اگر نبود چنین هدیه‌ای را به او نمی‌دادند، پس آن رشوه است و به صورت هدیه عرضه شده، زیرا هدف از آن کسب تقرّب و محبت است لیکن در کاری که منحصر به فرد است، زیرا آن چیزهایی که به وسیله سرپرستیها ممکن است به آن دست یافت، پوشیده نیست و نشانه این که او در پی محبت نیست آن است که اگر در همان حال دیگری سرپرست آن شغل بود، مال را به آن دیگری می‌داد.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که مال حرام

7- کافی، ج ۵، ص ۱۴۳، شماره ۸.

8 و 9- همان مأخذ، ص ۱۴۴، شماره ۱۴ و ۱۲.

332

را در آن زمان به نام هدیه و قتل را تحت عنوان موعظه حلال شمارند، شخص بی‌گناه را می‌کشند تا بدان وسیله توده مردم پند بگیرند.»^{۱۰»}

از ابن مسعود درباره سحت پرسیدند، گفت: مردی حاجت کسی را بر آورده می‌کند و به او هدیه‌ای می‌دهند! ابو حمید ساعدی روایت کرده است: «رسول خدا (ص) سرپرستی برای جمع آوری صدقات قبیله ازد، فرستاد. وقتی که آمد، مقداری از اموال جمع آوری شده را نزد خود نگه داشت و گفت: این مقدار مال شما و این قسمت، هدیه، و مال من است پیامبر (ص) فرمود: اگر راست می‌گویی، چرا در

خانه خود و در خانه پدر و مادرت ننشستی تا هدیه دهندي سپس فرمود: چه شده است که مردی از شما را به کاری می‌گمارم پس می‌گوید: این مال برای شما و این هدیه برای من است! چرا در خانه مادرت ننشسته تا برایش هدیه بیاورند سوگند به آن که جان من در دست قدرت اوست اگر کسی از شما چیزی را به ناحق بگیرد، خداوند او را (روز قیامت) در حالی که آن چیز را حمل می‌کند، می‌آورد و البته (مراد) آن نیست که کسی از شما روز قیامت، شتری می‌آورد که نعره می‌زند یا گاوی که صدای گاو در می‌آورد و یا گوسفندی که صدا می‌کند - آنگاه دستهایش را به قدری بلند کرد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد - سپس گفت: پروردگارا آیا امر تو را رساندمی «۱۱» هر گاه این سختگیریها ثابت شد پس شایسته است که قاضی و والی خودش را با خانه پدری‌اش مقایسه کند، در نتیجه، آنچه پس از کناره‌گیری از شغلش، در خانه پدرش به او می‌دهند، جایز است در زمان ولایتش آن را بگیرد ولی آنچه می‌داند به خاطر ولایتش می‌دهند، گرفتنش حرام است، و آنچه درباره دوستانش بر او مشتبه است و نمی‌داند که اگر وی بر کنار باشد آیا آنها چنین چیزی به او می‌دهند یا نهی پس آن شبهه است و باید از آن اجتناب کند.

-10 در هیچ منبعی به این حدیث دست نیافتیم.

-11 این حدیث را مسلم در جلد ۶، صفحه ۱۱ کتاب خود آورده است.

فصل دوم: در مسائل متفرقه از اخبار اهل بیت (ع)

در کافی از معاویه بن عمار نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم:

من از مردی طلبی دارم، اما او منکر می‌شود. سپس نزد من مالی را به امانت می‌گذارد، آیا حق دارم طلبی را که از او دارم از آن امانت برداشت کنم فرمود: خیر، این عمل خیانت است.» «۱۲»

از ابو بکر حضرمی نقل شده که می‌گوید: خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: «مردی در نزد مرد دیگری مالی دارد ولی او انکار کرده و آن مال را از بین برده است سپس اتفاق افتاده مردی که مال را از بین برده، مالی از او به دست طلبکار افتاده است آیا می‌تواند عوض مالی که آن مرد از بین برده، از این مال بردارد یا نهی فرمود:

آري ولي براي اين كار چنين مي‌گويد: خدايا اين مالي است كه او از من گرفته بود، من بر مي‌دارم و من آن را از روي خيانت و ظلم نمي‌گيرم.» «۱۳»

در تهذيب از داوود بن زربي نقل شده كه مي‌گويد: «خدمت موسي بن جعفر (ع) عرض كردم: من با شاه سروكار دارم كنيزي دارم آن را مي‌گيرند و چهارپاي خوبي دارم، آن را مي‌گيرند، سپس مالي از آنها به دست من مي‌افتد، آيا حق دارم كه مالم را اخذ كنم؟

فرمود همان قدر بگير و بيشتر حق نداري.» «۱۴»

از اسحاق بن ابراهيم نقل شده است: «موسي بن عبد الملك به امام باقر (ع) نامه‌اي نوشت و در آن نامه راجع به مرددي پرسيد كه مالي را به او داده تا در راه خيري مصرف كند و او نتوانسته در راهي كه او دستور داده بود صرف كند و به مقدار همان مال در نزد

-12 كافي، ج ۵، ص ۹۸.

-13 كافي، ج ۵، ص ۹۸؛ شهيد در دروس مي‌گويد: تقاص مشروع در وديعه جايز است ولي كراهت دارد و سزاوار است عبارتي را كه در روايت ابوبكر حضرمي آمده است، بگويد.

-14 تهذيب، ج ۲، ص ۱۰۵، عبارت "إقبض مالك"، مالت را بگير، شايد اشتباه چاپي باشد و ظاهراً "أقتص مالك" يعني قصاص كن، درست

است.

334

وي دارد، پرسيده بود كه آيا جايزه است، من مالم را از آنچه نزد خودم است بردارم يا به خودش برگردانم و بعد مطالبه كنم؟ امام (ع) نوشت: از آنچه در اختيار داري مالت را بردار.» «۱۵»

از علي بن سليمان نقل شده است كه گفت: «خدمت آن حضرت نوشتم: مرددي مالي يا كنيزي را از كسي غصب کرده است، سپس مالي از اين مرد به سبب وديعه و يا قرض به مقداري كه از او خيانت يا غصب کرده بود، به دست او افتاده است، آيا حلال است بر او كه ننگه دارد يا نه؟ امام (ع) در پاسخ او نوشت: آري حلال است. اگر به مقدار حَقِّش باشد و اگر بيشتر بود، به قدر حَقِّش بر مي‌دارد و باقيمانده را به صاحبش بر مي‌گرداند، ان شاء الله.» «۱۶»

از جمیل بن دراج نقل شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) راجع به مردی پرسیدم که از مرد دیگری طلب دارد و او انکار می‌کند و بعد از مال او به قدری که انکار دارد به دست می‌آورد، آیا می‌تواند آن را بگیرد هر چند که آن شخص منکر نداندی

فرمود: آری.» «۱۷»

محمد بن حسن (شیخ طوسی) می‌گوید: بین اخبار منافاتی نیست، زیرا هر کدام جهت خاصی دارد، و آنچه من می‌گویم، این است که هر کس از دیگری طلبی داشته باشد و بدهکار منکر شود و از او بخواهند سوگند یاد کند و او سوگند بخورد، از مال او به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی دریافت کند چون از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «هر که سوگند یاد کند باید تصدیق کرد و هر که برای او سوگند بخورند باید راضی شود، و هر کس راضی نشود در پیشگاه خداوند حقی ندارد.» اما اگر طرف، منکر

15- تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۵، عبارت "إقبض مالک"، مالت را بگیر، شاید اشتباه چاپی باشد و ظاهراً "اقتض مالک" یعنی قصاص کن، درست است.

16- همان مأخذ، ص ۱۰۵، علی بن سلیمان از اصحاب امام زمان (ع) است و لذا شیخ طوسی از وی نام نبرده است، این روایت دلیل بر

جواز تقاض از ودیعه است.

17- همان مأخذ، همان صفحه.

335

آن مال شود و سوگند هم برای انکارش نخورد و مالی از او به دست طلبکار بیفتد، او می‌تواند پس از گفتن کلماتی که یاد کردیم به قدر مال خودش از آن مال برداشت کند، و هر وقت مالی داشته باشد و انکار کند سپس همین منکر مالی را در نزد وی به امانت بگذارد، برداشت از مال امانت برای او کراهت دارد، زیرا این کار، به منزله خیانت است و خیانت به هیچ وجه جایز نیست.» «۱۸»

از عیسی بن اعین روایت شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) درباره مردی پرسیدم که به کسی که به امید پاداش، هدیه می‌دهد ولی هنوز پاداش نداده، طرف می‌میرد، و عین هدیه به دست صاحبش می‌افتد، آیا می‌تواند در صورت امکان آن را دوباره به ملک خود باز گرداندی فرمود: باکی نیست که بگیرد.» «۱۹»

در کافی از هذیل بن حنّان برادر جعفر بن حنّان صیرفی نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: من به برادرم جعفر مالی داده‌ام، و او هر چه من خرج کنم و مگه بروم و صدقه بدهم به من می‌دهد. از افراد مورد اعتماد، پرسیدم و آنها گفتند این عمل درست نیست و آن مال حلال نیست، و من دوست دارم از نظر شما مطلع شوم.

امام (ع) به من فرمود: آیا پیش از این که مالی به برادرت بدهی، به تو رسیدگی می‌کردی

عرض کردم: آری، فرمود: بنابراین، آنچه او می‌دهد بگیر و از آن بخور و بنوش و حجّ بگزار و صدقه بده، و چون به عراق رفتی بگو: جعفر بن محمد، به من این فتوا را داد.» «۲۰»

از اسحاق بن عمّار از قول ابو الحسن (ع) نقل شده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که به مرد دیگری مالی به قرض داده و این مرد از بیم آن که اگر سود را قطع کند مالش را می‌گیرد، مقداری از سود را بدون این که او شرط کرده باشد، به وی می‌دهد. فرمود: تا وقتی که شرط نکرده باشد، باکی نیست.» «۲۱»

18- به همان مأخذ، ص ۱۰۶ مراجعه کنید.

19- همان مأخذ، ص ۱۱۴.

20 و ۲۱ - کافی، ج ۵، ص ۱۰۳، شماره ۲ و ۳ و در آنجا آمده است: «تا وقتی که با هم شرط نکرده باشند».

336

در تعدادی از اخبار ائمه (ع) آمده است: «بهترین وامها آن وامی است که سودی را جلب

کند.» «۲۲»

و اما آنچه روایت کرده‌اند که «مردی خدمت علی (ع) آمد و عرض کرد: من از کسی طلبکارم، او هدیه‌ای برایم فرستاده استی فرمود: از طلبی که داری حساب کن» «۲۳» مؤلف در استبصار، این مورد را بر هدیه غیر معهوده و یا استحباب حمل کرده است. «۲۴»

از اسحاق بن عمار نقل شده است که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم، عقد و عروسی می‌شود و چیزی بر سر مردم نثار و پخش می‌کنند. فرمود: حرام است ولی اگر چیزی از آن را دادند، آن را بگیر.» «۲۵»»

و از آن نقل شده است که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: بچه‌ها با گردو و تخم مرغ بازی و برد و باخت می‌کنند، چگونه استی فرمود: از آن نخور که حرام است.» «۲۶»»

از سکونی به نقل از آن حضرت روایت شده که می‌گوید: «مال حرام بهای مردار و سگ و شراب و مهر زناکار و رشوه در قضاوت و مزد کاهن است.» «۲۷»»

در روایت دیگری آمده است: «مال حرام انواع زیادی دارد از آن جمله است کسب حجامت کننده در صورتی که با هم شرط کنند و مزد زن زناکار و بهای شراب و اما

22- به تهذیب، ج ۲، ص ۶۴ و استبصار، ج ۳، ص ۹ مراجعه کنید.

23- تهذیب، ج ۵، ص ۱۰۳؛ شماره ۱.

24- استبصار، ج ۳، ص ۹، شماره ۲۳.

25- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۱، کافی، ج ۵، ص ۱۲۴.

26- کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۱۰.

27- همان مأخذ، ص ۱۲۷؛ ظاهراً این حدیث مطلق خرید و فروش سگ است ولی علمای شیعه به غیر چهار نوع سگ: سگ گله، زراعت، شکار و سگ نگهبان منزل اختصاص داده‌اند، و در مسالک آمده است: صحیحتر جواز خرید و فروش سه نوع سگ است به دلیل داشتن وجه مشترک با سگ شکاری در معنای مجوز بیع، و می‌گوید: دلیل منع ضعیف السند و قاصر الدلالت است.

337

رشوه در قضاوت و داوری، در حقیقت کفر به خدای بزرگ است.» «۲۸»»

از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردند:

ما با یکی از برادرانمان به خانه ایتم وارد می‌شویم، و آنها خدمتگزار می‌دارند. پس روی فرش آنها می‌نشینیم و از آب آنان می‌آشامیم و خدمتگزار ایشان به ما خدمت می‌کند و چه بسا از طرف آن دوستان در آن جا اطعام می‌شویم و در میان غذایی که می‌خوریم از طعام ایتم وجود دارد، نظر شما در این باره چیستی امام (ع) فرمود: اگر در ورود شما بر ایتم سودی به حال ایشان است، اشکالی ندارد و اگر زبانی باشد، درست نیست. و فرمود: بلکه هر کسی به حال خود بیناست بنابراین بر شما وضعیتی پوشیده نیست و خدای تعالی فرموده است: **وَإِنْ تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ**. «۲۹»

از علی بن مغیره نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم، من دختر برادری دارم که یتیم است، چه بسا به او هدیه‌ای می‌دهند و من از آن می‌خورم سپس از مال خودم چیزی به او می‌خورانم و می‌گویم: پروردگارا! این در برابر آن امام (ع) فرمود: باکی نیست.» «۳۰»

از سماعه نقل شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) درباره قول خدای تعالی: **وَإِنْ تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ**، پرسیدم فرمود: مقصود یتیمانند هر گاه مردی سرپرستی یتیمان را در خانه‌اش عهده‌دار می‌شود، باید از مال خودش به مقداری که برای هر کدام آنها بیرون می‌آورد، بیرون آورد پس با مال آنها بیامیزد و با هم بخورند و به چیزی از مال آنها دست درازی نکنی که همانا آتش است.» «۳۱»

-28 کافی، ج ۵، ص ۱۲۷؛ کسب حجامتگر همان طوری که قبلاً معلوم شد، حمل بر کراهت شده است.

-29 همان مأخذ، ص ۱۲۹؛ بقره / ۲۱۹: و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزد آنها برادر دینی شما هستند خداوند مفسران را از مصلحان

می‌شناسد.

-30 همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۵.

-31 همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۲، ۱ و ۳.

از آن حضرت درباره قول خدای تعالی: **وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ** نقل شده که فرمود: هر کس چیزی از مال یتیم را سرپرستی کند در حالی که خود نیازمند است و چیزی ندارد که زندگی کند، بنابراین از اموال ایشان می‌گیرد و در ملک ایشان اقامت می‌کند، چنین شخصی باید به اندازه

بخورد، و زیاده روی نکند، و اگر ملک ایشان او را از آنچه برای خودش کارساز است باز نمی‌دارد، نباید به چیزی از اموالشان دست درازی کند.»^{۳۲}»

و در روایت دیگری فرمود: «مقصود از معروف، قوت است و تنها به وصی یا قیم در اموال یتیمان و آنچه به صلاح ایشان است، مربوط می‌شود.»^{۳۳}»

از علی بن جعفر به نقل از امام کاظم (ع) نقل شده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که از مال فرزندش می‌خورد، گفت: حق ندارد بخورد مگر این که ناچار شود در آن صورت به مقدار نیاز بخورد، و نیز برای فرزند روا نیست که از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازه او.»^{۳۴}»

از امام صادق (ع) نقل شده است: «درباره مردی از آن حضرت پرسیدند که پسرش مالی دارد و پدر محتاج می‌شود. فرمود: پدر می‌تواند از آن مال بخورد اما مادر نمی‌تواند بخورد، مگر به عنوان قرض بر عهده بگیرد.»^{۳۵}»

از آن حضرت است: «درباره آنچه بر زن حلال است تا از مال شوهرش بدون اجازه او صدقه دهد، سؤال کردندی فرمود: نان خورش (نانی که ترید شده).»^{۳۶}»

و در تهذیب به سند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که مردی مالی را به او می‌دهد تا به نیازمندان و درماندگان

32 و 33 - کافی، ج 5، ص 129، شماره 2، 1 و 3.

34 و 35 - همان مأخذ، ص 135؛ این روایت بر جواز برداشتن پدر از مال فرزند بدون عنوان وام دلالت دارد که خلاف مشهور است و جواز برداشتن مادر به عنوان وام نیز خلاف مشهور است و ممکن است - به طوری که در مرآةالعقول آمده - حمل بر تعیین قیمت و یا برداشت به اجازه ولی باشد.

36- همان مأخذ، ص 137.

تقسیم کند و خود نیازمند است. آیا می‌تواند بدون اطلاع صاحب مال، برای خودش برداردی فرمود: نباید چیزی بردارد تا وقتی که صاحب مال به او اجازه دهد.»^{۳۷}»

در روایت صحیح از عبد الرحمن بن حجاج به نقل از امام صادق (ع) آمده است، در باره مردی که کسی مالی به او می‌دهد تا میان نیازمندان و مستمندان تقسیم کند و خود افراد نانخوری دارد که نیازمندند آیا می‌تواند بدون اجازه صاحب مال به ایشان چیزی از آن مال بدهد؟ فرمود: نه مگر این که صاحب آن اجازه داده باشد. «۳۸»

هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «هر گاه مردی به تو بگوید: چیزی برای من خریداری کن، حق نداری از خودت به او بدهی، هر چند که آنچه نزد تو است بهتر از آن باشد.» «۳۹»

از حسین بن مختار نقل شده است که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: ما کلاههایی می‌سازیم و در میان آنها پنبه کهنه می‌گذاریم و آنها را می‌فروشیم و به خریداران نمی‌گوییم که داخل آنها چیستی فرمود: من صلاح تو را در این می‌بینم که به ایشان بگویی چه در میان آنهاست.» «۴۰»

از علی صائغ نقل شده است که می‌گوید: «از آن حضرت راجع به خاک زرگرها پرسیدم و گفتم که ما آن را می‌فروشیم فرمود: آیا نمی‌توانی از صاحبش حلیت بطلبی عرض کردم: خیر، زیرا اگر اطلاع دهم مرا متهم می‌کند فرمود: آن را بفروش، گفتم: به چه چیز بفروشی فرمود: به خوارکی بفروش، گفتم: بعد، آن طعام را چه کنی فرمود: آن را صدقه بده، یا برای خودت و یا برای صاحبش، گفتم: اگر خویشاوند محتاجی داشت می‌توانم صله رحم کنی فرمود: آری.» «۴۱»

از حلبی، به نقل از امام صادق (ع) روایت شده است که می‌گوید: «راجع به باغی پرسیدم که غلام یا مزدوری آن را نگهداری می‌کند و سهمی از آن ندارد، و این مرد از آن

37 تا 39 - کافی، ج 2، ص 106.

40- همان مأخذ، ص 112.

41- تهذیب، ج 2، ص 114.

باغ، چیزی تناول می‌کند فرمود: اگر در چنین مقامی است و هیچ سهمی از باغ ندارد، من دوست ندارم که از آن چیزی بگیرم.» «۴۲»

از محمد بن مروان نقل است که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: به میوه‌ای گذر می‌کنم و از آن می‌خورم فرمود: بخور، اما نبر عرض کردم: آنها میوه‌ها را خریده‌اندی فرمود: بخور اما نبر، گفتم: فدایت شوم: بازرگانان آن میوه‌ها را خریده‌اند و پول آنها را از مالشان پرداخت کرده‌اندی فرمود: چیزی را خریده‌اند که مال ایشان نیست.» «۴۳»

از یونس به نقل از بعضی رجال حدیث از امام صادق (ع) روایت شده است، که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که به باغی گذر می‌کند که اطرافش دیوار شده، یا دیوار نشده است، آیا حق دارد که از میوه آن باغ بخورد، در حالی که چیزی جز میل نفسانی او را وادار به خوردن میوه نمی‌کند و چیزی به همراه دارد که می‌تواند او را از خوردن آن میوه بی‌نیاز کند و آیا او حق دارد که برای جلوگیری از گرسنگی از آن میوه بخوردی فرمود: اشکالی ندارد که بخورد ولی با خود نبرد و فاسد نسازد.» «۴۴»

از بعضی از روایان شیعه به نقل از آن حضرت آمده که می‌گوید: «به آن حضرت عرض کردم: مردی از کنار مزرعه‌ای می‌گذرد و خوشه‌ای از آن را برمی‌گیرد فرمود:

حق ندارد. عرض کردم: یک خوشه چیزی نیستی! فرمود: اگر هر رهگذری یک خوشه بچیند، چیزی نمی‌ماند.» «۴۵»

در روایت صحیح از علی بن یقطین رسیده که می‌گوید: «از امام کاظم (ع) راجع به مردی پرسیدم که به میوه (محصولی) از زراعت، خرما، انگور، و درخت و جالیزها و دیگر میوه‌ها می‌گذرد آیا حلال است چیزی از آنها را تناول کند و بدون اجازه صاحب بخوردی و حال او چگونه خواهد بود، اگر صاحب میوه نهی کند یا وکیلش اجازه دهد ولی بهای آن را بخواهد و او نداشته باشدی و اگر اجازه تناول باشد تا چقدر حق دارد که

بخوردی فرمود: حلال نیست برای او چیزی برداشت کند.» «۴۶»

می‌گوییم: عمل به این حدیث بهتر است از عمل به حدیث جواز خوردن، زیرا سند این حدیث صحیحتر و با عمومات کتاب و سنت موافقتر است، بنابراین مورد جواز، حمل بر آنجا می‌شود که متعارف زمان و آن دیار باشد و این توجیه به خاطر آن است که دو خبر با یکدیگر هماهنگ باشد.

در روایت صحیح از محمد بن مسلم به نقل از امام باقر یا امام صادق (ع) نقل شده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مال گم شده پرسیدم، فرمود: آن را بر ندارید زیرا اگر برداشتی و گرفتار آن شدی باید یک سال آن را معرفی کنی، اگر جوینده مال در این مدت آمد (چه خوب) و اگر نه، آن را در ردیف ملک خود قرار ده و به منزله مال تو خواهد بود تا وقتی که جوینده مال بیاید، می‌گوید: درباره سگه‌ای پرسیدم که در میان منزلی پیدا می‌شود (چه حکمی دارد) فرمود: اگر آن منزل مورد استفاده و آباد بوده است، مال متعلق به صاحبش می‌باشد و اگر مخروبه است، تو سزاوارتری به آنچه یافته‌ای.» «۴۷»

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است: «از آن حضرت درباره مال گم شده پرسیدند فرمود: معرفی می‌کند، اگر صاحبش آمد، به او می‌دهد و اگر نه یک سال نگاه می‌دارد پس اگر تا یک سال صاحب مال و یا کسی که جویای آن شود نیامد، آن را صدقه می‌دهد، اما اگر صاحبش، پس از صدقه دادن آن آمد، پیدا کننده اگر خواست غرامت آن را به صاحب مال می‌دهد، و اجر (اخروی) اش مال اوست، و اگر نسبت به پرداخت

46- همان مأخذ، ص ۱۴۳؛ شیخ می‌گوید: فرموده امام (ع) «حلال نیست چیزی از آن برداشت کند» حمل بر بردن چیزی با خود شده است، اما آنچه از مویه را در حال حاضر می‌خورد، مباح است، و ما آن را بیان کردیم و در بیان بیشتر مطلب، روایتی است که حسین بن سعید از ابن ابی عمیر به نقل از بعضی از اصحاب ما (شیعه) از امام صادق (ع) نقل کرده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که بر درخت خرما و خوشه (زراعت) و میوه‌ای می‌گذرد، آیا برای او جایز است از آنها بدون اجازه صاحبشان، از روی ضرورت یا بدون ضرورت، بخوردی گفت: باکی نیست.»

47- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۶.

غرامت ناراضي بود، صاحب مال به حساب خودش مي گذارد و اجر آن متعلق به خود اوست.» «۴۸»

از محمد بن يحيي نقل شده که عبد الله بن جعفر گفت: «به امام کاظم (ع) نوشتم درباره مردی که شتر یا گاوی را برای قربانی خریده است، و چون آن را سر برید در شکمش کیسه‌ای یافت که داخل آن چند درهم، یا دینار و یا گوهری بود این پول و جواهر مال کیستی می‌گوید: امام (ع) در پاسخ نوشت، فروشنده آن را می‌شناسد (که متعلق به کیست) و اگر فروشنده نشناخت پس آن چیز متعلق به تو است، خداوند آن را روزی تو کرده است.» «۴۹»

در روایت صحیح از عبد الله بن سنان به نقل از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: «هر کس در فلاتی از زمین به چهارپا یا شتری برخورد کرد که بی‌سرپرست و خسته افتاده و صاحبش آن را واگذاشته است به این دلیل که به دنبال او نیامده، دیگری آن را گرفته و سرپرستی کرده و خرج آن حیوان را داده تا او را از درماندگی و مرگ نجات داده و زنده نگه داشته است، پس آن حیوان متعلق به اوست و صاحب (اصلي) آن، حقی بر آن ندارد، و آن همانند شیئی مباح است.» «۵۰»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «پارسایی در دنیا به تباه ساختن مال و به حرام شمردن حلال نیست، بلکه پارسایی در دنیا آن است که بدانچه در دست تو است نباید مطمئن‌تر از آن باشی که نزد خدای عزّ و جلّ است.» «۵۱»

و از آن حضرت نقل است که فرمود: «خداوند به بنده‌ای، در حالی که خیر او را می‌خواهد، سی هزار (درهم)، عطا نمی‌کند، و فرمود: هرگز کسی ده هزار درهم از راه حلال، جمع نکرده است و آن مبلغ برای مردمانی جمع می‌شود، در وقتی که قوت و

48- تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۶.

49 و ۵۰ - همان مأخذ، ص ۱۱۷.

51- کافی، ج ۵، ص ۷۰، شماره ۲.

این است آخر کتاب حلال و حرام از المحجّة البيضاء في تهذيب الاحياء، و اگر خدا بخواهد به دنبال آن کتاب آداب مصاحبت و معاشرت می آید، و سپاس در آغاز و انجام سزاوار خداست.

52- تهذيب، ج ۲، ص ۱۰۰؛ فيض - رحمه الله - در وافي ج ۳، ص ۱۳، باب الاجمال في الطلب می گوید: مقصود از سی هزار و ده هزار، عین درهم (مسکوک نقره) است، نه آنچه قیمتش به این مبلغ برسد. توضیح این که ائمه (ع) خود، از زمینهای زراعتی و ملک شخصی، آن قدر در اختیار داشتند که قیمتش بیش از این مبلغ بود. و مقصود از اقوام (مردمان) یا کسانی هستند که خداوند برای ایشان اراده خیر نفرموده و از راه حلال، این مبلغ برای ایشان جمع نشده است و یا آن که استدراک است، یعنی گاهی این مبلغ برای مردمان معینی از راه حلال جمع می شود و از جمله آن کسانی نیستند که خداوند به ایشان اراده خیر نفرموده باشد، و شاید ایشان کسانی باشند که این نیت را دارند آن مبلغ را در راه خیر صرف کنند.

345

کتاب آداب صحبت و معاشرت

این پنجمین کتاب از بخش مربوط به عادات از محجّة البيضاء في تهذيب الاحياء است.

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خداوندي را سزااست که بندگان برگزیده اش را از الطاف خاصّ خویش برخوردار و در دلهايشان الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او دست برادري به هم دادند و حسد و کینه را از دلهاي ایشان زدود. پس در دنیا دوستان و همدم و در آخرت همراه و صميمي شدند.

دروود بر محمد مصطفي و آل و اصحابش که از او پیروي کردند و در گفتار و رفتار و عدالت و احسان دنباله رو او بودند.

باري، دوستي در راه خدا و برادري در دين از بالاترين روابط و لطيف ترين چيزي است که از طاعات در مسیر عبادات استفاده مي شود و شرايطي دارد که بدان وسيله، افراد همدم و معاشر، به دوستان در راه خدا مي پیوندند و در این نوع روابط حقوقي است که با مراعات آنها برادري از شائبه هاي تيرگي و انگيزه هاي شيطاني پاک مي شود. پس انسان با ادای حقوق ایشان به خدای تعالی نزدیک می شود و با مراقبت آن حقوق به مقامات

346

بلند می‌رسد. ما مقاصد این بخش را در سه باب بیان می‌کنیم:

باب اول در فضیلت الفت و برادری در راه خدا و شرایط و مراتب و فواید آن.

باب دوم درباره حقوق معاشرت و آداب و لوازم آن.

باب سوم درباره حقوق مسلمانان، وابستگان، همسایگان و بردگان و کیفیت معاشرت با کسانی که به یکی از طرق فوق با یکدیگر وابستگی دارند.

باب اول در فضیلت انس و برادری و شرایط و درجات و فواید آن

بدان، که انس و الفت نتیجه حسن خلق، و جدایی و تفرقه و نتیجه بدخویی است.

بنابراین حسن خلق باعث دوستی و الفت و همدمی، و بدخویی موجب دشمنی و حسد و جدایی می‌شود و هر گاه درخت نیکو و پسندیده باشد، میوه‌اش نیز نیکو و پسندیده خواهد بود. فضیلت خوشخویی در دین اسلام بر کسی پوشیده نیست و همان است که خدای تعالی بدان وسیله پیامبرش (ص) را ستوده است زیرا می‌فرماید: و آنک لعلی خلق عظیم. «۱»

و پیامبر (ص) فرمود: «بیشترین چیزی که [انسان را] وارد بهشت می‌کند تقوای الهی و حسن خلق است.» «۲»

اسامه بن شریک می‌گوید: عرض کردیم: «یا رسول الله بهترین چیزی را که به انسان عطا کرده‌اند، چیستی فرمود: حسن خلق.» «۳»

1- قلم / ۳: و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

2- این حدیث را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۶۸ کتاب خود نقل کرده است.

3- این حدیث را طیالسی در صفحه ۱۷۱ مسند خویش آورده است.

و نیز فرمود: «سنگین ترین چیزی که در میزان قرار می‌گیرد، حسن خلق است.»^۵»

و فرمود: «خداوند هر کس را بر خلق نیکو و خلقت زیبا آفریده است هرگز طعمه آتش دوزخ نمی‌سازد.»^۶»

از آن حضرت پرسیدند: «یا رسول الله! حسن خلق چیستی فرمود: با کسی که از تو قطع رحم کرده، صلّه رحم کنی و از کسی که به تو ستم کرده است، درگذری و به کسی که تو را محروم کرده است عطا کنی»^۷» و پوشیده نماند که نتیجه حسن خلق الفت و دوری از تنهایی و وحشت است و هر گاه درخت خوب باشد، میوه نیز خوب خواهد بود.

با توجه به آن که در ستایش الفت و دوری از تنهایی اخبار و آثار فراوانی وارد شده - بخصوص اگر رابطه بر اساس تقوا و حبّ خدا و دینداری باشد - این امر بر اهمیت موضوع دلالت دارد.

خدای تعالی در حالی که به خاطر نعمت الفت، بر خلق اظهار منت فرموده، می‌گوید: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ^۸» و فرموده است: فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا^۹» یعنی به وسیله الفت برادر شدید.

4- این حدیث را بزار در مسند خودش - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵ آمده - نقل کرده است و در آن جا «مکارم الاخلاق» نقل شده و بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۱۳۴ نقل کرده است، و در آن جا «ان الله بعثني لتمام مكارم الاخلاق» آمده است.

5- این حدیث را احمد در مسند، ج ۶، ص ۴۴۲ از حدیث ابودرداء و ابوداود در ج ۲، ص ۵۵۳ از او نقل کرده است.

6- این حدیث را بیهقی و طبرانی از حدیث ابوهریره - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده‌اند.

7- این حدیث را بیهقی در شعب الایمان از روایت حسن به نقل از ابوهریره روایت کرده است، در حالی که - به نوشته المغنی - از او نشنیده است.

8- انفال / ۶۳: اگر تمام آنچه روی زمین است مصرف می‌کردی که در میان دلهای آنها الفت بیفکنی نمی‌توانستی ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد.

9- آل عمران / ۱۰۳: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنی و پراکنده نشوید، ... به برکت نعمت او برادر شدید ... شاید شما هدایت شوید.

سپس تفرقه را نکوهش کرده و از آن نهی فرموده است و می‌گوید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا تَأَن جَا كَه مِي فَرْمَايد: لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»۱۰»**

پیامبر (ص) فرمود: «از میان شما جایگاه آن کسی در روز قیامت به من نزدیکتر است که از همه کس خوش اخلاق تر و متواضع تر باشد آنان که با دیگران انس می‌گیرند و دیگران نیز با آنان الفت دارند.»۱۱»

و فرمود: «مؤمن انس گیرنده و انس گرفته است خیری نیست در کسی که نه با کسی انس بگیرد و نه کسی با او انس بگیرد.»۱۲»

و در ستایش از برادری و اخوت دینی فرمود: «برای هر که خداوند اراده خیر کند، دوست شایسته‌ای نصیبش کند اگر چیزی از خاطر او برود، خاطر نشان کند و اگر به یاد او باشد، کمکش کند.»۱۳»

پیامبر (ص) فرمود: «مثل دو برادر در وقت ملاقات، مثل دو دست است که هر کدام دیگری را می‌شوید، و هیچ وقت دو مؤمن با هم ملاقات نکنند، مگر آن که خداوند یکی را از دیگری خیری برساند.»۱۴»

پیامبر (ص) در تشویق به برادری در راه خدا فرمود: «هر که در راه خدا با کسی دوست و برادر شود، در بهشت مقامی خواهد داشت، که با هیچ عمل به آن مقام نرسد.»»

10- آل عمران / ۱۰۳: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید و پراکنده نشوید، ... به برکت نعمت او برادر شدید ... شاید شما هدایت شوید.

11- این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱ و ۲۴ آمده نقل - کرده‌اند و معنای حدیث بزودی خواهد آمد.

12- هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۷ می‌گوید: این حدیث را طبرانی در الاوسط از طریق علی بن بهرام از قول عبدالملک بن ابی کریمه نقل کرده است و من این دو تن را نمی‌شناسم و بقیه رجال حدیثش رجال صحیح‌اند.

13- به این عبارت در هیچ جا برخورد نکردم.

14- این حدیث را سلمی در آداب الصحبة و دیلمی در مسند الفردوس - به طوری که در المغنی آمده است - از قول انس نقل کرده‌اند.

15- این حدیث را ابن ابی الدنيا در کتاب الاخوان - چنان که در الجامع الصغیر، آمده است - به سند >

349

و از آن حضرت است: «برای گروهی از مردم در روز قیامت، صندلیهایی در پیرامون عرش قرار می‌دهند که سیمایشان چون ماه شب چهارده است، مردمان بی‌تابی می‌کنند ولی آنها بی‌تاب نیستند و مردم بیم دارند و آنان بیمی ندارند. آنان اولیای خدا هستند، نه بیمی دارند و نه اندوهنا کند، عرض کردند: یا رسول الله، آنان کیستند؟ فرمود:

ایشان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می‌دارند.» «۱۶»

و در خبر دیگری است: «در اطراف عرش، منبرهایی از نور است و بالای آنها مردمانی هستند که لباسشان از نور و سیمایشان نورانی است، نه پیامبرانند و نه شهیدان.

پیامبران و شهیدان بر آنان غبطه می‌خورند. گفتند: یا رسول الله، آنان را برای ما توصیف کنید. فرمود: آنان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می‌دارند و در راه خدا همنشینی می‌کنند و در راه خدا از هم دیدار می‌کنند.» «۱۷»

و آن حضرت فرمود: «هیچ دو نفری در راه خدا یکدیگر را دوست ندارند مگر این که در نزد خدا، آن که رفیقش را بیشتر دوست دارد، محبوبتر است.» «۱۸»

می‌گویند: دو برادر دینی هر گاه یکی بلند مقام‌تر از دیگری باشد، دیگری را نیز به مقام خود بالا می‌برد و به وی ملحق می‌شود همان طوری که اولاد به پدر و مادر ملحق می‌شوند و اعضای خانواده به هم ملحق می‌شوند، زیرا برادری هر گاه در راه خدا باشد، کارش کم ارزش‌تر از کار ولادت نیست. خدای تعالی فرموده است: **أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ.** «۱۹»

<ضعیف از انس چنین نقل کرده است «هیچ مردی در راه خدای تعالی برادری نگرفت، مگر آن که خداوند درجه‌ای برای او در بهشت ایجاد

کند».

16- این حدیث را طبرانی - به طوری که مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۷ آمده است - با اختلاف نقل کرده است.

17- این حدیث را نسائی در الکبری آن طوری که در المغنی آمده، نقل کرده است و در مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۹ و در مستدرک، ج ۴، ص ۴۲۰ نیز همان طور نقل شده است.

18- این حدیث را در الاوسط همان گونه نقل کرده است که در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۶ آمده است.

19- طور / ۲۱: فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می‌کنیم، و از عمل آنها چیزی نمی‌کاهیم.

350

پیامبر (ص) فرمود: «خدای متعال می‌فرماید: دوستی من برای کسانی که به خاطر من دید و بازدید می‌کنند، حق است، و دوستی من برای کسانی که به خاطر من همیاری می‌کنند، حق است و دوستی من برای کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست می‌دارند، حق است، و دوستی من برای کسانی که به خاطر من به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند، حق است.» ۲۰»

پیامبر (ص) فرمود: «خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید: کجایند آن کسانی که در راه من به یکدیگر محبت می‌کردند، تا امروز که هیچ سایه‌ای جز سایه من نیست، آنان را در سایه خویش جای دهم.» ۲۱»

و آن حضرت می‌فرماید: «هفت کس است که در روز قیامت، روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه (لطف) خدا نیست، خداوند آنان را در سایه خود جا می‌دهد: پیشوای عدالت گستر جوانی که در راه عبادت خدا بزرگ شود مردی که در وقت بیرون آمدن از مسجد، دلبسته مسجد باشد تا دوباره برگردد و دو فردی که برای خدا یکدیگر را دوست بدارند و بر این اساس معاشرت و آمد و رفت کنند مردی که با خلوص ذکر خدا کند و چشمه‌هایش پر اشک شود، مردی که زن زیبا رویی او را به خود بخواند و او بگوید: من از خدا می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای بدهد و آن را از مردم پنهان بدارد و حتی نزدیکانش نیز از این کار با خبر نشوند.» ۲۲»

و آن حضرت فرمود: «هر مردی که در راه خدا با اشتیاق و رغبت به دیدار مرد دیگری برود فرشته‌ای پس از آن دیدار او را ندا دهد که: خوشا به حال تو و بهشت تو را گوارا باد.» ۲۳»

20- این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۳۸۶ از حدیث عمرو بن عبسہ برگرفته است.

21- این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۵۲۳ و ج ۴، ص ۱۲۸ آورده است.

22- این حدیث را ترمذی، در ج ۹، صفحه ۲۳۷ کتاب خود آورده و می‌گوید: این حدیث نیکوست، و آن را ابن عساکر از ابهریره و ابن

زنگویه از حسن - به طوری که در الجامع الصغیر آمده است - به صورت مرسل نقل کرده‌اند.

23- این حدیث را ابن عدی - به طوری که در المغنی آمده است - از حدیث انس بدون عبارت «شوقاً» >

351

و فرمود: «وقتی که مردی به دیدن برادر دینی‌اش می‌رود، خداوند فرشته‌ای را سر راه او قرار می‌دهد که به او می‌گوید: کجا می‌روی جواب می‌دهد به دیدن برادرم، فلانی می‌روم فرشته می‌پرسد: آیا حاجتی در نزد او داری می‌گوید: خیر. می‌پرسد: آیا خویشاوندی بین شما وجود دارد می‌گوید: خیر. می‌پرسد: آیا به شما احسانی کرده استی می‌گوید: خیری می‌پرسد: پس چرا به دیدنش می‌روی می‌گوید: برای خدا او را دوست دارم. آن فرشته می‌گوید: خداوند، مرا به سوی تو فرستاده است تا به تو خبر دهم که به خاطر دوست داشتن برادر دینی‌ات، خداوند تو را دوست می‌دارد و بهشت را برای تو واجب کرده است.» <<۲۴>>

و آن حضرت فرمود: «محکمترین رشته‌های ایمان حبّ و بغض در راه خداست» <<۲۵>>. به همین جهت برای شخص لازم است دشمنانی داشته باشد تا برای رضای خدا آنان را دشمن بدارد، همچنان که دوستانی داشته باشد که در راه خدا آنان را دوست بدارد.

روایت شده است که خداوند به یکی از پیامبران وحی فرمود: «اما پارسایی تو در دنیا باعث آسایش فوری تو گشته و اما بریدن تو از غیر من و پیوستنت به من باعث عزّت تو به وسیله من شده است، لیکن آیا به خاطر من با کسی دشمن و یا با کسی دوست شده‌ای» پیامبر (ص) می‌فرماید: «خداوندا! برای هیچ تبه‌کاری بر من منتی قرار نده به این ترتیب که محبت مرا نصیب او گردانی.» <<۲۶>>

<البیه و رغبه فی لقائه» برگرفته است.

24- این حدیث را احمد در مسند، ج ۲، ص ۴۸۲ و ۵۰۸ آورده است.

25- این حدیث را نیز احمد در ج ۴، ص ۲۸۶ از براء بن عازب نقل کرده است.

26- این حدیث را ابن مردویه در تفسیرش از روایت کثیر بن عطیه از مردی که نام نبرده نقل کرده و ابومنصور دیلمی در مسند الفردوس از حدیث معاذ و ابوموسی در کتاب تزییع العمر و الايام به صورت نقل کرده است و تمام سندهایی که داده - به طوری که در المغنی آمده - ضعیف است.

352

نقل کرده‌اند که خدای تعالی به حضرت عیسی (ع) وحی کرد: «اگر تو به قدری که اهل آسمانها و زمین مرا عبادت کرده‌اند، عبادت کنی ولی حبّ و بغض در راه خدا نداشته باشی، آن همه عبادت تو هیچ سودی به حال تو نخواهد داشت.»

عیسی (ع) فرمود: «خودتان را به وسیله دشمنی با اهل معاصی محبوب خدا گردانید و با دوری جستن از ایشان به خدا تقرّب جوید و با خشم به ایشان خشنودی خدا را بطلبید. گفتند: یا روح الله با چه کسی همنشینی کنیم فرمود: با کسی همنشین شوید که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و کسی که سخنش بر علم شما بیفزاید و کسی که عملش شما را به آخرت تشویق کند.» ۲۷»

در اخبار گذشته آمده است که خدای تعالی به موسی (ع) وحی کرد: ای پسر عمران! بیدار باش و در پی دوستانی برای خودت باش، زیرا هر دوست و همدمی که به خاطر خشنودی من با تو دید و بازدید نکند، او دشمن تو است.

خداوند متعال به داوود (ع) وحی کرد: ای داوود! چه شده است که تو را یگه و تنها می‌بینم عرض کرد: خداوند! به خاطر تو مردم را ترک گفتم خطاب رسید: ای داوود! بیدار باش و برادرانی برای خود پیدا کن و هر دوستی که برای خشنودی من با تو موافق نباشد با او همدم نشو که او دشمن تو است، تو را سنگدل می‌کند و از من دور می‌سازد.

در اخبار داوود (ع) است که عرض کرد: پروردگارا! چه کنم که همه مردم مرا دوست بدانند و میان من و تو سلم و سلامت باشدی خطاب رسید با مردم مطابق اخلاق آنها رفتار کن و بین من و خودت نیک رفتار باش. و در بعضی از روایات آمده است: با مردم دنیا به اخلاق اهل دنیا و با اهل آخرت به اخلاق اهل آخرت رفتار کن.

پیامبر ما محمد مصطفی (ص) فرمود: «محبوبترین شما نزد خدا کسانی هستند که با دیگران انس می‌گیرند و دیگران نیز با ایشان انس می‌گیرند و دشمن‌ترین شما در نزد خدا سخن‌چینان و کسانی هستند که بین برادران تفرقه می‌اندازند.» «۲۸»

-27 نظیر این حدیث را کلینی در کافی، ج ۱، ص ۳۹، شماره ۳ نقل کرده است.

-28 این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر از قول ابوهریره - به طوری که در المغنی آمده است. به >

353

و فرمود: «خداوند فرشته‌ای دارد که نیمی از آتش و نیمی از برف است. او می‌گوید:

خدایا! همان طوری که بین برف و آتش الفت ایجاد کردی، میان بندگان صالحت الفت ایجاد کن.» «۲۹»

و نیز فرمود: «هر بنده‌ای که در راه خدا برادری برگزیند خدای تعالی برای او در بهشت مرتبه‌ای قرار دهد.» «۳۰»

پیامبر (ص) فرمود: «کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست دارند بر ستونی از یاقوت سرخ قرار دارند که در رأس ستون هفتاد هزار غرفه است که از آن جا اهل بهشت را می‌بینند. زیبایی آنها به اهل بهشت نور افشانی می‌کند همان طوری که خورشید به اهل دنیا روشنی می‌دهد. آنگاه اهل بهشت می‌گویند: ما را بگذارید تا به اینهایی که در راه خدا دوست شده‌اند نگاه کنیم پس حسن ایشان به اهل بهشت پرتو افشانی می‌کند چنان که خورشید نور می‌دهد بر تن ایشان جامه‌هایی از دیبای سبز است و بر پیشانی ایشان نوشته شده: اینان در راه خدا دوست یکدیگرند.» «۳۱»

علی (ع) فرمود: «بر شما باد به دوستان، زیرا که آنان پشتوانه دنیا و آخرتند. آیا این گفته دوزخیان را نشنیده‌ای که می‌گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.» «۳۲»

فصل

می‌گوید: اخبار در این معانی از طریق شیعه فراوان است و ما از آن به اندکی بسنده می‌کنیم.

29- نظیر این حدیث را علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، ص ۳۷۱ ضمن احادیث معراج آورده و ابوالشیخ آن را در کتاب العظمة از حدیث معاذ بن جبل نقل کرده است.

30- این حدیث را اندکی پیش گذشت.

31- به مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۶ باب المتحابون فی الله مراجعه کنید؛ این حدیث را با الفاظ مختلف روایت کرده است.

32- شعراء / ۱۰۰ - ۱۰۱: (افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد، و نه دوست گرم و با محبتی.

354

در کافی به اسناد خود از علی بن حسین (ع) روایت شده که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: روز قیامت هیچ چیزی در میزان شخص نهاده نمی‌شود که سنگین‌تر از حسن خلق باشد.» «۳۳»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «کاملترین مؤمن از نظر ایمان، خوشخوترین ایشان است.» «۳۴»

از امام صادق (ع) نقل شده است: «چهار خصلت است که در هر کس باشد ایمانش کامل است و هر چند که سراپای وجودش را گناه فرا گرفته باشد، از ایمانش نکاهد.

فرمود: آنها عبارتند از: راستگویی، ادای امانت، حیا، و خوشخویی.» «۳۵»

از آن حضرت نقل شده است: «مؤمن در پیشگاه خدای تعالی پس از انجام فرایض اقدام به هیچ کاری نمی‌کند که محبوبتر از آن باشد که با مردم با حسن خلق برخورد کند.» «۳۶»

از آن حضرت نقل شده است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: چیزی که بیش از همه باعث ورود امتّم به بهشت می‌شود: تقوای الهی و حسن خلق است.» «۳۷»

از آن حضرت نقل شده است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: برای شخص خوش خلق اجر و مزد روزه‌دار نمازگزار مقرر می‌شود.» «۳۸»

35- همان مأخذ، همان صفحه؛ پوشیده نماند که راستگویی بسیاری از گناهان از قبیل دروغ و نظایر آن را زایل میکند؛ ادای امانت، بسیاری از گناهان مانند خیانت نسبت به اموال مردم و منع زکات و خمس و سایر حقوق الهی را رفع می‌کند؛ حیای اخلاقی مانع تظاهر به بسیاری از گناهان و شرم از خدا مانع از انجام گناهان از روی عمد و پافشاری بر آنها می‌شود و انسان را فوراً به توبه وادار می‌کند؛ همچنین خوشخویی مانع از گناهان مربوط به مردم آزاری، مثل عقوق والدین، قطع رحم و ضرر به مسلمانان می‌شود. پس اندکی از گناهان باقی می‌ماند که آن هم با وجود توفیق توبه ضرری به ایمان ندارد و توفیق در دست خداست.

36- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۴.

37 و ۳۸ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۵ و ۶.

355

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خوش خلقی گناه را ذوب می‌کند همان طوری که آفتاب یخ را ذوب می‌کند» «۳۹» همچنین از آن حضرت نقل شده است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود:

برترین افراد شما کسانی هستند که خوشخوتر و بزرگواری‌تر باشند، با دیگران انس بگیرند و دیگران نیز با ایشان انس بگیرند و مهمان نواز باشند.» «۴۰»

از آن حضرت نقل شده است که می‌گوید: «امیر مؤمنان (ع) فرمود: مؤمن مورد انس دیگران است. خیری نیست در کسی که نه با دیگران انس می‌گیرد و نه دیگران با او انس می‌گیرند.» «۴۱»

از آن حضرت است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: ای پسران عبدالمطلب، شما از مالتان هرگز نمی‌توانید همه مردم را برخوردار کنید، پس با ایشان به گشاده‌رویی و حسن خلق دیدار کنید.» «۴۲»

از آن حضرت است که فرمود: «سه چیز است که هر کس یکی از آنها را برای خدا انجام دهد، خداوند بهشت را برای او واجب گرداند: انفاق با تنگدستی، خوشرویی با همه کس و انصاف خود شخص نسبت به دیگران» «۴۳» و از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) به اصحابش گفت: محکمترین رشته ایمان کدام استی عرض کردند: خدا و پیامبرش داناترند، و یکی از آنها گفت:

نماز یکی گفت: زکات یکی گفت: روزه یکی گفت: حج و عمره برای خدا، و دیگری

-39 کافی، ج ۲، ص ۱۰۰: در النهایه به جای یمیت الخطیئة... یدیب الخطایا ... آمده است.

-40 ابن اثیر در النهایه این حدیث را چنین آورده است: «آیا به شما خبر دهم که چه کسی نزد من محبوبتر و از همه کس روز قیامت جایگاهش به من نزدیکتر استی کسانی که خوشخوتر و بزرگوارتر باشند، با دیگران انس و الفت بگیرند و دیگران نیز با ایشان انس داشته باشند.» خبر فوق در کافی، ج ۲، ص ۱۰۲ آمده است.

-41 کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، شماره ۱۷.

-42 همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۳، شماره ۱ و ۲.

-43 همان مأخذ، ص ۱۰۳، شماره ۱ و ۲.

356

گفت: جهاد. رسول خدا (ص) فرمود: برای هر کدام از اینها که شما گفتید، فضیلتی است ولی آن نیست، بلکه محکمترین رشته ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بیزارى از دشمنان خداست. «۴۴»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «کسانی که در راه خدا دست دوستی به هم داده‌اند روز قیامت بر منبرهایی از نور جای دارند و نور سیمایشان، بدنهایشان و منبرهایشان همه را روشن کند به حدی که با آن نور شناخته شوند و بگویند اینها کسانی هستند که در راه خدا با هم دوست شده‌اند.» «۴۵»

از امام باقر (ع) نقل شده است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: آنانی که در راه خدا با هم دوست شده‌اند در روز قیامت روی زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خدا در سمت راست آن قرار دارند - پرونده درخشانی دارند - سیمای آنها از خورشید تابان سفیدتر و درخشانتر است، به طوری که هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسل به مقام ایشان رشک می‌برد. مردم می‌پرسند: اینان کیستند؟ جواب می‌دهند: اینان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می‌دارند.» «۴۶»

در روایت صحیح از علی بن حسین (ع) نقل شده است که فرمود: «وقتی مردم اولین و آخرین جمع شوند، منادیی به پا خیزد و به طوری ندا دهد که همه مردم بشنوند و بگویند: کجایند آن کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست داشتندی گروهی از مردم بر می‌خیزند. به آنها گفته می‌شود: بدون حساب راهی بهشت شوید. آنگاه فرشتگان ایشان را می‌بینند و می‌گویند: به کجا می‌رویدی جواب می‌دهند: بدون حساب به بهشت می‌رویم آنگاه می‌پرسند: شما کدام دسته از مردم هستیدی می‌گویند: ما کسانی هستیم که در راه خدا با هم دوست شده‌ایم. می‌پرسند: اعمال شما چه بودی گویند: ما یکدیگر را در

-44 کافی، ج ۲، ص ۱۲۵: این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۱۴۶، از حدیث ابوذر - رضی الله عنه - نقل کرده است.

-45 همان مأخذ، ص ۱۲۵، شماره ۴.

-46 همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶، شماره ۷.

357

راه خدا دوست و (دشمنان خدا را) در راه خدا دشمن می‌داشتیم. امام (ع) فرمود: آنگاه فرشتگان می‌گویند: چه خوب است اجر و مزد کسانی که عمل کردند!»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «هر گاه خواستی بدانی که خیری در تو وجود دارد یا نه، به قلبت نگاه کن اگر اهل طاعت خدا را دوست می‌داری و اهل معصیت را دشمن می‌داری، پس خیری در تو هست و خدا تو را دوست می‌دارد و هر گاه دیدی اهل طاعت خدا را دشمن می‌داری و اهل معصیت را دوست می‌داری، پس خیری در تو نیست و خدا تو را دشمن می‌دارد و هر کسی با دوستش محشور است.» «۴۸»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «اگر مردی برای خدا با دیگری دوست شود، خداوند به خاطر دوستی‌اش با آن دیگری، او را اجر و ثواب دهد، هر چند طرف محبت در علم خدا از اهل دوزخ باشد، و اگر مردی برای خدا مرد دیگری را دشمن بدارد، خداوند به خاطر بغضش با آن دیگری او را اجر و مزد دهد هر چند که شخص مورد بغض در علم خدا از اهل بهشت باشد.» «۴۹»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «دو نفر مؤمن هرگز با هم ملاقات نکرده‌اند، مگر آن که هر کدام از آنها علاقمندتر به برادر دینی‌اش بوده بهترین آنهاست.» «۵۰»

49- همان مأخذ، ج 2، ص 127، شماره 12، این در صورتی است که کوتاهی نکرده باشد و مستند به گمراهی و نادانی او نباشد مانند کسانی که گمراهی را دوست می‌دارند و گمان می‌کنند که برای خداست، زیرا این دوستی به خاطر تقصیر محض ایشان از بررسی دلایل و اتکای آنها به پیروی از پدران و تقلید نیاکان و تبعیت از هواهای نفسانی است، بلکه او مانند کسی است که منافقی را دوست بدارد که اظهار ایمان و عمل شایسته می‌کند ولی در باطن منافق فاسق است و حال آن که او را به خاطر ایمانش و صلاح ظاهری‌اش برای خدا دوست می‌دارد؛ و بدین جهت ثواب و اجر می‌برد، همچنین در مورد دوم؛ اکثر مخالفان شیعه با ایشان دشمنی و کینه می‌ورزند و گمان می‌کنند که برای خداست و چنان که می‌دانید آنها در این کار مقصّرند و اما کسی که ببیند شیعه‌ای از مخالفان تقيه می‌کند و به عقاید و اعمال ایشان تظاهر می‌نماید و چیزی که دلیل بر شیعه بودن او باشد از او نبیند و نشنود با این همه با او دشمنی ورزد و لعن کند، ثواب و اجر برده هر چند شخص مبعوض از اهل بهشت و به خاطر تقيه‌اش در نزد خدا مأجور باشد: (این علامه مجلسی - رحمه الله - است.)

358

از آن حضرت است که فرمود: «هر کس دوستی و دشمنی‌اش در راه دین و بر اساس دین نباشد، دین ندارد.» «۵۱»

بیان معنای برادری در راه خدا و تشخیص آن از برادری به خاطر دنیا

غزالی گوید: بدان که دوستی و دشمنی در راه خدا پیچیده است و با بیانی که خواهیم کرد واضح و آشکار خواهد شد. توضیح مطلب از این قرار است که دوستی و مصاحبت دو نوع است: گاهی اتفاقی پیش می‌آید، مانند دوستی به علت همسایگی، هم مکتب یا هم مدرسه بودن یا در بازار و یا در دستگاه سلطنتی و یا در مسافرتها و گاهی منشأ دوستی اختیار و قصد انسان است، و این مورد است که ما در صدد بیان آنیم. اخوت دینی ناگزیر جزو این بخش است، چون اجر و ثواب، فقط برای افعال اختیاری است و به افعال غیر اختیاری تکلیف نکرده‌اند. مصاحبت عبارت است از همنشینی و آمد و رفت و گفتگو و اینها اموری است که انسان برای آنها آهنگ کسی را نمی‌کند مگر وقتی که او را دوست بدارد، زیرا انسان از کسی که دوست ندارد دوری می‌کند و با او آمد و رفت نمی‌کند و کسی را که دوست می‌دارد یا خود او را دوست دارد - نه آن که به وسیله او به محبوبی برسد و مقصودی جز او داشته باشد - و یا آن که بدان وسیله به مقصودی می‌رسد که آن مقصود یا محدود به دنیا و لذتهای دنیوی است و یا متعلق به آخرت است و یا به خدای تعالی مربوط می‌شود، پس جمعا چهار قسم است.

اما قسم اول: یعنی دوست داشتن انسانی به خاطر خودش.

چنین چیزی امکان پذیر است، یعنی به ذات خود بدین معنی محبوبیت دارد که تو از دیدن او و همراهی او و مشاهده اخلاقش لذت می‌بری، چون خوشایند تو است. هر شئی زیبایی برای کسی که زیبایی آن را دریافته لذت بخش است و هر کار لذت‌بخشی دوست‌داشتنی است و لذت تابع خوش داشتن است و خوش داشتن تابع مناسبت و سازش و هماهنگی میان طبایع است و انگهی این مورد خوشایند یا این که صورت ظاهری، یعنی خوش سیمایی است و

-51 کافی، ج ۲، ص ۱۲۷، شماره ۱۵.

359

یا آن که صورت باطنی یعنی کمال عقل و خوش خلقی است و ناگزیر حسن اخلاق، خوش رفتاری را به دنبال دارد و کمال عقل، علم و آگاهی زیاد را در پی دارد و همه اینها از نظر طبع سالم و عقل استوار پسندیده است و هر کار پسندیده‌ای لذت‌بخش و دوست‌داشتنی است، بلکه در ارتباط دلها امری پیچیده‌تر از آن است، زیرا بین دو کس محبت استواری وجود دارد بدون آن که ملاحظت صورت و شکل زیبا و خلق خوش در کار باشد، بلکه برای مناسبت باطنی است که باعث الفت و سازش شده است زیرا طبعاً هر چیزی به شبیه خود جذب می‌شود و شباهتهای باطنی پوشیده است و اسباب دقیقی دارد که اطلاع از آنها در توان بشر نیست و رسول خدا (ص) در بیان همین مطلب فرموده است:

«ارواح، چون سپاهیان منظمی هستند، هر کدام از آنها که با هم آشنایند، همدمند و هر کدام که با هم ناآشنایند اختلاف دارند.» «۵۲»

بنابراین ناآشنایی نتیجه تباین و همدمی نتیجه تناسبی است که پیامبر (ص) از آن به آشنایی تعبیر کرده است.

در بعضی از عبارات آمده است: «دیدار می‌کند پس در فضا او را ناخجسته می‌یابد.» «۵۳» بعضی از دانشمندان از این مطلب به کنایه چنین گفته‌اند: خدای تعالی ارواح را آفرید و بعضی را به نوعی شکافت و آن را در اطراف عرش طواف داد، پس هر دو روحی که از دو شقه‌اند و آنجا با هم آشنا شدند و ملاقات کردند، در دنیا به هم پیوستند.

پیامبر (ص) فرمود: «ارواح مؤمنان به مسافت یک روز راه یکدیگر را ملاقات می‌کنند در حالی که هرگز یکدیگر را ندیده‌اند.» «۵۴»

- 52- این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۴۰، از حدیث ابوهریره نقل کرده و طبرانی در الکبیر از قول عبدالله بن مسعود نقل کرده است و - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۷ آمده است - رجال این حدیث، رجال صحیح می‌باشد.
- 53- این حدیث را طبرانی در الاوسط - به طوری که در المغنی آمده - به سند ضعیف از حدیث علی نقل کرده است.
- 54- این حدیث را احمد در ج ۱، ص ۱۷۵، مسند خود از حدیث عبدالله بن عمر نقل کرده است.

360

نقل کرده‌اند در مکه زنی بود که مردم را می‌خندانند و در مدینه هم زن دیگری بود با همین ویژگی. زن مکینه مهمان زن مدینه شد و نزد عایشه رفت و او را خندانند. عایشه پرسید: به کجا وارد شده‌ای زن جریان را گفت، عایشه گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند. من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «الارواح جنود مجنده...» «۵۵»

حق مطلب آن است که مشاهده و تجربه گواهی می‌دهند که همدمی بهنگام نشانه تناسب است و تناسب در طبیعتها و خلق و خواها، چه در باطن و چه در ظاهر امر قابل فهمی است. اما اطلاع از عواملی که باعث این مناسبت می‌شود از قدرت بشر خارج است و آخرین درجه هذیان گفتن منجم آن است که بگوید: هر گاه طالع کسی در ۱۶ یا ۱۳ زوایه طالع دیگری قرار گیرد، نظر بر موافقت و دوستی است و اقتضای هماهنگی و دوستی دارد و هر گاه طالع کسی در مقابل طالع دیگری و یا در درجه ۱۴ آن قرار گیرد مقتضی دشمنی و عداوت است، و اگر در مجاری سنت الهی در آفرینش آسمانها و زمین چنین چیزی درست باشد، اشکال آن بیش از اشکال در اصل تناسب خواهد بود. پس کنجکاو در چیزهایی که راز آنها برای بشر آشکار نشده، بی‌معنی است، و فقط اندکی از علم را به ما داده‌اند، و برای تصدیق این مطلب آزمایش و مشاهده کفایت می‌کند و خبر ذیل درباره آن وارد شده است که پیامبر (ص) می‌فرماید: «اگر مؤمنی وارد مجلسی شود، که در آن صد تن منافق و یک تن مؤمن باشد (تازه وارد) مؤمن خواهد آمد تا کنار آن مؤمن بنشیند.» «۵۶»

این حدیث دلیل آن است که طبعاً هر چیزی به شبیه خود جذب می‌شود، هر چند

55- این حدیث را ابویعلی از حدیث عمره دختر عبدالرحمن نقل کرده و رجال آن نیز صحیح است و در کشف الخفاء و مزیل الألباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس، مطالب زیادی راجع به این حدیث آمده است؛ به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۸ مراجعه کنید.

56- این حدیث را بیهقی مستند به ابن مسعود (بدون ذکر رجال) در شعب الایمان نقل کرده و صاحب الفردوس از حدیث معاذ روایت کرده است ولی پسرش - چنان که در المغنی آمده است - آن را در المسند نیاورده است.

361

که او خود درک نکند. مالک بن دینار می‌گفت: هیچ گاه دو کس در معاشرت توافق نخواهند داشت، مگر آن که در یکی از آنان صفتی از اوصاف دیگری باشد زیرا شکل‌های مردمان مانند اجناس پرندگان است. هیچ گاه دو نوع پرنده با هم پرواز نمی‌کنند، مگر آن که میان آنها تناسبی موجود باشد، گوید: روزی کلاغی را با کبوتری دید تعجب کرد و گفت: این دو با وجود این که هم شکل نیستند چگونه توافق دارند! پس از آن که پرواز کردند دید، هر دو لنگ هستند، گفت: این است دلیل هماهنگی آنها.

از این رو یکی از حکما می‌گوید: هر انسانی با هم‌شکل خود انس می‌گیرد، همان طوری که یک پرنده با همجنس خود پرواز می‌کند. و هر گاه دو پرنده مدت زمانی همراه باشند در حالی که هم شکل نیستند، بناچار از هم جدا شوند و این امری بدیهی است «۵۷».

شاعری این نکته را دریافته و می‌گوید:

گوینده‌ای گفت: چگونه بود جدایی شمای سخنی منصفانه در پاسخ او گفتم چون، هم شکل من نبود از او جدا شدم زیرا مردمان به اشکال مختلف و هزاران شکلند.

البته از این شعر معلوم می‌شود که انسان گاهی ذاتا دوست داشتنی است نه برای فایده‌ای که در حال حاضر و یا در آینده از او عاید می‌شود، بلکه محبت برای صرف هم جنس بودن و ارتباط در سرشت باطنی و اخلاق نهانی است و حب جمال نیز اگر به منظور ارضای شهوت نباشد جزو این قسم است. صورت‌های زیبا در ذات خود لذت بخش می‌باشند، و آن در صورتی است که شهوتی در کار نباشد، به طوری که انسان از دیدن میوه‌ها، روشنیها، گلها و شکوفه‌ها، سیب‌های سرخ فام و آب و سبزی بدون غرض خاصی - غیر از خود آنها - لذت ببرد. البته این نوع محبت، محبتی است که دوستی برای خدا در آن دخالتی ندارد بلکه همان حب ذاتی و شهوت نفس است و تصور آن نسبت به کسانی است که ایمان به خدا ندارند. بنابراین اگر انسان هدف ناپسندی داشته باشد نکوهیده

است، مانند دوست داشتن صورتهای زیبا به خاطر ارضای شهوت در آنجا که ارضای آن حلال نیست، و اگر هدف ناپسندی نداشته باشد مباح است یعنی نه قابل ستایش است و نه سزاوار نکوهش زیرا دوستی یا ستوده است و یا نکوهیده و یا مباح که نه ستوده است و نه نکوهیده...

قسم دوم: آن است که او را دوست می‌دارد برای این که از طریق او به چیز دیگری می‌رسد.

بنابراین او وسیله‌ای است به سمت محبوب دیگر، و وسیله به سوی محبوب، خود محبوب است، و آنچه را که برای چیز دیگری دوست می‌دارند، آن دیگری در حقیقت محبوب است. اما راه رسیدن به محبوب نیز محبوب است از این رو مردم طلا و نقره را دوست می‌دارند زیرا آنها وسیله رسیدن به مقصودند و مردم بدان وسیله به جاه، مال و یا علم و دانش می‌رسند، همان طوری که کسی شاهی را به خاطر بهره‌مندی از مال و یا مقامش دوست می‌دارد و اطرافیان او را نیز دوست می‌دارد تا نزد شاه از او ستایش کنند و زمینه کار او را در نزد شاه فراهم آورند. بنابراین آن چیزی که انسان بدان توسل می‌جوید اگر منحصر به سود دنیوی باشد در زمره محبت در راه خدا نخواهد بود و اگر منحصر به دنیا نباشد، لیکن شخص هدفی جز سود دنیوی از آن ندارد مانند شاگردی که استادش را دوست دارد این مورد نیز دوستی برای خدا محسوب نمی‌شود، زیرا وی استادش را دوست دارد تا از او

کسب علم کند، پس محبوب او در حقیقت علم است و اگر هدف او از علم و دانش تقرّب به خدا نباشد، بلکه برای رسیدن به جاه و مال و مقبولیت نزد مردم باشد، پس محبوب او، جاه و مقبولیت نزد مردم است و دانش وسیله رسیدن به آن، و استاد وسیله رسیدن به دانش است و در این میان چیزی برای حب خدا نیست، زیرا تمام اهداف از کسی که ایمان به خدا ندارد انتظار می‌رود. وانگهی این مورد نیز به مذموم و مباح تقسیم می‌شود، پس اگر هدفش از آن رسیدن به مقاصد مذموم از قبیل غلبه بر همگنان و دست یازی به اموال یتیمان و اوقاف و ظلم به رعیت از طریق سرپرستی قضاوت و دیگر چیزها باشد، این محبت در ذات خود مذموم است.

قسم سوم: آن را نه برای خودش بلکه برای چیز دیگری دوست می‌دارد

و آن چیز دیگر هم به بهره‌های دنیوی او مربوط نمی‌شود، بلکه مربوط به فواید اخروی اوست. این نیز روشن است و پیچیدگی ندارد مانند کسی که استاد و معلم خودش را بدان سبب دوست می‌دارد که به وسیله او به کسب علم و عمل خوب نائل می‌شود، و مقصودش از علم و عمل نیز رستگاری در آخرت است، چنین کسی از جمله محبان در راه خداست. همچنین استادی که شاگردش را دوست می‌دارد به خاطر آن که شاگرد از وی علم می‌آموزد و به وسیله او به مقام تعلیم می‌رسد و به درجه تعظیم در ملکوت آسمان نائل می‌شود در زمره محبان راه خداست. عیسی (ع) می‌گوید: «هر که بداند و عمل کند و به دیگری تعلیم دهد، در ملکوت آسمان بزرگ خوانده می‌شود.»^{۵۸} و تعلیم بدون متعلم (دانش آموز) میسر نیست. پس او در این صورت وسیله‌ای در تحصیل این کمال است و اگر او را دوست دارد به خاطر آن است که وسیله‌ای برای اوست، زیرا سینه خود را کشتزاری برای زراعت او قرار داده است، و چون او باعث ترقی وی به رتبه عظمت در ملکوت آسمان است پس دوستی او برای خداست. حتی کسی که اموال خود را برای خدا صدقه می‌دهد و مهمانها را جمع می‌کند و برای تقرب به خدا غذاهای لذیذ و جالبی برای آنها فراهم می‌کند و از این رو آشپز خود را برای آشپزی خوب، دوست دارد، او نیز از جمله دوستداران در راه خداست. همچنین اگر کسی را دوست بدارد به خاطر این که از طرف او عهده‌دار رساندن صدقه به مستمندان است، در حقیقت او را برای خدا دوست داشته است.

بلکه علاوه بر اینها می‌گوییم: هر که دوست بدارد کسی را که در شستن لباس و جاروب کردن منزل و پختن غذا به او خدمت می‌کند و بدین وسیله زمینه انجام کارهای علمی و عملی را برای او فراهم می‌سازد و هدفش از استخدام او در این اعمال همان

-58 در کافی، ج ۱، ص ۳۵ از امام صادق (ع) نظیر این حدیث آمده است.

فراغت یافتن برای عبادت باشد، پس دوستی‌اش در راه خداست و حتی هر گاه کسی را دوست بدارد که به او انفاق می‌کند و لباس و خوراک و مسکن او را فراهم و تمام نیازهای دنیوی او را برآورده می‌سازد، و هدفش از تمام اینها کسب فراغت برای انجام کارهای علمی و عملی به منظور تقرب به خدا باشد، پس او دوست‌دارنده در راه خداست. گروهی از پیشینیان بوده‌اند که جمعی از توانگران زندگی آنها را تامین می‌کردند و هر دو طرف دوستی‌شان در راه خدا بوده است.

علاوه بر اینها می‌گوییم: هر که با زن صالحه‌ای ازدواج کند تا از وسوسه شیطان حفظ شود و بدان وسیله دینش را پاس دارد یا فرزند صالحی بیاورد که برای او دعا کند و همسرش را دوست بدارد از آن جهت که وسیله رسیدن او به مقاصد دینی است، پس او دوستدار راه خداست. از این رو در اخبار برای انفاق به خانواده اجر و ثواب فراوانی در نظر گرفته شده، حتی برای لقمه‌ای که انسان در دهان همسرش می‌گذارد. «۵۹»

حتی می‌گوییم: هر که به دوستی و رضای خدا و لقای او در سرای آخرت مشهور باشد، هر گاه دیگری را دوست بدارد دوستی‌اش در راه خداست، زیرا تصور نمی‌شود که او چیزی را دوست بدارد مگر به خاطر مناسبت داشتن آن با آنچه در نزد او محبوب است، یعنی رضای خدای عزّ و جلّ.

علاوه بر اینها نیز می‌گوییم: هر گاه دو محبت در دل او جمع شود: محبت خدا و محبت دنیا و در یک نفر هر دو مقصود جمع باشد به حدی که شایستگی داشته باشد تا به وسیله او هم به خدا و هم به دنیا توسّل جوید، پس هر گاه او را دوست بدارد به خاطر آن که برای هر دو امر صلاحیت دارد، او از جمله دوست داران در راه خداست، مانند کسی که استادش را دوست می‌دارد چرا که هم علم دین به او می‌آموزد و هم آن که با مواسات در مال مشکلات دنیوی او را برطرف می‌کند. پس او را از آن نظر دوست می‌دارد که در طبع وی آسایش دنیا و سعادت آخرت را می‌جوید و او وسیله رسیدن به آنهاست.

-59 این حدیث قبلاً از بخاری و دیگران گذشت.

365

بنابراین او دوستدار در راه خداست. البته از شرایط دوستی خدا آن نیست که هیچ علاقه‌ای به بهره‌مندی از دنیا در او نباشد، زیرا در دعایی که به پیامبران امر شده، بین دنیا و آخرت جمع شده است از جمله این آیه است: «پروردگارا حسنه‌ای در دنیا و حسنه‌ای در آخرت به ما مرحمت فرما» و عیسی (ع) در دعای خود می‌گوید: «خداوندا مرا مورد سرزنش دشمن قرار نده و دوستم را نسبت به من بد نگردان و مصیبت مرا در دینم مقرر مفرما و دنیا را بالاترین مقصد من قرار مده.» بنابراین بر طرف ساختن سرزنش دشمنان از جمله بهره‌های دنیاست، و نگفته است: «دنیا را ابدا مورد توجه من قرار مده»، بلکه گفته است: «آن را بزرگترین مقصد من قرار مده.» پیامبر (ص) در دعای خود می‌گوید: «خداوندا مرا از گرفتاری دنیا و آخرت ایمن بدار.» خلاصه آن که هر گاه محبت سعادت

اخروي مخالف با محبت خدا نباشد چگونه ممکن است سلامتي، تندرستي و کفایت در دنيا مخالف با محبت خدا باشد در صورتي که دنيا و آخرت بيانگر دو حالتند که يکي نزديکتر از ديگري است. پس چگونه قابل تصور است که انسان بهره‌منديهاي خویش را فردا دوست بدارد و امروز دوست ندارد، و علت آن که فردا آن را دوست مي‌دارد اين است که فردا، حال آماده و حاضر خواهد شد. بنابراین ناگزير حال حاضر نیز مطلوب خواهد بود، جز اين که بهره‌هاي دنيا به دو قسم، تقسيم مي‌شود: يکي آن که ضد بهره‌هاي آخرت و مانع از آنها است که انبيا و اوليا از آن دوري جسته‌اند و ديگران را نیز از آنها بر حذر داشته‌اند. و ديگر آن که با بهره‌هاي آخرت مخالفتي ندارد و از اين قسم بهره‌ها امتناع نکرده‌اند، مثل ازدواج درست و خوردن مال حلال و نظاير اينها از چيزهايي که مخالف بهره‌هاي آخرت نباشد. پس سزاوار است که عاقل آن را بد بداند و دوست نداشته باشد يعني به وسيله عقلش بد بداند، نه طبعش. همان طوري که خوردن از خوراک لذیذ پادشاهي را بد مي‌داند، زيرا مي‌داند که اگر بخورد، دست يا گردنش بريده خواهد شد، نه به آن معني که غذاي لذیذ طوري است که ميل نمي‌کند و اگر بخورد لذت نمي‌برد زيرا چنين چيزي محال است، بلکه بدان معني است که عقلش از خوردن آن

366

جلوگيري مي‌کند و به خاطر ضرري که در پي دارد ناپسند شده است. مقصود از اين مطلب آن است که اگر او استادش را به خاطر آن که با وي موااسات مي‌کند و تعليم مي‌دهد و يا شاگردش را به خاطر آن که از او تعليم مي‌گيرد و به او خدمت مي‌کند، دوست دارد و يکي از آن دو بهره دنيوي و ديگري بهره اخروي است، پس او از جمله دوستداران در راه خداست ولي با یک شرط و آن شرط اين است که وي به گونه‌اي باشد که اگر - به طور مثال - او از علمش خود داري کند و يا تحصيل شاگرد از او ممکن نباشد، دوستي وي بدین جهت کاسته شود. بنابراین آن مقدار دوستي که به سبب فقدان آن کاسته مي‌شود، او براي خدای تعالی است و برايش همان قدر، اجر دوستي در راه خداست و اين مطلب غير قابل درکي نيست که تو انساني را براي چندين منظوري که باعث ارتباط تو با او شده به شدت دوست بداري و اگر بعضي از آنها را برآورده نساخت، دوستي تو کم شود و اگر بيشتر برآورده ساخت، دوستي بيشتر شود، زيرا دوست داشتن طلا با دوست داشتن نقره در صورتي که هر دو به یک اندازه باشد، یکسان نخواهد بود. از اين نظر که طلا انسان را به هدفهاي بيشتري مي‌رساند تا نقره بنابراین با افزايش هدف محبت افزايش مي‌يابد و جمع هدفهاي دنيوي و اخروي محال نيست بنابراین دوستي براي خدا را شامل مي‌شود، و تعريف چنين محبتي آن است وجود هر دوستي که بدون ايمان

به خدا و روز جزا قابل تصوّر نباشد، دوستی در راه خداست، همچنین هر افزایش محبتی در صورتی که اگر ایمان به خدا نباشد آن افزایش هم نخواهد بود، افزایشی از محبت در راه خداست و اگر در مورد آن دقت شود نادر خواهد بود.

جریری می‌گوید: مردم در قرن اوّل به وسیله دین معامله کردند تا این که دین ضعیف شد، و در قرن دوم با وفا رفتار کردند تا این که رخت بر بست و در قرن سوم با جوانمردی عمل کردند تا جوانمردی از میان رفت و جز رغبت و ترس چیزی باقی نماند.

قسم چهارم: آن است که انسان برای خدا و در راه خدا کسی را دوست بدارد،

نه برای آن که از علم و یا عمل او برخوردار می‌شود و یا به وسیله او به چیزی جز خود او

367

می‌رسد. این بالاترین مرتبه و ظریفترین و دشوارترین درجه دوستی است و این قسم نیز امکان پذیر است، زیرا از جمله آثار غلبه محبت یکی آن است که محبت از فرد مورد محبت به هر چیزی که وابسته و منسوب به اوست، هر چند بعدها به او منسوب شود، سرایت می‌کند. بنابراین اگر کسی انسانی را زیاد دوست بدارد، دوستدار او را نیز دوست می‌دارد و کسی را که او دوست دارد نیز دوست می‌دارد خدمتگزار او را هم دوست می‌دارد و ثناگوی محبوب او را هم دوست می‌دارد و کسی را که در راه رسیدن وی به خشنودی محبوبش به او کمک کند نیز دوست می‌دارد، تا آن جا که بتیّه بن ولید می‌گوید: هر گاه مؤمن، بردار مؤمنش را دوست بدارد، سگ او را نیز دوست می‌دارد، و مطلب همان است که وی گفته و مطالعه در حالات عاشقان نیز بر آن گواهی می‌دهد و اشعار شعرا هم دلیل بر آن است. از این روست که محبّ جامه محبوب را نگاه می‌دارد و آن را پنهان می‌کند تا خاطره او را حفظ کند، و منزل و محله و همسایه‌های او را دوست می‌دارد، تا آن جا که مجنون گوید: بر آن دیار که دیار لیلی است گذر می‌کنم، در حالی که این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم. «۶۰» محبت آن دیار دل مرا نربوده است، بلکه محبت ساکنان آن دیار دل مرا ربوده است.

بنابراین مشاهده و تجربه گواهی می‌دهد که دوستی از شخص محبوب به اطرافیان و به هر چیزی که به او مربوط است هر چند بعدها مربوط شود، سرایت می‌کند. ولی این ویژگی، از زیادی محبت است اما اصل محبت در این حد نیست و گستردگی محبت در تجاوز از محبوب به اطرافیان و به

اشیای وابسته و مربوط به او بستگی به اندازه و مقدار افراط و شدت محبت دارد، همچنین محبت خدای سبحان وقتی که شدت یابد و بر دل چیره و مسلط شود تا آن جا که به حد دلربایی و به اوج خود برسد، به تمام موجودات دیگر سرایت می‌کند، زیرا هر موجودی در عالم، اثری از آثار قدرت

-60 مصراع دوم این بیت مشهور به جای: اقبل ذالجدار و ذالجدارا، چنین است: «اقبل ذالجدار و لالجدار» بدیهی است که در این صورت

رساتر می‌باشد. - م.

368

اوست و هر که، انسانی را دوست بدارد، خط و صنعت او و تمام کارهای او را دوست می‌دارد. از این رو بود که «هر گاه میوه نوبری به نزد آن پیامبر (ص) می‌بردند، آن حضرت آن را به چشمش می‌کشید و گرامی می‌داشت و می‌فرمود: دوست داشتن به محبت پروردگار ما نزدیک است.» «۶۱» دوستی خدا یک بار از راستی و صدق امید به وعده‌های او و نعمتهای مورد انتظار در آخرت حاصل می‌شود و یک بار برای انواع نعمتهایی که شخص از آن برخوردار است و یک بار تنها برای خود اوست نه برای چیز دیگر که این نوع محبت، دقیقترین و بالاترین نوع محبت است و تحقیق و بررسی آن در فصل محبت - از بخش عوامل نجات‌بخش - خواهد آمد. محبت خدا هر طور که حاصل شود وقتی شدت یافت به تمام چیزهایی که به نوعی به خدا ارتباط دارد، سرایت می‌کند حتی به چیزی که ذاتا رنج آور و ناپسند است سرایت می‌کند. لیکن شدت دوستی، احساس درد و شادمانی را به خاطر فعل محبوب، کم می‌کند و توجه دوست به محبوبش به وسیله رنجاندن، ادراک درد را می‌پوشاند، مثل شادمانی به سبب ضربت یا نیشگون گرفتن دوست که نوعی اظهار خشم است زیرا بشدت محبت باعث گسترش شادمانی و پوشش درد و رنج است، و محبت خدا در گروهی بدان جا رسید که گفتند: بین گرفتاری و نعمت تفاوتی قائل نیستیم زیرا همگی از طرف خداست و جز بر آن چه رضای او در آن است ما شادمان نیستیم. حتی یکی از آنها گفت: من نمی‌خواهم به آمرزش خدا در مقابل معصیتش نایل شوم.

سمنون می‌گوید: من در غیر تو بهره‌ای ندارم هر طور که خواستی مرا آزمایش کن.

تحقیق این مطلب در فصل محبت خواهد آمد. مقصود آن است که وقتی حبّ خدا زیاد شود ثمره‌اش محبت به کسانی است که در علم یا عمل به پرستش خدا اقدام کنند همچنین محبت کسانی را در پی دارد که صفت پسندیده‌ای در پیشگاه خدا دارند از قبیل

61- این حدیث را طبرانی در الصغیر از قول ابن عباس و ابوداؤد در المراسیل و بیهقی در الدعوات از قول ابوهریره بدون عبارت «واکرمها ...» آورده و گوید این جمله ضبط نشده است. (المغنی.)

369

حسن خلق یا آراستگی به آداب شریعت، و هیچ مؤمنی نیست که آخرت و خدای تعالی را دوست بدارد، مگر این که اگر از حال دو مردی که یکی عالم عابد است و دیگر جاهل فاسق مطلع شود، در باطنش به عالم عابد گرایش پیدا می‌کند. وانگهی آن گرایش بر حسب کم و زیادی ایمان و بر حسب کم و زیادی محبتش به خدا کم و زیاد می‌شود و این گرایش حاصل می‌شود هر چند که آن دو تن را ندیده باشد، به طوری که می‌داند از آن دو تن نه در دنیا نفع و ضرری به او نخواهد رسید و نه در آخرت. پس چنین گرایشی همان محبت در راه خدا و برای خدای تعالی است، بدون بهره شخصی، زیرا او را از آن جهت دوست دارد که خدایش دوست می‌دارد و در نزد خدا پسندیده است و نیز چون او خدا را دوست می‌دارد و به بندگی خدا مشغول است. جز این که اگر این میل ضعیف باشد اثرش ظاهر نخواهد شد و اجر و ثوابی نخواهد داشت ولی اگر قوی باشد، انسان را به دوستی و یاری و حمایت با جان و مال و زبان، وادار خواهد کرد و در وجود مردم بر حسب تفاوتشان در محبت خدا، این گرایش متفاوت است. اگر محبت به بهره‌ای محدود باشد که از محبوب در زمان حال و یا در آینده حاصل می‌شود، تصور نمی‌رود که کسی، دانشمندان و عابدانی را که از دنیا رفته‌اند از انبیا و اولیا (ص) دوست بدارد، در حالی که محبت همه آنان در دل هر مسلمان متدین نهفته است و این مطلب با خشم انسان در وقتی که یکی از دشمنانشان به فردی از ایشان جسارت کند و شادمانی وی در وقت ثناگویی و ذکر اوصافشان، روشن می‌شود. تمام اینها دوستی برای خداست زیرا ایشان بندگان خاص خدایند و هر که دوستدار پادشاه و یا شخص زیبایی باشد خواص و خدمتگزاران و دوستانش را دوست می‌دارد، جز این که دوستی در مقابله با بهره‌های نفس آزمایش می‌شود و گاهی به طوری غلبه دارد که هیچ بهره‌ای برای نفس جز در آنچه بهره محبوب است، باقی نمی‌ماند. سخن این شاعر، بیانگر این مطلب است:

من وصال او را خواهانم در حالی که او دوری مرا می‌خواهد. بنابراین من از خواسته خویش به خاطر خواسته او دست برمی‌دارم.

370

و سخن آن که گفته است:

«هیچ جراحی، وقتی که شما را خشنود سازد، رنج ندارد».

گاهی دوستی به گونه‌ای است که تحت تأثیر آن انسان از بعضی لذت‌ها چشم می‌پوشد مانند کسی که جود و بخشش می‌کند و محبوبش را در نصف یا ثلث و یا عشر مال خود، شریک می‌سازد. بنابراین مقدار مالی را که می‌بخشد به میزان دوستی‌اش بستگی دارد زیرا درجه محبوب شناخته نمی‌شود مگر به محبوبی دیگر که در مقابل آن محبوب رها می‌شود. پس کسی که محبت سراسر دلش را گرفته باشد، محبوبی جز او برایش نمی‌ماند و برای خودش چیزی نگاه نمی‌دارد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که هر کس عالم و یا عابد و یا کسی را که به علم یا عبادت و یا کار نیک علاقه دارد، دوست ندارد در حقیقت او را برای خدا و در راه خدا دوست داشته و اجر و پاداشش به اندازه دوستی و محبت اوست. این بود شرح دوستی برای خدا و در راه خدا و درجات آن، و از این جا خشم و کین در راه خدا نیز روشن می‌شود، و با وجود این در آن باره توضیح بیشتری می‌دهیم.

بیان خشم و کین در راه خدا

بدان، هر که دوستی‌اش در راه خداست سزاوار است دشمنی‌اش نیز در راه خدا باشد. اگر کسی را به خاطر آن که مطیع خدا و محبوب در نزد خداست دوست داشتند ناگزیر اگر معصیت خدا را کرد باید دشمن بدارید، به خاطر این که نافرمانی خدای سبحان را کرده و در نزد خدا مغضوب است و هر کس به سببی شخصی را دوست ندارد، قطعی است که به خاطر ضدّ آن سبب او را دشمن می‌دارد و این دو صورت، لازم و ملزوم یکدیگرند و از یکدیگر جدایی ناپذیرند و این تلازم در حبّ و بغض در موارد عادی کلیت دارد، لیکن حبّ و بغض هر دو در دل پنهان است و در وقتی که غلبه داشت بروز می‌کند و به وسیله افعال دوستداران و دشمنان در نزدیکی و دوری و در موافقت و مخالفت با هم معلوم می‌شود و هر گاه آثار آنها در مقام عمل ظاهر شود، آن را موالات و

371

معادات گویند. از این رو خدای تعالی فرموده است: هل والیت لی ولیاً و هل عادیت لی عدواً «۶۲» همان طوری که ما نقل کردیم و این درباره کسی که فقط طاعات خویش را اظهار کند واضح و روشن است، زیرا باعث می‌شود تا او را دوست بداریم و یا تنها فسق و فجور خویش و اخلاق ناپسندش را اظهار کند که می‌توانیم او را دشمن بداریم بلکه مشکل وقتی است که طاعتها و گناهان با هم مخلوط

شود، زیرا- در چنین موردی- می‌گویید: چگونه بین دشمنی و دوستی جمع کنیم، در حالی که این دو با هم تناقض دارند، همچنین نتیجه آنها که عبارت از موافقت و مخالفت، و موالات و معادات است با هم متناقضند می‌گوییم: همان طوری که در بهره‌های بشری تناقض ندارند، درباره خدای تعالی نیز بین آنها تناقضی نیست، زیرا وقتی که چند خصلت در یک نفر جمع باشد که بعضی از آنها دوست داشتنی است و برخی نیست انسان از جهتی او را دشمن می‌دارد و از جهتی دوست (به طور مثال) کسی که زن زیبایی بدکاره‌ای دارد و یا فرزند زیرک خدمتگزاری دارد ولی فاسق است، او را از جهتی دوست می‌دارد و از جهتی دشمن. بنابراین با وی یک حالت بینابین دارد، زیرا اگر فرض شود که این شخص سه فرزند دارد که یکی هوشیار خوب و دیگری کودن نافرمان و دیگری کودن خوب و یا زیرک نافرمان است، البته چنین کسی خود را با آنها در سه حالت متفاوت بر حسب تفاوت خصلتهای آنان می‌بیند. پس باید رفتار آدمی نیز نسبت به کسی که بیشتر دچار فسق و فجور است و کسی که بیشتر اطاعت خدا را می‌کند و کسی که هر دو حالت در او جمع است، به سه نوع متفاوت باشد به این ترتیب که در هر نوع، متناسب با آن از لحاظ دشمنی و دوستی و اعراض و اقبال و همراهی و جدایی و سایر افعال صادر از جانب او رفتار کند.

اگر بگوییم: اسلام هر مسلمانی دلیل طاعت اوست و با وجود اسلامش چگونه او را

-62 آیا دوستی را به خاطر من دوست داشتی و آیا دشمنی را برای رضای من دشمن داشتی ی - این حدیث از احادیث قدسی است . - م

372

دشمن بدارمی می‌گوییم: او را به خاطر اسلامش دوست و به خاطر معصیتش دشمن بدار! و با وی به گونه‌ای باش که اگر آن را با حال کافر بدکاری مقایسه کنی تفاوت آن دو را درک کنی و آن تفاوت، محبت برای اسلام و ادای حق آن است. جنایت در حق خدا و طاعت او مانند جنایت در حق تو و اطاعت تو است بنابراین هر کس در هدفی با تو موافق و در هدف دیگر مخالف باشد با او در حالتی متوسط بین گرفتگی و گشاده‌رویی و بین اقبال و اعراض و بین محبت به او و دوری از او باش، نه زیاد احترام کن مانند احترام به کسی که در تمام اهداف با تو موافق است و نه زیاد اهانت کن مانند اهانت به کسی که در تمام اهداف با تو مخالف است. وانگهی این حالت بینابین یک مرتبه، آن وقتی است که مخالفت غلبه دارد و به طرف اهانت متمایل است و به هنگام غلبه موافقت به طرف خوشرفتاری و احترام گرایش دارد. همچنین لازم است درباره کسی که هم خدا را اطاعت و هم معصیت می‌کند و

یک مرتبه مطابق رضای خدا رفتار می‌کند و یک بار خشم و غضب خدا را بر می‌انگیزد این حالت بینابین حفظ شود.

اگر بگوییم: چگونه ممکن است اظهار دشمنی کردی می‌گوییم: اما در گفتار یک مرتبه وسیله حرف نزدن و هم سخن نشدن و یک مرتبه با ارزش ندادن و درشتی و اما در عمل یک بار با کمک و یاری نکردنش و یک بار با بد رفتاری و یک بار با مخالفت با اهدافش که بعضی از اینها بدتر از بعضی است، بر حسب درجات تبهکاری و معصیتی که از او صادر شده است. اما آنچه به منزله لغزشی است که معلوم می‌شود او پشیمان است و دوباره انجام نمی‌دهد بهتر آن است که نادیده گرفته شود و پرده پوشی کنند. اما آنچه در آن پافشاری دارد، چه گناه صغیره و چه کبیره، اگر از کسانی است که ما بین او و تو دوستی و رفاقتی است، حکم دیگری دارد و اختلاف دانشمندان در این مورد خواهد آمد و اما اگر برادری و معاشرت زیادی ندارید، از اظهار اثر دشمنی و مخالفت ناگزیری، یا به وسیله روگرداندن و دوری از وی و کم‌اعتنایی به او و یا در ارزش ندادن و درشت‌گویی با او، که این بدتر از روگرداندن و اعراض است و این تفاوت بر حسب سنگینی و سبکی

373

معصیت است. همچنین در عمل نیز دو مرتبه وجود دارد: یکی آن که کمک و رفاقت و یاری نکنی که این پایین‌ترین درجات است و دیگری آن که سعی در برهم زدن نقشه‌های او داشته باشی همانند کاری که دشمنان مخالف، نسبت به هم انجام می‌دهند.

اما این رفتار باید نسبت به کسی صورت گیرد که با این کارها راه معصیت بر او مسدود می‌شود، ولی نسبت به کسی که این رفتار برایش بی‌تأثیر است نباید چنین کرد، نظیر مردی که با میگساری معصیت خدا را مرتکب می‌شود و از زنی خواستگاری کرده است که اگر ازدواج با وی فراهم شود با مال و زیبایی و مقام او خوشبخت می‌شود، اما این ازدواج مانع میگساری او نمی‌شود و در عین حال او را به شرب خمر نیز تشویق نمی‌کند.

در این صورت اگر هم می‌توانی به او کمک کنی تا به مقصودش برسد و هم قدرت بر آشفته کردن او را داری، به طوری که به هدفش نرسد، نباید برای آشفته کردن او تلاش کنی اما اگر به منظور اظهار خشم در برابر فسق وی، او را یاری نکنی اشکالی ندارد و این کمک نکردن هم واجب نیست، زیرا چه بسا تو قصد داری با کمک به او و اظهار دلسوزی بر او، به دوستی تو ایمان داشته باشد و نصیحت تو را

بپذیرد که این خوب است و اگر چنین انتظاری نرفت «۶۳» ولی معتقدی که برای ادای حق اسلام او، در راه هدفش وی را یاری کنی،

این کار ممنوع نیست، بلکه اگر معصیت او جنایتی در حق تو یا کسی است که وابسته به تو است، یاری کردنت بهتر است زیرا گذشت از کسی که ستم کرده و احسان به کسی که بدی کرده است، از اخلاق صدیقان است. البته احسان به کسی که بر تو ستم کرده خوب است، اما کسی که به دیگری ستم روا داشته و بدان وسیله معصیت خدا را کرده است، احسان به او پسندیده نیست، زیرا احسان به ظالم بد کردن در حق مظلوم است و حق مظلوم سزاوارتر به رعایت است و با اعراض از ظالم دل مظلوم را قوت بخشیدن محبوبتر است در نزد خدا از تقویت قلب ظالم. اما اگر تو خود مظلوم واقع شده‌ای نیکوتر در مورد خودت عفو و گذشت است. راه و روش نیکان درباره اظهار

-63 در احیاءالعلوم آمده است: و اگر برای تو معلوم نبود.

374

دشمنی با مردمان گنهکار مختلف بوده است و همه آنان درباره اظهار دشمنی با ستمگران و بدعت گذاران و هر کس که با تجاوز به دیگری معصیت خدا را مرتکب شود، هم عقیده بوده‌اند. اما کسی که درباره خودش مرتکب معصیت شده، برخی از بزرگان نسبت به وی به دیده رحمت نگریسته‌اند و بعضی سخت معترض بوده و دوری از او را برگزیده‌اند و این امری است که با اختلاف نیت تفاوت پیدا می‌کند و نیت هم با اختلاف حال اشخاص متفاوت است بنابراین اگر توجه به مجبور بودن و ناتوانی خلق بر قلب فزونی گرفت و این که مردم مسخر مقدرانند، این عقیده موجب سهل انگاری در دشمنی و عداوت خواهد شد و این مطلب قابل قبولی است اما ممکن است با فریبکاری مشتبه شود و بیشتر انگیزه‌های چشم پوشی از گناهان، تملق و شرم حضور و ترس از وحشت و بیم از تقیح آنهاست، و گاهی شیطان این موارد را به آدم کودن نادان مشتبه می‌سازد تا به چشم عفو و رحمت نگاه کند. و وسیله تشخیص آن این است که اگر در حق او جنایتی شد، به دیده عفو و رحمت بنگرد و بگوید که او مجبور است و فرار از قضا و قدر بی‌فایده است، چگونه می‌توانست آن کار را نکند در حالی که بر او مقرر و فرض بوده است، پس اشکالی ندارد چنین کسی از ظلمی که در حق خدای تعالی شده چشم پوشی کند ولی اگر زمانی ظلمی در حق او می‌شود خشمگین شود و موقعی که جنایت بر حق خدا می‌شود، می‌بخشد او خیانتکار است و به وسیله مکری از مکرهای شیطان فریب خورده است. پس باید توجه داشته باشد.

اگر بگویی: کمترین درجه اظهار خشم دوری و اعراض و قطع رفاقت و کمک است، آیا این عمل واجب است و اگر بنده‌ای آن را ترک کرد معصیت خدا را کرده استی می‌گوییم: این مطلب از نظر علم ظاهری جزو تکلیف و وجوب نیست، زیرا ما می‌دانیم کسانی که در زمان رسول خدا (ص) می‌گساری کردند و مرتکب کارهای زشت شدند، اصحاب به طور کلی از ایشان دوری نکردند، بلکه چند دسته شدند. بعضی با آنها بدرشتی سخن می‌گفتند و اظهار خشم می‌کردند و بعضی فقط اعراض می‌کردند، نه

375

اعتراض و بعضی با دیده رحمت به ایشان می‌نگریستند نه آن که از آنها دوری کنند. اینها دقیق دینی است که روش رهروان راه آخرت درباره آنها متفاوت است و عمل هر کدام به مقتضای حال و وقت آن صورت می‌گیرد. مقتضای احوال در این امور یا مکروه است و یا مستحب. بنابراین در مرتبه فضایل قرار دارد و به مرحله تحریم و ایجاب نمی‌رسد، زیرا آنچه تحت تکلیف وارد است اصل خداشناسی و اصل محبت است و محبت گاهی از محبوب به دیگری سرایت می‌کند و آن مقدار سرایت کرده، افراط و استیلاي محبت است و فتوا شامل آن نمی‌شود و در حق توده مردم از اصل جزو ظاهر تکلیف محسوب نمی‌شود.

بیان مراتب کسانی که در راه خدا دشمنی می‌ورزند و چگونگی برخوردشان

اگر بگویی: اظهار خشم و عداوت بالفعل اگر واجب نباشد بی‌شک مستحب است و در حالی که گنهکاران و بدکاران با هم متفاوتند از کجا بدانیم که با آنها چگونه رفتار کنیم و آیا با همه آنها یکسان رفتار می‌شود یا نهی بدان که شخص مخالف با امر خدا از این صورتها خارج نیست: یا در عقیده‌اش مخالف است، یا در عملش و مخالف در عقیده هم یا بدعت گذار است و یا کافر و بدعت گذار هم یا دیگران را به بدعت خود دعوت می‌کند و یا ساکت است و سکوت هم یا به دلیل ناتوانی است و یا از روی اختیار.

بنابراین فساد اعتقادی سه قسم است: اول کفر، و کافر اگر حربی باشد باید کشته شود و یا به بردگی گرفته شود و ذلت و خواری بالاتر از اینها نمی‌شود و اما کافر ذمی را آزردن روا نیست، مگر آن که به وسیله اعراض و تحقیر او را به حساب شده‌ترین شیوه واداریم و با ابتدا نکردن به سلام تنفر خود را ابراز کنیم پس اگر او گفت: سلام علیک، بگویی: و علیک و بهتر آن است که از معاشرت و

معامله و هم خوراک شدن با او خودداری شود. اما گشاده رویی با او و انس با او همچنان که با دوستان انس می‌گیری، کراهت شدیدی دارد، بقدری که این کراهت هم مرز با تحریم است. خدای تعالی

376

می‌فرماید: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
... «۶۴»»

پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن و مشرک باید چنان باشند که آتش آنها بر هم ظاهر نشود.» «۶۵»»

خدای تعالی فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ... «۶۶»»

دوم: بدعت گذاری که مردم را به بدعت خود دعوت می‌کند. پس اگر بدعتش به گونه‌ای است که باعث کفر می‌شود کار او بدتر از کار کافر ذمی است، زیرا او اقرار به جزیه نکرده و زیر بار قرار داد ذمه نرفته است و اگر در بدعتش کفر نورزیده است، کار او بین خود و بین خدا ناگزیر از کار کافر سبکتر است، ولی دستور در اعتراض بر او شدیدتر از کافر است زیرا شر کافر به دیگری سرایت نمی‌کند، چون مسلمانان بر لعن او عقیده دارند و به سخن او اعتنا نمی‌کنند و او نیز برای خودش ادعای اسلام و اعتقاد به حق را ندارد. اما شخص بدعت گذاری که دعوت به بدعت می‌کند و معتقد است در مورد آنچه دعوت می‌کند بر حق است در نتیجه باعث گمراهی مردم می‌شود و شر او به دیگران

-64 مجادله / ۲۲: هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز جزا دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدرانشان

باشند...

-65 این حدیث را شریف رضی در تلخیص البیان، ص ۲۵۷، و المجازات النبویه، ص ۱۷۰ با بیان کافی ایراد کرده و طبرانی آن را در الکبیر در ضمن حدیثی که رجال آن همگی ثقة هستند. چنین نقل کرده که پیامبر فرمود: «من از هر مسلمانی که با مشرکین طوری زندگی کند که چاههای آبشان مشخص نباشد، بیزارم». به مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۵۳، مراجعه کنید. و ترمذی در جلد ۷، صفحه ۱۰۴ کتاب خود این حدیث را آورده و در آن جا «لاتتراأی ناراها»: آتشهای آنها یکدیگر را نبینند، آمده است، و همومی می‌گوید: در النهایة آمده است: یعنی بر مسلمان لازم و واجب است که منزل خودش را از منزل مشرک دور کند و مبادا جایی منزل کند که وقت روشن کردن آتش در آن جا، آتش وی بر آتش مشرک که در منزلش روشن می‌کند، ظاهر و آشکار شود، ولی مشرک می‌تواند با مسلمانها در دیار آنها منزل گزیند، و همسایگی با مشرکان از آن نظر کراهت دارد که نه با مسلمانان هم پیمانند و نه آنان امنیتی از جانب آنها دارند، از این رو امر به مهاجرت فرموده است. کلمه "تراأی" مصدر تفاعل از رؤیت است.

سرایت می‌کند. بنابراین استحباب در اظهار بغض و دشمنی با او، و بریدن از او و تحقیر و تقبیح کردن کارهای او به خاطر بدعتش و بر حذر داشتن مردم از او شدیدتر است و اگر چنین کسی در خلوت سلام داد پاسخ دادنش اشکالی ندارد و اگر معلوم شود که روگرداندن از او و سکوت از جوابش باعث می‌شود که او خودش را به خاطر بدعتش تقبیح کند و در بازداشتن او از بدعتش مؤثر است، پس جواب ندادن بهتر است زیرا هر چند جواب سلام واجب است، ولی با کمترین هدفی ساقط می‌شود تا آن جا که به دلیل بودن انسان در حمام و یا در وقت قضای حاجت ساقط است و هدف منع از بدعت از این هدفها بالاتر است. اما اگر در حضور مردم سلام داد، جواب ندادن بهتر است، به خاطر این که مردم را از او متنفر کنیم و بدعت او را در نظر مردم بد جلوه دهیم. همچنین بهتر است که به او احسان و کمک نشود، بخصوص چیزی که در انظار مردم باشد فرمود: «هر که صاحب بدعتی را نکوهش کند خداوند قلب او را پر از امن و ایمان کند و هر که بدعت گذاری را خوار سازد خداوند او را در روز محشر از هول قیامت ایمن گرداند و هر که با او بنرمی رفتار کند و گرامی‌اش بدارد یا با روی باز با وی دیدار کند در حقیقت آنچه را که خداوند بر محمد (ص) نازل کرده (قرآن را) سبک شمرده است.» ۶۷»

می‌گوییم: در کافی به سندهای صحیح از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«رسول خدا (ص) می‌فرماید: هر گاه پس از من اهل بدعت و شک را دیدید، از ایشان بیزاری جوید و هر چه بیشتر به آنان ناسزا گوید و از آنان بدگویی کنید و آنان را درمانده و حیران سازید تا در فاسد کردن اسلام طمع نکنند و مردم از ایشان بر حذر باشند و از بدعت‌های آنها نیاموزند، خداوند بدین وسیله برای شما حسناتی را مقرر کند و درجات شما را در آخرت بالا ببرد.» ۶۸»

67- این حدیث را ابونعیم در جلیه و هروی در ذم الکلام از قول ابن عمر - به طوری که در المغنی آمده - به سند ضعیفی نقل کرده است.

68- کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، مقصود از «مباهته» در متن حدیث، ملزم کردن آنان به وسیله دلایل قاطع و متحیر ساختن آنهاست به طوری

که پاسخی نداشته باشند، چنانکه خدای تعالی فرموده است: فَبَيَّتَ الَّذِي كَفَرَ.

غزالی گوید: برخورد با بدعت‌گزار بی‌سوادی که قادر به دعوت نیست و بیم پیروی از او نمی‌رود، آسانتر است. بنابراین بهتر است که با درشتی و اهانت از او بدگویی نکنند، بلکه در هنگام نصیحت کردن به او مهربانی و لطف بورزند، زیرا دل مردم عوام زود منقلب می‌شود. پس اگر نصیحت سودی نبخشید و اعراض از او در نظرش بد دانستن بدعت وی بود، در این صورت اعراض مستحب مؤگد خواهد بود و اگر بداند که به دلیل طبع خشک و نیز عقیده قلبی راسخش، نصیحت بی‌اثر است، اعراض از وی بهتر است زیرا اگر در نکوهش بدعت پافشاری نشود، در بین مردم شایع و فساد آن همگانی می‌شود. اما کسی که در مقام عمل مرتکب گناه می‌شود، نه در عقیده از دو صورت بیرون نیست: یا به گونه‌ای است که دیگران از عمل او آزرده می‌شوند مانند ظلم، غضب، شهادت دروغ، غیبت و سخن چینی در بین مردم و امثال آن، اگر از چیزهایی باشد که تنها به خودش مربوط نمی‌شود بلکه باعث آزار دیگران نیز می‌شود، این خود نیز بر دو قسم است، یا دیگری را به فساد می‌کشد، مانند صاحب عشرتکده‌ای که مردان و زنان را جمع می‌کند و وسایل بدی و فساد را برای اهلیش فراهم می‌سازد، و یا آن که دیگری را دعوت به فساد نمی‌کند، مانند کسی که خود می‌گساری و زنا می‌کند ولی دیگران را به این کارها جلب نمی‌کند. یا آن که مرتکب گناه کبیره و یا صغیره می‌شود و هر کدام از اینها یا اصرار به گناه می‌ورزند یا اصرار نمی‌ورزند. بنابراین از مجموع این تقسیمات سه قسم حاصل می‌شود و هر کدام در یک رتبه قرار دارد که بعضی شدیدتر از بعضی دیگر است.

پس نباید با همه به یک نوع رفتار شود.

قسم اول که از همه بدتر است، موردی است که مردم از آن زیان ببینند، مانند ظلم، غضب و شهادت دروغ، غیبت و سخن چینی. در این موارد بهتر است که از این اشخاص دوری کنند و با آنان معامله و معاشرت نکنند، زیرا معصیت گناهانی که به آزار مردم می‌انجامد شدید است. وانگهی این گروه نیز به سه قسم تقسیم می‌شوند: کسانی که نسبت به خون مردم ستم روا دارند و کسانی که نسبت به اموال ظلم کنند و کسانی که در مورد

آبرو و ناموس مردم ستم روا دارند که بعضی از اینان بدتر از بعضی دیگر هستند و اهانت و دوری از ایشان مستحب مؤکد است و هر گاه اهانت به ایشان باعث جلوگیری از معصیت آنها و یا دیگران شود، استحباب مؤکدتر و شدیدتر خواهد بود.

دوم، صاحب عشرتکده که وسایل فساد را آماده می‌سازد و راههای فساد را برای مردم آسان می‌کند. چنین کسی باعث آزار مردم در دنیا نیست ولی با عمل خودش دین مردم را نابود می‌کند و اگر عمل وی موافق با رضایت مردم باشد نظیر دسته اول است، ولی عقوبتش از آن کمتر است زیرا معصیت بین بنده و بین خدا به عفو و بخشش نزدیکتر است، اما از آن جهت که به دیگران سرایت دارد مجازات آن شدیدتر است و این مورد نیز مقتضی اهانت و روگرداندن و جواب سلام را ندادن است در صورتی که بدانند این کارها باعث نوعی جلوگیری از عمل او و یا دیگران خواهد شد.

سوم، کسی که می‌گساری کند و یا واجبی را ترک کند و یا مرتکب خلافی مخصوص به خود شود. امر چنین کسی سبکتر است ولی در وقت ارتکاب گناه اگر کسی به او برخورد کند با هر وسیله‌ای هر چند با زدن و توهین باید مانع عمل او شود، زیرا نهی از منکر واجب است و

هر گاه طرف به خود آمد و معلوم شد که به این عمل عادت کرده و بر انجام آن اصرار دارد در این صورت اگر بداند که نصیحت کردن مانع از تکرار گناه می‌شود، نصیحت واجب است و اگر به تأثیر نصیحت یقین ندارد ولی امیدوار است، بهتر است که هم جلوگیری کند و هم نصیحت کند با مهر و محبت و یا با درشتی، اگر درشتی مفیدتر است. اما دوری کردن از جواب سلام و خود داری از معاشرت وی در صورتی است که بداند او بر انجام این گناه اصرار دارد و نصیحت هم بی‌فایده است. در مورد این مطلب اختلاف نظر وجود دارد و روش دانشمندان در این باره متفاوت است و قول صحیح آن است که با اختلاف قصد شخص، حکم نیز فرق می‌کند. از این رو می‌گویند:

اعمال در گرو نیتهاست، زیرا با مدارا و به چشم رحمت بر مردم نگرستن، نوعی از فروتنی، و در درشتی و اعراض و روگرداندن از کسی نوعی از منع و جلوگیری است.

بنابراین آنچه بیشتر مایل است و کشش قلبی دارد، آن است که مخالفت کند، زیرا گاهی اهانت و درشتی به گنهکار، از روی کبر و خود خواهی و کامجویی به وسیله اظهار برتری و ظاهر الصّلاحي

است و گاهی مدارای با وی از باب چاپلوسی و به دست آوردن دل اوست تا بدان وسیله به هدف مورد نظرش برسد و یا برای ترس از این است که احتمال کم و زیادی می‌دهد که مقامش یا مالش به خطر بیفتد و تمام اینها در اثر اشارات شیطان و از اعمال اهل آخرت بدور است. پس هر که به اعمال دینی علاقه‌مند است درباره این مسائل دقیق بررسی و راجع به این حالات مراقبت جدی به عمل می‌آورد و دل انسانی که درباره آن فتوا می‌دهد، گاهی در اجتهادش به حق می‌رسد و نظرش درست است و گاهی هم خطا می‌کند و گاهی بر طبق هوا و میل خود با علم و آگاهی عمل می‌کند و گاهی به حکم غرور و از روی نادانی اقدام می‌کند و گمان می‌برد که عملش برای خداست و راه آخرت را می‌پیماید. بزودی این دقایق در کتاب غرور از بخش مهلکات بیان خواهد شد. و روایت ذیل دلیل بر سبک بودن جرم گناهی است که شخص ناآگاه در رابطه بین خود و خدا مرتکب شده است: «مرد شرابخواری را چند مرتبه در حضور رسول خدا (ص) حدّ زدند. باز به حال اول برمی‌گشت. یکی از صحابه گفت: خدا او را لعنت کند چقدر زیاد شراب می‌نوشد! پیامبر (ص) فرمود: در برخورد با برادر مسلمانان، یاور شیطان مباش.» «۶۹». یا عبارتی به این مضمون، و این حدیث بر این مطلب اشاره دارد که مدارا کردن بهتر از پرخاش و درشتی است.

صفاتی که در مورد انتخاب رفیق باید رعایت شود.

بدان که هر آدمی شایستگی رفاقت را ندارد پیامبر (ص) فرمود: «هر کسی بر راه و روش دوستش است. بنابراین شما باید دقت کنید که با چه کسی دوستی می‌کنید.» «۷۰» از

-69 این حدیث را احمد در جلد ۲، صفحه ۳۰۰، کتاب خود از ابوهیریه و همچنین بخاری و ابوداؤد نقل کرده‌اند.

-70 این حدیث را ابوداؤد در سنن، ج ۲، ص ۵۵۹ از حدیث ابوهیریه نقل کرده و کلینی در کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، و ۶۴۲ آورده است.

این رو ناگزیر انسان باید خصلتهایی ممتاز داشته باشد که باعث رغبت مردم به معاشرت با وی شوند، و آن خصلتها بر حسب فوایدی که از معاشرت در نظر گرفته شده اهمیت دارند، زیرا معنای شرط چیزی است که ناگزیر برای رسیدن به مقصود لازم است و در ارتباط با مقصود، آن شرایط معلوم می‌شود و غرض از معاشرت فواید دینی و دنیوی است.

اما فواید دنیوی، مانند استفاده از مال یا مقام و یا صرف الفت به علت دیدار و مجاورت، مورد نظر ما نیست.

و اما فواید دینی ممکن است هدفهای مختلفی داشته باشد. از آن جمله‌اند: استفاده از علم و عمل استفاده از مقام برای محفوظ ماندن از آزار کسی که باعث پریشانی خاطر و نیز مانع عبادت می‌شود استفاده از مال تا بدان وسیله از تضييع اوقات در راه کسب روزی جلوگیری شود کمک گرفتن در مشکلات به طوری که انسان در هنگام مواجه شدن با مصائب دارای پشتوانه و در شرایط مختلف دارای قوت قلبی باشد و نیز تبرک جستن به دعا و انتظار شفاعت در آخرت. یکی از پیشینیان گوید: دوستان خود را زیاد کن، زیرا هر مؤمنی حق شفاعتی دارد و شاید تو به شفاعت او محتاج شوی و در غریب التفسیر درباره قول خدای تعالی: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»^{۷۱}، روایت کرده‌اند که فرمود: «اینان برای برادرانشان شفاعت و آنها را با خود وارد بهشت می‌کنند» و گفته می‌شود: هر گاه بنده‌ای آمرزیده شود، برای برادرانش شفاعت می‌کند. از این روست که گروهی از پیشینیان مردمان را به رفاقت، همراهی و معاشرت تشویق کرده‌اند و از گوشه‌گیری و تنهایی بر حذر داشته‌اند. پس این بود فوایدی که هر کدام شرایطی دارند و بدون آن شرایط حاصل نمی‌شوند، و تفصیل آنها بر کسی پوشیده نیست. اما به اجمال باید گفت: کسی که برای رفاقت انتخاب

-71 شوری / ۲۶: و در خواست کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند اجابت می‌کند و از فضلش بر آنها می‌افزاید.

382

می‌شود، شایسته است دارای پنج خصلت باشد: عاقل و خوش اخلاق باشد، فاسق، بدعت گزار، و حریص بر دنیا نباشد.

اما عقل، در حقیقت سرمایه و اصل است و در رفاقت با نادان هیچ خیری نیست و سرانجام آن هر چند طولانی باشد جدایی و تنهایی است.

علی (ع) می‌فرماید: با دوست نادان رفاقت مکن، زنه‌ار دوری کن از او! زیرا چه بسا فرد نادانی که در رفاقت با خود، فرد دانایی را به پستی کشانده است. شخص را با کسی که معاشرت دارد، مقایسه می‌کنند. هر چیزی را با چیزی امکان سنجش و مقایسه است. و دل هم در وقت دیدار به دل راه دارد.

چگونه چنین نباشد در حالی که گاهی نادان می‌خواهد به تو سود رساند و کمک کند ولی چون نمی‌فهمد، ضرر می‌رساند.

از این روست که شاعر گوید: براستی که من از دشمن دانا در امانم، اما از دوست نادان بیمناکم زیرا عقل یک فن است و راه و روش آن را می‌دانم و مراقبم، اما دیوانگی انواع و اقسامی دارد.

از این رو گفته‌اند: بریدن از نادان باعث نزدیکی به خدای تعالی است. بعضی گفته‌اند: نگاه کردن به چهره نادان گناه مسلم است. مقصود ما از عاقل، کسی است که کارها را همان گونه که هست یا خود می‌فهمد و یا وقتی که به وی بیاموزند و بفهمانند، درک می‌کند.

می‌گوییم: در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) گوید: باکی نیست بر تو که با شخص عاقل همنشین شوی اگر چه کرم و بخشندگی او را نپسندی، از عقل او بهره‌مند شو، اما از اخلاق بدش دوری کن و هیچ‌گاه همنشینی با شخص کریم را از دست مده، اگر چه از عقل او سودی نبوی ولی با خرد خود از کرم و بخشش او سود ببر. و هر چه می‌توانی از همنشینی با آدم فرومایه و بی‌خرد دوری

383

کن.» ۷۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از دوستی با نادان بپرهیز، زیرا تو هر چه از جانب او شادتر باشی، به ضرر رساندن او نزدیکتری.» ۷۳»

و از آن حضرت است که فرمود: «برای مسلمان شایسته نیست که با تبه‌کار و نادان و دروغگو رفاقت کند.» ۷۴»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر زمان امیر المؤمنین (ع) به منبر می‌رفت، می‌گفت: شایسته است که شخص مسلمان از رفاقت با سه کس دوری کند:

بی‌حیای گستاخی که تبه‌کار است، نادان، و دروغگو. اما شخص بی‌شرم تبه‌کار، کارهای خودش را برای تو بیاراید و دوست دارد که تو نیز مانند او باشی و در امور دینی و اخروی به تو کمک نمی‌کند، و

نزدیک شدن به او باعث جفا کاری و سنگدلی است، و رفت و آمد با او برای تو ننگ آور است. و اما نادان، کار خیري درباره تو انجام ندهد و اميدي نيست که از تو دفع شرّ کند، اگر چه تلاش و کوشش کند، و چه بسا که بخواهد به تو فايده‌اي برساند ولي از روي ناداني به تو زيان رساند. بنابراین مرگ او بهتر از زنده بودنش است، و خاموشي‌اش بهتر از سخن گفتن وي و دوري او بهتر از نزديکي‌اش و اما دروغگو، زندگي با او بر تو گوارا نباشد گفتار تو را به ديگران باز گوید و سخن ديگران را براي تو نقل کند هر گاه قصه‌اي را به پايان رساند آن را با افسانه ديگري مربوط سازد تا آنجا که اگر راست هم بگويد کسي باور نکند و بين مردم با دشمني تفرقه اندازد و در دلها تخم کينه افشاند. بنابراین از خدای عزّ و جلّ بترسيد و مراقب خود باشيد.» «۷۵»

از امام کاظم (ع) نقل شده است که فرمود: «عیسی بن مریم (ع) فرمود: بدی شخص بدکار، بدی‌اش به ديگران سرايت کند و همنشين بد انسان را به هلاکت اندازد پس دقت

-72 کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

-73 همان مأخذ، ص ۶۴۲، از امام صادق (ع).

-74 همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۳.

-75 همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۷۶، شماره ۶.

384

کن که با چه کسي همنشين مي شوي.» «۷۶»

غزالي گوید: و اما خوشخويي خصلت لازمي است، زیرا چه بسا عاقلی که حقیقت اشیا را چنان که هست درک می‌کند، ولي اگر غضب یا شهوت، یا بخل و یا ترس بر او غلبه کند از هوای نفسش پیروي می‌کند. و به دلیل ناتواني در مغلوب کردن صفات ناپسند و ارزشیابی اخلاقي، بر خلاف علم خودش عمل می‌کند. بنابراین خیري در دوستي با وي نيست. و اما دوستي با تبهکاري که بر انجام کارهاي بد اصرار دارد به این دلیل بي فايده است که هر کس در ظاهر و باطن خدا ترس باشد بر ارتکاب گناه کبیره اصرار نخواهد داشت و کسي هم که از خدا نترسد از شرّ او نمی‌توان ایمن بود و به دوستي‌اش اطمینانی نيست، بلکه با تغيير هدفها و مقاصد دوستي‌اش تغيير پيدا می‌کند.

خدای تعالی فرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۷۷) و نیز خدای تعالی فرماید: «فَاعْرِضْ عَنَّا مَنْ تَوَلَّىٰ عَنَّا ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (۷۸)، و نیز خدای عز و جل می فرماید: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ»

مفهوم این آیه شریفه منع از بد کاری است، زیرا مشاهده بد کاری و بدکاران معصیت را بر دل آسان می کند و نفرت دل را نسبت به گناه از بین می برد.

سعید بن مسیب می گوید: به ستمگران نگاه نکنید که اعمال نیک شما را از بین می برد و حتی در معاشرت با ایشان سلامتی و امنیت وجود ندارد و سلامتی در بریدن از ایشان است. خدای تعالی فرموده: «وَ إِذَا خَاطَبْتَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۸۰). یعنی سلامتی. حرف الف در سلاما به جای هاء است و معنای آن چنین است که ما از گناه شما

-76 کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۴.

-77 کهف / ۲۸: از کسانی که دلشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که پیروی از هوای نفس کردند، و کارهایشان

افراطی است.

-78 نجم / ۲۹: از آنها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبند دوری کن.

-79 لقمان / ۱۵: و از کسانی پیروی کن که به سوی من آمده اند.

-80 فرقان / ۶۳: و هنگامی که نادانان آنها را مخاطب سازند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

385

در امانیم و شما از شر ما سلامتید. می گویم. حدیثی در این باره قبلا از اهل بیت (ع) گذشت.

در کافی ضمن حدیث مرفوعی آمده است که لقمان به پسرش گفت: پسرم به مردم زیاد نزدیک مشو که از قلب آنها دور خواهی شد و از آنها زیاد فاصله بگیر که مورد ذلت قرار خواهی گرفت. هر جنبنده ای، همانند خود را دوست می دارد و آدمیزاده نیز همسان خویش را دوست می دارد و کالای خود را جز در نزد طالبانش مگشا. همچنان که بین گرگ و گوسفند دوستی ممکن نیست، میان نیکو

کار و تبهکار دوستی امکان ندارد. هر کس با غیر در تماس باشد، مقداری در او بیاویزد، همچنین هر کس با تبهکار مشارکت کند از راه و روشهای او بیاموزد هر کس جدال را دوست بدارد، دشنام می‌دهد و هر که در جاهای بد قدم بگذارد، به او تهمت زده خواهد شد، هر که با رفیق بد رفاقت کند در امان نخواهد ماند و هر کس زبانش را نگاه ندارد، پشیمان می‌شود. «۸۱»»

غزالی گوید: اما در دوستی با بدعت گذار، این خطر وجود دارد که بدعتش سرایت کند و بد یمنی او شامل حال شخص شود در حالی که سزاوار است انسان از بدعت گذار دوری گزیند و از او جدا شود، دیگر مشخص است که دوستی و معاشرت با او چه حکمی می‌تواند داشته باشد.

می‌گوییم: در کافی از جعفری نقل شده که می‌گوید: از ابو الحسن (ع) شنیدم که می‌فرمود: «چگونه است که من تو را نزد عبد الرحمن بن یعقوب دیدم! عرض کرد: او دایی من است. فرمود: او درباره خدای متعال سخن ناروایی می‌گوید، و خدا را در حالی که وصف ناشدنی است توصیف می‌کند. بنابراین یا با او همنشین باش و ما را ترک کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن! گفتیم: او هر چه می‌خواهد بگوید: از گفتار او چه زبانی به من می‌رسد اگر من با او همنوا نشومی آنگاه ابو الحسن (ع) فرمود: آیا نمی‌ترسی که بلایی بر او نازل شود و همه شما را فرا گیرد آیا از داستان آن کسی که خود از

-81 کافی، ج ۲، ص ۶۴۱-

386

اصحاب موسی (ع) و پدرش از اصحاب فرعون بود بی‌خبری وقتی که سواران فرعون به موسی (ع) رسیدند وی از ایشان عقب تر ایستاد تا پدرش را نصیحت کند و او را به پیروی از موسی (ع) وا دارد. پدرش به راه خود ادامه داد در حالی که او اصرار بر ردّ نظر وی داشت تا این که به کنار دریا رسیدند و بالاخره هر دو با هم غرق شدند. این قضیه را به اطلاع موسی (ع) رساندند. فرمود: او در رحمت خداست. ولی عذاب وقتی که نازل شد، هر که نزدیک گنهکار باشد، هیچ چیز مانع گرفتار شدن او به عذاب نمی‌شود. «۸۲»»

در روایت صحیح از امام صادق (ع) است که فرمود: «با اهل بدعت مصاحبت و مجالست نکنید که از نظر مردم یکی از آنها خواهید بود. گفت: رسول خدا (ص) فرموده:

هر کسی بر آیین دوست و رفیقش می‌باشد.» «۸۳»

غزالی گوید: در مورد ترغیب بر دینداری دوست، گفته‌اند: همواره به خاطر داشته باشید که دوستانی مخلص اختیار کنید. آنهایی که در کنار ایشان قرار می‌گیرید، زیرا که آنان در وقت راحتی، زینت شما و در وقت گرفتاری پشتیبان شما هستند. کار دوستت را به بهترین صورت حمل کن تا وقتی که از وی خلاف آن صادر شود از دشمن فاصله بگیر و از دوست هم بر حذر باش، مگر دوست امین، و کسی جز آدم خدا ترس، امین نمی‌باشد. با شخص تبه‌کار دوستی مکن که از تبه‌کاریهایش خواهی آموخت و او را از اسرار آگاه مکن و با کسانی در کارت مشورت کن که از خدای تعالی می‌ترسند. و اما رفاقت با کسی که حریص بر دنیا است زهر کشنده است، زیرا طبیعتها بر اساس مشابهت و تقلید سرشته شده، بلکه طبع آدمی ناخود آگاه از طبع دیگری تأثیر می‌پذیرد. بنابراین همنشینی با شخص حریص آدمی را گرفتار حرص می‌کند و همنشینی شخص زاهد باعث دوری از دنیا می‌شود. از این رو همنشینی با طالبان دنیا، مکروه و همنشینی با دلبستانان به آخرت، مستحب است.

علی (ع) فرمود: «طبیعتها را با همنشینی کسی که از او شرم دارد زنده کنید.» «۸۴»

82 و 83 - کافی، ج 2، ص 374 - 375.

84- به مأخذ این حدیث دست نیافتیم.

387

لقمان می‌گوید: «پسرم با دانشمندان همنشینی کن و در محضر ایشان زیاد بنشین، زیرا دلها با حکمت زنده می‌شوند، همان طوری که زمین مرده با ریزش باران زنده می‌شود.» «۸۵»

می‌گوییم: در کافی از امام صادق (ع) به نقل از پدران بزرگوارش (ع) آمده است که می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: سه گروهند که همنشینی با ایشان دل را می‌میراند:

همنشینی با فرومایگان و سخن گفتن با زنان و نشستن با توانگران.» «۸۶»

غزالی گوید: و اما حسن خلق مطالب مربوط به آن را علقمه عطاردی در وصیت خویش به پسرش در وقت احتضار، جمع کرده و می‌گوید: «پسرم! اگر لازم بود که با کسانی رفاقت کنی، با کسی رفاقت

کن که اگر خدمتی به او کردی تو را (از بدی) نگه دارد و هر گاه همراه او بودی زینت بخش تو باشد و اگر در فشار مالی قرار گرفتی به تو کمک کند با کسی رفاقت کن که هر گاه درخواست خیری از او کردی دستش را دراز کند و اگر از تو کار نیکی دید، آن را به حساب آورد و اگر کار بدی دید از آن جلوگیری کند با کسی رفاقت کن که هر وقت از او درخواستی کردی عطا کند و هر گاه خاموش بودی (تو آغاز به درخواست نکردی) او آغاز کند (پیش از درخواست، خواسته تو را بر آورد) و هر گاه برای تو اتفاق بدی بیفتد با تو همدردی کند با کسی مصاحبت کن که هر گاه سخنی بگویی، سخنت را باور کند و هر گاه به کسی حمله بردی، حمله‌ات را تقویت کند کسی که صدماتی از جانب او به تو نرسد، و راهها را بر تو مشتبه نسازد، و در برابر واقعیتهای تو را تنها نگذارد و اگر با هم قصد انجام کاری را کردید، همفکری کند و اگر در موردی اختلاف نظر داشتید، تو را بر خود مقدم بدارد. «گویا وی تمام حقوق رفاقت را در این گفتار جمع کرده و مشروط به این کرده که تمام اینها را انجام دهد.

ابن اکثم گوید: مأمون گفت: کجا چنین دوستی پیدا می‌شود؟ او گفتند: آیا

-85 این حدیث را فتال در روضة الواعظین به طور مرسل نقل کرده (ص ۱۵، باب ماهیت علوم.)

-86 کافی، ج ۲، ص ۶۴۱.

388

می‌دانید که او چرا به فرزندش این سفارشها را کرده استی گفت: خیر. ابن اکثم گفت:

مقصود وی آن بوده که با هیچ کس رفاقت نکند! یکی از ادبا می‌گوید: فقط با کسی رفاقت کن که راز تو را پنهان کند و عیب را پوشیده دارد و در مصائب با تو باشد و در کارهای مورد علاقه تو را بر خودش مقدم بدارد و در بین مردم از تو به نیکی یاد کند و بدی تو را بازگو نکند. بنابراین اگر چنین کسی را پیدا نکردی جز با خودت، با کسی رفاقت نکن.

علی (ع) در یکی از رجزهایش می‌فرماید: «برادر راستین تو کسی است که همراه تو باشد، و کسی است که به خود زیان می‌رساند تا به تو سودی برسد و آن که هر گاه آشفتگی روزگار تو را ناراحت کرد، تمام نیروهایش را بگمارد تا پریشانی تو را بر طرف کند.»

یکی از بزرگان گوید: مردم چهار گروه گروهند: یک گروه کاملاً شیرین‌اند و از آن نمی‌توان سیر شد دسته دیگر کاملاً تلخ‌اند و از آن نمی‌توان خورد و گروه دیگر، طعم ترشی دارند، پیش از آن که این

گروه از تو چیزی بگیرند، تو از آنان چیزی بگیر، و دسته دیگر طعم شوری دارند تنها در وقت نیاز از این گروه استفاده کن و بس.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «با پنج نفر رفاقت نکن: ۱- دروغگو، زیرا تو را فریب می‌دهد و او چون سرابی است که دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌نمایاند. ۲- احمق، زیرا تو نمی‌توانی به او اعتماد کنی او می‌خواهد به تو سودی برساند ولی زیان می‌رساند. ۳- بخیل، زیرا او چیزی را که بدان نیاز مبرم داری از تو دریغ می‌دارد. ۴- ترسو، زیرا او تو را به هنگام سختی وا می‌گذارد و از تو می‌گریزد. ۵- فاسق، که تو را به لقمه‌ای و یا کمتر از آن می‌فروشد.» پرسیدند: کمتر از لقمه چیستی فرمود:

«کسی که به لقمه‌ای طمع می‌بندد و سپس به آن نمی‌رسد.»

می‌گوییم: این حدیث در کافی با اختلاف عبارت روایت شده، «۸۷» و امام صادق (ع)

-87 کافی، ج ۲، ص ۳۷۶، شماره ۷.

389

آن را به جدش علی بن الحسین (ع) اسناد داده و به جایی، ترسو، شخصی را که قطع رحم کند، آورده است و می‌گوید: من او را در کتاب خدای تعالی در سه مورد، ملعون یافتم خدای تعالی می‌فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ «۸۸» و فرموده است: وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ «۸۹» و در سوره بقره می‌فرماید: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. «۹۰».

از امیر مؤمنان (ع) نقل شده که می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: دقت کنید که با چه کسی هم‌صحبت می‌شوید، زیرا کسی نیست که مرگش فرا برسد مگر آن که دوستانی که در پیشگاه خدا داشته، در آن وقت در نظرش مجسم می‌شوند اگر خوب باشند با صورت‌های خوب و اگر بد باشند با سیمای بد، و کسی نیست که از دنیا برود مگر آن که در نظر او به هنگام مرگ، نمودار شوند.» «۹۱»

از امام صادق (ع) نقل است: «تو را به معاشرت با دوستان قدیمی توصیه می‌کنم. و زنهار از دوست جدیدی که سابقه او را نداری و از او ایمن نیستی و عهد و پیمانی با او نداشته‌ای و از مطمئن‌ترین افراد مردم نیز برحذر باش.» «۹۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «دوستی امکان ندارد، مگر با شرایط و حدودش. بنابراین هر کس دارای این حدود یا مقداری از آن باشد، به او نسبت دوستی

88- محمد / ۲۲ - ۲۳: اما اگر روگردان شوید آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم ننمایید.

89- رعد / ۲۵: و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور محکم کردن آنها را داده قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست و بدی سرای آخرت.

90- بقره / ۲۷: (فاسقان آنهايي هستند که) پیمان خدا را پس از محکم کردن، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیانکارانند.

91 و ۹۲ - کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

390

بده و هر که دارای آن شرایط نباشد، او را هرگز دوست نشمار: اول آن که ظاهر و باطنش با تو یکی باشد دوم آن که افتخار تو را افتخار خودش و ننگ تو را ننگ خودش بداند سوم آن که مقام و ثروت وضع او را نسبت به تو دگرگون نسازد چهارم آن که آنچه در توان دارد از تو دریغ ندارد پنجم آن که جامع تمام حدود و شروط باشد و آن در صورتی است که تو را در وقت گرفتاریها وانگذارد.» «۹۳»

از آن حضرت نقل شده است که به عمّار بن موسی فرمود: «عمّار! اگر دوست داری که نعمتت پایدار و مروّت برای تو به حد کمال برسد و زندگی برای تو شیرین باشد بردگان و فرومایگان را در کار خود شرکت مده، زیرا تو اگر به ایشان امانتی بسپاری آنان خیانت کنند و اگر سخنی با تو بگویند، دروغ بگویند و اگر گرفتار شوی تو را واگذارند و اگر به تو وعده‌ای دهند، خلاف کنند.» «۹۴»

آن حضرت فرمود: «دوستی خوبان با خوبان، اجر و مزد برای خوبان است و دوست داشتن بدکاران، به خاطر نیکان، فضیلتی است برای نیکان و دشمنی بدکاران با نیکان افتخاری است برای نیکان و دشمنی نیکان با بدان ذلّت و خواری است برای بدان.» «۹۵»

در مصباح الشریعه «۹۶» از آن حضرت نقل شده که فرمود: «دوري کن از دوستي کسي که براي طمع يا ترس، يا تنبلي و سستي، و يا خوردن و نوشيدن به سراغ تو آمده است و در پي دوستي با پرهيزگاران باش هر چند که در تاريخهاي زمين باشند و هر چند که عمرت را در جستجوي چنين دوستان بگذراني زيرا خداوند عز و جل پس از پيامبران در روي زمين بهتر از ايشان نيافریده است و خداوند بر بنده اي نعمتي را ارزاني نداشته است که به پاي نعمت توفيق رفاقت با ايشان برسد. خداوند عز و جل مي فرمايد:

-93 کافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

94 و ۹۵ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۵ و ۶.

-96 باب ۵۵.

391

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۹۷)، و به عقیده من اگر کسي در روزگار ما، چنين دوست بي عيبي را بجويد، بدون دوست بماند. مگر نمي بيني که بالاترين کرامتي را که خداوند به پيامبرانش به هنگام اظهار دعوت نبوتشان، مرحمت فرموده است، تصديق شخص امين و يا يکي از اوليا مي باشد. همچنين از بالاترين عنايات پروردگار اين است که به دوستان و اوليا و امناي خود، دوستي پيامبرانش را مرحمت کرده و اين خود دليل بر آن است که در دو دنيا، پس از معرفت خدا، نعمتي بالاتر و پاک و پاکيزه تر از دوستي و برادري در راه خدا نيست.»

در کافي، از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «از کسي پيروي کن، که خير خواه تو است و تو را مي گرياند و پيروي نکن از کسي که تو را فريب مي دهد و مي خنداند و بزودي همه شما به نزد خدا باز گردانده مي شويد و آنگاه خواهيد دانست.» «۹۸»

اکنون بر مي گرديم به سخنان غزالي که مي گويد: جنيد گويد: اگر تبهکار خوش خلقي با من رفيق شود بهتر است از رفاقت قاري قرآني که بدخلق باشد.

يکي از دانشمندان مي گويد: جز با دو تن رفاقت نکن: يکي آن کس که از او چيزي از امور دينت مي آموزي، و براي تو سودمند است و ديگري آن کس که چيزي از امور ديني را به او مي آموزي و از تو مي پذيرد، و از سومين فرد، حذر کن.

ابن ابی الحواری می گوید: استادام ابو سلیمان به من گفت: احمد! جز با دو تن با کسی رفاقت نکن: یکی آن که در کار دنیایت از او سود می بری و دیگری آن که با رفاقت او بر کمالت افزوده می شود و در راه آخرت نیز از او نفع می بری و سرگرمی به رفاقت غیر از این دو تن نادانی بزرگی است.

سهل بن عبد الله شوشتری گوید: از رفاقت سه گروه از مردم دوری کن: ۱- سرکشان غفلت زده. ۲- قاریان چاپلوس. ۳- صوفیان نادان. باید دانست که این سخنان تمام

97- زخرف / ۶۷: دوستان، در آن روز (قیامت) دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران.

98- کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

392

هدفهای رفاقت را در بر نمی گیرد و سخن جامع، توجه به هدفها و رعایت شرایطی است که علاوه بر اینها بیان کردیم. بنابراین آنچه در هدفهای دنیوی شرط دوستی است، در دوستی و برادری اخروی، شرط نیست چنان که بشر می گوید: برادران سه دسته اند:

1- برادر اخروی. ۲- برادر دنیوی. ۳- برادری که برای انس انتخاب می کنی، و این هدفها بندرت در یک مورد جمع می شود، بلکه در مجموع افراد پراکنده است و شرایط نیز ناگزیر پراکنده است.

مأمون گفته است: برادران سه دسته اند: یک دسته، مانند غذایند که بی نیازی از آنها ممکن نیست دسته دیگر مانند دارو می باشند که گاه و بیگاه مورد نیاز هستند و دسته سوم مانند دردند که هرگز نیازی به آنها نیست ولی بنده خدا گاهی گرفتار آنها می شود و اینها همان کسانی هستند که نه مایه انس هستند و نه سودی دارند و بعضی گفته اند: مثل توده مردم همانند درخت و گیاه است که بعضی سایه دارند ولی میوه ندارند همانند کسی که در دنیا مفید است نه در آخرت، زیرا سود دنیوی همچون سایه ای است زودگذر، و بعضی از درختان میوه دارند ولی سایه ندارند، همانند کسی که برای آخرت خوب است نه برای دنیا بعضی از درختان هم میوه دارند و هم سایه و بعضی نه میوه دارند و نه سایه، مانند خار مغیلان که لباس را پاره می کند و نه خوردنی است و نه نوشیدنی و مثال آن از حیوانات موش و عقرب است، همان طوری که خدای تعالی فرموده است: *يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُ أَقْرَبُ مَنْ نَفَعَهُ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ» ۹۹.*

شاعری می گوید:

انسانها از یکدیگر متفاوتند، وقتی که آنها را بچشی برابر نیستند همان طوری که همه درختان همسان نیستند، یکی دارای میوه تلخ است «۱۰۰» و آن دیگری بی طعم و بی میوه است از این رو، هر کس رفیقی نیافت تا با او همدم شود و به یکی از این هدفها از

-99 حج / ۱۳: و کسی را می خواند که البتّه زبانش از نفعش نزدیکتر است، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری است.

-100 در کتاب احیاء العلوم به جای "ثمر مُرّ"، ثمرٌ خُلُوٌّ یعنی میوه شیرین، آمده است.

393

طریق او برسد، تنهایی برایش بهتر است. ابوذر - رضي الله عنه - گوید: تنهایی بهتر از همنشین بد است، و همنشین خوب بهتر از تنهایی است. این بود، آنچه ما خواستیم درباره معانی برادری و شرایط و فواید دوستی بیان کنیم. اینک باید به مطالب مربوط به حقوق برادری، لوازم آن و راه ادای حق دوستی پردازیم.

باب دوم درباره حقوق برادری و رفاقت

باید دانست که پیمان برادری رابطه‌ای است بین دو شخص، همانند عقد ازدواج میان دو همسر و همان گونه که ازدواج، موجب حقوقی می‌شود - چنان که در کتاب آداب نکاح گذشت - که باید آنها را ادا کرد، آداب پیمان برادری نیز باید رعایت شوند.

پس برادر تو در مال، جان، زبان و در دل تو حقی دارد که باید آن را با عفو، دعا، اخلاص و وفاداری و نیز با سبکباری و ترک تکلف و تکلیف ادا کنی و مجموع اینها هشت تا است:

حق اول: حق در مال.

رسول خدا (ص) فرمود: «مثل دو برادر همچون دو دست است که هر یک دیگری را می‌شوید» «۱» و این که پیامبر (ص) به دو دست تشبیه می‌کند، نه به یک دست و یک پا بدان سبب است که دستها به خاطر یک هدف همیاری می‌کنند همان طور دو برادر، تنها در صورتی برادریشان کامل می‌شود که برای یک هدف همکاری کنند. بنابراین آن دو از جهتی همانند یک شخص می‌باشند و این همسویی در خوشی و ناخوشی و در زمان حاضر و آینده، همکاری کردن و نادیده گرفتن منافع شخصی و سودجویی را می‌طلبد. مواسات در مال با برادران سه مرتبه دارد:

1- کمترین مرتبه آن است که او را به منزله بنده و خدمتگزارت بدانی و از مازاد

مالت، حاجت او را بر آوری و هر گاه نیاز او را بر آوردی و مازاد بر نیازت مالی داشتی بدون این که او درخواست کند، بی مقدمه به او ببخشی و اگر کار به آنجا کشید که او لازم دید، درخواست کند، این نهایت کوتاهی در رفاقت است.

2- آن که او را به منزله خودت بدانی و راضی باشی که او در مالت شریک باشد و او را بدان حدّ به مثابه خود بدانی که حاضر شوی مالت را با او تقسیم کنی زیرا که گفته‌اند: یکی از برادران پیراهنش را با برادرش دو قسمت می‌کرد.

3- که بالاترین مراتب است، آن است که او را بر خودت مقدّم بداری و حاجت او را بر حاجت خویش مقدم بداری که این مرتبه صدیقین و منتها درجه دوستی است. از جمله نتایج این مرتبه نیز، جان دادن در راه دوست است. چنان که روایت کرده‌اند در نزد یکی از خلفا درباره گروهی از صوفیه، سخن چینی کردند و او دستور داد تا گردن آنان را بزنند و در بین ایشان ابو الحسین نوری بود. او پیش از همه نزد جلاد شتافت تا نخستین کسی باشد که کشته می‌شود. از او پرسیدند که چرا این کار را می‌کنی پاسخی داد:

من دوست دارم که در این لحظه، زندگی برادرانم را بر زندگی خودم مقدّم بدارم! در ضمن داستان مفصّلی آمده است که همین عمل باعث نجات همه آنان شد. اما اگر خودت را در هیچ یک از این مراتب با برادرت، موافق نمی‌بینی بدان که در واقع عقد اخوت بسته نشده است، بلکه آنچه میان شما می‌گذرد یک معاشرت رسمی است که از نظر عقل و دین ارزش زیادی ندارد. میمون بن مهران گوید: هر که از ترک احسان نسبت به برادران خود راضی باشد، باید با اهل قبور دوستی کند. و اما مرتبه دنیوی نیز نزد دینداران قابل قبول و پسندیده نیست.

نقل کرده‌اند که عتبه غلام، به منزل مردی آمد که با او دوست بود و گفت: من به چهار هزار درهم از مال تو نیاز دارم. او گفت: دو هزار درهم بگیر! وی خود داری کرد و گفت: تو دنیا را بر خدا مقدم داشتی. آیا با وجود ادعای دوستی در راه خدا از گفتن چنین سخنی شرم نکردی و هر که از دوستی در مرتبه دنیوی باشد سزاوار است که تو با او در

ابو حازم گوید: هر گاه دوستي الهي داشته باشي با او در امور دنيايت داد و ستد نکن و مقصود وي، کسي است که در اين رتبه باشد. و اما مرتبه بالاتر مقامي است که خداوند مؤمنان را به آن مقام توصيف کرده و فرموده است: «وَأَمْرُهُمْ شُورِي بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۲ يعني: اموالشان در هم آميخته است و اثاث زندگي شان از يکديگر جدا نيست. فتح موصلي در غياب دوستش به منزل او وارد شد و به همسر او دستور داد که پول بياورد. او صندوق شوهرش را آورد و موصلي به مقدار نيازش از صندوق برداشت. کنيز به آقايش جريان را گفت او از خوشحالي به وي گفت: اگر راست گفته باشي در راه خدا آزادي.

علي بن حسين (ع) به مردی فرمود: «آيا کسي از شما دستش را به جيب و کيسه برادرش داخل مي کند تا بدون اجازه وي هر چه مي خواهد، بر داری گفت: نه، فرمود:

بنابراين شما برادر يکديگر نيستيد».

نقل کرده اند که به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) سر گوسفندي را هديه دادند، گفت: فلان برادر من از من محتاجتر است و آن را براي وي فرستاد و او نيز براي ديگري، تا آخر همچنان هر کدام براي ديگري مي فرستاد تا اين که پس از هفت نفر دوباره به اولي برگشت.

روايت کرده اند که مسروق وام کلاني داشت. برادرش خيثمه نيز وامی داشت.

مسروق وام او را بدون اين که او مطلع شود پرداخت و خيثمه هم بدون اطلاع مسروق، دين او را ادا کرد.

ابو سليمان داراني گوید: اگر تمام دنيا مال من بود، همه آن را یک جا در دهان يکي از برادرانم قرار مي دادم و هنوز هم آن را براي او کم مي دانم. و نيز گفته است: برآستي که

2- شوری / ۳۸: و کارهايشان به طريق مشورت در ميان آنها صورت می گيرد، و از آن چه به آنان داده ایم انفاق می کنند.

من هر گاه لقمه‌ای در دهان یکی از برادرانم قرار می‌دهم، طعم آن را در گلوی خودم احساس می‌کنم، چرا که انفاق بر برادران بالاتر از صدقه بر مستمندان است.

علی (ع) فرمود: «بیست درهم که در راه خدا به برادر دینی‌ام بدهم در نزد من بهتر از صد درهم است که بر مستمندان صدقه دهم»^۳ و نیز فرموده است: «اگر یک صاع (حدود یک من) طعام فراهم کنم و برادرانم را بر سر آن سفره جمع کنم در نزد من بهتر از آن است که بنده‌ای را آزاد کنم»^۴ تمام اینها به پیروی از رسول خدا (ص) است. روایت شده که آن حضرت وارد نیزاری شد و دو مسواک از آن جا چید، یکی کج و دیگری راست. مسواک راست را به همراهش داد او گفت: یا رسول الله! شما شایسته‌ترید که مسواک راست را داشته باشید. فرمود: «هیچ رفیقی همراه رفیقی نمی‌شود - هر چند که یک ساعت از روز باشد - مگر این که از رفیقش درباره او می‌پرسند آیا حق الله او را برآورده و یا آن را ضایع کرده است»^۵ بنابراین پیامبر (ص) اشاره فرموده که ایثار در رفاقت همان ادای حق الله اوست.

روزی رسول خدا (ص) از مدینه به مقصد چاه آبی بیرون شد تا غسل کند. حذیفه بن یمان - رضی الله عنه - جامه خود را پوشش رسول خدا (ص) قرار داد تا آن حضرت غسل کرد. سپس حذیفه آماده غسل کردن شد، رسول خدا (ص) جامه را برداشت و سرپا ایستاد تا حذیفه را از انظار مردم پوشیده دارد. حذیفه مانع شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! یا رسول الله این کار را نکن. اما رسول خدا (ص) قبول نکرد و او را با جامه پوشاند تا غسل کرد، پیامبر (ص) بدین وسیله اشاره فرموده بر این که معنای ادای حق الله در رفاقت همان ایثار است.

آن حضرت فرمود: «هر گاه دو تن با یکدیگر رفاقت کنند آن که با رفیقش مدارا کننده‌تر است نزد خدا محبوبتر است»^۶

3 و ۴- این احادیث قبلاً در کتاب زکات گذشت.

5- به مدرک این خبر و خبر بعدی دست نیافتیم.

6- این حدیث با اختلاف در عبارت در باب قبلی گذشت.

حق دوم: کمک به شخص، در برآوردن حاجتها

و اقدام به آن پیش از آن که درخواست کند و مقدم داشتن آن بر حاجتهای شخصی، و این خود مراتبی دارد، همان طوری که مواسات به مال چند مرتبه دارد. پایین ترین مرتبه آن، برآوردن حاجت است در وقت درخواست طرف و توانایی شخص، که باید با خوشرویی و شادمانی و اظهار مسرت و قبول منت باشد. یکی از بزرگان گوید: هر گاه از برادرت درخواست حاجتی کردی و او برآورده نساخت پس آن را دوباره یاد آوری کن که شاید او فراموش کرده باشد و اگر باز هم بر آورده نکرد، بر او تعظیم کن و این آیه را بخوان: وَالْمَوْتِي يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ «۷»»

جعفر بن محمد (ع) فرمود: «همانا من برای بر آوردن حاجت دشمنانم شتاب می کنم از بیم آن که مبادا من آنها را رد کنم و آنان از من بی نیاز شوند.» این درباره دشمنان است تا چه رسد به دوستان. در میان پیشینیان کسانی بودند که مخارج زن و بچه برادرانشان را پس از مرگ ایشان تا چهل سال بر عهده می گرفتند و هر روز نزد ایشان می رفتند و از مال خود خرج آنها را تأمین می کردند به طوری که آنها فقدان پدر را احساس نمی کردند، جز این که شخص او را از دست داده بودند و هر خوبی که از پدرشان در زمان حیاتش دیده بودند از ایشان می دیدند. یکی از این بزرگان به خانه برادرش مراجعه می کرد و می پرسید: آیا روغن داریدی آیا نمک داریدی آیا احتیاجی داریدی و این کار را به نحوی انجام می داد که برادرش متوجه نشود.

بدین وسیله محبت و برادری ظاهر می شود، و هر گاه محبت تا این اندازه مفید نباشد که به برادرش محبت کند، همان طوری که به خود محبت می کند، پس خیری در برادری نیست. میمون بن مهران گوید: هر که دوستی اش بی فایده باشد، دشمنی اش نیز بی زیان است.

رسول خدا (ص) فرمود: «بدانید که خداوند در روی زمین ظرفهایی دارد و آنها

7- انعام / ۳۶: اما مردگان، خدا آنها را (در قیامت) مبعوث می کند.»

398

دلهایند و محبوبترین دلها در نزد خدا، دلی است که از همه دلها پاکتر، محکمتر و رقیقتر باشد پاکترین دل از گناهان و محکمتر از همه در دین و رقیقتر نسبت به برادران.» «۸»

خلاصه آن که سزاوار است حاجت برادر دینی را مثل حاجت خودت، حتی مهمتر شماری و به زمان نیاز داشتن وی توجه داشته باشی و از احوال وی غافل نمایی، همان طوری که از احوال خود غافل نیستی و او را از درخواست و اظهار نیاز و کمک خواهی بی نیاز گردانی، حتی به گونه‌ای حاجت او را برآوری که گویا تو بدون اطلاع از نیازمندی او اقدام کرده‌ای و هیچگونه حقی برای خود، به این خاطر قائل نباشی بلکه منت او را به خاطر پذیرش عمل تو درباره او و اقدام به کارش پذیرا شوی و شایسته نیست که به برآوردن حاجت او، بسنده کنی بلکه باید در آغاز بکوشی هر چه بیشتر به او احسان و ایثار کنی و او را بر خویشان و فرزندان خود مقدم بداری. در روایت آمده است: «هر کس برادر دینی‌اش را در حالی که مشتاق دیدار اوست ملاقات کند فرشته‌ای از پشت سر صدا می‌زند، خوشا به حال تو، بهشت گوارایت باد.»^۹

عطا می‌گوید: پس از سه روز از برادران دینی خود، احوالپرسی کنید اگر مریض بودند از آنها عیادت کنید و اگر گرفتاری داشتند به آنها یاری کنید و اگر فراموش شده بودند آنان را به یاد آورید.

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: «هر گاه با کسی دوست شدی از او نام و نام پدر و نشانی منزلش را بپرس، تا اگر بیمار شد از او عیادت کنی و اگر گرفتاری داشت یاری‌اش نمایی» و در روایت دیگری آمده است: «و از نام جدش و قبیله‌اش بپرس.»^{۱۰}

8- این حدیث را طبرانی در الکبیر از ابن عنبسه خولانی با اندک اختلافی - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند ضعیف نقل کرده است.

9- این حدیث را - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۷۳ آمده - بزاز و ابویعلی نقل کرده‌اند.

10- آغاز این حدیث را ترمذی در (سنن) ج ۹، ص ۲۳۸ نقل کرده و می‌گوید: این حدیث عجیبی است و تمام این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق و بیهقی در الشعب - به طوری که در المغنی آمده - به سندی ضعیف نقل کرده است.

شعبی درباره مردی که با کسی همنشین می‌شود - و می‌گوید: چهره‌اش را می‌شناسم ولی اسمش را نمی‌دانم، - گفته است: آن آشنایی، شناخت نادانان است.

به ابن عباس گفتند: چه کسی را بیش از همه مردم دوست داری گفت: همنشینم را.

سعید بن عاص گوید: همنشینم سه حق بر من دارد: وقتی که نزد من بیاید، خوش آمد بگویم و چون سخن گوید، گوش فرا دهم و در وقت نشستن برایش جا باز کنم.

خدای متعال فرماید: «پیروان پیامبر (ص) نسبت به هم مهربانند».

این جمله به شفقت و احسان اشاره دارد و از کمال شفقت آن است که غذایی لذیذی را تنها نخورد و یا بدون او در محفل شادمانی حاضر نشود بلکه از فراق او ناراحت و از تنها بودن (بدون برادر دینی) احساس نگرانی کند.

حق سوم: این حق مربوط به زبان است

گاهی به وسیله سکوت و گاهی با سخن گفتن. اما سکوت آن است که از گفتن عیبهایش در حضور و غیابش خود داری کند بلکه چنان وانمود کند که نمی‌داند و سخن او را رد نکند و با او مجادله و مناقشه نکند و از چگونگی و حالات او تجسس و پرسش ننماید و هر گاه در بین راه و یا در پی حاجتی او را ببیند، ابتدا از هدف و مبدأ و مقصدش نپرسد، چه بسا که گفتن اینها بر او دشوار باشد و یا ناچار به دروغ گفتن شود و اسرار او را فاش نکند و به دیگران حتی به نزدیکترین دوستانش نگوید و چیزی از اسرار او را حتی پس از جدایی و بریدن رفاقت برملا نسازد زیرا این عمل دلیل فرومایگی و پلیدی است. همچنین از نکوهش دوستان و بستگان و فرزندان خود داری کند، و بدگویی دیگران را درباره او نیز بازگو نکند، زیرا کسی که دشنام دیگران را بازگو کند گویا خود دشنامت داده است.

گویند: پیامبر (ص) رو در روی کسی چیزی که باعث ناراحتی او شود، نمی‌گفت. «۱۲» ناراحتی و رنجش اول از بازگوکننده حاصل می‌شود، سپس از گوینده. آری

11-فتح / ۲۹.

12- این حدیث را احمد و ابوداؤد و بخاری در کتاب الادب المفرد - به طوری که الجامع الصغیر الشّمایل آمده به سند صحیح نقل کرده

است.

400

سزاوار نیست اگر ستایشی درباره او شنیده مخفی بدارد، زیرا اول از بازگو کننده خوشحال می‌شود، سپس از گوینده. لذا پنهان داشتن آن از حسد است. خلاصه آن که از هر سخنی که باعث ناراحتی او شود، چه به اجمال و یا به تفصیل خودداری کند، مگر وقتی که سخن راجع به امر به

معروف یا نهی از منکر و واجب باشد. در این صورت سکوت روا نیست، زیرا در این جا اعتنایی به ناراحتی او نیست، چون این عمل در حقیقت احسانی به اوست، هر چند که او گمان برد که به ظاهر درباره او بد می‌باشد و اما نقل بدیها و عیبهای خودش و کسانش غیبت است و درباره هر مسلمانی این کار حرام است و دو چیز مانع از این عمل می‌شود:

یکی آن که احوال خویشتن را بررسی کنی، اگر یک مورد ناپسند پیدا کردی پس آنچه را از برادرت می‌بینی بر خود هموار کن و فرض کن که او در مورد این یک خصلت از مغلوب کردن نفس خود عاجز است، همان طوری که تو درباره خصلتی که به آن گرفتاری، ناتوان می‌باشی و او را به خاطر یک خصلت ناپسند کوچک نشمار، زیرا چه کسی بی‌عیب استی! و هر چه را که خود در حق خدا کوتاهی می‌کنی، آن را از جانب برادرت در حق خودت انتظار نداشته باش، زیرا حقی که تو بر گردن او داری از حقی که خدا بر تو دارد بالاتر نیست. دوم آن که بدانی، اگر بخواهی دوستی پیدا کنی که از همه عیبها بر کنار باشد، باید از همه مردم دوری‌گزینی و هیچگاه کسی را برای رفاقت خود پیدا نخواهی کرد زیرا هر کسی خوبیها و بدیهایی دارد. پس اگر خوبیهایی کسی بر بدیهایش غلبه داشت او مطلوب نهایی است. بنابراین، مؤمن بزرگوار همواره خوبیهایی برادرش را در نظر می‌آورد تا در دلش نسبت به او تعظیم و محبت و بزرگداشت احساس کند اما منافق فرومایه همواره بدیها و عیبهای دوستش را می‌بیند. ابن مبارک گوید:

مؤمن عذر و بهانه‌ها را می‌جوید ولی منافق لغزشها را. فضیل گوید: جوانمردی عبارت است از گذشت در برابر دوستان. از ابن رو پیامبر (ص) فرموده است: «از همسایه بدی

401

به خدا پناه ببرید که اگر خوبی شما را ببیند پنهان بدارد و اگر از شما بدی ببیند، اظهار کند.» «۱۳» و می‌توان هر فردی را به خاطر خصلتهایی که دارد ستود و نیز ممکن است او را نکوهش کرد.

نقل کرده‌اند: که مردی در نزد رسول خدا (ص) از کسی تعریف کرد و فردای آن روز از او بد گفت. پیامبر (ص) فرمود: «تو دیروز او را می‌ستودی و امروز نکوهش می‌کنی!» گفت: به خدا سوگند دیروز درباره او راست می‌گفتم و امروز هم دروغ نمی‌گویم او دیروز مرا خوشنود ساخت و من هم بهترین چیزهایی را که از او می‌دانستم گفتم ولی امروز مرا ناراحت کرد، پس بدترین چیزهایی را که

درباره‌اش می‌دانستم گفتم پس پیامبر (ص) فرمود: «براستی که برخی گفته‌ها سحر و جادوست.» «۱۴»

گویا آن بزرگوار ناراضی از این عمل بوده در نتیجه آن را به جادوگری تشبیه کرده، از این رو در خبر دیگری فرموده: «ناسزاگویی و بیان خوبیها و بدیها، دو شعبه از شعبه‌های نفاق‌اند.» «۱۵» و در حدیث دیگری آمده است: «خداوند گفتن هر سخنی را بر شما نمی‌پسندد.» «۱۶» از این رو گفته‌اند: هیچ فرد مسلمانی نیست که خدا را اطاعت کند و هیچ معصیت او را نکند و هیچ کسی هم نیست که معصیت خدا را بکند و هیچ اطاعت نکند. لذا هر کس طاعتش بیش از معصیتش باشد عادل است. پس هر گاه چنین کسی درباره حقوق خدا عادل باشد سزاوار است که تو نیز در حق خود، وی را عادل بدانی و به

13- عراقی گوید: این حدیث را بخاری در تاریخ از قول ابوهریره به سند ضعیف نقل کرده است. می‌گوییم: نسائی در (سنن)، ج ۸ ص ۲۷۴ از قول ابوهریره چنین نقل کرده است: «از همسایه بد در سرای آخرت به خدا پناه بر زیرا همسایه بادیه از کنار تو می‌رود.» (کنایه از این که همسایه بد در این دنیا دیر یا زود منتقل می‌شود). م.

14- این حدیث را طبرانی در الاوسط و حاکم در مستدرک از قول ابوبکره نقل کرده است با این تفاوت که حاکم مدح و ذم را در یک مجلس نقل کرده، نه در دو روز، و نیز حاکم آن را از قول ابن عباس - به طوری که در المغنی آمده است - به سند ضعیفی نقل کرده است.

15- این مطلب را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۸۳ کتاب خود در ضمن حدیثی از ابوامامه نقل کرده است.

16- این حدیث را طبرانی در الکبیر از حدیث ابوامامه به سند ضعیفی نقل کرده است.

402

او به چشم برادری بنگری و همچنان که بر تو واجب است زبانت را از بدیهایی او باز داری. واجب است که دلت را نیز از سوء ظن باز داری و این حالت با حسن ظن نسبت به او میسر می‌شود. بنابراین بدگمانی، غیبت دل است و از این نیز نهی شده و تعریفش آن است که عمل او را تا آنجا که ممکن است بر خوبی حمل کنی و بر بدی حمل نکنی. اما آنچه به یقین و از راه مشاهده روشن شده و ممکن نیست که آن را نادیده بگیری لازم است آن را که دیده‌ای در صورت امکان حمل بر سهو و نسیان کنی و این گمان خود به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی آن که تفرّس نامیده می‌شود و این همان چیزی است که مستند به علامت می‌شود، زیرا این علامت است که گمان آدمی را به طور قطع

تحریک می‌کند به گونه‌ای که امکان دفع آن نیست دیگر گمانی که منشأ آن بدبینی تو درباره اوست تا این که از او عملی با دو جنبه، سر می‌زند و تو را به بدگمانی وامی‌دارد و آن عمل را بدون این که نشانه مخصوصی داشته باشد بر جهت بد، حمل می‌کنی و این در باطن ظلمی است نسبت به وی و ستمی است در حق یک مسلمان زیرا پیامبر (ص) فرموده است: «همانا خداوند خون، مال و ناموس مؤمن و بدگمانی به او را حرام کرده است.»^{۱۷}»

و فرموده است: «از بدگمانی دوری کنید زیرا بدگمانی دروغترین سخن است.»^{۱۸}»

بدگمانی انسان را به کنجکاو می‌داند و پیامبر (ص) فرموده است: «کنجکاو می‌گردد و مراقبت نکنید و از یکدیگر نبرید و از هم دوری نکنید و شما بندگان خدا، برادران

17- عراقی می‌گوید: این حدیث را حاکم در التاریخ از حدیث ابن عباس بدون عبارت «و عرضه» نقل کرده است در حالی که رجال آن ثقاتند جز این که ابوعلی نیشابوری می‌گوید: به نظر من این عبارات از سخنان پیامبر (ص) نیست بلکه از سخنان ابن عباس است. و این ماجه تحت شماره ۳۹۳۳ حدیثی نظیر این حدیث از قول ابن عمر دارد و مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۱ کتاب خود از حدیث ابوهیریه چنین نقل کرده است: «هر مسلمانی خون، مال و ناموسش بر مسلمان دیگر حرام است.»

18- این حدیث را مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۰ و بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ کتابخای خود از قول ابوهیریه نقل کرده‌اند.

403

یکدیگر باشید.»^{۱۹}» تجسس در این حدیث عبارت است از کنجکاو می‌گردد و اخبار و تجسس به معنای مراقبت با چشم است. بنابراین عیب‌پوشی و نادیده گرفتن و اظهار بی‌اطلاعی از عیب‌های دیگران خصلت دینداران است و برای آگاهی از مرتبه بلند عیب‌پوشی و اظهار نیکی، همین بس که در دعا خدای تعالی را به این اوصاف ستوده‌اند و گفته‌اند: ای خدایی که نیکی را بر ملا ساخته و عیب را می‌پوشانی. و در نزد خدا کسی پسندیده است که به اخلاق الهی متخلّق باشد در حالی که خداوند بسی عیب‌پوش و بخشنده گناهان و در گذرنده از بندگان است پس چگونه از کسی که همانند تو یا بالاتر از توست در نمی‌گذری، در حالی که او به هیچ وجه بنده و آفریده تو نیستی عیسی (ع) فرموده است: «چه می‌کنید وقتی که شما ببینید برادران خواییده و باد جامه‌اش را به کنار زده و بدنش ظاهر شده استی گفتند: او را مستور می‌داریم و می‌پوشانیم. گفت: آیا عورتش را بر ملا می‌کنید! گفتند: سبحان الله چه کسی این کار را می‌کندی فرمود: آن کسی که از شما درباره برادرش مطلبی را می‌شنود و چیزی بر آن می‌افزاید و بالاتر از آن را درباره‌اش شایع می‌سازد.»

بدان تا وقتی که انسان دوست ندارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می‌دارد، ایمانش کامل نمی‌شود. کمترین درجات ایمان آن است که انسان با برادرش چنان رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار کنند، و بدون تردید از او انتظار می‌رود که ستر عورت کند و از معایب و بدیهای برادرش چیزی نگوید و اگر خلاف انتظاری از او ظاهر شود، خشم و غضبش بر او بیشتر نشود، و چقدر از حق و حقیقت بدور است وقتی که از او چیزی را که توقع دارد مخفی بدارد مخفی نداشته و به خاطر برادرش تصمیمی بر مخفی داشتن آن نگرفته باشد! در صریح قرآن مجید، عذاب برای چنین کسی مقرر شده، آن جا که می‌گوید: **وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وُزِّنُوا لَهُمْ يَخْسِرُونَ.**

-19 این حدیث را بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ نقل کرده است و آن تتمه حدیثی است که مسلم قبل از او نقل کرده است.

404

«20» بنابراین هر که بیش از آنچه از خود گذشت می‌کند، از دیگران بخواهد. این آیه در موردش صادق است. کوتاهی در عیب‌پوشی و یا سعی در فاش ساختن آن، بیماری مزمنی است در باطن که منشأ آن کینه و حسد است، زیرا شخص حسود و کینه‌توز باطنش از ناپاکی آکنده است ولی او خباثت را در باطنش نگه می‌دارد و پنهان می‌کند و تا فرصتی به دست نیآورده است آشکار نمی‌کند و چون فرصتی یافت، رابطه قطع می‌شود و شرم رخت بر می‌بندد و باطن بروز می‌کند و پلییدی خود را بر ملا می‌سازد و تا وقتی که در باطن کینه و حسد دارد، دوری از وی بهتر است.

یکی از دانایان می‌گوید: ظاهر پر خاشگر بهتر از کینه نهفته است و مهربانی شخص کینه‌توز فقط بر وحشت و ترس می‌افزاید و هر که در دلش کینه مسلمانی باشد، ایمانش ضعیف و کارش خطرناک و دلش ناپاک است و او شایستگی دیدار رحمت پروردگار را ندارد.

عبدالله بن جبیر از پدرش نقل کرده که می‌گوید: من در یمن بودم و همسایه‌ای یهودی داشتم. از اخبار تورات برایم نقل می‌کرد، تا این که از مسافرتی برگشت. من گفتم: خداوند پیامبر را میان ما مبعوث کرده است و او ما را به اسلام دعوت کرده و ما هم اسلام آورده‌ایم و برای ما کتابی از جانب خدا آورده است که تورات را هم تصدیق دارد.

یهودی گفت: راست می‌گویی. اما شما نمی‌توانید قوانین آن را به پا دارید. ما در اوصاف آن پیامبر و امتش در تورات خوانده‌ایم که برای مردی روا نمی‌داند از در خانه‌اش بیرون رود در حالی که نسبت به

برادر مسلمانش کدورتی در دل داشته باشد و از جمله نباید سرّ او را که به وی سپرده است، فاش کند و باید آن را پوشیده دارد، هر چند دروغ گفته باشد، زیرا راستگویی در همه جا واجب نیست، همان طوری که یک شخص می تواند عیبها و اسرار خود را پنهان دارد هر چند که نیاز به دروغ گفتن باشد و نیز می تواند این کار

-20 مطلقین / ۱-۴: وای بر کم فروشان، آنهایی که وقتی برای خود کیل می کنند حق خود را به طور کامل می گیرند اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند، کم می گذارند!

405

را درباره برادرش انجام دهد که به منزله خود اوست و آن دو چون یک نفرند و تفاوتی جز در بدن ندارند. این است حقیقت برادری و از این جهت است که عمل او در مقابل برادر دینی ریاکاری و اعمال پنهانی را بر ملا داشتن محسوب نمی شود، زیرا شناخت برادر مسلمان به وسیله عملش همچون شناخت خویشتن است بدون هیچ تفاوتی.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که عورت (عیب) برادرش را بپوشاند، خداوند در دنیا و آخرت او را بپوشاند.» «۲۱» در خبر دیگری آمده است: «گویا دختر زنده بگوری را از قبرش زنده کرده است.» «۲۲» و آن حضرت فرمود: «هر گاه مردی مطلبی را نقل کرد، و بعد رفت، آن مطلب امانتی است.» «۲۳»

و فرمود: «انجمنها امانت است جز سه نوع مجلس: یکی جایی که خون بناحقی ریخته شود، دیگری مجلسی که زنایی به وقوع پیوندد و سومی مجلسی که مالی به حرام تصرف شود.» «۲۴»

و فرمود: «همانا دو همنشین به امانت می نشینند و جایز نیست که یکی از آنها آنچه را همنشینش راضی نیست فاش کند.» «۲۵»

به یکی از حکما گفتند: راز داری تو چگونه استی گفت: من جای دفن آنم. و گفته اند: دل آزاد مردان جای دفن اسرار است و بعضی گفته اند: دل نادان در دهانش و زبان دانا در دلش می باشد.

می گویم: این سخن از جمله سخنان امیر مؤمنان است و سزاوار بود که به آن

21- این حدیث را طبرانی در الکبیر چنین آورده است: «هر که عورت مسلمانی را بپوشاند گویا مرده‌ای را زنده کرده است» و احمد در مسند

خود از مردی چنین نقل کرده است: «هر که در دنیا عیب برادر مسلمانش را بپوشاند و آن را فاش نسازد خداوند روز قیامت عیب او را بپوشاند، و ابن داوود در جلد ۲، صفحه ۵۷۱ کتاب خود گوید: «هر که عیب مسلمانی را بپوشاندی خداوند روز قیامت عیب او را بپوشاند.» و مسلم نیز در جلد ۸، صفحه ۲۱ صحیح خود همین طور نقل کرده است.»

22- این حدیث را طیالسی در صفحه ۱۳۵ مسند خود از حدیث عقبه بن عامر نقل کرده است.»

23 و ۲۴- این احادیث را ابوداود سجستانی در ج ۲، ص ۵۶۶ کتاب خود از قول جابر نقل کرده است.»

25- این حدیث را ابوالشیخ از حدیث ابن مسعود - بطوری که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده است.»

406

حضرت نسبت داده می‌شد. «۲۶»»

غزالی گوید: یعنی نادان، ناخودآگاه آنچه را در دل دارد نمی‌تواند پنهان کند از این رو باید از نادانان دوری جست و از رفاقت با ایشان بلکه از دیدار ایشان خودداری کرد.

و از دیگری پرسیدند: چگونه رازداری می‌کنی گفت: خبر دهنده را انکار می‌کنم و برای جوینده خبر سوگند می‌خورم و دیگری گوید: من راز را پنهان می‌دارم و البته این رازداری‌ام را نیز پنهان می‌دارم.

ابن معتنّ به عبارت دیگری این مطلب را به نظم آورده و می‌گوید: رازی را به من امانت سپردند، من آن را پنهان داشتم، و در صندوق سینه‌ام به امانت نهادم و سینه‌ام آن را در خود دفن کرد.

و دیگری در حالی که بالاتر از آن را منظور کرده، می‌گوید: راز در سینه من همچون مرده مدفون در قبر است زیرا می‌بینم که شخص مدفون در انتظار حشر و نشر است. لیکن من راز را فراموش کردم به طوری که گویی هیچ‌گاه از آن آگاهی نداشتم، و اگر رازداری میان من و او، از حدّ آن راز و اعضایی درونی تجاوز کند، راز نخواهد بود.

یکی از بزرگان رازی را برای برادرش فاش کرد، سپس به او گفت: آن را حفظ کردی جواب داد: خیر، و حتی آن را فراموش کردم.

ابو سعید ثوری می‌گوید: هر گاه خواستی با کسی دوستی کنی، او را خشمگین کن، سپس پنهانی، کسی را وادار ساز تا راجع به تو و اسرار تو از او بپرسد اگر از تو بخوبی یاد کرد و راز تو را پنهان داشت با او رفاقت کن. از بایزید پرسیدند: با چه کسی از مردم دوستی کنیم گفت: کسی که درباره تو بداند آنچه را که خدا می‌داند سپس عیب تو را

-26 به باب حکم از نهج البلاغه، شماره ۳۹ مراجعه کنید، این سخن را به عبارت دیگری نیز، مرحوم سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده است که معنای آن چنین است: «زبان خردمند پشت دل، و دل نادان پشت زبان اوست» آنگاه می‌گوید: این سخن امام از معانی دلپذیر و پر ارج است، مقصود آن که خردمند زبانش را باز نمی‌کند مگر پس از صلاحدید فکر و اندیشه، ولی بی‌خرد، گفته‌های نابخردانه‌اش بر مراجعه به اندیشه و دوراندیشی و تأملش پیشی گیرد، گویی که زبان خردمند پیرو دلش، و دل نادان پیرو زبانش می‌باشد. - م.

407

پنهان دارد همان طوری که خدا پنهان می‌دارد.

ذو النون گوید: خیري نیست در رفاقت کسی که دوست ندارد تو را غیر معصوم ببیند (انتظار دارد که هرگز اشتباه نکنی) و کسی که در وقت خشم، راز تو را فاش کند او فرومایه است، زیرا رازداری در وقت خشنودی، مقتضای همه طبایع است.

یکی از حکما گوید: با کسی که در چهار مورد با تو تغییر حالت دهد رفاقت، ممکن:

در وقت خشم، و به هنگام خشنودی و موقع طمع و در وقت هوای نفسش. بلکه دوستی صمیمی در وقت اختلاف این احوال باید ثابت باشد، از این رو گفته‌اند:

شخص بزرگوار را می‌بینی وقتی که رابطه‌اش با کسی قطع شد، بدی را پنهان و خوبی را اظهار می‌کند ولی هر گاه رشته ارتباط آدم پست با انسان قطع شود، خوبی را پنهان و در حق او تهمت روا می‌دارد.

از جمله وظایف دوستی، لجبازی نکردن و ردّ نکردن سخنان دوست است، ابن عباس می‌گوید: با نادان لجبازی مکن که تو را می‌آزارد و با شخص صبور نیز لجبازی مکن که از تو دوری می‌کند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که نزاع و جدال را در حالی که می‌داند ناحق است، ترک کند، خداوند در کنار بهشت برای او خانه‌ای بنا کند و هر که با وجود حق داشتن، ترک جدال کند، خداوند در بالاترین

مرتب بهشت خانه‌ای برایش بنا کند.» «۲۷» با وجود این که ترک جدال در صورت ناحق بودن واجب است، در این حدیث پیامبر (ص) ثواب عمل مستحبی را بالاتر شمرده است زیرا سکوت بر حق دشوارتر است برای انسان از سکوت بر باطل و از طرفی اجر و ثواب به اندازه مشقت است و مهم‌ترین وسایل برافروختن آتش کینه بین برادران نزاع و جدال است، زیرا نزاع عین جدایی و دوری از یکدیگر است، چون جدایی ابتدا در عقیده‌ها پیدا می‌شود، سپس در سخنان و انگهی در

-27 این حدیث را بزار و طبرانی در معجمهای سه گانه‌اش نقل کرده‌اند، چنان که در الترغیب، ج ۱، ص ۱۳۱ نظیر آن آمده و در جلد اول این کتاب گذشت.

408

ابدان (اشخاص).

پیامبر (ص) فرموده است: «از هم دوری نکنید و با هم دشمنی و حسد نوزید و از هم جدا نشوید و ای بندگان خدا برادر هم باشید مسلمان برادر مسلمان است نباید به برادرش ستم روا دارد و نباید او را محروم و سرکوب کند، همین قدر در بدی شخص بس که برادر مسلمانش را تحقیر کند.» «۲۸» و بدترین تحقیر نزاع و جدال است، زیرا کسی که سخن دیگری را رد کند او را به جهل و نادانی و یا غفلت و ناآگاهی از حقیقت نسبت داده و تمام اینها تحقیر کردن و ایجاد کینه و رنجش است.

در حدیث ابو امامه باهلی است که می‌گوید: «رسول خدا (ص) در حالی که ما مجادله می‌کردیم سر رسید. وقتی مجادله ما را دید خشمگین شد و گفت: مجادله را ترک کنید، به دلیل خیر و فایده اندکش و چون باعث ایجاد دشمنی میان دوستان می‌شود.» «۲۹»

یکی از بزرگان می‌گوید: هر که به دوستان بدگویی و با آنان مجادله کند، مروّتش اندک و کرامتش نابود شود.

عبد الله بن حسن می‌گوید: مبادا با دیگران مجادله کنی، زیرا تو از مکر آدم صبور و یا برخورد ناگهانی شخص فرومایه برکنار نیستی. یکی از پیشینیان گفته است:

ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست یابی کوتاهی کند و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستی را که به دست آورده است از دست بدهد. مجادله زیاد باعث تضییع عمر و قطع دوستی و موجب دشمنی است به طور خلاصه می‌توان گفت آنچه باعث مجادله می‌شود، تفاخر به فزونی عقل و فضیلت

و کوچک شمردن طرف، و بر ملا ساختن نادانی اوست و این خود مشتمل بر گردن‌فرازی و تحقیر و آزار دیگران و ناسزاگویی به سبب

28- به صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۳ و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰، و کافی، ج ۲، ص ۱۶۷ و الترغیب، ج ۳، ص ۵۶۶ و مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵ مراجعه کنید.

29- این حدیث را طبرانی در الکبیر از قول ابودرداء و ابوامامه و وائله بن اسقع و انس بن مالک تا «لقله خیره کم خیر بودنش» - به طوری که در الترغیب، ج ۱، ص ۱۳۱ آمده است - نقل کرده‌اند و از این جا تا آخر حدیث را ابومنصور دیلمی در مسندالفردوس - به طوری که در المغنی آمده - از حدیث امامه، نقل کرده است.

409

نادانی و جهل است و دشمنی را هدفی جز این نیست. پس چگونه برادری و یکرنگی را می‌تواند به همراه داشته باشدی ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«با برادرت مجادله و مزاح مکن و به او وعده‌ای نده که خلاف کنی.» «۳۰»

و فرموده است: «شما با مال و ثروتان نمی‌توانید به مردم گشایش بخشید، لیکن باید آنها همواره از شما گشاده‌رویی و خوشخویی ببینند» «۳۱» و مجادله با حسن خلق منافات دارد.

پیشینیان درباره دوری جستن از مجادله تا آن جا منع کرده‌اند که جای هیچ پرسشی را باقی نگذاشته‌اند و گفته‌اند: هر گاه به برادرت گفתי از جا برخیز! او پرسید به کجای پس با او رفاقت نکن، بلکه می‌گویند: سزاوار آن است که او از جا برخیزد و نپرسد. سلیمان دارانی می‌گوید: من در عراق دوستی داشتم و هر گاه مشکلی داشتم نزد او می‌رفتم و می‌گفتم: مقداری از مالت را به من بده. او کیسه پولش را به طرف من می‌انداخت و من هر چه می‌خواستم برمی‌داشتم، تا این که روزی نزد او رفتم و گفتم: به مبلغی نیاز دارم، گفت: چقدر می‌خواهی با این پرسش شیرینی محبت او از دلم بیرون شد.

دیگری گوید: هر وقت از برادرت مالی خواستی و گفت: می‌خواهی چه کنی در حقیقت حق برادری را ترک کرده است.

بدان که قوام اخوت به توافق در گفتار و رفتار و محبت است. ابو عثمان حیر می‌گوید: موافقت با برادران بهتر از محبت و مهربانی با ایشان است و مطلب چنان است که وی گفته است.

حق چهارم: حق بر زبان به سخن گفتن است.

برادری و دوستی همان گونه که مقتضی سکوت در برابر ناپسندیهاست، مقتضی گفتن سخنان پسندیده نیز هست حتی اظهار خوبیها در دوستی اهمیت خاصی دارد، زیرا کسی که به سکوت تنها پسندیده کند،

30- این حدیث را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۶۰ کتاب خود آورده است.

31- این حدیث را حاکم در جلد ۱، صفحه ۱۲۴ کتاب خود نقل کرده است.

410

رفیق مردگان است. حال آن که هدف از دوستی استفاده از دوستان است، نه رهایی از آزارشان اما معنای سکوت، آزار نرساندن است. بنابراین باید به زبان اظهار دوستی کند و از احوال او جویا شود که این احوالپرسی لازم است مانند سؤال از عارضه‌ای اگر پیش آمده است، و اظهار دلگیری از آن جهت و هم از تأخیر باز یافتن عافیت از آن همچنین لازم است در برابر تمام احوالی که باعث ناراحتی او می‌شود، هم به زبان و هم در عمل ابراز ناراحتی کند و نسبت به تمام حالاتی که باعث خشنودی اوست سزاوار است که مشارکت خود را به خشنودی از آنها ابراز کند و معنای برادری شریک و سهیم بودن در خوشی و ناخوشی است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه کسی از شما برادر خود را دوست می‌دارد باید او را مطلع سازد» «۳۲» البته این دستور به اظهار دوستی از آن جهت است که بر محبت می‌افزاید، زیرا اگر او بداند تو دوستش می‌داری او هم ناگزیر طبعاً تو را دوست خواهد داشت. پس هر گاه دانستی که او نیز تو را دوست می‌دارد، ناگزیر محبت تو نیز افزون می‌شود. بنابراین محبت از دو طرف همواره افزون و چند برابر خواهد شد و دوستی دو جانبه میان مؤمنان مطلوب شرع و محبوب دین است، از این رو پیامبر (ص) در آن باره راهنمایی کرده و فرموده است: «هدیه دهید و یکدیگر را دوست بدارید.» «۳۳»

از جمله عوامل جلب محبت این است که در غیاب و حضور با بهترین نامها دوستش را بخواند، که گفته‌اند: سه چیز است که دوستی برادرت را نسبت به تو خالص می‌گرداند: یکی آن که هر وقت او را

ملاقات کردی تو آغازگر سلام باشی، دوم آن که در مجلس برای او جا باز کنی، و سوم آن که او را با بهترین نامش بخوانی.

و نیز در نزد کسی که توصیف از او تأثیری دارد، او را بدانچه از حالات نیکویش می‌شناسی ستایش کنی، زیرا این خود از بزرگترین عوامل در جلب محبت است،

-32 این حدیث را ابوداؤد در جلد ۲، صفحه ۶۲۶ سنن خود و ابن سنی در عمل الیوم و اللیله، ص ۵۵ و احمد در جلد ۴، صفحه ۱۳۰ کتاب خود از مقدم بن معدیکرب نقل کرده‌اند.

-33 این حدیث به طور مکرر قبلاً آمده است.

411

همچنین ستایش از اولاد و خاندان شغل و کار او، حتی از خردمندی و خو و شکل و خط و شعر و تصنیف و تمام آنچه باعث خشنودی او می‌شود. البته باید تمام اینها بدون دروغ و زیاده‌روی انجام شود، ولی تحسین آنچه در خور تحسین است باید انجام گیرد و مهمتر از آن، این است که ستایش ستایشگران او با اظهار خشنودی به وی ابلاغ شود، زیرا پنهان داشتن اینها تنها به خاطر حسد است.

دیگر آن که نسبت به عملی که درباره تو انجام داده، حتی به خاطر نیت عملش هر چند کار انجام نگرفته، تشکر کنی. علی (ع) فرموده است: «هر که از برادرش به خاطر حسن نیتش سپاسگزاری نکند، برای عمل نیکش نیز قدردانی نمی‌کند» و مؤثرتر از این در جلب محبت دفاع از او در پشت سر اوست، وقتی که مورد سوء قصد باشد و یا با عبارت صریح و یا غیر صریح آبرویش مورد تعرض قرار گیرد. بنابراین حق برادری آمادگی برای حمایت و یاری او و سرکوب کردن بدگویان و کسانی است که سخن درشتی بر ضد او گویند، پس سکوت در این موارد باعث کینه و انزجار قلبی و کوتاهی در حق دوستی و برادری است و رسول خدا (ص) «دو برادر را به دو دست تشبیه کرده است که هر کدام دیگری را می‌شوید تا هر کدام دیگری را یاری دهد و از او نیابت کند.» «۳۴»

پیامبر (ص) فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است به او ظلم نمی‌کند و او را خوار و تنها نمی‌گذارد و رها نمی‌کند.» «۳۵» در حالی که این امور باعث جدایی و خواری است، زیرا به حال خود گذاشتن برادر، تا پرده آبرویش دریده شود مانند آن است که بگذاریم تا گوشت بدنش را بدرند و چقدر پست است برادری که ببیند تو را سگان می‌درند و گوشت بدنت را جدا می‌سازند ولی او خاموش ایستاده و

هیچ شفقت و حمیتش برای دفاع از تو تحریک نمی‌شود! و دریدن پرده ناموس برای انسانها از دریدن گوشت بدنها سخت‌تر است. از این روست که خدای متعال آن را به خوردن مردار تشبیه کرده و

-34 این حدیث قبلاً گذشت.

-35 این حدیث را بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ و مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۰ کتاب خود آورده است، این حدیث در کافی، ج ۲، ص ۱۶۷

نیز آمده است.

412

می‌فرماید: **أُجِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ** «۳۶». و فرشته‌ای که مطالعات روح را از لوح محفوظ به صورت مثالهای محسوس تجسم می‌بخشد، غیبت را به خوردن گوشت مردار تشبیه می‌کند تا هر کس در عالم رؤیا دید که گوشت مردار می‌خورد بداند که او از مردم غیبت می‌کند زیرا آن فرشته مناسبت و مشارکت را بین آن چیز و شبیهش در معنایی که به منزله روح است، نه از لحاظ صورت ظاهر، رعایت می‌کند. بنابراین پشتیبانی از برادران در دفع نکوهش دشمنان و سرزنش سرزنش کنندگان ضمن عقد برادری واجب است.

مجاهد گوید: در پشت سر برادرت همیشه از او چنان یاد کن که دوست داری او نیز در پشت سرت از تو یاد کند. بنابراین تو درباره او دو معیار داری: یکی آن که فرض کنی آنچه درباره او گفته می‌شود اگر درباره تو گفته شود و برادر تو حاضر باشد، دوست داشتی که برادرت درباره تو چه بگوید، پس سزاوار است در برابر آن که متعرض آبروی اوست مقابله به مثل شود و دوم آن که فرض کنی او پشت دیوار حاضر است و به سخنان تو گوش می‌دهد و گمان دارد که تو از حضور او بی‌خبری در این صورت در قلب تو نسبت به یاری او در حالی که صدای تو را می‌شنود و تو را می‌بیند، آنچه می‌گذرد شایسته است که در نبودن او نیز همان بگذرد. یکی از بزرگان گفته است: هیچ‌گاه در غیاب برادرم از وی یاد نکردم مگر این که تصور کردم نشسته و حضور دارد، از این رو درباره او آنچه را که دوست دارد بشنود، گفتم: یکی دیگر از بزرگان گوید: هیچ وقت سخن از دوستم نرفته است، مگر آن که خودم را به جای او تصور کرده‌ام و درباره او گفته‌ام نظیر آنچه را که دوست داشتم درباره من بگویند: و این است دوستی اسلام، به این ترتیب که برای برادرش نمی‌پسندد، مگر آنچه را که برای خود می‌پسندد.

ابو درداء دو گاو نر را مشاهده کرد که مزرعه‌ای را شخم می‌زدند. یکی از آنها ایستاد

413

تا بدنش را بخاراند. آن دیگری نیز ایستاد. ابو درداء گریه کرد و گفت: برادران در راه خدا این چنین همکاری می‌کنند و هر گاه یکی از آنها بایستد دیگری نیز می‌ایستد. با هماهنگی اخلاص و صمیمیت کامل می‌شود و هر که در برادری مخلص نباشد منافق است و اخلاص عبارت است از همسان بودن نهان و آشکار، زبان و دل و باطن و ظاهر و در حضور جمع و در تنهایی. در حالی که اختلاف و تفاوت در یکی از این موارد بر هم زننده دوستی است و چنین چیزی فساد در دین و ناشایستگی در طریق مؤمنین است و هر کس در خودش اخلاص در دوستی را نمی‌بیند جدایی و گوشه‌گیری برایش بهتر از برادری و دوستی است زیرا حق دوستی سنگین است و جز شخص محقق تحمل آن را ندارد و ناگزیر اجر و مزد فراوان دارد و جز آدم موقّ، کسی به آن نمی‌رسد. از این رو گفته‌اند: با همسایه خوب رفتار کن تا مسلمان باشی، یا با رفیقت خوب رفاقت کن تا مؤمن باشی «۳۷» بین چگونه ایمان را پاداش رفاقت و اسلام را جزای همسایگی قرار داده است، و فرق بین فضیلت ایمان و فضیلت اسلام به میزان تفاوت بین دشواری ادای حق همسایه و ادای حق رفاقت است زیرا رفاقت در حالات مختلف و پشت سر هم بلکه همواره حقوق زیادی را می‌طلبد در صورتی که همسایگی تنها حقوق خاصی را در اوقات خاص به طور غیر مداوم می‌طلبد و از آن جمله است، آموزش و خیر اندیشی، زیرا نیاز برادرت به دانش کمتر از نیاز به مال نیست. پس اگر توانایی علمی داشتی باید از فضل خود بر او ارزانی داری و او را بدانچه در دین و دنیا سودمند است راهنمایی کنی.

پس اگر او را تعلیم دادی و ارشاد کردی اما او مطابق علمش عمل نکرد باید او را نصیحت کنی، به این ترتیب که زیانهای آن کار و فواید ترک آن را یادآوری نمایی و او را از ناگواریهای دنیا و آخرت بترسانی تا از آن کار منزجر شود و معایب او را به وی

37-بخش اول این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۱۷ در ضمن حدیثی به سند حسن از ابوهریره نقل کرده که در آن جا - به جای مُسْلِماً - مُؤْمِناً آمده است. عراقی گوید: قضاعی در مسند الشهاب با همین عبارت مصتّف نقل کرده است.

414

گوشزد و زشتی کار زشت و نیکی کار نیک را به او یادآوری کنی. البته این کارها باید در خلوت انجام گیرد و کسی از آن اطلاع نیابد و آنچه در حضور مردم صورت گیرد، سرزنش و افشاگری و رسوا

کردن است ولي آنچه در خفا انجام پذيرد صميميت و خير خواهي است زيرا پيامبر (ص) فرمود: «مؤمن آيينه مؤمن است» «۳۸» يعني - همچون آيينه - در او مي بيند آنچه را که از خود نمي بيند. بنابراین، شخص معایب خود را به وسیله برادرش مي شناسد در صورتي که اگر تنها بود نمي شناخت، همان طوري که به وسیله آيينه از عيبهاي ظاهر صورت خویش آگاه مي شود.

به مسعر گفتند: آیا دوست داري کسي عيبهايت را بگویدی گفت: اگر بين خودمان، نصيحت کند، آري دوست دارم ولي اگر در حضور جمع سرکوب کند، خير. راست گفته است، چون نصيحت در حضور ديگران افشاگري است در حالي که خدای تعالی در روز قيامت، مؤمن را تحت حمايت و در زير پوشش خویش سرزنش مي کند، و او را در نهان از گناهانش مطلع مي سازد و گاهي نامه عملش را مهر زده به فرشتگان مي دهد، فرشتگاني که پيرامون او را گرفته تا بهشت مي برند وقتي که نزديک در بهشت مي رسند نامه عملش را مهر شده به او مي دهند تا آن را بخواند، ولي اهل عذاب را در حضور همه مردم صدا مي زنند و از اعضاي بدنشان درباره اعمال بدشان مي پرسند و بدان وسیله به خواري و رسوایی شان افزوده مي شود و پناه مي بریم به خدا از خواري و ذلت روز عرضه نامه عمل! بنابراین فرق است بين سرزنش و نصيحت در نهان و آشکار، همان طوري که فرق است بين مدارا و چاپلوسي به خاطر غرضي که باعث چشم پوشي شود. پس اگر به خاطر حفظ دينت و براي اين که اصلاح برادرت را در اين کار مي بيني چشم پوشي کنی، مدارا کرده اي ولي اگر براي هواي نفست و کشش شهواني و حفظ مقاومت چشم پوشي کردی، چاپلوسي.

-38 این حدیث را بخاری در الادب و طبرانی در الاوسط و ابوداؤد در سنن - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده اند.

415

ذو النون گوید: با خدا رفاقت مکن مگر با هماهنگي و موافقت و با مردم، مگر با خير خواهي و با نفس خود مگر با مخالفت، و با شيطان مگر با دشمني.

اگر بگویی: هر گاه در خير خواهي ذکر معایب باشد و اين خود باعث نگراني دل شود، پس چگونه در حق برادر نصيحت و خير خواهي ممکن استی بدان که نگراني وقتي حاصل مي شود که برادرت از عيبهاي خود مطلع باشد و اما توجه دادن به عيبهايي که نمي داند، عين دلسوزي است و خود نوعي دلجوئي است، البته نسبت به خردمندان و اما در مورد اشخاص نادان نبايد توجهي به آنها کرد زيرا کسي که تو را از کار بدی که انجام مي دادي و يا صفت ناپسندي که داشتی آگاه کند و تو خودت را از

آن پاک گردانی، همانند کسی است که تو را از مار و یا عقربی که زیر دامنت می‌باشد و می‌خواهد تو را هلاک کند آگاه کند. پس اگر تو چنین کاری را بد بدانی، خلیل نادانی و صفات ناپسند، عقربها و مارهایی هستند که در آخرت تو را هلاک خواهند ساخت، زیرا این صفات دلها و جانها را می‌گزند و درد اینها شدیدتر از گزیدن ظواهر و بدنهاست و این مارها از سنخ آتش افروخته الهی هستند که بر دلها می‌افروزند از این روست که گفته‌اند: خدا بیامرزد آن کسی را که عیبهای برادرش را چون هدیه به او بدهد.

[بدان که هر کس قرآن را بخواند و احساس بی‌نیازی نکند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، بعید نیست که از جمله مسخره کنندگان آیات الهی باشد و خدای تعالی دروغگویان را به دشمنی با خیرخواهان، توصیف کرده و می‌گوید: - ولی خیرخواهان را دوست نمی‌دارید-] و این در عیبی است که وی از آن غفلت داشته است. اما آن عیبی را که می‌دانی با علم و آگاهی در رفع آن نمی‌کوشد و این که او طبعا مغلوب آن است سزاوار نیست اگر او پنهان می‌دارد، تو پرده‌داری کنی، و اگر هم اظهار می‌کند ناگزیر باید در نصیحتش ظرافت به خرج دهی، گاهی با اشاره و گاهی با صراحت تا آن جا که وحشت زده نشود و اگر دانستی که

نصیحت در او بی‌اثر است و او طبعا ناچار به پافشاری است، در این صورت سکوت بهتر است و در تمام مواردی که به مصالح دنیوی و دینی

416

برادرت مربوط می‌شود، مطلب از این قرار است. ولی آنچه مربوط به کوتاهی وی در حق تو باشد، لازم است که تحمل کنی و گذشت و چشم‌پوشی نمایی. بنابراین در این مورد بازگو کردن، نصیحت و خیرخواهی نیست. آری اگر به گونه‌ای است که ادامه آن روش باعث جدایی خواهد شد، در خفا سرزنش کردن بهتر از جدایی است و با کنایه و اشاره گفتن بهتر از تصریح و مکاتبه بهتر از رو در رو گفتن است و تحمل از همه اینها بهتر است زیرا شایسته است که هدف تو از برادرت، با مراعات حال و ادای حق و تحمل تقصیراتش، اصلاح نفس خود باشد نه کمک خواهی و یاری گرفتن از او.

ابو علی رباطی گوید: همراه عبد الله مروزی بودم. به صحرا می‌رفتیم رو به من کرد و گفت: تو فرمانده می‌شوی یا منی گفتم: البته شما. گفت: بنابراین تو باید از من اطاعت کنی. گفتم: آری اطاعت می‌کنم، آنگاه کیسه‌ای برداشت و توشه راه را میان کیسه گذاشت و آن را به پشت گرفت. هر وقت

مي گفتم: كيسه را به من بده. مي گفت: مگر من فرمانده نيستمی پس تو بايد اطاعت کنی شبي باران ما را گرفت. تا صبح بالاي سرم ايستاد در حالي که عبايي بر دوش داشت و من نشسته بودم مانع باران از من مي شد و من با خود مي گفتم: کاش من مي مردم و نمي گفتم، تو فرمانده باش.

حق پنجم: گذشت از لغزشها و خطاهاست

لغزش دوست يا مربوط به دينش و انجام معصيتي است و يا در حق تو و کوتاهي در برادري با تو است و يا مربوط به دين و ارتکاب معصيت و باقي ماندن در آن است که در اين صورت با لطف و ظرافت بايد نصيحتش کنی به طوري که کزي اش را راست و نادرستي اش را اصلاح کند و حالش را به صلاح و تقوا برگرداند، و اگر نتوانستي و او بر خطاي خود باقي ماند، روشهاي صحابه و تابعين، در ادامه حق دوستي و يا جدايي از او متفاوت است. ابو ذر - رضي الله عنه - جدايي را انتخاب کرده مي گفت: هر گاه برادرت روش خود را عوض کرد، همان طوري که او را دوست مي داشتی، دشمنش بدار. وي اين عمل را به مقتضاي دوستي و دشمني براي خدا صحيح مي دانست.

417

اما ابو درداء و گروهی از صحابه، خلاف نظر ابو ذر را داشتند. ابو درداء مي گفت:

هر گاه برادرت دگرگون شد و روش خود را عوض کرد، او را ترک مکن، زیرا برادر تو گاهی کج و گاهی راست مي شود.

ابراهيم نخعي گوید: از برادرت اگر مرتکب گناهي شد جدا نشو و از او دوري مکن زیرا او امروز مرتکب آن گناه مي شود و فردا آن را ترک مي کند.

و نیز گوید: لغزش عالم را نزد ديگران نقل نکنید زیرا عالم لغزشي پيدا مي کند سپس آن را ترک مي کند. و در خبر است: «از لغزش عالم بپرهيزيد ولي از او دوري نکنید و منتظر بازگشت او باشيد.» «۳۹»

نقل کرده اند که دو برادر بودند، یکی از آنها گرفتار هواي نفس شد. پس به برادرش قضيه را اظهار کرد و گفت: من مريضم، اگر تو خواستي که براي خدا بر پيمان دوستي با من نباشی، مباش. او گفت: من هرگز به خاطر خطاي تو عقد اخوت را بر هم نمي زنم. سپس آن برادر بين خود و خدا عهد کرد که چيزي نخورد و نياشامد تا آن که خداوند برادرش را از آن گرفتاري نجات دهد. چهل روز گذشت و در

آن مدت از گرفتاری او می‌پرسید و او در جواب می‌گفت دل به حال خود ثابت است و این برادر از غم و گرسنگی لاغر می‌شد تا پس از چهل روز آن هوا از قلب برادرش زایل شد و به اطلاع وی رساند و او چیزی خورد و نوشید در حالی که از لاغری و ضعف نزدیک بود تلف شود.

همچنین از دیگر پیشینیان نقل شده که یکی از دو برادر از راه راست منحرف شد.

به برادرش گفتند: آیا از او می‌بری و دوری می‌کنی او گفت: در این موقع به خاطر آن لغزشی که از وی سرزده بیشتر به من نیازمند است تا دستش را بگیرم و در سرزنش و عتابش زیرکانه برخورد کنم و او را به حال اول برگردانم.

در اسرائیلیات آورده‌اند که دو برادر عابد در کوهی بودند. یکی از آنها پایین آمد تا

-39 بیهقی در سنن و ابن عدی - چنان که در الجامع الصغیر آمده - در الکامل این حدیث را نقل کرده‌اند.

418

یک درهم گوشت از شهر بخرد. نزد گوشت فروش چشمش به زن بدکاره‌ای افتاد. نگاه بیشتری کرد، دل‌باخته او شد و سرانجام با او هم‌بستر شد و سه روز که در نزد او ماند، شرم کرد نزد برادرش برگردد. گوید: برادرش به جستجوی او پرداخت و قضیه را به طور جدی پیگیری کرد. به شهر داخل شد و همواره جویای او بود تا این که وی را به مکان برادرش راهنمایی کردند. بر او وارد شد در حالی که برادرش با آن زن بدکاره نشسته بود، همین که برادرش را دید دست به گردنش انداخت و شروع به بوسیدن سر و صورت او کرد و کنارش نشست و سرانجام به خاطر زیادی شرم و خجالتش از او، ندانست که او در جریان کارش قرار دارد، تا این که او گفت: برادر برخیز من از حال و قصه تو مطلعم و هرگز تو این قدر نزد من دوست داشتنی و عزیز نبودی که اکنون هستی. همین که برادر خطاکار دید از چشم برادرش نیفتاده است از جا بلند شد و با او رفت. این روش گروهی است و این روش از روش ابو ذر لطیفتر و دقیقتر است ولی روش ابو ذر بهتر و سالمتر است.

اگر بگوییم که چرا گفتم این روش لطیفتر و دقیقتر است، در حالی که با مرتکب شونده چنین معصیتی از اول دوستی روا نیست و در نهایت هم باید از او برید، زیرا هر گاه حکم به دلیلی ثابت شد، پس ناگزیر باید با از بین رفتن آن علت، حکم نیز از بین برود در حالی که علت انعقاد دوستی کمک دینی به یکدیگر است و این کمک با ارتکاب معصیت پایدار نیستی

می‌گوییم: اما دلیل لطیفتر بودن، آن است که در آن مدارا و دلجویی و امیدواری به بازگشت و توبه وجود دارد، چون در صورت ادامه رفاقت شرم و حیا نیز ادامه خواهد یافت و هر گاه رفاقت قطع شود و طمع وی از مصاحبت بریده شود بر گناه پافشاری کرده به آن ادامه خواهد داد. و اما دقیقتر بودن آن از این بابت است که پیمان برادری به منزله خویشاوندی است، و هر گاه منعقد شد، آن حق، قطعی است و به موجب عقد، وفای به آن واجب می‌شود و شرط وفاداری آن است که در زمان حاجت و نیاز وی او را وانگذارد، در صورتی که نیاز دینی مهمتر از نیاز مالی است، و اکنون بدبختی و آفتی به

419

سراغ او آمده و بدان وسیله نیاز دینی پیدا کرده است. پس سزاوار است از وی مراقبت و به او توجه شود نه آن که به حال خود گذاشته شود، بلکه باید همواره مورد لطف قرار گیرد تا از آن حادثه‌ای که گریبانگیر او شده رهایی یابد. بنابراین برادری وسیله و کمکی است در برابر مصائب و حوادث روزگار و این مورد از سخت‌ترین مصائب است و تبه‌کار هر گاه مصاحب شخص پرهیزگاری باشد و ترس و بیم مداوم او را ببیند، بزودی برمی‌گردد و از پایداری بر گناه خود شرم می‌کند، بلکه آدم تنبل با شخص حریص در کار همراه می‌شود تا از شرم او پرکار شود. جعفر بن سلیمان گوید: هر وقت من از کار خسته می‌شوم به محمد بن واسع و توجه او به طاعت و بندگی نگاه می‌کنم، در نتیجه حال نشاط به عبادت را باز می‌یابم و خستگی و کسالت از من دور می‌شود و یک هفته بر آن اساس کار می‌کنم.

حقیقت مطلب این است که، دوستی رابطه‌ای مانند رابطه خویشاوندی است و خویشاوند را نباید به سبب ارتکاب معصیت ترک کرد. از این روست که خداوند متعال به پیامبرش درباره خویشاوندان می‌فرماید: **فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيٍّ مِمَّا تَعْمَلُونَ** «۴۰» و آن حضرت نفرمود: من از شما بیزارم، به خاطر این که حق خویشاوندی و رابطه فامیلی را رعایت کرده باشد، و ابو درداء نیز به همین مطلب اشاره کرده است وقتی که به او گفتند آیا برادرت را با وجود این که چنین عملی را مرتکب شده، دشمن نمی‌داری؟

گفت: البته عملش را بد می‌دانم، وگرنه او برادر من است، برادری دینی مهمتر از برادری نسبی است. از این جهت است که به حکیمی گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: البته برادرم را در صورتی که دوستم باشد. یکی از بزرگان می‌گفت:

چه بسیار برادرانی که از مادرت زاده نشده‌اند. از این رو گفته‌اند: خویشاوندی نیازمند به محبت است و حال آن که محبت نیازمند به خویشاوندی نیست.

امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «محبت یک روز، رابطه است و محبت یک ماه خویشاوندی و محبت یک سال، خویشاوندی بسیار نزدیک است هر که آن را قطع

-40 شعراء / ۲۱۶: اگر آنان نافرمانی کردند، بگو: من از کار شما بیزارم.

420

کند، خداوند [رشته عمر] او را قطع کند.» «۴۱»

بنابراین وفاداری به عقد اخوت اگر سابقه انعقاد داشت واجب است، و این خود پاسخ آغاز اخوت و برادری با فاسق است، زیرا حقی برای او پیشی نگرفته اما اگر قبلاً فاسق خویشاوندی داشت، ناگزیر نباید قطع رابطه کرد بلکه باید مدارا کرد و دلیل بر این مطلب آن است که ترک برادری و دوستی از ابتدا مذمت نشده و کراهتی ندارد، بلکه گویندگان گفته‌اند: تنهایی بهتر از انتخاب چنین دوستی است. اما قطع اخوت در صورتی که مدتی بر آن گذشته باشد نهی شده و ذاتاً ناپسند است و نسبت قطع دوستی به ترک آن از اول کار، مانند نسبت طلاق است به ترک ازدواج، چرا که طلاق در نزد خدا از ترک ازدواج مبعوضتر است. رسول خدا (ص) فرمود: «بدترین بندگان خدا کسانی هستند که خبرکشی و سخن‌چینی می‌کنند و بین دوستان جدایی می‌اندازند.» «۴۲» پس از مجموع این مطالب، فرق بین ادامه دوستی و شروع آن روشن می‌شود زیرا مصاحبت با بدکاران [در شرع] ممنوع است همچنان که جدایی از برادران و دوستان نیز ممنوع است و آن که از معارضه دیگری در امان است مانند آن کسی نیست که در امان نیست و چون شخص در آغاز دوستیابی در امان است به نظر ما جدایی و دوری بهتر است اما پس از انتخاب دوست در ادامه دوستی تعارض است. پس وفای به حق برادری و دوستی بهتر است.

اینها تماماً در جایی است که لغزش دینی داشته باشد اما لغزش وی در حق دوستش به گونه‌ای که باعث ناراحتی او شود، در این مورد بدون شک گذشت و تحمل بهتر است، بلکه چشم‌پوشی از طریق آن چه ممکن است حمل بر صحت شود و در آن بهانه‌ای قوی یا ضعیف تصور گردد در حق برادری و دوستی لازم است. بعضی گفته‌اند: شایسته است که برای لغزش برادرت هفتاد بهانه پیدا کنی و اگر

قلبت آنها را نپذیرفت به قلبت بگویی: چقدر سنگدلی! برادرت هفتاد بهانه به تو پیشنهاد می‌کند و تو نمی‌پذیری پس

-41 این روایت قبلاً گذشت.

-42 این حدیث را ابن ابی الدنیا و احمد - به طوری که در الترغیب، ج ۳، ص ۴۹۹ آمده نقل کرده‌اند، و قبلاً گذشت.

421

تو نسبت به برادرت سختگیری. اما اگر دوستت به طوری که قابل تحسین نباشد از کار در آمد شایسته آن است که بر او خشم نگیری، در صورتی که بتوانی هر چند که این غیر ممکن است چرا که گفته‌اند: هر گاه موجبات خشم کسی فراهم شود و او خشمگین نشود الاغ است و رضایت هر کسی را که بخواهند و او راضی نشود، شیطان است. بنابراین نه الاغ باش و نه شیطان و خودت به نیابت از برادرت، از قلبت بخواه تا راضی شود و مبادا با نپذیرفتن آن شیطان شوی و بعضی گفته‌اند: خذ من خلیلک ما صفی دون الذی فیہ الکرد فالعمر اقصر من معاتبه الخلیل علی العثر «۴۳»»

هر گاه برادرت، چه دروغ و یا راست عذر خواهی کرد، عذرش را بپذیر، پیامبر (ص) فرمود: «هر که برادرت عذر خواهی کند و او نپذیرد، گناهی مانند گناه مأمور مالیات را دارد.» «۴۴»»

پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن زود خشمگین می‌شود و زود هم خشنود می‌گردد.»

بنابراین مؤمن را به خشمگین نشدن توصیف نکرده است، و خدای تعالی فرموده است:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ «۴۵» و نفرمود: فاقدین غیظ، این بدان سبب است که عادت بر آن نیست که انسانی مجروح شود و دردش نگیرد، بلکه عادت بر آن است که صبر و تحمل کند و همچنان که آزرده‌گی به وسیله زخم از طبیعت بدن آدمی است آزرده‌گی به وسیله عوامل خشم نیز از طبیعت قلب است که امکان از بین بردن آن نیست ولی کنترل و فرو نشاندن آن و عمل بر خلاف مقتضای آن ممکن است زیرا مقتضای خشم تشفی و انتقام و مجازات است در حالی که ترک عمل به مقتضای آن ممکن است، شاعری می‌گوید: و لست بمستبق اِخا لا تلمة علی شعث ای الرجال المهدب «۴۶»»

-43 از دوستت صفاهایش را بگیر و کدورتها را ترک کن زیرا عمر کوتاهتر از آن است که دوست را به خاطر لغزشش سرزنش کنی.

-44 این حدیث را ابن ماجه در سنن خود، از حدیث جوزان به شماره ۳۷۱۸ نقل کرده است.

422

ابو سلیمان به احمد بن ابی الحواری گفت: هر گاه در این زمان با کسی دوست شدي مبدا به خاطر چیزی که باعث ناراحتی تو شده، او را سرزنش کنی، زیرا تو ایمن نیستی از این که بدتر از آن را در پاسخ نشوی. احمد می‌گوید: من این سخن او را آزمودم و نتیجه آن را همین گونه که وی گفت یافتیم. یکی از بزرگان گوید: تحمل نارواییهای دوست بهتر از سرزنش اوست و سرزنش وی بهتر از جدایی و جدایی بهتر از برخورد تند است و سزاوار است که در برخورد با او زیاد دشمنی نوری. خدای تعالی فرموده است:

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً ﴿٤٧﴾»

پیامبر (ص) فرمود: «دوست خود را به اندازه‌ای دوست بدار که از حد تجاوز نکند (او را بر همه اسرار آگاه نکن) شاید روزی دشمنت شود، و دشمنت را به اندازه‌ای دشمن بدار که شاید روزی از روزها دوستت شود (آنگاه شرمند شوی).» ﴿٤٨﴾»

حق ششم: برای برادر دینی در زمان حیات و پس از مرگش دعا کنی

و هر چه برای خود و خانواده خویش و هر وابسته خود دوست داری، برای او نیز بخواهی و همان طوری که برای خود دعا می‌کنی بین خودت با او تفاوتی قائل نشوی، زیرا دعای تو برای او در حقیقت دعای برای خود تو است. پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه کسی برای برادرش در نبودن او دعا کند فرشته‌ای گوید: برای تو نیز مثل آن محفوظ است» و در بیان دیگری فرمود: «خدای تعالی می‌گوید: بنده من، از تو آغاز می‌کنم.» ﴿٤٩﴾ و در حدیثی آمده است:

«از دعای شخص درباره برادرش آن اندازه مستجاب می‌شود، که درباره خودش مستجاب نمی‌شود.» ﴿٥٠﴾ و در حدیثی آمده است: «دعای برادری برای برادرش در نبودن

48- این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۸، ص ۱۶۲ نقل کرده است. معنای حدیث این است که با دوست و دشمن با مدارا و نرمی رفتار کن و از افراط و تفریط خودداری کن. این کلام از امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه بخش حکم به شماره ۲۶۰ عیناً نقل شده است. - م.

49- این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۸، ص ۸۶ از حدیث ابودرداء نقل کرده است.

50- در هیچ کتابی به این حدیث دست نیافتیم.

423

وي برگشت ندارد.»۵۱»

می‌گوییم: از طریق شیعه روایاتی در کافی «۵۲» به اسناد خود از جابر - به نقل از امام باقر (ع) درباره این آیه شریفه - آمده است: وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ. «۵۳» فرمود: مقصود مؤمنی است که پشت سر برادرش دعا می‌کند فرشتگان به او آمین می‌گویند و خداوند عزیز جبار می‌فرماید: برای تو دو برابر آن چیزی است که درخواست کردی و من به خاطر دوستی تو با او هر چه خواستی به او دادم.

و به اسناد خود از ثویر نقل کرده که گوید: «از علی بن حسین (ع) شنیدم که می‌فرمود: فرشتگان وقتی بشنوند که مؤمن پشت سر برای برادر مؤمنش، دعا و از او به نیکی یاد می‌کند، گویند: نیکو برادری هستی تو که برای برادرت در غیاب او دعا می‌کنی و از او به نیکی نام می‌بری، خداوند دو برابر آنچه برای او درخواست کردی، به تو مرحمت فرمود و دو برابر ثناگویی تو برای او، به تو ثنا گفت و تو بر او فضیلت داری، و هر گاه بشنوند که او را از برادرش به بدی یاد می‌کند و بر او نفرین می‌نماید، گویند: تو بد برادری برای برادر خود هستی، ای کسی که باید بر گناهان و ناموس او پرده بکشی، بس کن و به حال خودت توجه کن و خدا را سپاسگزار باش که عیبهای تو را پوشانده و بدان که خداوند تعالی به حال بنده‌اش از تو داناتر است.» «۵۴»

ما اخبار دیگری را در این زمینه در ذکر آداب دعا از کتاب اذکار و دعوات در بخش عبادات نقل کرده‌ایم.

51- این حدیث را بزار از عمران بن حصین به سند صحیح - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده است.

52- کافی، ج ۲، ص ۵۰۷.

غزالی گوید: ابو درداء می‌گفت: من هفتاد تن از برادرانم را در سجده‌هایم به اسم، نام می‌برم.

محمد بن یوسف اصفهانی می‌گفت: کجا همانند دوست شایسته پیدا می‌شود! خانواده تو میراثت را تقسیم می‌کنند و از آنچه به جا گذاشته‌ای بهره‌مند می‌شوند در حالی که او تنها در غم تو نشسته و نگران اعمال تو است. در تاریکی شب برای تو دعا می‌کند در حالی که تو زیر خروارها خاک مدفونی. برادر صالحت به فرشتگان اقتدا می‌کند زیرا در خبر آمده است: وقتی که بنده خدا می‌میرد، مردم می‌گویند: از خود چه باقی گذاشت و فرشتگان می‌گویند: پیش از خود چه فرستادی «۵۵».

بخاطر آنچه پیش از خود فرستاده، خوشحال می‌شوند، و راجع به آن جويا می‌شوند و دلسوزی می‌کنند و گفته می‌شود: هر که از مرگ برادرش مطلع شود، و برایش ترحم و طلب مغفرت کند گویا بر جنازه او حاضر شده و بر او نماز گزارده است.

از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «مثل میت در قبرش همانند غریقی است که به هر چیزی چنگ می‌اندازد، منتظر دعای فرزند، پدر یا برادر و یا خویشاوند است» «۵۶» و از دعای زندگان انواری همچون کوهها به قبر مردگان وارد می‌شود.

یکی از پیشینیان می‌گوید: دعا برای اموات، به منزله هدایایی است که زنده‌ها به یکدیگر می‌دهند. فرشته‌ای به همراه طبقی از نور که به روی آن حوله‌ای از نور کشیده‌اند، وارد قبر میت می‌شود و می‌گوید: این هدیه‌ای است برای تو از طرف فلان برادرت، از طرف فلان خویشاوند تو. میت بدان وسیله خوشحال می‌شود همان طوری که شخص زنده به وسیله هدیه خوشحال می‌شود.

55- این حدیث را بیهقی در شعب الایمان از حدیث ابوهیره - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند ضعیفی نقل کرده است.

56- عراقی گوید: این حدیث را ابومنصور دیلمی در مسندالفردوس از قول ابوهیره نقل کرده و ذهبی در لسان المیزان می‌گوید: این

حدیث جداً ناشناخته است.

حق هفتم: وفاداري و صميميت،

معناي وفا همان ثابت قدمي و ادامه دوستي است با خود او تا زمان مرگ و با اولاد و دوستان او پس از مرگش، زيرا دوستي به خاطر آخرت است. پس اگر پيش از مرگ قطع شود، تمام عمل از بين رفته و سعي و تلاش ضايع شده است. از اين روست که پیامبر (ص) در ضمن هفت گروهی که خداوند برايشان سايه می‌افکند فرمود: «دو برادري که در راه خدا يکديگر را دوست بدارند، با هم باشند و بر آن اساس از هم جدا شوند.» «۵۷»

يکي از بزرگان گوید: اندکي وفا داشتن نسبت به کسي پس از مرگ وي، بهتر است از وفاي زياد داشتن نسبت به او در زمان حيات وي، از اين رو نقل کرده‌اند:

«پیامبر (ص) پيرزني را که بر آن حضرت وارد شد گرامي داشت. علت را پرسيدند فرمود: اين پيرزن زمان زندگي خديجه نزد ما مي‌آمد و احترام عهد گذشته از ديانت است.» «۵۸» بنابراین از وفاداري، رعايت همه دوستان و خويشاوندان و بستگان دوست است و رعايت آنان در دل دوست مؤثرتر از رعايت شخص اوست، زيرا شادماني او به خاطر دلجوئي از وابستگانش بيشتري مي‌شود، و دليلي بر فزونبي شفقت و دوستي وجود ندارد جز سرايت آن از دوست به تمام کساني که به او وابسته‌اند حتي به سگ در منزل او که سزاوار است در دل از ساير سگان متمايز باشد و هر وقت وفاي به دوام محبت منقطع شود، شيطان او را سرزنش کند، زيرا شيطان در مورد هيچ دو نفعي که در کار خيري يکديگر را ياري مي‌کنند به قدر دو کس که در راه خدا برادر و دوست يکديگرند حسد نمي‌ورزد. از اين رو شيطان در اين مورد تلاش مي‌کند تا رابطه بين دو دوست را به هم بزند. خدای تعالي فرموده است: **وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ** «۵۹» و خدای تعالي از قول يوسف خبر مي‌دهد: **مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي**

-57 این حدیث قبلاً گذشت.

-58 این حدیث را حاکم در جلد ۱، صفحه ۱۶ کتاب خود از قول عایشه نقل کرده می‌گوید: براساس شرایط مسلم و بخاری صحیح است.

-59 اسراء / ۵۳: به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین باشد چرا که میان آنها فتنه و فساد می‌کند.

«60» و می‌گویند: هیچ دو نفری نیستند که در راه خدا دوست شوند و بعد از هم جدا شوند مگر به خاطر گناهی که یکی از آنها مرتکب می‌شود. بشر می‌گفت: هر گاه بنده‌ای در طاعت خدا کوتاهی کند خداوند همدمش را از او می‌گیرد، و این بدان سبب است که مجالست با دوستان غمها را می‌زداید و پشتوانه دین بنده است، از این رو گفته‌اند: لذت بخش‌ترین چیزها مجالست با دوستان و بی‌نیاز بودن است و دوستی دائمی آن است که در راه خدا باشد نه برای هدف دیگری به طوری که با از بین رفتن آن هدف، از میان برود.

از جمله نتایج دوستی در راه خدا آن است که حسد در دین و دنیا در آن راه ندارد، چگونه حسد بورزد در حالی که هر چه مال برادرش است، فایده‌اش به او برمی‌گردد و خدای تعالی کسانی را که در راه خدا با یکدیگر رابطه دوستی دارند بدان صفت، توصیف کرده و می‌فرماید: وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَا لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «۶۱». وجود نیاز، خود حسد است و از شرایط وفا آن است که حالتش در تواضع نسبت به برادرش تغییر نکند هر چند که مقامش بالا رفته و قلمرو قدرت و جلالش گسترش یافته باشد، زیرا برتری جویی نسبت به دوستان به خاطر دگرگونی احوال شخص، از پستی و فرومایگی است.

شاعر می‌گوید: ان الكرام اذا ما أسهلوا ذكروا من كان يألفهم في المنزل الخشن «۶۲»»

یکی از بزرگان به پسرش سفارش کرده، می‌گوید: پسر! با کسی رفاقت مکن مگر آن که اگر به او نیازی داشته‌ی، به تو نزدیک شود و اگر از او بی‌نیاز بودی، طمع در تو نبندد و اگر مقامش بالا رفت بر تو برتری نجوید.

یکی از دانایان می‌گوید: هر گاه دوستت به مقام استانداری رسید و نصف

-60 یوسف / ۱۰۰: و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد.

-61 حشر / ۹: و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند شدیداً محتاج و فقیر باشند.

-62 مردمان بزرگوار و کریم هرگاه در رفاه باشند، دوستانشان را که در شرایط بد زندگی با آنان بسر می‌بردند یاد می‌کنند.

دوستی‌اش را با تو حفظ کرد، این مقدار از دوستی بسیار است.

آورده‌اند که شافعی در بغداد با مردی دوست شد، سپس آن دوستش به حکومت سرزمین سیبین رسید از این رو رابطه قبلی وی دگرگون شد. شافعی این اشعار را نوشت و برای او فرستاد:

أذهب فودك عن فؤادي طالق
أبدا و ليس طلاق ذات البين
فإن ارعويت فأنها تطليقة
و يدوم ودك لي علي ثنتين
و إن امتنعت شفعتها بمثالها
فيكون تطليقين في حيزين
و اذا لثلاث اتتك مني بتة
لم تغن عنك ولاية السيبين» ۶۳»

بدان که شرط وفا نیست در جایی که دوست راجع به امر دینی مخالفت با حق کند، و با نظر وی موافقت کنند، بلکه شرط وفا مخالفت با اوست و خلاصه آن که وفاداری به دوستی دلیل کمال آن است.

احنف گوید: دوستی گوهر ظریفی است هر گاه آن را حفظ نکنی در معرض آفات خواهد بود. بنابراین با فرو خوردن خشم از آن پاسداری کن تا راه بهانه را بر آن که نسبت به تو ستم کرده، ببندی و به وسیله مقام رضا آن را حفظ کن تا فضل خود و تقصیر برادرت را بزرگ نبینی. از جمله آثار صدق و اخلاص و وفای کامل، آن است که انسان از دوری دوست سخت بی تاب و از عوامل دوری طبعاً متنفر باشد چنان که گفته‌اند:

وجدت مصیبات الزمان جميعها
سوي فرقة الاحباب هينة الخطب» ۶۴»

ابن عیینه که این بیت را سروده، می‌گوید: مدت‌ها با مردمانی بودم و سی سال است که از ایشان جدا شده‌ام، اما تصوّر نمی‌رود که حسرت آنان از دلم رفته باشد.

63- برو، محبت تو از دلم برای همیشه بیرون شد، در حالی که جدایی ما از نوع طلاق باین نیست. اگر دوست توجّه کنی، می‌فهمی که عمل تو نوعی طلاق دادن است، دوستی تو با من به دو طرف، دوام داشت اما اگر تو مانع برابری دوستی با دوستی باشی، دو طلاق در دو عادت ماهانه خواهد بود (که در آن صورت راه بازگشتی نیست). و هرگاه ناگزیر از طرف من طلاق سوّم به سراغ تو بیاید، دیگر حکومت سیبین نیز تو را بی‌نیاز نخواهد کرد.

64- تمام مصیبت‌های روزگار را دیدم، در حالی که جز دوری دوستان همه آنها رویداد سهل و آسان بود.

از جمله شرایط وفا آن است که انسان غیبت مردم را درباره دوستش نشنیده بگیرد بویژه در مورد کسی که نخست اظهار می‌کند که علاقه‌مند به دوستش است تا متهمش نکنند سپس بساط سخن را می‌گسترده و راجع به دوست مطالبی می‌گوید که باعث تیرگی دل می‌شود، و این خود از حيله‌گریهای دقیق برای برهم‌زدن بین دوستان است و کسی که از این حالت پرهیز نکند هرگز دوستی‌اش دوام نخواهد داشت.

شخصی به حکیمی گفت: من به خواستگاری محبت تو آمده‌ام، گفت: اگر کابین آن را سه چیز قرار دهی قبول می‌کنم: به هیچ سخنی درباره من گوش فرادهی و در هیچ کاری با من مخالفت نکنی و به خاطر خدا بی‌دلیل مرا تحقیر نکنی.

همچنین از شرایط وفا آن است که حرف دشمن دوست را باور نکنی چرا که گفته‌اند: هر گاه دوستت از دشمن اطاعت کرد، در حقیقت آنان در دشمنی با تو، همدست شده‌اند.

حق هشتم: سبک گرفتن و ایجاد تکلیف نکردن است

توضیح این که برادرش را به آنچه باعث زحمت است مکلف نسازد، بلکه کاری کند که قلب او را از گرفتاریها و نیازمندیها آسوده و او را از این که چیزی از مشکلات خویش را به دوش خود بیندازد راحت سازد و از مقام و مال چیزی از او کمک نخواهد و او را به تواضع نسبت به خود و دلجویی و برآوردن حقوقش وادار نکند، بلکه از دوستی او هدفی جز خدای تعالی نداشته باشد در حالی که از دعای او تبرک جوید و از دیدار او انس و الفت جسته و بر دین خویش کمک بگیرد و به سبب ادای حقوق و تحمل هزینه زندگی او تقرب به درگاه خدا را بطلبد.

یکی از بزرگان گوید: هر که از برادرانش مالی بطلبد در حالی که آنان خود آن مال را می‌جویند به ایشان ستم کرده است، و هر که همچون خواسته ایشان را بخواهد آنان را به زحمت انداخته و هر که چیزی نخواست بر آنان تفضل کرده است.

یکی از حکیمان گوید: هر که خودش را نزد دوستان بالاتر از آنچه هست قلمداد

کند خود مرتکب گناه شده و آنان نیز مرتکب گناه شده‌اند و هر که خویش را در حد خودش قرار دهد خود و دوستانش را به زحمت انداخته و هر که نفس خویش را پایین‌تر از حد آن قرار دهد هم خود در امان است و هم دوستانش در امانند و کمال ساده گرفتن، در برچیدن بساط تکلف است به حدی که از او شرم نکنند در آنچه خود از خویش شرم نکنند.

علی (ع) فرمود: «بدترین دوستان کسی است که برای تو ایجاد زحمت کند و آن که تو را نیازمند به مدارا و وادار به معذرت‌خواهی کند».

جعفر بن محمد (ع) می‌فرمود: «گرانبارترین برادرانم بر من کسی است که باعث زحمت من باشد و من از او رودربایستی داشته باشم و سبکبارتر از همه بر دلم کسی است که با او چنان باشم که تنها بودم».

فضیل گوید: مردم به دلیل تکلف از هم جدا می‌شوند، یکی از آنان با برادرش دیدار می‌کند و برای او ایجاد زحمت می‌کند و در نتیجه آن دوست از وی جدا می‌شود.

جنید می‌گوید: هیچ‌گاه دو فردی که در راه خدا با یکدیگر دوست شده‌اند از یکدیگر دوری نمی‌کنند و یا خشمگین نمی‌شوند، مگر آن که نقصی در یکی از آنها باشد.

به یکی از بزرگان گفتند: با چه کسی مصاحبت خوب استی گفت: آن که از زحمت تو بکاهد و مشکل بر حذر بودن را از میان تو و خودش برطرف سازد.

یکی از صوفیه می‌گوید: با مردم معاشرت مکن، مگر با کسی که با نیکوکاری در نزد او فزونی نیابی و با ارتکاب گناه کاستی نیابی، بلکه این نیکی و بدی به سود و زیان خودت می‌باشد و تو در نزد او به هر حال برابری. البته از این رو آن سخن را گفته که بدان وسیله انسان از تکلف و تحفظ‌رهایی می‌یابد و اگر نه طبعا وقتی که ببیند در نزد وی کاستی می‌گیرد، وادار می‌شود تا از او بر حذر شود.

یکی از بزرگان می‌گوید: با اهل دنیا با ادب و با اهل آخرت با دانش رفتار کن ولی

با عارفان هر طور که می‌خواهی. دیگری می‌گوید: رفاقت مکن مگر با کسی که اگر گناه کردی توبه‌ات را بپذیرد و اگر بد کردی عذرت را قبول کند و زحمت تو را از روی دوش بردارد و زحمت خویش را به دوش نیفکند. گوینده این سخن راه دوستی را بر مردم تنگ کرده است، در صورتی که چنین نیست، بلکه شایسته است با هر شخص دیندار و عاقل و کسی که مصمم است تا به این شرایط عمل کند دوست شود در حالی که دیگران به این شرایط پای‌بند نیستند، تا دوستانشان افزون شوند زیرا با آن شرایط است که دوستی در راه خدا میسر است و گرنه دوستی فقط برای منافع شخصی خواهد بود، از این رو کسی به جنید گفت: چقدر در روزگار ما برادران اندکند! دوست در راه خدا کجا پیدا می‌شود؟ جنید توجهی نکرد تا این که او سه مرتبه این جمله را تکرار کرد، چون زیاد تکرار کرد، جنید گفت: اگر دوستی می‌خواهی که هزینه زندگی تو را متقبل شود، به جان خودم که چنین دوستی اندک است ولی اگر دوستی می‌جویی که در راه خدا دوست شود و تو هزینه زندگی او را متقبل شوی و در برابر آزار او صبر کنی من گروهی را سراغ دارم به تو معرفی می‌کنم، آن مرد با شنیدن این سخن خاموش شد.

بدان که مردم سه دسته‌اند: کسی که از مصاحبتش بهره‌مند می‌شوی و کسی که می‌توانی به او سود رسانی و از او زیان نبری ولی سودمند هم نشوی و کسی که نمی‌توانی سودی به او برسانی و او نادان یا بدخوست جا دارد که از این دسته سوم دوری کنی. اما از دسته دوم نباید دوری کنی زیرا تو در آخرت از شفاعت و دعایشان و اجری که در برابر انجام وظیفه دوستی داری، برخوردار می‌شوی. خداوند به موسی (ع) وحی کرد: اگر از من اطاعت کنی، چقدر دوستان زیادی خواهی داشت! یعنی اگر با آنان موااسات کنی و مشکلات آنان را تحمل کنی و نسبت به آنان حسد نوری.

یکی از بزرگان می‌گوید: من پنجاه سال با دیگران دوست شدم در این مدت هیچ اختلافی بین ما رخ نداد، زیرا من با آنها مثل خودم رفتار می‌کردم به دلیل همین خصلتش بود که دوستانش زیاد شدند. و از جمله سبکباری و ترک تکلیف آن است که

در عبادات مستحبی به او اعتراض نکنند، زیرا گروهی از صوفیه با این شرط رفاقت می‌کردند که در چهار چیز مساوات کنند: اگر تمام روز بخورد، دوستش نگوید: روزه بگیر، و اگر تمام روزگار را روزه بگیرد، به او نگوید افطار کن، و اگر تمام شب را بخوابد، به او نگوید: برخیز و اگر تمام شب را نماز

بخواند، نگوید: بخواب و تمام حالات وی در نزد او بی‌کم و زیاد برابر باشد زیرا تمام اینها لا محاله برخاسته از حرکت طبع، به سمت ریا و تحفظ است، بنابراین هر که زحمت نداشت دوستی و الفتش دوام یافته و هر که کم هزینه باشد، علاقه و محبتش پایدار بماند.

یکی از صحابه می‌گوید: خداوند کسانی را که باعث زحمت شوند، لعنت کرده است. پیامبر (ص) فرمود: «من و پرهیزگاران از امتم از کسانی که باعث زحمت شوند بیزاریم.» «۶۵» یکی از بزرگان گوید: هر گاه مردی در خانه برادرش چهار رفتار را پیشه کند، انس و الفتش با او کامل است: در خانه او غذا بخورد و دستشویی برود و بخوابد و نماز گزارد. این مطلب را به یکی از مشایخ گفتند، او گفت: رفتار پنجم باقی مانده است و آن حضور با خانواده خود و همبستر شدن با اوست، زیرا خانه، برای نهان داشتن این پنج چیز لازم است، اگر نه مساجد برای قلب اهل عبادت آرامش بخش‌تر است و هر گاه این پنج رفتار را پیش گرفت یگانگی کامل شده و شرم از بین می‌رود و انبساط و شادی بیشتر می‌شود و سخن عرب در وقت سلام به یکدیگر وقتی که می‌گویند: مرحبا و اهلا و سهلا به همین مطلب اشاره دارد یعنی: تو در نزد ما و در دل ما جا داری و می‌توانی با ما انس بگیری و از ما دلگیر نشوی و حضور تو در نزد ما سهل و بی‌زحمت است.

می‌گوییم: در مصباح الشریعه «۶۶» از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «شخصی که خود را به زحمت می‌اندازد، خطاکار است، هر چند که ظاهراً به حقیقت رسد و آن که

65- این حدیث را دار قطنی در الافراد از قول زبیر بن عوام، این چنین نقل کرده است: «بدانید که من و شایستگان امتم از تکلف بیزاریم» و - به طوری که در کتاب المغنی آمده است - اسناد این حدیث خوب و درست است.

66- باب سی و پنجم.

432

عملی را از روی میل و داوطلبانه انجام دهد، درستکار است، هر چند که خطا کرده باشد، در صورتی که شخص متکلف سرانجام جز خواری و در حال حاضر نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی چیزی به دست نیاورده است و چنین کسی ظاهرش ریا کاری و باطنش نفاق و دورنگی است و این دو صفت به منزله دو بالند که متکلف با آنها پرواز می‌کند و خلاصه آن که تکلف در هر مورد باشد از خلق صالحان و شعار پرهیزگاران نیست.

خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش می‌فرماید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ «۶۷» و پیامبر (ص) می‌فرماید: «ما گروه پیامبران و امانتداران و پرهیزگاران از تکلف بیزاریم.» بنابراین از خدا بترس و راست باش تا تو را از تکلف بی‌نیاز و با خوی و خصلتهای ایمان آشنا سازد.

غزالی گوید: سبک گرفتن و ترک تکلف فراهم نمی‌آید، مگر به این که شخص خود را پایین‌تر از برادران و دوستانش بداند و به آنان خوشبین و به خود بدبین باشد، بنابراین هر گاه آنان را بهتر از خود ببیند در این صورت او از ایشان بهتر خواهد بود.

پیامبر (ص) فرمود: «شخص به روش دوستش می‌باشد، و خیری نیست در رفاقت آن که برای تو نبیند آنچه را که برای خود می‌بیند» «۶۸» و این کمترین مرتبه دوستی است یعنی به دیده مساوات بنگرد، در صورتی که کمال دوستی در برتر دیدن دوست است، درباره فروتنی و برتر دیدن دوستان گفته‌اند:

تَذَلُّ لِمَنْ إِنْ تَذَلَّتْ لَهُ
يُرِي ذَاكَ لِلْفَضْلِ لَا لِلْبَلْه
وَ جَانِبَ صِدَاقَةٍ مِنْ لَا يُزَالُ
عَلِي الْأَصْدِقَاءَ يُرِي الْفَضْلَ لَهُ «۶۹»

و دیگری گوید:

-67 ص / ۸۶: بگو (ای پیامبر) من از شما هیچ پاداشی نمی‌طلبم و من از متکلفین نیستم.

-68 بخش اول این حدیث قبلاً گذشت و اما بخش دوم حدیث را ابن عدی در الکامل از قول انس به طوری که عراقی در آن بار می‌گوید به سند ضعیفی نقل کرده است.

-69 برای کسی فروتنی کن که آن را دلیل فضیلت بداند نه نادانی و از دوستی کسی که همواره در برابر دوستان، فضیلت را برای خود می‌بیند، دوری کن.

433

کم صدیق عرفته بصدیق
صار احظي من الصّدیق العتبیق
و رفیق رأیته فی طریق
صار عندي هو الصّدیق الحقیق «۷۰»

و هر گاه فضیلت را برای خود ببیند، دوستش را کوچک شمرده است و این صفت در بین عموم مسلمین نکوهیده است. پیامبر (ص) فرمود: «در بدی شخص همین بس که دوستش را تحقیر کند»^{۷۱} و از کمال انبساط و ترک تکلف آن است که با دوستانش در هر هدفی که دارد مشورت کند چرا که خدای تعالی فرموده است: وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^{۷۲} و سزاوار نیست که چیزی از اسرارش را از ایشان پوشیده دارد، همان طوری که از یعقوب برادرزاده معروف نقل کرده‌اند که گوید: اسود بن سالم نزد عمویم، معروف، که با هم دوست بودند، آمد و گفت: همانا بشر بن حارث، دوستی با تو را، دوست می‌دارد اما شرم می‌کند که آن را به زبان آورد، مرا نزد تو فرستاده تا از تو بخواهم که مابین خود و او عقد اخوت برقرار کنی، اخوتی که بر آن اعتماد و تکیه کند، اما شرایطی نیز دارد. یکی این که دوست ندارد این دوستی به زبانها بیفتد و دیگر آن که بین تو و او دیدار و ملاقاتی نباشد، زیرا او از ملاقات زیاد ناراحت می‌شود. معروف پاسخ داد: اما من وقتی با کسی دوست شدم، جدایی از او را شب و روز نمی‌پسندم، بلکه همه وقت از او دیدن می‌کنم و در هر حال او را بر خودم مقدم می‌دارم. و آنگاه در فضیلت دوستی و محبت در راه خدا احادیث زیادی را نقل کرد، سپس در آن باره گفت: رسول خدا (ص) با علی برادر شد،^{۷۳} پس در علم با او شریک شده^{۷۴} و شتران قربانی را با او تقسیم کرد^{۷۵} و

70- چه بسا دوستی که او را به وسیله دوستی شناختم و از دوست قدیمی، پر بهره‌تر بود و رفیقی که او را در طول راه دیدم (و در سفر آزمودم) و برای من دوست واقعی گردید.

71- این بخش از سخنان پیامبر (ص) در ذیل حدیث «لاتدابروا» قبلاً گذشت.

72- آل عمران / ۱۵۹: و با آنان در کارها مشورت کن.

73- حدیث مواخاه بین پیامبر (ص) و علی (ع) را ترمذی در سنن، ج ۱۳، ص ۱۶۹ و بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۷۵ و حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۴ نقل کرده و بعضی از کسانی که کینه شدیدی به امیرالمؤمنین (ع) دارند در آن مناقشه کرده‌اند و علامه امینی در کتاب ارزنده الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۳ - ۱۷۵ پاسخ داده است. علاقمندان به این اثر مراجعه کنند.

گرامی‌ترین و محبوب‌ترین دخترانش را به همسری او درآورد و او را بدان وسیله به برادری خود اختصاص داد، و من تو را گواه می‌گیرم که با او عقد اخوت را بستم و به خاطر پیامی که تو آوردی و به درخواست او، که اگر نخواست از من دیدار نکند پاسخ دادم ولی من هر وقت بخواهم و دوست داشته

باشم از او دیدن می‌کنم، در راه خدا با او عقد اخوت می‌بندم و به او دستور می‌دهم در جاهایی که من با او دیدار می‌کنم او نیز با من دیدار کند و فرمان می‌دهم که از کارهای خود چیزی را از من پنهان ندارد و مرا از همه حالات خود آگاه سازد. اسود بن سالم این مطالب را به اطلاع بشر بن حارث رساند و او پسندید و خشنود شد.

می‌گوییم: در مصباح الشریعه «۷۶» از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «به مقتضای دین در امور خود با کسی که دارای پنج خصلت باشد، مشورت کن! آن پنج خصلت عبارت از عقل و دانش و تجربه و خیرخواهی و تقواست و اگر کسی را با این صفات نیافتی، خودت این پنج خصلت را به کار ببند و تصمیم بگیر و بر خدا توکل کن که این روش تو را به حقیقت می‌رساند و آنچه را که از امور دنیاست و ربطی به دین پیدا نمی‌کند ترک کن و در آن باره میندیش، زیرا با این کار برکت زندگی و شیرینی طاعت را به دست آورده‌ای چه آن که مشورت رنج و زحمت دارد و عاقل کسی است که از مشورت، علم جدید کسب کند و آن را دلیل بر نتیجه مقصود بگیرد و مثل مشورت با اهلس همانند تفکر در آسمانها و زمین و فناي آنهاست در حالی که آنها نسبت به بنده خدا غایبند، زیرا هر چه تفکر بنده درباره آنها بیشتر باشد و در دریای نور معرفت غرق شود بر بینش و یقینش افزوده گردد و با کسی که عقلت او را باور ندارد مشورت مکن،

-74 مشارکت پیامبر با علی (ع) در حدیث رمان آمده که نزد محدثان معروف است و ترمذی در باب مناقب در سنن، ج ۱۳، ص ۱۷۱ از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «من سرای حکمتم و علی در آن است.»

-75 تقسیم قربانی پیامبر (ص) با علی (ع) را مسلم در صحیح، ج ۸، ص ۳۹ باب حجّ التّبی (ص) نقل کرده است.

-76 باب پنجاه و ششم.

435

هر چند که مشهور به عقل و ورع باشد و هر گاه با کسی مشورت کردی که عقلت او را باور دارد، در نظری که او داده، با او مخالفت مکن هر چند که نظر او بر خلاف مقصود تو باشد زیرا نفس در برابر سخن حق سرکشی می‌کند در حالی که مخالفت نفس در برابر حقایق آشکارتر است.»

غزالی گوید: این بود مجموعه حقوق دوستی که یک بار به اجمال و بار دیگر به تفصیل بیان کردیم و این حقوق به طور کامل ادا نمی‌شود، مگر این که انسان به زیان خود و به سود دوستان عمل کند، نه

به سود خود و زیان ایشان، و خود را به منزله خدمتگزار ایشان بدانند و با تمام وجود مقید به ادای حقوق آنان باشد.

اما چشم، به این ترتیب که به ایشان با همان نظر محبتی که در او سراغ دارند، بنگرد و خوبیهای آنها را ببیند و عیبهایشان را نادیده بگیرد و در وقت توجه ایشان به او و سخن گفتن با او چشم از ایشان برنتابد. نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) «به همه همنشینانش به طور یکسان نگاه می‌کرد»^{۷۷} و کسی که به سخن او گوش فرا می‌داد تصوّر می‌کرد از همه کس نزد آن حضرت گرامی‌تر است تا آن جا که تمام نشست، گوش دادن، سخن گفتن و لطف پرسش و توجهش به همنشین خود بود، و مجلسش مجلس حیا، فروتنی و امانت بود. آن بزرگوار بیش از هر کس به روی اصحابش تبسم می‌کرد و می‌خندید و از سخنان آنها بیش از همه ابراز شگفتی می‌کرد و خنده اصحاب، در نزد آن بزرگوار به پیروی از عمل او و برای احترام به او، لبخند و تبسم بود.

اما با گوش، به این ترتیب که سخن آنها را به منظور لذت بردن از شنیدن آن، بشنود و آن را تصدیق و از آن ابراز خشنودی کند و با ایراد و نزاع و مداخله و اعراض، سخن ایشان را قطع نکند و اگر موردی پیش آمد از آنها معذرت بخواهد و گوشش را از شنیدن آنچه مورد رضای آنها نیست نگه دارد.

-77 در کافی، ج ۲، ص ۶۷۱ به اسناد خود نقل شده است: رسول خدا (ص) نگاههای خود را میان اصحابش تقسیم می‌کرد؛ گاهی به این و گاهی به آن به طور مساوی می‌نگریست.

436

اما زبان، حقوق مربوط به آن را قبلا ذکر کردیم، زیرا گفتار در آن باره به درازا می‌کشد و از آن جمله بر سر ایشان داد نکشد و جز به سخن مفهوم با آنها صحبت نکند.

اما دستها، به این ترتیب که در هر چه از دستش برمی‌آید از کمک به ایشان خودداری نکند.

اما پاها، به این ترتیب که پشت سر آنها، همانند پیروان حرکت کند نه به گونه کسانی که از آنان پیروی می‌شود! و از آنها جلو نیفتد مگر به قدری که آنها جلو می‌افتند و به آنان نزدیک نشود مگر به قدری که آنها نزدیک می‌شوند و به هنگام آمدن آنها به پا خیزد و تا نشستند نشیند و متواضعانه بنشیند.

آن وقت که یکرنگی و اتحاد کامل شد تمام این حقوق از قبیل به پا خاستن و عذر خواهی و ثناگویی ساده می‌شود، زیرا تمام اینها از حقوق رفاقت است و در ضمن رفاقت نوعی بیگانگی و تکلف وجود دارد، پس اگر اتحاد حاصل شد بساط تکلف بطور کلی برچیده می‌شود و انسان با دوستش همانند خودش رفتار می‌کند، زیرا این آداب ظاهری بیانگر آداب باطن و صفای دل است و چون دلها آشنا شدند، دیگر از زحمت اظهار آنچه در دل است بی‌نیاز می‌شود، و هر که توجهش به مصاحبت مردم باشد، گاهی از راه راست منحرف می‌شود و گاهی نمی‌شود و هر که توجهش به آفریدگار باشد همواره ظاهر و باطنش استوار خواهد بود باطنش آراسته به محبت خدا و خلق، و ظاهرش آراسته به عبادت خدا و خدمت به خلق خواهد بود. برآستی که خدمت به بندگان خدا بالاترین نوع خدمت‌هاست و رسیدن به آن جز با خوشخویی میسر نمی‌شود و بنده خدا به وسیله حسن خلق به درجه روزه‌دار و نمازگزار مداوم و بالاتر نیز می‌رسد.

خاتمه این باب

در این بخش مطالبی مربوط به آداب زندگی و همنشینی با گروه‌های مردم که از سخنان برخی از حکما گرفته شده، بیان می‌شود.

هر گاه زندگی نیکو را طالبی، با دوست و دشمن به گونه‌ای رضایتبخش برخورد

437

کن به طوری که نه ذلّتی برای ایشان باشد و نه هیبتی از ایشان برای تو. با احترام برخورد کن نه با تکبر، و با تواضع باش بدون ذلّت و خواری. در تمام امور میانه‌روی را رعایت کن، زیرا افراط و تفریط در کارها نکوهیده است. به دو طرف خود نگاه مکن و زیاد هم چشم ندوز و در کنار اجتماعات توقّف مکن. هر گاه می‌نشینی، شتابزده ننشین و از درهم کردن انگشتان خودداری کن، با ریش و انگشتری‌ات بازی نکن، لای دندانهایت را خالی مکن انگشت داخل بینی مبر و زیاد آب دهان نینداز و به انداختن آب بینی و راندن مگس از صورتت و دراز کردن پاها و خمیازه کشیدن در نزد مردم، در نماز و جاهای دیگر خودت را مشغول مکن. باید مجلس تو هدایتگر و سخنت منظم و مرتّب باشد و به سخن خوب آن کسی که با تو سخن می‌گوید بدون اظهار تعجب زیاد، گوش فرا ده و از او درخواست تکرار مکن. از سخنان خنده‌آور و نقل داستانها خودداری کن و از علاقه زیادت به فرزندان، کنیز و شعر و کتابی که نوشته‌ای و سایر ویژگیهای سخن مگو. چون زنان آرایش مکن، و چون بردگان

خودت را خوار و سبک نگیر، و از به کار بردن سرمه زیاد و مصرف روغن فراوان خودداری کن. در خواسته‌های خود پافشاری مکن و کسی را وادار به ظلم نکن و به زن و بچه‌ات مقدار ثروت را اعلام نکن تا چه رسد به دیگران، زیرا اگر آنها بدانند که تو کم‌ثروتی در نظرشان خوار می‌شوی و اگر تو را ثروتمند ببینند هرگز ثروت رضایت ایشان را تأمین نخواهد کرد و بترسان آنها را بدون آن که با خشونت و تندي همراه باشد با آنها به نرمی رفتار کن بدون آن که ضعف و ناتوانی از خود نشان دهی و با کنیز و غلامت شوخی نکن که وقارت می‌ریزد و هر گاه با کسی در ستیزی با وقار باش و از نادانی خودداری کن و از شتابزدگی بپرهیز و درباره دلیلت بیندیش. زیاد با دست‌های اشاره نکن و به کسان پشت سرت زیاد نگاه نکن و با تکیه به زانوهايت منشین. هر گاه خشم فرو نشست سخن بگو و هر گاه پادشاه تو را مقرب ساخت نسبت به او چون کسی باش که بر سر نیزه قرار دارد و اگر با تو انس گرفت از دگرگونی او نسبت به خود ایمن مباش و با او چون کودکی مدارا کن و آنچه را که او دوست دارد بر زبان بران و مبادا لطف او تو را، وادار به دخالت در کارهای او و زن و فرزند و سپاهش کند هر چند که از نظر او شایستگی چنین دخالتی را داشته باشی زیرا

438

لغزش کسی که بین شاه و خانواده‌اش دخالت کرده سقوطی است جبران ناپذیر و لغزشی است نابخشودنی، و زنه‌ار از دوست جویای مال! و مالت را گرامی‌تر از آبرویت مدار.

هر گاه وارد مجلسی شدي، ادب و توضع ایجاب می‌کند که سلام بگویی و از کسی که زودتر از تو آمده جلو نیفتی و در هر جا که باز است بنشینی، و به کسی که نزدیک تو نشسته است سلام کنی.

و نیز بر سر راه نشینی و اگر نشستی ادب در چشم بستن و یاری رساندن به مظلوم و کمک به دردمند و پشتیبانی ضعیف و راهنمایی گم‌شده و پاسخ سلام و دادن چیزی به گدا و امر به معروف و نهی از منکر و توجه به جای آب دهان انداختن است. بنابراین رو به قبله و سمت راست خود آب دهان نینداز، بلکه به سمت چپ و زیر پای چپت بینداز.

با پادشاهان همنشینی مکن و اگر مجالست کردی شرط ادب ترک غیبت و پرهیز از دروغ و رازداری و کم حاجت خواستن و تهذیب الفاظ و روشن سخن گفتن و به اخلاق پادشاهان گفتگو کردن و شوخی کمتر و احتیاط زیاد کردن است هر چند دوستی برقرار است در حضور او آروغ نزن و پس از

تناول غذا در نزد وي دندان خلال مکن وظيفه پادشاه است که هر چيزي را تحمل کند جز برملا کردن راز و بدگويي از سلطنت و تعرض به حرمسرا.

با توده مردم همنشين مشو و اگر شدي شرط ادب، ترک جستجو و بررسي در گفته آنها و کم گوش دادن به سخنان بيهوده آنان و نادیده گرفتن ناهنجاري الفاظشان و کم دیدار کردن با ایشان با وجود نیاز به آنهاست.

زنهار که با عاقل و يا غير عاقلي شوخي کني، چون عاقل کينه تو را در دل مي گيرد و نادان بر تو گستاخ مي شود، زيرا مزاح هيبت را مي برد و آبرو را مي ريزد و کينه را در پي دارد و شيريني محبت را از ميان مي برد و فقاقت شخص فقيه را بد جلوه مي دهد و نادان را گستاخ مي کند و مرتبه شخص را نزد دانا از بين مي برد و پرهيزگاران را خشمگين مي سازد همچنين مزاح، دل را مي ميراند و آدمي را از پروردگار دور مي کند و موجب غفلت و باعث ذلت مي شود و بدان وسيله دلها تاريخ و حافظه ها مي ميرد و با مزاح، عيبها زياد و گناهان آشکار مي شود.

439

بعضي گفته اند: فقط افراد سبک مغز و خوشگذران هستند که مزاح مي کنند و هر که در انجمني دچار شوخي و يا جار و جنجالي شد بايد در وقت برخاستن از مجلس خدا را ياد کند.

پيامبر (ص) فرمود: «هر که در مجلسي بنشيند و سر و صداي زيادي کند و پيش از بلند شدن از آن مجلس بگويد: پروردگارا منزهي تو و من تو را مي ستايم، گواهي مي دهيم که هيچ معبود بحقي جز تو وجود ندارد، من از تو طلب آموزش مي کنم و به درگاه تو باز مي گردم» خداوند هر گناهي را که او در اين مجلس مرتکب شده است، مي آمرزد. «۷۸»

باب سوم در حق مسلمان، خويشان، همسايگان و بردگان و کيفيت معاشرت با کساني که چنين ارتباطهايي با انسان دارند.

بدان که انسان يا با ديگران است و يا تنهاست و از آن جا که زندگي انسان به تنهائي مشکل است و جز با معاشرت با هموعان ميستّر نيست، ناگزير بايد آداب معاشرت را بياموزد و براي هر معاشرتي در معاشرتش آدابي است و اين آداب نيز به قدر حق اوست و حقس نيز به مقدار رابطه اي است که بر

اساس آن معاشرت برقرار شده است. رابطه یا رابطه خویشاوندی است که خصوصی ترین رابطه است و یا رابطه اخوت اسلامی است که

عمومی ترین نوع روابط می باشد و یا رابطه همسایگی و یا هم سفری و یا هم مکتبی و هم درسی است و یا دوستی و برادری است هر کدام از این روابط چندین درجه دارد، بنابراین خویشاوندی دارای حقی است و لیکن حق خویشاوند محرم مهمتر است. محرم حقی دارد اما حق پدر و مادر مهمتر است. همچنین حق همسایه بر حسب دوری و نزدیکی به منزل تو متفاوت است و تفاوت بر حسب میزان نسبت مشخص می شود تا آن

78- این حدیث را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیله، ص ۱۲۰ از حدیث ابوهریره، نقل کرده است.

440

جا که همشهری در دیار غربت به منزله یک فرد نزدیک در وطن است، به دلیل اختصاص وی به حق همسایگی در شهر، و همچنین حق مسلمان با آشنایی بیشتر، بالا می رود و آشناییها نیز مراتبی دارد. بنابراین حق کسی که از طریق دیدار با وی آشنایی حاصل شده با حق کسی که از طریق شنیدن اوصاف وی آشنایی حاصل شده یکسان نیست بلکه حق اولی مهمتر از دومی است. شناخت پس از عمل، به وسیله معاشرت اهمیت پیدا می کند. همچنین رفاقت مراتب مختلفی دارد به این ترتیب که حق رفاقت در درس و مکتب مهمتر از رفاقت در سفر است. همچنین دوستی متفاوت است به طوری که هر گاه قوت بگیرد، اخوت و اگر افزون شود، محبت می شود و اگر بیشتر شود به خلت می رسد، و خلیل از حبیب نزدیکتر است. محبت چیزی است که از هسته دل سرچشمه می گیرد و خلت چیزی است که در راز دل نفوذ دارد و هر خلیلی، حبیب است، اما هر حبیبی خلیل نیست و تفاوت مراتب دوستی به حکم مشاهده و تجربه پوشیده نیست. اما خلت بالاتر از برادری و اخوت است به این معنی که لفظ خلت عبارت از حالتی است که کاملتر از اخوت است، زیرا خلیل کسی است که محبت به تمام اجزای قلبش، به ظاهر و باطن آن سرایت کرده و آن را فرا گرفته است و پیامبر ما (ص) هم حبیب خدا بود و هم خلیل خدا و روایت شده است که آن حضرت روزی با شادی و خوشحالی بالای منبر رفت و فرمود: «خداوند مرا خلیل خود گرفت، همان طوری که ابراهیم را خلیل خود قرار داد. پس من هم حبیب خدایم و هم خلیل خدا.»^۱ بنابراین هیچ رابطه ای مانند معرفت نیست و بالاتر از خلت درجه ای وجود ندارد و درجات دیگر همه پایین تر از آن است، و ما حق رفاقت و اخوت را بیان کردیم و سواي محبت و خلت بقیه حقوق جزء رفاقت و اخوت است. البته چنان که

گذشت تفاوت مراتب در این حقوق بر حسب تفاوت مراتب محبت و اخوت است تا آن جا که به آخرین مرتبه برسد و باعث

1- این حدیث را طبرانی از حدیث ابوامامه در الکبیر بدون عبارت: «پس من حبیب خدا و من خلیل خدایم.» به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند ضعیف نقل کرده است.

441

ایثار به نفس و مال شود. اکنون حق اخوت اسلامی و حق خویشاوندی و حق پدر و مادر و حق همسایه و حق برده را بیان می‌کنیم حقوق همسری را در کتاب آداب نکاح قبلاً بیان کرده‌ایم.

حقوق مسلمانان

حقوق مسلمان، آن است که هر وقت مسلمان دیگری او را ملاقات کند سلام دهد و هر گاه دعوت کرد بپذیرد، و هر گاه عطسه زد یرحمک الله (خدایت بیامرزد) بگوید، و هر وقت بیمار شد، از او عیادت کند و هر گاه از دنیا رفت به تشییع جنازه‌اش برود و هر گاه سوگند خورد، سوگندش را باور کند و هر وقت از او نصیحت بخواهد او را پند دهد و در نبودنش حرمت او را پاس دارد، و آنچه برای خود می‌پسندد، برای او بپسندد و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای او نپسندد. تمام اینها در اخبار و آثار آمده است.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «چهار چیز از حقوق مسلمانان بر عهده تو است: به نیکوکارشان یاری کنی و برای گنهکارشان طلب آمرزش نمایی و برای آن که رو گردانده است، دعا کنی و آن را که توبه و بازگشت کرده، دوست بداری»^۲ و از ابن عباس در معنای قول خدای تعالی: رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ^۳ نقل شده که می‌گوید: نیکوکارشان بدکارشان را و بدکارشان نیکوکارشان را دعا می‌کند و چون بدکار از امت محمد (ص) به نیکوکار می‌نگرد، می‌گوید: خداوند آنچه از خیر برای او مقرر کرده‌ای برایش مبارک گردان و بر راه خیر ثابت قدم بدار و ما را از او بهره‌مند فرما و هر گاه چشم نیکوکار به بدکار افتد، گوید: خدایا او را هدایت کن و توبه او را بپذیر و او را بیامرزد.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) در کافی روایتی است از معلی بن خنیس از ابو عبد الله - امام صادق (ع) - که می‌گوید: «پرسیدم: حق مسلمان بر مسلمان چیستی

2- این حدیث صاحب الفردوس از انس - آن طوری که در المغنی آمده - بدون اسناد نقل کرده است.

442

فرمود: هفت حق واجب دارد، و هیچ حقی نیست مگر این که بر او واجب است، اگر یکی از آنها را ضایع کند از ولایت و طاعت خدا بیرون شده است و لطف خداوند شامل حال وی نمی‌شود گفتم: فدایت شوم آن حقوق چه هستندی فرمود: ای معلی من دلسوز توام می‌ترسم که آنها را ضایع کنی و پاس نداری، و بدانی و عمل نکنی. (معلی) گوید، عرض کردم: هیچ نیرویی جز به وسیله خدا نیست، فرمود: آسانترین حق آن است که دوست بداری برای او آنچه را دوست می‌داری برای خودت و نپسندی برای او آنچه را برای خود نمی‌پسندی و حق دوم آن است که از خشم او بپرهیزی و در پی رضایت او باشی و مطیع امر او باشی و حق سوم آن است که با جان و مال و زبان و دست و پایت او را یاری کنی و حق چهارم آن که چشم و راهنما و آینه او باشی و حق پنجم آن که مبادا تو سیر باشی و او گرسنه و تو سیراب باشی و او تشنه و تو پوشیده باشی و او برهنه، و حق ششم آن که نباید تو خدمتگزار داشته باشی و برادرت بی‌خدمتگزار باشد که در آن صورت بر تو لازم است که خدمتگزارت را بفرستی تا جامه او را بشوید و برای او غذا فراهم کند و بستر خوابش را مهیا سازد، و حق هفتم، آن که سوگندش را بپذیری و دعوتش را اجابت کنی و در هنگام بیماری از وی عیادت کنی و جنازه او را تشییع کنی و چون اطلاع یافتی که او نیازی دارد، به انجام آن مبادرت کنی و منتظر نمایی تا از تو حاجتش را بخواهد بلکه هر چه زودتر پیشدستی کنی. پس هر گاه چنین کردی دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خودت مرتبط ساخته‌ای.» و نیز به سند خود از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده که گوید: «گروهی از شیعیان خدمت امام صادق (ع) نامه‌ای نوشتند و راجع به چند چیز از آن حضرت سؤال کردند و به من دستور دادند درباره حق مسلمان نسبت به برادر مسلمانش بپرسم و من پرسیدم، آن حضرت جواب نداد. موقعی که برای خداحافظی آمدم عرض کردم: سؤالی از شما کردم، پاسخ ندادید! فرمود: من از آن می‌ترسم که کافر شوید، زیرا مهمترین چیزی که خداوند بر خلقش واجب کرده است سه چیز است: عدالت شخص نسبت به خودش به طوری که از

443

جانب خویش نسبت به برادر مسلمانش نپسندد، مگر آنچه را که از او نسبت به خود می‌پسندد و با برادرش در مال و ثروت مواسات کند و در هر حال یاد خدا کردن و یاد خدا فقط، گفتن سبحان الله و

الحمد لله نیست، بلکه ترک گفتن آن چیزی است که خداوند بر او حرام کرده است.» «۴» و با سند صحیح خویش از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «خداوند، به چیزی بالاتر از ادای حق مؤمن پرستیده نشده است.» «۵»

و با سند حسن از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که سیر نباشد در حالی که برادرش گرسنه است و سیراب نباشد در حالی که برادرش تشنه است و پوشیده نباشد در حالی که برادرش برهنه باشد. پس چقدر حق مسلمان بر برادر مسلمانش بزرگ است! و فرمود: آنچه برای خود می‌پسندی برای برادر مسلمانیت بپسند و اگر نیازی داشتی از او بخواه و اگر او از تو چیزی خواست، بده و با نیکی فراوان او را بد حال نکن و او نیز تو را بد حال نکند. پشتیبان او باش زیرا او پشتیبان تو است، هر گاه حضور نداشت حرمت او را در نبودنش پاس بداری و هر گاه حاضر بود به دیدار او بروی و به او احترام و اکرام نمایی، زیرا تو از او و او از توست و اگر بر تو خشم گرفت از او دوری نکنی تا این که با نرمش و مدارا رفع کدورت نمایی و اگر او را خیري رسید، خدا را سپاس گویی و اگر گرفتاری داشت یاری‌اش کنی و اگر دچار سختی و مشقت شد کمکش کنی. و هر گاه مردی به برادرش اف بگوید، دوستی مابین آنها گسسته شود و هر گاه بگوید: تو دشمن منی یکی از دو تن کافر شده‌اند و هر گاه او را متهم کند، ایمان در قلبش آب می‌شود مانند حل شدن نمک در آب» «۶» و با سند خود از حضرت نقل کرده است که فرمود: «از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش آن است که وقت ملاقات بر او سلام دهد و در هنگام بیماری او را عیادت کند و در غیابش خیر خواهش باشد، وقت عطسه بر حکمک الله بگوید و دعوتش را اجابت و جنازه‌اش را

4 و ۵ - کافی، ج ۲، ص ۱۷۰، شماره ۳ و ۴.

6- همان مأخذ، ص ۱۷۰، شماره ۵.

و با سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده که گوید: «من همراه با امام صادق (ع) طواف می‌کردم. مردی از شیعیان، به ما برخورد و از من درخواست کرد تا به همراه او پی حاجتی بروم. پس به من اشاره کرد و من نخواستم که امام صادق (ع) را رها کنم و به همراه او بروم. پس در آن میان که طواف می‌کردم، دوباره نیز به من اشاره کرد. امام صادق (ع) او را دید، فرمود: ای ابان! این مرد با تو کار

داردی گفتیم: آری، فرمود: او کیستی گفتیم: مردی از شیعیان است، فرمود: او بر همان عقیده‌ای است که تو هستی

عرض کردم: آری، فرمود: پس نزد او برو گفتیم: آیا طواف را قطع کنی فرمود: آری، گفتیم: هر چند طواف واجب باشدی فرمود: آری، می‌گوید: پس با او رفتیم و بعدها خدمت آن حضرت رسیدیم و درخواست کردم تا مرا از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد، مطلع سازد، فرمود: ای ابان از این مطلب بگذر و آن را طلب نکن. عرض کردم: چرا، فدایت شومی

آنگاه تکرار کردم تا این که فرمود: ابان! بخشی از مالت را به او می‌دهی، سپس نگاهی به من کرد و حال مرا مشاهده کرد و فرمود: ای ابان! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی از کسانی که دیگران را بر خود ترجیح داده‌اند یاد کرده استی گفتیم: آری فدایت شوم، فرمود:

بدان که چون تو نیمی از مالت را به او بدهی او را بر خود ترجیح نداده‌ای بلکه تو و او برابر شده‌اید، تنها موقعی او را ترجیح داده‌ای که از نصف دیگری مال هم به او بدهی. «۸»

غزالی گوید: از جمله حقوق مسلمان آن است که برای همگان بپسندد آنچه را که برای خود می‌پسندد و برای آنان نپسندد، آنچه را که برای خود نمی‌پسندد.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «مؤمنان در دوستی و محبتشان به یکدیگر همانند یک پیکرند که هر گاه عضوی از آن دردمند شود، سایر اعضا احساس تب و ناراحتی کنند.» «۹»

7- کافی، ج ۲، ص ۱۷۱ شماره ۶.

8- همان مأخذ، ص ۱۷۱، شماره ۸.

9- این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۲، ص ۲۰، از حدیث نعمان بن بشیر نقل کرده است.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی با سند خود از مفضل بن عمر نقل شده که امام صادق (ع) فرمود: «مؤمنان برادر یکدیگر و فرزندان یک پدر و مادرند و چون رگی را از یک فرد بزنند دیگران به خاطر او ناراحت شوند.»^{۱۱}»

و به سند خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است مانند یک پیکر، که هر گاه عضوی از آن دچار درد شود، اعضای دیگر هم احساس درد کنند و ارواح آنان نیز از یک روح است و همانا ارتباط روح مؤمن با روح خدا از رابطه شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.»^{۱۲}»

و از آن حضرت است که فرمود: مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند پرسیدند: چگونه خدمتگزار یکدیگرند؟ فرمود: به یکدیگر فایده می‌رسانند - تا آخر حدیث^{۱۳}».

و با سند صحیح خود از شعیب عفر قوفی نقل کرده می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که به اصحابش می‌فرمود: «از خدا بترسید و برادرانی نیکوکار باشید و در راه خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته و مهربان باشید، به زیارت و دیدار یکدیگر بروید و امر ولایت ما را مورد مذاکره قرار دهید و آن را زنده بدارید.»^{۱۴}»

و به سند صحیح خود از آن حضرت نقل کرده که گوید: «بر مسلمانان لازم است که در ارتباط با هم و کمک بر مهر و محبت به یکدیگر و مواسات با نیازمندان کوشا باشند و نسبت به یکدیگر توجه کنند تا آن چنان باشند که خداوند عزّ و جلّ به آنها دستور داده

10- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۱۴، ضمن حدیثی و ابوداود طیالسی در ص ۶۸ از حدیث ابوموسی اشعری نقل کرده‌اند.

11- کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، شماره ۹.

12- همان مأخذ، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، شماره ۴.

13- همان مأخذ، ص ۱۶۷، شماره ۹.

14- همان مأخذ، ص ۱۷۵، باب التّراحم و التّعاطف، شماره ۱ و ۴.

است: رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ با یکدیگر مهربانند و نسبت به (امر ولایت) امری که مربوط به آنهاست و از دستشان رفته، اندوهگین باشند همان گونه که گروه انصار در زمان رسول خدا (ص) اندوهگین بودند. «۱۵»

غزالی گوید: و از جمله حقوق، آن است که مسلمانی را به گفتار و رفتارش نیازارد.

پیامبر (ص) فرموده است: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.» «۱۶»

رسول خدا (ص) ضمن حدیثی طولانی که امر به فضیلت کرده فرموده است: «اگر خیری نمی‌توانی برسانی از رساندن شرّ به مردم خودداری کن، زیرا آن صدقه‌ای است که بدان وسیله برای خودت می‌دهی.» «۱۷»

و نیز فرمود: «برترین مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.» «۱۸»

و باز فرمود: «آیا می‌دانید که مسلمان واقعی کیستی گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. آنگاه فرمود: مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.

عرض کردند: مؤمن کیستی فرمود: کسی که مؤمنان بر جان و مالشان از او در امان باشند. گفتند: مهاجر چه کسی استی فرمود: کسی که از شرّ دوری و اجتناب کند.» «۱۹»

مردی عرض کرد: «یا رسول الله! اسلام چیستی فرمود: آن است که قلبت برای خدای عزّ و جلّ سالم و خالص باشد و مسلمانان از زبان و دستت در امان باشند.» «۲۰»

مجاهد گوید: بر اهل دوزخ بیماری گری مسلط می‌شود، بدن شخص آنقدر می‌خارد که استخوانش از زیر پوستش پیدا می‌شود، پس ندایی می‌رسد که ای فلان! آیا

-15 کافى، ج ۲، ص ۱۷۵، باب التّراحم و التّعاطف، شماره ۱ و ۴.

-16 این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۱۱، باب چهارم از کتاب الایمان آورده است.

-17 این حدیث را مسلم و بخاری از قول ابوذر نقل کرده‌اند.

18- این حدیث را مسلم در ج ۱، ص ۴۸ کتاب خود و بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۱۴ نقل کرده‌اند.

19- حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱ نظیر این حدیث را نقل کرده است.

20- این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۱۴ از حدیث عمرو بن عبسبه به سند صحیح نقل کرده است.

447

این بیماری تو را رنج می‌دهدی می‌گویند: آری، آنگاه خطاب می‌رسد که این در مقابل آزاری است که به مؤمنان می‌رساندی.

پیامبر (ص) فرمود: «من در بهشت مردی را در ناز و نعمت دیدم به خاطر این که درختی را که بین راه مردم بود و باعث اذیت مردم می‌شد قطع کرده بود.» «۲۱» به آن حضرت عرض شد: «یا رسول الله چیزی به من بیاموز که از آن بهره‌مند شوم»

فرمود: آنچه باعث آزار مسلمین است آن را از سر راه آنان بردار. «۲۲» و آن حضرت فرمود: «هر که از سر راه مسلمین چیزی را که باعث ناراحتی آنان می‌شود برطرف سازد، خداوند در مقابل حسنه‌ای برای او بنویسد و هر که خداوند حسنه‌ای برایش بنویسد بهشت را برای او واجب سازد.» «۲۳»

آن بزرگوار فرمود: «جایز نیست مسلمانی به برادر مسلمانش چنان نگاه کند که باعث آزردن او شود.» «۲۴» و نیز فرمود: «خدای عزّ و جلّ آزار مؤمنان را نمی‌پسندد.» «۲۵» ربیع بن خثیم می‌گوید: مردم دو دسته‌اند: یک دسته مؤمنند که نباید آنها را بی‌آزاری و دسته دیگر نادانند که نباید با آنها جاهلانه رفتار کنی.

می‌گویم: از طریق خاصّه (شیعه) روایتی در کافی از امام باقر (ع) وارد شده که می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: آیا به شما خبر ندهم که مؤمن کیستی مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان و مالشان امین بدانند. آیا شما را آگاه نسازم که مسلمان

21- این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۳۴، از حدیث ابوهریره نقل کرده است.

22- این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۶۸۱ از حدیث ابوبرزه اسلمی نقل کرده است.

23- این حدیث را طبرانی در الکبیر نقل کرده و راویانش ثقه‌اند و در آن جا: «هر که سنگی از سر راه مسلمانان بردارد» آمده و این را در الاوسط از قول ابودرداء نقل کرده - در آن جا: «هر که از راه مسلمین خارج کند ...» آمده است - به طوری که در الترغیب، ج ۳، ص ۶۱۹ آمده است.

24- این حدیث را ابن مبارک در باب الزهد از روایت حمزه بن عبید به صورت مرسل با سندی ضعیفی نقل کرده و در باب «البر و الصلّة» آن را از جمله اضافات حسین مروزی (حمزه بن عبدالله بن ابی سمی) - به طوری که عراقی در المغنی آورده - نقل کرده، و همین درست است.

25- این حدیث را ابن مبارک در باب الزهد - به طوری که در کنوزالحقایق مناوی در باب همزه آمده - نقل کرده است.

448

کیستی مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند و مهاجر کسی است که بدیها را کنار گذارد و حرام خدا را ترک کند، و بر مؤمن حرام است که نسبت به مؤمنی ستم کند یا او را از خود براند.» ۲۶»

به سند صحیح از هشام بن سالم نقل شده که گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «خدای تعالی می‌فرماید: اعلان جنگ می‌دهد با من، آن کسی که مؤمنی را بیازارد، و از خشم من در امان است آن که بنده مؤمن مرا گرامی دارد و اگر در میان مشرق و مغرب زمین مخلوقی نباشد جز یک مؤمن به همراه یک رهبر عادل، من با عبادت آن دو از تمامی مخلوقات روی زمین بی‌نیاز می‌گردم و هفت آسمان و زمین به خاطر آنان سر پا می‌شوند و برای آنها از ایمانی که دارند آرامشی فراهم می‌کنم، که نیازی به آرامش دیگری نداشته باشند.» ۲۷»

و با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده که گوید: امام صادق (ع) فرمود: «چون روز قیامت شود، منادی ندا دهد: کجایند کسانی که دوستان مرا اذیت کردند پس دسته‌ای برخیزند که صورت آنان گوشت ندارد، گفته شود: اینان کسانی هستند که مؤمنان را آزرده و با آنان دشمنی کردند و عناد ورزیدند و با آنان، در مورد دینشان بدرشتی رفتار کردند، سپس فرمان رسد که ایشان را به دوزخ برند.» ۲۸»

غزالی گوید: از جمله حقوق آن است که برای هر مسلمانی تواضع کند و تکبر نرزد، چرا که خداوند هیچ متکبر گردن فراز را دوست نمی‌دارد.

پیامبر (ص) فرمود: «خداوند به من وحی کرد: تواضع کنید، تا آن جا که کسی بر کسی فخر نکند» «۲۹» سپس اگر دیگری بر او فخر فروشی کند باید تحمل کند چرا که خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

-26 کافی، ج ۲، ص ۲۳۵، و در الفقیه، ص ۵۷۵ نیز نظیر آن آمده است.

-27 همان مأخذ، ص ۳۵۰، شماره ۱.

-28 همان مأخذ، ص ۳۵۱، شماره ۲.

-29 این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۱۷۹ از حدیث عیاض بن حمار نقل کرده است.

449

«30» از ابن ابی اوفی نقل شده که گوید: «بر رسول خدا (ص) گران نبود و تکبر نمی کرد که با بیوه زن و درمانده راه برود تا نیاز او را برآورده کند.» «۳۱»

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی با سندی حسن از امام صادق (ع) رسیده است که فرمود: «همانا دو فرشته در آسمانند که بر بندگان خدا گماشته شده اند و هر کس برای خدا تواضع کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند پستش کنند» «۳۲» و به سند حسن از آن حضرت نقل کرده، گوید: «علی بن حسین (ع) گذرش بر جذامیان افتاد، در حالی که حضرت سوار بر الاغ بود و آنها صبحانه می خوردند. امام را به خوردن صبحانه دعوت کردند فرمود: اگر من روزه نداشتم می پذیرفتم و چون به منزلش رفت دستور داد غذایی لذیذ و خوب فراهم کردند سپس برای صبحانه از آنها دعوت کرد و خود نیز با آنها صبحانه میل کرد» «۳۳» و به سند موثق از آن حضرت نقل کرده است: «آن بزرگوار مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و با خود می برد، وقتی چشم آن مرد به امام افتاد خجالت کشید. امام صادق (ع) به او فرمود: چیزی را برای خانواده ات خریده ای و برای آنها می بری. آگاه باش به خدا سوگند اگر مردم مدینه نبودند من هم دوست داشتم چیزی برای خانواده ام بخرم و سپس خود آن را حمل کنم.» «۳۴» و به سند خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «از جمله مطالبی که خداوند به داود وحی کرد آن بود که فرمود: ای داود! همان طوری که نزدیکتر از همه مردم به خدا متواضعانند، دورترین مردم از خدا نیز متکبرانند.» «۳۵»

-30 اعراف / ۱۹۸: با آنها مدارا کن، و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان.

31- این حدیث را نسائی به سند صحیح و حاکم بر اساس روش بخاری و مسلم نقل کرده‌اند (المغنی).

32- کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

33- همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۸.

34- همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۱۰.

35- همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۱۱.

450

غزالی گوید: به سخن چینیهایی مردم از یکدیگر گوش ندهد و چیزی را که از کسی شنید به دیگری ابلاغ نکند. پیامبر (ص) فرمود: «سخن چینان وارد بهشت نمی‌شوند.» «۳۶» خلیل بن احمد گوید: هر که نزد تو سخن چینی کند، از تو نیز نزد دیگران سخن چینی کند و هر که خبر دیگران را نزد تو بیاورد از تو نیز به دیگران خبر برد.

می‌گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است که در کافی به سند صحیح از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: ای کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید، ولی ایمان به قلبتان نرسیده است مسلمانان را به خاطر لغزش نکوهش نکنید زیرا هر که در لغزشهای آنان تفحص کند خداوند عیبهای او را برملا کند و هر که خداوند عیبش را برملا کند رسوایش سازد» «۳۷» و به سند موثق خود، از آن حضرت نقل کرده، گوید: «نزدیکترین خصلت به کفر آن است که انسان با کسی عقد برادری ببندد و لغزشهای او را بشمارد تا روزی بدان وسیله او را سرزنش کند.» «۳۸»

به سند خود از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هر که بر ضرر مؤمنی چیزی نقل کند و قصدش عیبگویی و ریختن آبروی او باشد تا وی از چشم مردم بیفتد خداوند او را از دوستی خود به دوستی شیطان براند و شیطان هم او را نپذیرد.» «۳۹»

غزالی، این حدیث را با اندک تفاوتی در عبارات، از حسن نقل کرده و از ابو البلاد به صورت مرفوع نقل شده است که می‌گوید: مرد بیابان نشینی نزد پیامبر (ص) آمد در حالی که آن حضرت عازم یکی از غزوات بود رکاب شترش را گرفت و عرض کرد: یا رسول الله! عملی را به من بیاموزید که باعث

رفتن من به بهشت گردد، فرمود: هر طوري که دوست داري مردم با تو رفتار کنند، تو نیز با آنها رفتار کن و هر چه را که دوست

36- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۲۱ و ابوداؤد، در سنن، ج ۲، ص ۵۶۶ از حدیث حذیفه نقل کرده‌اند.

37 و ۳۸- کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، شماره ۶.

39- همان مأخذ، ص ۳۵۸.

451

نداري مردم با تو انجام دهند، تو نیز با آنها مکن. حال جلو شتر را رها کن!«۴۰» غزالي گوید: و از جمله حقوق این است که کسانی را بیشتر احترام کند که هیأت و لباسشان بر بلندمرتبه بودن آنان دلالت دارد و هر کس را در حدّ خودش احترام کند.

نقل شده است: «پیامبر (ص) وارد یکی از خانه‌های خود شد و اصحاب خدمت آن حضرت رسیدند به طوري که ازدحام شد و خانه از اصحاب پر شد. پس جریر بن عبد الله بجلی وارد شد جایی برای نشستن پیدا نکرد لذا روی درگاهی نشست. رسول خدا (ص) ردای خودش را به هم پیچید و به سمت او انداخت و فرمود: روی آن بنشین.

جریر آن را گرفت و روی صورتش نهاد و آن را مرتّب می‌بوسید و گریه می‌کرد. سپس آن را در هم پیچید و به نزد پیامبر انداخت و عرض کرد: من روی جامه شما نمی‌توانم بنشینم خداوند شما را گرامی دارد همان طوري که شما مرا گرامی داشتید. پس پیامبر (ص) به سمت راست و چپ نگاه کرد و بعد فرمود: هر گاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی دارید و همچنین هر کسی را که حق پیشین بر شخصی دارد باید آن شخص وي را گرامی بدارد.»۴۱»

نقل کرده‌اند: «مادر رضاعي رسول خدا (ص) که به آن حضرت شیر داده بود، نزد آن حضرت آمد. پیامبر (ص) ردای خود را برای او پهن کرد، سپس فرمود: مرحبا به مادر من و بعد او را روی ردا نشانند و آنگاه گفت: شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است و درخواست کن که هر چه بخوای داده خواهد شد. آن زن گفت: راجع به قوم و خویشانم آمده‌ام. فرمود: اما حق من و حق بنی هاشم متعلق به تو است. مردم از اطراف برخاستند و گفتند: یا رسول الله! حق ما هم به ایشان تعلق دارد. سپس به شمار

هر کدام سهمی به آن زن تعلق یافت و بعد سهام خود را از جنگ حنین به او بخشید و آن سهام را به مبلغ صد

-40 کافی، ج ۲، ص ۱۴۶.

-41 این حدیث را حاکم در ج ۴، ص ۲۹۲ کتاب خود نقل کرده و گفته است: اسناد این حدیث صحیح است، در حالی که بخاری و مسلم

آن را نقل کرده‌اند.

452

هزار درهم به عثمان بن عفان فروختند. «۴۲» چه بسا شخصی خدمت پیامبر می‌آمد و آن حضرت روی تشک کوچکی نشسته بود ولی آنقدر جا نبود که او را کنار خود بنشانند پس خود کناری می‌رفت و آن را زیر آن شخص قرار می‌داد تا بنشیند و اگر خودداری می‌کرد او را سوگند می‌داد تا بنشیند.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: «دو نفر بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدند. ایشان برای هر کدام تشکی انداختند، یکی از آنها نشست ولی دیگری خودداری کرد. امیر المؤمنین (ع) فرمود: بنشین زیرا کسی ردّ احسان نمی‌کند، مگر الاغ! سپس فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را احترام کنید.» «۴۳»

از محمد بن عیسی بن عبد الله علوی از پدرش به نقل از جدش آمده است:

«امیر المؤمنین (ع) فرمود: وقتی که عدی بن حاتم خدمت پیامبر (ص) رسید پیامبر (ص) او را به خانه خود برد و در خانه جز یک زنبیل و متکای چرمی چیزی نبود همان متکا را زیر پای عدی بن حاتم گسترده.» «۴۴»

غزالی گوید: و از جمله حقوق یک مسلمان آن است که اختلاف بین مسلمین را هر وقت و به هر مقداری که میسر شد، اصلاح کند. پیامبر (ص) فرمود: «آیا نمی‌خواهید شما را از چیزی خبر دهم که بالاتر از نماز، روزه و صدقه استی عرض کردند: چرا، فرمود: اصلاح ذات البین، زیرا بر هم زدن بین مسلمین نابود کننده دین است.» «۴۵»

پیامبر (ص) فرمود: «بالاترین صدقه آشتی دادن بین مسلمانان است.» «۴۶»

42- این حدیث را حاکم نقل کرده و آن را صحیح دانسته است و ابوداود به اختصار از قول ابوالطفیل تا جای پهن کردن ردا نقل کرده و قسمت بعد را نقل نکرده است (المغنی). و این داستان را طبری در تاریخ خود، ج ۲، ص ۳۵۲ برای خواهر رضاعی پیامبر (ص) - در آن جا که تقسیم غنایم حنین را ذکر کرده است - بیان می کند.

43 و ۴۴ - کافی، ج ۲، ص ۶۵۹، شماره ۱ و ۳.

45- این حدیث را ابوداود، ج ۲، ص ۵۷۸، از حدیث ابودرداء نقل کرده است.

46- این حدیث را به طوری که در الجامع الصغیر آمده طبرانی و بیهقی از ابن عمر نقل کرده اند.

453

از انس نقل شده که می گوید: «روزی همین طور که رسول خدا (ص) نشسته بود، ناگهان خندید به حدی که دندانهای ثنایایی اش دیده شد. عمر عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد! چرا خندیدی فرمود: دو مرد از امتم در برابر پروردگار ربّ العزّه زانو زده اند. یکی می گوید: پروردگارا حق مرا از این مرد بگیر، و خدای متعال به او می فرماید: حق برادرت را باز پس بده، او می گوید: پروردگارا از اعمال خوبم چیزی باقی نمانده است، پس خداوند به آن که حقش را مطالبه می کرد، خطاب می کند: با برادرت چه می کنی. از اعمال خوب او چیزی باقی نمانده استی می گوید: پروردگارا! بنابراین باید گناهان مرا به گردن بگیرد، آنگاه اشک از چشمان رسول خدا (ص) سرازیر شد و فرمود: همانا آن روز، روز عظیمی است! روزی است که مردم محتاج آیند که کسی بار گناهانشان را بر دوش بگیرد، فرمود: پس خداوند به آن مردی که دادخواهی می کرد، می فرماید: چشمانت را بالا بگیر نگاهی به بهشت کن. گوید: پروردگارا شهرهایی از نقره با کاخهایی از طلا که عرشه های آنها مروارید نشان است، مشاهده می کنم. اینها مال کدام پیامبر یا کدامین صدیق و یا کدام شهید استی خدای تعالی می فرماید: اینها مال کسی است که بهای آن را بپردازد. عرض می کند: پروردگارا چه کسی آن بها را در اختیار داردی می فرماید: تو مالک آنی. عرض می کند: پروردگارا چه بهایی خطاب می رسد:

گذشت و عفو از برادرت. می گوید: پروردگارا از او گذشتم.

خدای متعال فرماید: دست برادرت را بگیر و وارد بهشت کن سپس رسول خدا (ص) فرمود: از خدا بترسید و مابین خودتان صلح کنید، زیرا خداوند روز قیامت بین مؤمنان اصلاح می کند.» «۴۷»

پیامبر (ص) فرمود: «دروغگو نیست کسی که بین دو نفر را اصلاح کند و سخن نیکی بگوید.» «۴۸»
این حدیث بر وجوب اصلاح بین مؤمنان دلالت دارد زیرا ترک دروغ

-47 این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۵۷۶ نقل کرده و می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند.

-48 این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۲۲۷، کتاب الصلح نقل کرده است.

454

واجب است و در هیچ حال ساقط نمی‌شود، مگر به وسیله واجبی که مهمتر از آن باشد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر دروغی نوشته می‌شود جز آن دروغی که مرد در جنگ بگوید زیرا جنگ نیرنگ است و یا آن که بین دو تن دروغ بگوید تا آنها را آشتی دهد و یا برای خوشحال کردن زنش دروغ بگوید.» «۴۹»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در کافی از حبیب احوال که می‌گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «آن صدقه‌ای را که خدا دوست دارد همان اصلاح بین مردم است، زمانی که رابطه بین آنها تیره شود، و نزدیک ساختن آنان به یکدیگر است وقتی که از هم دور شوند.» «۵۰»

همچنین روایت صحیحی در کافی از هشام بن سالم به نقل از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:
«اگر بین دو نفر را اصلاح کنم بهتر از آن است که دو دینار صدقه بدهم.» «۵۱»

از مفضل نقل شده که می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «هر گاه بین دو تن از شیعیان برخوردی مشاهده کردی از مال من (برای رفع اختلاف آنان) فدیة بده.» «۵۲»

از ابو حنیفه سابق الحاج نقل شده که گوید: «من و دامادم با هم درباره میراثی درگیر بودیم. مفضل به ما رسید، ساعتی کنار ما ایستاد آنگاه گفت: با من تا منزل بیایید! ما رفتیم و او با چهار صد درهم ما را صلح داد و آن مبلغ را به ما داد و از هر کدام نسبت به دیگری تعهد گرفت. سپس گفت: بدانید که این پول از مال شخصی من نبود بلکه امام صادق (ع) دستور داده است که هر گاه دو تن از

شیعیان ما در موضوعی نزاع داشتند بین آنها صلح برقرار کنم و از مال آن حضرت فدیة دهم و آن مبلغ را بپردازم.

49- این حدیث را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیلة، ص ۱۶۵ به شماره ۶۱۳ آورده است.

50 و ۵۱- کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، شماره ۱ و ۲.

52- همان مأخذ، همان صفحه؛ فدیة دادن در این جا مجاز است زیرا همان طوری که دیة خونبهاست و جلو خون را می‌گیرد و یا همان

طوری که اسیر فدیة می‌دهد، مال در این جا جلو نزاع را می‌گیرد و هر یک از اینان با مال جلو دیگری را می‌گیرند.

455

بنابراین مبلغ از آن امام صادق (ع) است. «۵۳»

در حدیث حسن از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مصلح دروغگو نیست» «۵۴» و آن حضرت درباره قول خدای تعالی: وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ «۵۵» فرمود: هر گاه تو را برای اصلاح میان دو تن دعوت کردند، مگو که قسم خورده‌ام تا این کار را نکنم. «۵۶»

در روایت صحیحی از معاویة بن عمار به نقل از امام صادق (ع) آمده است:

«امام (ع) فرمود: از جانب من چنین و چنان - درباره اموری که دستور داده بود - بگو، معاویة می‌گوید: عرض کردم: سخن شما را به ایشان می‌رسانم آیا خودم می‌توانم آنچه را که شما نفرموده‌اید، بگویم؟ فرمود: آری، مصلح دروغگو نیست، همانا این صلح است نه دروغ. «۵۷»

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که معایب همه مسلمانان را بیوشاند. رسول خدا (ص)

فرمود: «هر که عیب مسلمانی را بیوشاند، خداوند متعال در دنیا و آخرت عیبهای او را

بیوشاند.» «۵۸»

و آن حضرت فرمود: «هیچ بنده‌ای عیب بنده‌ای را بیوشاند مگر آن که خداوند روز قیامت عیب او را بیوشاند.» «۵۹» ابو سعید خدری گوید، پیامبر (ص) فرمود: «هر شخصی که عیبی از برادر مؤمنش را

بیند و آن را بیوشاند (به پاداش این عمل) وارد بهشت گردد.» «۶۰»

53- کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، شماره ۴.

54- همان مأخذ، ص ۲۱۰.

55- بقره / ۲۲۴: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید تا این که نیکوکار و پرهیزگار و مصلح میان مردم باشید.

56 و ۵۷ - کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

58- این حدیث را ابوداؤد در ج ۲، ص ۵۸۴ ضمن حدیثی از ابوهریره نقل کرده است.

59- این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۲۱ از ابوهریره نقل کرده است.

60- این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر آورده‌اند چنان که، ج ۳، ص ۲۳۸ التّریغیب و التّرهیب آمده است.

456

هنگامی که ماعز از گناه خود به پیامبر (ص) خبر داد، آن حضرت فرمود: «اگر با جامه‌ات آن را می‌پوشاندي براي تو بهتر بود.» «۶۱»

پس در این صورت بر مسلمان واجب است که عیب خویشتن را بپوشاند و حق اسلامش بر او واجب است همان طوری که حق اسلام دیگری بر او واجب است و شرع اسلام پنهان داشتن کارهای زشت را خواسته است و زشت‌ترین کارها زناست که اثبات آن مشروط به این است که چهار تن از افراد عادل ببینند آلت مرد در آلت زن، همچون میل در سرمه‌دان، قرار گرفته است و این نوع مشاهده هرگز اتفاق نمی‌افتد و اگر خود قاضی هم با تحقیق آن را بداند، حق ندارد آن را برملا کند. اکنون به حکمت الهی بنگر که چگونه راه فحشا را با وجوب رجم و سنگسار کردن که بدترین نوع مجازات است بکلی می‌بندد و انگهی به پرده‌پوشی بیش از حدّ خداوند بنگر که چگونه با تنگ کردن راه کشف زنا و فحشا، بر گنهکاران از مخلوق پرده‌پوشی کرده است! ما امیدواریم که روز قیامت (روز کشف رازها) از این بزرگواری و کرم خدا محروم نماییم. در حدیث است: «خداوند هر گاه در دنیا عیب بنده‌ای را بپوشاند، بزرگواری از آن است که آن را در آخرت آشکار کند و اگر در دنیا عیبها را آشکار کند، بالاتر و گرامی‌تر از آن است که بار دیگر برملا کند.» «۶۲»

و آن حضرت فرمود: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید ولی ایمان وارد قلبتان نشده است، غیبت مردم را نکنید و از عیبهایشان جويا نشوید، زیرا هر که از عیب

<آمده است.

-61 این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۸، ص ۲۲۸ آورده و می‌گوید: «ما عز خدمت پیامبر (ص) آمد و چهار مرتبه (به زنا) اقرار کرد.

پیامبر دستور داد او را سنگسار و فرمود: ای هزال! اگر با جامه‌ات آن را می‌پوشاندی بهتر بود...»

هزال همان کسی است که به ماعز دستور داده بود که به خدمت پیامبر (ص) برود و جریان خود را به آن حضرت اطلاع دهد.

-62 این حدیث را مسلم در، ج ۸، ص ۳۷ و ابو داوود، ترمذی و حاکم و ابن ماجه با عبارات مختلف نقل کرده‌اند.

457

برادرش جويا شود، خداوند از عیب او بازجویی کند و هر که خدا از او عیبجویی کند رسوا شود، هر چند که در خلوتخانه‌اش باشد.» ۶۳»

نقل کرده‌اند که عمر شبی در مدینه از جایی می‌گذشت. صدای مردی را در خانه‌ای شنید که آواز می‌خواند روی دیوار رفت دید که زنی در نزد آن مرد نشسته و شرابی پیش اوست. گفت: ای دشمن خدا آیا گمان بردی خدا را که معصیت کنی، معصیت تو را می‌پوشاندی او گفت: یا امیر المؤمنین! شتاب نکن اگر من یک معصیت خدا را کرده‌ام، تو سه معصیت خدا را مرتکب شدی. خدای تعالی فرموده است «تجسس نکنید» در حالی که تو تجسس کردی. و فرموده است: «از پشت خانه‌ها وارد نشوید» در حالی که تو از روی دیوار بر من وارد شدی! و خدای تعالی می‌فرماید: «جز خانه‌های خودتان به خانه دیگران وارد نشوید...» در حالی که تو بدون اجازه وارد خانه من شدی. عمر گفت:

آیا امید خیری از تو، در صورت گذشت و عفو من وجود داردی گفت: آری به خدا قسم یا امیر المؤمنین اگر تو مرا عفو کنی هرگز چنین کاری را دوباره انجام نخواهم داد. پس عمر او را بخشید و او را به حال خود گذاشت و بیرون آمد.

پیامبر (ص) فرمود: «تمام امت من معاف هستند جز افشاگران و افشاگری آن است که مردی کار بدی بکند، و بعد کسانی آن را برملا کنند.» ۶۴»

آن حضرت فرمود: «هر کس به سخن قومی گوش فرا دهد در حالی که آنان را ضی به شنیدن او نبوده‌اند، روز قیامت به گوشه‌های وی سرب بریزند.» «۶۵»

می‌گوییم: قبلاً از طریق خاصه (شیعه) احادیثی را در این باب «باب این که نباید به خبرهای مردم گوش داد» نقل کردیم.

در کافی از امام صادق (ع) چنین نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر که کار زشتی را فاش کند مانند کسی است که آن کار را انجام داده و هر که مؤمنی را به

-63 این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۵۶۸ از حدیث ابوبرزه اسلمی نقل کرده است.

-64 این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۲۴، باب ستر المؤمن علی المؤمن آورده است.

-65 این حدیث را طبرانی - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند حسن از ابن عباس نقل کرده است.

458

عملی سرزنش کند، از دنیا نرود، مگر آن که خود مرتکب آن عمل شود» «۶۶» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر کس درباره مؤمنی آنچه با چشمانش دیده و گوشه‌هایش شنیده، بگوید از جمله کسانی است که خدای عز و جلّ درباره ایشان فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**.» «۶۷»

در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان آمده است که می‌گوید: «به آن حضرت عرض کردم: آیا دیدن عورت مؤمن بر مؤمن حرام استی فرمود: آری، عرض کردم:

مقصود شما عورتین اوستی فرمود: نه آنچه تو فهمیدی نیست، بلکه منظور از عورت مؤمن فاش کردن سرّ اوست.» «۶۸»

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که از رفت و آمد به اماکن تهمت‌برانگیز - به خاطر نگهداری دل مردم از بدگمانی و زبانشان از غیبت - دوری کند، زیرا که مردم هر گاه با ذکر کارهای این شخص از خدا نافرمانی کنند و او باعث این نافرمانی شود، وی شریک معصیت خواهد بود. خدای تعالی فرموده است: **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ**.» «۶۹»

پیامبر (ص) فرمود: «چگونه می بینید کسی را که به پدر و مادرش دشنام می دهدی

عرض کردند: آیا کسی پیدا می شود که پدر و مادرش را دشنام دهدی فرمود: آری، شخصی که پدر و مادر دیگران را دشنام می دهد، و آنها نیز پدر و مادر او را دشنام می دهند.» «۷۰»

-66 کافی، ج ۲، ص ۳۵۶ شماره ۲.

-67 همان مأخذ، ص ۳۵۷، شماره ۲. نور / ۱۸: همانا آنان که دوست دارند کارهای ناشایست، درباره آنان که ایمان آورده اند فاش شود ایشان را عذاب دردناکی است.

-68 همان مأخذ، ص ۳۵۸.

-69 انعام / ۱۰۸: به کسانی که غیر خدا را (معبود خود) می خوانند دشنام ندهید مبدا که آنها نیز از روی ظلم و جهل خدا دشنام دهند.

-70 این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۳ و ترمذی در، ج ۸، ص ۹۷ از حدیث ابن عمر و طبرانی - به نوشته مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۳ - نظیر آن را در الکبیر نقل کرده اند.

459

روایت شده است: «آن حضرت با یکی از زنانش حرف می زد، مردی از آن جا عبور می کرد. رسول خدا (ص) او را طلبید و فرمود: فلانی، این همسر من صبیّه است.

عرض کرد: یا رسول الله من ممکن است به کسی گمان ببرم ولی نسبت به شما گمان نمی برم. پیامبر فرمود: همانا شیطان در وجود فرزند آدم همانند خون در جریان است» «۷۱» و در روایتی می افزاید: «من ترسیدم که سوء تفاهمی روی دهد. (آنها دو نفر بودند) و فرمود: توجه داشته باشید که او صبیّه است ...» و دیدار صبیّه با آن حضرت در دهه آخر ماه رمضان بود.

و از جمله حقوق آن است که هر گاه مسلمانی به کسی حاجتی داشت که وی نزد آن شخص منزلتی دارد واسطه شود تا به قدر توانایی اش در برآوردن حاجت او بکوشد.

آن حضرت فرمود: «همانا نزد من می آیند، از من می خواهند و نیازهای خود را می طلبند در حالی که شما نزد من هستید، پس شما هم وساطت کنید تا اجر ببرید و خداوند به دستهای پیامبرش آنچه را صلاح می داند برآورده سازد» «۷۲» و نیز آن حضرت فرمود: «نزد من شفاعت کنید، تا اجر ببرید

زیرا من کاری را می‌خواهیم انجام دهیم ولی به تأخیر می‌اندازم تا شما نزد من شفاعت کنید و اجر ببرید.» ۷۳»

همچنین آن حضرت فرمود: «هیچ صدقه‌ای بالاتر از صدقه زبان نیست. عرض کردند: آن چگونه استی فرمود: شفاعت که باعث جلوگیری از خونریزی می‌شود و از این راه سودی به دیگری می‌رسد و ناراحتی از شخص دیگر برطرف می‌شود.» ۷۴»

71- این حدیث و همچنین حدیث دیگر مسلم در، ج ۷، ص ۸، از حدیث انس نقل کرده است.

72- این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۶۲۷ از قول ابوموسی اشعری و مسلم در، ج ۸، ص ۳۷ نقل کرده‌اند.

73- این حدیث را نیز ابوداؤد در، ج ۲، ص ۶۲۷ سنن خود آورده است.

74- این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق - به طوری که در المغنی و مجمع الزوائد آمده - نقل کرده است.

460

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که همسر بریره بنده‌ای بود به نام مغیث. گویی من می‌بینم که پشت سر بریره گریه می‌کند و اشک چشمش بر محاسنش جاری است.

پیامبر (ص) به عباس فرمود: آیا از زیادی محبت مغیث نسبت به بریره و شدت عداوت بریره نسبت به مغیث در شگفت نیستی پس پیامبر (ص) به بریره فرمود: اگر برگردی نزد مغیث که او پدر فرزندان تو است بهتر خواهد بود. عرض کرد: یا رسول الله آیا شما امر می‌فرمایید و باید انجام دهی فرمود: خیر بلکه من شفاعت می‌کنم.» ۷۵»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از مفضل بن عمر آمده است که امام صادق (ع) فرمود: «همانا خدای عز و جل دست‌های از مخلوق را آفریده و ایشان را برای قضای حوایج شیعیان فقیر ما برگزیده است تا در برابر آن بهشت را به ایشان پاداش دهد. پس اگر تو می‌توانی از آنها باشی چنان باش. سپس فرمود: به خدا که ما را پروردگاری است که ما او را پرستش می‌کنیم و چیزی را شریک او نمی‌سازیم» ۷۶» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «بر آوردن حاجت مؤمن بالاتر از آزاد کردن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خداست» ۷۷» و از آن حضرت نقل شده است که

فرمود: «بر آوردن حاجت مرد مؤمنی، در نزد خدا از بیست حجی که در هر حج صد هزار دینار خرج شود بالاتر است.» «۷۸»

از اسماعیل بن عمار صیرفی نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم، آیا مؤمن برای مؤمن رحمت استی فرمود: آری گفتم: چگونه رحمت استی فرمود: هر مؤمنی که برای حاجتی نزد برادر مؤمنش برود رحمتی است که خداوند آن را به سوی وی فرستاده و برایش آماده کرده است، پس اگر حاجتش را برآورده سازد رحمت خدا را پذیرفته و اگر حاجت او را رد کند با وجود آن که

75- این حدیث را بخاری، در ج ۸، ص ۶۲ نقل کرده است.

76- کافی، ج ۲، ص ۱۹۳: شاید مقصود این باشد که ائمه (ع) جز از خدا حاجت نمی‌طلبند و منزله از آنند.

77 و ۷۸- همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۳ و ۴ و ۵.

461

می‌توانسته است بر آورد رحمتی را که خدای متعال به سوی او فرستاده و آماده کرده بود، رد کرده است و خدای تعالی آن رحمت را تا روز قیامت اندوخته می‌کند تا کسی که حاجتش رد شده درباره آن قضاوت کند، اگر بخواهد آن رحمت را به خود برگرداند و اگر بخواهد به دیگری ارجاع دهد، ای اسماعیل هر گاه روز قیامت خود این شخص در مورد این رحمت مشروع قاضی باشد به نظر تو این رحمت را به چه کسی خواهد داد، گفتم گمان می‌کنم به خودش بدهد فرمود: گمان نکن، بلکه یقین بدان که او آن رحمت را به خود اختصاص خواهد داد.

ای اسماعیل هر که برای حاجتی نزد برادرش رود که او بتواند آن را برآورده سازد و برآورده نکند، خداوند ماری را در قبر او بر وی مسلط کند که انگشت ابهامش را تا روز قیامت بگزد چه آن میت در قیامت آمرزیده شود و چه معذب باشد.» «۷۹»

از ابان بن تغلب روایت شده است: «امام صادق (ع) می‌فرمود: «هر کس هفت شوط خانه کعبه را طواف کند خدای متعال شش هزار حسنه برای او می‌نویسد و شش هزار گناه او را می‌زداید و شش هزار درجه او را بالا می‌برد ابان اضافه می‌کند: سپس امام (ع) فرمود: بر آوردن حاجت مؤمن بالاتر از طواف و طواف است تا ده طواف را نام برد.» «۸۰»

و از آن حضرت نقل شده است: «هر مسلمانی که حاجت مسلمانی را روا کند، خدای تعالی به او خطاب کند که: ثواب تو به عهده من است و من به غیر از بهشت برای تو راضی نباشم.» «۸۱»

و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس در راه حاجت برادر مؤمنش قدم بر دارد تا آن را برآورده سازد و هدفش اجر الهی باشد، خدای عزّ و جلّ برای او پاداشی همانند

-79 کافى، ج ۲، شماره ۳ و ۴ و ۵.

-80 همان مأخذ، ص ۱۹۴، شماره ۸.

-81 همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۷ و ۹.

462

پاداش یک حج و یک عمره قبول شده و روزه دو ماه حرام را با اعتکاف در مسجد الحرام بنویسد و کسی که به نیت برآوردن حاجت مؤمنی قدمی بردارد ولی نتواند آن را برآورد، خداوند برای او پاداش یک حج قبول شده بنویسد، بنابراین به کار خیر رغبت کنید.» «۸۲»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در احسان به برادران ایمانی بر یکدیگر پیشی گیرید و اهل خیر باشید، زیرا بهشت دری به نام معروف دارد و فقط کسی که در زندگی دنیا نیکی کرده است از آن در وارد می شود، همانا بنده در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام برمی دارد و خداوند متعال دو فرشته بر او می گمارد یکی در سمت راست و دیگری در طرف چپ او، تا از پروردگار برای او آمرزش بخواهند و برای روا شدن حاجت او دعا کنند. سپس فرمود: به خدا سوگند که اگر آن مؤمن به حاجتش برسد، رسول خدا (ص) از او خوشحال تر خواهد بود.» «۸۳»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «خدای عزّ و جلّ به موسی (ع) وحی کرد:

همانا از جمله بندگانم کسی است که به وسیله حسنه به من تقرّب جوید و من او را در بهشت حاکم سازم، موسی (ع) عرض کرد: پروردگارا حسنه چیستی فرمود: این است که همراه برادر مؤمنش در راه برآوردن حاجت او قدم بردارد، خواه آن حاجت برآورده شود یا نشود.» «۸۴»

و از آن حضرت نقل شده است: «همانا به مؤمن حاجتی از طرف برادرش عرضه می‌شود که از عهده او ساخته نیست ولی بدان همت می‌گمارد و علاقه‌مند است که آن را برآورد. خدای تعالی او را به سبب همتش وارد بهشت می‌کند.» «۸۵»

و از آن حضرت نقل شده است: «کسی که در کمک کردن به برادر مسلمانش بخل

-82 کافی، ج ۲، شماره ۷ و ۹-

-83 همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۰-

-84 همان مأخذ، ص ۱۹۵، شماره ۱۲-

-85 همان مأخذ، ص ۱۹۶، شماره ۱۴-

463

ورزد و از اقدام در انجام حاجت او دریغ کند، ناچار به کسی کمک کند که در آن مرتکب معصیت شود و مزدی هم نبرد.» «۸۶»

از ابو الحسن (ع) نقل شده است که می‌فرمود: «همانا برای خدا در زمین بندگانی است که در برآوردن حوایج مردم می‌کوشند. اینان در روز قیامت در امانند و هر که مؤمنی را شاد کند خداوند در روز قیامت دلش را شاد سازد.» «۸۷»

امام صادق (ع) فرمود: «هر که برای خدا در راه برآوردن حاجت برادر مسلمانش بکوشد خداوند عزّ و جلّ هزار هزار حسنه برایش مقرر فرماید که بدان سبب خویشان و همسایگان و برادران و آشنایانش آمرزیده شوند و چنانچه کسی در دنیا به او احسانی کرده باشد، روز قیامت به شخص اولی گویند: به آتش درآی و هر کس را بیایی که در دنیا به تو احسانی کرده است به اذن خدا خارج کن، مگر این که ناصبی (دشمن اهل بیت (ع)) باشد.» «۸۸»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: کسی که مؤمنی را یاری کند خدای تعالی هفتاد و سه گرفتاری را از او بردارد که یکی در دنیا و هفتاد و دو تای دیگر به هنگام گرفتاریهای بزرگ است، یعنی (روز قیامت) هنگامی که مردم به خود مشغولند.» «۸۹»

و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس نسبت به برادر مؤمن گرفتار و تشنه کامش به هنگام بی‌تابی‌اش فریادرسی کند و او را از گرفتاری نجات دهد و در رسیدن به حاجتش او را یاری کند خدای عزّ و جلّ به سبب آن عمل، هفتاد و دو رحمت از جانب خود برایش مقرر گرداند که یکی از آنها را بزودی (در این دنیا) به او مرحمت کند و به سبب آن امر، زندگی او را اصلاح کند و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هراس و

86 و ۸۷ - کافی، ج ۲، ص ۳۶۶، شماره ۱ و ۲.

88- همان مأخذ، ص ۱۹۷، شماره ۶. ناصبی در عرف اصحاب ائمه عبارت از مخالفان متعصب است. ولی غیر ناصبیان همان مستضعفین

می‌باشند.

89- همان مأخذ، ص ۱۹۹.

464

بیمهای روز قیامت او اندوخته کند. «۹۰» و اخبار از اهل بیت (ع) در این زمینه بی‌شمار است.

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که پیش از آغاز سخن با هر مسلمانی، سلام گوید و در وقت سلام مصافحه کند، پیامبر (ص) فرمود: «هر کس پیش از سلام، سخن آغاز کند، پاسخش ندهید مگر این که آغاز به سلام کند.» «۹۱»

یکی از اصحاب گوید: «بر رسول خدا (ص) وارد شدم و سلام نگفتم و اجازه نخواستم. فرمود: برگرد و بگو: سلام علیکم و بعد وارد شو.» «۹۲»

جابر نقل کرده، می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه وارد خانه‌ای شدید، به اهل خانه سلام دهید، زیرا وقتی که یکی از شما سلام می‌دهد، شیطان با او وارد خانه نمی‌شود.» «۹۳»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «وضو را به طور کامل و تام انجام بده که باعث طول عمر می‌شود و به هر کس از امت من برخورد کردی سلام بده که حسنات افزون می‌گردد و هر گاه وارد منزلی شدی به اهل آن منزل سلام بده که خیر خانه‌ات زیاد می‌شود.» «۹۴» خدای تعالی فرموده است: وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا «۹۵» و فرموده است: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ. «۹۶»

90- کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.

91- این حدیث را طبرانی در الاوسط با سندی نقل کرده است که در آن ابوالطیب و هارون بن محمد آمده که او - به گفته مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۲ - کذاب است. و این روایت را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۶۴۴ به سند حسن از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) روایت کرده.

92- این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۷۹ و ابن داوود، در، ج ۲، ص ۶۳۶ نقل کرده و در هر دو کتاب چنین آمده است: «بگو سلام علیکم، آیا وارد شومی.»»

93- این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق - به طوری که در المغنی آمده - به سند ضعیف نقل کرده است.

94- این حدیث را بزاز و ابن عدی و بیهقی در الشعب - به طوری که در درالمنثور ج ۵، ص ۵۹ آمده - از قول انس نقل کرده است.

95 و ۹۶ - نساء / ۸۶؛ نور / ۶۱؛ هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آنرا بهتر و یا بمانند آن بدهید. هنگامی که داخل خانه‌ای شدید بر خویشتن سلام کنید.

465

آن حضرت فرمود: «به خدایی که جان من در دست قدرت اوست به بهشت وارد نشوند، مگر ایمان آورند و مؤمن نگردند مگر آن که به یکدیگر محبت کنند. آیا نمی‌خواهید که شما را بر عملی راهنمایی کنم که هر گاه آن را انجام دهید با هم دوست شوید عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: در بین خود سلام را آشکارا بگویید.»» ۹۷»

و آن حضرت فرمود: «وقتی که مسلمانی به مسلمان دیگری سلام می‌دهد و او پاسخ می‌گوید، فرشتگان هفتاد بار به او درود می‌فرستند.»» ۹۸»

و نیز فرمود: «فرشتگان تعجب می‌کنند از مسلمانی که از کنار مسلمان دیگری می‌گذرد و به او سلام نمی‌دهد.»» ۹۹»

و آن حضرت فرمود: «سواره به پیاده سلام می‌دهد، و هر گاه یک نفر از میان جمعی سلام دهد، از طرف همه کفایت می‌کند.»» ۱۰۰»

«مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: سلام علیکم پیامبر (ص) فرمود: ده حسنه دارد دیگری آمد و عرض کرد: سلام علیکم و رحمه الله فرمود: بیست حسنه دارد، و دیگری آمد و گفت: سلام علیکم و رحمه الله و برکاته فرمود: سی حسنه دارد.» «۱۰۱»

و آن حضرت فرمود: «به یهود و نصاری آغاز سلام نکنید و هر گاه یک نفر از آنها را در بین راه دیدید به تنگترین طرف راه آنها را ناگزیر سازید.» «۱۰۲»

97- این حدیث را مسلم و بزاز به اسناد نیکو - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰ آمده - نقل کرده است.

98- این حدیث را دیلمی در الفردوس از قول ابوهریره نقل کرده است و - به طوری که در المغنی آمده - فرزند دیلمی در مسند خود

سند آن را نیاورده است.

99- به اصل این حدیث دست نیافتم.

100- این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۳۸ باب العمل فی السلام حدیث اول نقل کرده است.

101- این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۶۴۱ و ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۶۲ از قول عمران بن حصین نقل کرده‌اند.

102- این حدیث را مسلم در، ج ۲، ص ۵ صحیح خود از حدیث ابوهریره و ترمذی در ج ۱۰، ص ۱۷۵ >

466

و آن حضرت فرمود: «سواره بر پیاده سلام می‌دهد و پیاده بر نشسته و اشخاص کم به اشخاص زیاد و کوچک بر بزرگ سلام می‌کند.» «۱۰۳»

آن حضرت فرمود: «هر گاه کسی از شما به انجمنی رسید باید سلام دهد پس اگر خواست بنشیند باید بنشیند سپس وقتی که از جا برخاست باید سلام دهد سلام نوبت اول سزاوارتر از سلام بعدی نیست.» «۱۰۴»

از آن حضرت نقل شده است: «هر گاه مردی بر گروهی گذر کند و بر ایشان سلام دهد، و آنان پاسخ دهند، سلام دهنده بر ایشان یک درجه فضیلت دارد، به خاطر این که آنها را به یاد سلام انداخته است و اگر آنها پاسخ ندادند، گروهی بهتر و پاکیزه‌تر از ایشان پاسخ دهند - و یا فرمود: بالاتر از ایشان.» «۱۰۵»

روایت شده است که مردی به رسول خدا (ص) در حالی که بول می‌کرد سلام داد و آن حضرت جواب سلام او را نداد. بنابراین سلام دادن بر کسی که قضای حاجت می‌کند، کراهت دارد.» «۱۰۶»

و کراهت دارد از ابتدا بگوید: علیک السلام، مردی به رسول خدا (ص) این طور سلام داد پیامبر (ص) فرمود: «همانا علیک السلام، سلام دادن مرده است. سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود و سپس اضافه کرد: هر گاه کسی از شما برادرش را دید باید بگوید:

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته.» «۱۰۷»

<نقل کرده است.

103- این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۶۴ در دو حدیث نقل کرده در حالی که از نظر ترمذی یک حدیث است، به جامع ترمذی، ج ۱۰، ص ۱۷۶ مراجعه کنید.

104- این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۷۷ نقل کرده است.

105- این حدیث را خرائطی و بیهقی در الشعب از حدیث ابن مسعود به طور مرفوع نقل کرده‌اند و بیهقی آن را مرفوعاً ضعیف شمرده است و - به طوری که در المغنی آمده - آن را به شرط سند صحیح روایت کرده است.

106- این حدیث را طبرانی در الکبیر و الاوسط - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۷۶ باب ذکر الله تعالی للمحدث آمده - و ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۸۷ نقل کرده‌اند.

107- این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۸۸ نقل کرده است.

467

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) در این باب روایتی است در کافی از امام صادق (ع) که فرمود: «سلام دادن مستحب و پاسخ آن واجب است» «۱۰۸» و با همین سند می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس پیش از سلام دادن سخن آغاز کند پاسخش را ندهید، و فرمود: پیش از آن که سخنی بگویید ابتدا سلام دهید، پس هر کس پیش از سلام، سخن آغاز کند پاسخش را ندهید.» «۱۰۹»

و با همان اسناد، می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که سخن را با سلام آغاز کند.» «۱۱۰»

از امام باقر (ع) است که فرمود: «سلیمان (ع) می‌گفت: سلام خدا را آشکار کنید، زیرا سلام خدا به ستمگران نمی‌رسد.» «۱۱۱»

و از آن حضرت است: «براستی که خدای تعالی دوست می‌دارد آشکار گفتن سلام را.» «۱۱۲»

از امام صادق (ع) نقل شده است: «خدای تعالی فرمود: بخیل کسی است که از سلام دادن بخل ورزد.» «۱۱۳» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر گاه یکی از شما سلام دهد باید با صدای بلند سلام دهد و نباید بگوید: من سلام دادم و جواب سلام مرا ندادند زیرا شاید سلام داده و آنها نشنیده‌اند. پس هر گاه یکی از شما به سلام پاسخ می‌دهد باید با صدای بلند پاسخ دهد و مسلمانی نگوید: من سلام کردم و جواب مرا ندادند. سپس فرمود:

علي (ع) می‌فرمود: خشم نکنید و کسی را هم به خشم نیاورید، سلام را به صورت آشکار بگویید و سخن خوش بر زبان آورید در شب نماز بخوانید آن وقتی که مردمان در خوابند تا به سلامتی وارد بهشت شوید، سپس این آیه را تلاوت

108 تا ۱۱۰ - کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، باب تسلیم، شماره ۱-۳.

111 تا ۱۱۳ - همان مأخذ، ص ۶۴۴، شماره ۴ و ۵ و ۶.

468

کرد: السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ «۱۱۴» «۱۱۵» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر کس بگوید: السلام علیکم ده حسنه دارد و هر که بگوید: السلام علیکم و رحمه الله، بیست حسنه دارد، و هر که بگوید:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ، سی حسنه دارد.» «۱۱۶»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «سه کس اند که اگر یک نفر هم باشند درباره آنها به صورت جمع پاسخ داده می‌شود: یکی در مورد کسی که عطسه بزند، گفته می‌شود: یرحمکم الله (خدا شما را بیامرزد) اگر چه دیگری با او نباشد و دیگر آن که سلام می‌دهد و می‌گوید: السلام علیکم (درود بر شما) و دیگر آن مردی که برای دیگری دعا می‌کند و می‌گوید: عافاکم الله (خداوند شما را عافیت بخشد) اگر چه یک نفر باشد، در حقیقت دیگری با او هست.» «۱۱۷» و از آن حضرت است که

فرمود: «سه کس اند که نباید سلام دهند: کسی که همراه جنازه می‌رود، کسی که به نماز جمعه می‌رود و کسی که در حمام است» «۱۱۸» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از نشانه تواضع این است که با هر کس برخورد کردی سلام دهی» «۱۱۹» و نیز فرمود: «کوچک به بزرگ و رهگذر به نشسته و جمع اندک بر جمع زیاد سلام می‌دهد.» «۱۲۰»

از آن حضرت است که فرمود: «گروه کوچکتر به گروه بزرگتر سلام دهند، و سواره‌ها به پیاده‌ها و استر سواران به الاغ سواران و اسب سواران به استر سواران سلام کنند» «۱۲۱»

114- حشر / ۲۳: خدایی که از هر عیب و نقصی سالم و امان دهنده و نگهبان است. مقصود امام (ع) از استشهاد به این آن است که سلام یکی از نامه‌های خداست.

115 و ۱۱۶ - کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، شماره ۹ و ۱۰.

117- همان مأخذ، همان صفحه، باب التسلیم، شماره ۱.

118- همان مأخذ، ص ۶۴۶: این، بدان جهت است که آنان مشغول به خود و سرگرمند و باکی نیست که سلام ندهند.

119 تا ۱۲۱ - همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۲ و ۲.

469

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام می‌دهد و هر گاه گروهی به گروهی برخوردند، گروه کوچکتر به گروه بزرگتر سلام می‌دهد و هر گاه یک نفر به جمعی رسید آن یک نفر به جمع سلام می‌دهد» «۱۲۲» و از آن حضرت نقل شده است: «هر گاه گروهی در مجلسی باشند و گروه دیگری وارد شوند، آنهایی که تازه وارد می‌شوند باید سلام دهند» «۱۲۳» و از آن حضرت است که فرمود: «هر گاه از جمعی، یک تن سلام کند برای دیگران کفایت می‌کند و چون یکی از جمع پاسخ دهد برای دیگران کافی است» «۱۲۴» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) به زنها سلام می‌کرد و آنها نیز جواب می‌دادند و امیر المؤمنین (ع) نیز سلام می‌داد ولی خوش نداشت که به زنان جوان سلام دهد و می‌فرمود: از آن بیم دارم که از آوازش مرا خوش آید و زیادت‌تر از اجری که می‌طلبم، گناه عاید من شود.» «۱۲۵»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) بر مردمانی گذر کرد و به آنها سلام داد در جواب گفتند: علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، امیر المؤمنین (ع) فرمود: درباره ما از آنچه فرشتگان به پدرمان ابراهیم (ع) گفتند، زیاده نگویند، همانا فرشتگان عرض کردند: رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت» «۱۲۶» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مردی یهودی بر رسول خدا (ص) وارد شد در حالی که عایشه در حضور آن حضرت بود و گفت: السّام علیکم (مرگ بر شما) رسول خدا (ص) در پاسخ فرمود: علیک (بر تو)، سپس دیگری وارد شد و همان طور سلام داد و رسول خدا (ص) پاسخی همانند رفیقش به او داد، پس سومی وارد شد و مانند آن را گفت، و رسول خدا (ص) به مثل آن دو نفر پاسخش را داد. عایشه خشمگین شد و گفت: مرگ و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود ای برادران میمونها و خوکهها! پس

122 تا ۱۲۴ - کافی، ج ۲، ص ۶۴۷.

- 125 همان مأخذ، ص ۶۴۸.

- 126 همان مأخذ، ص ۶۴۶، شماره ۱۳.

470

رسول خدا (ص) رو به عایشه کرد و فرمود: اگر ناسزاگویی به صورت مجسم می‌شد، هر آینه صورت زشتی داشت، بر هیچ چیز نرمش و مدارا نهاده نشده است، مگر آن چیز را آراسته و از هیچ چیز برداشته نشده است مگر آن که چهره آن را زشت کرده است، عرض کرد: یا رسول الله آیا نشنیدی که اینان گفتند: السلام علیکم فرمود: چرا، آیا تو هم نشنیدی که من چه جواب دادم گفتم: علیکم بنابراین هر گاه مسلمانی به شما سلام داد، در پاسخ سلام علیکم بگویید و اگر کافری بر شما سلام داد در پاسخش علیک، بگویید.» «۱۲۷»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «به اهل کتاب آغاز به سلام نکنید و اگر آنها به شما سلام دادند شما در جواب بگویید: علیکم (بر شما)» «۱۲۸» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در پاسخ یهودی و نصرانی می‌گویی:

سلام.» «۱۲۹»

از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده است که گفت: «به حضرت موسی بن جعفر (ع) عرض کردم: بفرمایید که اگر من به پزشک نصرانی نیاز داشتم، می توانم بر او سلام دهم و در حقش دعا کنمی فرمود: آری اما دعای تو سودی به حال او ندارد.» «۱۳۰»

از امام رضا (ع) نقل شده که می فرماید: «به امام صادق (ع) عرض کردند: درباره یهودی و نصرانی چگونه دعا کنمی فرمود: بگوئید: خدا به دنیای تو برکت دهد.» «۱۳۱»

غزالی گوید: مصافحه کردن نیز به همراه سلام دادن سنت است. پیامبر (ص) می فرماید: «هر گاه دو مسلمان به یکدیگر برخورد کردند، مصافحه کنند، چرا که هفتاد مغفرت میان آنها تقسیم می شود که شصت و نه مغفرت متعلق به کسی است که چهره اش بازتر است.» «۱۳۲»

127 تا ۱۳۱ - کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.

- 132 این حدیث را حکیم ترمذی و ابوالشیخ از قول عمر - همان طوری که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده است.

471

از آن حضرت نقل شده است: «تمام درودهایتان با مصافحه کامل می شود.» «۱۳۳»

و آن حضرت فرمود: «مصافحه آن است که مسلمان برادر مسلمانش را ببوسد.» «۱۳۴»

از نظر دینی بوسیدن دست شخص بزرگ به عنوان تبرک و برای گرامیداشت او مانعی ندارد، از ابن عمر روایت شده که می گوید: ما دست پیامبر (ص) را می بوسیدیم «۱۳۵» از کعب بن مالک نقل شده است که می گوید: «وقتی آیه ای درباره توبه من نازل شد، خدمت پیامبر (ص) رسیدم و دستش را بوسیدم.» «۱۳۶»

روایت کرده اند که عربی بادیه نشین عرض کرد: یا رسول الله (ص) اجازه می فرمایید سر و دستتان را ببوسمی پیامبر (ص) اجازه فرمود و او بوسید. «۱۳۷»

از براء بن عازب نقل شده است: «کسی به پیامبر (ص) سلام داد در حالی که آن حضرت وضو می گرفت آن حضرت جواب سلام او را نداد تا این که از وضو گرفتن فارغ شد و آن وقت جواب داد و دست مبارکش را به سمت او دراز و با او مصافحه کرد. آن مرد عرض کرد: یا رسول الله! من چنین

عملي را از كسي جز عجمها ندیده بودم! پیامبر (ص) فرمود: مسلمانان، هر گاه با هم ملاقات کنند و مصافحه بگیرند، گناهانشان می‌ریزد» «۱۳۸»

-133 این حدیث را ترمذی در ضمن حدیثی در، ج ۱۰، ص ۱۹۲ کتاب خود نقل کرده است.

- 134 این حدیث را محاملی در امالی خود و دیلمی در الفردوس - چنان که در الجامع الصغیر آمده - به سند صحیح از انس نقل کرده است.

-135 این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۶۴۴ کتاب خود نقل کرده است.

-136 این حدیث را ابوبکر بن مقری در کتاب الرخصة فی تقبیل الید - به طوری که در المغنی آمده - به سند ضعیف نقل کرده و داستان کعب را جزری در اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۴۷ آورده است.

-137 این حدیث را حاکم از حدیث بریده نقل کرده است با این تفاوت که او به جای دستها پاها را آورده و گوید سندش صحیح است.

-138 به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۷ مراجعه کنید.

472

و آن حضرت فرمود: «هر دو نفری از مسلمانان که با یکدیگر ملاقات کنند و مصافحه بگیرند پیش از جدا شدن، خداوند آنها را بیامرزد.» «۱۳۹»

می‌گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از ابو عبیده نقل شده که می‌گوید:

«من هم کجاوه امام باقر (ع) بودم، اول من سوار می‌شدم و بعد آن حضرت چون در جای خود قرار می‌گرفتم، حضرت به من سلام می‌داد و مانند مردی که رفیقش را به تازگی ندیده است، احوال‌پرسی و مصافحه می‌کرد، و هنگام پیاده شدن آن حضرت پیش از من پیاده می‌شد، چون روی زمین قرار می‌گرفتم، به من سلام می‌کرد و مانند کسی که رفیقش را به تازگی ندیده سلام می‌داد و احوال‌پرسی می‌فرمود عرض کردم: یا بن رسول الله! شما کاری می‌کنید که هیچ کس چنان نکرده است و اگر یک بار هم بکند، زیاد است.

فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی‌دانی؟ هر گاه دو مؤمن به هم برسند و یکی با دیگری مصافحه کند، همواره گناهان آن دو بریزد همان طوری که برگ از درخت می‌ریزد و خدا به آنها عنایت

می‌فرماید تا وقتی که از هم جدا شوند» (۱۴۰) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر گاه دو مؤمن با هم برخورد کنند و مصافحه بگیرند، خداوند دست خود را میان دست آنان بگذارد و با آن که رفیقش را بیشتر دوست می‌دارد، مصافحه کند.» (۱۴۱)»

از ابو حمزه نقل شده که گوید: «با امام باقر (ع) هم کجاوه بودیم چون بار بر زمین گذاشتیم، حضرت اندکی قدم زد و برگشت و دست مرا گرفت و بگرمی فشرد من عرض کردم: فدایت شوم من که در کجاوه همراه شما بودم فرمود: مگر نمیدانی چون مؤمن گردش کند و سپس با برادرش مصافحه کند خداوند به آنها توجه فرماید و همواره به آنها عنایت کند و به گناهانشان گوید: فرو ریزید و گناهان فرو ریزند. - ای ابو حمزه! - همان طوری که برگ درختان فرو می‌ریزند و آنها خالی از گناه از یکدیگر جدا شوند» (۱۴۲)»

-139 این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۹۱ و ابن ماجه به شماره ۳۷۰۳ در سنن خویش آورده‌اند.

140 تا ۱۴۲ - کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.

473

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «برای مؤمنان سزاوار است که چون یکی از ایشان از رفیقش جدا شود و پشت درختی رود و سپس با یکدیگر روبرو شوند، با هم مصافحه کنند» (۱۴۳) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: چون یکی از شما با برادرش دیدار کند باید سلام دهد، و مصافحه بگیرد، زیرا خدای عز و جل فرشتگان را به این عمل گرامی داشته است، پس شما کار فرشتگان را بکنید» (۱۴۴) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: چون به یکدیگر رسیدید با سلام و مصافحه برخورد کنید و چون از هم جدا می‌شوید با طلب آمرزش جدا شوید - در بعضی نسخه‌ها آمده است: با طلب عفو و گذشت جدا شوید.» (۱۴۵)»

امام صادق (ع) فرمود: «مسلمانان هر گاه با رسول خدا (ص) به جنگ می‌رفتند و از جای پر درختی گذر می‌کردند و سپس به فضای باز می‌رسیدند به یکدیگر نگریسته و مصافحه می‌گرفتند» (۱۴۶) و از آن حضرت نقل است که فرمود: «رسول خدا (ص) هر گاه با مردی مصافحه می‌گرفت، دست خود را از دست او نمی‌کشید تا وقتی که آن مرد دستش را از دست حضرت بکشد» (۱۴۷) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «با یکدیگر مصافحه بگیرید که مصافحه کینه را از بین می‌برد» (۱۴۸) و از آن

حضرت نقل شده است: «مصافحه مؤمن از مصافحه فرشتگان افضل است» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «وقتی که دو مؤمن با یکدیگر معانقه کنند

-143 کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.

-144 همان مأخذ، همان صفحه.

-145 تا ۱۴۸ - همان مأخذ، ص ۱۸۰.

474

رحمت خدا آنها را فرا گیرد و چون هم را در آغوش گیرند و هدفی جز رضای خدا نداشته باشند به آنها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید، و چون با یکدیگر سخن گویند فرشتگان به هم گویند: از آنها دور شوید که رازی دارند و خداوند بر ایشان پرده انداخته است. اسحاق گوید: عرض کردم: فدایت شوم بنابراین سخن آنها نوشته نمی‌شود در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ «۱۴۹» امام صادق (ع) آه عمیقی کشید و بعد گریه کرد به حدی که محاسنش تر شد و فرمود: همانا خدای تعالی به احترام آن دو مؤمن به فرشتگان فرمود از آنها در وقت دیدارشان فاصله گیرند، اگر فرشتگان الفاظ آنها را نویسند و سخانشان را ندانند ولی خدایی که دانای راز و پنهان‌تر از راز است سخن آنها را می‌داند و ثبت می‌فرماید «۱۵۰» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «شما (شیعیان) را نوری است که بدان وسیله در دنیا شناخته می‌شوید تا آن جا که هر گاه کسی از شما با برادرش ملاقات کند محل نور را در پیشانی او ببوسد» «۱۵۱» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «نباید سر و دست کسی از شما را ببوسند مگر از رسول خدا (ص) یا کسی که رسول خدا (ص) اراده کرده باشد.» «۱۵۲»

از علی بن مزید صاحب سابری نقل شده است که می‌گوید: «خدمت امام صادق (ع) رسیدم و دستش را گرفتم و بوسیدم. فرمود: آگاه باش که بوسیدن دستی جز دست پیامبر (ص) و وصی او شایسته نیست» «۱۵۳» «۱۵۴» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «بوسیدن دهان کسی سزاوار نیست جز

-149 ق / ۱۸: کلمه‌ای نگویید جز آنکه فرشته رقیب و عتید در نزد او حاضر شوند.

-150 کافی، ج ۲، ص ۱۸۴.

- *نسبت به دیگران هم کسی قائل به حرمت نشده است بخصوص دست والدین و معلم و عالمان باتقوا. - م.

475

دهان همسر یا فرزند خردسال.» «۱۵۴»

از ابو الحسن (ع) نقل شده است که فرمود: «هر که به خاطر خویشاوندی بستگانش را ببوسد اشکالی ندارد و بوسیدن صورت برادر و بوسه زدن میان دو چشم امام، خوب است.» «۱۵۵»

غزالی گوید: خم شدن در وقت سلام دادن منع شده است. انس گوید: «عرض کردیم:

یا رسول الله! آیا ما می توانیم برای یکدیگر (به نشانه احترام) خم شویم فرمود: خیر، عرض کرد: می توانیم یکدیگر را ببوسیم فرمود: خیر، عرض کرد: مصافحه بگیریم

فرمود: آری.» «۱۵۶»

راجع به آغوش کشیدن و بوسیدن به هنگام بازگشت از سفر، در خبر آمده است «۱۵۷» که ابو ذر - رضی الله عنه - گوید: هر گاه من با پیامبر خدا (ص) ملاقات کردم با من مصافحه کرد روزی مرا طلبید. من در خانه نبودم. وقتی که مطلع شدم، خدمتش رسیدم در حالی که روی بستر نشسته بود، مرا در آغوش گرفت و حالش بهتر و بهتر شد.» «۱۵۸»

گرفتن رکاب دانشمندان برای احترام در خبر آمده است، ابن عباس رکاب زید بن ثابت را گرفت.» «۱۵۹»

ایستادن، به منظور بزرگ جلوه دادن کسی نه احترام به او، مکروه است و در مسجد کراهت بیشتری دارد زیرا مسجد جای نماز است و قیام تنها برای خدا شایسته است و نباید کسی را شریک او دانست خدای تعالی فرماید: وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.» «۱۶۰»

نشستن در مسجد عبادت است. بنابراین قیام در مسجد برای کسی که وارد می شود

154 و 155 - کافی، ج 2، ص 185، باب تقبیل.

156- این حدیث را ابن ماجه به شماره 3702 با اختلاف در عبارت و نیز ترمذی در جامع، ج 10، ص 191 نقل کرده‌اند.

157- به جامع ترمذی، ج 10، ص 193 مراجعه کنید.

158- این حدیث را ابوداود در، ج 2، ص 644، باب معانقه آورده است.

159- این حدیث را در، ج 1، در فصل ابواب علم گذشت.

160- کهف / 110: نباید به عبادت پروردگارش، شریکی قائل شود.

476

مکروه است، زیرا شریک ساختن دیگری در عبادت است.

انس گوید: هیچ کس از رسول خدا (ص) در نزد ما محبوبتر نبود با وجود این وقتی که او را می‌دیدند به دلیل این که می‌دانستند آن حضرت ایستادن را دوست ندارد، از جا بلند نمی‌شدند. «۱۶۱»»

نقل کرده‌اند که آن حضرت (ص) یک بار فرمود: «هر گاه مرا دیدید همچون عجم از جا بلند نشوید» «۱۶۲» و آن حضرت فرمود: «هر که خشنود می‌شود از این که مردم برای او از جا بلند شوند خداوند نشیمنگاه او را پر از آتش کند.» «۱۶۳»»

و آن حضرت فرمود: «کسی حق ندارد، دیگری را از جایی که نشسته است بلند کند سپس خودش بنشیند. لیکن شما جا باز کنید و به یکدیگر جا دهید» «۱۶۴» و مسلمانان به دلیل همین نهی پیامبر (ص) از قیام در مجالس اجتناب می‌کردند.

آن حضرت فرمود: «هر گاه مردم در جای خودشان نشستند، اگر مردی برادرش را بطلبد و برای او جا باز کند و او بیاید، این عمل کرامتی است که بدان وسیله برادرش را گرامی داشته است و اگر جا باز نکرده باشد باید نگاه کند کجا، بازتر است و همان جا بنشیند.» «۱۶۵»»

شخص تازه وارد وقتی که سلام داد و جایی برای نشستن پیدا نکرد، مستحب است بر نگردد، بلکه پشت ردیف جلو بنشیند. رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود، ناگهان سه نفر آمدند دو تن به سمت رسول خدا رفتند و یکی از آنها گوشه‌ای را پیدا کرد و نشست

-161 این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۱۲ آورده و می‌گوید حدیث حسن و صحیح است.

-162 ابوداؤد در سنن، ج ۲، ص ۶۴۹ و ابن ماجه با همین عبارت - با کمی تفاوت - نقل کرده است.

-163 این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۱۳ نقل کرده است.

-164 این حدیث را مسلم در، ج ۷، ص ۱۰ از حدیث ابن عمر نقل کرده است.

-165 این حدیث را بغوی در کتاب معجم الصحابه از حدیث ابن ابی شیبه نقل کرده و طبرانی آن را در الکبیر - به طوری که در المغنی

آمده است - از روایت مصعب بن شیبه از قول پدرش با عبارت کوتاه‌تری نقل کرده است.

477

و دومی پشت سر ایشان نشست و اما دیگری به عقب برگشت و رفت. وقتی که رسول خدا (ص) فارغ شد، فرمود: آیا شما را از این سه نفر، خبر ندهم اما یکی از آنها به خدا پناه برد و خداوند او را جا داد و اما دومی خجالت کشید، خداوند از او خجالت کشید، و اما سومی از خدا رو گرداند و خداوند نیز از او رو گرداند.» «۱۶۶»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در تهذیب از بسطام از قول امام صادق (ع) که «مردی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم، آیا شخص می‌تواند برادرش را در آغوش بگیرد؟ فرمود: آری، رسول خدا (ص) روزی که خیبر فتح شد، خبر آوردند که جعفر از حبشه آمد، فرمود: به خدا سوگند که نمی‌دانم از کدام یک از این دو خبر بیشتر خوشحال باشم از آمدن جعفر یا فتح خیبری فرمود: چیزی نگذشت که جعفر آمد، می‌گوید: رسول خدا (ص) از جای جست او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید.» «۱۶۷»

در مکارم الاخلاق طبرسی از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «آن طوری که عجمها برای

یکدیگر بلند می‌شوند، بلند نشوید.» «۱۶۸»

استاد شهید ما - خدایش بیامرزد - در کتاب قواعد خود، می گوید: احترام مؤمن به هر شکلی که در هر زمان معمول است، جایز است هر چند که از گذشتگان نقل نشده باشد، به خاطر دلالت عمومات بر این جواز، خدای تعالی می فرماید: ذَلِكَ وَ مِنْ يُعَظَّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ «۱۶۹» و خدای تعالی فرمود: ذَلِكَ وَ مِنْ يُعَظَّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ «۱۷۰» و برای این سخن پیامبر (ص): «با هم دشمنی

-166 این حدیث را مسلم در، ج ۷، ص ۹، و بخاری از حدیث ابو واقد لیثی نقل کرده است.

-167 تهذیب، ج ۱، کتاب الصلاة باب صلاة التسبیح و غیرها من الصلوات.

-168 همان مأخذ، ص ۲۵.

-169 حج / ۳۲: (این گونه است مناسک حج) و هرکس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.

-170 حج / ۳۰: (این گونه است مناسک حج) و هرکس برنامه های الهی را بزرگ دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است.

478

نکنید، حسد نورزید و از هم دوری نکنید و جدا نشوید بلکه شما بندگان خدا با هم برادر باشید.» بنابراین از جا بلند شدن و تعظیم به وسیله خم شدن و نظایر آن جایز است و چه بسا آن جا که ترک اینها به دشمنی و بریدن از یکدیگر و یا اهانت مؤمن بینجامد، ادای آنها واجب باشد. در روایت صحیح آمده است که پیامبر (ص) برای فاطمه زهرا (ع) از جا بلند شد و وقتی که جعفر - رضی الله عنه - از حبشه آمد از جا برخاست و رو به انصار کرد و فرمود: «به احترام سرور تان از جا برخیزید» و نقل کرده اند که آن حضرت برای عکرمه بن ابی جهل وقتی که از یمن برگشت به دلیل خشنودی اش از بازگشت وی از جا برخاست.

اگر بگویی که رسول خدا (ص) فرموده است: «هر که دوست دارد زنان و مردان برای او سر پا بایستند خداوند نشیمنگاه او را پر آتش کند.» «۱۷۱» و نقل کرده اند که آن حضرت راضی نبود کسی برایش از جا بلند شود، این بود که هر گاه برمی خاست، چون می دانستند که آن حضرت ایستادن را دوست ندارد، کسی از جا بر نمی خاست و هر گاه از آنها جدا می شد مردم برمی خاستند و چون تعظیم آن حضرت بر آنها لازم بود تا وارد منزل می شد او را همراهی می کردند.

مي گوييم: سر پا ايستادن مردان عملي بود که ستمکاران در مجالس خود انجام مي دادند آنها مردم را مجبور مي کردند به پا خيزند و تا زماني که مجلس ادامه داشته باشد سر پا بایستند نه اين به پا خاستن که زمان کوتاهی بود و به فرض قبول سخن شما، آن موردی است که شخص قصد برتري جويي و بزرگي بر مردم را دارد، در نتیجه هر کس به احترام او بلند نشود از او بازخواست مي کند. اما کسي که خود اين کار را مي کند به قصد دفع اهانت و توهين از خود، باکي بر او نيست، زيرا دفع ضرر از خود واجب است و اما نارضايتي پيامبر (ص) به خاطر فروتني براي خدا و سبکباري اصحابش بود. همچنين مي گوييم: براي مؤمن شايسته است که آن حالت را نپسندد و خويشتن را اگر ميل به آن

-171 این حدیث اندکی پیش از ابوداود نقل شد.

479

داشت وادار به ترک آن سازد و از طرفي صحابه از جا بلند مي شدند، همان طوري که در حديث آمده بود و بعید است که پيامبر (ص) به عمل آنها واقف نبوده باشد با اين که عمل ایشان دليلي بر جواز آن مي باشد. پايان سخن شهيد.

ليکن شايسته است که اين تعظيم را مخصوص دينداران بدانيم، در محاسن برقي از امام صادق (ع) رسیده است: «درباره مردی که به خاطر احترام به کسی از جا بلند شد از آن حضرت پرسيدندی فرمود: کراهت دارد مگر به خاطر ديانت آن مرد باشد.» «۱۷۲»

در کافي از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هر که از مجلس بدون تشریفات راضي باشد، خدای متعال و فرشتگانش همواره بر او رحمت مي فرستند تا از آن مجلس برخيزد.» «۱۷۳»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) چنين بود که به هر منزلي وارد مي شد، در نزديکترين جاي ورودش مي نشست.» «۱۷۴»

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: از جمله حقوق شخصي که بر اهل خانه وارد مي شود آن است که هنگام ورود و خروجش لحظه اي کوتاه با او همقدم شوند و فرمود که رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه يکي از شما بر برادر مسلمانش در خانه او وارد شود، تا وقتي که از آن جا بيرون رود، صاحبخانه بايد بدو اعتماد کند و او را امين بداند.» «۱۷۵»

در قرب الاسناد از آن حضرت به نقل از پدر بزرگوارش (ع) آمده است که فرمود:

«هر گاه کسی از شما به منزل برادر مسلمانش وارد شد، باید هر جا که صاحبخانه دستور داد بنشیند، زیرا صاحبخانه در داخل خانه خودش، جایی را که باید از نظر دور بماند بهتر از دیگران می‌شناسد.» ۱۷۶»

-172 کافی، ص ۲۳۳، باب حق العالم.

173 و ۱۷۴ - همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۶۱، باب الجوس، شماره ۳ و ۶.

-175 همان مأخذ، ص ۶۵۹، باب حق الداخل.

-176 قرب الاسناد، ص ۳۳، این حدیث از مسعده بن صدقه نقل شده است.

480

غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مؤمن آن است که ناموس، جان و مال او را تا جایی که می‌تواند از تجاوز دیگران محفوظ نگه دارد و جلو ظلم دیگران را بگیرد و به خاطر حفظ او مبارزه و او را یاری کند. ابو درداء روایت کرده است که مردی از مرد دیگری نزد رسول خدا (ص) بدگویی کرد و مردی از حاضران از او دفاع کرد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از حرمت برادرش دفاع کند، این عمل او حجابی از آتش خواهد شد» ۱۷۷» و آن حضرت فرمود: «هر گاه مسلمانی از آبروی برادرش دفاع کند بر خداوند واجب است که روز قیامت، آتش جهنم را از او باز دارد» ۱۷۸» و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس در نزد او از برادر مسلمانش به بدی یاد کنند و او بتواند، هر چند به کلمه‌ای، او را یاری کند و یاری نکند خداوند عزّ و جلّ در دنیا و آخرت او را خوار و ذلیل کند و هر که در نزد وی از برادر مسلمانش به بدی یاد کنند و او یاری‌اش کند، خداوند متعال در دنیا و آخرت او را یاری کند» ۱۷۹» و آن حضرت فرمود: «هر که در دنیا از آبروی برادر مسلمانش حمایت و جانبداری کند، خداوند در روز قیامت فرشته‌ای را مأمور کند تا او را از آتش دوزخ حفظ کند.» ۱۸۰»

جابر و ابو طلحه گویند: شنیدیم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: «هر مسلمانی مسلمان دیگری را در جایی که آبرو و حرمتش در خطر است یاری کند خداوند در جایی که دوست دارد یاری‌اش کنند او را

یاری کند و هر کس مسلمانی را در جایی که حرمتش از بین می‌رود، خوار و تنها گذارد خداوند در جایی که دوست دارد یاری‌اش کنند، او را

177- این حدیث را ترمذی در، ج ۸، ص ۱۱ با اختلاف اندکی در عبارت نقل کرده و می‌گوید: ان حدیث حسن است.

178- این حدیث را - چنان که در المغنی آمده است - خرائطی در مکارم‌الاخلاق و همچنین طبرانی نقل کرده‌اند.

179- این حدیث را ابن ابی الدنیا به طور اختصار در کتاب الصمت با سند ضعیف - چنان که در المغنی آمده - نقل کرده است.

180- این حدیث را ابوداود در، ج ۲، ص ۵۶۹ آورده است.

481

خوار کند و تنها گذارد. «۱۸۱»

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) صدوق به اسناد خودش از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «کسی که در مورد غیبتی که در مجلسی بشنود که از برادرش غیبت می‌کنند از او جانبداری کند و مانع از غیبت از او شود، خداوند در دنیا و آخرت هزار نوع بدی را از او دفع کند، اما اگر با وجود قدرت بر دفاع، جلوگیری نکند، هفتاد برابر گناه آن که غیبت کرده، گناه کرده است.» «۱۸۲»

و به اسناد خویش از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود: «هر که در نزد وی از برادر مؤمنش غیبت کنند و او از وی دفاع کند خداوند در دنیا و آخرت او را یاری کند و هر که با وجود داشتن قدرت بر یاری و کمک، از او دفاع نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار سازد.» «۱۸۳»

غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مسلمان، در وقت عطسه زدن، یرحمکم الله، گفتن است. پیامبر (ص) فرموده: کسی که عطسه زده است بگوید: «الحمد لله علی کل حال» و کسی که عطسه را می‌شنود بگوید: «یرحمکم الله» و عطسه زننده در پاسخ او بگوید: «یهدیکم الله و یصلح لکم.» «۱۸۴»

از ابن مسعود نقل شده که می‌گوید: رسول خدا (ص) می‌فرمود: «هر گاه کسی از شما عطسه زد باید بگوید: الحمد لله رب العالمین، وقتی که او چنین گفت، هر کس در نزد اوست باید بگوید: یرحمکم الله، وقتی که آنها چنین گفتند، او باید بگوید: یغفر الله لی و لکم.» «۱۸۵»

181- این حدیث را ابوداود با اندکی جابجایی و اختلاف در، ج ۲، ص ۵۶۹ مسند خود نقل کرده است.

182- این حدیث و حدیث بعدی را صدوق در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۴۲ و ۲۴۰ روایت کرده است.

183- رک: شماره ۲۳۸.

184- این حدیث را بخاری از قول ابوهریره در، ج ۸، ص ۶۱ صحیح خود نقل کرده است.

185- این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۰۰ ضمن حدیثی آورده است.

482

رسول خدا (ص) به کسی که عطسه زد، فرمود: یرحمک الله، ولی به دیگری نگفت.

آن شخص علت آن را پرسید فرمود: او حمد خدا را گفت ولی تو ساکت ماندی «۱۸۶» و آن حضرت فرمود: «هر وقت مسلمانی تا سه بار عطسه زد، یرحمک الله، گفته می شود، ولی اگر بیش از سه بار عطسه زد او زکام است.» «۱۸۷»

روایت شده است: «که پیامبر (ص) به کسی که عطسه زده بود، یرحمک الله گفت، و به دیگری که عطسه زد، فرمود: تو زکامی.» «۱۸۸»

نقل کرده اند: «هر وقت رسول خدا (ص) عطسه می زد، به صدای آهسته عطسه می کرد و با لباس و یا دستش جلو دهانش را می گرفت و - بعضی گفته اند: - صورتش را می پوشاند.» «۱۸۹»

عبد الله بن عامر بن ربیع از پدرش نقل کرده است: «مردی پشت سر پیامبر (ص) در حال نماز عطسه زد و گفت: «الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه کما یرضاه ربنا و بعد ما یرضی، و الحمد لله علی کل حال» وقتی که سلام نماز را داد، پیامبر (ص) پرسید: کی بود که این کلمات را گفتی عرض کرد: من بودم یا رسول الله، از آن قصدی جز خیر نداشتم. پیامبر فرمود: دوازده فرشته را دیدم که همگی شتاب داشتند تا آنها را بنویسند.» «۱۹۰»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که در نزد وی عطسه بزنند و او زود حمد خدا را بگوید خاصره اش درد

نگیرد.» «۱۹۱»

پیامبر (ص) فرمود: «عطسه زدن از طرف خداست و خمیازه کردن از شیطان. پس هر گاه کسی از شما خمیازه کند باید دستش را روی دهانش بگذارد و هر گاه هاها بگوید

186- این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۶۰ نقل کرده است.

187 و ۱۸۸ - این دو حدیث را ابو داوود در، ج ۲، ص ۶۰۳ کتاب خود از حدیث ابوهیره نقل کرده است.

189- این حدیث را ترمذی در ج ۱۰، ص ۲۰۴ آورده است.

190- این حدیث را نسائی در ج ۲، ص ۱۴۵ و ابن سنی در عمل الیوم و اللیله، ص ۷۲، نقل کرده است.

191- این حدیث را طبرانی در الاوسط از حدیث حارث اعور از علی (ع) از قول پیامبر (ص) - به همان نحوی که در مجمع الزوائد، ج ۸،

ص ۵۷ آمده - نقل کرده است.

483

شیطان در باطن او می خندد. «۱۹۲»»

می گویم: و از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (ع) آمده که می فرماید: «از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش آن است که چون با او برخورد کند سلام دهد و چون بیمار شود به عیادتش رود، و در پشت سرش خیرخواه او باشد و چون عطسه زند بگوید: الحمد لله رب العالمین لا شریک له، و نیز بگوید: یرحمک الله و عطسه زننده در پاسخ بگوید: یهدیکم الله و یصلح و لکم، و چون او را بخواند اجابت کند و چون بمیرد جنازه اش تشییع کند» «۱۹۳» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه کسی عطسه زد جواب عطسه اش را بدهید، اگر چه از آن سوی جزیره ای باشد و در روایت دیگری آمده است: اگر چه از آن سوی دریا باشد.» «۱۹۴»»

از ابن رثاب و معمر بن ابی زیاد و اسحاق بن یزید نقل شده که گویند: ما در خدمت امام صادق (ع) نشستیم بودیم، مردی عطسه زد، هیچ یک از حاضرین جواب او را ندادند تا این که خود حضرت شروع کرد و فرمود: سبحان الله! چرا جواب عطسه او را ندادیدی

همانا از حقوق مسلمان این است که هر گاه بیمار شد عیادتش کنند و هر گاه دعوتی کرد بپذیرند و چون مرد بر جنازه‌اش حاضر شوند و هر گاه عطسه زد جواب عطسه‌اش را بدهند.» «۱۹۵»

از امام رضا (ع) است که فرمود: «خمیازه از شیطان و عطسه از خدای عزّ و جلّ است.» «۱۹۶»

از صالح بن ابی حمّاد نقل شده که می‌گوید: از امام موسی بن جعفر (ع) راجع به عطسه

-192 ذیل این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم مورد اتفاق است و ابو داوود در ج ۲، ص ۶۰۱ نقل کرده و در کافی، ج ۲، ص ۶۵۴ با مقداری جایابی از امام کاظم (ع) نقل شده و ترمذی نیز نقل کرده و آن را حسن شمرده است.

193 تا ۱۹۵ - کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

-194 همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

484

پرسیدم و این که چرا به دنبال آن باید حمد خدا را گفتمی فرمود: همانا برای خداوند بر بنده‌اش نعمتهایی است از سلامتی بدن و اعضای بدنش و براستی که بنده خدا از یاد این نعمتها غافل می‌شود و چون یاد خدا را فراموش کند، خداوند به باد فرمان دهد که از تنش بگذرد و از بینی او بیرون رود تا خدا را به خاطر آن حمد گوید. بنابراین حمد او در آن هنگام شکر نعمتی است که آن را فراموش کرده است.» «۱۹۷»

از جابر نقل شده که می‌گوید: ابو جعفر (ع) فرمود: «چیز خوبی است عطسه! برای بدن سودمند است و خدای عزّ و جلّ را به یاد انسان می‌آورد! عرض کردم: نزد ما کسانی هستند که می‌گویند: رسول خدا (ص) را از عطسه بهره‌ای نیست! فرمود: اگر دروغ گویند شفاعت محمد (ص) به ایشان نرسد.» «۱۹۸»

از ابن ابی عمیر به نقل از یکی از اصحابش گفته‌اند: «مردی در محضر امام باقر (ع) عطسه زد و گفت: الحمد لله امام (ع) نفرمود: یرحمک الله، و به او گفت: تو از حق ما کاستی، سپس فرمود: هر گاه کسی از شما عطسه زد، باید بگوید: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته، می‌گوید: آنگاه آن مرد این ذکر را گفت، پس از آن امام باقر (ع) فرمود: یرحمک الله.» «۱۹۹»

از فضیل بن یسار نقل شده که می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: «در سه مورد صلوات بر محمد و آل محمد (ص) پسندیده نیست: یکی وقت عطسه و دیگری هنگام سر بریدن حیوانات و سوم در وقت جماع. حضرت باقر (ع) فرمود: چه شده آنها را، وای بر ایشان، آنها منافق شده‌اند، خدا لعنتشان کند.»» ۲۰۰»

از مسمع بن عبد الملک روایت شده می‌گوید: «حضرت صادق (ع) عطسه زد، سپس فرمود: الحمد لله رب العالمین آنگاه انگشتش را بر بینی نهاد و فرمود: رغم أنفي لله رغما آخرا.»» ۲۰۱»

از آن حضرت نقل شده است: «هر کس صدای عطسه‌ای را بشنود و خدای عز و جل

197 تا ۲۰۱ - کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

485

را حمد و سپاس گوید و بر پیامبر (ص) و خاندانش صلوات بفرستد، درد چشم و درد دندان نبیند، سپس فرمود: اگر آن را شنیدی حمد و صلوات بگو اگر چه بین تو و صدای عطسه دریایی فاصله باشد.»» ۲۰۲»

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «هر که عطسه کند و بعد از آن بگوید:

الحمد لله رب العالمین علی کل حال، درد گوش و درد دندان نبیند.»» ۲۰۳»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «هر که عطسه بزند و بعد دستش را روی تیغه بینی نهد و بگوید: الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله و صلی الله علی محمد النبی و آله و سلم از سوراخ چپ بینی او پرنده‌ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و برود تا زیر عرش و تا روز قیامت برای او استغفار کند.»» ۲۰۴» و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: هر گاه مسلمانی عطسه زند و به واسطه دردی که دارد خاموش بماند، فرشتگان (به عوض او) گویند:

الحمد لله رب العالمین و اگر بگوید: الحمد لله رب العالمین فرشتگان می‌گویند: یغفر الله لک، امام (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: عطسه برای بیمار، نشانه بهبودی و راحتی بدن اوست.»» ۲۰۵»

از حذیفه بن منصور نقل شده که [امام صادق (ع)] فرمود: «عطسه برای تمام بدن سودمند است، اگر بیش از سه بار نباشد و چون از سه مرتبه بگذرد نشانه بیماری و درد است.» «۲۰۶»

از امام باقر (ع) است که فرمود: «هر گاه مردی عطسه زد تا سه بار در جواب او «یرحمک الله» بگو، سپس او را به حال خود بگذارد.» «۲۰۷»

از امام صادق (ع) درباره قول خدای تعالی **إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ** «۲۰۸» پرسیدند فرمود: منظور عطسه ناهنجار است.» «۲۰۹»

202 تا ۲۰۷ - کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

208- لقمان / ۱۹: برآستی ناخوش‌ترین صداها بانگ خران است.

209- کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

486

از آن حضرت نقل است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: نشانه راستگویی عطسه است.» «۲۱۰»

در روایت دیگری آمده است: «هر گاه مردی سخنی بگوید، و کسی عطسه زند، آن عطسه گواه درست‌ی سخن اوست.» «۲۱۱»

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که هر گاه گرفتار آدم بدی شد شایسته است که با او نیکو معاشرت کند و از او دوری نماید. یکی از بزرگان می‌گوید: با مؤمن صمیمانه رفتار کن و با بدکار با حسن خلق معاشرت نما، زیرا فاجر به حسن خلق ظاهری راضی می‌شود. ابو درداء می‌گوید: همانا ما با گشاده‌رویی با گروههایی برخورد می‌کنیم که دل‌هایمان ایشان را لعنت می‌کند این است معنای مدارا و این حالت در مورد کسی است که از شر او بیم داشته باشیم. خدای تعالی می‌فرماید: **ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ**. «۲۱۲»

ابن عباس درباره قول خدای تعالی: **وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ** «۲۱۳» می‌گوید: یعنی دشنام و آزردن را به وسیله سلام و مدارا، دفع می‌کنند و در معنای قول خدای تعالی:

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، «۲۱۴» می گوید: خدا به وسیله رغبت و ترس و حیا و مدارا مردم را از یکدیگر دفع می کند. عایشه می گوید: مردی اجازه ورود خواست تا به خدمت رسول خدا (ص) برسد پیامبر (ص) فرمود: اجازه دهید که او مرد بد قبيله است! اما وقتی که وارد شد پیامبر (ص) با او بنرمی سخن گفت، به طوری که من گمان کردم در نزد آن حضرت مقامي دارد، وقتی از خانه بیرون رفت به پیامبر عرض کردم:

وقتی که وارد شد آنچه درباره او گفتنی بود گفتم، سپس با او بنرمی سخن گفتمی فرمود:

عایشه! بدترین مردم نزد خدای تعالی در روز قیامت کسی است که مردم از ترس بد

210 و 211 - کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

212- مؤمنون / ۹۶: بدی را از هر راهی که بهتر است دفع کن (پاسخ بدیرا به نیکی ده).

213- قصص / ۵۴: آنها به وسیله نیکی بدیها را دفع می کنند.

214- بقره / ۲۵۰: و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند...

487

زبانی اش به او احترام بگذارند. «۲۱۵»

در خبر است: «آنچه را که شخص بدان وسیله آبرویش را حفظ کند، برایش صدقه است» «۲۱۶» و در خبر است: با مردم وسیله اعمالشان معاشرت کنید ولی با دل‌هایتان از آنان دوری کنید.

محمد بن حنفیه - رضي الله عنه - می گوید: دانا نیست کسی که با شخصی که ناگزیر از معاشرت است به نیکی معاشرت نکند تا آن که خداوند برایش گشایشی فراهم کند.

می گویم: از طریق خاصه روایتی است در کافی از امام صادق (ع) درباره قول خدای تعالی: أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا، آمده است که فرمود: «صبری که بر اساس تقیه نمودند، و درباره وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ، فرمود: «حسنه یعنی تقیه و سیئه یعنی تقیه نکردن و فاش ساختن.» «۲۱۷»

از آن حضرت است که فرمود: «نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه نکند دین ندارد، و تقیه در هر چیزی رواست جز در نبیذ و مسح روی کفش.» «۲۱۸»

از ابو بصیر نقل شده که می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: «تقیه از دین خداست.

عرض کردم: از دین خداستی فرمود: آری به خدا سوگند از دین خداست همانا یوسف (ع) فرمود: **أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ،** «۲۱۹» به خدا که آنها چیزی ندرزیده بودند، و حضرت ابراهیم (ع) گفت: **إِنِّي سَقِيمٌ** «۲۲۰» به خدا سوگند که ابراهیم (ع) بیمار نبود.»

از آن حضرت نقل شده است که درباره قول خدای تعالی: **لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ**

-215 این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۲۱ و بخاری در ج ۸، ص ۱۵ و ۳۸ آورده‌اند.

-216 این حدیث را طیالسی در مسند خود، ص ۲۳۷، از قول جابر بن عبدالله نقل کرده است.

217 و ۲۱۸ - کافی، ج ۲، ص ۲۱۷: توضیح این که در معاشرت جز در موارد کمی - به طوری که مرحوم فیض در وافی گفته است - نیازی

به تقیه نیست و یا آن که نفی تقیه در این جا به اعتبار رعایت زمان و مکان این سخن امام است و نظر به موقع سخن و علم امام (ع) بر عدم اضطرار در این دو مورد این سخن را فرموده است.

-19 یوسف / ۷۰: ای کاروان همانا شما سارقید.

-220 صفات / ۸۹: همانا من بیمارم، کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

488

، فرمود: «خوبی تقیه، و بدی فاش کردن است» و درباره قول خدای عز و جل:

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ، فرمود: «آنچه نیکوتر است همان تقیه می‌باشد»، **فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ** «۲۲۱» از آن حضرت نقل است که فرمود: «کسی در تقیه به درجه تقیه اصحاب کهف نرسید، آنها در اعیاد (بت پرستان) حاضر می‌شدند و زَنَار می‌بستند، از این رو خداوند پاداششان را دوبار مرحمت کرد.» «۲۲۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «میثم - رحمه الله - را چه چیز مانع از تقیّه شدی به خدا سوگند که او می دانست این آیه درباره عمّار و یارانش نازل شده است: اِلَّا مِنْ اُكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ.» ۲۲۳»

در روایت صحیح از معمر بن خلاد نقل شده که می گوید: «از امام ابو الحسن (ع) درباره برخاستن برای والیان، پرسیدم، فرمود: امام باقر (ع) فرموده است: تقیّه آیین من و آیین پدران من است و هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد.» ۲۲۴»

امام باقر (ع) فرمود: «تقیّه به هنگام هر درماندگی است و تقیّه کننده، خود بهتر می داند چه موقع ناچار و درمانده می شود.» ۲۲۵»

و از آن حضرت نقل شده است: «در هر موردی که انسان ناگزیر از تقیّه می شود، خداوند آن را برایش روا دانسته است.» ۲۲۶» و از آن حضرت نقل شده است: «تقیّه تنها برای جلوگیری از خونریزی مقرر شده است پس هر گاه به کار خونریزی کشید تقیّه در کار نیست.» ۲۲۷»

221 و ۲۲۲ - کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

223- نحل / ۱۰۶: به جز آنهایی که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام به ایمان است؛ کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

224- کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، شماره ۱۲.

225- همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۳.

226 و ۲۲۷ - کافی، ج ۲، ص ۲۲۰.

489

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر گاه حکومت کودکانه (از روی هوا و هوس) باشد با طرفداران آن به ظاهر معاشرت کنید ولی در باطن با آنان مخالف باشید.» ۲۲۸»

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «در تورات نوشته شده است: از جمله مناجات خدای تعالی با موسی بن عمران (ع) این بود که ای موسی! راز نهفته مرا در باطن خویش پوشیده دار و در ظاهر با

دشمن خود و دشمن من از مخلوقم از جانب من اظهار سازش و مدارا کن و با اظهار راز نهانم باعث دشنام دادن به من مشو، تا در دشنام دادن به من با دشمن خود و دشمن من شریک نباشی.» «۲۲۹»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: سه خصلت است که هر که نداشته باشد، هیچ کارش کامل نیست: پرهیزگاری که او را از معصیت خدا باز دارد و خلقی که با مردم سازگار باشد و بردباری که نادانی شخص نادان را بدان وسیله نادیده گیرد.» «۲۳۰»

از آن حضرت نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: پروردگارم مرا به مدارا و سازگاری با مردم امر کرده، همان طوری که به انجام واجبات دستور داده است.» «۲۳۱»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرماید: سازگاری با مردم نصف ایمان است و نرمش با آنان نیمی از زندگی است. سپس امام (ع) فرمود: با خوبان از صمیم دل و با بدان به صورت ظاهر معاشر باشید و به زیان رساندن بر بدان تمایل نکنید که بر شما ستم می‌کنند زیرا زمانی برای شما پیش آید که از دینداران نجات نیابد

-228 کافی، ج ۲، ص ۲۲۰: علامه مجلسی در مرآةالعقول می‌گوید: منظور آن است که فرمانروا کودک باشد و یا در کم عقلی و نادانی چون کودک باشد و بنای حکومت بر اساس هوا و هوس همانند بازی کودکان باشد. و نسبت به جمع دو نحوه است یا نسبت به جنس است که به فرد مربوط می‌شود و یا مقصود جمع است که معنای فردی ندارد و در این جا چون به حکومت کودکان تشبیه شده معنای جمعی مراد است.

229 و ۲۳۰ - همان مأخذ، ص ۱۱۶، باب المداراة.

-231 همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

490

جز آن که مردم او را ابله دانند و او نیز تحمل کند که بگویند ابله و نادان است.» «۲۳۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «گروهی از قریش با مردم خوب مدارا نکردند در نتیجه از میان آن قوم رانده شدند در صورتی که به خدا قسم آنان در نسب خود نقصانی نداشتند، و همانا گروهی از قریش با مردم خوشرفتاری کردند و به خاندان عالی پیوستند. سپس فرمود: هر کس که دستش را از اذیت مردم باز دارد، در حالی که او از اذیت مردم یک دست باز می‌دارد، مردم از آزار وی دستها باز دارند.» «۲۳۳»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «شما را به اقامه نماز در مساجد و نیکی به همسایگان و ادای شهادت و حضور در تشییع جنازه سفارش می‌کنم، زیرا شما ناگزیر از همزیستی با مردم هستید و برآستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی‌نیاز باشد و ناچار باید مردم با یکدیگر بسازند.» ۲۳۴»

در روایت صحیح از معاویه بن وهب نقل شده که می‌گوید: «به حضرت صادق (ع) عرض کردم: چگونه باید با اقوام و کسانی که با ما معاشرت دارند، رفتار کنیم امام (ع) در پاسخ فرمود: امانت ایشان را باز گردانید و به سود و زیانشان گواهی دهید و بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه امواتشان حضور یابید.» ۲۳۵»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «نفس کشیدن کسی که به خاطر ما غمگین و برای ظلم به ما اندوهناک است تسبیح و همتش برای امر ما عبادت و پنهان داشتن راز ما، جهاد در راه خداست.» ۲۳۶»

از ابو الحسن (ع) نقل شده است که فرمود: «اگر بخواهی اقدام به انجام کار خیری کنی سعی کن بدون آن که کسی مطلع شود، این کار را انجام دهی. راوی گوید: کسی در خدمت آن حضرت بود و از فاش ساختن راز، سخن به میان آمد، حضرت فرمود: زبانت را نگه دار تا عزیز شوی و افسار گردنت را به دست مردم نده (رازت را به کسی نگو) که

232 و ۲۳۳ - کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، باب المداراة.

234 و ۲۳۵ - همان مأخذ، ص ۶۳۵، باب ما یجب من المعاشرة.

236- همان مأخذ، ص ۲۲۶.

491

ذلیل می‌شوی.» ۲۳۷»

غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مسلمان آن است که از معاشرت با ثروتمندان دوری کند و با مستمندان معاشرت و به یتیمان نیکی کند. پیامبر (ص) می‌گفت: «خدا یا مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و در زمره مسکینان محشورم کن.» ۲۳۸»

سليمان (ع) در زمان سلطنت خویش وقتي که وارد مسجد مي شد و مستمندی را مي دید کنار او مي نشست و مي گفت: مسکيني هم نشين مسکيني شده است! و بگویند:

هیچ سخني نبود که به عیسی (ع) گفته شود و در نزد وي محبوبتر از این باشد که بگویند:

اي مسکين! کعب الاحبار گوید: در هر جا از قرآن يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا، گفته نشده مگر آن که در تورات يا اَيُّهَا الْمَساكينَ، آمده است.

عباده بن صامت گوید: آتش دوزخ هفت دروازه دارد: سه دروازه از آن ثروتمندان و سه دروازه مال زنان و یک دروازه از آن مستمندان و مساکين است.

فضیل گوید: شنیده ام که پیامبري از پیامبران عرض کرد: پروردگارا! چگونه بدانم که آیا تو از من خشنودی یا خطاب رسید: بین مستمندان از تو خشنود هستند یا نه.

پیامبر (ص) فرمود: «دوري کنید از همنشینی با مردگان عرض شد: مردگان کیستندی

فرمود: ثروتمندان.» «۲۳۹»

موسی (ع) فرمود: «خدايا تو را در کجا بجویمی خطاب رسید: من در نزد دل شکستگانم.»

پیامبر (ص) فرمود: «نباید به ناز و نعمت شخص بدکاری رشک ببری زیرا تو نمی دانی که سرانجام او پس از مرگ کجاست. همانا جوینده اي کوشا و جدی در پی

-237 کافی، ج ۲، ص ۲۲۶.

-238 این حدیث را ترمذی در ج ۹، ص ۲۱۳، و ابن ماجه به شماره ۴۱۲۶ کتاب خود نقل کرده اند.

-239 این حدیث را ترمذی نقل کرده و ضعیف شمرده است ولی حاکم نقل کرده و چنین تصریح کرده است: «دوری کنید از هم نشینی

توانگران.»

اما درباره یتیم، پیامبر (ص) فرموده است: «هر که یتیمی را که از پدر و مادر یتیم مانده تحت سرپرستی بگیرد تا او بی نیاز شود، البته که بهشت بر او واجب گردد» (۲۴۱) و پیامبر (ص) فرمود: «من و کسی که یتیمی را سرپرستی کند - در حالی که اشاره به دو انگشتش می فرمود - در بهشت همانند این دو انگشت در کنار هم خواهیم بود.» (۲۴۲)»

پیامبر (ص) فرمود: «هر که از باب دلسوزی دستش را روی سر یتیمی بگذارد به عدد هر مویی که از زیر دستش می گذرد خداوند برای او حسنه ای می نویسد» (۲۴۳) و آن حضرت فرمود: «بهترین خانه مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او احسان کنند و بدترین خانه مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او بدی کنند.» (۲۴۴)»

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) حدیثی در ذیل آیه وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ... وَ الْيَتَامَى. (۲۴۵) در تفسیر امام عسکری (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «و اما قول خدای تعالی وَ الْيَتَامَى رسول خدا (ص) در آن باره فرموده: خدای تعالی بندگان را به نیکی به یتیمان به خاطر گسستن ایشان از پدران شان تشویق فرموده است پس هر که از ایشان نگهداری کند خداوند او را ننگه دارد و هر کس آنان را گرامی دارد خداوند او را گرامی دارد و هر که از باب رفق و مدارا دست بر سر

-240 این حدیث را طبرانی در الاوسط و بیهقی دل الشَّعب - به طوری که الجامع الصغیر و المغنی آمده - از ابوهریره نقل کرده اند.

-241 این حدیث را احمد در مسند خود ج ۴، ص ۳۴۴ و طبرانی در الکبیر و ابویعلی نیز - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۱

آمده - نقل کرده اند.

-242 و ۲۴۳ - این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۱۰، از قول سهل بن سعد و ابن ماجه به شماره ۳۶۸۰ از حدیث ابن عباس نقل کرده اند.

-244 این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۲۵۰ و طبرانی به سند ضعیف از حدیث ابو امامه باهلی نقل کرده اند.

-245 بقره / ۸۳: (به یاد آوردید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستش نکنید ... و به یتیمان نیکی

کنید.

یتیمی بکشد خداوند به خاطر هر مویی که از زیر دست او رد شود در بهشت کاخی به او مرحمت کند گسترده تر از دنیا و آنچه در دنیاست و در آن بهشت هر چه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد موجود است و آنان در آن جا جاودانه اند.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هر بنده‌ای که از روی دلسوزی دست بر سر یتیمی بکشد خداوند به ازای هر مویی در روز قیامت نوری به او مرحمت فرماید.» ۲۴۶»

روایت شده است که: «خدای عزّ و جلّ به شمار هر مویی که از زیر دستش بگذرد، حسنه‌ای را برای او می‌نویسد.» ۲۴۷»

رسول خدا (ص) فرمود: «هر که سنگدلی خودش را بد می‌داند، باید به یتیمی نزدیک شود و به او مهربانی کند و دست نوازش بر سر او بکشد به اذن خدا دلش نرم می‌شود، زیرا یتیم حقی دارد.» ۲۴۸»

روایت شده است که آن حضرت فرمود: «آدم سنگدل یتیم را بر سر سفره‌اش بنشانند و دست بر سرش بکشد، دلش نرم می‌شود.» ۲۴۹»

امام صادق (ع) فرمود: «وقتی که یتیمی بگرید عرش خدا می‌لرزد، و خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: کیست این که بنده مرا که پدر و مادرش را در خردسالی از او گرفتم، به گریه درآورد به عزّت و جلال و مقام والا یم سوگند که هیچ بنده مؤمنی او را ساکت نخواهد کرد، مگر آن که بهشت برای او واجب شود.» ۲۵۰»

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که برای هر مسلمانی خیرخواه باشد و بکوشد تا قلب او را شاد کند. پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن آنچه برای خود دوست دارد برای مؤمن دیگر نیز همان را دوست دارد.» ۲۵۱»

پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن نیست فردی از شما، مگر آن که برای برادرش بیسندد

آنچه برای خود می‌پسندد» و آن حضرت فرمود: «البته هر یک از شما آئینه برادرش می‌باشد، پس هر گاه چیزی در او دید باید آن را از وی دور کند» (۲۵۲) و آن حضرت فرمود: «هر که حاجتی را برای برادرش برآورد گویا تمام عمرش را در خدمت خدا بوده است.» (۲۵۳)

و نیز فرمود: «هر که چشم مؤمنی را روشن سازد (دلشادش کند) خداوند در روز قیامت چشم او را روشن سازد» (۲۵۴) و آن حضرت فرمود: «هر که ساعتی از شب یا روز را دنبال حاجت برادرش باشد چه بتواند و چه نتواند برآورد، از اعتکاف دو ماه بالاتر است» (۲۵۵) و آن حضرت فرمود: «هر که غم غمزده‌ای را برطرف سازد و یا به مظلومی کمک کند، خداوند هفتاد و سه گناه او را بیامرزد.» (۲۵۶)

پیامبر (ص) فرمود: «برادرت را خواه ظالم باشد، خواه مظلوم، یاری کن، عرض شد:

ظالم را چگونه یاری کنی فرمود: او را از ظلم باز دارد» (۲۵۷) و آن حضرت فرمود: «براستی که از محبوبترین کارها نزد خداوند خوشحال کردن مؤمن است همچنین برطرف ساختن اندوه و یا ادای وام او و یا رفع گرسنگی اوست» (۲۵۸)

-252 این حدیث را ابوداؤد و ترمذی در، ج ۸، ص ۱۱۶ نقل کرده‌اند و قبلاً گذشت.

-253 این حدیث را ابونعیم در الحلیه - چنانکه در الجامع الصغیر آمده - از قول انس به سند ضعیف نقل کرده است.

-254 این حدیث را ابن مبارک در کتاب الزهد - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - از مردی به سند ضعیفی نقل کرده است.

-255 این حدیث را حاکم نقل کرده و با عبارت دیگر از حدیث ابن عباس تصحیح کرده و طبرانی در الاوسط چنین آورده است: «هر که

در پی حاجت برادرش باشد از اعتکاف ده سال بهتر است.» به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱ مراجعه کنید.

-256 این حدیث را ابویعلی و بزار - چنان که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۹۱ آمده - با عبارت «غمزده را یاری کند» و «هفتاد» و سه

حسنة» آمده است.

-257 این حدیث در صحی بخاری و صحیح مسلم از قول انس مورد اتفاق است و قبلاً گذشت.

-258 این حدیث را طبرانی در الاوسط از ابن عباس و در الصغیر از حدیث ابن عمر - به طوری که در >

و آن حضرت فرمود: «کسی که از مؤمنی در برابر ظالمی که او را می‌آزرد، حمایت کند خداوند روز قیامت فرشته‌ای را بر او بگمارد تا گوشت او را از آتش جهنم محفوظ دارد» (۲۵۹) و آن حضرت فرمود: «دو خصلت است که بالاتر از آنها شرّی نیست: شرک به خدای تعالی و ضرر رساندن به بندگان خدا و دو خصلت نیک است که بالاتر از آنها خیري نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به بندگان خدا» (۲۶۰) و آن حضرت فرمود: «هر کس به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از مسلمانان نیست.» (۲۶۱)»

معروف کرخی می‌گوید: هر کس بگوید: اللهم ارحم امّة أحمد اللهم اصلح امّة احمد، اللهم فرّج عن امّة احمد (۲۶۲) و این جملات را هر روز سه مرتبه بگوید، خداوند او را از ابدال قرار دهد.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: «بر مؤمن واجب است که ناصح و خیرخواه مؤمن باشد.» (۲۶۳)»

در روایت صحیح از آن حضرت است که فرمود: «بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب خیرخواه مؤمن باشد.» (۲۶۴)»

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است هر مردی از شما باید خیرخواه برادرش باشد همان طوری که برای خودش خیرخواه است» (۲۶۵)»

مجمع‌الزوائد، ج ۸، ص ۱۹۳ و المغنی آمده - به سند ضعیفی نقل کرده است.

-259 این حدیث را ابوداود در، ج ۲، ص ۵۶۸ از قول سهل بن معاذ بن اسد نظیر آن را نقل کرده است.

-260 این حدیث را صاحب الفردوس از علی (ع) نقل کرده است - به طوری که در المغنی آمده - پسرش در مسند سند آن را نیاورده.

-261 این حدیث را حاکم از قول حذیفه و طبرانی در الاوسط از ابوذر نقل کرده و هر دو ضعیف است.

-262 یعنی: خدایا به امت احمد (ص) ترحم فرما، خدایا امت احمد (ص) را اصلاح کن و خدایا گرفتاری را از امت احمد برطرف کن.

و از آن حضرت درباره قول خدای تعالی قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا نقل شده که فرمود: «بهترین سخنی را که دوست دارید مردم درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید.»»^{۲۶۶}

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است بزرگترین مردم از لحاظ مقام و مرتبه در نزد خدا در روز قیامت آن کسی است که برای خیرخواهی مردم بیشتر تلاش کند»^{۲۶۷} و از آن حضرت نقل شده است: «شما را به خیرخواهی مخلوق برای رضای خدا توصیه می‌کنم که خدا را با عملی بهتر از آن ملاقات نمی‌کنی»^{۲۶۸} و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: «هر که در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش بکوشد اما خیرخواه او نباشد به خدا و رسولش خیانت کرده است»^{۲۶۹} و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر که برادرش با او مشورت کند و او با تدبیر خالصانه پاسخ ندهد، خداوند عقل و تدبیر را از او بگیرد.»»^{۲۷۰}

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم و راهنمای اوست، نسبت به او خیانت نمی‌کند و ستم روا نمی‌دارد و خلف وعده نمی‌کند.»»^{۲۷۱}

از آن حضرت نقل شده است: «هر مردی از شیعیان ما که مردی از برادرانش به او مراجعه کند و برای رفع نیازش کمک بخواهد و او در حالی که قدرت دارد، کمک نکند، خداوند او را به رفع حوائج دشمنان ما بیازماید و در روز قیامت بر آن اساس او را عذاب کند»^{۲۷۲}

-266 کافی، ج ۲، ص ۱۶۴، شماره ۹. آیه در سوره بقره / ۸۳: به مردم سخن نیکو گوید.

267 و ۲۶۸ - همان مأخذ، ص ۲۰۸.

269 و ۲۷۰ - همان مأخذ، ص ۳۶۳.

-271 همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۷.

-272 همان مأخذ، همان صفحه.

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: هر که صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد، مسلمان نیست.» «۲۷۳»»

با همین اسناد می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه مسلمانان خیرخواه‌تر و پاکدل‌تر باشد.» «۲۷۴»»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از رسول خدا (ص) پرسیدند: محبوبترین مردم نزد خدا کیستی فرمود: کسی که به مردم بیشتر سود برساند» «۲۷۵» و از آن حضرت درباره قول خدای تعالی وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيُّنَ مَا كُنْتُ نَقْلُ شده که فرمود: منظور از مبارک این است که هر کجا باشم خداوند مرا سودمند قرار داده است» «۲۷۶» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می‌فرماید: مردم عائله خدا هستند و محبوبترین آنان نزد خدا کسی است که به عائله خدا سود رساند و اهل خانه‌ای را شاد کند.» «۲۷۷»»

از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر کس مؤمنی را شاد کند، براستی که مرا شاد کرده است و هر کس مرا شاد کند براستی که خدا را شاد کرده است» «۲۷۸» و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «لبخند مرد به روی برادر مؤمنش حسنه است و برطرف کردن خاشاکی از روی او حسنه است و خداوند به چیزی پرستش نشده است که در نزد او از شادمان ساختن مؤمن محبوبتر باشد.» «۲۷۹»»

از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «خداوند به داوود (ع) وحی کرد براستی بنده‌ای از بندگان من، حسنه‌ای به جا می‌آورد و به سبب آن بهشت را بر وی مباح می‌سازم.

داوود (ع) عرض کرد: پروردگارا! آن حسنه چیستی فرمود: بنده مؤمن مرا خوشحال کند،

273 و 274 - کافی، ج ۲، ص ۳۲۸.

275 تا 277 - همان مأخذ، ص ۱۶۳، باب الاهتمام به امور المسلمین و النصیحة لهم و نفعهم.

278 و 279 - همان مأخذ، ص ۱۸۸، باب ادخال السرور علی المؤمنین.

اگر چه به یک دانه خرما باشد. داوود (ع) عرض کرد: پروردگارا! سزاوار است آن که تو را بشناسد، امید خود را از تو قطع نکند.» «۲۸۰»»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مبادا کسی از شما چنین پندارد که چون مؤمنی را شادمان ساخت، تنها او را شاد کرده بلکه به خدا سوگند ما را خوشحال کرده، و به خدا سوگند که رسول خدا را خوشحال کرده است» «۲۸۱» و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس به مؤمنی شادی رساند، خدای متعال از آن شادی، مخلوقی را بیافریند که به هنگام مردن، از او دیدن کند و بگوید: ای دوست خدا مژده باد تو را به کرامت و رضوان الهی، سپس همواره با او باشد تا او داخل قبر شود و در قبر نیز همان سخن را بگوید و چون از قبر برانگیخته شود با او دیدار کند و همین سخن را به او بگوید و بعد در هر ترس و بیمی همواره با او باشد و او را مژده دهد و این سخن را بگوید. پس آن مؤمن از وی بپرسد خدا تو را رحمت کند، تو کیستی می گوید: من آن شادی هستم که به فلان مؤمن بخشیدی.» «۲۸۲»»

در زمینه این احادیث، اخبار دیگری قبلاً گذشت که شمار آنها زیاد است.

غزالی گوید: و از جمله حقوق برادران مسلمان آن است که از بیماران ایشان عیادت کند، و در اثبات این حق و برخورداري از امتیاز آن، شناخت خدا و مسلمان بودن کافی است. ادب عیادت کننده آن است، که مدت نشستن نزد بیمار را کوتاه کند و کم بپرسد و اظهار دلسوزی کند و برای بهبودی مریض دعا کند و به جاهایی که باید از نظر او پوشیده بماند ننگرد در وقت اجازه ورود نباید مقابل در منزل بایستد بلکه باید به آرامی در بزند و وقتی که می گویند: کیستی نباید بگوید! من، و نگوید: ای پسر! بلکه حمد و تسبیح بگوید.

رسول خدا (ص) فرمود: «عیادت کامل بیمار آن است که فردی از شما دستش را روی پیشانی و یا روی دست بیمار بگذارد و از حال او بپرسد»، «و کمال درود شما بر

-280 کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، باب ادخال السرور علی المؤمنین.

281 و ۲۸۲- همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۶ و ۱۲.

بیمار مصافحه با اوست» «۲۸۳» و آن حضرت فرمود: «هر گاه مردی از بیماری عیادت کند، در رحمت خدا فرو رفته است و چون در نزد او بنشیند، در رحمت خدا استوار شده است.» «۲۸۴»

و پیامبر (ص) فرمود: «هر که از بیماری عیادت کند، در جایگاههای بهشت نشسته و وقتی که بلند شود هفتاد فرشته بر او موکل شوند که تا شب بر او درود فرستند» «۲۸۵» و آن حضرت فرمود: «هر گاه مسلمانی از برادرش عیادت و دیدار کند، خدای تعالی فرماید: خوشا به حال تو و خوشا به مقدم تو و تو در منزلی از بهشت نشسته‌ای» «۲۸۶» و آن حضرت فرمود: «هر گاه بنده‌ای بیمار شود، خداوند دو فرشته به نزد او فرستد و بگوید: ببینید، این بیمار به عیادت‌کنندگان چه می‌گوید، اگر او در وقتی که عیادت‌کنندگان نزد وی آمدند حمد و ثنای الهی را بگوید، فرشتگان آن را به پیشگاه خداوند ببرند در حالی که او بهتر می‌داند، پس بفرماید: حق این بنده بر من آن است که اگر او را از دنیا بردم وارد بهشت کنم و اگر او را شفا دادم، گوشت و خون بهتری به او بدهم و از گناهان او درگذرم» «۲۸۷» و آن حضرت فرمود: «خداوند درباره هر کسی که اراده خیر کند، او از آن برخوردار شود.» «۲۸۸»

آن حضرت بر علی بن ابی طالب که بیمار بود وارد شد و به او فرمود: بگو «اللهم انی اسألك تعجیل عافیتک، او صبرا علی بلیتک، او خروجاً من الدتیا الی رحمتک،

-283 این حدیث در المکارم، ص ۴۱۶، از کتاب زهد امیرالمؤمنین (ع) و کتاب الجنائز آمده است و قبلاً گذشت.

-284 این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۳۱ از حدیث جابر بن عبدالله نقل کرده است.

-285 این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۴، ص ۳۸۱ از قول علی بن ابیطالب (ع) به نقل از پیامبر (ص) با اختلاف در عبارت نقل کرده

است.

-286 این حدیث را ترمذی در ج ۸، ص ۱۷۰ و ابن ماجه به شماره ۱۴۴۳ نقل کرده‌اند.

-287 این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۲۹، از حدیث عطابن یسار نقل کرده است.

-288 این حدیث را بخاری و احمد از حدیث ابوهریره - به طوری که در جامع الصغیر آمده - به سند صحیح نقل کرده است.

فانک ستعطي احداهن: «۲۸۹»»

و نیز مستحب است که بیمار بگوید: اعوذ بعزّة الله و قدرته من شرّ ما اجد. «۲۹۰»»

علي (ع) گوید: «هر گاه کسی از شما درد شکم شد، باید از زنش مقداری از مهریه‌اش را در خواست کند و با آن عسل بخرد و با آب باران مخلوط کند و بخورد، در نتیجه، این عسل شفابخش، گوارا و با میمنت خواهد بود.» «۲۹۱»»

روایت شده است که فرمود: «عیادت بیمار به مقدار فاصله زمانی دوبار دوشیدن شتر است.» «۲۹۲»»
طاووس گوید: بهترین عیادت سبکترین آنهاست. ابن عباس گوید: عیادت بیمار، یک مرتبه سنت و بیش از آن نافله است. یکی از بزرگان گوید: عیادت بیمار پس از سه روز لازم است.

پیامبر (ص) فرمود: «روز در میان از مریض عیادت کنید و دو روز بعد یعنی چهارمین روز هم عیادت کنید.» «۲۹۳»»

از جمله آداب بیمار، تحمل و صبر نیکو و کمتر اظهار درد کردن و پناه بردن به دعا و پس از دوا توکل بر آفریننده دواست.

می‌گوییم: از طریق خاصّه (شیعه) روایتی از امام باقر (ع) در کافی آمده است که فرمود: «از جمله مناجات موسی بن عمران (ع) با پروردگار عزّ و جلّ این بود که عرض

-289 این حدیث را ابن ابی‌الدنیا در کتاب المرض از حدیث انس نقل کرده، می‌گوید: پیامبر (ص) بر مردی وارد شد در حالی که او از درد شکوه می‌کرد (نامی از علی (ع) نبرده است) معنی دعا: خدایا از تو بهبود سریع، یا تحمل و صبر بر بلا و یا خروج از دنیا به رحمتت را درخواست دارم، همانا تو یکی از آنها را مرحمت خواهی کرد.

-290 یعنی: از شرّ بیماری که بدان مبتلایم به عزّت و قدرت خدا پناه می‌برم.

-291 مکارم‌الاخلاق، طبرسی، ص ۴۱۷.

-292 کافی، ج ۳، ص ۱۱۸، از امام صادق (ع). و ابن ابی‌الدنیا در کتاب المرض این حدیث را از قول انس نقل کرده است.

-293 این حدیث را - به طوری که در کتاب المغنی آمده است - ابن ابی‌الدنیا در کتاب المرض به سند ضعیف نقل کرده است.

کرد: پروردگارا عیادت بیمار چقدر اجر داری فرمود: فرشته‌ای را موکل عیادت کننده می‌سازم که تا قیامت او را در قبرش عیادت کند» (۲۹۴) از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر که از بیماری عیادت کند، منادی از آسمان او را به نامش صدا می‌زند: ای فلانی! خوشا به حال تو و خوشا به مقدم تو، تو در جایگاهی از بهشت قرار داری.» (۲۹۵)»

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «هر که از بیماری مسلمان عیادت کند، خداوند هفتاد هزار فرشته را بر او موکل سازد در حالی که خانه و منزل او را پر کنند، در آن جا تسبیح، تقدیس، تهلیل و تکبیر گویند تا روز قیامت و نیمی از ثواب نمازشان مال عیادت کننده بیمار است» (۲۹۶) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر مؤمنی که از مؤمنی در وقت بامدادان عیادت کند، هفتاد هزار فرشته او را بدرقه کنند و چون بنشینند، رحمت خدا او را فرا گیرد و تا شامگاه برای او استغفار کنند و اگر شامگاه از او عیادت کند تا به صبح چنین باشد» (۲۹۷) و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سزاوار است هر بیماری از شما برادرانش را از بیماری خودش آگاه سازد تا از او عیادت کنند و او از کار ایشان و آنان از عیادت وی اجر ببرند. عرض شد: درست است آنها به خاطر رفتن نزد مریض اجر می‌برند اما مریض چگونه از کار ایشان اجر می‌برد و بدین وسیله برای او ده حسنه نوشته می‌شود و ده درجه بالا برده می‌شود و ده گناه از او محو می‌شود.» (۲۹۸)»

از ابو الحسن (ع) نقل شده است که فرمود: «هر گاه کسی از شما بیمار شد باید به مردم اطلاع دهد تا نزد وی بیایند، زیرا هر فردی یک دعای مستجاب دارد.» (۲۹۹)»

294 تا ۲۹۷ - کافی، ج ۳، ص ۱۱۹، باب ثواب عیادة المریض.

298 و ۲۹۹ - همان مأخذ، ص ۱۱۷، باب المریض یؤذن به للناس.

در کتاب المکارم از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هر گاه روز قیامت شود، بنده به خدا توسل جوید و خداوند از او به آسانی حساب بکشد و بگوید: ای مؤمن چه چیز تو را مانع شد از این که مرا وقتی بیمار بودم، عیادت کنی؟ آن مؤمن گوید: خدایا تو پروردگار منی و من بنده توأم، تو آن

زنده پایداری هستی که درد و رنج تو را نرسد پس خدای عزّ و جلّ فرماید: هر کس مؤمنی را به خاطر من عیادت کند، بتحقیق مرا عیادت کرده است. سپس به این بنده خطاب می‌رسد آیا فلانی فرزند فلانی را می‌شناسی عرض می‌کند: آری پروردگار من! پس می‌فرماید: چه چیز مانع تو شد که وقتی بیمار بود از او عیادت کنی بدان که تو اگر از او عیادت کرده بودی، از من عیادت کرده بودی و سپس مرا در نزد او دیده بودی وانگهی اگر حاجتی را از من درخواست می‌کردی برآورده می‌ساختم و آن را ردّ نمی‌کردم.» «۳۰۰»

از پیامبر (ص) نقل شده است، وقتی که از سلمان عیادت کرد، و خواست بلند شود، فرمود: «سلمان! خداوند ناراحتی تو را برطرف کند و گناه تو را ببخشد و دین و سلامتی تو را تا پایان عمرت حفظ کند.» «۳۰۱»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «هر گاه کسی از شما برای عیادت برادر مؤمنش وارد شد، باید برای او دعا کند زیرا دعای او همانند دعای فرشتگان است.» «۳۰۲»

و آن حضرت فرمود: «هر که برای خدا از بیماری عیادت کند، آن بیمار چیزی را برای عیادت کننده از خدا نخواهد خواست، مگر آن که خداوند مستجاب گرداند.» «۳۰۳»

در کافی از یکی از موالیان امام صادق (ع) نقل شده که می‌گوید: «یکی از دوستان امام (ع) مریض شد ما جمعی از موالیان امام، به عیادت او می‌رفتیم. پس در بین راه با امام (ع) روبرو شدیم فرمود: کجا می‌خواهید بروید گفتیم: می‌خواهیم به عیادت فلانی برویم فرمود: بایستید، ایستادیم فرمود: همراه کسی از شما سیب، یا گلابی یا ترنج، یا

-300 کافی، ج ۳، ص ۴۱۷، این حدیث را بغوی در المصابیح، ج ۱، ص ۱۰۳ نقل کرده است.

301 و ۳۰۲ - مکارم‌الاخلاق، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

-303 کافی، ج ۳، ص ۱۱۸.

503

کمی عطر و یا قطعه‌ای از چوب عود موجود استی عرض کردیم: چیزی از اینها همراه ما نیست، فرمود: آیا نمی‌دانید که بیمار بدانچه برای او می‌برند آسوده می‌شود؟ «۳۰۴» از آن حضرت نقل شده

است که فرمود: «عیادت کامل برای بیمار آن است که دستت را روی بازوی وی بگذاری و زود از نزد او برخیزی، زیرا عیادت نادانان برای مریض سخت تر از درد اوست»^{۳۰۵} و از آن حضرت نقل شده است: «عیادت مریض بقدر فاصله دو بار دوشیدن و یا یک نوبت دوشیدن شتر است.»^{۳۰۶}

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «همانا از همه عیادت کنندگان آن کسی در نزد خدا اجر بیشتری دارد که در وقت عیادت برادر مؤمنش کم بنشیند مگر این که بیمار دوست داشته باشد و بخواهد و درخواست نشستن بیشتر کند.»^{۳۰۷}

آن حضرت فرمود: «از کمال عیادت بیمار آن است که عیادت کننده یکی از دستهایش را روی دست دیگر و یا روی پیشانی خود بگذارد»^{۳۰۸} و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «درد چشم عیادت ندارد و از سه روز کمتر (بیمار) عیادت ندارد و اگر لازم شد یک روز در میان باید انجام گیرد و هر گاه بیماری طولانی شد، باید مریض را به خانواده‌اش واگذارد.»^{۳۰۹}

از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: هر گاه بنده من دچار بیماری شود و صبر کند و به عیادت کنندگانش شکوه نکند، به جای گوشت، پوست و خون او گوشت، پوست و خون بهتری به او می‌دهم و اگر او را از دنیا بردم، به جانب رحمتم برده‌ام و اگر عافیت دادم، در حالی که

304 و ۳۰۵ - کافی، ج ۳، ص ۱۱۸.

306 و ۳۰۷ - همان مأخذ، ص ۱۱۸، شماره ۲ و ۶.

308- همان مأخذ، ص ۱۱۸؛ مرحوم مجلسی می‌فرماید: این مطلب از باب تمثیل است. مقصود اظهار غم و تأسف به خاطر بیماری مریض

است و این کار متعارف بین مردم است.

309- همان مأخذ، ص ۱۱۹.

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «همانا شکایت آن است که شخص بگوید: چنان گرفتار شده‌ام که کسی گرفتار نشده! و بگوید: به بیماری دچار شده‌ام که هیچ کس دچار نشده است! و شکایت آن نیست که بگوید: دیشب خوابم نبرد و امروز تب داشتم و نظایر اینها.» «۳۱۱»

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که جنازه برادران مسلمان را تشییع کند.

رسول خدا (ص) فرمود: «هر که تشییع جنازه کند، قیراطی از اجر دارد و اگر تا وقت دفن کردن بایستد دو قیراط اجر دارد.» «۳۱۲» در خبر است: «قیراط همانند کوه احد است.» «۳۱۳»

هدف از تشییع برآوردن حق مسلمانان و عبرت گرفتن است، مکحول دمشقی وقتی که جنازه‌ای را می‌دید، میگفت: تو صبح برو ما شب می‌آییم، موعظه بلیغ است در حالی که غفلت زود به سراغ انسان می‌آید، اوّلی می‌رود، در حالی که دیگری بی‌خرد است.

مالک بن دینار به دنبال جنازه برادرش بیرون شد در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند که شادمان نخواهم شد تا وقتی که بدانم سرانجام کارت چه شد، و نه به خدا سوگند، تا زنده‌ام نخواهم دانست.

اعمش گوید: ما، در تشییع جنازه‌ها حاضر می‌شدیم، ولی نمی‌دانستیم به چه کسی تسلیت بگوییم چون همه مردم غمگین بودند.

ابراهیم زیّات دید گروهی بر میتی ترحم می‌کنند گفت: اگر به خودتان ترحم کنید،

-310 کافی، ج ۳، ص ۱۱۵، شماره ۲.

-311 همان مأخذ، ص ۱۱۶؛ این تفسیر شکایتی است که اجر را ضایع می‌کند، اگر نه بهتر آن است که به کسی نگویید - چنانکه از بعضی

اخبار به دست می‌آید و ممکن است نظیر اطلاع دادن به طبیب، برای هدف خاصی باشد.

-312 این حدیث را بخاری در، ج ۲، ص ۱۰۵ از قول ابوهریره و بزار و احمد و ابویعلی از ابوسعید - به طوری در مجمع‌الزوائد، ج ۳، ص ۲۹

آمده - با سند حسن، نقل کرده‌اند.

-313 این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۱، ص ۵۲ از سخن ثوبان و ابوهریره نقل کرده و اصل حدیث مورد اتفاق است.

شایسته تر خواهد بود زیرا او از سه مرحله ترسناک نجات یافته است: چهره ملک الموت را دیده، تلخی مرگ را چشیده و از ترس خاتمه زندگی ایمن شده است.

پیامبر (ص) فرمود: «میّت سه چیز را به دنبال خود می کشد. دوتای آنها برمی گردند و یکی می ماند. خانواده و مال و عملش در پی او هستند خانواده و مالش برمی گردند ولی عملش می ماند.» «۳۱۴»

وظیفه آن کس که تسلیت می دهد، تواضع و اظهار اندوه و کم سخن گفتن و لبخند نزدن است و از آداب تشییع جنازه، تواضع مداوم، حرف نزدن، توجه به میّت، اندیشه درباره مرگ و آمادگی برای مردن است و نیز از آداب تشییع این است که جلو جنازه و نزدیک آن راه بروند و به عنوان یک سنّت جنازه را زود ببرند.

می گویم: بلکه سنّت، راه رفتن پشت سر جنازه است، نه جلو جنازه چنانکه لفظ تشییع و دنباله روی در اخبار زیادی همین مطلب را می رساند و اهل تسنن نیز از ابن مسعود، نقل کرده اند که از رسول خدا (ص) درباره بردن جنازه پرسید فرمود: «جنازه باید در جلو باشد، نه در عقب.» «۳۱۵»

روایت کرده اند که علی (ع) پشت سر جنازه و ابو بکر و عمر، جلو جنازه حرکت می کردند. از علی (ع) پرسیدند: آن دو نفر پیشاپیش جنازه حرکت می کنند فرمود: البته می دانند که پشت سر جنازه راه رفتن افضل است ولی آنها در جلو راه می روند تا در مقابل چشم مردم ممتاز باشند» «۳۱۶» و نیز از علی (ع) روایت کرده اند: «فضیلت راه رفتن پشت سر جنازه بر کسی که جلو جنازه حرکت می کند مانند فضیلت واجب بر مستحب است» «۳۱۷»

314- این حدیث را حاکم در، ج ۱، ص ۷۴ و ترمذی در، ج ۹، ص ۲۲۳ نقل کرده است.

315- به سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۳۱، و مصابیح السنّة بغوی، ج ۱، ص ۱۱۲ مراجعه کنید.

316- این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۴، ص ۲۵ نقل کرده با این تفاوت که در آن جا آمده: «ولی ایشان آسان می گیرند و برای مردم

کار را آسان می کنند» که به یقین اشتباه خطی است.

317- این حدیث را ابن ابی شیبّه - به طوری که در الجوهر النقی فی الردّ علی البیهقی، که در حاشیه >

و می‌گویند: تنها عاملی که باعث شده است تا اهل تسنن چنین عمل کنند، تعصب در برابر شیعه است، در حالی که - همان طور که بیان خواهد شد - راه رفتن جلو جنازه را امامان ما جایز دانسته‌اند.

از جمله روایاتی که درباره تشییع و چهار گوشه جنازه را گرفتن و تعزیه از طریق شیعه رسیده روایتی است که در من لا یحضره الفقیه، آمده که می‌گوید: امیر المؤمنین (ع) فرمود: «هر که دنبال جنازه‌ای برود، چهار قیراط اجر و مزد برای او مقرر می‌شود: یک قیراط برای دنبال جنازه حرکت کردن و یک قیراط برای نماز خواندن بر جنازه و یک قیراط برای منتظر ماندن تا وقتی که دفن کنند و یک قیراط برای تسلیت گفتن.» «۳۱۸»

ابو جعفر (ع) گوید: «هر که با جنازه‌ای حرکت کند تا بر آن نماز بخواند و بعد برگردد، یک قیراط اجر دارد و هر گاه همراه جنازه حرکت کند تا آن را دفن کنند، دو قیراط اجر دارد، و هر قیراطی مانند کوه احد است.» «۳۱۹»

و آن حضرت فرمود: هر که به دنبال جنازه شخص مسلمانی برود، در روز قیامت چهار شفاعت به او عطا کنند، و هر چه او بگوید، فرشته‌ای گوید: برای تو همانند آن فراهم است.» «۳۲۰»

امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر که چهار طرف تابوت را بگیرد، خداوند چهل گناه کبیره او را بیامرزد.» «۳۲۱» و آن حضرت فرمود: «هر که جنازه مؤمنی را تشییع کند تا در قبر دفن کند خداوند برای تشییع کننده هفتاد فرشته از تشییع کنندگان را تعیین کند تا وقتی که از قبرش بیرون آمده و به سمت محشر می‌رود، او را تشییع و برای او طلب مغفرت کنند.» «۳۲۲»

کسنن الکبری، ج ۴، ص ۲۵، چاپ شده آمده است - نقل کرده و در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱ نظیر آن نقل شده است.

318 تا ۳۲۲ - من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاة علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازة.

و آن حضرت فرمود: «کمترین هدیه‌ای که به مؤمن در قبرش می‌رسد آن است که تشییع کنندگان جنازه‌اش آمرزیده می‌شوند.» «۳۲۳» امام باقر (ع) فرماید: «وقتی که مؤمن داخل قبر شود، ندا دهند: بدان که نخستین هدیه به تو بهشت است و بدان که نخستین هدیه به تشییع کنندگان تو آمرزش است.» «۳۲۴»

امام باقر (ع) می‌فرماید: «هر که چهار طرف تابوت برادرش را حمل کند، خداوند چهل گناه از گناهان کبیره او را محو کند» ۳۲۵ سنّت آن است که تابوت را از چهار طرفش حمل کنند و جز آن هر چه باشد به اختیار خود شخص است.

امام صادق (ع) فرمود: «هر که یک پایه تابوت را بگیرد، خداوند بیست و پنج گناه کبیره او را بپامرزد و هر گاه چهار سمت تابوت را بگیرد، از گناهان بیرون شود.» ۳۲۶»

امام صادق (ع) به اسحاق بن عمار فرمود: «هر گاه اطراف تابوت میّت را (به دوش) حمل کنی، از گناهان پاک شوی همانند، روزی که از مادر متولّد شده‌ای.» ۳۲۷»

حسین بن سعید به ابو الحسن الرضا (ع) نوشت: «و درباره حمل تابوت پرسید، آیا سمت معینی دارد که در حمل از چهار طرف از آن سمت شروع کند، یا هر طور که آسان باشد، از هر طرف جنازه که بخواهد، حمل کنی امام (ع) در پاسخ وی نوشت از هر طرف که خواست، شروع کند.» ۳۲۸»

امام باقر (ع) فرمود: «راه رفتن پشت سر جنازه بهتر از حرکت در جلو جنازه است و اگر جلو جنازه حرکت کردی اشکالی ندارد.» ۳۲۹»

محمد بن مسلم از امام باقر و یا امام صادق (ع) نقل کرده، می‌گوید: «درباره حرکت به همراه جنازه پرسیدم فرمود: از جلو، از راست، از چپ و از پشت سر حرکت می‌کنی.» ۳۳۰»

323 و ۳۲۴ - من لایحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاة علی المیت، کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازة.

325 تا ۳۳۰ - من لایحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاة علی المیت.

508

رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس شخص داغ‌دیده‌ای را دل‌داری دهد در قیامت خلعتی به وی ببوشانند که زینت او باشد.» ۳۳۱»

از هشام بن حکم نقل شده است که گفت: «دیدم که حضرت موسی بن جعفر (ع) پیش از دفن میّت و پس از دفن آن (به صاحبان عزا) تسلیت می‌گفت.» ۳۳۲»

امام صادق (ع) فرمود: «پس از دفن میت تسلیت گفتن ضروري و لازم است، و فرمود: همین قدر در تسلیت گفتن تو بس، که صاحب عزا تو را ببیند.»» ۳۳۳»

امام صادق (ع) را نزد قومي بردند که مصیبت زده بودند، امام (ع) فرمود: «خداوند، ضعف و شکست شما را جبران کند و به نیکی شما را دلداري دهد و مردگان شما را بیامرزد. سپس مراجعت فرمود.»» ۳۳۴»

رسول خدا (ص) فرمود: «تسلیت به صاحبان عزا بهشت را در پی دارد.»» ۳۳۵»

امام صادق (ع) به مردی که پسرش را از دست داده بود، تسلیت گفت و فرمود:

«خدای عزّ و جلّ از تو برای پسر ت بهتر و اجر الهی برای تو از پسر ت بهتر است باز هم به امام (ع) خبر رسید که او بی تابي می کند برگشت و به او فرمود: رسول خدا (ص) از دنیا رفت مگر او را الگوي خود قرار نداده‌ای عرض کرد: پسر من نوجوان بود! فرمود:

همانا پیش روی او سه خصلت است: شهادت بر این که خدا یکی است و رحمت خدا و شفاعت رسول خدا (ص) پس هرگز - ان شاء الله - یکی از این سه خصلت را از دست نخواهد داد.»» ۳۳۶»

ابو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: «شایسته است که صاحب عزا ردا نپوشد و با پیراهن باشد تا وی را بشناسند و همسایه‌ها تا سه روز او را غذا دهند.»» ۳۳۷»

آن حضرت فرمود: «ملعون است آن کسی که در مصیبت دیگران ردا نپوشد.»» ۳۳۸»

331 تا ۳۳۸ - من لایحضره الفقیه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عندالمصیبه.

509

در کافی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «شایسته است اولیای فردی که از شما مرده است به برادران ایمانی میت اطلاع دهند تا تشییع جنازه کنند و نماز بر جنازه او بخوانند و برای او طلب آمرزش کنند تا برای ایشان اجر و پاداشی فراهم آید و برای میت استغفار نوشته شود و اجری از طریق آنها به دست آورد و نیز برای میت ایشان استغفاری فراهم آید.»» ۳۳۹»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر که از جنازه‌ای استقبال کند یا آن را ببیند و بگوید: الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله، اللهم زدنا إيماناً وتسلماً، الحمد لله الذي تعزز بالقدرة، وقهر العباد بالموت، در آسمان فرشته‌ای نخواهد ماند جز این که از باب ترحم بر صدای او خواهد گریست.»» ۳۴۰»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در حمل جنازه از سمت راست آن شروع می‌کنی، سپس از پشت سر به سمت دیگر می‌روی و بعد جلو می‌روی تا پیش جنازه، همین طور مانند گردش سنگ آسیا.»» ۳۴۱»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «جلو جنازه مسلمان عارف، حرکت کن ولی جلو جنازه شخص منکر و کافر حرکت نکن زیرا فرشتگان جلو جنازه مسلمان بسرعت او را به سوی بهشت می‌برند، در حالی که جلو جنازه کافر فرشتگانی هستند که او را بسرعت به سمت آتش دوزخ می‌برند.»» ۳۴۲»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) گروهی را دید پشت سر جنازه سواره حرکت می‌کنند فرمود: این قوم خجالت نمی‌کشند که رفیق همراهشان را سواره تشییع می‌کنند در حالی که او را به این حالت واگذاشته‌اند.»» ۳۴۳»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر کس مصیبت

-339 کافی، ج ۳، ص ۱۶۶.

-340 همان مأخذ، ص ۱۶۷، باب القول عند رؤية الجنازة.

341 و ۳۴۲ - همان مأخذ، ص ۱۶۹.

-343 همان مأخذ، ص ۱۷۰، باب كراهية الركوب مع الجنازة.

510

زده‌ای را تسلیت دهد، برایش اجری نظیر اجر او خواهد بود بدون آن که از اجر مصیبت زده چیزی کم شود.»» ۳۴۴»

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «تسلیت نیست جز کنار قبر، سپس برمی گردند تا برای میت در قبر عذابی پیش نیاید و صدا را بشنوند.» «۳۴۵»

غزالی گوید: و از جمله حقوق، آن است که قبور آنها را زیارت کند و هدف از زیارت، دعا و عبرت گرفتن و رقت قلب باشد. پیامبر (ص) فرمود: «هیچ منظره‌ای را ندیدم مگر این که قبر غم انگیزتر از آن بود.» «۳۴۶»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، اگر صاحب قبر، از آن منزل خلاص شود منزلهای بعدی آسانتر است و اگر از آن خلاص نشد، بعد از آن سخت تر است.» «۳۴۷»

مجاهد گوید: نخستین چیزی که با فرزند آدم سخن می گوید قبر اوست که می گوید:

منم خانه کرمها و خانه تنهایی و خانه غربت و خانه ظلمت، این است آنچه من برای تو آماده کرده‌ام پس تو چه چیز برای من مهیا کرده‌ای

ابو ذر - رضي الله عنه - گفت: آیا نمی‌خواهید به شما خبر دهم از روز بیچارگی خود یعنی روزی که مرا در قبر نهند! ابو درداء کنار قبرها می‌نشست، از علت آن پرسیدند، گفت: کنار مردمانی می‌نشینم که مرا به یاد معادم می‌اندازند و چون برمی‌خیزم، پشت سر از من غیبت نمی‌کنند.

حاتم اصم گوید: هر که به قبرستان گذر کند و درباره خود نیندیشد و برای اهل قبور دعا نکند هم به خود خیانت کرده است و هم به ایشان.

رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ شبی نیست مگر آن که منادی ندا می‌کند: ای اهل

-344 کافی، ج ۳، ص ۲۲۷، باب ثواب التعزیه، شماره ۴.

-345 همان مأخذ، ص ۲۰۳.

-346 این حدیث و حدیث بعدی را ابن ماجه به شماره ۴۲۶۷ در یک حدیث نقل کرده است.

-347 این حدیث را حاکم در، ج ۴، ص ۳۳۱ نقل کرده است.

قبور! به چه کسی رشک می‌بریدی گویند: به اهل مسجد رشک می‌بریم زیرا آنها نماز می‌خوانند و ما نماز نمی‌خوانیم و روزه می‌گیرند و ما روزه نمی‌گیریم و خدا را یاد می‌کنند و ما یاد نمی‌کنیم.» «۳۴۸»

ربیع بن خثیم، میان منزلش قبری کنده بود و هر گاه قساوتی در دلش احساس می‌کرد، میان قبر می‌رفت، به پهلو می‌خوابید و ساعتی توقف می‌کرد، سپس می‌گفت: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً «۳۴۹» پس از آن می‌گفت: ای ربیع، (فرض کن) برگشتی پس هم اکنون پیش از آن دوباره نتوانی برگردی، عمل کن.

می‌گوییم: در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (ع) نقل شده که راجع به زیارت اهل قبور و بنای مساجد در قبرستان از آن حضرت پرسیدند فرمود: «اما زیارت اهل قبور، اشکالی ندارد ولی ساختن مساجد در آن جا ممنوع است.» «۳۵۰»

پیامبر (ص) فرمود: «قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید، زیرا خدای عز و جل یهود را از آن جهت لعن کرده است که قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند.» «۳۵۱»

جراح مدائنی از امام صادق (ع) پرسید: «سلام بر اهل قبور چگونه استی فرمود:

می‌گویی: «السَّلَامُ عَلَيَّ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُتَقَدِّمِينَ مِنَّا وَ الْمُتَأَخِّرِينَ، وَ أَنَا إِنِ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ.» «۳۵۲»

رسول خدا (ص) هر گاه بر قبرستانی گذر می‌کرد می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيَّكُمْ مِنْ دِيَارِ قَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا إِنِ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ.» «۳۵۳»

امیر المؤمنین (ع) وقتی که وارد قبرستان می‌شد، می‌گفت: «ای اهل تربت و ای اهل غربت، اما منزلهای شما را (دیگران) ساکن شدند و اما همسرانتان ازدواج کردند و اما

-348 در هیچ اصلی به این حدیث برخورد نکردم.

-349 مؤمنون / ۹۹، ۱۰۰: پروردگار من! مرا بازگردانید شاید در آنچه ترک کرده‌ام (کوتاهی کرده‌ام) عمل صالحی انجام دهم.»

352- همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۳۱.

353- همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۳۲ و ۳۵.

512

ثروتهایتان (بین ورثه) تقسیم شد، این خبری است که در نزد ماست و کاش می دانستم که در نزد شما چه خبر استی! سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: اگر به آنان اجازه پاسخ دهند، هر آینه خواهند گفت: همانا بهترین توشه، تقواست. «۳۵۴»»

حضرت فاطمه (س) در هر بامداد روز شنبه نزد قبور شهدا می آمد سپس کنار قبر حضرت حمزه می رفت و برای او طلب آمرزش و مغفرت می کرد. «۳۵۵»»

امام صادق (ع) فرمود: «هر گاه وارد قبرستان شدی بگو: «درود بر اهل بهشت» امام ابو الحسن، موسی بن جعفر (ع) فرمود: «وقتی که وارد قبرستان شدی، بر قبرها پا بگذار، پس هر که مؤمن باشد، از این عمل تو آسایش می یابد و هر که منافق باشد، احساس ناراحتی خواهد کرد.» «۳۵۶»»

از محمد بن مسلم نقل شده که می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا مردگان را دیدار کنیم؟ فرمود: آری گفتم: وقتی که به دیدارشان می رویم آیا می دانندی فرمود:

آری به خدا سوگند آنان می دانند که شما به دیدارشان رفته اید و خوشحال می شوند و با شما انس می گیرند. محمد بن مسلم می گوید: عرض کردم: وقتی به زیارت آنها می رویم چه بگوییم. فرمود: بگو: اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضِ عَنِ جَنُوبِهِمْ وَصَاعِدِ الْيَمِّ أَرْوَاهُمْ، وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا وَ اسْكُنِ الْيَهُمَ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدِيثَهُمْ وَ تَوْنُسُ بِهِ وَحَشْتَهُمْ، أَنْكَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «۳۵۷»»

امام رضا (ع) فرمود: «هر بنده خدایی که قبری را زیارت کند و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، را هفت مرتبه تلاوت کند خداوند او، و صاحب قبر را می آمرزد.» «۳۵۸»»

صفوان بن يحيى به ابو الحسن موسي بن جعفر (ع) عرض كرد: «به من اين طور گفته اند كه هر گاه زائري کنار قبر مؤمن بيايد با او انس مي گيرد و چون برگردد، وحشت مي كند فرمود: وحشت نمي كند.» ۳۵۹»

عمر بن يزيد مي گوید: «به امام صادق (ع) عرض كردم: ما از جانب ميّت مي توانيم

-354 من لا يحضره الفقيه، ص ۴۷، باب التعزية، شماره ۳۲ و ۳۵.

355 تا ۳۵۹ - همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزية، شماره ۳۲، ۳۵، ۳۹ و ۴۲.

513

نماز بخوانيمی فرمود: آري. او بيقين در تنگناست پس از آن تنگنا، گشایش مي يابد، سپس حاضرش مي كنند و به او مي گویند: اين تنگنا از تو برداشته شد به خاطر نمازي كه فلان برادر ديني ات از جانب تو خواند. عمر بن يزيد مي گوید: عرض كردم: آیا مي توانم دو شخص را در دو ركعت نماز شريك كنمى فرمود: آري و آنگاه گفت: براستي كه ميّت خوشحال مي شود به خاطر طلب رحمت و آمرزش برايش، همان طوري كه يك فرد زنده با هديه اي كه به او مي دهند شاد مي گردد، و جايز است كه فرد، حج، يا عمره، و يا مقداري از نماز و يا طوافش را براي يكي از بستگانش كه مرده است انجام دهد، تا او را بهره مند سازد چنين شخصي حتي اگر مورد خشم خدا بوده است، آمرزيده مي شود و اگر در تنگنا بوده، گشایش برايش حاصل مي شود، و ميّت از آن آگاه مي گردد و اگر مردی چنين كاري را از طرف يك ناصبي «مخالف اهل بيت (ع)» انجام دهد، در عذاب او تخفيف حاصل مي شود، و نيكي، صله و حج براي مرده و زنده صحيح است اما نماز از طرف زنده، جايز نيست.» ۳۶۰»

آن حضرت فرمود: «شش چيز است كه پس از وفات مؤمن به او مي رسد: فرزندی كه برايش طلب آمرزش كند قرآني كه بنويسد و از خود به جا گذارد و درختي كه بكارد و آبي را كه صدقه جاريه قرار دهد، و چاهي كه حفر كند و سنتي كه پس از او مورد استفاده ديگران باشد.» ۳۶۱»

آن حضرت فرمود: «هر مسلماني كه از جانب ميّتي عمل شايسته اي انجام دهد، خداوند به او چند برابر اجر دهد و به ميّت نيز بدان وسيله سود رساند.» ۳۶۲»

آن حضرت فرمود: «نماز، روزه، حج، صدقه، نيكي و دعا در قبر ميّت به او مي رسد، و اجر آنها براي كسي كه انجام مي دهد و براي ميّت نوشته مي شود.» ۳۶۳»

مي گوييم: اين آخرين حق از حقوق مسلمان بود که ابو حامد آن را ذکر نکرده است.

360 تا ۳۶۲ - من لا يحضره الفقيه، ص ۴۸، باب التعزية، شماره ۵۲ تا ۵۴.

- 363 همان مأخذ، همان صفحه، همان باب شماره ۵۵.

514

فصل: سخن جامع در آداب معاشرت

غزالي گوید: اين بود قسمتهايي از آداب معاشرت با عموم مردم و سخن جامع در تمام آن موارد اين است که حق نداري هيچ کس را زنده يا مرده کوچک بشماري که هلاک مي شوي، زيرا تو نمي داني شايد او بهتر از تو باشد، او اگر چه فاسق است، شايد عاقبت به خير شود و وضع تو سرانجام کار همانند وضع او شود و نبايد به ايشان به سبب دنيايشان به ديده بزرگي بنگري، زيرا دنيا در نزد خدا کوچک و آنچه در دنياست ناچيز است، و هر گاه مردم دنيا در نزد تو بزرگ شمرده شوند در حقيقت دنيا را بزرگ شمرده اي و از چشم خدا افتاده اي و نبايد دينت را براي ايشان از دست بدهي، به خاطر اين که به دنيايي ايشان برسي، چرا که در نظر ايشان کوچک خواهي شد و از دنيايي آنها بي بهره مي ماني و اگر هم بي بهره نماني چيزي را که پستتر است در عوض بهتري به دست آورده اي، و با آنان دشمني علني نکن که اين دشمني به درازا خواهد کشيد، و دين و دنيايي تو را و دين ايشان را از طريق تو از بين خواهد برد، مگر عمل خلاف ديني را ببيني. پس در اين هنگام بايد با کارهاي زشت آنان مخالفت کني و به ايشان به خاطر آن که به سبب معصيت خود در معرض خشم خدا قرار گرفته اند به ديده رحمت بنگري. در اين صورت نيز براي ايشان جهنمي که در آن وارد مي شوند کافي است تو چرا با ايشان کينه توزي کني و به محبت و تعريف ايشان در مقابل تو و خوش برخوردی ايشان، اطمینان نکن زيرا تو اگر حقيقت آن را بخواهي در صد مورد بيش از یک مورد نخواهي يافت، بلکه همان یک مورد را نيز نمي يابي. هرگز از احوال خود نزد آنها شکوه مکن که خداوند تو را به ايشان وامي گذارد و توقع نداشته باش که آنها در پشت سر تو و در باطن مانند ظاهر دوستدار تو باشند که اين توقع نادرستي است و کجا به آن خواهي رسيد! و به آنچه در اختيار آنهاست چشم طمع مدوز که بزودي خوار و ذليل خواهي شد و به آرمانت نخواهي رسيد. از باب تکبر به دليل بي نيازيات از ايشان، بر آنها فخر فروشي نکن، زيرا

خداوند به دلیل مجازات بر تکبّرت به خاطر اظهار بی‌نیازی، تو را به ایشان محتاج خواهد کرد. هر گاه از برادری از آنها حاجتی خواستی و آن را برآورده کرد پس او برادر سودرسان است و اگر برآورده نساخت مبادا وی را سرزنش کنی که او دشمن تو خواهد شد و تلافی کردنش به درازا خواهد کشید. خودت را سرگرم موعظه کسی نکن که در او امید پذیرش نباشد، زیرا علاوه بر این که پند تو را نمی‌شنود، دشمن تو می‌شود، و باید موعظه تو، به صورت درخواست و غیر مستقیم باشد بدون آن که نام کسی را ببری و هر وقت از ایشان کرامت و خیری دیدی خدا را سپاسگزار باش که آنان را مسخر تو کرده است و به خدا پناه ببر از این که مبادا تو را به ایشان واگذارد و هر گاه از ایشان غیبت شد و یا از آنها بدی دیدی و یا چیزی به تو رسید که باعث ناراحتی تو شد، کار ایشان را به خدا واگذار و از شرّ ایشان به خدا پناه ببر و به فکر مکافات عمل آنها نباش، که بیشتر زیان می‌بینی و عمرت بدان وسیله تباه می‌شود و به آنها نگو: شما جایگاه مرا درک نکردید و بر این عقیده باش که اگر تو چنان استحقاقی را داشتی خداوند در دل ایشان جایگاهی برای تو قرار می‌داد، زیرا خداوند است که حب و بغض را در دلها می‌اندازد. و چنان باش که حق ایشان را می‌شنوی و باطل آنها را نمی‌شنوی زبانت به حق ایشان گویا و در برابر باطلشان خاموش است. از معاشرت با اکثر مردم دوری کن که آنان از هیچ لغزشی چشم پوشی نمی‌کنند و از اشتباهی نمی‌گذرند و هیچ عیبی را نمی‌پوشند و ریز و درشت را محاسبه می‌کنند و بر کم و زیاد حسد می‌برند از دیگران انصاف می‌خواهند و خود انصاف نمی‌ورزند و بر خطاها و فراموشیها مؤاخذه می‌کنند و خود نمی‌بخشند و با سخن چینی و بهتان برادران را به هم بدبین می‌سازند.

بنابراین معاشرت با اکثر ایشان زیان و بریدن از ایشان رجحان دارد اگر خشنود باشند، ظاهر نمی‌دارند و اگر ناراضی باشند باطن گرفته‌ای دارند، نه در حال گرفتگی از آنان می‌توان ایمن بود و نه در حال نرمی‌شان امیدوار در ظاهر آراسته‌اند ولی در باطن گریه صفت‌اند از روی گمان سخن می‌گویند، «۳۶۴» پشت سر به تو طعنه می‌زنند، از

-364 در احیاء العلوم «يقطعون بالظنون» آمده است، یعنی به سبب گمانها دوستی را می‌برند.

حسد برای دوستشان منتظر حوادث روزگارند، لغزشهایی تو را در ضمن معاشرت می‌شمارند تا در وقت خشم و غضبشان با تو مقابله کنند. به دوستی کسی که بخوبی او را نیازموده‌ای اعتماد مکن،

مگر آن که در یک منزل و یک جا مدتی با او معاشرت کنی و در وقت برکناری و حکومتش، در ثروت و فقرش او را بیازمایی و یا با یکدیگر همسفر شویدی و یا با درم و دینار با او داد و ستد کنی و یا گرفتاری پیدا کنی و به او نیازمند شوی، پس اگر در این احوال از او راضی بودی، در صورتی که بزرگسال است او را به منزله پدر خود بدان و اگر خردسال است پسر خویش و اگر هم سن تو بود او را برادر خود بشمار. این بود خلاصه آداب معاشرت با مردم.

حقوق نزدیکان و خویشاوندان

رسول خدا (ص) فرمود: «خدای تعالی می‌فرماید: منم بخشنده و این است خویشاوند، نام او را از نام خودم مشتق کرده‌ام، پس هر که صله رحم کند به او بپیوندم و هر که قطع رحم کند من از او قطع کنم.» «۳۶۵»

آن حضرت فرمود: «هر که خشنود می‌شود که دنبال سرش حرف بد زنند و عمرش طولانی و روزی‌اش زیاد شود باید صله رحم کند و از خدا پرهیزد.» «۳۶۶»

به رسول خدا (ص) عرض شد: «بالتر از همه مردم کیستی فرمود: آن که بیش از همه تقوای الهی دارد و از همه کس بیشتر صله رحم می‌کند و امر به معروف و نهی از منکرش بیشتر است.» «۳۶۷»

-365 این حدیث را بغوی در مصابیح السنه، ج ۲، ص ۱۵۸، با همین عبارت نقل کرده و بخاری در، ج ۸، ص ۷، با اختلاف در عبارت از حدیث عایشه روایت کرده است.

-366 مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۶، از حدیث انس، و صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶؛ و جامع ترمذی، ج ۸، ص ۱۱۱ و - به طوری که در مجمع الزوائد آمده - آن را عبدالله بن احمد و بزّاز به سند صحیح نقل کرده‌اند.

-367 این حدیث را احمد در، ج ۶، ص ۴۳۲، مسند خود از حدیث درّه بنت ابی لهب به اسناد حسن نقل کرده است.

517

ابو ذر - رضي الله عنه - گوید: «حبیبم پیامبر (ص) مرا به صله رحم سفارش کرد و همچنین فرمود: سخن حق را بگو هر چند که تلخ باشد.» «۳۶۸»

پیامبر (ص) فرمود: «خویشاوندی به عرش آویخته است. و صله رحم کننده آن نیست که مقابله به مثل کند، بلکه آن کسی است که هر گاه قطع رحم شده باشد او صله رحم کند.» «۳۶۹» و آن حضرت

فرمود: «از همه طاعتها ثواب صله رحم زودتر می‌رسد تا آن جا که حتی اگر خانواده‌ای تبه‌کار صله رحم کنند، اموالشان زیاد می‌شود و افرادشان افزون می‌گردد.» «۳۷۰»

زید بن اسلم گوید: «وقتی که رسول خدا (ص) راهی مکه شد، مردی به آن حضرت رسید و عرض کرد: اگر زنان سفید و شتران گندمگون می‌خواهی به سراغ بنی مدلج برو. پیامبر (ص) فرمود: خداوند از تعرض به بنی مدلج به خاطر صله رحمتشان منع کرده است.» «۳۷۱»

اسما بنت ابی بکر می‌گوید: «مادرم نزد من آمد (خدمت پیامبر (ص) رسیدم) عرض کردم: یا رسول الله! مادرم، نزد من آمده است، در حالی که او مشرک است، آیا نسبت به او صله رحم بکنم، فرمود: آری.» «۳۷۲»

آن حضرت فرمود: «صدقه در مورد تهیدستان یک صدقه است و در مورد

368- این حدیث را احمد در مسند و بزاز و طبرانی در الصغیر و الکبیر - به طوری که در مجمع الزوائد ج ۸، ص ۱۵۴، آمده است - به سند صحیح نقل کرده‌اند.

369- این حدیث را بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۱۵۷ آورده است. احمد و بزاز اول حدیث را از ابن عباس نقل کرده‌اند و رجال این حدیث - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۰ آمده - ثقة هستند و ترمذی در ذیل، ج ۸، ص ۱۰۰ کتاب خود سند آن را صحیح دانسته و چنان که در متن آمده بی‌هقی آن را در الشعب نقل کرده است.

370- طبرانی این حدیث را در الاوسط از قول ابوهریره - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۲ آمده - نقل کرده است.

371- این حدیث را - چنانکه در المغنی آمده - خرائطی در مکارم الاخلاق نقل کرده است.

372- این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۵، کتاب خود نقل کرده است.

518

خویشاوندان دو صدقه است.» «۳۷۳»

وقتی که ابو طلحه خواست باغی را به صدقه بدهد، در مقام عمل از این سخن خدا در شگفت شد که می‌فرماید: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ** عرض کرد یا رسول الله! آن را در راه خدا و

تنگدستان و بیچارگان داده‌ام، فرمود: «اجر تو مقرر است ولی آن را بین خویشاوندان تقسیم کن.»»۳۷۴»

و آن حضرت فرمود: «بالاترین صدقه، بر خویشاوندی است که دشمنی خود را آشکار می‌کند.» این سخن پیامبر (ص) هم معنای این بیان حضرت است که فرمود:

«بالاترین فضایل آن است که با کسی که از تو قطع رحم کرده، صله رحم کنی و به کسی که تو را محروم داشته، عطا کنی و از کسی که به تو ستم روا داشته، بگذری.»»۳۷۵»

نقل کرده‌اند که عمر به کارگزارانش نوشت به خویشاوندان دستور دهید که با هم دید و بازدید کنند اما همسایه نشوند، و البته این سخن را بدان سبب گفته است که همسایگی باعث مزاحمت بر سر حقوق می‌شود و چه بسا موجب تنهایی و قطع رحم می‌گردد.»»۳۷۶»

می‌گوییم: بعضی از دانشمندان این نامه را به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده‌اند که آن حضرت به ابو موسی اشعری نوشت.

غزالی گوید: توضیح این که وقتی خانه‌های خویشاوندان از یکدیگر دور باشد محبت بیشتر به هم می‌کنند و هر گاه نزدیک باشند حسد و کینه نسبت به هم می‌ورزند.

می‌گوییم: این حالت در بیشتر مردم عصر ما دیده می‌شود، در حالی که شنیدن کی

373- این حدیث را نسائی در، ج ۵، ص ۹۲ و ابن ماجه به شماره ۱۸۴۴ و ترمذی در ج ۳، ص ۱۶۰ آورده و آخرش «صدقه و صله» را افزوده‌اند.

374- این حدیث را ابوداؤد در ج ۲، ص ۳۹۲، باب صله الرحم از کتاب زکات آورده است.

375- این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۴۱۶ و طبرانی و ترمذی نقل کرده‌اند و در جلد دوم، ص ۱۱۰، با شرح آن گذشت.

376- این حدیث را احمد در مسند، ج ۳، ص ۴۳۸، از حدیث معاذ بن انس جهنی با اندکی اختلاف نقل کرده است.

از طریق خاصه (شیعه) راجع به صله رحم روایتی در کافی با سند نیکو از جمیل بن درّاج نقل شده که می‌گوید: «از امام صادق (ع) راجع به این قول خدای - تعالی ذکره - پرسیدم: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» ۳۷۷ فرمود:

آن ارحام مردمان است که خدای تعالی به صله آن ارحام، ایشان را امر فرموده است و آن را بزرگ داشته، مگر نمی‌بینی که آن را در ردیف خود قرار داده است» ۳۷۸ در روایت موثقی از آن حضرت است: «مردی خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد عرض کرد: یا رسول الله! بستگانم تصمیم گرفته‌اند به من حمله کنند و از من قطع رحم کنند و به من دشنام دهند. آیا من حق دارم آنها را ترک گویم: فرمود: در آن صورت خداوند همه شما را ترک می‌کند. گفت: پس چه کنی فرمود: بپیوند با هر که از تو ببرد و ببخش بر آن که محرومت کند و درگذر از کسی که به تو ستم روا دارد زیرا تو هر گاه چنین کنی، خدا در برابر آنها از تو پشتیبانی کند.» ۳۷۹»

در کافی از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «جز صله رحم چیزی را سراغ نداریم که عمر را زیاد کند، تا آنجا که شخصی که سه سال دیگر اجلش فرا می‌رسد وقتی صله رحم می‌کند، خداوند سی سال به عمرش می‌افزاید و آن سه سال را سی و سه سال می‌کند و مردی که عمرش سی و سه سال است، ولی قطع رحم می‌کند خداوند سی سال از عمر او کم می‌کند و آن را به سه سال می‌رساند.» ۳۸۰»

از امام رضا (ع) نیز روایتی مانند روایت بالا رسیده است.

از امام باقر (ع) است که فرمود: «صله رحم اعمال را پاک سازد و اموال را برکت دهد و بلا را دور کند و حساب را آسان و اجل را بتأخیر اندازد.» ۳۸۱»

377- نساء / ۲: بترسید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از قطع رحم که خدا مراقب شماست.

378- کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم به شماره ۲ و ۱۷.

380 و ۳۸۱ - همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره‌های، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱ و ۱۳.

از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: سفارش می‌کنم حاضر و غایب امتم و آنهایی را که در پشت مردان و رحم زنانند تا روز قیامت، که صله رحم کنند اگر چه به فاصله یک سال راه باشد زیرا صله رحم جزء دین است» «۳۸۳» و از آن حضرت است که فرمود: «همانا رحم به عرش آویخته و می‌گوید: بپیوند هر که مرا بپیوند و قطع کن با هر که از من قطع کند.» «۳۸۴»

از آن حضرت است که فرمود: «ابو ذر - رضي الله عنه - گفته است: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: رحم و امانت در روز قیامت دو طرف صراطند همین که صله رحم کننده و امانتدار بر صراط بگذرند، به بهشت رسند و چون خائن به امانت و قاطع رحم بر صراط بگذرند هیچ عملی با وجود آنها سودی نبخشد و صراط آنها را در آتش دوزخ سرنگون کند.» «۳۸۵»

در روایت صحیح از آن حضرت رسیده است که فرمود: «در کتاب علی (ع) است که هر کس سه خصلت داشته باشد از دنیا نمی‌رود مگر وبال آنها را ببیند: ستم، قطع رحم و دروغ که بدان وسیله به جنگ خدا می‌رود و البته آن طاعتی که ثواب و اجرش زودتر می‌رسد، صله رحم است و همانا گروهی تبهکارند اما صله رحم می‌کنند، اموالشان زیاد می‌شود و توانگر می‌شوند، و براستی که قسم دروغ و قطع رحم خانه‌ها را ویران و خویشاوندی را از جا برکنند و از جا کندن خویشاوندی باعث قطع نسل گردد.» «۳۸۶»

در روایت صحیح از آن حضرت نقل شده که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) فرموده است: هر گاه مردمان قطع رحم کنند، ثروتها به دست اشرار افتد.» «۳۸۷»

382 تا 384 - کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره‌های ۴، ۱۳، ۵، ۱۰ و ۱۱.

385- همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

386 و 387 - همان مأخذ، ص ۳۴۷، باب قطع رحم، شماره ۴ و ۸.

521

از آن حضرت است که فرمود: «صله رحم خلق را نیکو و دست را باز و نفس را پاکیزه و روزی را زیاد می‌کند و مرگ را به تأخیر اندازد.» «۳۸۸» از امام صادق (ع) نیز نظیر حدیث بالا رسیده است. «۳۸۹»

از آن حضرت است که: «صله رحم و خوشرفتاری با همسایه شهرها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند.» ۳۹۰»

از آن حضرت است که فرمود: «از حالقه بپرهیزید زیرا آن مردان را می‌میراند عرض کردم: حالقه چیستی فرمود: قطع رحم.» ۳۹۱»

از یکی از اصحاب ما (شیعه) نقل شده است که می‌گوید: «به آن حضرت گفتم:

برادران و عموزادگان من خانه‌ام را بر من تنگ کرده‌اند و از تمام خانه تنها یک اتاق را در اختیار من گذاشته‌اند و من اگر حرفی بزنم می‌توانم آنچه دست آنهاست بگیرم.

فرمود: صبر کن زیرا خداوند بزودی برایت گشایشی فراهم خواهد کرد. می‌گوید:

برگشتم، در سال صد و سی و یک بیماری وبا آمد. به خدا سوگند که همه آنان مردند و کسی از آنها نماند. می‌گوید: من از خانه بیرون آمدم و چون خدمت آن حضرت رسیدم فرمود: حال اهل بیت چگونه استی عرض کردم: به خدا سوگند همه آنها مردند و یک تن از آنان باقی نماند. فرمود: این برای آن کاری بود که نسبت به تو کردند، و به خاطر آن آزاری بود که به تو رساندند و آنان به سبب قطع رحم، نابود شدند. آیا می‌خواستی که زنده باشند و بر تو تنگ بگیرندی عرض کردم: آری به خدا سوگند.» ۳۹۲»

از ابو حمزه ثمالی نقل شده که می‌گوید: «امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌ای فرمود: پناه می‌برم به خدا از گناهانی که نابودی را شتاب دهند. پس عبد الله بن کوّای یشکری از جا برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مگر گناهانی وجود دارد که باعث سرعت نابودی شودی فرمود: آری، وای بر تو، آن گناه قطع رحم است، البته خانواده‌هایی هستند که

388 تا ۳۹۰ - کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، باب قطع رحم.

- 391 همان مأخذ، ص ۳۶۴، شماره ۲.

- 392 همان مأخذ، ص ۳۴۶، باب قطع رحم، شماره‌های ۳ و ۷.

گرد هم می آیند و یکدیگر را یاری می دهند، و با این که فاسقند خداوند به ایشان روزی می دهد و خانواده هایی هم هستند که از هم جدا می شوند و از یکدیگر می برند و با وجود این که پرهیزگارند، خداوند آنها را محروم می گرداند.» «۳۹۳»

از علی بن حسین (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر که خوش دارد که خدا عمرش را زیاد کند و روزی اش را گشایش بخشد باید صله رحم کند، زیرا روز قیامت رحم، زبان تندی دارد که می گوید: پروردگارا بییوند با هر که با من پیوست و قطع کن با هر که از من برید و مردی با راه و روش نیک به نظر می رسد ولی ناگاه خویشاوندی که از او بریده است، نزد وی می آید او را به پایین ترین مرتبه دوزخ سرنگون می سازد.» «۳۹۴»

از جهم بن حمید نقل شده که می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم:

خویشاوندانی دارم که هم دین من نیستند آیا بر من حقی دارند؟ فرمود: آری، هیچ چیز باعث قطع خویشاوندی نمی شود و اگر هم دین تو باشند دو حق دارند: حق خویشاوندی و حق اسلام.» «۳۹۵»

از آن حضرت است که فرمود: «صله رحم و نیکوکاری حساب را آسان و از گناهان جلوگیری کند، پس صله رحم کنید و به برادرانتان نیکی نمایید اگر چه به وسیله خوب سلام دادن و جواب سلامی باشد.» «۳۹۶»

از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) فرموده است: با ارحام خود بییونید اگر چه با سلام دادن باشد که خدای تعالی فرماید: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا.» «۳۹۷» و «۳۹۸» از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «امام صادق (ع) فرموده است: با

-393 کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، باب قطع رحم، شماره های ۳ و ۷.

-394 تا ۳۹۶ - همان مأخذ، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۲۹، ۳۰ و ۳۱.

-397 نساء / ۲: بترسید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و از قطع رحم که خدا مراقب شماست.

-398 کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره ۲۲.

خویشاوندان صلہ رحم کن هر چند به یک شربت آب باشد و بهترین صلہ رحم، آزار نرساندن به اوست، صلہ رحم مرگ را به تأخیر اندازد و باعث محبت در خانواده شود.» «۳۹۹»

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «دوست دارم خدا بداند من براي خویشاوندم فروتنی می‌کنم و من پیش از این که خاندانم از من بی‌نیاز شوند بر صلہ رحم آنان می‌شتابم.» «۴۰۰»

از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین (ع) فرموده است: شخص هر چند مال و فرزند داشته باشد هرگز نباید از خویشاوندان خود و از محبت و کرامت و دفاع با دست و زبان از ایشان رو برگرداند آنها از همه مردم اطراف او را مهمتر دارند و به او مهربانترند و اگر مصیبتی به او رسد یا ناراحتی برایش پیش آید پریشانی او را بهتر سر و سامان دهند. هر که دست کمک از فامیل خویش باز دارد از آنها یک دست و از خود او دستهای بسیاری گرفته شده است هر که با اطرافیانش نرمش کند، دوستش از او مهربانی بیند هر که در وقت

دارایی دستش را به احسان باز کند، آنچه را که داده است خداوند در دنیا جبران کند و در آخرت چند برابر دهد و زبان راستی که خداوند برای کسی در میان مردم می‌گذارد بهتر از ثروتی است که می‌خورد و به ارث می‌گذارد و نباید کسی از شما که ثروتمند شد تکبرش زیاد شود و خودبزرگ بین گردد و از خویشاوندانش فاصله بگیرد و هیچ یک از شما نباید نسبت به برادری که تنگدست است وقتی که به او احسان نمی‌کند، از او دوری کند و هیچ کدام از شما نباید نسبت به خویشاوند تنگدستش غفلت ورزد از این که جلو شکست او را بگیرد به وسیله چیزی که اگر نگه دارد سودش ندهد و اگر از دست بدهد زیانی به حال او نرساند.» «۴۰۱»

از آن حضرت است که فرمود: «معاشرت بیست ساله (به منزله) خویشاوندی است.» «۴۰۲»

399 و ۴۰۰ - کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صلہ رحم، شماره‌های ۹ و ۲۵.

401- همان مأخذ، ص ۱۵۴، شماره ۱۹.

402- این حدیث را حسن بن علی شعبه حرانی در تحف العقول، ص ۳۵۸، به طور مرسل نقل کرده است.

شهید ثانی - رحمه الله - می فرماید: خویشاوند همان قوم و خویش نزدیک در رابطه فامیلی است، هر چند که خویشاوند دوری باشد و ازدواج با او به نص و اجماع جایز باشد.

حقوق پدر و مادر و فرزند

غزالی گوید: مخفی نماند که هر گاه حق خویشاوندی و فامیلی مورد تأکید باشد پس نزدیکترین و مرتبترین خویشاوندی از طریق ولادت است که این حق در آن مورد تأکید بیشتر قرار گرفته و مضاعف می شود. پیامبر (ص) فرمود: «هیچ فرزندی حق پدرش را نمی تواند ادا کند تا او را ببیند که برده است، پس او را بخرد و آزاد کند.» «۴۰۳»

رسول خدا (ص) فرمود: «احسان به پدر و مادر از نماز، روزه، حج، عمره و جهاد در راه خدا بالاتر است.» «۴۰۴»

آن حضرت فرمود: «هر که صبح کند در حالی که پدر و مادر از او راضی باشند دو دروازه ای را که به سوی بهشت گشوده است در اختیار دارد و اگر شب کند و پدر و مادر از او راضی باشند باز هم به همین صورت خواهد بود و اگر از پدر و مادر، یکی از او راضی باشد یک دروازه گشوده در اختیار اوست. و هر که صبح کند در حالی که پدر و مادرش از او ناراضی باشند، دو دروازه گشوده به سوی آتش دوزخ دارد و اگر شب کند باز هم به همین صورت خواهد بود و اگر از پدر و مادر یکی از او ناراضی باشد یک دروازه دارد، هر چند که آن دو ستمگر باشند، هر چند که ستمگر باشند، هر چند که ستمگر

-403 این حدیث را ترمذی در ج ۸، ص ۹۹ و ابوداؤد، در ج ۲، ص ۶۲۸ نقل کرده است.

-404 این حدیث را در هیچ اصلی نیافتم، و ابویعلی و طبرانی در الصغیر و الاوسط به سند صحیح از انس نقل کرده اند که می گوید:

«مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: مایلم به جهاد بروم ولی نمی توانم، فرمود: آیا از پدر و مادرت کسی زنده استی عرض کرد: مادرم زنده است، فرمود: به خاطر خدا به او نیکی کن، پس اگر چنان کردی، ثواب کسی را داری که حج و عمره به جا آورده و جهاد کرده است - تا آخر حدیث -»، به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳۸، مراجعه کنید.

آن حضرت فرمود: «بوي بهشت از فاصله پانصد سال به مشام مي‌رسد با اين همه عاق والدین و قاطع رحم آن را استشمام نمي‌کنند.» «۴۰۶»

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «به مادر، پدر، خواهر، برادر، سپس به هر که نزدیکتر است نيکي کن» «۴۰۷» و نیز نقل شده است که «خداي تعالي به حضرت موسي فرمود: اي موسي، همانا هر کس به پدر و مادرش نيکي کند و عاق من باشد، او را نيکوکار قلمداد مي‌کنم و هر که به من نيکي کند و عاق پدر و مادرش باشد، او را عاق به حساب مي‌آورم.»

آن حضرت فرمود: «هر کسي که صدقه‌اي از طرف پدر و مادرش بدهد، در صورتي که آنها مسلمان باشند، اجر آن صدقه براي پدر و مادرش خواهد بود و براي خودش نیز همان قدر اجر است، بدون اين که از اجر آنها چيزي کم شود.» «۴۰۸»

مالک بن ربيعه مي‌گويد. «در آن بين که ما خدمت رسول خدا (ص) بوديم ناگاه مردی از قبيله بني سلمه آمد، عرض کرد: يا رسول الله، آيا چيزي از احسان به پدر و مادرم باقي مانده است که بعد از وفاتشان انجام دهی پیامبر (ص) فرمود: آري، درود بر ايشان و طلب مغفرت براي آنها و اجراي عهدي که دارند و احترام به دوستانشان و صله رحم که انجام‌پذير نيست، مگر به وسيله آنها.» «۴۰۹»

-405 این حدیث را بیهقی در الشعب از قول ابن عباس - به طوری که در المغنی آمده - و ابن عساکر نیز از قول ابن عباس - چنان که در الجامع الصغیر - نقل کرده‌اند.

-406 این حدیث را طبرانی در الصغیر از قول ابوهریره بدون ذکر کلمه «قاطع» و در الاوسط از حدیث جابر نقل کرده‌اند. - با این تفاوت که در آن «فاصله هزارسال» آمده - و سند هر دو، چنان که در المغنی آمده، ضعیف است.

-407 این حدیث را احمد در ج ۴، ص ۱۶۳، با اندک اختلافی از قول ابورمته نقل کرده است.

-408 این حدیث را ابن عساکر از قول ابن عمرو به سند ضعیفی - چنان که در الجامع الصغیر آمده - نقل کرده است.

-409 این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۶۶۴ و ابوداؤد در ج ۲، ص ۶۲۹، نقل کرده‌اند.

آن حضرت فرمود: «از بالاترین خوبیها آن است که شخص با هر که دوست پدرش بود، مرتبط شود.» «۴۱۰»

پیامبر (ص) فرمود: «احسان به مادر، دو برابر احسان به پدر است.» «۴۱۱»

آن حضرت فرمود: «دعای مادر زودتر به اجابت می‌رسد، گفتند: یا رسول الله! چرا این طور استی فرمود: او مهربان‌تر از پدر است و دعای خویشاوند بدون اجابت نمی‌ماند.» «۴۱۲»

مردی از پیامبر (ص) پرسید: «یا رسول الله، به چه کسی احسان کنمی فرمود: به پدر و مادرت. عرض کرد: پدر و مادر ندارم، فرمود: به فرزندان زیرا همان طوری که پدر و مادرت بر تو حق دارند فرزندان نیز بر تو حق دارند.» «۴۱۳»

آن حضرت فرمود: «خدا پیامرزد پدری را که به فرزندش در کار خیر کمک کند.» «۴۱۴» یعنی او را با بد رفتاری و ادار به عاق شدن نکند، و گفته‌اند: «فرزند تو گل خوشبوی تو است، هفت سال او را می‌بویی و هفت سال خدمتگزار تو است و پس از آن یا دشمن تو و یا شریک تو خواهد بود.»

آن حضرت فرمود: «از جمله حقوق فرزند بر پدر آن است که او را خوب ادب کند و نام نیکو بر او بگذارد.» «۴۱۵»

مردی نزد عبد الله بن مبارک آمد و از یکی از فرزندانش شکایت کرد پرسید: آیا او

-410 این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۶، از حدیث ابن عمر نقل کرده است.

-411 این حدیث را مناوی در کتاب کنوز الحقایق با رمز (نع) نقل کرده است.

-412 در هیچ اصلی به این حدیث برخورد نکردم.

-413 این حدیث را ابو عمر توقانی در کتاب معاشره الاهلین از عثمان بن عفان بدون عبارت «فکما ان لوالدیک» نقل کرده و این قسمت

را - چنان که در المغنی آمده - طبرانی از قول ابن عمر نقل کرده است.

-414 این حدیث را ابوالشیخ در الثواب - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - از حدیث علی (ع) نقل کرده است.

415- این حدیث را بزآز نقل کرده و در سند آن عبدالله بن سعید است که - به نقل مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۷، - متروک است. و آن را بیهقی در الشعب - چنان که در المغنی آمده - نقل کرده است و از کافی به لفظ تشبیه این حدیث خواهد آمد.

527

را نفرین کرده‌ای گفت: آری، گفت: تو او را فاسد کرده‌ای.»

مستحب است که با فرزند مدارا کنند، «اقرع بن حابس دید که پیامبر (ص) فرزندش حسن (ع) را می‌بوسد. گفت: من ده فرزند دارم، هیچ کدام را نبوسیده‌ام، فرمود: همانا کسی که رحم نکند، مورد ترحم قرار نمی‌گیرد.» ۴۱۶»

عایشه می‌گوید: رسول خدا (ص) به من فرمود: «صورت اسامه را بشوی. پس شروع به شستن آن کردم و من ابا داشتم پیامبر (ص) دست مرا کنار زد و خود صورت اسامه را شست و او را بوسید، سپس فرمود: اسامه به ما نیکی می‌کرد در حالی که او جاریه (کنیز) نبود.» ۴۱۷»

پای امام حسن (ع) لغزید، در حالی که پیامبر (ص) روی منبر بود، از منبر پایین آمد و این آیه را خواند: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** «۴۱۸» «۴۱۹» عبد الله بن شداد می‌گوید: «در آن میان که رسول خدا (ص) با مردم نماز می‌خواند، ناگاه، حسین (ع) آمد و در حالی که آن حضرت در حال سجده بود برگردن او سوار شد، پیامبر (ص) نماز جماعت را طولانی ساخت به حدی که گمان کردند اتفاقی افتاده است همین که پیامبر نمازش را تمام کرد، پرسیدند: سجده را به قدری طول دادید که گمان کردیم اتفاقی افتاده است. فرمود: پسر من سوار شده بود، نخواستیم که پیش از برآوردن حاجتش تعجیل کنم.» ۴۲۰»

416- این حدیث را بخاری در ج ۸، ص ۹، کتاب خود از حدیث ابوهریره، و ابوداود، در ج ۲، ص ۶۴۵، نقل کرده‌اند.

417- به این عبارت در هیچ جا برخورد نکردم، جز این که احمد در مسند خود نقل کرده است پای اسامه در آستانه در لغزید و از آن خون جاری شد و پیامبر (ص) آن را می‌مکید! و می‌گفت: «اگر اسامه جاریه‌ای بود، به او زینت و لباس می‌پوشاندم بلکه هزینه او را متحمل می‌شدم». این حدیث مانند دهها حدیث دیگر که احمد نقل کرده است، در انتسابش به پیامبر (ص) جای تأمل است. - م.

418- تغابن / ۱۵: اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند.

419- این حدیث را ابن ابی شیبہ و صاحبان سنن و احمد و ابن مردویه از کلام بریده نقل کرده و ترمذی آن را عجیب دانسته به

درالمنثور، ج ۶، ص ۲۲۸، ذیل آیه مراجعه کنید.

420- این حدیث را نسائی در ج ۲، ص ۲۳۰، از حدیث عبدالله بن شداد از قول پدرش نقل کرده است.

528

آن حضرت فرمود: «بوي فرزند از بوهاي بهشت است.» «۴۲۱»

این بود اخباری که بر حق پدر و مادر و کیفیت ادای حق آنان تأکید داشت. از آنچه درباره حق برادری گفتیم به دست می‌آید که رابطه پدر و مادر از رابطه برادری مهمتر است، بلکه دو مطلب اینجا فزونی دارد: یکی آن که بیشتر دانشمندان برآنند که اطاعت پدر و مادر در شبهات واجب است هر چند که در حرام محض واجب نیست، حتی اگر جدای از آنها غذا بخوری و از تو دلگیر شوند، باید با آنها غذا بخوری، زیرا ترک شبهات از پرهیزگاری است ولی خشنودی پدر و مادر لازم و حتمی است. همچنین حق نداری سفر مباح و یا مستحبی را جز با اجازه آنها انجام دهی، و رفتن دنبال دانش مستحب است مگر در پی علم واجب از قبیل نماز و روزه باشی و در شهر محل زندگی‌ات کسی نباشد که بیاموزد مانند کسی که از اول در شهری اسلام می‌آورد که در آن کسی نیست احکام اسلام را به او بیاموزد پس باید مهاجرت کند و به حق والدین مقید نباشد. ابو سعید خدری گوید: «مردی از یمن به نزد رسول خدا (ص) مهاجرت کرد و قصد جهاد داشت.

پیامبر (ص) فرمود: «نزد پدر و مادرت برگرد و از آنها اجازه بگیر اگر اجازه دادند، جهاد برو، اگر نه هر چه می‌توانی به آنها خوبی کن که پس از یکتاپرستی، نیکی به پدر و مادر بهترین صفتی است که خدا را با آن دیدار می‌کنی.» «۴۲۲»

مرد دیگری خدمت پیامبر (ص) رسید تا درباره جنگ مشورت کند فرمود: «آیا مادر داری عرض کرد: آری، فرمود: در خدمت او باش زیرا بهشت زیر پای مادران است.» «۴۲۳»

دیگری آمد، تا با پیامبر (ص) برای هجرت بیعت کند و گفت: خدمت شما نرسیدم، مگر این که پدر و مادرم را گریاندم. فرمود: «نزد آنها برگرد و آنها را چنان که

421- این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول عباس - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - با سند ضعیفی نقل کرده است.

422- این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۱۷، بدون جمله «هرچه می توانی» نقل کرده است.

423- این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۲۷۸۱ و نسائی در ج ۶، ص ۱۱، کتاب خود نقل کرده اند.

529

گریانده ای، خندان ساز.» ۴۲۴»

پیامبر (ص) فرمود: «حق برادر بزرگتر بر برادر کوچکتر همچون حق پدر بر فرزندان است» ۴۲۵» و آن حضرت فرمود: «هر گاه مرکب کسی از شما چموشی کرد یا همسرش و یا یکی از خاندانش بدخلق بود در گوشش اذان بگویند.» ۴۲۶»

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) در کافی به سند صحیح از ابو ولاد حنّاط نقل شده است که می گوید: «از امام صادق (ع) راجع به آیه شریفه وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» ۴۲۷» پرسیدم: مقصود از این احسان چیستی فرمود: احسان آن است که با پدر و مادر به نیکی معاشرت کنی و آنها را مجبور نکنی تا چیزی را که احتیاج دارند از تو بخواهند، هر چند بی نیاز باشند (تو وظیفه ات را انجام بده) مگر خدای تعالی نمی فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. «۴۲۸» راوی می گوید: آنگاه امام صادق (ع) فرمود: و اما بیلغنّ عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما افّ و لا تنهرهما یعنی اگر تو را دلتنگ کردند به آنها اف مگو و اگر تو را زدند با آنها تندی نکن و فرمود: وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا «۴۲۹» یعنی اگر تو را زدند، بگو: خدا شما را بیامرزد، این سخن ارزشمند و کریمانه است از جانب تو، و فرموده است: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ «۴۳۰» فرمود:

یعنی: دیدگانت را به آنها خیره نکن بلکه با مهربانی و دلسوزی نگاه کن صدایت را از

424- این حدیث را ابوداؤد در، ج ۲، ص ۱۶، از حدیث ابن عمر و ابن ماجه، به شماره ۲۷۸۲ نقل کرده اند.

425- این حدیث را بیهقی در الشّعب از حدیث سعید بن عاص - چنان که در الجامع الصغیر آمده - با سند ضعیف نقل کرده است.

426- این حدیث را ابومنصور دیلمی در مسند الفردوس از قول حسن بن علی (ع) - به طوری که در المغنی آمده - با سند ضعیف نقل

کرده است.

427- اسراء / ۲۳: به پدر و مادر احسان کنید.

429- ۴۳۰- اسراء / ۲۴ و ۲۵: اگر یکی از ایشان یا هر دو نزد تو به پیری رسیدند به آنها اف مگو و تندی نکن و به آنها سخن کریمانه

بگو، و از روی مهربانی برای آنها افتادگی کن.

530

صدای آنها بلندتر نکن و دستت را بالای دست آنها نگیر و در راه رفتن جلوتر از آنها حرکت نکن. «۴۳۱»»

از آن حضرت است: «مردی نزد پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله مرا سفارشی کن، فرمود: چیزی را شریک خدا قرار نده، اگر چه تو را در آتش بسوزانند و شکنجه کنند، باید دلت به ایمان محکم باشد، و فرمان پدر و مادرت را ببر و به آنها نیکی کن، زنده باشی یا مرده و اگر دستور دادند، خاندان و مالت را کنار بگذار، که این کار از ایمان است.» «۴۳۲» از آن حضرت نقل شده است: «پرسیدند: چه اعمالی بالاتر استی

فرمود: نماز سر وقت و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.» «۴۳۳»»

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله، من به جهاد علاقه دارم و با نشاطم، فرمود: بنابراین در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی در نزد خدا زنده خواهی بود و روزی می‌خوری و اگر بمیری اجرت با خداست و اگر برگردی مانند روزی که متولد شده‌ای از گناهان پاک هستی عرض کرد: یا رسول الله من پدر و مادر پیری دارم به گمان خود با من انس گرفته‌اند و از رفتن من به جهاد ناراضی هستند. رسول خدا (ص) فرمود: در این صورت در خدمت آنان باش، سوگند به آن که جان من در دست اوست، الفت یک شبانه‌روز آنها با تو از جهاد یک سال بهتر است.» «۴۳۴»»

از آن حضرت است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله: به چه کسی احسان کنی فرمود: به مادرت، گفت: بعد به کهی فرمود: به مادرت، عرض کرد: سپس به کهی فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از آن به کهی فرمود:

به پدرت.» «۴۳۵»»

-431 کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، باب البرّ بالوالدین، شماره ۱.

432 و ۴۳۳ - همان مأخذ، ص ۱۵۷، باب البرّ بالوالدین، شماره‌های ۲ و ۴.

-434 همان مأخذ، همان باب، شماره ۱۰.

-435 همان مأخذ، همان باب، شماره‌های ۹ و ۱۲. در کتب رجال عمار بن جناب آمده است.

531

از عمار بن حیان نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) خبر دادم که پسر اسماعیل با من خوشرفتاری می‌کند. فرمود: من هم او را دوست داشتم و اکنون علاقه‌ام به او بیشتر شد، همانا خواهر رضاعی رسول خدا (ص) نزد آن حضرت آمد، چون او را دید، شادمان شد و روپوش خود را برای او گسترده و او را روی آن نشانند سپس رو به او کرد و سخن می‌گفت و تبسم می‌فرمود تا او برخاست و رفت و برادرش آمد، حضرت آن رفتاری را که با خواهرش کرده بود، با او نکرد. عرض کردند: چرا رفتاری که با خواهرتان کردید با این که او مرد است با او چنین رفتاری نکردید؟ فرمود: چون آن خواهر نسبت به پدر و مادرش خوشرفتارتر بود.» «۴۳۶»

از زکریا بن ابراهیم نقل شده که می‌گوید: «من نصرانی بودم و اسلام آوردم و به مکه رفتم خدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شده‌ام.

فرمود: از اسلام چه دیدی؟ گفت: این سخن خدای تعالی را: ما کُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» «۴۳۷». فرمود: بی‌یقین خداوند تو را راهنمایی کرده است. آنگاه سه مرتبه فرمود: خدایا هدایتش کن! پسر هر چه می‌خواهی بپرس. عرض کردم: پدر، مادر و خانواده‌ام نصرانی هستند، و مادرم نابیناست، من همراه آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم فرمود: آیا آنها گوشت خوک می‌خورند؟

عرض کردم: نه، بلکه با آن تماس هم ندارند، فرمود: اشکالی ندارد، مواظب مادرت باش و با او خوشرفتاری کن و چون از دنیا رفت او را به دیگری وامگذار، خودت به کار او اقدام کن و به کسی نگو که نزد من آمده‌ای تا در منی پیش من آیی - ان شاء الله تعالی - زکریا می‌گوید: در منی خدمت امام (ع) رسیدم در حالی که مردم اطرافش را گرفته بودند و او مانند آموزگار کودکانی بود که گاهی این و

گاهی آن، سؤال می‌کرد، و چون به کوفه رفتیم نسبت به مادرم مهربانی کردم و خودم به او غذا می‌دادم و جامه و

-436 کافی، ج ۲، باب البرّ بالوالدین، شماره‌های ۹ و ۱۲. در کتب رجال عمّار بن جناب آمده است.

-437 شوری / ۵۲: تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به

وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم.

532

سرس را نظافت می‌کردم و خدمتکارش بودم. مادرم به من گفت: پسر من تو زمانی که دین مرا داشتی چنین رفتاری با من نمی‌کردی، این چه رفتاری است که از تو می‌بینم از زمانی که از دین ما رفته‌ای و به دین پاک وارد شده‌ای گفتیم: مردی از فرزندان پیغمبر به من این طور دستور داده است. مادرم گفت: آن مرد پیغمبر استی گفتیم: نه، بلکه پسر پیغمبر است، گفت: نه، آن مرد، خود پیامبر است، زیرا دستوری که به تو داده است از سفارشهای پیامبران است، گفتیم: مادر جان، پس از پیامبر ما پیامبری نباشد و او پسر پیامبر است. گفت: دین تو بهترین دین است، آن را به من تعلیم ده، من اسلام را به او عرضه داشتیم و او مسلمان شد و برنامه اسلام را به او آموختم، او نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را خواند و در همان شب عارضه‌ای به او رخ داد، به من گفت: پسر من آنچه به من آموختی دوباره بیاموز من آنها را تکرار کردم، مادرم اقرار کرد و از دنیا رفت و چون صبح شد، مسلمانان آمدند، او را غسل دادند و من خود به جنازه او نماز خواندم و او را در قبرش گذاشتم. «۴۳۸»

از ابراهیم بن شعیب نقل شده که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: پدرم به حدی پیر و ضعیف شده است که او را برای قضای حاجت بر پشت خود حمل می‌کنم، فرمود: تا آن جا که می‌توانی خودت این کار را بکن و با دست خودت لقمه را در دهانش بگذار تا سپر آتش فردایت باشد.» «۴۳۹»

جابر می‌گوید: «شنیدم مردی به امام صادق (ع) عرض می‌کرد: من پدر و مادری دارم مخالف مذهب شیعه حضرت فرمود: با آنها خوشرفتاری کن چنان که با مسلمانهای دوست ما خوشرفتاری می‌کنی.» «۴۴۰»

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «سه چیز است که خدای تعالی به هیچ

438- کافی، ج ۲، باب البرّ بالوالدین، ج ص ۱۵۷، شماره ۱۱؛ این حدیث دلیل بر طهارت اهل کتاب نیست تا با مشهور فتاوی و روایات مربوط به نجاست آنها منافات داشته باشد بلکه در صورت طهارت طعام آنها و عدم مباشرت و عدم سرایت بی اشکال است.

439 و ۴۴۰- همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۹.

533

کس اجازه تخلف از آنها را نداده است: ادای امانت به نیکوکار و بدکار وفای به عهد، نسبت به نیکوکار و بدکار و نیکی کردن به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار. «۴۴۱»

سدیر می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا فرزند می‌تواند پاداش پدرش را بدهد (جبران زحمات او را بکند)؟ فرمود: پاداشی برای پدر میسر نیست مگر در دو صورت: پدر برده باشد و پسرش او را بخرد و آزاد کند، یا پدر بدهکار باشد و پسر بدهی او را پردازد.» «۴۴۲»

از آن حضرت است که فرمود: «همانا بنده‌ای در زمان حیات پدر و مادر، به آنها نیکی می‌کند و بعد که می‌میرند بدهی آنها را نمی‌پردازد و برایشان طلب آمرزش نمی‌کند، خداوند او را عاق و نافرمان می‌نویسد ولی بنده دیگری که در زمان حیات پدر و مادر، عاق آنها می‌شود و به آنها نیکی نمی‌کند ولی پس از مردن بدهی آنها را می‌پردازد و برایشان طلب آمرزش می‌کند، خدای تعالی او را نیکوکار می‌نویسد.» «۴۴۳»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «چه مانعی دارد که مردی از شما به پدر و مادرش نیکی کند خواه زنده باشند و خواه مرده از جانب آنها نماز بخواند و صدقه دهد و حج گزارد و روزه بگیرد تا آنچه کرده ثوابش از آنها باشد و همان قدر ثواب هم برای خود او باشد تا خدای تعالی به وسیله احسان و صله او خیر فراوانی به او عطا کند.» «۴۴۴»

از آن حضرت است که فرمود: «از سنت و احسان به پدر آن است که مرد، به اسم پدرش کنیه بگیرد.» «۴۴۵»

از ابو الحسن امام کاظم (ع) است که فرمود: «مردی از رسول خدا (ص) پرسید: حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمود: او را به نام نخواند و جلوتر از او راه نرود و پیش از او ننشیند و باعث دشنام دیگران به او نشود.» «۴۴۶»

534

در روایت صحیح از معمر بن خلّاد نقل شده که می‌گوید: «به امام رضا (ع) عرض کردم: آیا می‌توانم پدر و مادرم را در صورتی که مذهب حق را نشناسند دعا کنمی فرمود:

برایشان دعا کن و از طرف آنها صدقه بده و اگر زنده‌اند ولی مذهب حق را نمی‌شناسند با آنها مدارا کن، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: همانا خداوند مرا به رحمت فرستاده نه به نافرمانی.» «۴۴۷»

از امام باقر (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص) در سخنی از سخنان خود، فرمود: از آزردن پدر و مادر پرهیزید، زیرا بوی بهشت را از فاصله هزار سال استشمام کنند ولی عاق والدین و قاطع رحم و پیرمرد زناکار و آن که جامه‌اش را از روی کبر و فخر فروشی بر زمین کشد، آن را استشمام نکند و براستی که بزرگی از آن پروردگار عالمیان است.» «۴۴۸»

از آن حضرت است که فرمود: «پدرم به مردی نگاه کرد در حالی که پسر آن مرد همراهش بود و او به شانه پدرش تکیه داده بود، فرمود: پدرم تا وقتی که زنده بود با آن پسر سخن نگفت.» «۴۴۹»

از امام صادق (ع) است که فرمود: «هر کس به پدر و مادر خود از روی دشمنی نظر کند، در حالی که آن دو به وی ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نپذیرد.» «۴۵۰»

از آن حضرت است که فرمود: «اگر خداوند چیزی را کمتر از اف می‌دانست از آن نهی می‌کرد و آن کمترین مرتبه آزردن است و از جمله آزار والدین نگاه خیره بدانهاست.» «۴۵۱»

از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: بالاتر از هر نیکی، نیکی دیگری است تا این که انسان در راه خدا شهید شود، دیگر بالاتر از آن نیکی نیست. و بالاتر از هر آزار، آزاری است تا این که کسی پدر یا مادرش را به قتل رساند و

چون چنین کند بالاتر از آن، نافرمانی نباشد» (۴۵۲) از زید بن علی به نقل از پدرش و او از جدش روایت شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: همان گونه که فرزند عاق والدین می‌شود، والدین نیز عاق فرزند می‌شوند».

پیامبر (ص) فرمود: حق فرزند بر پدرش آن است که اگر پسر است، پدر، مادر فرزند را گرامی بدارد و نام نیکو بر او بگذارد و قرآن را به او بیاموزد و پاک بدارد و شنا به او تعلیم دهد و اگر دختر است، مادرش را احترام کند و نام خوب بر او بگذارد، سوره نور را به او بیاموزد و سوره یوسف را به او تعلیم ندهد و او را در بالا خانه‌ها سکونت ندهد و هر چه زودتر او را به خانه شوهر بفرستد.» (۴۵۳)

از ابو الحسن امام کاظم (ع) است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پسر من به من چه حقی داردی فرمود: اسم خوب بر او بگذاری و ادب نیکو دهی و او را به کار خوبی بگماری.» (۴۵۴)

از امام صادق (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: خدا آن پدر و مادری را بیامرزد که به فرزندان‌شان در نیکوکاری کمک کنند.» (۴۵۵) در روایت دیگری آمده است: «گفتم: چگونه بر نیکوکاری اش کمک کنی فرمود: آسانش را بپذیرد و از دشواریش چشم‌پوشی کند و او را به بدی متهم و وادار به کار سخت نکند و بین این حالت پدر و آن که در حدی از حدود کفر قرار گیرد چیزی نیست، مگر آن که وارد نافرمانی و یا قطع رحم گردد.» (۴۵۶)

از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: بچه‌ها را دوست بدارید و با آنها مهربان باشید و هر گاه وعده‌ای به آنها دادید وفا کنید، زیرا آنها جز شما که به آنها روزی می‌دهید کس دیگری را نمی‌بینند.» (۴۵۷)

از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر که

452- کافی، ج ۲، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره‌های ۶، ۸، ۵، ۷ و ۴.

453 تا ۴۵۷ - کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حق‌الاولاد.

فرزندش را ببوسد خداوند برایش حسنه‌ای بنویسد و هر کس خوشحالش کند، خداوند او را روز قیامت خوشحال کند و هر که به فرزندش قرآن بیاموزد، روز قیامت پدر و مادر را بخوانند و بر آنها جامه فاخر بپوشانند در حالی که نور آنها چهره اهل بهشت را روشن می‌کند.» «۴۵۸»

از آن حضرت است که فرمود: «مردی از انصار، عرض کرد: به چه کسی نیکی کنی فرمود: به پدر و مادرت، عرض کرد: از دنیا رفته‌اند فرمود: به فرزندان.» «۴۵۹»

از آن حضرت است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد عرض کرد: من صاحب دختری شدم و او را تربیت کردم تا بالغ شد، لباس و زیور بر او پوشاندم، سپس او را کنار چاهی قدیمی آوردم و داخل چاه افکندم و آخرین جمله‌ای که از او شنیدم، می‌گفت: آی پدر!! کفاره این عمل من چیستی فرمود: آیا مادرت زنده استی عرض کرد: خیر، فرمود: خاله‌ات زنده استی عرض کرد: آری، فرمود: پس به او نیکی کن زیرا او به منزله مادر تو است و باعث محو شدن آن گناه تو می‌شود، راوی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: چه وقت آن کار را مرتکب شده استی فرمود: در جاهلیت که مردم عرب دختران خود را از ترس این که مبادا اسیر و در میان قوم دیگر صاحب فرزند شوند می‌کشتند.» «۴۶۰»

حقوق زرخريد (برده)

ابو حامد گوید: بدان که حقوق رابطه زناشویی در آداب نکاح گذشت اما ملک یمین (رابطه بردگی) نیز حقوقی را در معاشرت ایجاب می‌کند که انسان ناگزیر از رعایت آنهاست. از جمله آخرین وصیت رسول خدا (ص) آن است که فرمود: «درباره بردگان‌تان از خدا بترسید از آنچه خود می‌خورید به آنها بخورانید و از آنچه می‌پوشید بر

458- و ۴۵۹ - کافی، ج ۶، ص ۴۹، باب برّ الاولاد.

460- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۲، شماره ۱۸.

آنها بیوشانید و بیش از حد توانشان آنها را به کاری وادار نکنید هر کدام را مایلید نگه دارید و اگر نمی‌خواهید، بفروشید. آفریدگان خدا را نیازارید، زیرا خداوند، شما را مالک آنها قرار داده است و اگر می‌خواست آنها را مالک شما می‌ساخت.» «۴۶۱»

آن حضرت فرمود: «خوراک و لباس معمولی حق بردگان است و کسی حق ندارد آنها را به کار طاقت فرسا وادارد» «۴۶۲» و فرمود: «حیله‌گر، متکبر، خیانتکار و کسی که با برده‌اش بدرفتاری کند وارد بهشت نمی‌شود.» «۴۶۳»

گویند: «مردی نزد رسول خدا (ص) آمد عرض کرد: یا رسول الله! چند بار از گناه خدمتکار بگذریمی رسول خدا (ص) جواب نداد سپس گفت: هر روز هفتاد بار از او درگذر.» «۴۶۴»

کنیزی به ابو درداء گفت: یک سال است که به تو زهر می‌خورانم و در تو هیچ اثری نکرد. پرسید: چرا این کار را می‌کردی گفت می‌خواستم از دست تو راحت شوم.

ابو درداء گفت: برو، تو در راه خدا آزادی.

به احنف بن قیس گفتند: بردباری را از که آموختی گفت: از قیس بن عاصم.

پرسیدند: چه اطلاعی از بردباری او داری گفت: روزی در حالی که در خانه‌اش نشسته بود، کنیزش سیخ کبابی آورد سیخ از دستش روی پسر او افتاد و او را مجروح کرد و بعد او مرد. کنیز سخت ترسید، اما او گفت: ترس این کنیز جز با آزاد کردن، آرام نخواهد شد.

این بود که به او گفت: تو آزادی در راه خدا هیچ باکی نداشته باش.

عوف بن عبد الله وقتی که غلامش نافرمانی می‌کرد، میگفت: چقدر تو به آقايت

-461 این حدیث در ضمن چند حدیث پراکنده است، به صحیح مسلم، ج ۵، ص ۹۳ و مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۳۶، کتاب عتق، باب الاحسان

الی الموالی مراجعه کنید.

-462 این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۵، ص ۹۳، آورده است.

-463 این حدیث را احمد در مسند، ج ۱، ص ۴، از حدیث ابوبکر نقل کرده است.

شبا هت داري! آقاي تو نافرمانی مولاي خودش را مي کند و تو نیز نافرمانی مولاي خودت را مي کنی. روزي او را خشمگین کرد گفت: مي خواهی تو را بزنی برو که آزادي.

میمون بن مهران، مهمانی داشت. به کنیزش گفت: زود شام را بیاور، و او با شتاب آمد و در حالی که بشقابی پر از غذا در دست داشت پایش لغزید و هر چه در بشقاب بود روی سر اربابش ریخت. میمون به او گفت: اي کنیز مرا سوزاندي. کنیز گفت: اي آموزگار نيکي و تربيت دهنده مردم به اين سخن خدای تعالی توجه کن! گفت: خدا چه فرموده استی گفت: مي فرماید: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ «۴۶۵»، گفت: تو خشم مرا فرو نشاندي. کنیز گفت: وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ گفت: از تو گذشتم. کنیز گفت: بیشتر لطف کن! که خدای عز و جل فرموده است: وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ گفت: تو در راه خدا آزادي.

ابن منکدر مي گوید: مردی از اصحاب رسول خدا (ص) غلامش را کتک زد، آن غلام چندین بار مي گفت: تو را به خدا! به خاطر خدا از تو درخواست مي کنم! و او نمی بخشید، رسول خدا (ص) فریاد آن غلام را شنید نزد او رفت. آن مرد وقتی که رسول خدا (ص) را دید دست نگاه داشت. رسول خدا (ص) فرمود: به خاطر خدا از تو خواست تو او را نبخشیدی، اما چون مرا دیدی دست نگه داشتی گفت: يا رسول الله او در راه خدا آزاد است فرمود: «اگر این کار را نکرده بودی، هر آینه آتش صورتت را مي سوزاند.» «۴۶۶»

پیامبر (ص) فرمود: «هر گاه بنده ای خیر خواه مولایش باشد و خدا را خوب عبادت کند، دو مرتبه اجر دارد.» «۴۶۷» وقتی ابو رافع را آزاد کردند، او گریه کرد و گفت: من دو اجر داشتم، یکی از آنها از میان رفت.

-465 آل عمران / ۱۳۴: فرو خورندگان خشم، عفو کنندگان از مردم. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

-466 این حدیث را ابن منکدر در الزهد به طور مرسل - به طوری که در المغنی آمده - نقل کرده است.

-467 این حدیث را بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶ نقل کرده است.

پیامبر (ص) فرمود: «سه گروه اول که وارد بهشت می‌شوند و نخستین سه گروه که وارد آتش می‌شوند به من عرضه شد، اما سه گروه اول که وارد بهشت می‌شوند: شهید، برده زر خرید که خدا را خوب عبادت کند و خیرخواه مولایش باشد و پاکدامن آبرودار عیالوار است و نخستین سه گروهی که وارد دوزخ می‌شوند: فرمانروای خودکامه، ثروتمندی که حق الله را نمی‌دهد و تهیدست پرافاده است.» ۴۶۸»

از ابو مسعود انصاری نقل شده که می‌گوید: «در آن میان که من غلامی را می‌زدم، از پشت سرم صدایی را شنیدم - دو مرتبه گفت - ابو مسعود، توجه کن! نگاه کردم دیدم رسول خدا (ص) است، تازیانه را انداختم. فرمود: به خدا قسم، هر آینه خداوند بر تو تواناتر است تا تو نسبت به این غلام.» ۴۶۹» آن حضرت فرمود: «هر گاه کسی از شما خادمی را خرید باید اول چیزی را که به او می‌خوراند، شیرینی باشد، زیرا شیرینی گواراتر به وجود اوست.» این روایت را معاذ نقل کرده است.» ۴۷۰»

از آن حضرت است که فرمود: «هر گاه خدمتگزار فردی از شما غذایی برای شما آورد باید او را بنشانند و با او هم‌خوراک شود، و اگر این کار را نکرد باید مقداری از غذا را به او بخوراند.» ۴۷۱»

در روایتی آمده است: «هر گاه برده کسی از شما زحمت ساختن غذایی شما را بر عهده گرفت و به جای شما گرما و مشکل و زحمت آن را تحمل کرد و آن را نزد شما حاضر کرد باید با او هم‌خوراک شوید و یا لقمه‌ای از آن غذا را بردارید - به دست خود

-468 این حدیث را ترمذی، در ج ۷، ص ۱۴۰ آورده است و احمد، حاکم و بیهقی در الشعب از ابوهیریه به سندی حسن چنان که در الجامع الصغیر آمده، نقل کرده‌اند.

-469 این روایت را مسلم در صحیح، ج ۵، ص ۹۱ از ابومسعود بدری نقل کرده است.

-470 این روایت را طبرانی در الاوسط با سندی ضعیفتر از درجه حدیث حسن - آن گونه که در مجمع الزوائد آمده، نقل کرده است.

-471 این حدیث را بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۷، به عبارت دیگری آورده و احمد نیز آن را از حدیث عبدالله بن مسعود نقل کرده است.

اشاره کرد- و در دست او بگذارید و بگویید: این لقمه را بخور.» ۴۷۲»

مردی بر سلمان - رضی الله عنه - وارد شد که پیرمردی افتاده بود. سلمان گفت:

ای بنده خدا این چه حالی استی گفت: خدمتگزارم را به دنبال حاجتی فرستادم نخواستم که دو کار را با هم به او واگذارم.

پیامبر (ص) فرمود: «همه شما چوپانید (سرپرستید) و همگی درباره رعیت (افراد تحت سرپرستی) خود بازخواست می‌شوید.» ۴۷۳»

پس کلیه حق مملوک آن است که صاحب وی او را در غذا و لباس خود شریک سازد و بیش از توانایی اش به کاری وادار نکند و به دیده کبر و خود بزرگی به او ننگرد و از لغزش او درگذرد و موقع خشم بر او در وقت خطا و یا جنایت در نافرمانیهایش و جنایت در حق الله و کوتاهی در اطاعت خدا- با این که قدرت خدا بر او بالاتر از قدرت اوست - بیندیشد.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) در این باب روایتی در کافی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «هر گاه برده‌ای را خریدید، بهای او را در کفه ترازو به او نشان ندهید، زیرا هر برده‌ای که بهای خودش را در کفه ترازو ببیند رستگار نشود، پس هر گاه برده‌ای خریدی، اسمش را عوض کن و چون در ملک تو قرار گرفت، مقداری شیرینی به او بخوران و چهار درهم از جانب او صدقه بده.» ۴۷۴»

از آن حضرت است که فرمود: «از یمن اسیرانی را به خدمت رسول خدا (ص) می‌آوردند. وقتی به جحفه رسیدند خرجی آنها تمام شد. کنیزی را از اسیرانی که همراهشان بودند فروختند. وقتی خدمت پیامبر (ص) رسیدند، صدای گریه‌ای را شنید.

فرمود: این گریه چیستی گفتند: یا رسول الله ما به خرجی احتیاج پیدا کردیم دختر آن

-472 این حدیث را مسلم در ج ۵، ص ۹۴، با کمی اختلاف نقل کرده و خرائطی - چنان که در المغنی آمده - به دو عبارتی که مصنف نقل کرده، آورده است.

-473 بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۷، این حدیث را نقل کرده است.

-474 کافی، ج ۵، ص ۲۱۲، شماره ۱۴.

زن را فروختیم. پیامبر (ص) بهای او را پس فرستاد و او را آوردند و فرمود: یا همه را با هم بفروشید و یا همه را با هم نگه دارید.» «۴۷۵»

از آن حضرت است که «راجع به دو برادر برده و همچنین زن و فرزندانش پرسیدند: آیا می‌شود آنها را جدا کردی فرمود: نه، این عمل حرام است مگر خودشان بخواهند.» «۴۷۶» از آن حضرت نقل کرده‌اند: «از کوفه کنیزی برای او خریدند. کنیز رفت که بعضی از کارهای شخصی خود را انجام دهد، گفت: ای مادر! امام صادق (ع) از او پرسید: مگر تو مادر داری عرض کرد: آری. راوی می‌گوید: امام (ع) دستور داد او را برگردانند و فرمود: اگر من او را نگاه می‌داشتم، ایمن نبودم بر این که مبادا برای فرزندانم حادثه ناگواری پیش آید.» «۴۷۷»

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (ع) به نقل از پدرش آمده است که فرمود: «علی بن ابی طالب (ع) فرموده است: هر کس از کنیزان بیش از آنچه به نکاح خود در می‌آورد (یا با او نکاح می‌کند) در اختیار بگیرد، گناه آنها - اگر زنا کنند - به گردن اوست.» «۴۷۸»

در کافی از آن حضرت نقل شده است: «آن حضرت یکی از غلامانش را پی‌کاری فرستاد، او دیر کرد. امام (ع) به دنبالش فرستاد، دید خوابیده است بالای سر غلام نشست و باد می‌زدش تا وقتی که از خواب بیدار شد، امام (ع) به او فرمود: فلانی به خدا سوگند تو این حق را نداری که شب و روز بخوابی شب تو برای خودت و روزت برای ماست.» «۴۷۹»

در کشف الغمّه از امام زین العابدین (ع) نقل شده است که کنیز آب می‌ریخت تا آن حضرت برای نماز وضو بسازد، پس چرت او را فرا گرفت، آفتابه از دستش افتاد و امام را مجروح کرد. امام (ع) سرش را به سمت او بلند کرد، کنیز گفت: خدای عزّ و جلّ

475 تا 477 - کافی، ج ۵، ص ۲۱۸.

478- من لا یحضره الفقیه، ص ۴۲۷، شماره ۳، باب احکام الممالک و الأماء.

479- کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب العلم، شماره ۷.

می فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ فرمود: من خشم را فرو خوردم، کنیز گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ «۴۸۰»، فرمود: خدا از تو درگذرد، عرض کرد: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، فرمود: برو، تو برای خدا آزادی. «۴۸۱»»

صاحب کشف الغمّه می گوید: نقل شده است: «آن حضرت غلامش را دو مرتبه صدا زد و او جواب نداد و بار سوم جواب داد، حضرت فرمود: پسر من آیا صدای مرا نشنیدی عرض کرد: چرا شنیدم، فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی گفت: چون از طرف تو در امان بودم، گفت: سپاس خدای را که غلامم را از من در امان داشته است.» «۴۸۲»»

فصل

می گویم: این بخش کتاب را با نقل مجموعه حقوقی که بر انسان لازم است، بنابر آنچه صدوق - رحمه الله - در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام زین العابدین (ع) نقل کرده است، به پایان می بریم.

اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از قول سید العابدین، علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «۴۸۳» «بالاترین حقی که خدای تعالی بر تو دارد آن است که او را بپرستی و هیچ چیز را شریک او قرار ندهی. در صورتی که این کار را از روی اخلاص انجام دهی، خداوند بر خود لازم می داند تا امر دنیا و آخرت تو را کفایت کند.

- 480 آل عمران / ۱۳۴: فروخورندگان خشم، و چشم پوشانندگان از مردم.

481 و ۴۸۲ - کشف الغمه، ص ۲۰۱، ۲۰۲.

- 483 این رساله (رسالة الحقوق) را صدوق در خصال و در فقیه و به نقل از ابوحمزه ثمالی و محدث نوری در مستدرک از کتاب تحف العقول ابن شعبه حرّتی و ابن طاووس در فلاح السائل از مرحوم کلینی نقل کرده اند و تا کنون دهها شرح عربی و فارسی و ترجمه های فارسی بر آن نوشته اند که مفصلترین شروح از آقای قپانچی تبریزی در ۲ مجلد به عربی متجاوز از هزار صفحه می باشد. - م.

حق خویشتن خویش بر تو آن است که (بی کم و کاست) آن را بر طاعت خدا واداری.

حق زبانت آن است که زبان را بالاتر از آن بدانی که به ناسزا بیالایی و باید بر سخنان نیکو عادت دهی و از سخنان زاید و بی‌فایده خودداری کنی و به مردم نیکی کنی و سخن خوب درباره ایشان بگویی.

حق گوشت پاک داشتن آن است از شنیدن غیبت و گوش فرا دادن به سخن ناروا.

حق چشم، آن است که آن را از هر ناروایی بیوشانی و غیر از جایی که باعث عبرت است بکار نبری.

حق دستت آن است که مبدا به غیر حلال دراز کنی.

حق پاهایت آن است که به جاهای ناروا قدم نگذاری، چون به وسیله آنها بر صراط می‌ایستی، توجه کن که تو را نلغزاند و در آتش دوزخ فرو آفتی.

حق شکمت، آن است که مبدا آن را ظرفی برای حرام قرار دهی و از حد لازم به شکمبارگی بپردازی.

حق اعضای تناسلیات، آن است که آن را از زناکاری بازداری و از نظر دیگران نگاه داری.

حق نماز، آن است که بدانی نماز شرفیابی به درگاه خدای عزّ و جلّ است و تو در حال نماز مقابل خدا ایستاده‌ای و اگر به این مطلب توجه داشته باشی خود را سزاوار خواهی دید که چون بنده‌ای ذلیل، ناچیز، مشتاق، بیمناک و امیدوار، خائف و درمانده و نالان در حالی که با سکون و وقار خدایی را که در برابر او ایستاده‌ای بزرگ می‌داری، از جان و دل به نماز توجه نمایی و حدود و حقوق آن را رعایت کنی.

حق حج، آن است که بدانی حج در حقیقت رفتن به حضور پروردگار و از گناهان خود به سمت او فرار کردن است و در آن پذیرش توبه تو و انجام فریضه‌ای است که خداوند بر تو واجب کرده است.

حق روزه، آن است که بدانی روزه به منزله پرده‌ای است که خداوند بر زبان، گوش،

چشم، شکم و شهوت انداخته است تا تو را از آتش پنهان دارد. پس اگر روزه را ترک کنی، پرده خدای عزّ و جلّ را بر خود، دریده‌ای.

حق صدقه، آن است که بدانی آن پس اندازی است نزد پروردگارت و امانتی است که شاهد نمی‌خواهد، و چون آن را در نهان به امانت می‌گذاری، اطمینان بیشتری خواهی داشت نسبت به آنچه آشکارا امانت می‌سپاری و بدانی که صدقه بلاها و بیماری‌ها را در دنیا و آتش دوزخ را در آخرت از تو برطرف می‌سازد.

حق قربانی دادن، آن است که تنها هدفت خدای عزّ و جلّ باشد، نه خلق خدا و جز برای جلب رحمت خدا و نجات روح خود در روز لقاء الله، قصد دیگری نداشته باشی.

حق سلطان (رئیس حکومت)، آن است که بدانی تو وسیله آزمون او هستی و او به خاطر سلطه‌ای که خدایش بر تو قرار داده، گرفتار تو است و مبادا خود را در معرض خشم او قرار دهی، که خود را به دست خویشان به مهلکه انداخته‌ای و شریک با او - در هر چه بر سرت آورد - خواهی بود.

حق معلّم، بزرگداشت او و گرامیداشت محضر او و توجه عمیق به سخنان او و روی دل به سوی او داشتن است. مبادا در برابر او صدایت را بلند کنی و به کسی که چیزی از او پرسیده، پاسخ دهی تا او خود پاسخ گوید، و در محفل او با کسی سخن نگوئی و در نزد او از کسی غیبت نکنی و اگر کسی از او بدی یاد کرد، جلوگیری کنی و عیبهایش را بپوشانی و صفات نیکویش را برملا کنی و با دشمن او همنشین نشوی و دوست او را دشمن نداری، هر گاه چنین کردی فرشتگان الهی گواهی دهند که تو به او دلبستگی داشتی و برای خاطر خدای تعالی علم او را آموخته‌ای، نه برای مردم.

اما حق سرپرست تو، آن است که از او فرمان ببری و نافرمانی نکنی جز در آنچه باعث خشم خدای عزّ و جلّ می‌شود، زیرا اطاعت مخلوق در نافرمانی خدا روا نیست.

اما حق رعیتی که تو بر آنان حاکمی، آن است که بدانی آنان به خاطر ضعف و ناتوانی خویش و برای قدرت و توانایی تو، رعیت تو شده‌اند، بر تو لازم است که در میان

ایشان عدالت را رعایت کنی و برای ایشان همانند پدر مهربانی باشی و نادانی ایشان را بر آنها ببخشی و آنها را مجازات نکنی و خدا را بر نعمت قدرتی که نسبت به ایشان به تو داده است سپاسگزار باشی.

اما حق کسانی که تحت سرپرستی تو به کسب علم مشغولند (شاگردان)، آن است که بدانی خدای عزّ و جلّ تو را به خاطر علمی که داده و درهای خزانه دانش را به روی تو گشوده است، سرپرست ایشان قرار داده، حال اگر در آموزش مردم وظیفه‌ات را خوب انجام دهی و سخن نادرست به ایشان نگوئی و آنان را نیازاری خداوند لطف بیشتری به تو خواهد کرد و اگر از دانش خود مردم را بی بهره بداری و یا در وقت درخواست علم از تو به آنان سخن ناروا بگوئی بر خداوند لازم خواهد بود که علم و ارزش آن را از تو بگیرد و منزلت تو را از دلها زایل کند.

اما حق همسر، آن است که بدانی خدای تعالی او را وسیله آرامش و انس تو قرار داده است و بدانی که آن نعمتی از جانب خدای تعالی بر تو است، پس آن را گرمی داری و با او مدارا کنی، هر چند که حق تو بر همسرت واجبتر است، با وجود این بر تو لازم است که نسبت به او مهربان باشی زیرا او زیردست تو است و باید غذا و لباس او را تأمین کنی و هر گاه نادانی کرد، او را ببخشی.

اما حق خدمتگزار (غلام)، آن است که بدانی او نیز آفریده پروردگار تو و پسر پدر و مادر تو (آدم و حوا) و گوشت و خون تو است، اکنون تو صاحب اختیار او نشده‌ای، به این دلیل که تو آفریدگار اوئی و نه خدا. تو نه چیزی از اعضای بدن او را آفریده‌ای و نه روزی دهنده اوئی، بلکه این خدای تعالی است که تمام اینها را به او مرحمت کرده و بعد او را فرمانبر تو و تو را امانتدار او قرار داده و او را به تو سپرده است تا هر خیري که به او می‌رساند برای تو پاس دارد بنابراین به او نیکی کن چنان که خدا به تو نیکی کرده است و اگر ناراضی بودی عوض او را جایگزین کن و مخلوق خدا را میازار. و لا قوه الا بالله.

اما حق مادرت آن است که او بار سنگین تو را طوری تحمل کرد که هیچ کسی

چنین باری را از دیگری تحمل نمی‌کند و از میوه دلش تو را چنان داد که هیچ کس چنین مرحمتی را به دیگری نکند و اوست که از تو با سراپای وجود و تمام اعضای بدنش پاسداری کرد و باکی نداشت

از این که خود گرسنه، ولی تو سیر باشی و خود تشنه و تو سیراب باشی و خود برهنه و تو پوشیده باشی و تو را در سایه نگه داشت و خود در مقابل آفتاب بماند و به خاطر تو شبها بیدار بماند و تو را از گرما و سرما حفظ کرد تا تو برای او باشی. پس، تو در مقابل این همه فداکاری جز به یاری و توفیق خدا یارای سپاسگزاری از او را نداری.

اما حق پدرت، آن است که بدانی او اصل و ریشه تو است و اگر او نبود تو نیز نبودی بنابراین هر کمالی که در خود دیدی بدان که در حقیقت مرهون پدرت هستی و آن نعمت را از پدرت داری، پس خدا را در برابر این نعمت سپاسگزار باش و به همان اندازه از پدرت قدردانی کن. و لا قوة الا بالله.

اما حق فرزندت، آن است که بدانی او از تو است و در این دنیای زودگذر چه خوب باشد و چه بد وابسته به تو است و تو مسؤول سرپرستی او یی تا او را خوب تربیت کنی و به راه پروردگارش راهنمایی و بر اطاعت خدا یاری اش کنی پس مانند کسی با او رفتار کن که می داند در برابر احسان به او ثواب می برد و در مقابل بدی بر او کیفر و مجازات می بیند.

اما حق برادرت، آن است که بدانی او در حکم دست و بازو و مایه عزت و قدرت تو است مبادا از او به عنوان اسلحه ای در راه معصیت خدای تعالی و ابزاری در راه ظلم بر خلق خدا استفاده کنی و از یاری او در برابر دشمنش و از خیرخواهی او خودداری مکن، اگر مطیع پروردگارش بود، چه بهتر و اگر نه باید خداوند نزد تو عزیزتر از او باشد.

و لا قوة الا بالله.

اما حق مولایی که بر تو حق نعمت دارد، آن است که بدانی او دارایی خود را انفاق کرده و تو را از ذلت بردگی و وحشت آن به عزت حریت رسانده و از قید اسارت دیگران

547

نجات داده و رشته بردگی را از گردن تو گسسته است و از زندان قهر و سلطه بیرون آورده و تو را صاحب اختیار خویش ساخته و برای عبادت پروردگارت دست تو را باز گذاشته است، و باید توجه داشته باشی که او در حیات و ممات از همه کس به تو نزدیکتر است و پشتیبانی او و رفع نیازمندی اش بر تو واجب است. و لا قوة الا بالله.

اما حق خدمتکار (برده) که تو بر او احسان کرده‌ای، آن است که بدانی خدای عزّ و جلّ در آزاد ساختن او به دست تو وسیله ارتباطی به درگاه خود و حجابی از آتش دوزخ برای تو قرار داده است و اجر و ثواب تو در دنیا میراث اوست که اگر وارثی نداشته باشد - به خاطر مالی که در راه آزادی او صرف کرده‌ای - به تو می‌رسد و در آخرت نیز اجر و ثوابی نصیب گردد.

اما حق کسی که به تو نیکی کرده، آن است که از او سپاسگزاری کنی و به یاد نیکی او باشی و در بین مردم از او به نیکی یاد کنی و بین خود و خدا صمیمانه برای او دعا کنی، زیرا تو اگر چنین کردی در نهان و آشکارا از او سپاسگزاری کرده‌ای، وانگهی اگر توانستی نیکی او را جبران کنی جبران کن.

اما حق مؤذن، آن است که بدانی او تو را به یاد خدای تعالی می‌اندازد و تو را به بهره‌ای که باید ببری دعوت می‌کند و بر انجام فریضه الهی تو را یاری می‌دهد بنابراین از او همانند کسی سپاسگزار باش که بر تو احسان کرده است.

اما حق پیشنماز، آن است که بدانی او واسطه میان تو و خدا و نماینده تو به درگاه پروردگار است او از جانب تو سخن می‌گوید، اما تو از طرف او سخن نمی‌گویی او برای تو دعا می‌کند در صورتی که تو برای او دعا نمی‌کنی و عمل مهم ایستادن در پیشگاه خدا را از جانب تو بر عهده گرفته است و اگر در این اعمال کوتاهی کرده باشد به گردن اوست، نه تو و اگر به تمام و کمال انجام داده باشد تو شریک او هستی در صورتی که تو فضیلتی بر او نداری، او خود را سپر تو کرده و نماز تو را به وسیله نماز خود نگاه داشته است. بنابراین به خاطر اینها سپاسگزار او باش.

548

اما حق همنشینت، آن است که به گرمی پذیرای او باشی و در گفتگوی با او رعایت انصاف کنی و تا اجازه نداده از جا برنخیزی و آن که همنشین تو است حق دارد بدون اجازه تو برخیزد و باید لغزشهای او را فراموش کنی ولی خوبیهایش را به خاطر بسپاری و درباره او جز به نیکی سخنی را نشنوی.

اما حق همسایه‌ات، آن است که او را در نبودنش حفظ کنی و در حضورش گرامی داری و هر گاه مظلوم واقع شد یاری اش کنی و در صدد کشف لغزشهایش بر نیایی و اگر از عیوب او اطلاع یافتی آنها را پنهان بداری و اگر پی بردی که او نصیحت تو را می‌پذیرد، بین خودتان او را نصیحت کنی و در

سختی او را وامگذار و از لغزش او درگذر و از خلاف او چشم‌پوشی کن و با او به بزرگواری معاشرت کن. و لا قوه الا بالله.

اما حق رفیق، آن است که با لطف و بزرگواری با او برخورد کنی و همان طوری که او به تو احترام می‌گذارد تو نیز به او احترام گذاری و مبادا او در احسان به تو پیشقدم شود و اگر جلوتر احسانی کرد تو نیز جبران کنی و همان طوری که او تو را دوست می‌دارد تو نیز او را دوست بداری و اگر قصد انجام معصیتی را دارد او را از ارتکاب معصیت باز بداری و انگهی نسبت به او سایه رحمتی باشی نه باعث عذاب و ناراحتی. و لا قوه الا بالله اما حق شریک، آن است که اگر در محل کار حاضر نیست کار او را انجام دهی و اگر حضور دارد رعایت حال او را بکنی و بر خلاف نظر او حکم نکنی و بدون مشورت با او تصمیم‌گیری و مال او را پاس بداری و چه کم یا زیاد به او خیانت نوری زیرا دست خدا بالای سر دو شریک است تا وقتی به یکدیگر خیانت نکرده‌اند. و لا قوه الا بالله.

اما حق مال و ثروت آن است که جز از راه حلال به دست نیاوری و جز در راه صحیح خرج نکنی. با وجود نیاز خودت مال را بر کسی که از تو سپاسگزار نباشد ایثار نکن و آن را در راه طاعت خدا مصرف کن و بخل نورز تا حسرت و پشیمانی و عقوبت و کیفرش نصیب تو شود. و لا قوه الا بالله.

اما حق طلبکارت که طلبش را می‌خواهد، آن است که اگر توان پرداخت داری

549

بپردازی و اگر تنگدستی با زبان خوش رضایت او را جلب کنی و با نرمش او را از نزد خود بازگردانی.

اما حق کسی که با تو رفت و آمد دارد، آن است که او را نفریبی و با او دغلبازی نکنی و به نیرنگ رفتار نکنی و نسبت به داشتن رفتار بد با او از خدا بترسی.

اما حق دشمنی که بر تو ادعایی دارد، آن است که اگر ادعایی که نسبت به تو دارد درست است تو در حقیقت به زبان خود گواه او باش و مبادا به او ستم کنی و باید حق او را بپردازی. اما اگر ادعای باطلی دارد با او مدارا کنی و جز از راه مدارا با او برخورد نکنی و مبادا کاری کنی که باعث خشم خدا شود. و لا قوه الا بالله.

اما حق دشمني که تو بر او ادعایي داري، آن است که اگر حرفت درست است در گفتگوي با او براي خاتمه دادن به دعوا به نيکي سخن بگويي و حق او را انکار نکني و اگر سخن تو بيجاست از خدای عزّ و جلّ بترسي و به درگاه خدا توبه کني و از ادعايت دست برداري.

اما حق کسی که با تو مشورت مي کند، آن است که اگر نظر خوبی در آن باره داري او را راهنمايي کني و اگر چيزي به نظرت نمي رسد - ولي کسی را مي شناسي که صاحب نظر است - او را به آن فرد معرفي کني.

اما حق کسی که تو با او مشورت مي کني، آن است که اگر پيشنهادي بر خلاف ميل تو داد او را متهم نسازي و اگر مطابق ميل تو نظر داد شکر و سپاس خدا را بگويي.

اما حق آن که از تو نصيحت مي طلبد، آن است که نصيحت خود را به او ادا کني، علاوه بر اين بايد نصيحت تو با محبت و دلسوزي همراه باشد.

اما حق نصيحت کننده، آن است که در برابر او متواضع باشي و به جان و دل نصيحتش را بشنوي، پس اگر سخن حق گفته بود خدا را شکر کني و اگر نادرست بود باز هم با محبت برخورد کني، مبادا او را متهم کني و بداني که او اشتباه کرده است نه آن که او را مؤاخذه کني. البته در صورتي که او سزاوار اتهام بوده باشد به هيچ وجه نبايد به

550

حرف او اعتنا کني. و لا قوة الا بالله.

اما حق بزرگتر، آن است که به خاطر سنّش او را بزرگ شماري و به خاطر اين که عمر بيشتري در اسلام گذرانده حرمت او را پاس داري و مبادا با او در مقابل دشمنان رو در رو بايستي و حق نداري در راه رفتن جلوتر از او بروي و از او پيش بيفتي و نبايد مثل کسی که نمي شناسي با او رفتار کني و اگر او ندانسته کاري کرد بايد تحمل کني و به خاطر پيشينه اسلامي و عمر زيادش او را گرامي داري.

اما حق کوچکتر، آن است که در آموزش او محبت کني و از لغزش او چشم پيوشي و عيب او را پيوشاني و با او مدارا کني و به او کمک کني.

اما حق سائل، آن است که به قدر نیازش به او عطا کنی.

اما حق کسی که از او چیزی می‌طلبند، آن است که اگر چیزی داد با تشکر و قدردانی بپذیری و اگر نداد عذر او را بپذیرا باشی.

اما حق کسی که خداوند او را باعث خشنودی تو قرار داده، آن است که اولاً از خدا سپاسگزار باشی سپس از او قدردانی کنی.

اما حق کسی که به تو بدی کرده، آن است که از او چشم‌پوشی کنی و اگر دیدی که چشم‌پوشی تو به حال او زیان دارد، قصاص کنی که خدا تعالی فرموده است: **وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ**. «۴۸۴»

اما حق اهل ملت (مردمان هم‌کیش و هم‌دین)، حسن و نیت و مهر و محبت و مدارا نسبت به بدیهایشان و دلجویی و خیرخواهی‌شان و سپاسگزار نیکوکاران و نیازردن آنهاست و این که بیسندي براي آنها آنچه را که براي خود مي‌پسندی و نپسندی بر آنها آنچه را که بر خود نمی‌پسندی. پیرمردانشان را به منزله پدر و جوانانشان را به منزله برادران و پیرزنان را به منزله مادر و خردسالان را به منزله فرزندان بدانید.

و اما حق اهل ذمه، آن است که آنچه خداوند درباره آنان پذیرفته تو نیز بپذیری و

-484 شوری / ۴۱: کسی که مورد ستم واقع شده، انتقام بگیرد، مسئول نیست.

551

تا وقتی که آنان به عهد و پیمان الهی وفا کنند به ایشان ستم روا نداری. «۴۸۵»

این بود پایان فصل آداب صحبت و معاشرت از کتاب *محجة البيضاء في تهذيب الاحياء* و به دنبال آن - ان شاء الله تعالی - کتاب عزلت خواهد آمد. و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

محمد رضا عطایی دهم صفر ۱۴۱۴ هجری

-485 من لا يحضره الفقيه، ص ۳۱۰، آخر کتاب الحج، باب الحقوق.

فهرست اشعار

| | |
|-----|--|
| 427 | أذهب فودك عن فؤادى طالق = أبدا و ليس طلاق ذات البين |
| 427 | فإن ارعوبت فأنها تطليقة = و يدوم ودك لي علي ثنتين |
| 427 | و إن امتنعت شفعتها بمثالها = فيكون تطليقين في حيزين |
| 427 | و اذا لثلاث اتك مني بتة = لم تغن عنك ولاية السيبين «٦٣» |
| 427 | وجدت مصيبات الزمان جميعها = سوى فرقة الاحباب هيئة الخطب «٦٤» |
| 432 | تذلل لمن إن تذلت له = يرى ذاك للفضل لا للبله |
| 432 | و جانب صداقه من لا يزال = علي الاصدقاء يرى الفضل له «٦٩» |
| 433 | كم صديق عرفته بصديق = صار احظي من الصديق العتيق |
| 433 | و رفيق رأيته في طريق = صار عندي هو الصديق الحقيقي «٧٠» |